

هو

۱۲۱

جهان بينی اجتماعی عرفان و تصوف اسلامی

مبانی عرفانی روابط بین الملل در اسلام

حقوق بین الملل عمومی، سیاست خارجی و دیپلماسی از دیدگاه حکمت

(جلد ۴)

دکتر بیژن بیدآباد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

متره‌ی تو. ما را دانشی نیست جز آنچه تو به ما آموختی. همانا توئی دانشمند حکیم

قرآن کریم

آیه ۳۲ سوره بقره

طبع و تکثیر این کتاب به هر شیوه‌ای و ترجمه بخش یا تمامی آن به هر زبانی به شرط رعایت امانت آزاد می‌باشد.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	ک
کلیات.....	۱

فصل اول

حقوق بین الملل عمومی اسلامی

مقدمه.....	۲۷
۱- اصل جواز عمومی در پذیرش اصول کلی حقوقی.....	۲۷
۲- اصل مقبولیت حقوق موضوعه بین الملل در حدّ موافقت با شرع.....	۳۰
۳- اصل مقبولیت حقوق بین الملل عرفی.....	۳۲
۴- اصل اولویت به عفو و نیکی و تألیف قلوب.....	۳۳
۵- اصل وفای به معاهدات.....	۳۵
۶- اصل الزام به رعایت تشریفات قراردادها.....	۴۷
۷- اصل رفتار به عدل.....	۵۳
۸- اصل مبتنی بودن جزا بر قطعیت جرم.....	۶۳
۹- اصل مساوات در برابر قانون.....	۶۵
۱۰- اصل دوام دولت.....	۶۷
۱۱- اصل منع سوءاستفاده از حق.....	۶۹
۱۲- اصل منع اضرار.....	۷۲
۱۳- اصل بر براءت است.....	۷۳
۱۴- اصل سدّ ذرایع بین المللی.....	۷۶

- ۱۵- اصل انحصار استحسان به صاحب امر و اجازه..... ۷۶
- ۱۶- اصل استصلاح بین‌الملل..... ۷۹
- ۱۷- اصل استصحاب بین‌الملل مشروط به حلیت حق..... ۸۰
- ۱۸- اصل عطف به ماسبق نشدن قانون..... ۸۱
- ۱۹- اصل دوام تصرّف بلا معارض..... ۸۲
- ۲۰- اصل پاداش و کیل محق و کیفر و کیل باطل..... ۸۳
- ۲۱- اصل رفع تکلیف در جهل به حکم تشریحی و عدم رفع آن در جهل به حکم فطری..... ۸۴
- ۲۲- اصل احترام به حقوق مکتسبه..... ۸۶
- ۲۳- اصل اعتبار امر مختومه..... ۸۷
- ۲۴- اصل مسؤولیت بین‌المللی..... ۸۸
- ۲۵- اصل جبران خسارت ناروا..... ۹۵
- ۲۶- اصل وجود حیات در قصاص..... ۹۷
- ۲۷- اصل عدم جواز به تعدی در قصاص..... ۱۰۴
- ۲۸- اصل تسهیل در فورس ماژور (عسر و حرج)..... ۱۰۸
- ۲۹- اصل آزادی تجارت در حقوق تجارت بین‌الملل..... ۱۱۱
- ۳۰- اصل آزادی دریاها و جو..... ۱۱۲
- ۳۱- اصل شناسایی بر مبنای کرامت انسان و نه دولت..... ۱۱۳
- ۳۲- اصل شناسایی کامل حقوق مالکیت افراد و شناسایی ناقص حاکمیت دولت‌ها..... ۱۱۷
- ۳۳- اصل اهداء تابعیت به متقاضی..... ۱۲۷
- ۳۴- اصل الزام شهادت به صحت و اقرار به خطا و ممنوعیت کتمان حق و شهادت زور.. ۱۲۹
- ۳۵- اصل قبول تحقیق در حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی..... ۱۳۲
- ۳۶- اصل مذاکره در حل و فصل اختلافات و پذیرش داوری در دعاوی بین‌المللی..... ۱۳۳
- ۳۷- اصل وجوب میانجیگری و اصلاح (میانجیگری اختیاری)..... ۱۳۶
- ۳۸- اصل آشتی دادن و دخالت در جنگ‌های بین‌المللی (میانجیگری اجباری)..... ۱۳۷

فصل دوم

سیاست خارجی اسلامی

- مقدمه ۱۴۳
- ۳۹- اصل انطباق مصلحت اسلام بر مصلحت بشریت ۱۴۳
- ۴۰- اصل تعلق اسلام به بشریت ۱۴۷
- ۴۱- اصل کرامت انسانی ۱۴۹
- ۴۲- اصل وحدت ۱۵۳
- ۴۳- اصل عدم تبعیض نژادی ۱۶۲
- ۴۴- اصل بیزاری از مشرکین ۱۶۴
- ۴۵- اصل انترناسیونالیسم اسلامی در مقابل ناسیونالیسم دولت‌ها ۱۷۵
- ۴۶- اصل ممنوعیت تفاخر و برتری‌جویی ملی ۱۷۷
- ۴۷- اصل همزیستی مسالمت‌آمیز ۱۸۰
- ۴۸- اصل دوستی با ملل و اقوام ۱۸۱
- ۴۹- اصل حفظ منافع همه ملل و دول در حضور یا غیاب ۱۸۵
- ۵۰- اصل امانت‌داری ۱۸۷
- ۵۱- اصل ممنوعیت منع خیر ۱۹۰
- ۵۲- اصل بیطرفی ناکامل سیاسی ۱۹۱
- ۵۳- اصل نفی تحت‌الحمایگی و جواز حمایت ۱۹۲
- ۵۴- اصل عدم مداخله در امور کشورها ۱۹۳
- ۵۵- اصل وجوب آزادسازی ستم‌دیدگان ۱۹۴
- ۵۶- اصل حمایت بین‌المللی از اقلیت‌ها ۱۹۶
- ۵۷- اصل عدم مصداق بردگی و برده‌فروشی در این زمان ۱۹۹
- ۵۸- اصل اتحاد بر حق ۲۱۱
- ۵۹- اصل ممنوعیت ظلم و عدم جواز به یاری در ظلم ۲۱۳
- ۶۰- اصل عدم جواز به سلطه‌جویی و بغی ۲۱۶
- ۶۱- اصل اکراه به جنگ ۲۲۵

- ۶۲- اصل عدم جواز به حمله و جواز دفاع ۲۲۶
- ۶۳- اصل شدت برخورد با متجاوز محارب ۲۲۹
- ۶۴- اصل وجوب یاری در نیکی و ممنوعیت یاری در تجاوز ۲۴۰
- ۶۵- اصل مبتنی بودن استراتژی و تاکتیک‌های جنگی بر نظر صاحب اجازه ۲۴۱
- ۶۶- اصل اجبار در پذیرش پیشنهاد صلح ۲۴۴
- ۶۷- اصل عدم جواز به اسارت دشمن پس از خاتمه جنگ ۲۴۸
- ۶۸- اصل عدم جواز به شکنجه و آزار اسرای دشمن ۲۴۹
- ۶۹- اصل عدم جواز در تجارت و اقدامات ضد بشریت و ضد محیط زیست ۲۵۳
- ۷۰- اصل عدم جواز به از بین بردن مواد غذایی در جهت کسب منافع مادی ۲۶۱
- ۷۱- اصل ممنوعیت احتکار بین المللی ارزاق و الزام خوراک‌رسانی به گرسنگان جهان... ۲۶۴

فصل سوم

دیپلماسی در اسلام

- مقدمه ۲۷۳
- ۷۲- اصل مأموریت بر مبنای اجازه ۲۸۲
- ۷۳- اصل اطاعت از صاحبان اجازه ۲۸۹
- ۷۴- اصل مسئولیت دیپلماتیک ۲۹۸
- ۷۵- اصل مصونیت سیاسی و عدم مصونیت اجتماعی و شخصی دیپلمات ۳۰۰
- ۷۶- اصل تبلیغ به عمل و محدودیت امر و نهی بیانی ۳۰۳
- ۷۷- اصل عدم جواز به تحمیل عقیده ۳۰۸
- ۷۸- اصل احترام به عقیده دیگران و منع تفتیش عقیده ۳۱۷
- ۷۹- اصل انطباق گفتار با کردار ۳۱۷
- ۸۰- اصل ناپسندیدگی کید و نیرنگ سیاسی و اقتصادی ۳۱۸
- ۸۱- اصل صداقت در مذاکرات ۳۲۳
- ۸۲- اصل ممنوعیت جعل کلام، دروغ و بهتان سیاسی ۳۲۵
- ۸۳- اصل عدم جواز به توهین یا استهزاء ۳۲۷

- ۸۴- اصل تعیّت و دفع حسن و جزاء احسن ۳۲۹
- ۸۵- اصل عدم حمایت از خائن و جواز اقدام به مثل ۳۳۴
- ۸۶- اصل عدم جواز به دادن یا ستاندن رشوه ۳۳۸
- ۸۷- اصل ممنوعیت غصب و اکل اموال دول و ملل دیگر به باطل ۳۳۹
- ۸۸- اصل ممنوعیت ترور ۳۴۳
- ۸۹- اصل اکرام بر ضیف ۳۴۴
- ۹۰- اصل ممنوعیت نفی بلد و نفی تابعیت ۳۵۱
- ۹۱- اصل آزادی جابجایی افراد و حذف روادید ۳۵۲
- ۹۲- اصل جواز مهاجرت و اقامت دلخواه برای کلیه افراد روی زمین ۳۵۴
- ۹۳- اصل الزام به کتمان اسرار ۳۵۶
- ۹۴- اصل ممنوعیت تجسس در امور خصوصی افراد ۳۵۷
- ۹۵- اصل وجوب تجسس در امور مأموران دولتی و بیگانگان و دشمن و کشف جرایم .. ۳۶۷

ضمیمه

منابع و مأخذ

- منابع فارسی ۳۷۷
- منابع عربی ۳۸۴
- منابع انگلیسی ۳۸۵
- منابع فرانسوی ۳۸۵
- سایر منابع ۳۸۸

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در مهربان آفرین

پیشگفتار

روابط بین‌الملل در عصر حاضر نسق ناصوابی به خود گرفته که می‌تواند منشاء صدمات اساسی به بشریت گردد. لذا لازم است که مبانی محکمی برای تنظیم روابط دولت‌ها و ملت‌ها در سطح بین‌المللی مطرح و ایجاد گردد و قواعد جدیدی از نو بنیان گذاشته شود. در این ارتباط روح قوانین اسلامی می‌تواند مهمترین پایه برای این بنا باشد. لذا در این کتاب هدف براین گذاشته شد تا مبانی عرفانی روابط بین‌الملل در اسلام را در حد اصول برشماریم تا بلکه لطافت و صدق و حقیقت عرفان اسلامی که عصاره تفکر اولیاء بشر طی هزاران سال بوده است اندیشه، قلم و بیان محققین را به این سمت بکشانند تا بنای فکری جدیدی برای فرآیند روابط بین‌الملل در جهان تعریف و تدوین شود.

این کتاب مدخلی به موضوع است و با طرح دیدگاه‌ها و نگرش اسلام به مباحث اساسی روابط بین‌الملل یعنی حقوق بین‌الملل عمومی و سیاست خارجی و دیپلماسی قصد دارد اصولی را مطرح نماید که می‌تواند در مراحل بعد مبنای تحقیقات کاربردی و اجرایی بسیاری در این زمینه باشد.

برخی از دوستان پیشنهاد نمودند تا بر اساس مطالب این کتاب منشور یا اعلامیه‌ای مقدماتی تدوین گردد تا بتوان با تبادل نظرات و آراء نهایتاً زمینه‌هایی برای استفاده از مطالب آن را در امور اجرایی بین‌المللی فراهم نمود. برخی دیگر نیز نوشتن انتقاداتی بر این کتاب را پیشنهاد نمودند تا دیدگاههای مخالف نیز مطالب آن را به بحث بگذارند تا بلکه نتیجه حاصل از تقابل این دیدگاهها نهایتاً به یک شیوه عملی برای بکارگیری مفاد آن در عرصه بین‌المللی منتج گردد. همه این نظرات پسندیده است و نگارنده نیز از این موضوع استقبال می‌نماید و حتی در برنامه تنظیمی خود برای شرفیابی به مکه معظمه و انجام مناسک حج تمتع در نظر دارم در حاشیه انجام این فریضه دینی مطالب این کتاب را با محققین آنجا نیز مطرح تا از نزدیک نظرات و انتقادات برادران اهل سنت را

نیز دریافت نمایم.

بدینوسیله از برادر ارجمندم آقای عبدالرضا هرسینی که متن کتاب را بازخوانی و نظرات ارزنده‌ای ارائه دادند تشکر و قدردانی می‌نمایم. امید است در آینده نیز از همکاری ارزنده‌ی ایشان برخوردار باشم.

بدیعی بودن نگرش الزاماً به کثرت خطای نگارنده می‌انجامد لذا از خوانندگان درخواست دارد تا از تذکرات نقائص و اشتباهات خودداری نفرمایند تا در ویرایش‌های بعدی اصلاح گردد.

بیژن بیدآباد^۱

کلیات

استکبار در لغت به معنی بزرگی کردن است و آن منفورترین پدیده در دین می‌باشد بالاخص اگر در مقابل امر الهی واقع و مستکبر خود را از صاحب امر الهی بالاتر بداند. سرمنشاء تمام فسادها، ضلالت‌ها و تجاوزات، استکبار است و علت راندن ابلیس^۲ از درگاه الهی استکبار بود و استکبار فرعون سبب هلاکت وی شد.^۳ از لحاظ روانشناسی فردی استکبار باعث می‌شود که فرد خود را بهتر از دیگران بداند همانگونه که ابلیس نیز دچار همین توهم شد. قرآن کریم می‌فرماید: «پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل می‌آفرینم، چون تمامش کردم و در آن از روح خود دمیدم، همه سجده‌اش کنید. همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که خود را بزرگ پنداشت و از کافران شد. گفت ای ابلیس چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دست خود آفریده‌ام منع کرد؟ آیا خود را بزرگ پنداشتی یا بزرگ بودی؟ گفت من از او بهترم. مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل. گفت از اینجا بیرون رو که مطرودی و تا روز قیامت لعنت من بر توست.»^۴ ابلیس خود را بهتر دانست و این وهم منجر به تنزل او گشت.

از بُعد روانشناسی اجتماعی این پدیده نیز در اقوام، ملل و کشورها کاملاً قابل رؤیت است. ناسیونالیسم یک نوع توهم برتری طلبی نسبت به سایر ملل است. دو کشور بر اثر همین توهم با یکدیگر به کشتار و قتال پرداخته و ممنوع خود را می‌کشند به این علت که تو در آن سوی مرز زیست می‌کنی و من در این سو هستم. هرگونه برتری طلبی قومی، ملی، نژادی، زبانی، فرهنگی،

^۲ - سوره بقره، آیه ۳۴، وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. و به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید همه سجده کردند جز ابلیس که استکبار کرد و سر باز زد و او از کافران بود.

^۳ - سوره قصص آیات ۳۸-۳۹، وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لأظنه مِنَ الْكَاذِبِينَ وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ. فرعون گفت ای مهتران، من برای شما خدایی جز خود نمی‌شناسم. ای هامان برای من آجر بیز و طارمی بلند بساز، مگر خدای موسی را ببینم که دروغگویش پندارم. او و لشگرهایش به ناحق در زمین سرکشی کردند و پنداشتند که به نزد ما بازگردانیده نمی‌شوند.

^۴ - سوره ص، آیات ۷۸-۷۹، إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَارْجُ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

مذهبی، دینی، و حتی علمی، همه و همه می‌تواند مولد استکبار اجتماعی باشد که سرچشمه تمام جنگ‌ها و اجحاف‌ها و ظلم‌ها و ستم‌ها و کشتارها و فسادها در جهان است. اگر اندکی تأمل کنیم درمی‌یابیم که تنها عاملی که سبب کرامت است تقوی است و شعبه و قبیله و ملیت و نژاد و فرهنگ و حتی دانش اکتسابی سبب کرامت انسان و جامعه وی نسبت به جوامع دیگر نمی‌شود^۵ و مخلوقات و انسان‌های عالم همه دست‌ساخت یک خالقند و آن خالق نسبت به همه به یک نگاه مالکیت می‌نگرد پس چه جای تفاخر و برتری؟

در جهان فعلی می‌بینیم که مسائلی نظیر نژاد برتر، قدرت برتر، اقتصاد برتر، ملیت برتر، فرهنگ برتر، دانش برتر، تجهیزات و تسلیحات و علوم برتر همه و همه مسبب کشتار انسانها گشته و بشریت را به درجه حیوانات وحشی بلکه درجات پست‌تر از آن یعنی گیاهان و جمادات سوق داده است. در بین معدود حیواناتی است که رسم ممنوع کشی - آن هم فقط در شرایط اضطرار گرسنگی مفرط - وجود دارد و به جز گرگ و کفتار در گرسنگی شدید هیچ حیوانی نوع خود را نمی‌درد، ولی انسانی که خود را متمدن و متعالی می‌داند برای اطفاء امیال ریاست طلبی و استکبارش و لذت حلق و فرجش ممنوع خود را می‌کشد و گمان می‌کند که وی را ساخته‌اند تا از روی نعل برادرش با قومیت یا ملیت یا نژاد دیگر بلند شود و خوشتر بخورد و خوشتر بیامیزد و سهلتر دفع نماید و سنگینتر بخوابد.

تمام جنگها با این منشاء صورت گرفته و استبعادی نیست که تا بحال چندین مرتبه بشریت به دلیل حماقت استکبار دست به خودکشی نزده باشد و مجدداً از نو متولد نشده باشد. جنگ دوم جهانی زنگ دیگری از همین آموزه استکبار نژاد پرستی و قومیت برتر بود و می‌رفت تا بار دیگر با شعله‌های آتش و ویرانی و پلشتی بشریت را از بین ببرد که جاه‌طلبانی چون هیتلر به توهم برتری خود دست یازند. خطر حکام جاهل که بوئی از انسانیت نبرده‌اند و در حماقت استکبار و جهل ناشی از آن باز ایستاده‌اند و اندکی در درون مستراح شکم خود ننگریسته‌اند و برای خوش پرکردن این مستراح، قلب‌های مملو از روح و جان و احساس کودکان و میان سالان و پیران از زن و مرد را به خاک و خون می‌کشند از هر چیزی در این جهان لازم‌الاطفاء تر است. انسانها باید طبق توافقات

۵ - در سوره حجرات آیه ۱۳ می‌فرماید: یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. ای مردم همانا ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و در شعب و قبائل قرار دادیم تا بشناسید همانا با کرامت‌تر شما نزد خداوند پرهیزگارتر شماست.

انسانی اقدام به خلق محیطی کنند که از نور علم و معرفت و انسانیت سرشار گردد و حرکت از حیوانیت به انسانیت آغاز شود.

علت این دست‌درازی‌ها تنزل دیدگاه‌های انسانی به مرحله پائین‌تر یعنی دیدگاه‌های حیوانی است. در حکومت جنگل همواره ضعیف پایمال است. البته این نوع حکومت خود در جنگل قواعد خاصی دارد و قوانین بقاء نوع در آن رعایت می‌شود و کمتر دیده شده که درنده‌ای نوع خود را بدرد مگر در موارد استثناء که بقاء نوع منوط به قتل ممنوع بوده است. متأسفانه این نوع حکومت در جوامع انسانی که با طبیعت و معیارهای حیوانی رفتار می‌کنیم بدتر از حکومت جنگل است چه که در جوامع باصطلاح انسانی، این حیوان مستقیم القامه گروه گروه ممنوع خود را می‌کشد و این کشتار نه برای ارتزاق بلکه برای رفع مزاحم از سر راه حصول امیال فردی یا فرونشاندن آتش کین است. در صورتی که چنین هدفی در بین حیوانات در قتل یکدیگر دنبال نمی‌شود.^۶

علی‌الاصول جوامع انسانی باید متوجه تعالیاتی باشند که در دیگر جوامع حیوانی وجود ندارد. اعتلای اخلاقی در روابط بین‌الملل از جمله این مباحث است، که چگونه دیپلماسی متعالی بین جوامع برقرار گردد که مبنای آن قدرت، و عناصر و مؤلفه‌های آن اجزاء قدرت نباشد. بشر امروز هنوز مصمم به حصول و برقراری این دیپلماسی متعالی نشده، گرچه قرن‌ها است که در حول و حوش این موضوع تلاش ضعیفی نموده ولی راه تا مقصد بسیار طولانی است و شاید بشری به این هدف نزدیک شود که از لحاظ فکری متحول شده باشد. شاید این آرزویی باشد برای زمانی که انسان موفق شود با بکارگیری علم و تکنولوژی در فیزیک خود دستکاری نماید^۷ تا بتواند خصائل متعالی را در خود تقویت نماید و بذر انسان اصلاح شده را پرورش دهد. به هر حال این موضوع

^۶ - موارد استثناء بسیار کم است. در پستانداران دیده شده که - در برخی تیره‌ها - بعضی گربه‌های نر برای رفع مزاحمت آتی از جانب فرزندان ذکور خود آنها را خفه می‌کند و یا برخی سگ‌های نر به سگ‌های دیگر برای اینکه آنها را از سر راه خود بردارند به قصد کشت حمله می‌کنند. یا کلاغها، کلاغ خاکی را محاکمه و دسته‌جمعی به قتل می‌رسانند. در گروهی از حشرات چون زنبور که زندگی اجتماعی دارند مبارزات انفرادی بین کاندیداهای احراز مقام ملکه برای کسب سلطنت تابع قواعد خشن طبیعت یعنی بقای قویتر برای جاری شدن نسل قوی و اضمحلال نسل ضعیف است. یا زنبورهای نگهبان کندو اگر زنبور کارگر حامل شهد گل مسموم باشد او را می‌کشند. مورچگان نیز از این نوع قواعد دارند. در این ارتباط بررسی‌های موریس مترلینگ جالب است.

^۷ - دستکاری انسان در فیزیک بدن خود هنوز از مستحدثات فقهی است و اباحه، اکراه و یا حرمت آن از منظر فقه منتج به حکم نمی‌باشد.

تحقق آرزویی برای سالهای بسیار دور می‌تواند باشد.

همهٔ ادیان الهی برای رسیدن به این تعالی تأسیس گردیدند و رسولان برای حصول این هدف مبعوث شدند و این سلسلهٔ انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی از آدم ع تا خاتم ص و تا انقراض عالم ادامه داشته و دارد و خواهد داشت و بر کمال آیات الهی که همان رسولان اولوالامر هستند در هر عصر منطبق با شرایط مکان و زمان افزوده می‌شود.^۸ و لذا ادیان را در امتداد هم در تعالی و تکامل قرار داده است. در میان تلاشهای گوناگون بشر برای تدوین قواعد و قوانین اجتماعی تلاش انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی بیش از همه بوده و هست و رسول گرامی اسلام ص تجلی متکامل تمام تفکرات دینی گذشته و میراث رشدیافتهٔ قواعد و شرایع ادیان سلف به عنوان نقطهٔ عطف این تحول بوده‌اند. متأسفانه تفسیر و تأویل دستورات گرانمایهٔ آن حضرت آنقدر به دست عالم نمایان دین به تحریف کشیده شده که عارفی خطاب به محضر حضرتش ص عرضه داشت که آنقدر بر دین تو پیرایه بسته‌اند که چون بازایی دینت را نشناسی.

در نظر کلی به دستورات و قوانین اسلامی می‌فرمایند: «ولی آنچه بشر در جستجوی آن می‌باشد و آرزوی رسیدن بدان را دارد در دیانت مقدسهٔ اسلام به نحو اتم و اکمل موجود است و آنچه خوبان همه دارند او به تنهایی بیشتر از همه آنها را دارد، نهایت آنکه باید همه احکام آن را طبق النعل بالنعل اجرا کرد و آنها را به کار بست تا بمقصود رسید. نه آنکه مزد دو جهان بخواهیم و عملی نداشته باشیم و ما منتظریم که مصلح حقیقی و مهدی موعود حضرت حجّت بن الحسن علیه السلام ظهور کند و بآمال و آرمانهای مقدسهٔ عالم بشریت جامهٔ عمل ببوشاند و مدینه فاضله را که ایده آل فلاسفه می‌باشد و جامعه مللی را که آرزوی دول صلح دوست است و عدل و داد را که مورد علاقه همه افراد بشر است ایجاد و عملی نماید. اسلام از هیچ چیز که برای بشر ضرورت دارد فروگذار ننموده و همهٔ چیز را از دستورات اخلاقی و اجتماعی و عبادی، فردی و عمومی بیان کرده است و ما اگر احکام اسلامی را عمل و اجراء کنیم از همهٔ قوانین مصوبهٔ دیگر بی‌نیاز هستیم و اگر هم قوانین بین‌المللی یا اختصاصی لازم باشد در حقیقت باید شرح و بیان و پیرامون قانون اسلامی بوده باشد زیرا در اسلام دستور برای آن داده شده است. و در آداب اجتماعی و معاملات هم از

^۸ - سورة بقره، آیه ۱۰۶، ما نُنسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِمَّا أَوْ مِثْلَهَا أَوْ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. هر آیه‌ای

را منسوخ کنیم بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم. آیا نمی‌دانی خدا بر هر کاری تواناست؟

^۹ - حضرت حاج سلطانحسین تابنده، نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، انتشارات صالح، ۱۳۵۴، صص ۳۸ - ۲۷.

هیچ چیز فروگذار نشده که در هر جزئی چیزی که احتیاج داشته باشیم تکلیف حکم آن در اسلام معین شده است که اگر احکام کتب معاملات را از قبیل خرید و فروش و اجاره و مضاربه و غیر آنها دقت کنیم می‌بینیم امری نیست که حکم آن در اینها ذکر نشده باشد و در آداب معاشرت نیز بطوری دقت شده که دستورات پذیرائی و خوردن غذا را نیز ذکر فرموده و دستورات نظافت را نیز به نحو اتم و اکمل بیان فرموده است حتی در حدود نیز که قسمتی از آن باجمال بعداً ذکر خواهد شد هر شق و قسمی که در امور خلاف فرض شود حد آن تعیین گردیده و اگر بعض آنها مانند حد سرقت که قطع چهار انگشت است مورد اعتراض بعضی واقع شود اگر خوب بسنجد از همه جریمه‌ها و کیفرهایی که در سایر ادیان و قوانین ذکر شده مفیدتر است و قطع چهار انگشت مضر و مخل امر زندگانی او هم نیست و حتی دستور داده شده که پس از قطع شدن از طرف حاکم شرع زخم‌بندی (پانسمان) شود و دستور مراقبت داده شود که زود بهبود یابد و اگر این حکم اجرا شود دزدی واقع نمی‌شود چنانکه در عربستان سعودی اینطور است و اگر هم در ایام حج سرقتی شود بوسیله کسانی است که از خارج آمده‌اند ولی هیچیک از کیفرهای دیگر جلوگیری نمی‌کند البته قطع انگشتان مفید بشرطی است که در کتب فقهی بیان شده است و به عبث کسی مشمول حکم بریدن دست نمی‌شود. و در آداب معاشرت هم دستوراتی داده شده خیلی جامع و کامل است و بهتر از آن وجود ندارد. مثلاً در قرآن مجید سوره آل عمران است: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.^۱ یعنی ای پیغمبر به اهل کتاب (یهود و نصاری و محتملاً مجوس) بگو بیاید آنچه را همه قبول داریم بدان عمل کنیم و آن را بگیریم و آن این است که دیگری را جز خداوند پرستش نکنیم و برای او شریک قائل نشویم و بعض ما بعض دیگر را صاحب اختیار خود قرار ندهیم و اگر آنها نپذیرفتند بگوئید شهادت دهید که ما تسلیم این امر می‌باشیم. از این آیه شریفه آزادی و مساوات و برابری افراد در مقابل قانون و عدم جواز تسلیم نسبت به دیگران (مگر مطابق قانون و شرع) که امروزه قائدین بسیاری از ملل از آن دم می‌زنند و می‌گویند که برای ملت خود جویا هستند بخوبی معلوم می‌شود و در صدر اول اسلام تا سلطنت معاویه مخصوصاً در زمان خلیفه دوم عمر بن الخطاب و مولی الموالی علی بن ابیطالب علیه السلام اجراء می‌شد چنانکه قضیه جبله بن ایهم پادشاه غسانی شام که در زمان عمر اسلام آورد و بعداً بواسطه تازیانه که زد مورد

قصاص قرار گرفت مشهور و همچنین رفتار علی با برادرش عقیل که مورد کمال علاقه آنحضرت هم بود و اجرای تساوی در تقسیم بیت‌المال بین او و دیگران معروف است و همچنین اشاره دارد که همه ملت‌ها آزاد دنیا آمده و نباید تحت قیمومیت و بردگی ملت قوی داخل باشند. و در سوره نحل می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**^{۱۱} یعنی خداوند امر به عدالت و نیکی کردن و مراعات حال و بخشیدن به نزدیکان می‌فرماید و از کارهای زشت و ناشایست و ظلم نهی می‌کند که شاید شما عقل خود را کار بندید و در امور تدبیر و تفکر کنید. این آیه به بسط عدل و داد در همه مراحل خواه در جامعه یا آبادی و قریه یا خانواده باشد و به نیکی کردن به زیردستان و غیر آنها امر می‌کند. این دستور کلی است که همه افراد مافوق باید رعایت آن را نموده و از ظلم و تعدی بپرهیزند و آنچه را خلاف عدالت است ترک کنند و به احسان و نیکی در همه موارد امر می‌کند که آن نیز شامل همه موارد فردی و اجتماعی است از قبیل کمک به بینویان و گرفتاران و امور عام‌المنفعه و مؤسسات خیریه که تشکیل می‌شود و امروز در همه دنیا وجود دارد. در سوره حجرات می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ**.^{۱۲} یعنی ای مردم ما شما را از یک مرد و زن خلق کردیم و شما را دسته‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا از یکدیگر شناخته شوید ولی گرامی‌تر شما نزد خداوند پرهیزگارتر شما است. این آیه اشاره به تساوی نژادها در برابر خداوند دارد یعنی فرقی بین نژاد سفید و سیاه نیست و همه در مقابل احکام و قوانین و مقررات یکسان و هیچکدام را بر دیگری مزیتی نیست و تنها چیزی که موجب مزیت فردی بر فرد دیگر می‌شود پرهیزگاری است که منشأ صفات پسندیده می‌باشد که در اوایل اسلام عملاً هم همینطور بود و لباس خلیفه با دیگران فرقی نداشت و حاجب و دربان هم در کار نبود و خلیفه دوم موقعی که برای مصالحه با اهالی بیت‌المقدس حرکت کرد خودش و غلامش یک شتر داشتند که به نوبت سوار می‌شدند و موقع ورود به شهر نیز نوبت سواری غلامش بود و علی بن ابیطالب علیه‌السلام هفده وصله بر پیرهن خود داشت که فرمود از وصله‌کننده آن خجالت می‌کشیم و هر موقع لباس می‌خرید برای خود و غلامش به یک قسم می‌خرید و باز هم بهتر را به غلام می‌داد و سلمان که والی مداین شد با یک کوله پشتی و پیاده حرکت کرده و به همان ترتیب وارد مداین شد

۱۱ - سوره نحل، آیه ۹۰.

۱۲ - سوره حجرات، آیه ۱۳.

در این صورت کدام آزادی و مساوات عملاً بالاتر از اسلام و دستور آن می‌باشد که بزرگان اسلام صریحاً فرموده‌اند بهشت برای کسی است که اطاعت خداوند را بکند هر چند غلام حبشی باشد و دوزخ برای کسی است که نافرمانی کند هر چند آقا و قرشی باشد و خودشان هم بدان عمل کرده‌اند ولی قوانین بشری اولاً ناقص و ثانیاً غالب همان کسانی که دستور داده و تصویب نموده‌اند بدانها مقید نیستند. در سوره آل عمران است: *وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَاناً*^{۱۳} یعنی همه شما به ریسمان خدائی (قانون آسمانی و پرستش خداوند) چنگ زدید و پراکنده نشوید و نعمتی را که خدا به شما داده یاد کنید زیرا شما کسانی بودید که همواره با یکدیگر دشمن و در جنگ و نزاع بوده و به خون همدگر تشنه بودید و او بین دل‌های شما الفت و مهربانی قرار داد که با یکدیگر همچون برادر شدید. این دستور محکم و متین برای لزوم اتفاق و اتحاد بین جامعه‌ها می‌باشد که تا اتفاق نظر و وحدت و فکر و معاونت افراد نسبت به یکدیگر نباشد آن جامعه روی سعادت و آسایش و ترقی را نخواهد دید و هر جامعه و کشوری که تحت یک لواء مجتمع نبوده و اتفاق در میان افراد آن نباشد سعادت‌مند نخواهد بود. آیا کدام قانون و دستوری از قوانین بین‌المللی به این استحکام دستور می‌دهد و کدامیک از مقننین مانند مقنن بزرگوار اسلام و جان‌شینان حقیقی او به دستورات عمل نموده‌اند! در سوره فتح می‌فرماید: *مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰى الْكُفَّارِ رُءَاً بَيْنَهُمْ*^{۱۴} یعنی محمد ص پیامبر خدا است و کسانی که با او می‌باشند نسبت به دشمنان بسیار سخت و شدید ولی بین خودشان بسیار مهربان هستند منظور آن است که هر جامعه و ملتی باید در دفاع از حریم خود بسیار جدی و فداکار بوده و نگذارد دشمنان در داخله آنها رخنه پیدا کنند بلکه دست به دست همدگر داده و دشمن را سرکوب کنند ولی در مقابل برادران و افراد جامعه خود بسیار رئوف و مهربان بوده و علاوه بر آنکه بر آنها تعدی نکنند و صلاح خود را اگر بر خلاف مصالح جامعه است مقدم ندارند، *حَتّٰى الْاِمْكَانِ صِلَاحِ دِيْكَرَانَ رَا هِرْچِنْد بَر خِلَافِ مِصْلَحَتِ خُودْشَانَ بَاشَد تَرْجِيْحِ دِهَنْد كِه وَ يُؤْتِرُوْنَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِيْهِمْ خِصَاصَةٌ*^{۱۵} یعنی برادران ایمانی را بر خود ترجیح می‌دهند هر چند خود در زحمت بوده و احتیاج داشته باشند چنانکه خلیفه بزرگ اسلام علی بن ابیطالب علیه‌السلام چون

۱۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۱۴ - سوره فتح، آیه ۲۹.

۱۵ - سوره حشر آیه ۹.

شنید که در حوزه حکومت او جنگجویان پارتیزانی معاویه گوشواره از زن یهودیه که در ذمه حکومت او بود کشیده و گوش او را پاره کرده‌اند از غصه سه شبانه‌روز مریض شده و تب کرد و می‌گفت (به این مضمون): علی باید زنده در گور شود که در مملکت او دشمنان گوشواره از گوش زن یهودی بکشند و در کافی از ربیع^{۱۶} از فضیل بن یسار روایت شده که فرمود المسلم اخو المسلم لایظلمه و لا یخذله یعنی مسلم برادر مسلم است که نه بر او ظلم می‌کند و نه خذلان او را روا دارد. ربیع می‌گوید یکی از یاران ما در مدینه از صحت این خبر که فضیل نقل کرده پرسید. گفتم بلی صحیح است من خود از ابی عبدالله ع شنیدم که فرمود: المسلم اخو المسلم لایظلمه و لا یغشه و لا یخونه و لا یخذله و لا یغتابه.^{۱۷} یعنی مسلم برادر مسلم است که نه بر او ظلم می‌کند و نه تقلب و نه خیانت می‌کند و نه او را رسوا نموده و نه از او غیبت می‌کند. یعنی وظیفه هر فرد مسلم نسبت به مسلم دیگر این است که این قسمتها را رعایت کند. سایر دستورات اسلامی نیز از احکام اخلاقی و عبادی و معاملات و غیر آنها همینطور است و این چند دستور به عنوان نمونه ذکر شد در اینصورت و با این احکام متین و محکم نمی‌توانیم قوانینی بهتر از اینها پیدا کنیم و اگر بشر بخواهد بر مشکلات خود فائق آید باید چنگ به دستورات اسلامی بزند و آنها را مجری دارد ولی متأسفانه قائدین سیاسی امروز مسلمین یا مقید به احکام نیستند و یا از احکام اسلامی بی‌اطلاع می‌باشند و گرنه برای درمان دردهای اجتماعی خود به اسلام و قرآن متمسک می‌شدند و مشکلات خود را بر طرف می‌نمودند نه آنکه دست به دامن بیگانگان که در این موارد بسیار فقیر و ناتوان هستند بزنند.»

نظر اسلام بسیار منسجم و مستحکم است و احکام واقعی اسلام نزد اهل خرد و اولیاء الهی

^{۱۶} - ربیع به فتح را، یا به ضم و فتح با، بعضی هم به سکون خوانده‌اند لقب چند نفر از روات عامه و خاصه است از جمله اوس بن عبدالله و حارث بن زید و حذیفه بن عامر ربعی که بعضی او را از اصحاب حضرت صادق ع گفته‌اند و حسن بن علی ربعی که شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت رضاع ذکر نموده است ولی مراد از ربعی در اینجا ربعی بن عبدالله بن جابرود بن ابی سبره هذلی است که از اصحاب حضرت صادق ع بوده و از فضیل بن یسار هم روایت نموده است و فضیل بن یسار نیز از حضرت باقر ع و حضرت صادق ع روایت نموده است.

^{۱۷} - الکافی، ۲، ۱۶۷، باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ كَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ رَبِيعٍ عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَخْدُلُهُ وَلَا يَغْتَابُهُ وَلَا يَخُونُهُ وَلَا يَحْرِمُهُ قَالَ رَبِيعٌ فَسَأَلَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ سَمِعْتُ فَضَيْلاً يَقُولُ ذَلِكَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ نَعَمْ فَقَالَ فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَغْتَابُهُ وَلَا يَخُونُهُ وَلَا يَحْرِمُهُ.

همانند قوانین علمی ثابت و لایتنجیر می‌باشند. این قوانین براساس فطرت بشری ابداع و وضع گردیده است و حداکثر توافق و سازگاری را با رفتار و حالات و فطرت بشر دارد. شعب و فرقی مذهبی و فقها اقدام به تفصیل اصول اساسی دین نموده‌اند و شاید همین تفصیل علت بروز آراء مختلف در دین شده و اختلافات را ایجاد کرده باشد. روش فقهی متداول در بین فرق شیعه و سنی و نحوه استدلال فقهای منسوب به این مذاهب در حجیت منابع فقه متفاوت است و این خود می‌تواند منشاء اختلاف آراء و نظرات گردد که اصولاً بر خلاف هدف دین است. هدف دین وحدت است که فرمود: «به رشتۀ الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت‌های خدا بر شما را یاد آرید.»^{۱۸} شاید این آیه کافی باشد که همگی از جرّ و بحث بر سر حجیت منابع مختلف فقه و روش‌های استنباط احکام از احادیث و اخبار و قیاس و اجماع و استحسان و استصلاح و سد ذرایع و غیره خودداری کنیم و فقط از آن منابع جهت بازشدن فکر و آموزه‌های تعقل استفاده کنیم. امام العصر والزمان صاحب حجیت مطلقه است و بر اساس تائید حضرتش قرآن کریم دارای حجیت متعالی است و در حجیت اخیر همه فرق و مذاهب اسلامی متفق‌القولند. براین اساس در این کتاب سعی شد تا حد امکان از استناد به احادیث و اخبار و روایت که ظنی‌الصدور و ظنی‌الدلالة^{۱۹} هستند و ظن از حقیقت چیزی را بی‌نیاز نمی‌نماید^{۲۰} پرهیز شود، زیرا آنقدر احادیث مختلف المعنی و حتی متضاد وجود دارد که با استناد به هر کدام تفسیر متفاوتی می‌توان نمود و این تفاسیر نه تنها رفع مشکل نمی‌نمایند بلکه سبب آراء مختلف و متناقض هم می‌گردند که وحدت‌انگیز که نیست سهل، بلکه نفاق‌انگیز هم می‌تواند باشد. از طرفی مفسر کلام معصوم ع شرایط خاصی دارد که از ذکر آن در اینجا خودداری می‌کنیم.^{۲۱} همچنین تمییز فرمایشات حضرات معصومین ع در هنگامی که در مقام

^{۱۸} - سوره آل عمران، آیه ۱۰۳. وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ.

^{۱۹} - قول مشهور بر قطعی‌الدلالة بودن احادیث و اخبار است ولی با توجه به اینکه معصوم در تقیه بوده‌اند و یا در خور حلق شنونده فرمایش فرموده‌اند لذا فرمایشاتشان ظنی‌الدلالة است.

^{۲۰} - سوره یونس، آیه ۳۶، إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا.

^{۲۱} - نگاه کنید به: بیدآباد و هرسینی (۱۳۸۲) تحلیل فقهی - اقتصادی ربا در وامهای مصرفی و سرمایه‌گذاری و کاستیهای فقه متداول در کشف احکام شارع، <http://www.bidabad.ir/doc/reba-fa.pdf> و:

Bidabad (2004), Economic-juristic analysis of usury in consumption and investment loans and contemporary jurisprudence shortages in exploring legislator commandments. Proceeding of the 2nd International Islamic Banking Conference. Monash University of Malaysia. 9-10 September. <http://www.bidabad.ir/doc/reba-en.pdf>

بشریت هستند و در هنگامی که به آنها وحی می‌شود^{۲۲} کار ساده‌ای نیست.^{۲۳} گرچه می‌فرماید: «یار و مصاحب شما گمراه نشد و از سر هوای نفس سخن نگفت و سخن او جز وحی نیست.»^{۲۴} ولی درک و تمیز آن سخنان مستلزم طی مراحل عدیده سلوک آن بزرگواران است و گرنه تشخیص لفظ از محتوا بسیار مشکل می‌باشد.^{۲۵} در کتاب شریف صالحیه می‌فرمایند: «ظَنِّي الدَّلَالَةَ وَالسَّنْدَ يَا ظَنِّي الدَّلَالَةَ بَعْلَمَ نَكْشَانَدَ ظَنَّ آوَرْدَ، آن کس که راه تکلیف داند و در موضوع آن یا شبهات آن شبهه نماید و نتواند بعلم رسد بظن معذور است، اما حکم ظنی را قطعی شمردن و حکم خدا در حق خود و مقلد گفتن و حکم خدا را معلق و منوط به رأی ناصحیح و قیاس بی‌مقیاس و مقیاس هوای خود گرفتن مصادقت با خدا نمودن و برخلاف او و کیل او شدن است و لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ^{۲۶} است اگرچه يُغْنِي مِنَ الْخَلْقِ باشد.»^{۲۷} و در جای دیگر در همین کتاب می‌نویسند: «اخبار آتیه و ماضیه و اخبار غیبیه در قرآن مندرج است ظاهرش فصیح است و باطنش فسیح، کلمات او با مرام و کلام‌های او هریک تنها مطلبی تمام و با دیگری علمی تام و همه با هم نیز با فرجام است.»^{۲۸}

لذا سعی شد حتی المقدور فقط به آیات قرآن کریم استناد گردد و در موارد خاص به فرمایشات رسول گرامی ص و امیرمؤمنان ع ارجاع شود که این دو شخصیت بزرگوار مورد قبول و احترام همه مذاهب و فرقه اسلامی بوده و هستند و فرمایشات ایشان را همه مسلمان بر جان و دل و

۲۲ - سوره کهف، آیه ۱۱۰. قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ. من بشری مثل شما هستم که به من وحی می‌رسد.

۲۳ - نگاه کنید به: مجموعه مقالات فقهی - اجتماعی، حضرت حاج دکتر نورعلی تابنده، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۰.

۲۴ - سوره نجم، آیات ۴-۲. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.

۲۵ - اخبار زیادی در این باب رسیده. در بحار الانوار بابی مستقل با ۱۱۶ حدیث در این موضوع است که با این مقدمه شروع می‌شود: بحار الانوار ج: ۲ ص: ۱۸۲، باب ۲۶- آن حدیثهم ع صعب مستصعب و آن کلامهم ذو وجوه کثیره و فضل التدبیر فی اخبارهم لم و التسلیم لهم و النهی عن رد اخبارهم. الآیات النساء فلا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یونس بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَ لَئِنَّا لَنَآئِلُهُمْ كَذَّبَ الدِّينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ الكهف قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا النور إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ الأحزاب وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا وَ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ صَلَالًا مُبِينًا وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا ...

۲۶ - سوره یونس، آیه ۳۶.

۲۷ - حضرت نورعلی‌شاه ثانی، صالحیه، چاپ دوم، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۶. حقیقت ۳۷۴، ص ۲۵۶.

۲۸ - حضرت نورعلی‌شاه ثانی، صالحیه، چاپ دوم، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۶. حقیقت ۳۶۳، ص ۲۵۲.

دیده می‌نهند. همانگونه که مولوی علیه‌الرحمه فرمود: قرآن را ظاهری و بطنی است و بطن آن بطنی دارد و آن بطن نیز بطن دیگری و همینطور برحسب درجاتی که فهم ما اقتضاء می‌کند تفاسیر و معانی مختلف از قرآن قابل درک و استنباط است ولی بطور کلی آنچه که با ظاهر عبارت قرآن مخالف نباشد به عنوان تفسیر قرآن قابل استفاده است. به عبارت دیگر مفسر فهم خود را از عبارت قرآن ابراز داشته و اینطور معنی آن را فهمیده است. گرچه از این منطوق استفاده‌های متنوعی شده است که بعضی قرآن را تأویل و برخی مشهور به باطنیه تأکید خود را بر باطن قرآن قرار داده‌اند.^{۲۹} پس از اینکه اداره جامعه اسلامی برعهده رسول اکرم ص قرار گرفت، در وقایع مختلف وقتی نیاز به حکم جدیدی یا لزوم سخت‌گیری بر جرمی احساس می‌شد احکامی بر پیامبر ص نازل می‌گردید. در مواردی که حکم جدیدی در موضوعی نازل نشده بود خداوند به پیامبر ص فرمود که به احکامی که در تورات است عمل نماید که *التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ^{۳۰} وَ التَّوْرَةُ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَخْرُجُ مِنْهَا^{۳۱}* و هر وقت ضرورت داشت آیات دیگری نازل می‌شد و احکام تورات نیز تا نسخ نمی‌شد قابل اجرا بود. ولی به هر حال گرچه آیات قرآن به مناسبت وقایع خاصی نازل شد و مربوط به همان زمان است ولی به مناسبت هر واقعه قاعده‌ای کلی گفته شده که برای سایر موارد نیز قابل استفاده است. لذا نمی‌توان گفت که برخی از آیات قرآن مربوط به آن زمانند بلکه باید گفت که همه آیات قرآن مربوط به همه زمانهاست که به مناسبت خاصی نازل شده و آیه‌ای از قرآن نیست که امروز به کار بشر نیاید.

در تفسیر آیات قرآن کریم بیشتر از تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العباده^{۳۲} که اهم تفاسیر عرفانی - حکمی در اسلام است استفاده کردیم که مورد قبول جمله اعظم دانشمندان شیعه

^{۲۹} - برای شرح این مبحث به کتاب رهنمای سعادت، ترجمه مقدمه تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده با هفت سوره، ترجمه حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی، انتشارات حقیقت، ۱۳۴۲، مراجعه نمایند.

^{۳۰} - سوره مائده، آیه ۴۳. تورات در آن حکم خداست.

^{۳۱} - سوره مائده، آیه ۴۴. تورات در آن هدایت و نور است که به آن حکم کردند.

^{۳۲} - چاپ دوم بیان السعاده فی مقامات العباده در چهار مجلد قطع رقی در سال ۱۳۴۴ شمسی در چاپخانه دانشگاه تهران به طبع رسیده است. این تفسیر به زبان عربی است و ظرافت کلامی منحصر به فردی دارد که ترجمه آن کیفیات عبارات و اشارات آن را تنزل می‌دهد. ترجمه فارسی آن توسط محمدآقا رضاخانی و دکتر حشمت‌الله ریاضی موجود است ولی استفاده از آن بدون مراجعه به متن اصلی کافی نیست لذا مترجمان متن فارسی را با متن عربی در مجلدات چاپی با هم آورده‌اند. به هر حال در این کتاب با مراجعه به متن اصلی و انجام ویرایش‌هایی در ترجمه فارسی مزبور دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

در داخل و خارج ایران می‌باشد. در ارتباط با این تفسیر، آیت‌الله خمینی می‌گوید^{۳۳}: «تقاضا شده بود که من یکی، دو مرتبه راجع به تفسیر بعضی آیات شریفه قرآن مطالبی عرض کنم. تفسیر قرآن یک مسئله‌ای نیست که امثال ما بتوانند از عهده آن برآیند. بلکه علمای طراز اول هم که در طول تاریخ اسلام، چه از عامه و چه از خاصه، در این باب کتابهای زیاد نوشته‌اند - البته مساعی آنها مشکور است - لکن هر کدام روی آن تخصص و فنی که داشته است یک پرده‌ای از پرده‌های قرآن کریم را تفسیر کرده است، آن هم به طور کامل ملموس بوده. مثلاً عرفایی که در طول این چندین قرن آمده‌اند و تفسیر کرده‌اند، نظیر محیی‌الدین^{۳۴} در بعضی از کتابهایش، عبدالرزاق کاشانی^{۳۵} در تأویلات، ملاسلطانعلی^{۳۶} در تفسیر، اینهایی که طریقه‌شان طریقه معارف بوده است، اینها تفسیرهایی نوشتند خوب...». خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «اوست که کتاب را بر تو نازل کرد، بعضی آیات محکمات امّ الکتابند و برخی متشابهات، پس آنها که در دلشان میل به باطل است به سبب فتنه جوئی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خدا نمی‌داند. و استواران در علم می‌گویند به همه چیز از نزد پروردگار خود ایمان داریم و جز خردمندان

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

ترجمه اصلاح شده‌ای را بکار بردیم که از مطابقت بیشتر با متن اصلی برخوردار باشد. معذالک ارجاعات در زیرنویس‌ها به ترجمه فوق است گرچه کلمات منطبق با متن ترجمه نیست.

^{۳۳} - جملات با نوار سخنرانی تطبیق کامل دارد. معذالک نگاه کنید به تفسیر سوره حمد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۵، صص ۹۴-۹۳ و تفسیر سوره حمد، چاپ پیام آزادی.

^{۳۴} - محمد بن علی بن محمد عربی معروف به «ابن عربی» «محیی‌الدین» «شیخ اکبر» ۶۳۸-۵۶۰ هـ، از مشایخ صوفیه. آیت‌الله خمینی در پیام به گورباچوف، انوار تابان ولایت، چاپ سپاه، ۱۳۷۰، صص ۱۲۴-۱۲۳، می‌نویسد: «دیگر شما را خسته نمی‌کنم و از کتب عرفا بخصوص محیی‌الدین بن عربی نام نمی‌برم که اگر خواستید از مباحث این بزرگ مرد مطلع گردید تئ چند از خبرگان تیزهوش خود را که در اینگونه مسائل قویاً دست دارند راهی قم گردانید تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریکتر از موی منازل معرفت آگاه گردند.»

^{۳۵} - ملا عبدالرزاق بن جمال (جلال) الدین کاشانی، مکتبی به ابوالغنائم و ملقب به کمال‌الدین از مشایخ صوفیه در قرن هشتم هجری می‌باشد.

^{۳۶} - حضرت حاج ملاسلطانمحمد بیدختی گنابادی ملقب به سلطانعلیشاه از اقطاب صوفیه، سلسله نعمت‌اللهی سلطانعلیشاهی. شرح حال ایشان در کتاب نابغه علم و عرفان نگارش حضرت حاج سلطانحسین تابنده، چاپ دوم، ۱۳۵۰، تهران، انتشارات حقیقت، آمده است.

در نمی یابند.^{۳۷} مناسب است که در اینجا به شرح این آیه از همین تفسیر اشاره ای داشته باشیم: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ حال یا مستأنف است و بیان حکمت اوست و کتاب در اینجا عبارت از همه ماسوی الله است زیرا که ماسوی او کتاب اوست چنانکه در اول کتاب گذشت. و نزول آن عبارت از ظهور آن بر مقام محمد ص است. مقام او به صور مناسب برای او در آن مقام یا ظهور آن در مقام رسالتش ص به آنچه که از احکام فرستاده شد یا ظهور آن به الفاظ و عبارات و نقوش و نوشته ها است- که این کتاب تدوینی از آن می باشد- نازل می شود. مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ بعضی آیات محکماتند، أحکم الامر و البناء یعنی آن را محکم کرد به نحوی که شکستن و زوال در آن راه نمی یابد، و أحکم الحکم یعنی حکم را محکم کرد به نحوی که محو و نسخ به آن راه نمی یابد، و أحکم اللفظ یعنی (لفظ را محکم آورد) به نحوی که احتمال در آن راه ندارد، و در تمام این موارد متشابه در مقابل محکم قرار می گیرد، و کل آنچه که از معصومین ع وارد شده و یا از غیر آنان در بیان محکم و متشابه نقل گردیده است به همین معانی برمی گردد. و کتاب تکوینی کبیر، آیات عقلانی و نفسانی اش از حیث وجوه عقلانی آنها، محکمات و اصول مشابهاً می باشند، و آیات عینی طبیعی و علمی ملکوتی علیا و سفلی از حیث راه یافتن محو و زوال به آنها مشابهاً می باشند. و کتاب تکوینی انسانی که مختصری از کتاب کبیر است، آیات روحی و عقلی آن محکمات است و آیات نفسی و طبیعی مشابهاً آن است. و از حیث نشئه علمی، علوم عقلانی محکمات آن است چون زوال در آن راه ندارد و معلومات آنها از آنها تخلف نمی کنند، زیرا معلومات آنها از حیث نمونه هایش خود این علوم است و علوم نفسانی، کلیات و جزئیاتش، تصدیقات و تصوراتش، یقینیات و ظنیاتش همه مشابهاً چون از نفس محو می شوند و با معلوماتشان مغایرت دارند و تخلف معلومات از آنها نیز جایز است و از همین جهت ظنون (گمانها) نامیده شده است. و از جهت افعال ارادی او همه افعال و اقوال و خطورات ذهنی و تخیلاتش مشابهاً او هستند چون زایل می شوند و باقی نمی مانند. و از جهت دیگر هر چیزی که صدور آن از خدای تعالی و بازگشت آن به سوی خدای تعالی معلوم باشد محکمات او می باشد، و هر چه که صدور آن از خدا معلوم نباشد یا معلوم باشد که از شیطان صادر شده است مشابهاً او می باشد و همچنین است حال

^{۳۷} - سورة آل عمران، آیه ۷، هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَغْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.

هر چیزی که بازگشت آن به خدا معلوم باشد و حال هر چیزی که بازگشت آن به سوی خدا معلوم نباشد. و در مورد احکام تکلیفی هر چیزی که نسخ به آن راه نیابد محکم است و هر چیزی که منسوخ باشد یا نسخ به آن راه یابد متشابه است. و هر چیزی که عام باشد و بر هر مکلفی جاری شود محکم است و هر چیزی که خاص بوده در مورد هر مکلف جریان نداشته باشد متشابه است. و از کتاب تدوینی آنچه که دلالتش واضح است و جز مدلول خودش احتمال دیگری در آن نباشد، یا ناسخ باشد یا حکمش عام باشد یا ثابت بوده و نسخ نشده باشد یا تأویل آن بعد از تعیین تنزیل آن متعین باشد محکم نامیده می‌شود، و آنچه که برخلاف این موارد باشد متشابه است. و چون علی ع با تمام وجود تحت حکم روح است و بازگشتش به خداست و متحقق به ارواح عالیه است و مخالفین او برعکس این معانی هستند لذا صحیح است که علی ع و ائمه ع به محکومات تفسیر شوند و مخالفین آنها به متشابهات تفسیر شوند، چنانکه از ابی عبدالله ع در قول خدا مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ وارد شده است: چون محکومات اصل و ستون کتابند فرمود: هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ آنها اصل کتابند و نفرمود أُمَّهَاتِ الْكِتَابِ اصول کتابند، با اینکه قیاس حمل بر آیات مقتضی جمع است و این بدان جهت است که خدای تعالی مجموع آنچه را که کتاب نامیده می‌شود امر وحدانی (یک امر) فرض کرده است، و این فرض در چیزی که به آن نسبت داده می‌شود اقتضای وحدت می‌کند و نه جمع و نیز از جهت اینکه مجموع محکومات از حیث اجتماع اصل واحدی را برای کتاب تشکیل می‌دهند و هریک از آنها رأساً اصل حساب نمی‌شود وَ أُخِرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ و دیگر آیات متشابه هستند ولیکن کسانی که در قلبشان روگرداندن از حق و انحراف از جهت قلب و آخرت هست از عالم کبیر تنها متشابهات آن را که موجودات خانه دنیا و زینت‌های به سرعت زائل و تباه شونده هستند و همچنین موجودات ملکوت سفلی و صحنه‌سازی‌های آنها و از عالم صغیر نیز متشابهاتش را از شهوات فانی که با دردها و رنج‌ها آمیخته است و ادراکات شیطانی و افعال و اقوال که منحرف یا مشتبه به انحراف است فَيَتَّبِعُونَ را پیروی می‌کنند و از احکام متشابهات آنها را که موافق با آراء فاسدشان باشد و یا تأویل آنها به نفعشان ممکن باشد پیروی می‌کنند و از قرآن نیز متشابهات آن را که موافق با اوهام آنان بوده یا تأویل آن به نفع آنها ممکن بوده است پیروی کرده‌اند. پس آنان محکومات کتاب را رها می‌کنند و ما تَشَابَهُ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ آنچه را که متشابه است پیروی می‌کنند تا فتنه‌جوئی کنند، چه شاعر به فتنه‌جوئی باشند یا نباشند، زیرا طلب فتنه مانند طلب رضای خدا گاهی مبتنی بر قصد بر آن است و گاهی بدون قصد است، زیرا آنان که در دار

نفس و جهنم‌های طبع واقع شده‌اند جز افساد در زمین عالم صغیر یا کبیر و هلاک کردن حرث و نسل چیزی از آنها پدید نمی‌آید، و با قبول هر قول و فعلی از آنها این افساد شدت پیدا می‌کند و این اشتداد همان طلب افساد است خواه اصلاً شاعر به اصلاح و افساد نباشند و خواه علم داشته باشند که افساد می‌کنند و یا قصد افساد در آن دارند، و خواه گمان کنند که مصلح هستند نه مفسد، چنانکه سخن چنان گفتند: «نیست جز اینکه ما مصلح هستیم».^{۳۸} وَ اِبْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ تَأْوِيلَ بِه چیزی می‌کنند که موافق آرائشان باشد. وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلُهُ جَمَلَةٌ حَالِيَةٌ است بنا بر اینکه دخول واو بر مضارع منفی به سبب «ما» جایز باشد، یا اینکه معطوف است، و تأویل در اینجا به معنی چیزی است که به آن تأویل شده است یا به معنی مصدر آن است، یعنی آنچه که تأویل آن در نفس الامر است و کسی إِلَّا اللهُ جز خدا نمی‌داند. بدان که تأویل شیء به معنی بازگرداندن آن است و این معنی صدق نمی‌کند مگر به بدایتش بازگردانده شود، و چون مبدأ کلمات تکوینی و تدوینی الهی مقام ظهور او تعالی است که همان مقام مشیّت است لذا تأویل آن را به نحو اطلاق کسی جز خدا نمی‌داند. وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ کسانی که رسوخ تام در علم دارند کسانی هستند که به مقام مشیّت رسیده‌اند و از مقام امکان بالاتر رفته‌اند، و آنان محمّد ص و اوصیای دوازده گانه او هستند نه غیر آنها چنانکه به ما رسیده است، و اما غیر آنان از انبیاء و اولیاء چون از مقام امکان بالاتر نرفته‌اند تأویل آن را نمی‌دانند بلکه به قدر مقام و شأنشان می‌دانند. و چون کلمات از جهتی از مقام غیب ناشی می‌شود صحیح است گفته شود که: تأویل تام آن را جز خدا کسی نمی‌داند. و اما راسخون در علم نیز آن را نمی‌دانند اما از باب تسلیم می‌گویند يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ به آن ایمان آوردیم. بنابراین، موقوف بر إِلَّا اللهُ می‌باشد. و قول خدا الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ابتدای جملۀ دیگری است، پس صحیح است که گفته شود: تأویل قرآن را نمی‌داند مگر خدا، یا گفته شود: علم تأویل قرآن منحصر به نبی ص و ائمه ع است و غیر از آنها کسی نمی‌داند، یا گفته شود: علم آن منحصر به آنان و خواص از شیعیانشان می‌باشد و به هریک از این معانی در اخبار اشاره شده است. كُلُّ هَرِيكٍ از محکم و متشابهه مِنْ عُنْدِ رَبِّنَا از سوی پروردگار ماست. در خبر است که: ما راسخ در علم هستیم. و در روایتی است: پس رسول خدا افضل راسخین است. و در خبر است: راسخین در علم کسانی هستند که اختلافی در علمشان نیست.

^{۳۸} - سورة بقره، آیات ۱۲-۱۱، وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ. و چون به آنها گفته شود که در زمین فساد نکند می‌گویند همانا ما اصلاح‌کنندگانیم. بدانید آنها فساد کنندگانند ولیکن درک نمی‌کنند.

و در خیر است: سپس خدای جلّ ذکره با رحمت و سیعش و مهربانی به مخلوقاتش و علمش به اینکه کلامش را تبدیل کنندگان تغییر می دهند، کلام خودش را سه قسم نمود، یک قسم از آن را عالم و جاهل می شناسند (می فهمند)، قسم دیگر را نمی شناسد (نمی فهمد) مگر کسی که ذهنش صاف و حسّش لطیف و تمیزش صحیح باشد از کسانی که خداوند سینه آنها را برای اسلام باز کرده است، و قسم سوّم را نمی شناسد (نمی فهمد) مگر خدا و پیامبران او و کسانی که راسخ در علم هستند. و خداوند این کار را انجام داد تا اینکه اهل باطل از کسانی که بر میراث رسول خدا ص دست یافتند ادّعی علم کتاب نکنند زیرا که خداوند این را برای آنان قرار نداده، تا اینکه اضطرار آنها را به فرمانبرداری ولیّ امرشان وادارد. پس آنها از فرمانبرداری خدا به جهت بزرگ پنداری و افترا بر خدای عزّ و جلّ یا به سبب غرور به کثرت پشتیبانان و یاوران استکبار ورزیدند و به خدای تعالیّ جلّ اسمه و رسوله عناد ورزیدند. *وَ مَا يَدَّكُرُ و این سخن را به یاد نمی آورند که در کتاب محکم و متشابه هر دو وجود دارد، و اینکه متشابه را جز خدا و خلیفه خدا کسی نمی داند، و اینکه ایجاد و انزال آن تصوّر نمی شود مگر به اشتمال بر متشابه. *إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر صاحبان خرد، جز کسانی که اعمال و علوم آنان با بستن قلوبشان بر ولایت بر دست اولیاء امر چنانچه که گذشت برخاسته از خرد است، و این جمله از گفتار خدای تعالیّ عطف بر قول مؤمنین و حکایت از آن دارد. یا اینکه جمله از خود مؤمنین است. و اشکال به اینکه آوردن کلام متشابه با احتمال و جوهی که ظاهر نیست از شأن حکیم به دور است در محل آن صحیح نمی باشد، زیرا: اگر معنی از جنس محسوسات و از چیزهایی باشد که عوام آن را درک کنند، امکان دارد لفظی در کلام بیاوریم که نصّ کلام در مقصود حاصل شود و امکان ندارد که به غیر محتمل آورده شود، گاهی این نوع سخن گفتن اغراض صحیح عقلانی در بر دارد و وجوه متعدّدی در آن محتمل است و آوردن کلام با دو وجه یا وجوه محتمل است. و اگر (معنی) از امور غیبی باشد که در این عالم مشابهی ندارد، چون امور غیبی مقدّرات و مجرداتش نورانی است و آنچه که در این عالم است جملگی ظلمانی است و به هیچ وجهی از وجوه بین نورانی و ظلمانی مناسبتی نیست بلکه اگر نورانی ظاهر شود ظلمانی را از بین می برد و لذا خدای تعالیّ فرمود: *وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَفُضِيَ الْأَمْرُ^{۳۹} زیرا وقتی موجودات نورانی با وجودشان در این عالم ظاهر شوند هرچه را که در این عالم وجود دارد از بین می برند، در این***

۳۹ - سورة انعام، آیه ۸، اگر فرشته ای می فرستادیم که کار به پایان می رسید.

صورت تعبیر از این معانی ممکن نیست مگر با امثال و تصویر به امثال ممکن نیست مگر با عبارت متشابه که محتاج به تأویل است مانند خواب که محتاج به تعبیر می‌باشد، زیرا تصویر آن چیزی که در آن عالم است نزد مدارک اخروی به امثال وجود دارد لذا حتماً محتاج به تعبیر است، و این تأویل و این تعبیر جایز نیست، مگر از بصیر که به وجوه مناسبت بین امثال و ممثّل (آنچه مورد مثل است) آگاه باشد. به امیرالمؤمنین ع نسبت داده شده که فرمود: بدان که راسخین در علم کسانی هستند که خداوند آنان را بی‌نیاز کرده است از اینکه با سختی بکوشند که سدهای مغیبات را کنار بزنند و آنان به همه آنچه از غیب که محبوب بوده‌اند و تفسیرش را نمی‌دانستند، اقرار کرده، گفتند: ما به آن چه از نزد پروردگاران است ایمان آوردیم پس خداوند اعتراف آنها به عجز از دسترسی به چیزی که علماً به آن احاطه ندارند را مدح کرد، و ترک در تعمق چیزی را که بر آنها بحث از آن تکلیف نشده را رسوخ (استواری) نامید. پس به همین قدر اکتفا کن، و عظمت خدا را با عقل خودت اندازه نگیر که از هلاک شونده‌گان می‌شوی.» و درباره استواران در علم در جای دیگر می‌فرماید: «لیکن کسانی از آنها که در علم قدمی ثابت و نظری عمیق دارند و مؤمنانی که ایمان دارند به آن چیزی که بر تو نازل شد و چیزی که قبل از تو نازل شد و برپادارندگان نماز و دهندگان زکات و مؤمنین به خدا و روز آخر آنها را به زودی اجر بزرگی خواهیم داد.»^{۴۰} و این علم^{۴۱} علمی است که در اثر تقوا پدید می‌آید و نه در مدرسه، که فرمود: «تقوا پیش بگیری تا خداوند به شما علم بیاموزد.»^{۴۲}

روابط بین‌الملل از دیرباز بین اقوام بشر وجود داشته و پدیده جدیدی نیست. معذالک چند دهه‌ای است که این بحث بعنوان رشته‌ای مستقل در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. هدف این رشته مطالعه شیوه زندگی بین‌المللی است. با توجه به معانی متنوعی که از کلمه بین‌الملل قابل استنباط است تعبیّرات گوناگونی را از این مبحث می‌توان برداشت نمود که همگی در قلمرو شاخه‌هایی از

۴۰ - سورة نساء، آیه ۱۶۲، لَكِنَّ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْكَ وَ مَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِيْنَ الصَّلٰةَ وَ الْمُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ اُولٰٓئِكَ سَنُؤْتِيْهِمْ اَجْرًا عَظِيْمًا.

۴۱ - برای شرح این موضوع مراجعه کنید به: سعادتنامه، تألیف حضرت حاج ملاسلطانمحمد سلطانعلیشاه گنابادی، تصحیح و تعلیقات: حسینعلی کاشانی بیدختی، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۹، تهران.

۴۲ - سورة بقره، آیه ۲۸۲، وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ يَعْلَمِ كُمْ اللّٰهُ.

علوم سیاسی و حقوق بین‌الملل قابل طبقه‌بندی هستند که به آن نمی‌پردازیم.^{۴۳} در این کتاب سه مبحث عمده و ملموس در روابط بین‌الملل را مدّ نظر قرار می‌دهیم. حقوق بین‌الملل عمومی و سیاست خارجی و دیپلماسی، سه مبحث اساسی مقابل روی دولت‌ها در ارتباط با سایر کشورها و ملل می‌باشند. سعی کردیم اصول مهم نگرش دولت اسلام به اهم موضوعات روابط بین‌الملل را از این سه منظر بررسی نماییم، لذا در این ارتباط به شرح اصول مهم در این موضوع پرداختیم. از لحاظ لغوی علمای کلام اصل را به چیزی تعریف می‌کنند که چیز دیگر بر آن بنا شود^{۴۴} و در اصطلاح اصولیین بر چندین معنی از جمله دلیل، قاعده، استصحاب و راجح اطلاق می‌شود و حالت سابقه هر چیزی و حکمی را اصل گویند. هدف ما در بکارگیری این شیوه - یعنی پرداختن به اصول - ارائه بنیان‌های فکری در روابط بین‌الملل اسلامی است و در این جهت با ذکر اصول متعدّد سرفصل‌هایی را مطرح می‌کنیم که روح روابط بین‌الملل اسلامی را قابل استنباط بنماید. مسلّم است تبدیل این اصول به قواعد حقوقی و متون اجرایی کار فراوانی می‌طلبد، و امید است که این کتاب فتح بایی در این زمینه باشد.

مبنای اصلی نگرش این کتاب به احکام اسلامی در سه زمینه فوق، اصل حکمت می‌باشد. اصل حکمت در اصول فقه بر این تعبیر استوار است که شارع مقدّس در تشریح هر حکمی حکمتی را در نظر داشته و درک آن حکمت می‌تواند منجر به تعمیم حکم به سایر قلمروهای همسایه گردد. در تحقیق معنی حکمت فرموده‌اند:^{۴۵} «حکمت عبارت است از قدرت و نیرویی که به سبب آن انسان در ادراک دقایق امور و خفایای مصنوع قدرت پیدا می‌کند. و همچنین می‌تواند مصنوعات را بیافریند که مشتمل بر دقایق صنع باشد. پس حکمت به اعتبار متعلّقش مرکب از دو جزء است، یک جزء علمی که حکمت نظری نامیده می‌شود و یک جزء عملی که حکمت عملی نامیده می‌شود، و در زبان فارسی از آن دو، به خرده‌بینی و خرده‌کاری تعبیر می‌شود. گاهی از حکمت به اتقان در عمل تعبیر می‌شود. تا اشاره به یکی از دو جزء حکمت باشد، و گاهی به کمال و اتقان در علم تعبیر

۴۳ - نگاه کنید به هونتزینگر، ژاک (۱۳۷۶)، ترجمه عباس آگاهی، درآمدی بر روابط بین‌الملل.

۴۴ - اصل در لغت بیخ چیزی را گویند و در اصطلاح: الاصل مابینی علی شیء غیره. کتاب شرح الامثله، جامع المقدمات، تصحیح محمد محمدی قاینی انتشارات دارالفکر، چاپ پنجم، ۱۳۷۷، ص ۶۲.

۴۵ - بیان السّعادة فی مقامات العباده، جلد چهارم ترجمه، صص ۱۰۴-۱۰۲، در ذیل آیه ۵۴ سوره نساء، فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ، پس به تحقیق ما کتاب و حکمت را به آل ابراهیم دادیم.

می‌شود و آن اشاره به جزء دیگر است، و گاهی به اتقان در علم و عمل تفسیر می‌شود که اشاره به هر دو جزء دارد و حکمت که در مقابل جریزه ذکر می‌شود عبارت از آن است که در تدبیر معیشت از جهت علم و عمل قوام و اساس باشد و جریزه افراط آن است. و این حکمت از نتایج مرتبه ولایت است، زیرا که ولی با تجردش می‌تواند دقایق اشیاء را بشناسد، و اگر بخواهد بشناسد چیزی از او پوشیده نمی‌ماند، و همچنین می‌تواند دقایق مصنوعات را خودش بسازد و خلق کند، زیرا چیزی از او ممتنع نیست و از ایجاد آن خودداری نمی‌کند. و حکیم مطلق نخست خدای تعالی است، سپس انبیاء و رسولان از جهت ولایتشان، سپس خلفا و جانشینان آنها و سپس آنها که به آن بزرگواران شباهت دارند. و اولین مرتبه حکمت این است که دقایق صنع خدا را در خودت و بدنت درک کنی که تو در برزخ بین عالم سفلی و علیا آفریده شده‌ای و اینکه نفس تو جهت تصرف در هر دو ملکوت دارای قابلیت محض آفریده شده است و نفس ابائی از تصرف بر آن دو ندارد، و اینکه تصرف در ملکوت سفلی نفس را به سوی سجن و سجین، و تصرف علیا، آن را به نزدیکی ملأ اعلی می‌کشاند. همه اینها بر سیل معرفت است و نه بر طریق علم و گمان که طریق حکمای اخلاق است که اینان به علم کلی قناعت می‌کنند، در حالی که از نفوس جزئی خود غافل هستند، پس از علمشان بهره‌ای نمی‌برند. اما اهل معرفت، بر دقایق عمل قدرت می‌یابند تا راههای تصرف ملکوت سفلی را ببندند. و راههای تصرف ملکوت علیا را باز کنند، مانند قدرت علی ع در جنگ، بر ترک حمله به دشمن، در حینی که به دشمن ظفر یافت و شمشیر را بر روی دشمن بلند کرد، و دشمن بر روی علی ع آب دهن انداخت، که علی ع شمشیر زدن را رها کرد، زیرا که نفس او برای شمشیر زدن به هیجان آمده بود. پس انسان وقتی آنچه را که ذکر شد شناخت و قدرت پیدا کرد و عمل نمود، حتماً به عبودیت ارتقا پیدا می‌کند، و آن مقام فنا و مقام ولایت است. سپس وقتی که خداوند دانست که در او استعداد اصلاح دیگران وجود دارد او را به بشریتش برمی‌گرداند و به او خلعت نبوت و رسالت یا خلافت می‌دهد، و او را به دقایق صنع در ملک و ملکوت آگاه می‌سازد، و او را بر دقایق تصرف در اشیاء قادر می‌سازد و جمیع موجودات را در خدمت او قرار می‌دهد و آن آخرین مرتبه حکمت است. مقصود از حکمت در اینجا، ولایت است چون ولایت از نتایج حکمت است و این بیان حکمت و تحقیق آن است، و تفسیرات مختلف که در سخنان آنها آمده است به همین معنی برمی‌گردد. مانند اینکه گفته شود: حکمت شناختن حقایق اشیاء است آنچه‌ای که هست، یا حکمت عبارت از علم به نیکی‌ها و عمل صالح است، یا انجام دادن فعلی است که

سرانجام پسندیده‌ای دارد، یا اقتدا کردن به خالق است به قدر طاقت بشر، یا تشبیه به اله است در علم و عمل به قدر طاقت بشری.»

تعبیر زیادی از حکمت در کتب و فرمایشات عرفاء آمده است. در سوره لقمان به لقمان پیشنهاد خلافت الهیه و حکم بین الناس می‌نمایند و او عرض می‌کند که اگر امر است اطاعت می‌کنم ولی اگر به اختیار خودم قرار داده شده است راه عافیت می‌پسندم. لذا خداوند به او حکمت را عنایت می‌فرماید. در این ارتباط حکمت را به معنی مشاهده‌اشیاء آن طوری که حقیقتشان است تفسیر می‌نمایند.^{۴۴} حکمت در انواع متعددی طبقه‌بندی می‌شود که از ذکر آن پرهیز می‌کنیم و فقط به وجوه تمایز علم و حکمت و معرفت از رساله شریف صالحیه اکتفا می‌کنیم که فرموده‌اند: «حکماء گویند معرفت به دو قسم شود، یکی به نظر و فکر و برهان که طریق اهل ظاهر است، دیگر به کشف و عیان که طریق اهل باطن است، لکن اول را معرفت نگویند بلکه علم نامند اگر به معلوم رساند و الا ظن نامند. به احمد حنبل گفتند که: تو اعلمی از بشر حافی چرا به زیارت او روی؟ گفت: او خدا را به از من می‌شناسد اگرچه من علوم را به از او دانم. دارای علم ظاهری نقلی کسی است که رنگ شراب را دیده یا وصف آن را شنیده باشد، و دارای علم عقلی مثل کسی که بوی او را شمیده، و دارای حکمت چنان است که لمس کرده و معرفت آنراست که چشیده یا سرکشیده، قطره‌ای یا پیاله‌ای یا قدحی یا سبویی یا خمی یا غرق آن شده عین آن گردیده.»^{۴۷}

همینطور در رساله ذوالفقار می‌فرمایند^{۴۸}: «سبب در حرمت قتل نفس در خبر رسیده که فساد خلق است (یعنی مخالف با نظام اجتماع و موجب فساد جامعه و خلق می‌باشد) و تدبیر و قصاص به جهت حفظ حیات و حرمت زنا به جهت فساد است و علت حرمت مال یتیم خوردن در خبری رسیده که اعانت بر قتل آن طفل است که او متحمل خود نتواند شد بی مال، و رسیده که سبب آن است که بزرگ که شود آن یتیم باعث نزاع و فساد است و حرمت فرار از زحف^{۴۹} یک وجهش

^{۴۴} - چهل گوهر تابنده، منتخبی از سخنرانی‌های حضرت حاج سلطانه حسین تابنده، صص ۱۵۴-۱۴۴.

^{۴۷} - حضرت نورعلی‌شاه ثانی، صالحیه، چاپ دوم، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۶. حقیقت ۳۸۴، ص ۲۵۸.

^{۴۸} - حضرت حاج ملاً علی بیدختی گنابادی، ذوالفقار، در حرمت کشیدن تریاک، چاپ چهارم، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۲، تهران، باب ششم از فقره چهارم، صص ۷۳-۶۹.

^{۴۹} - مراد از زحف جنگ کردن و روبرو شدن با دشمن است. الکافی، ۲، ۲۷۶، باب الکبائر، ص: ۲۷۶، ۲- عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَجْلُوْبٍ قَالَ كَتَبَ مَعِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عِيسَى بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْكَبَائِرِ كَمْ هِيَ وَ مَا هِيَ فَكَتَبَ الْكَبَائِرُ مَنْ اجْتَنَّبَ مَا وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ كَفَرَ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ إِذَا كَانَ مُؤْمِنًا وَ السُّبْحُ الْمَوْجِبَاتِ قَتْلُ النَّفْسِ الْحَرَامِ وَ عَقُوْقُ الْوَالِدَيْنِ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ التَّعْرُبُ بَعْدَ دُبَالِهِ زيرنويس در صفحه بعد:

فساد است و هكذا عُلّت حرمت ربا بر افتادن قرض دادن و معروف است و تلف اموال و انفس و ظلم و بسیاری از مستحبات و مکروهات مؤکده هست که در اخبار معلّل شده به آنکه مورث فقر است یا مضرّ جسد است یا باعث ضرر به اولاد یا نسل است و امثال ذلك. و از امام رضا است که: اعْلَمُ...^{۵۰} یعنی هر حرامی به جهت ضرر داشتن آن حرام شده و هر مضرّی حرام است و هر نافعی حلال و هر حلالی نافع است پس میته که حرام شده است به جهت آن است که مرض کلب و موت فجأة و آکله می آورد، و حرمت خون به جهت آنکه قلب را قسی می کند و مورث مرض دیبله^{۵۱} است و جری^{۵۲} حرام است که ضرر دارد و سمّ حرام است که کشنده است و خمر حرام است که مورث فساد قلب می شود و سیاه می کند دندان را، و دهان را بدبو می کند الخ. و در خبر است که: قَرَضَ اللَّهُ...^{۵۳} یعنی خداوند نماز را واجب قرار داده برای دور کردن کبر و نخوت، و زکات را برای وسیله شدن در روزی و روزه را برای آزمایش بندگان و حجّ را برای تقویت دین و جهاد را برای عزیز کردن اسلام و امر به معروف را برای مصلحت مردم و نهی از منکر را برای منزجر کردن سفیهان و صلّه رحم را برای زیادی در عدد و قصاص را برای حفظ کردن خونها و بر پاداشتن حدود خدایی را برای بزرگ قرار دادن محرّمات و ترک خوردن شراب را برای محفوظ قرار دادن

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

الْهِجْرَةَ وَ قَذْفَ الْمُحْصَنَاتِ وَ أَكْلَ مَالِ الْيَتِيمِ وَ الْفِرَاقَ مِنَ الرَّحْفِ.

^{۵۰} - مستدرک الوسائل، ۱۶، ۱۶۵، ۱- باب تحریم المیته و الدم و لحم... ۱۹۴۷۱-۵- ففهُ الرِّضَا، ع اعْلَمُ بِرَبِّكَ اللَّهُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُبَيْعْ أَكْلًا وَ لَا شَرِبًا إِلَّا لِمَا فِيهِ الْمُنْفَعَةُ وَ الصَّلَاحُ وَ لَمْ يُحْرَمِ إِلَّا مَا فِيهِ الضَّرَرُ وَ التَّلَفُ وَ الْفَسَادُ فَكُلْ نَافِعٍ مَقْوً لِلْجِسْمِ فِيهِ قُوَّةٌ لِلْبَدَنِ فَحَلَالٌ وَ كُلُّ مُضِرٍّ يَذْهَبُ بِالْقُوَّةِ أَوْ قَاتِلٍ فَحَرَامٌ مِثْلُ السُّمُومِ وَ الْمَيْتَةِ وَ الدَّمِ وَ حَمِّ الْخَنْزِيرِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ الْمَيْتَةُ ثَوْرٌ الْكَلْبِ وَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ وَ الْأَكْلَةُ وَ الدَّمُ يُقْسِي الْقَلْبَ وَ يُوْرِثُ الدَّاءَ الدَّبِيْلَةَ وَ السُّمُومُ فَقَاتِلَةٌ وَ الْحُمْرُ ثَوْرٌ فَسَادُ الْقَلْبِ وَيَسْوَدُ الْأَسْنَانَ وَيُبْخِرُ الْقَمَّ وَيُبْعِدُ مِنَ اللَّهِ وَيُقْرَبُ مِنْ سَخَطِهِ وَ هُوَ مِنْ شَرَابِ إِبْلِيسَ.

^{۵۱} - دیبله ورمی است بزرگتر از دمل شکل آن غالباً گرد و رنگ آن مانند رنگ پوست بدن است و ذرات و اجسام غریبه مانند ناخن و مو و گل و ذغال و امثال آنها در آن یافت می شود.

^{۵۲} - بر وزن ذمی یک نوع ماهی است.

^{۵۳} - شرح نهج البلاغه، ۱۹، ۸۶، ۲۴۹، قَرَضَ اللَّهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشَّرِكِ وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيْهَا عَنِ الْكِبْرِ وَ الرِّكَاتَةَ تَسْبِيْاً لِلرِّزْقِ وَ الصِّيَامَ إِتْلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخُلُقِ وَ الْحُجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ وَ الْجِهَادَ عَزْماً لِلْإِسْلَامِ وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَوَامِّ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رُدْعاً لِلسُّفْهَاءِ وَ صِلَةَ الرَّجْمِ مَنَامَةً لِلْعَدَدِ وَ الْقِصَاصَ حَفْناً لِلدِّمَاءِ وَ إِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَاماً لِلْمَحَارِمِ وَ تَرَكَ شَرْبَ الْحُمْرِ تَحْصِيْناً لِلْعُقُلِ وَ مَجَانِبَةَ السَّرْقَةِ إِجَاباً لِلْعَقَّةِ وَ تَرَكَ الزِّنَا تَحْصِيْناً لِلنَّسَبِ وَ تَرَكَ اللُّوَاطِ تَكْتِيْراً لِلنَّسْلِ وَ الشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَاراً عَلَى الْمُجَاحِدَاتِ وَ تَرَكَ الْكُذْبَ تَشْرِيفاً لِلصِّدْقِ وَ السَّلَامَ أَمَاناً مِنَ الْمَخَافِ وَ الْإِمَامَةَ نِظَاماً لِلأُمَّةِ وَ الطَّاعَةَ تَعْظِيْماً لِلإِمَامَةِ.

عقل و دوری از دزدی را برای تأیید عفت و ترک زنا را برای محفوظ نگه داشتن نسب و ترک لواط را برای زیاد کردن نسل و شهادت را برای پشتیبانی انکارشده‌ها و ترک دروغ را برای بزرگ کردن و اهمیّت راستی و سلام را برای ایمنی از مواضع خوف و پیشوایی را برای نظام اجتماع و فرمانبرداری را برای تعظیم امامت و پیشوایی. و در روایت است: العدل تنسكا للقلوب...^{۵۴} یعنی و

^{۵۴} - كشف الغمة، ۱، ۴۸۰، فاطمة ع... ص: ۴۴۹، روی عن رجاله من عدة طرق أن فاطمة ع لما بلغها إجماع أبي بكر على منعها فدكا لاثت خمارها وأقبلت في لميمة من حفدتها و نساء قومها تجر أدراعها تطأ في ذيوها ما تحرم من مشية رسول الله ص حتى دخلت على أبي بكر و قد حشد المهاجرين و الأنصار فضرب بينهم بريطة بيضاء و قيل قبطية فانت أنه أجش لها القوم بالبكاء ثم أمهلت طويلا حتى سكنوا من فورهم ثم قالت ع أبتدى محمد من هو أولى بالحمد و الطول و المجد الحمد لله على ما أنعم و له الشكر بما أهدى و الثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها و سبوغ آلاء أسداها و إحسان ممن أولاها جم عن الإحصاء عددها و نأى عن المجازاة مزيدها و تفاوت عن الإدراك أهداها و استتب الشكر بفضائلها و استخذى الخلق بإنزالها و استحمد إلى الخلاق بإجزالها و أمر بالندب إلى أمثالها و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الإخلاص تأويلها و ضمن القلوب موصوفا و أبان في الفكر معقولها الممتنع من الأبصار رؤيته و من الألسن صفته و من الأوهام الإحاطة به أبداع الأشياء لا من شيء كان قبله و أنشأها بلا احتذاء مثله و سماها بغير فائدة زادته إلا إظهارا لقدرته و تعبدا لبريته و إعزازا لأهل دعوته ثم جعل الثواب لأهل طاعته و وضع العذاب على أهل معصيته زيادة لعباده عن نعمته و حياشة لهم إلى جنته و أشهد أن أبي محمدا عبده و رسوله اختاره قبل أن يجتبله و اصطفاه قبل أن يبعثه و سماه قبل أن يستجيبه إذ الخلاق بالغيب مكنونة و بستر الأهوايل مضمونة و بنهايا العدم مقرونة علما منه بمائل الأمور و إحاطة بحدوث الدهور و معرفة منه بمواقع المقدور و ابتعته إنماما لعلمه و عزيمته على إمضاء حكمه و إنفاذا لمقادير حقه فرأى ص الأمم فرقا في أديانها و عابدة لأوثانها عكفا على نيرانها منكرة لله مع عرفانها فأثار الله بأبي ص ظلمها و فرج عن القلوب بمهما و جلا عن الأبصار عمهها ثم قبضه الله إليه قبض راقية و اختيار رغبة بمحمد ص عن تعب هذه الدار موضوعا عنه أعباء الأوزار محفوف بالملائكة الأبرار و رضوان الرب الغفار و جوار الملك الجبار فصلى الله عليه أمينه على الوحي و خيرته من الخلق و رضيه ع و رة الله و بركاته ثم قالت ع و أنتم عباد الله نصب أمره و نهيته و لمة كتاب الله و وحيه أمناء الله على أنفسكم و بلغاؤه إلى الأمم حولكم لله فيكم عهد قدمه إليكم و بقية استخلفها عليكم كتاب الله بينة بصائره و آي منكشفة سرائره و برهان فينا متجلية ظواهره مديما للبرية استماعه قائدا إلى الرضوان أتباعه و مؤديا إلى النجاة أشياعه فيه تبيان حجج الله المنيرة و مواعظه المكرورة و محارمه المخدورة و أحكامه الكافية و بيناته الجالية و جملة الكافية [الشافية] و شرانعه المكتوبة [المكنونة] و رخصه الموهوبة بفرض الله الإيمان تطهيرا لكم من الشرك و الصلاة تنزيها لكم من الكبر و الزكاة تزييدا لكم في الرزق و الصيام تبيينا إمامتنا و الحج تسنية للدين و العدل تنسكا للقلوب و طاعتنا نظاما للملة و إمامتنا لما للفرقة و الجهاد عز الإسلام و الصبر مؤنة للاستيحاء و الأمر بالمعروف مصلحة للعامة و البر بالوالدين وقاية من السخطة و صلة الأرحام منسأة للعمر و نمائة للعدد و القصاص حفنا للدماء و الوفاء بالنذور تعريضا للمغفرة و توفية المكاييل و الموازين تغييرا للبخسة و اجتناب كذف المحصنات حجابا من اللعنة و الاجتناب عن شرب الخمر تنزيها من الرجس و مجانبة السرقة إيجابا للعة و التنزه عن أكل أموال الأيتام و الاستيثار بفيتهم إجارة من الظلم و العدل في الأحكام إنناسا للريعة و التبري من الشرك إخلاصا للربوبية فاتقوا الله حق تقاته و أطيعوه فيما أمركم به فإنما يخشى الله من عباده العلماء ثم قالت ع أنا فاطمة بنت محمد أقول عودا على بدء و ما أقول ذلك سرفا و لا شططا فاسمعوا إلي بأسمع واعية و قلوب راعية ثم قالت لقد دنباله زيرنويس در صفحه بعد:

عدل را برای آرامش دلها و نیکی به پدر و مادر را برای نگاه داشتن از غضب خدایی و وفای به نذر را برای عرضه داشتن خویش برای آموزش و حکم قذف زنان شوهردار را برای جلوگیری از فرزند غیر مشروع و حکم سرقت را برای ایجاب عفت و حکم خوردن مال یتیم را برای نگاهداری از ظلم الخ. و از رضاع است: حَرَّمَ اللَّهُ قَتْلَ النَّفْسِ...^{۵۵} یعنی خداوند قتل نفس را حرام قرار داده برای اینکه

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَعَزَّوهُ تَعَدَّوهُ أَبِي دُونَ نَسَانِكُمْ وَ أَخَا ابْنِ عَمِي دُونَ رَجَالِكُمْ فَبَلِّغِ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِالرِّسَالَةِ نَاكِبًا [مانلا] عن سنن مدرجة المشركين ضاربا لئبجهم آخذًا.

۵۵ - من لا يحضره الفقيه، ۳، ۵۶۵، باب معرفة الكبائر التي أوعدها الله عز و جل، ۴۹۳۴ - وَ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا ع إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسْأَلِهِ حَرَّمَ اللَّهُ قَتْلَ النَّفْسِ لِعَلَّةَ فَسَادِ الْخَلْقِ فِي تَحْلِيلِهِ لَوْ أَحَلَّ وَ فَنَائِهِمْ وَ فَسَادِ التَّيْبِ وَ حَرَّمَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عُقُوقَ الْوَالِدَيْنِ لِمَا فِيهِ مِنَ الْحُرُوجِ مِنَ التَّوْقِيرِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ التَّوْقِيرِ لِلْوَالِدَيْنِ وَ كُفْرَانِ التَّعَمَّةِ وَ إِبْطَالِ الشُّكْرِ وَ مَا يَدْعُو مِنْ ذَلِكَ إِلَى قَلَّةِ النَّسْلِ وَ انْقِطَاعِهِ لِمَا فِي الْعُقُوقِ مِنْ قَلَّةِ تَوْقِيرِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْعُرْفَانِ بِحَقِّهِمَا وَ قَطْعِ الْأَرْحَامِ وَ الرَّهْدِ مِنَ الْوَالِدَيْنِ فِي الْوَلَدِ وَ تَرْكِ التَّزْيِينَةِ لِعَلَّةَ تَرْكِ الْوَلَدِ بَرُّهُمَا وَ حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى الرِّبَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ مِنْ قَتْلِ الْأَنْفُسِ وَ ذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَ تَرْكِ التَّزْيِينَةِ لِلْأَطْفَالِ وَ فَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وَجُوهِ الْفَسَادِ وَ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَذْفَ الْمُحْصَنَاتِ لِمَا فِيهِ مِنَ فَسَادِ الْأَنْسَابِ وَ نَفْيِ الْوَلَدِ وَ إِبْطَالِ الْمَوَارِيثِ وَ تَرْكِ التَّزْيِينَةِ وَ ذَهَابِ الْمَعَارِفِ وَ مَا فِيهِ مِنَ الْكِبَائِرِ وَ الْعَلَلِ الَّتِي تُؤَدِّي إِلَى فَسَادِ الْخَلْقِ وَ حَرَّمَ أَكْلَ مَالِ الْيَتِيمِ طَلْمًا لِعِلَلٍ كَثِيرَةٍ مِنْ وَجُوهِ الْفَسَادِ أَوَّلُ ذَلِكَ إِذَا أَكَلَ الْإِنْسَانُ مَالَ الْيَتِيمِ طَلْمًا فَقَدْ أَغَانَ عَلَى قَتْلِهِ إِذِ الْيَتِيمِ عَزِيزٌ مُسْتَعْنٍ وَ لَا يَتَحَمَّلُ لِنَفْسِهِ وَ لَا قَاتِمٌ بِشَأْنِهِ وَ لَا لَهُ مِنْ يَقُومٍ عَلَيْهِ وَ يَكْفِيهِ كَقِيَامِ وَالِدَيْهِ فَإِذَا أَكَلَ مَالَهُ فَكَأَنَّهُ قَدْ قَتَلَهُ وَ صَيَّرَهُ إِلَى الْفَقْرِ وَ الْفَاقَةِ مَعَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ لَهُ مِنَ الْعُقُوبَةِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِيُخْشِيَ الْيَتِيمَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا وَ لِقَوْلِ أَبِي جَعْفَرٍ ع إِنَّ اللَّهَ أَوْعَدَ فِي أَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ عُقُوبَتَيْنِ عُقُوبَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ عُقُوبَةٌ فِي الْآخِرَةِ فَفِي تَحْرِيمِ مَالِ الْيَتِيمِ اسْتِبْقَاءُ الْيَتِيمِ وَ اسْتِقْلَالُهُ لِنَفْسِهِ وَ السَّلَامَةُ لِلْعَقَبِ أَنْ يُعْصِبَهُمْ مَا أَصَابَهُ لِمَا أَوْعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ مَعَ مَا فِي ذَلِكَ مِنْ طَلَبِ الْيَتِيمِ بِتَأْرِهِ إِذَا أَدْرَكَ وَ وُفُوعِ الشُّخْنَاءِ وَ الْعِدَاوَةِ وَ الْبُغْضَاءِ حَتَّى يَتَفَانُوا وَ حَرَّمَ اللَّهُ الْفِرَازَ مِنَ الرَّحْفِ لِمَا فِيهِ مِنَ الْوَهْنِ فِي الدِّينِ وَ الْاسْتِخْفَافِ بِالرُّسُلِ وَ الْأُمَّةِ الْعَادِلَةِ ع وَ تَرْكِ نُصْرَتِهِمْ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَ الْعُقُوبَةُ لَهُمْ عَلَى إِنْكَارِ مَا دَعَا إِلَيْهِ مِنَ الْإِقْرَارِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ إِطْهَارِ الْعُدْلِ وَ تَرْكِ الْحَوْرِ وَ إِمَاتَتِهِ وَ الْفَسَادِ وَ لِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ جُرْأَةِ الْعُدُوِّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَ مَا يَكُونُ فِي ذَلِكَ مِنَ السَّبِيِّ وَ الْقَتْلِ وَ إِبْطَالِ حَقِّ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ غَيْرِهِ مِنَ الْفَسَادِ وَ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ التَّعَرُّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ لِلرُّجُوعِ عَنِ الدِّينِ وَ تَرْكِ الْمُوَازَرَةِ لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الْحُجُجِ ع وَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَسَادِ وَ إِبْطَالِ حَقِّ كُلِّ ذِي حَقٍّ لَا لِعَلَّةِ سُكْنَى الْبَدْوِ وَ لِذَلِكَ لَوْ عَرَفَ الرَّجُلُ الدِّينَ كَامِلًا لَمْ يَجْزَ لَهُ مُسَاكَنَةُ أَهْلِ الْجَهْلِ وَ الْحَوْفِ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ لَا يُؤْمِنُ أَنْ يَقَعَ مِنْهُ تَرْكِ الْعِلْمِ وَ الدُّخُولِ مَعَ أَهْلِ الْجَهْلِ وَ التَّمَادِي فِي ذَلِكَ وَ عِلَّةُ تَحْرِيمِ الرِّبَا لِمَا نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ وَ لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِ الْأَمْوَالِ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا اشْتَرَى الدَّرْهَمَ بِالْذَرِّهَيْنِ كَانَ تَمَنُّ الدَّرْهَمِ ذَرِّهًا وَ تَمَنُّ الْآخَرِ بَاطِلًا فَيَبْنِعُ الرِّبَا وَ شِرَاؤُهُ وَ كَسَّ عَلَى كُلِّ خَالٍ عَلَى الْمُشْتَرِي وَ عَلَى الْبَائِعِ فَحَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْعِبَادِ الرِّبَا لِعَلَّةَ فَسَادِ الْأَمْوَالِ كَمَا حَظَرَ عَلَى السَّفِيهِ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيْهِ مَالَهُ لِمَا يَتَحَوَّفُ عَلَيْهِ مِنْ إِفْسَادِهِ حَتَّى يُؤْنَسَ مِنْهُ رُشْدُهُ فَلِهَذَا عِلَّةُ حَرَمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الرِّبَا وَ بِنَعِ الرِّبَا بِنَعِ الدَّرْهَمِ بِالْذَرِّهَيْنِ وَ عِلَّةُ تَحْرِيمِ الرِّبَا بَعْدَ الْيَتِيمَةِ لِمَا فِيهِ مِنَ الْاسْتِخْفَافِ بِالْحَرَامِ الْمُحَرَّمِ وَ هِيَ كَبِيرَةٌ بَعْدَ الْبَيِّنَاتِ وَ تَحْرِيمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ مِنْهُ إِلَّا اسْتِخْفَافًا بِالْمُحَرَّمِ الْحَرَامِ وَ الْاسْتِخْفَافُ بِذَلِكَ دُخُولٌ فِي الْكُفْرِ وَ عِلَّةُ تَحْرِيمِ الرِّبَا بِالسَّفِيَّةِ لِعَلَّةِ

دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

نظام اجتماع فاسد شده و منجر به فَنای جامعه می‌شود و عقوق پدر و مادر را حرام کرده برای اینکه سبب خروج از تعظیم خدا و والدین و سبب کفران نعمت و باطل کردن شکر و مقطوع شدن نسل می‌شود و زنا را برای اینکه فسادهای قتل نفوس و از بین رفتن انساب و فساد مواریث و ترک تربیت اطفال و از بین رفتن معارف حقّه می‌شود و خوردن مال یتیم را برای اینکه کمک به قتل او می‌کند زیرا او از مال دنیا بی‌نیاز نیست و خودش هم نمی‌تواند متحمل امور خود گردد و دیگری هم نیست که عهده‌دار مخارج او شود و به علاوه دارای عقوبت است و باضافه خود یتیم پس از رشد مطالبه حق خود می‌کند و منجر به نزاع و از بین رفتن طرفین می‌شود و فرار از جنگ را برای اینکه توهین دین و پیغمبران و پیشوایان دین و جرأت دشمنان بر مسلمین است و دورشدن از شهر اسلام پس از توطّن در آن برای اینکه سبب رجوع از دین و ترک روئے انبیاء است و ربا را برای فساد اموال همان‌طور که حرام شده دادن مال به سفیه و علت حرمت ربای نسیه از بین رفتن کارهای نیک و حسّ مساعدت و ترک قرض دادن و تلف شدن اموال و بروز فساد و ظلم است.»

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

ذَهَابِ الْمَعْرُوفِ وَ تَلْفِ الْأَمْوَالِ وَ رَغْبَةِ النَّاسِ فِي الرِّيحِ وَ تَرْكِهِمْ لِلْقُرْضِ وَ الْقُرْضُ صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ وَ لِمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفُسَادِ وَ الظُّلْمِ وَ فَنَاءِ الْأَمْوَالِ.

فصل اول

حقوق بین الملل عمومی اسلامی

حقوق بین‌الملل شاخه‌ای از حقوق است که به تنظیم روابط بین افراد و ملت‌ها و دولت‌ها در سطح بین‌المللی می‌پردازد. در مقابل حقوق داخلی، در زمینه‌های حقوق عمومی و خصوصی در داخل یک کشور با روابط افراد با یکدیگر و با دولت سروکار دارد. حقوق بین‌الملل نیز مصادیق مشابهی در زمینه مسائل حقوق خصوصی و عمومی دارد. در حقوق داخلی، حقوق عمومی بیشتر مباحث حقوق اساسی و اداری و جزائی را دربردارد. حقوق خصوصی از آئین دادرسی تا موارد مربوط به قضا و مناسبات و روابط افراد را در جامعه پوشش می‌دهد. حقوق بین‌الملل عمومی سعی بر تنظیم و اعمال حق بر روابط دیپلماسی و کنسولی دولت‌ها با یکدیگر و مناسبات دولت‌ها با سازمان‌ها و نهادها و مؤسسات بین‌المللی دارد و حقوق بین‌الملل خصوصی شامل قواعد مرتبط با مناسبات و روابط افراد ملت‌ها با یکدیگر و تفاوت‌ها و تناقضات قوانین کشورهای مختلف و روش رفع اختلافات و تعارض بین آنها و احکام و قواعد مربوط به آن می‌شود.

در این بخش هدف ما بیشتر بررسی موضوعات مرتبط با حقوق بین‌الملل عمومی اسلامی است و سعی نمودیم حتی‌المقدور وارد مباحث حقوق بین‌الملل خصوصی اسلامی نشویم چه که خود این موضوع سرفصل جداگانه‌ای را می‌طلبد. نگاه ما به قواعد حقوقی مندرج در این بخش تعمیم حکمی احکام فقهی - اسلامی به حیطة حقوق بین‌الملل است. از دیدگاه حکمت، علت و سبب هر حکمی مبنای اصلی وضع حکم است لذا با دریافتن علت احکام و روح قوانین شرعی در صدد تعمیم قواعد و احکام به سطح حقوق بین‌الملل خواهیم بود.

۱- اصل جواز عمومی در پذیرش اصول کلی حقوقی

اصول متعددی در حقوق بین‌الملل مورد استناد و اجرا قرار می‌گیرد. برخی از این اصول منبعت از اصول کلی حقوقی است که مورد قبول و پذیرش همه سیستم‌های حقوقی کشورهای متمدن بوده و در میان همه کشورهای مشترک می‌باشد. در ماده ۳۸ قرارداد لاهه ۱۹۰۷ آمده است که اصول کلی حقوقی که از طرف ملل متمدن به رسمیت شناخته شده است - یعنی از اجزای نظام‌های حقوقی معتبر است که ملل متمدن آن را به اجرا گذاشته‌اند- از منابع مشخص و مستقل حقوق بین‌الملل است.

اصولی نظیر: تقدّم حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی، تقدّم معاهدات بین‌المللی بر قانون داخلی، مراجعه به محاکم داخلی قبل از مراجعه به محاکم بین‌المللی، اصل عدم جواز به واگذاری حقوقی بیش از آنچه که در اختیار است، اصل تساوی حاکمیت دولت‌ها، اصل عدم توسّل به زور، اصل همزیستی مسالمت‌آمیز، اصل الزام‌آور بودن تعهدات، اصل بیطرفانه بودن قضاوت، اصل پرداخت هزینه توسط طرف محکوم، اصل عدم صلاحیت به رسیدگی به دعوی مطرح در دادگاه دیگر، اصل آزادی تردّد در دریای آزاد، اصل دوام تصرّف بلامعارض در ایجاد حقّ حاکمیت، اصل عدم تبعیض و مساوات اتباع کشور در برابر قانون و برخی موارد مشابه دیگر، می‌تواند از اصول کلی حقوقی محسوب گردد. برخی از این اصول کلی حقوقی که در ارتباط با روابط بین‌کشورهاست، غالباً در قراردادهای بین‌کشورها و قطعنامه‌های مراجع بین‌المللی به آنها اشاره می‌شود. از این موارد می‌توان بطور مثال به: اصل مراجعه به محاکم داخلی قبل از مراجعه به دادگاههای بین‌المللی، اصل تقدّم عهدنامه بین‌المللی بر قانون داخلی، اصل دوام دولت (کشور)، اصل استقلال کشورها که مشترک بین حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی می‌باشند اشاره کرد که در جریان طرح و اقامه دعوی در مراجع استناد به این اصول کلی دیده می‌شود.

این موارد گرچه در قالب اصطلاحات جدید حقوقی مطرح می‌شوند و به نظر می‌رسد که از موارد مستحدثه در فقه اسلامی است ولی با تعمق در آنان می‌توان دریافت که اکثر قریب به اتفاق اصول کلی حقوقی در نظام حقوقی اسلام وجود داشته، و اسلام در خرده‌بینی‌ها و ظرافت‌های این اصول موضع خاصّ خود را دارد. مسلماً چون مفاد حقوق بین‌الملل و حقوق عمومی در کشورهای اسلامی کمتر از حقوق داخلی و حقوق خصوصی مورد استناد و استفاده بوده لذا کمتر بسط یافته است. در این باب استناد می‌جوئیم به شرحی که فرموده‌اند^{۵۶}: «علل دور شدن کشورهای اسلامی از حقوق اسلام مورد توجه عامّه محققین است و حتّی رنه داوید به نکات مثبت فراوانی از حقوق اسلام توجه کرده و آن را تحت بررسی قرار داده است. از یک طرف حسّ غرور ملل مغرب زمین و اعتقاد کامل به اینکه در هیچ جای دنیا مقرّرات و قواعدی بهتر از آنچه خود دارند وجود ندارد موجب گردید که با تصرّف و استعمار مشرق زمین الزاماً و تدریجاً حقوق خود را پیاده کردند. روشنفکران غرب‌زده نیز که مورد تقویت استعمار قدیم و جدید هستند مقهور عظمت و رفاه مادی

۵۶ - حضرت حاج دکتر نورعلی تابنده (۱۳۵۶)، حقوق تطبیقی، مدرسه عالی قضایی و اداری قم. دانشگاه تهران،

مغرب زمین واقع شده و هرچه را به گذشته ملّت مربوط است تحقیر می‌کنند. در این میان اگر هم جنبشی به عنوان ملیّت بوجود آید غرب‌زدگی و استعمار سعی می‌کند آن را هم تحت اختیار بگیرد و یا جنبش تصنّعی ساخت خویش ایجاد کرده تحت همان لوا و زیر همان ماسک به اعمال خود ادامه دهد. فی‌المثل به عنوان جانبداری از ملیّتی بدون علّت هزار و اند سال سابقه ملّی را ندیده می‌گیرند و در این راه غالباً رجزخوانیهای همان استعمارگران از حلقوم بیطرفانه یا چه بسا مغرضانه محققین درمی‌آید. مثلاً رنه داوید است که می‌گوید: ایران مفتخر به داشتن سنتی است که غلبه و تعریف اسلام آنها را به فراموشی نسپرد. این جمله را اگر زیر ذره‌بین بگذاریم چنین معنا می‌دهد که ما در صورتی مفتخر خواهیم بود که از قریب هزار و چهار صد سال عرف و سنت‌های ملّی و اخلاقی بگذریم و حتّی لغات متداول در این دوران را طرد کنیم و برگردیم به قبل از این ۱۴۰۰ سال، مخلوطی باشیم از ۱۵۰۰ سال قبل فراموش شده و امروز مغرب زمین. شاید در این امر حقوقدانان اسلامی بخصوص در قرون اخیر بیش از همه قصور ورزیده باشند. زیرا با عدم قدرت معنوی رهبری جامعه را از دست داده‌اند. نه فقیه ولایت داشته است و نه والی فقاقت. این انحراف حقوق جاریه از مسیر صحیح اسلامی نتیجه و معلول قصور و عدم لیاقت حقوقدانان اسلامی بوده است. رنه داوید ضمن آنکه در موارد متعدّدی جهات استحکام و تحول‌پذیری حقوق اسلام را بیان کرده است اضافه می‌نماید که دول و جوامع اسلامی در موارد متعدّدی ناچار از قبول حقوق مغرب زمین شدند، زیرا اسلام نتوانسته است همه امور را تنظیم کند و چون با تکامل تمدّن مسایل جدیدی در جهان امروز به وجود می‌آید که حقوق اسلام قادر به حل آن نبوده و ناچار است قواعد غربی را بپذیرد و بدین نحو متدرجاً حقوق اسلام در کشورهای اسلامی متروک گردید و جز مسائل شخصی از قبیل ازدواج و ارث چیزی در قلمرو اسلام باقی نماند. بر این نظریه انتقاداتی وارد است به این معنی که صرف نظر از معنویت اسلام اصولاً حقوق اسلامی متأخر بر حقوق رم که مبنای حقوق فعلی غرب است بوده، مسلماً از آن جلوتر است و بخصوص نرمش آن وی را بی‌نیاز می‌کند که دست توسّل به حقوق رم دراز کند. ثانیاً، در این زمینه کوتاهی از علمای قرون اخیر اسلامی بوده است که سم استعمار خون آنها را مسموم و فکرشان را راکد گذاشت که از تحول بی‌بهره بمانند. ثالثاً فشارهای استعماری و نفاق ملل مسلمان موجب شد که حکومت‌ها به تحت سیطره مغرب زمین قرار گیرند و بدیهی است که نوکر در خط مشی خویش از ارباب تقلید می‌کند و چنین است که می‌بینیم رکود و جمود قواعد حقوقی بیشتر در قلمرو حقوق عمومی است و حقوق

خصوصی به آن اندازه دچار رکود نبوده است و از طرفی چون قواعد حقوق خصوصی مستقیماً با عواطف عامه مردم و روابط روزمره آنان بستگی دارد تغییر آنها مشکل بوده و ارزش چنین اقدامی را ندارد. یکی از علل گرایش ممالک اسلامی را به حقوق مغرب زمین آن می‌دانند که بعضی نهادها در حقوق اسلام وجود ندارد و تأمین نظر جامعه‌های فعلی بشری در آن موارد ممکن نیست. لذا دولت‌های ممالک اسلامی ناچار به حقوق مغرب زمین التجا می‌جویند. به عنوان مثال به بیمه اشاره می‌کنند. حقوق اسلامی بالذات پویا و در تحرک است و همه مسائل را در چهارچوب اصول کلی می‌تواند حل کند. در این امور نیز اگر حقوقدانان اسلامی بیکار و ساکن نمی‌ماندند و در مواجهه با هر پدیده‌ای نوین و نیازی جدید مقررات لازم را اعلام می‌کردند، چنین توهمی بوجود نمی‌آمد. روزهای اولیه که نیاز به بیمه احساس می‌شد می‌بایستی آن نیاز را طبق مقررات اسلامی حل نمایند. بیمه به اعلاترین حد ممکن در حقوق اسلام وجود دارد و فقط نام آن فرق می‌کند....»

به هر حال در بررسی هر یک از اصول کلی حقوقی در این بخش، دیدگاه مشخص اسلام را بررسی می‌نمائیم. بطور کلی روح قانون‌گذاری در اسلام منبعث از تکامل اخلاقی حقوق طبیعی است و به راحتی توسط وجدان و عقل قابل استنباط است؛ زیرا در اسلام نفع فرد به منزله خودپرستی هدف نیست، بلکه نفع فرد به منزله جزئی از هستی مطرح است و در تعمق در این اوراق نیز به همین موضوع که عصاره ارزشی در حقوق اسلامی است می‌توان پی برد. برای اطاله نشدن کلام از ادامه طرح این موضوع خودداری می‌کنیم ولی باید اظهار کرد که این نگرش اساسی‌ترین وجه تمایز حقوق موضوعه جهان فعلی با حقوق اسلام است.

اصول کلی حقوقی که از طرف ملل متمدن به رسمیت شناخته شده از منابع مشخص و مستقل حقوق بین‌الملل است.

۲- اصل مقبولیت حقوق موضوعه بین‌الملل در حد موافقت با شرع

از لحاظ نظام حقوقی اسلام قوانین موضوعه و توافقات تقنینی بین‌المللی تا آنجا مورد قبول است که در تضاد و تناقض با شریعت محمدی ص نباشد. در باب این موضوع بحث‌های مفصلی مطرح است که نگرش‌های تقنینی بین‌المللی را در این ارتباط با دستورات شریعت اسلام تطبیق داده

و مقبولیت و عدم مقبولیت آن‌ها را می‌سنجد.^{۵۷} بر طبق ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری منابع و قواعد حقوق بین‌الملل شامل عهدنامه‌های بین‌المللی اعم از خصوصی و عمومی که طرفین اختلاف آن قواعد را صریحاً شناخته‌اند و رسوم بین‌المللی و اصول عمومی حقوقی مقبول ملل متمدن است و نهایتاً تصمیمات قضائی و عقاید برجسته‌ترین مؤلفین ملل مختلف را به منزله وسایل فرعی برای تعیین قواعد حقوقی می‌داند.

در حقوق بین‌المللی اسلام منابع حقوقی فوق از لحاظ مرتبه در مراتب بعد از شریعت قرار می‌گیرند. در ابتدا احکام اولیه اسلام مبتنی بر قرآن کریم و شریعت محمدی ص منبع اولیه مقبولیت، قضاوت و داوری است و پس از آن سایر منابع حقوقی قرار خواهند گرفت. مسلم است تمام منابع بعدی چنانچه تضاد یا تناقض با قرآن کریم نداشته باشند می‌توانند مقبولیت داشته باشند و ملاک اصلی سنجش منابع حقوق موضوعه بین‌المللی موافقت با شرع است.

در مورد امور مستحدثه باید با اعمال دیدگاه حکمت و کاربرد عقل توافق یا تناقض موضوع را با دستورات قرآن کریم سنجید. این سنجش عقلی خود شرایط تفصیلی و متقنی دارد و موضوع کتابهای دیگری در این زمینه است که از شرح آن در اینجا خودداری می‌نمائیم.^{۵۸}

منابع و قواعد حقوق بین‌الملل شامل عهدنامه‌های بین‌المللی اعم از خصوصی و عمومی که طرفین اختلاف آن قواعد را صریحاً شناخته‌اند و رسوم بین‌المللی و اصول عمومی حقوقی که مقبول ملل متمدن است و نهایتاً تصمیمات قضائی و عقاید برجسته‌ترین مؤلفین ملل مختلف به منزله وسایل فرعی برای تعیین قواعد حقوقی است بطوری که متناقض با قرآن نباشد.

^{۵۷} - یکی از بررسی‌های جالب کتاب نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر نگارش حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی، چاپ کتابخانه صالح، چاپ دوم، ۱۳۵۴ می‌باشد که مواضع اسلام را با اعلامیه حقوق بشر می‌سنجد.

^{۵۸} - این بحث به تفصیل در بیدآباد و هرسینی (۱۳۸۲) «تحلیل فقهی - اقتصادی ربا در وامهای مصرفی و سرمایه‌گذاری و کاستیهای فقه متداول در کشف احکام شارع» آورده شده است. پژوهشکده پولی و بانکی، بانک مرکزی ایران. <http://www.bidabad.ir/doc/reba-fa.pdf> همچنین نگاه کنید به:

Bidabad (2004), Economic-juristic analysis of usury in consumption and investment loans and contemporary jurisprudence shortages in exploring legislator commandments. Proceeding of the 2nd International Islamic Banking Conference. Monash University of Malaysia. 9-10 September. <http://www.bidabad.ir/doc/reba-en.pdf>

۳- اصل مقبولیت حقوق بین الملل عرفی

منابع حقوقی در سطوح و بخش‌های مختلف غالباً با شدت و ضعف متفاوت، حقوق موضوعه (نوشته) و عرف و رویه قضایی و حتی دکترین حقوقی را شامل می‌شود. عرف به وسیله افراد در طول زمان پایه‌گذاری می‌گردد و در وجدان عمومی به عنوان یک رویه لازم‌الاجرا مورد موافقت قرار می‌گیرد. عادات قدیمی و مستمر و احساس الزام وجدان عمومی جامعه سبب تعریف و تشخیص عرف در اصطلاح حقوقی آن است. به عبارت دیگر عرف یک عادت اختیاری مستمر است که تدریجاً در اذهان عمومی به عنوان یک قاعده لازم‌الرعايه شناخته شده است. عرف بین‌المللی نیز در همین تعریف مصداق می‌یابد و عبارت از یک قاعده حقوقی است که دولتها در طول زمان در روابط بین خود آن را اعمال داشته و رعایت نموده‌اند به طوری که وجدان عمومی دولتها آنها را لازم‌الرعايه می‌داند.

در اسلام نیز عرف به عنوان یک منبع حقوقی ثانویه شناخته شده است. یکی از مثال‌های بارز مقبولیت عرف در حقوق اسلام در حقوق زوجیت قابل مشاهده است. همانطور که در جای خود به آن اشاره می‌شود، حقوق بین‌الملل تشابه زیادی با حقوق زوجیت از جنبه‌های ضمانت اجرای قرارداد و عدم ضمانت بر الزام طرفین به متعهد بودن به شرایط عقد دارد و لذا آئین دادرسی مشابهی برای هر دو مقوله قابل طرح است. در سوره بقره می‌فرماید: «اگر زنانی را که با آنها نزدیکی نکرده‌اید و مهری برایشان مقرر نداشته‌اید طلاق گوئید، گناهی نکرده‌اید، ولی آنها را به چیزی درخور بهره‌مند سازید: توانگر به قدر توانش و درویش به قدر توانش. این حقی است بر عهده نیکوکاران»^{۵۹}. همانطور که ملاحظه می‌شود الزام پرداخت تقنین شده ولی مقدار پرداخت بر عهده عرف جامعه گذاشته شده است و در این آیه بدون اشاره به کلمه عرف مفهوم آن مورد قبول و استناد قرار گرفته است.

قاعده حقوقی فوق عرف را به عنوان یک منبع در عداد منابع حقوقی اسلام قرار می‌دهد. باید اذعان داشت که پذیرش عرف به عنوان یک قاعده، قطعی و مسلّم نیست و تحت شرایط باورها و رفتارهای جوامع و دولتها متفاوت است ولی همواره نمایی از باورهای مستقر در جامعه و یا در

^{۵۹} - سوره بقره، آیه ۲۳۶. لا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ اِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ اَوْ تَفْرِضُوهُنَّ فَرِيضَةً وَّ مَعُوْهُنَّ عَلٰی الْمُبْعِ قَدْرُهُ وَّ عَلٰی الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلٰی الْمُحْسِنِيْنَ.

سطح بین‌المللی را در بردارد که از این وجه در حل و فصل دعاوی حقوقی قابل استفاده است.

عرف آن دسته از قواعد حقوقی است که دولتها در طول زمان در روابط بین خود آن را اعمال داشته و رعایت نموده‌اند به طوری که وجدان عمومی دولتها آنها را لازم‌الرعایه می‌داند به عنوان منبع ثانویه حقوقی مقبول است.

۴- اصل اولویت به عفو و نیکی و تألیف قلوب

بر اساس تعالیم اسلام همواره در روابط انسانی اعم از داخلی یا بین‌المللی عفو اولی به قصاص است. همانطور که در آیه قصاص ذکر می‌شود، قصاص مجاز است ولی عفو ارجح و بیشتر تأکید شده است. در سوره اعراف نیز بر این امر تأکید شده است و می‌فرماید: «گذشت پیشه خود دار و امر به کار نیک کن»^{۶۰} در آیه دیگر می‌فرماید: «و کار خوب و بد با هم یکسان نیستند، همواره به نیکوترین وجه پاسخ ده تا کسی که میان تو و او دشمن است چون دوست مهربان تو گردد».^{۶۱} در سوره توبه از این فراتر دستور می‌فرماید و بخشی از درآمد بیت‌المال و بطور کلی صدقات را برای بدست آوردن دل مخالفان و خشنود کردن آنها تخصیص می‌دهد. می‌فرماید: «صدقات برای فقیران است، مسکینان و کارگزاران بر آنها و برای بدست آوردن دل مخالفان و آزاد کردن بندگان و قرض داران و انفاق در راه خدا و مسافران نیازمند و آن فریضه‌ای است از جانب خدا».^{۶۲}

قرآن کریم برای تشویق آنان که بدی را به نیکی پاسخ می‌دهند وعده نعم اخروی فرموده و در سوره رعد می‌فرماید: «آنان که برای خشنودی پروردگار خویش صبر کردند و نماز گزارند و در نهمان و آشکار از آنچه روزیشان کرده بودیم انفاق کردند و بدی را به نیکی دفع می‌کنند سرای آخرت برایشان است».^{۶۳} و خطاب به رسول اکرم ص است که فرمود: «پاسخ بدی آنها را به خوبی

^{۶۰} - سوره اعراف، آیه ۱۹۹: حُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ.

^{۶۱} - سوره فصلت آیه ۳۴: وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَانَهُ وَ لِي وَبِشْرٍ.

^{۶۲} - سوره توبه، آیه ۶۰: اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْعَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ.

^{۶۳} - سوره رعد، آیه ۲۲: وَ الَّذِيْنَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ دِنَالَهُ زِيرَنُورِس در صفحه بعد:

بده و ما به سخن آنان آگاه‌تریم».^{۶۴} و فرمود: «بندگان الرحمن کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند به ملایمت سخن گویند».^{۶۵} و باز می‌فرماید: «اینان به سبب صبری که کرده‌اند دوبار پاداش داده می‌شوند، اینان بدی را به نیکی می‌زدایند».^{۶۶} امر به نیکی نیز در آیات مختلف مشاهده می‌شود، می‌فرماید: «و هر کار نیک که کنند هرگز نادیده انگاشته نشود».^{۶۷} و فرمود: «در نیکی کردن بر یکدیگر سبقت بگیرید».^{۶۸} و فرمود: «نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد».^{۶۹}

در اولی بودن عفو به قصاص در سطح روابط بین‌الملل همین دلیل کافی است که نباید هر اقدام سوئی را بالاخص اگر از روی جهالت بوده یا فاعل از اقدام خود ناخشنود است پاسخ داده شود. زیرا این اعمال قوه غضبیه برخی که در رؤوس حکومتها قرار دارند و از عقول ضعیفند را تحریک نموده و آتش غائله‌ای آغاز می‌گردد که مللی در آن می‌سوزند. در طول تاریخ بسیاری از جنگ‌ها به این دلیل آغاز شد و دود آن چشم ملت‌ها را کور نمود. لازم به ذکر است که این عفو و اغماض نباید به ظالم‌پروری بیانجامد که در این صورت خود از ظلم بدتر است.

اولی بودن عفو به قصاص یک نوع استحسان تفضیلی است و مستوجب الزام نیست ولی مستحسن در تخییر است.

در روابط انسانی اعم از داخلی یا بین‌المللی عفو همواره اولی به قصاص است. نباید هر اقدام سوئی را بالاخص اگر از روی جهالت بوده یا مرتکب از اقدام خود ناخشنود است پاسخ داد. عفو و اغماض نباید به ظالم‌پروری بیانجامد که در این صورت خود از ظلم بدتر است. اولی بودن عفو به قصاص یک نوع استحسان تفضیلی است و مستوجب الزام نیست و مستحسن در تخییر است.

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

السَّيِّئَةُ أُولَئِكَ هُمُ عَفَى الدَّارِ.

۶۴ - سوره مؤمنون، آیه ۹۶: ادْفَعْ بِالْيَ بِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ.

۶۵ - سوره فرقان، آیه ۶۳، وَ عِبَادُ الرَّبِّ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا.

۶۶ - سوره قصص، آیه ۵۴، أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ.

۶۷ - سوره آل عمران، آیه ۱۱۵، وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا.

۶۸ - سوره بقره، آیه ۱۴۸، فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ.

۶۹ - سوره بقره، آیه ۱۹۵، وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

۵- اصل وفای به معاهدات

وفای به معاهدات از مباحث مهم در شریعت همه ادیان بوده و هست که ذکر آن به تفضیل می‌گراید. فقط به این جمله از اوستا بسنده می‌کنیم که حضرت زردشت ع فرمود: «پیمان شکن نابکار، سراسر کشور را ویران سازد... و کارش بدان ماند که کشنده مرد پاک دین باشد. مبدا پیمان بشکنی نه پیمانی را که با یک دروغگو بسته‌ای و نه پیمانی را که با راستگویی بسته‌ای، چه هر دو پیمان هستند خواه با دروغگو و خواه با راستگو».^{۷۰} در تورات و اناجیل نیز در این ارتباط آیات زیادی درج است. در قرآن نیز به صراحت بر این اصل تأکید شده است. در سوره مائده می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به معاهداتان پایند باشید».^{۷۱} و در جای دیگر می‌فرماید: «به معاهده پایند باشید که معاهده مسؤولیت (الزام) آور است».^{۷۲} این آیه مسؤولیت بین‌المللی را نیز همچنان شامل می‌شود که در جای خود به آن می‌پردازیم. در سوره بقره مشخصات نیکان را که ذکر می‌فرماید از وفای به عهد نام می‌برد.^{۷۳} همین تأکید را در سوره رعد می‌فرماید^{۷۴} و در سوره مؤمنین از مشخصه‌های این گروه پایندی به امانات و معاهدات را ذکر می‌فرماید.^{۷۵}

استثناء در نقص عهد و پیمان، عدم ایستادگی طرف متقابل به تعهدات خویش است. در سوره توبه فرموده است: «چگونه مشرکان را با خدا و پیامبر او پیمانی باشد؟ مگر آنها که نزد مسجدالحرام با ایشان پیمان بستید. اگر بر سر پیمانشان ایستادند بر سر پیمانشان بایستید. خدا پرهیزگاران را دوست دارد. چگونه پیمانی باشد که اگر بر شما پیروز شوند به هیچ عهد و سوگند و خویشاوندی وفا نکنند؟ به زبان خشنودتان می‌سازند و در دل سر می‌پیچند و بیشترین عصیانگراند. آیات خدا را به

^{۷۰} - اوستا، بخش یشتها، جلیل دولتخواه، انتشارات مروارید، ۱۳۶۱، تهران چاپ سوم.

^{۷۱} - سوره مائده آیه ۱. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ.

^{۷۲} - سوره بنی اسرائیل آیه ۳۴. وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا. همچنین در آیه ۱۵ سوره احزاب: وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا.

^{۷۳} - سوره بقره آیه ۱۷۷، لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.

^{۷۴} - سوره رعد آیه ۲۰. الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ.

^{۷۵} - سوره مؤمنون: آیه ۸، وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ.

بهای اندک فروختند و مردم را از راه خدا بازداشتند و بد کاری کردند. عهد و سوگند و خویشاوندی هیچ مؤمنی را رعایت نمی‌کنند و مردمی تجاوزکارند. پس اگر توبه کردند و نماز پبای داشتند و زکات دادند برادران دینی شما هستند. ما آیات خدا را برای مردمی که از دانایی برخوردارند تفصیل می‌دهیم. اگر پس از بستن پیمان، ایمان خود را شکستند و در دین شما طعن زدند با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم تعهد نگهداشتن نیست باشد که از کردار خود باز ایستند.»^{۷۶}

از لحاظ حقوق بین‌الملل نیز نقض عهد در اصل مشهور به ربوس^{۷۷} پذیرفته شده است. بر مبنای این اصل مندرج در قرارداد وین ۱۹۶۹ هرگاه تغییرات اساسی در اوضاع و احوالی که مبنای عقد قرارداد بوده پدید آید، طرف ذینفع می‌تواند عقد را یکطرفه فسخ و معاهده را خاتمه یافته تلقی نماید. بر اساس ماده ۶۴ معاهده وین توسل به اصل ربوس مستلزم سه شرط است که یک، تغییرات اساسی در مورد اوضاع و احوالی که مبنای عقد بوده شرط اساسی رضایت طرفین معاهده باشد. دوم، تغییرات اساسی مزبور، موجبات دگرگونی اساسی در تعهدات شود و سوم، دلایل اساسی که موجب تجدید نظر یا لغو قرارداد می‌شود قابل پیش‌بینی نباشد.^{۷۸}

از مفاد آیه مذکور در فوق استناد می‌شود که تصریح نقض معاهدات در اسلام عدم پایداری طرف مقابل به شرایط معاهده می‌باشد. و لذا توسل به اصل ربوس و سه شرط آن کافی نیست. مفهوم این موضوع در این است که اگر شرایط کسب منفعت برهم خورد اصل ربوس نقض معاهده را مقبول می‌داند ولی اسلام قابل قبول نمی‌داند. چون در اسلام اصل ضمنی همه معاهدات تعالی بشریت است نه انتفاع یکسویه. بلکه انتفاع دوسویه مد نظر اسلام قرار دارد. به عبارت دیگر اسلام معتقد است که اگر شرایط تغییر کرد و انتفاع از معاهده تقلیل یافت یا منتفی گردید نباید قرارداد را ملغی و به مفاد آن پشت پا زد.

^{۷۶} - سورة توبه، آیات ۱۲ - ۷، كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا و لَا ذِمَّةَ يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ. اَشْرَوْا بآيَاتِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَصَدُوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا و لَا ذِمَّةَ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ. فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نُفِصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلَمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ.

^{۷۷} - La regle rebus sic stantibus

^{۷۸} - نگاه کنید به: قائم مقام فراهانی، عبدالمجید (۱۳۶۷) حقوق بین‌الملل، ملی کردن...، صص ۳۲-۲۹.

برخی از حقوق‌دانان بین‌الملل شرایط اصل ربوس را به تعریف فورس ماژور تأویل نموده‌اند و معتقدند که عدم رعایت اصل مصونیت معاهدات، پایبندی جهان به حقوق کشورها را دچار اختلال می‌سازد زیرا کشورهای بی‌گناه از تعهدات بین‌المللی خود شانه خالی کنند با مستمسک قرارداد اصل مزبور اقدام به سؤاستفاده نموده و روابط بین‌المللی و حقوق دیگر کشورها را ضایع می‌نمایند.^{۷۹}

در سوره انفال در مورد آنان که نقض عهد می‌کنند می‌فرماید: «کسانی که تو از آنان پیمان گرفتی، سپس پیایی پیمان خویش را می‌شکنند و هیچ پروا نمی‌دارند، پس اگر آنها را در جنگ بیایی پراکنده‌شان ساز تا پیروانشان نیز پراکنده شوند، باشد عبرت گیرند. اگر می‌دانی که گروهی در پیمان خیانت می‌ورزند به آنان اعلام کن که همانند خودشان عمل خواهی کرد. زیرا خدا خائنان را دوست ندارد.»^{۸۰} در مقابل نقض پیمان در برابر کسانی که پیمان را نقض نکنند مورد قبول اسلام نیست. می‌فرماید: «مگر آن گروه از مشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید و در پیمان خود کاستی نیاورده‌اند و با هیچکس بر ضد شما همدست نشده‌اند با اینان به پیمان خویش تا پایان مدتش وفا کنید زیرا خدا پرهیزگاران را دوست دارد.»^{۸۱} در سوره بقره می‌فرماید: «کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند زیانکارانند.»^{۸۲} در سوره آل عمران می‌فرماید: «آری هرکس که به عهد خویش وفا کند و پرهیزگار باشد خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد. کسانی که عهد خدا و ایمان خود را به بهایی اندک می‌فروشدند در آخرت نصیبی ندارند و خدا در روز قیامت نه با آنان سخن می‌گوید و نه به آنان می‌نگرد و نه آنان را پاکیزه می‌سازد و بر ایشان عذابی دردآور است.»^{۸۳}

^{۷۹} - برای بحث در این موضوع نگاه کنید به:

Abd-el-Kader Boye, Serie "Tiers monde en marche", Tome 3-L'acte de nationalisation, Berger-Levrault, les Nouvelles editions africaines.

^{۸۰} - سوره انفال آیات ۵۸ - ۵۶، الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ. فَإِنَّمَا تَقَفُّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَسَرَدْتُمْ مِنْ خَلْفِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ. وَإِنَّمَا تَخَافْنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْبِئْهُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ.

^{۸۱} - سوره توبه آیه ۴، إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُضُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يَظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.

^{۸۲} - سوره بقره، آیه ۲۷. الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقَطْعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَ يُلْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

^{۸۳} - سوره آل عمران آیات ۷۷ - ۷۶، بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. إِنَّ الَّذِينَ يَشْرُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ

در سوره انعام می فرماید: «و هرگاه سخن گوئید عادلانه گوئید هر چند به زیان خویشاوندان باشد و به عهد خدا وفا کنید. اینهاست آنچه خدا شما را بدان سفارش می کند باشد که پند گیرید».^{۸۴} در سوره بقره خطاب به بنی اسرائیل می فرماید: «ای فرزندان (بنی) بنده (اسرا) خدا (ایل) (از لحاظ ظاهری اقوام اعراب مسلمان و اعراب یهود می باشند که فرزندان اسماعیل و اسحاق که فرزندان ابراهیم هستند که از نوادگان یعقوب ملقب به اسرائیل می باشند و از لحاظ معنی اشاره به فرزندان عبدالله هر زمان یعنی مؤمنین است) نعمتی که بر شما ارزانی داشتم را در نظر بگیرید و به عهد من وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم و از من بترسید».^{۸۵} در سوره رعد می فرماید: «کسانی که به عهد خود وفا می کنند و خود پیمان نمی شکنند. آنان که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده پیوند می دهند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی بازخواست خداوند بیمناکند. آنان که به طلب ابتغا وجه پروردگارشان صبر کردند و نماز گزاردند و در نهان و آشکار از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق کردند و بدی را به نیکی دفع می کنند، سرای آخرت خاصّ آنان است. آنها به بهشتهای جاویدان داخل شوند و از پدران و همسران و فرزندانیشان هر که نیکوکار بوده است به آن داخل شوند و فرشتگان از هر درب به نزدشان آیند. سلام بر شما به خاطر آن همه شکیبایی که ورزیده اید. سرای آخرت چه سرایی نیکوئیست و آنان که پیمان خدا را پس از استوار کردنش می شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند لعنت بر آنهاست و بدیهای آن جهان نصیبشان».^{۸۶} در سوره نحل می فرماید: «هرگاه عهد بستید به عهد خدا

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

مَمَّا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكَلِمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

^{۸۴} - سوره انعام، آیه ۱۵۲: وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ بَعَثْنَا إِلَيْكُمْ ذِكْرًا مِمَّا لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ.

^{۸۵} - سوره بقره، آیه ۴۰: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بَعْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَ إِتَابِي فَارْهَبُونَ.

^{۸۶} - سوره رعد، آیات ۲۶-۲۰، الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَتَّقُونَ الْمِيثَاقَ. وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ. وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ هُمُ عُقَى الدَّارِ. جَنَاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَرْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ. وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ اللَّعَنَةُ وَ هُمُ سُوءُ الدَّارِ. اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ قَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ.

وفا کنید و نقض ایمان نکنید.»^{۸۷} و «پیمان خدا را به بهائی اندک مفروشید.»^{۸۸} و از صفات مؤمنین در سوره معارج می‌فرماید که: «امانتها و عهدهای خود را رعایت می‌کنند.»^{۸۹} همانطور که ملاحظه می‌شود بر اساس آیات فوق نقض پیمان با خدا و با خلق خدا هر دو از لحاظ قرآن مردود است و بایست بر اساس این آیه اقدام نمود که می‌فرماید: «و بهره هرکس را که با او قراری نهاده‌اید پردازید که خدا بر هر چیزی گواه است.»^{۹۰} اهمیت پیمان تا آن حد پیش می‌رود که خداوند در سوره احزاب می‌فرماید: «از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند. بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند.»^{۹۱}

در کافی آمده است که: «کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد پس هرگاه وعده داد باید به آن وفا کند»^{۹۲}. علی علیه‌السلام در فرمان به مالک اشتر می‌فرماید: «... اگر بین تو و دشمنت قراردادی منعقد شد، یا این که تعهدی برای تو ایجاد شد، باید به آن وفادار باشی و این روش را حفظ کنی. (نباید شرایطی را بوجود آوری که دیگران در رابطه با تو و پیمانها و قراردادهایت احساس عدم مصونیت بنمایند). زیرا که در واقع (این قرارداد) امانتی در نزد تو می‌باشد. تو بایستی خود را نسبت به چیزی که متعهد شده‌ای سپر قرار دهی. وفای به عهد یکی از واجباتی است که خداوند برای بندگان خود تعیین کرده است. و مردم نباید به هیچ خصلتی بیشتر از این خصیصه پایبند باشند (از اموری که بین تمامی مردم صرفنظر از هر دین و مذهب رواج دارد، وفای به عهد و انجام تعهدات است). ممکن است افراد از لحاظ تمایلات اختلاف داشته و دارای آراء و عقاید متشتت و گوناگونی باشند، ولی از نظر وفای به عهد که یکی از واجبات تعیین شده از طرف خداوند است، اجتماع و اتفاق نظر دارند. حتی مشرکان هم نسبت به غیرمسلمین به عهد خود پایبند

^{۸۷} - سوره نحل، آیه ۹۱: وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْفُسُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا.

^{۸۸} - سوره نحل، آیه ۹۵، وَ لَا تَشْرَوْا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا.

^{۸۹} - سوره معارج: آیه ۳۲، وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَيْمَانِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ.

^{۹۰} - سوره نساء آیه ۳۳، وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيحَتَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا.

^{۹۱} - سوره احزاب، آیه ۲۳، مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.

^{۹۲} - الکافی، ۲، ۳۶۴، باب خلف الوعد، ص: ۳۶۳، عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرَقُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَبِ إِذَا وَعَدَ.

می‌باشند. زیرا که برای آنها هم عاقبت خیانت واضح و روشن است. مبدا نسبت به تعهدی که بر گردن گرفته‌اید خیانت کنید، زیرا که تنها شما مسلمین نیستید که به دلیل امر خدا و رسولش از عاقبت پیمان شکنی و خیانت به قراردادها و تعهدات آگاه هستید، بلکه مشرکین نیز از این امر آگاهی دارند. حتماً و حتماً تعهد و پیمان را نقض نکن و قطعاً به دشمن خیانت نکن. زیرا که هیچکس جرأت انجام این کار (خیانت و پیمان شکنی) را جز افراد جاهل شقی ندارد. خداوند عهد و پیمان را عهد خود قرار داده است (چنانچه شما با دیگری قراردادی بستید، در واقع گویا با خدا قرارداد بسته‌اید). این عهد و پیمان امان و تأمینی است که نبایستی بین بندگان خدا نادیده گرفته شود، زیرا خداوند با مرحمت خویش این امر را مبنای امنیت بین بندگان خود قرار داده است. عهد و پیمان حائل و حریمی است که انسانها در سایه آن آرامش پیدا می‌کنند. هنگامی که قراردادی بسته می‌شود، گویا که طرفین در جوار خدا از این قرارداد استفاده می‌کنند. تو حق نداری در این مورد خدعه و نیرنگ بکار ببری و خیانت بکنی. قراردادی را که ممکن است بعداً مشکلاتی ایجاد نماید منعقد و امضاء نکن. مطالب و سخنان تو در هنگام عقد قرارداد نباید نامفهوم و دو پهلو باشد. چنانچه در قراردادی سخن طرف مقابلت را نیز نامفهوم یافتی نپذیر، بلکه قرارداد باید روشن و واضح باشد تا بعداً در آن مسئله‌ای پیدا نشود. مبدا سختی اجرای یک قرارداد، و یا مشکل شما برای انجام تعهدات، باعث شود که تو به طرف نقض عهد کشیده شوی، بطوری که بناحق بخواهی قرارداد را فسخ نمائی. تو بایستی علیرغم همه سختیها آن را بپذیری، حتی اگر قرارداد به زیان تو باشد».^{۹۳}

۹۳ - مستدرک الوسائل، ۱۱، ۴۳، ۱۸، باب جواز إعطاء الأمان و وجوب... نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، فِي عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع لِالْأَشْرِكِ لَا تَدْفَعَنَّ صُلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوٌّ لِلَّهِ فِيهِ رِضَى فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً جُنُودِكَ وَ رَاحَةً مِنْ هُمُوكَ وَ أَمناً لِبِلَادِكَ وَ لَكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رَمَّا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحِزْمِ وَ أَمِّمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عَقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَ ارْزُقْ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ شَيْءٌ النَّاسُ عَلَيْهِ أَشَدُّ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفْرِيقِ أَهْوَالِهِمْ وَ تَشْيِيتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لَمَّا اسْتَوْثَلُوا عَنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَ لَا تَحْيَسَنَّ بَعْدَهُكَ وَ لَا تُخَيِّلَنَّ عَدُوَّكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِئُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمناً أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بَرِّتِهِ وَ حَرِماً يَسْكُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ وَ يَسْتَفِيضُونَ إِلَى جِوَارِهِ فَلَا إِدْعَالَ وَ لَا مُدَالَسَةَ وَ لَا خِدَاعَ فِيهِ وَ لَا تَعَقِّدْ عَقْداً يَجُوزُ فِيهِ الْعِلَلُ وَ لَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى حَرْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأَكُّبِ وَ التَّوَقُّفِ وَ لَا يَدْعُوكَ صَبِيحٌ أَمْرٍ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى [طَلَبِ] انْفِصَاحِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى صَبِيحِ [أَمْرِ] تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَ فَضْلَ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ عُدْرِ تَخَافُ تَبِعْتَهُ وَ أَنْ تُحِيطَ بِكَ (فِيهِ مِنْ اللَّهِ طَلْبُهُ لَا تَسْتَقْبِلُ) فِيهَا ذُنُوبُكَ وَ لَا آخِرَتِكَ وَ رَوَاهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعْبَةَ فِي تَحْفِيفِ الْعُقُولِ، وَ فِيهِ لَا تَدْفَعَنَّ صُلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوٌّ فِيهِ رِضَى فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً جُنُودِكَ وَ رَاحَةً

دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

مبنای وفای به عهد در اسلام و سایر ادیان الهی منبعث از بیعت است. ورود در اسلام واقعی و ایمان حقیقی در همه ادیان الهی مستلزم عقدی است که در اسلام به نام بیعت مصطلح است. در دوران کنونی اکثر مسلمین بیعت را فراموش کرده‌اند در صورتی که اهمیت آن به قدری است که حسین ع حاضر شد خود، خانواده و عزیزترین یارانش را فدا نماید ولی بیعت ناحق نکند. لذا به دلیل اهمیت موضوع، در اینجا اشاره بیشتری در این باره می‌نمائیم. در سوره فتح می‌فرماید: «آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا بالای دستهایشان است که هر که نکث کند (بشکند) جز این نیست که شکستن را بر نفس خود خرید و کسی که به آنچه که پیمان بست با خدا بپاید او را اجری عظیم خواهد بود»^{۹۴}. همانطور که از آیه شریفه پیداست بیعت برای مردان با دست صورت می‌گیرد و آداب قالبی هم دارد. در تفسیر این آیه فرموده‌اند:^{۹۵} «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ» جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل یا در مقام بیان حال است. گویا که گفته شده: چگونه است حال بیعت کنندگان با رسول خدا ص و خدای تعالی فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ» یعنی: آن کسانی که با تو بیعت کنند. «إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» در حقیقت با خدا بیعت می‌کنند، چون تو مظهر خدا هستی و در هنگام ظهور ظاهر، حکم فقط برای ظاهر است و برای مظهر نیست. «يُدُّ اللَّهُ» دست خدا، نه دست تو «فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» بالای دستهاست. تفصیل گرفتن بیعت در تفسیر قول خدا: «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ»^{۹۶} و در تفسیر قول خدا «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَا آخِر آیه^{۹۷} از سوره توبه گذشت و بیان بیعت در غیر این سوره نیز ذکر شده است. «فَمَنْ نَكَثَ» کسی که بیعت را نقض کند، بدین گونه که شروط بیعت را نقض کند و آن را انجام ندهد، یا از اصل بیعت اعراض کند و آن را فسخ نماید. «فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» بر ضرر خودش تمام می‌شود. «وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ» لفظ

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

مِنْ هُمُومِكَ وَ أُنْمَا لِبِلَادِكَ وَ لَكِنِ الْحَدْرُ كُلَّ الْحَدْرِ مِنْ مُقَارَبَةِ عَدُوِّكَ فِي طَلَبِ الصُّلْحِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ زَيْمًا قَارِبٌ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَ تَحْصِينَ كُلِّ خَوْفٍ تُؤْتِي مِنْهُ وَ بِاللَّهِ التَّقَى فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ وَ إِنْ جِئْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ قُضِيَّةً عَقَدْتَ لَهُ بِهَا صُلْحًا أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً إِلَى آخِرِهِ.

^{۹۴} سوره فتح، آیه ۱۰: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»

^{۹۵} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد سیزدهم ترجمه، صص ۳۰۱-۲۹۹.

^{۹۶} - سوره توبه، آیه ۱۰۴.

^{۹۷} - سوره توبه، آیه ۱۱۱.

«هاء» علیه با ضمّه خوانده شده تا تفعیم لفظ الله حفظ شود. «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» هر کس به عهدی که با خدا بسته وفا نماید اجر و پاداشی بزرگ به او داده می‌شود، که توصیف آن ممکن نیست. قمی گفته: در بیعت رضوان این آیه نازل شد: «لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة» و با آنها شرط کرد که بعد از آن در هیچ کاری که رسول خدا ص انجام می‌دهد، با او مخالفت نکنند و انکار ننمایند و هر دستوری که رسول خدا ص بدهد مخالفت نورزند. پس خدای تعالی بعد از نزول آیه رضوان فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ تا آخر آیه» و خدای تعالی از آنها با این شرط راضی شد که آنها به عهد و پیمان خدا وفا کنند، عهد و پیمان را نشکنند و خداوند از آنان راضی شد، ولی در تألیف و نوشتار آیه شرط را بر آیه رضوان مقدم داشتند، در حالی که اول بیعت رضوان نازل شد، سپس آیه شرط.»

آیه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ»^{۹۸} را نیز به این شکل شرح فرموده‌اند: «پس از آنکه اصناف منافقین و احوال آنها را ذکر کرد اوصاف مؤمنین و حالت فعلی آنها و آنچه را که در آخرت برای آنهاست ذکر نمود، تا حسرت منافقین فزونی یابد. بدان که نفوس بشری وابسته آفریده شده است بدین معنی که تعلق جزء جوهر ذات آنهاست، و آن فصل ممیز آنها از جوهرهای مجرد صرف است، نه اینکه تعلق وصف خارج از ذوات آنها و عارض بر آنها باشد، و این تعلق فطری منشاء شوق اوست که از آن در فارسی به «درد» تعبیر می‌شود، و آن مقتضی تعلق اختیاری حین بلوغ است، پس اگر توفیق مساعد آن نفوس شد و به عقول مجرد و مظاهر بشری آنها برحسب اختیار و آنچه که خدا تکلیف کرده تعلق گرفت، در این صورت به حیات ابدی فائز می‌شود، و اگر خداوند او را خوار کرد و تعلق به شیطان و مظاهر بشری آن تعلق یافت که از آن به خدا پناه می‌بریم که به مظاهر قهری سقوط کرده، هلاک می‌شود. و چون در ابتدای امر مدرکات عقلی ضعیف و مدرکات حیوانی و شیطانی قوی است به نحوی که درک نمی‌کند مگر آنچه را که مدرکات ظاهری و باطنی حیوانی اقتضاء کرده یا آنچه را که قوای حیوانی و شیطانی اقتضاء کرده است، و ادراک عقول و تعلق به آن بدون واسطه بشری که با مدرکات حیوانی درک شده باشد میسر نمی‌گردد لذا خدای تعالی به نفوس امر کرد که به مظاهر عقول از انبیاء و جانشینان آنها تعلق پیدا کنند، و تسلیم آنها شده و پیرو آنها گردند، و چون عوالم با

^{۹۸} - سوره توبه، آیه ۱۱۱. همانا خداوند از مؤمنین جانها و مالهایشان را در ازای بهشت می‌خرد. در جلد ۶ ترجمه بیان

همدیگر تطابق داشته و مراتب با هم توافق دارند و سریان حکم هر عالم و مرتبه‌اش به سایر عوالم و مراتب لازم است، خداوند آنها را امر به بیعت کرده که مشتمل بر تعلّق جسمانی به پیمان منعقدۀ متعلّق به دست متعلّق به است و تعلّق سمع هر یک به زبان و صدای دیگری است. تا اینکه تعلّق نفسانی موافق با تعلّق جسمانی شود و به مرتبه بشریت سریان کند. و آن بیعت از زمان آدم تا زمان ظهور دولت خاتم ص سنتی پا برجاست به نحوی که اهل هر دینی هیچ کس را از اهل آن دین به حساب نمی‌آورند مگر با بیعت با صاحب آن دین یا با کسی که صاحب دین او را برای بیعت گرفتن از مردم نصب کرده است و برای این بیعت شرایط و آداب مقررّی نزد آنان بوده، و از آن جهت که این بیعت شرافت داشت، با نااهل بیعت انجام نمی‌شد، لذا پس از فوت صاحب دین، اغراض شخصی و ملی بر مردم حاکم شد و بیعت کم کم پنهان گردید و عامه پنداشتند بیعتی وجود ندارد. و قول خدا «و بشر معطله» اشاره به تحقق دین به سبب دخول در آن است که این امر بواسطه بیعت حاصل می‌شود، و «قصر مشید» اشاره به صورت دین است که بر سیل رسم و ملیت اخذ می‌شود بدون اینکه توسط آن تحقق دین حاصل شود. حال که این مطلب مقررّ شد بدان که چون آن بیعت بدون مظاهر بشری محقق نمی‌شود، زیرا وصول به خدا و به عقول بدون واسطه آن مظاهر غیرممکن است، و از سوی دیگر محقق است که مظاهر یعنی انبیاء و جانشینان آنها، چون در خدا فانی هستند مخصوصاً هنگام اخذ بیعت و خریدن انفس و اموال، وجود آنها وجود خداست نه وجود خودشان چه در این هنگام نفسیتی برای آنها نیست، و فعل آنها فعل خداست نه فعل خودشان و از طرفی اشخاص قاصر بیعت را جز با وسایط نمی‌بینند و نظر به غیر ظاهر نمی‌کنند. و لذا خدای تعالی به طریق حصر قلب^{۹۹} یا تعیین و یا افراد فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ» یعنی خدا خریده است نه واسطه‌های بشری چنانکه قاصرین معتقد به آن شده‌اند. بدین جهت تصریح به حصر فرمود که: «إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» یعنی اینکه خریدار خداست نه تو، و همچنین است قول خدا «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (دست خدا بالای دست آنهاست) که برای حصر است از باب اینکه مفهوم اضافه لفظ «يَدُ» به «اللَّهُ» این معنی را می‌رساند، یعنی دست خداست نه دست تو، چنانکه در ضمن قول خدای تعالی: «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» گذشت که اشاره به همین بیعت است و اینکه آن برای حصر است، زیرا که قبول توبه از اجزای این بیعت و مقدمات آن است، و گفته مفسّرین بر این است

^{۹۹} - در جلد اول تفسیر، حصر قلب توضیح داده شده است.

این آیه و ذکر خریدن تمثیلی است برای بیان پاداش خدا در برابر بذل جانها و مالها که یک نوع داد و ستد مالی است نه داد و ستد اسلامی.»

برای بیعت با زنان می‌فرماید: «ای پیامبر اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بیعت کنند بدین شرط که هیچ کس را با خدا شریک قرار ندهند و دزدی نکنند و زنا ندهند و فرزندان خود را نکشند و بهتان نزنند و افترا نبندند و در کارهای نیک نافرمانی تو نکنند با آنها بیعت کن و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و مهربان است.»^{۱۰۰} در شرح این آیه فرموده‌اند:^{۱۰۱} «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ خطاب و نداء را مخصوص به نبی ص نمود، چون حکم مخصوص به او است، چه رسول خدا ص بود که از مردان و زنان بیعت می‌گرفت، نه غیر او. إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ اگر زنان مؤمنه یا آنان که اذعان و یقین دارند، یا آنانکه مشرف بر اسلام هستند نزد تو آمدند. «يُبايِعَنَّكَ» تا با تو بیعت کنند چون زمان بعثت رسول خدا ص در زمان فترت رسولان بود و احکام ایشان در حال از بین رفتن بود، مردم دینشان را از پدران و معلمین منتحل در ملت خود می‌گرفتند. و بیعت که اصل همه خیرها بود و هیچ شریعت و دینی نبود مگر آنکه تصدیق به بیعت کرده بود از ذهن‌ها رفته بود، بلکه در انظار مردم غریب و نزد عقول جزیی آنان عجیب بود و مردان وقتی این عمل (بیعت) را از رسول خدا مشاهده کردند که از هر کس که اسلام می‌خواهد بیعت اخذ می‌کرد یقین پیدا کردند که اگر اسلام بخواهند این عمل بر ایشان واجب است. و اما زنان پس گویا که وجوب بیعت بر آنان مخفی بود و گویا که آنان اعتقاد پیدا کرده بودند که اسلام فقط همان است که بگویند: «لا اله الا الله محمد رسول الله» و نمی‌دانستند که انسان با این کلمه فقط در امان است و اما اسلام جز با بیعت محقق نمی‌شود، خدای تعالی چگونگی بیعت آنان را ظاهر کرد تا کنایه از وجوب بیعت بر آنان نیز باشد. «عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا» که دیگر هرگز به چیزی از چیزها شرک به خدا نورزند و از شریک‌ها شریکی قائل نشوند. «وَلَا يَسْرِفْنَ» و لا یزینن و لا یقتلن اُولادَهُنَّ و سرقت نکنند و زنا ندهند و اولاد خود را به قتل نرسانند، و زنده به گور نکنند. «وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ» و بر کسی بهتان میان دست و پای خود نبندند. بعضی گفته‌اند: داستان از این قرار بوده که زن بچه‌ای را پیدا

^{۱۰۰} - سورة ممتحنه، آیه ۱۲. «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِفْنَ وَ لَا يَزْنِينَ وَ لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

^{۱۰۱} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد ۱۴ ترجمه، صص ۱۵۴-۱۵۰.

می‌کرد و به شوهرش می‌گفت این بچه فرزند من از تو است. مقصود از بهتانی که بین دو دست و دو پا زده می‌شود کنایه از فرزندی است که زن به شوهرش به دروغ می‌بندد، چون شکم زن بچه را حمل می‌کند بین دو دست واقع شده و فرج زن که بچه را به دنیا می‌آورد بین دو پا واقع شده است. و معنای آیه این نیست که از آوردن فرزند زنا نهی کند، چون شرط نهی از زنا گذشته است. و بعضی گفته‌اند منظور از بهتان که از آن نهی شده است نسبت دادن زنا به زنان محصنه و دروغ بستن به مردم و نسبت دادن فرزندان به همسران به دروغ، برای آنان که خواستند با تو بیعت کنند چه در حال و چه در آینده وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ در آنچه که تو امر می‌کنی نافرمانی نکنند چون به آنچه تو امر می‌کنی جز معروف نیست. فَبَايِعُهُنَّ وَ اسْتَعْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدین شرط با آنها بیعت کن و بر آنان از خدا آموزش طلب که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. بدان که بیعت که در جمیع شرایع معمول بوده به منزله مایه پنیر برای شیر وجود بوده است و مادامی که مایه پنیر به شیر اضافه نشود شیر بسته نمی‌شود و به منزله تلقیح درخت خرماست، که مادام که تلقیح نشود درخت حامل میوه نمی‌شود. با همین بیعت است که برای گردو و پسته وجود مغز حاصل می‌شود و به منزله وصل کردن و پیوند زدن درخت شیرین به درخت تلخ است که اگر از درخت شیرین به آن پیوند زده نشود میوه آن شیرین نمی‌شود و برای این است که در هر شریعتی از همان ابتدای امر به بیعت اهتمام داشتند. بعضی گفته‌اند: رسول خدا ص با این آیه از زنان با کلام و سخن بیعت می‌گرفت و دست رسول خدا با دست هیچ زنی تماس نگرفت جز زنی که مالکش بود. روایت شده: هرگاه می‌خواست از زنان بیعت بگیرد یک کاسه آب حاضر می‌کرد، دست خویش را در آن فرو می‌برد و می‌گفت آنچه را که خدا گفته است، سپس دستش را بیرون می‌آورد سپس زنان دستشان را در آن آب فرو می‌بردند. بعضی گفته‌اند با زنان از روی لباس بیعت می‌گرفت. بعضی گفته‌اند: علت بیعت گرفتن از زنان با آنکه آنان در جنگ‌ها اهل کمک و یاری نیستند این است که از آنان عهد گرفته شود تا در دین و نفس‌ها و همسرهای خودشان اصلاح نمایند و این در صدر اسلام واقع می‌شد. و نیز بیعت برای دین بوده که سستی در احکامی که رسول خدا ص آورده بود برای زنان پیش نیاید پس رسول خدا ص از آنان بیعت می‌گرفت تا از این امر جلوگیری کند.»

در مراتب صاحبان اخذ بیعت بی تناسب نیست که به مراتب و مدارج اولیای الهی اشاره

نمائیم. در همین تفسیر^{۱۰۲} در تحقیق مراتب خلق، از جهت نبوت، رسالت، دوستی و امامت در ذیل آیه وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^{۱۰۳} آمده است: قَالَ از جهت بزرگداشت حضرت ابراهیم فرمود: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا همانا من تو را برای مردم به امامت برگزیدم و این امامت غیر از امامت گروهی است که در ضلالت یا در رشد باشند، و غیر از امامت امام جماعت و جمعه خواه بر حق یا بر باطل و غیر از امامت بر حق جزئی است که مشایخ اجازه در روایت یا در ارشاد به آن متصف هستند و غیر از امامت بر حق جزئی است که هر نبی یا وصی به آن متصف می‌شود، بلکه امامت در اینجا، برتر از جمیع مراتب انسانیت است و آن مقام تفویض کلی است که بعد از ولایت و رسالت کلی حاصل می‌شود، لذا از امام صادق ع وارد شده: خداوند تعالی ابراهیم را به بندگی گرفت، پیش از اینکه به نبوت بگیرد و به او مقام نبوت داد، قبل از اینکه رسالت بدهد، او را به رسالت برگزید، پیش از آنکه وی را به خلیل بودن گیرد، و خداوند او را به دوستی برگرفت، قبل از آنکه امامش قرار دهد. پس وقتی که همه چیزها برای او جمع شد، خداوند فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم. پس امامت آخر جمیع مراتب کمالات انسان است، زیرا که نخستین مرتبه از درجات کمالات انسان عبودیت است و این نخستین درجه از مراحل سلوک به طریق است که تدریجاً به طریق واصل گشته، از آنجا به تدریج در طریق الی الله به سلوک می‌پردازد، تا اینکه از انانیت و رقیت نفس خود خارج شده و در زمره بندگان خدا داخل گشته و عبودیت را به کمال می‌رساند و تبدیل به بنده خالص می‌شود. پس اگر عنایت الهی شامل حال او شد و خداوند او را پس از فنا، ابقا نمود و نگهداشت و او را با حیات خودش زنده گردانید تا خلقش را تکمیل نماید، در این صورت، یا این است که اصلاح قلب و دلش که در حقیقت خانه خداست و اصلاح اهل مملکت خودش را به خود او واگذار می‌کند، بدون اینکه اجازه داشته باشد به خارج مملکت خود رجوع نماید که این همان مقام نبوت است و رسالت در آنجا نیست. حال اگر علاوه بر آنچه گفته شد، اصلاح مملکت خارج از خودش نیز به او واگذار شود، در این صورت، رسالت است ولی هنوز خلّت نیست. یا با این مقامها خداوند او را برای خود اختیار می‌کند، زیرا نسبت به سایر فرستادگان امتیاز دارد. خداوند

^{۱۰۲} - جلد دوم، ترجمه، صص ۲۵۱-۲۴۹.

^{۱۰۳} - سورة بقره، آیه ۱۲۴. و هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی بیازمود، پس به انجام رسانید گفت همانا من تو را برای مردم به پیشوائی برگزیدم. گفت از نژاد من؟ گفت عهد من به ستمگران نرسد.

یک بار دیگر به سوی او باز می‌گردد که غیر از عود نخستین است که هرچه ابراهیم ع گرفته بود، نمایان می‌کرد ولی در این عود، همه چیزهایی که خداوند به او عطا فرموده است، نمایان می‌شود که آن جمیع ماسواء است که عبارت از خلّت است. پس چون مقام دوستی را تکمیل نمود، به طوری که مقام او با حق، مقام او با خلق شد و در آن تمکین یافت، در این صورت خداوند او را برای امامت برمی‌گزیند و همه امور را به او واگذار می‌نماید، به نحوی که برگی از درخت نمی‌افتد، مگر با اجازه و کتاب و اجل وی. بالاتر از این دیگر، مقام و مرتبه‌ای نیست و از همین جا معلوم می‌شود که هر امامی خلیل و هر خلیلی رسول و هر رسولی نبی و هر نبی‌ای بنده است و عکس این درست نیست و نیز معلوم شد که امامت به این معنی عبارت از جمع بین مقام میان خلق و مقام نزد حق است، بدون اینکه در هیچ یک از آنچه که در آنها تمکن دارد قصوری حاصل شود.»

لذا بر این اساس اهمیّت پیمان و وفای به معاهدات در اسلام مشخص می‌شود.

معاهده موجب مسؤولیت الزام‌آور می‌گردد و مادام که طرف متقابل به تعهدات خویش در مورد اوضاع و احوالی که مبنای عقد و شرط اساسی رضایت طرفین معاهده بوده پایند است الزامات معاهده نافذ است.

۶- اصل الزام به رعایت تشریفات قراردادها

در قرآن کریم در سوره بقره در باب عقد قراردادها به تفصیل دستوراتی صادر شده است. می‌فرماید: «ای اهل ایمان چون به قرض و نسیه معامله کنید تا زمانی (سررسید) معین باید که نویسنده درستکاری معامله مابین شما را بنویسد و از نوشتن ابا نکند همانگونه که خدا به وی نوشتن آموخته است پس باید بنویسد و مدیون امضاء کند و از خدا بترسد و چیزی که از آنچه مقرر شده نگاهد و به آن نیافزاید و اگر مدیون سفیه یا صغیر است و صلاحیت امضا کردن ندارد پس ولی او به عدل امضاء کند و دو تن از مردان خود گواه آرید و اگر دو مرد نیابید یک مرد و دو زن از کسانی که راضی شوند گواه گیرند که اگر یکی از آنها فراموش کرد دیگری را به خاطر بیاورد و هرگاه شهود را به مجلس یا محکمه بخوانند، از رفتن امتناع نورزند و در نوشتن سند با تاریخ معین آن چه معامله کوچک باشد یا بزرگ مسامحه نکنند، این نزد خدا عادلانه‌تر است و برای شهادت محکمتر و شکّ و ریب در معامله را کمتر نماید، مگر آنکه معامله نقدی باشد که دست به دست

میان شما برود و در این صورت باکی نیست که ننویسید و هرگاه معامله کنید در آن گواه گیرید و نباید به نویسنده و گواه ضرری رسد و اگر چنین کنید نابکاری کرده‌اید و از خدا بترسید تا خدا به شما تعلیم دهد و خدا به همه چیز داناست. و اگر در سفر باشید و نویسنده‌ای نیافتید برای وثیقه دین بگیرید. اگر برخی، برخی را امین دانسته پس آن کس که امین شناخته شده است امانت را بازدهد و از خدا بترسد و کتمان شهادت ننماید که هر کس کتمان کند البتّه به دل گناهکار است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید داناست.»^{۱۰۴}

در شرح آیات فوق فرموده‌اند:^{۱۰۵} «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که به ایمان عامّ و بیعت نبوی و قبول دعوت ظاهری ایمان آورده‌اید، این معنی از آن جهت است که همه احکام شرعی قلبی متوجه مسلمانانی است که بیعت عمومی نموده‌اند. «إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ» تداین القوم یعنی بعضی قرض داد و بعضی قرض گرفت یا اینکه هر کدام از دیگری قرض گرفت، یا اینکه به نسیه معامله کردند، یا هرگاه بعضی از شما قرض بدهد و بعضی دیگر قرض بگیرد، یا هرگاه معامله نسیه بین شما واقع شود. بنابراین امر به نوشتن شامل قرض دهنده و گیرنده و غیر آنها نیز هست. امر به نوشتن برای قرض گیرنده و دهنده برای رفع اختلاف و اشتباه است، و نوشتن در غیر آن موارد جهت کمک به خوبی و تقوی است. و ذکر دین (وام) یا برای امتیاز و جدا شدن از تداین به معنی مجازات است، و یا از باب این است که تداین به معنی مطلق معامله است، یا اینکه کلام مبتنی بر تجرید است، و دین مخصوص قرض مدّت دار است، یا به معنی مطلق قرض است. إلی أَجَلٍ مُّسَمًّى یعنی معین. فَاتَّكِبُوهُ پس بنویسید تا اینکه از اشتباه و اختلاف دورتر بوده و نسبت به مقدار و مدّت دین با وقت بیشتر، ضبط گردد. وَ لِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ بَاءٌ برای آلت است و عدل صفت قلم است

^{۱۰۴} - سوره بقره آیات ۲۸۳ - ۲۸۲، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاتَّكِبُوهُ وَ لِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَ لِيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا يَخْسَ مِنْهُ شَيْئاً فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمِلَّ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَلِيَهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّاهِدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَ لَا يَأْبَ الشَّاهِدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَ لَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكَمْ أَفْسَطَ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّاهِدَةِ وَ أَذْنِي أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِباً فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّاهِدَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.»

^{۱۰۵} - بیان السّاعده فی مقامات العباده، جلد سوم ترجمه، صص ۱۶۸-۱۵۷.

که مقدر است، یعنی با قلم عدل، زیرا که کجی و راستی به قلم نسبت داده می‌شود، و ظرف متعلق به کاتب یا به لیکتور است. یا اینکه بآلت است و عدل به معنی مساوی بودن میل به هر دو طرف، یا به معنی حفظ حقوق است. یا اینکه بآلت برای ملاست^{۱۶} است و ظرف مستقری است که صفت کاتب می‌باشد. وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ يَعْنِي هِيَ كَسَ از نویسندگان، ابا نکند أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ که بنویسد همانگونه که خداوند به او نوشتن آموخته است و نوشتنی که خدا آموخته است کتابت به عدل است، یا نوشتنی که مشابه تعلیم خدا در نوشتن است، یا مشابه مطلق تعلیم خداست، یعنی در نوشتن باید تعلیم خدا را نصب العین قرار دهد تا اینکه نوشتن، نوعی سپاسگزاری از تعلیم خدا باشد، و این معنی مقید تعلیل است (علت ضرورت نوشتن، سپاسگزاری است) و هیچ کاتبی نباید از نوشتن، به جهت آن که در واقع، خدا نوشتن را به او آموخته است، ابا کند. فَلْيَكْتُبْ پس باید بنویسد. در این آیه چهار مرتبه لفظ کتابت را آورده است، تا تأکید بر نوشتن و اهمیت آن باشد. وَ لِيُمْلِلَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ كَسَى که حق بر گردن اوست باید املاء کند و کاتب بنویسد زیرا که شهادت و اقرار، علیه او صورت می‌گیرد. وَ لِيَتَقِيَ اللَّهُ رِبَّهُ وَ از خدا بترسد و چیزی که به صاحب حق ضرر برساند تلقین نکند. وَ لَا يَبْخَسَنَّ مِنْهُ شَيْئًا در حق یا از نوشته چیزی کم نکند. فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا پس آن که حق بر اوست اگر سفیه و محجور باشد أَوْ ضَعِيفًا یا ضعیف غیر محجور بود ولی بین الفاظی که به نفع و به ضرر اوست آن چنان که باید و شاید فرق نمی‌گذاشت، أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ وَ خودش توانائی املاء نداشته باشد، ضمیر هُوَ تأکید ضمیر مستتر است و فایده آن این است که استطاعت را از خودش نفی کند نه از کسی که جانشین اوست. فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ پس ولی او یا ولی کسی که حق بر اوست یا ولی حق، املاء کند. بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهَدُوا به راستی، و گواه گیرید. این ادب دیگری از معاشرت و معامله است، زیرا وقتی که معامله و نسبه دادن با استشهاد همراه باشد اشتباه و اختلاف بین معامله کننده‌ها رخ نمی‌دهد. شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ دو نفر شاهد مرد که، باید بالغ و مسلمان و آزاد باشند. بلوغ، از مفهوم الرجل و اسلام از اضافه رجال و حریت از تفسیر آیه مستفاد می‌شود. لذا این تفسیر به امام ع نسبت داده شده است که: هرگاه بنده متحمل شهادت مسلمان باشد، شهادتش مسموع است. فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ یعنی اگر دو شاهد مرد نباشند، فَرَجُلٍ پس یک مرد باشد وَ امْرَأَتَانِ وَ دو زن که همه شهادت دهند. يَمُنَّ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ یعنی از کسانی که از آیین آنان

^{۱۶} - ترکیب مخلوط (فرهنگ نوین - عربی و فارسی) - در هم آمیختن امور - مشته ساختن (فرهنگ عمید).

راضی هستید به اینکه بر کیش شما باشند، و شایستگی به اینکه عادل و امین باشند، و بصیرت آنان بر امور نگذارد فریب بخورند. *أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا عِلَّتْ اِعْتِبَارَ دُو زَن بَه جَای یَک مَرَد هَمین اَسْت کَه اَگر یَکی فَراموش کَند، فَتَذَکَّرَ إِحْدَاهُمَا اَلْأُخْرَى دِیْگَری اَو رَا یَا دِآوَری کَند.* چگونگی شهادت دادن مردها و زنها به تنهایی و با هم و محلّ شهادت و مقبول و مردود بودن آن و اعتبار عدد شهود در کتب فقهی مذکور است. *وَ لَا یَأْبُ الشُّهَدَاءُ یَعْنی کَسی کَه اَهْلِیْت شَهَادَت دَارَد بَای د إِذَا مَا دُعُوا* هر وقت برای شهادت فرا خوانده شود، ابا نکند، یا کسی که متحمل شهادت است هر گاه به اداء آن فرا خوانده شود باید بپذیرد، یا اینکه مقصود از الشُّهَدَاءُ اعمّ از هر دو معنی است. و در اخبار به هر یک از دو معنی اشاره شده است و در بعضی از اخبار آمده است که مقصود این است که برای تحمل شهادت فرا خوانده شوند، و اما حرمت خودداری از اداء شهادت از قول خدای تعالی: «کسی که شهادت را کتمان کند قلب او گناهکار است»^{۱۰۷} مستفاد می شود. *وَ لَا تَسْتَمُوا یَعْنی ای قَرَض گِیرنَدَه ها و قَرَض دَهنَدَه ها و شَاهدَه ها و نَویسنَدَه ها مَسامحَه نَکنید اَنْ تَکْتُبُوهُ کَه وَا م یَا حَق و کِتَاب رَا نَویسید، مَعاملَه کَندگَان رَا از مَسامحَه نَهی کَرَد چَوْن نَوشْتَن حَقّ اَنان اَسْت و شَاهدَه ها و نَویسنَدگَان رَا نَهی کَرَد چَوْن نَوشْتَن اَنها کَمکی بَر نِیکی و تَقوی اَسْت.* صَغِيرًا کوچک باشد اَوْ کَبِيرًا یا بزرگ، *إِلی اَجَلِه* تا سر رسیدش متعلق به عامل محذوف است که حال از حقّ است یعنی معامله ای که وقت معین داشته باشد، اشاره به این است که در نوشتن، حق و مدّتش باید تعیین گردد، یا متعلق است به قول خدا *تَکْتُبُوهُ* یعنی از نوشتن همه علامت ها و تعیین کننده های مدّت خسته نشود. یا متعلق به *وَ لَا تَسْتَمُوا* است یعنی از اول وقوع معامله تا وقتش از نوشتن خسته نشود. *ذَلِکُمْ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّهِ* این عدالت از سوی خداست، یعنی از افراط دور است چون دیگر نوشتن و اخذ گروبی چند برابر حق نمی خواهد، و از تفریط به دور است چون از نوشتن و شاهد گرفتن کوتاهی نشده است. *وَ اَقْوَمُ* از قام المراه به معنی این است که امور او را کفایت می کند، یعنی نوشتن کافی تر است *لِلشَّهَادَةِ* از برای شهادت، که اعمّ از ذکر دقیق و مقدار حق و مدّت آن و غیر اینها می شود. *وَ اَدْنَى اَلَّا تَرْتَابُوا* *إِلَّا اَنْ تَکُونَ تِجَارَةً* و دورتر است از اینکه مورد شک قرار گیرد که تجارتی بوده. استثناء از قول خدای تعالی چنین برمی آید که *فَکْتُبُوهُ* یعنی دین را در هر حال بنویسد مگر اینکه تجارت تجارت حاضر (نقدی) باشد. *حَاضِرَةً* منصوب است بنا بر قرائت نصب *تِجَارَةً* و تقدیر گرفتن اسم *تَکُونَ* ضمیری

^{۱۰۷} - آیه ۲۸۳ سوره بقره، *وَ مَنْ یَکْتُمُهَا فِانَّهُ اِمْ قَلْبُهُ.*

است که متضمن تجارت مذکور می‌باشد یا اینکه معنی تجارت حاضری باشد که تَدِيرُوهَا بنا بر اینکه تَدِيرُوهَا مرفوع باشد و تِجَارَةٌ را فاعل تَكُونُ به تقدیر تامه باشد و اسم تَكُونُ فرض کنیم اگر فعل ناقص باشد، و تَدِيرُوهَا خبر تَكُونُ شود، و ممکن است که عامل مستثنی محذوف باشد و جواب سؤالی باشد که تقدیرش این است: هر تجارتی باید نوشته شود، مگر اینکه تجارت تجارت حاضری بَينَكُم باشد، که آن را خودتان دست به دست می‌کنید. و توصیف تجارت حضوری و قابل دست به دست شدن، از قبیل وصف حال متعلق به موصوف است، یعنی وقتی که مورد تجارت (مابه‌التجاره) حاضر باشد نوشتن ضرورت ندارد. یا اینکه مقصود از تجارت آن مالی است که بوسیله آن تجارت می‌شود و معنی دست به دست کردن این است که بایع (فروشنده) ثمن (بهاء) را از مشتری بگیرد و مشتری میب (کالا) را از بایع بگیرد. فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا که در این صورت آن را ننویسید بر شما گناهی (حرجی) نیست. و این دلالت می‌کند بر اینکه امور سابق برای وجوب بوده است. وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ و گواه گرفتن در خرید و فروش نزاع را بهتر از بین می‌برد و از مکر حيله گران، بهتر جلوگیری می‌نماید. وَ لَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ نَهِي است و محتمل است که صیغه به صورت معلوم باشد و یا به صورت مجهول، و معنی آیه این است که کاتب و شاهد به قرض دهنده و بدهکار ضرر نزنند یا اینکه طلبکار و بدهکار در وقتی که به نوشتن یا تحمّل شهادت و یا اداء آن کاتب و شاهد را فرا می‌خوانند به آن دو ضرر نزنند، به اینکه وقت نویسنده یا شاهد را تلف و از زندگی و معیشتش بیاندازند بدون اینکه چیزی برای آنها در نظر بگیرند. بنابراین جعله بر نوشتن و شهادت اگر استحقاق آن باشد حرام نمی‌شود. و ممکن است مقصود این باشد که نویسنده و شاهد از کارشان دست می‌کشند و با ترک کارهایشان متضرر می‌شوند. وَ إِن تَفْعَلُوا اگر ضرر برسانید عقوبت می‌شوید فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدا در ضرر زدن یا در همه اوامر و نواهی خدا. زیرا که برای شما فسق (نابکاری) محسوب می‌شود. وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و خداوند مصالح امور را به شما تعلیم می‌دهد. ممکن نیست امثال این واو را واو عطف قرار بدهیم، چون در کلام معطوف علیه وجود ندارد، یا از باب اینکه معنی عطف از آن اراده نشده است، و به معنی مع نیز نمی‌شود گرفت چون مضارع بعد از آن منصوب نشده، از این رو این واو را واو استیناف قرار داده‌اند مانند «لَتَبِينَ لَكُمْ وَ نَقَرٌ فِي الْأَرْحَامِ» و مانند «لَا تَأْكُلُ السَّمَكُ وَ تَشْرَبُ اللَّبَنَ» بنابر اینکه تشریح مرفوع باشد، و مقصود از استیناف قرار دادن واو این است که آن جمله از حیث لفظ مرتبط با جمله سابق بر خودش نیست نه اینکه از حیث معنی از ما قبل خودش منقطع باشد، زیرا معنی مانند «لَا تَأْكُلُ

السَّمَكُ و تَشْرِبُ اللَّبْنَ» این است که جمع بین خوردن ماهی و نوشیدن شیر نباید بشود، خواه تشریب مرفوع باشد، و خواه منصوب و این معنی استفاده نمی‌شود مگر اینکه واو به معنی مع باشد. ولی وقتی که منصوب است بعد از واو آن مقدر می‌شود، و در حالت رفع آن تقدیر گرفته نمی‌شود. و مثل همین مثال است واو در این آیه، زیرا عبارت پیشی علم بر تقوا را بیان می‌کند، اعم از اینکه گفته شود: اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ يَا كَفْتَهُ شُود: وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ بَا نَصْبِ يَا رَفْعِ. پس واو مفید معنی معیت و همراهی است، به گونه معیت غایت با مورد غایت. و چون مابعد واو منصوب نیست چنانکه در واو به معنی مع منصوب می‌شود از آن جهت گفتند واو برای استیناف است. در واقع این مورد مانند حقی است که بر مضارع مرفوع داخل شود که در آنجا گفته می‌شود که حقی برای استیناف است با اینکه در آنجا ارتباط ماقبلش موجود است. و چون تقوی با جمیع مراتبش پشت کردن به نفس است که معدن جهل است و رو آوردن به سوی عقل است که باب علم می‌باشد، لذا تقوی مستلزم علم و ازدیاد آن است چنانکه در قول خدای تعالی است: «اگر تقوای خدا را داشته باشید خداوند برای شما فرقان (قدرت فرق و تشخیص) قرار می‌دهد»^{۱۰۸} یا قول خدای تعالی: «کسی که از خدا بترسد خداوند راه نجات را برای او می‌گشاید، و او را از جائی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد»^{۱۰۹}. وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ پس ضرر زدن و تقوای شما را می‌داند، این عبارت تهدید و ترغیب است، بعضی گفته‌اند: در سوره بقره پانصد حکم است که ۱۵ حکم آن در این آیه است. وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ يَعْنَى فِي حِينِ دَادٍ وَ سَتَدٍ وَ قَرْضٍ دَادٍ وَ كَرَفْتِنٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانًا کسی پیدا نکردید که برای شما نوشته‌ای بنویسد که وثیقه امر باشد فَرِهَانًا پس اخذ گروهی به عنوان وثیقه شما باشد که تقدیر عبارت فالوثیقه رهان می‌باشد، یا چیزی مناسب مقام تقدیر گرفته می‌شود مثل کلمه مأخوذ و رهن با دو ضمّه، وَ رُهْنٌ بَا ضَمِّ رَاءٍ وَ اسْكَانِ عَيْنٍ، وَ هَمَّةٌ اَيْنَهَا جَمْعُ رَهْنٍ اسْت. مَقْبُوضَةٌ اِمَامِيَّةٌ اِتِّفَاقٌ دَارِنْدٌ كَهْ شَرَطٌ لَزُومٌ دَر رَهْنِ قَبْضِ اسْت. فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا اِذَا كَرَفْتِنَ رَا اَمِينِ بَدَانِنْدٌ دَر سَفَرِ، يَا مَطْلَقًا دَر دَادٍ وَ سَتَدٍ وَ تَدَايِنِ بَهْ اَيْنَكِهْ نُوْشْتِنِ وَ كَرُوْ كَرَفْتِنَ رَا تَرَكَّ كِنْدِ، يَا دَر دَادِنِ مَالِي كَهْ كَرُوْ كَزَا شْتَهْ مِي شُودِ، يَا دَر هَمِهْ اَمَانَتِهَا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اَوْثَمَنَ اَيْنَعِي بَدِهْكَارِ يَا بَهْ طُورِ مَطْلَقِ كَسِي كَهْ بَهْ اَوْ اِعْتِمَادِ شُدِهْ اسْت اَمَانَتُهُ دِينِش رَا بَهْر دَا زِدِ، دِينِ رَا اَمَانَتِ نَامِيْدَهْ بَهْ جِهْتِ اَيْنَكِهْ قَرْضِ دِهْنْدَهْ، قَرْضِ كِيرِنْدَهْ رَا

^{۱۰۸} - سوره انفال، آیه ۲۹. إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا.

^{۱۰۹} - سوره طلاق، آیات ۳-۲، وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.

امین می‌داند، یا اینکه مقصود مطلق امانت است. وَ لَيَتَّقِ اللَّهُ رَبَّهُ بَايَدُ فِي خِيَانَتِهِ وَ فَرِيحُ دَانِ، از خدا بترسد وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ شَهَادَتِ رَا نَبُوشَانِدُ كِه شَهُودُ مَورِدِ خَطَابِ مِي بَاشِنْدُ. وَ مَنْ يَكْتُمُهَا كَسِي كِه شَهَادَتِ رَا كَتْمَانِ كِنْدُ - بَدُونِ اَنكِيزَه شَرَعِي كِه كَتْمَانِ رَا جَايِزِ گِرْدَانِدُ فَإِنَّهُ آئِمُّ قَلْبُهُ اَوْ دَلشِ گَنَاهَكَارِ اسْت. دَر نَسَبِ دَادِنِ گَنَاهِ بِه قَلْبِ مَبَالِغَه دَر گَنَاهِ اسْت، زِيَرَا كِه گَنَاهِ اَز جَانِبِ نَفْسِ بَرِ اَعْضَاءِ ظَاهِرِ مِي شُودِ وَ اَمَّا قَلْبِ كِه مَقَابِلِ نَفْسِ اسْت مَبْرَايِ اَز گَنَاهِ اسْت، وَ قَلْبِ بِه مَعْنِي نَفْسِ اِگَر چِه مَنشَاءِ گَنَاهِ اسْت وَ لِي گَنَاهِ بِه اَن نَسَبِ دَادِه نَمِي شُودِ بَلَكِه گَنَاهِ يَا بِه شَخْصِ وَ يَا بِه اَعْضَايِ شَخْصِ نَسَبِ دَادِه مِي شُودِ، وَ دَر نَسَبِ دَادِنِ گَنَاهِ بِه قَلْبِ، اِيهَامِ وَ اِشَارَه بِه اَيْنِ مَعْنِي اسْت كِه گَنَاهِ اَز اَعْضَايِ شَخْصِ بِه نَفْسِ، وَ اَز اَن بِه قَلْبِ كِه اَز گَنَاهِ پَاكِ اسْت، سَرَايَتِ كَرْدِه اسْت. وَ اَز پِيَامِبِرِ خَبْرِي اسْت كِه اَز كَتْمَانِ شَهَادَتِ نَهِي كَرْدِه وَ فَرْمُودِه اسْت: كَسِي كِه شَهَادَتِ رَا كَتْمَانِ كِنْدُ خَدَاوَنْدِ گُوشْتِ اَوْ رَا بَرِ رُؤْسِ خَلَايِقِ، اَطْعَامِ مِي كِنْدُ وَ اَن قَوْلِ خَدَايِ عَزَّوَجَلَّ اسْت: وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آئِمُّ قَلْبُهُ. وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ خَدَاوَنْدِ آگَاهِ اسْت بِه اِدَاءِ اَمَانَتِ وَ خِيَانَتِ دَر اَمَانَتِ وَ اِدَاءِ شَهَادَتِ وَ كَتْمَانِ اَن عَلِيمٌ دَانَا بِه وَعْدِه وَ وَعِيدِ اسْت.»

این شرح حکایت و کفایت از آن می‌کند که برای جلوگیری از اختلافات بین‌المللی در اثر مبهم بودن قراردادهای مختلف بین‌المللی فی‌مابین باید در جمیع امور قابل پیش‌بینی و غیرقابل پیش‌بینی تمهیدات لازم از قبل در قراردادها درج گردد تا سبب اختلافات بین‌المللی نگردد. از طرف دیگر این محکم‌کاری‌ها سبب تسهیل فعالیت‌های اتباع ملل در حیطة حقوق بین‌الملل خصوصی آنها نیز خواهد شد.

برای جلوگیری از اختلافات بین‌المللی ناشی از ابهام در مفاد قراردادی، قراردادهای فی‌مابین باید با ملاحظه جمیع امور قابل پیش‌بینی و غیرقابل پیش‌بینی تنظیم و تمهیدات لازم از قبل در قرارداد درج گردد.

۷- اصل رفتار به عدل

قبل از اینکه وارد جزئیات این مبحث شویم بد نیست تحلیلی کلی نسبت به مفهوم عدل داشته

باشیم. عدالت در مکاتب مختلف مفاهیم گوناگون و متنوعی دارد^{۱۱۱} تا آنجا که عدالت در برخی مکتب‌ها ظلم در مکتب دیگری تلقی می‌شود. ایدئولوژی‌های مختلف در تقسیم حقوق مساوی بین افراد غالباً دچار انحرافات ناشی از تمایلات عقیدتی خود می‌شوند. تفصیل این بحث بسیار زیاد است ولی کلیت آن این است که هرگاه توجه به نوع انسانی است عدالت به سمت بی طرفی عقیدتی متمایل است و هرگاه توجه به خصوصیات انسانی است عدالت به سمت خصوصیات مورد نظر منحرف می‌شود. عدالت از لحاظ کلی به معنی قرار دادن شیء در موضع خودش می‌باشد که این تعریف از عکس تعریف ظلم استخراج می‌شود.^{۱۱۱} ولی قراردادان شیء در موضع خود مسئله بسیار پیچیده‌ای در علوم انسانی است که شاید به سادگی نتوان آن را حل نمود. اگر موضع عادلانه در تخصیص منابع در اقتصاد مدّ نظر باشد عدالت مفهوم تخصیص بهینه منابع^{۱۱۲} می‌یابد که به تعادل پارتو^{۱۱۳} در اقتصاد خرد^{۱۱۴} معروف است و معادله معروف اولر^{۱۱۵} توزیع عادلانه را تعریف می‌نماید. اگر به دنبال موضع عادلانه در اجتماعات باشیم مفهوم ارزش فرد و بازده او مدّ نظر قرار دارد که معلوم نیست این مسئله دارای جواب بهینه یکتا^{۱۱۶} باشد. اگر در حقوق از آن صحبت کنیم مفهوم برقراری اعمال حاکمیت قانون به تساوی بر فرد انسان‌ها مدّ نظر است. قانون حتی اگر عادلانه باشد فقط در حیطه موضوع مورد بررسی خط عدالت را ترسیم می‌کند و نه در جمیع جهات. اگر در روانشناسی فردی و گروهی به بررسی مفهوم عدالت پردازیم هیچ پایه و اساسی برای قضاوت در مورد عدل در احساسات و عواطف و عشق در بشر نمی‌توانیم بیابیم. به هر حال قابلیت حصول عدالت جزئی در هر زمینه‌ای منوط به «قضاوت انسانی»^{۱۱۷} است و گرنه عدالت کلیه به حسب فطرت و بر اساس ویژگی خلقت موجودات و متأثر از عدالت خالق آنها در عالم برقرار است. پس فرد اساس شناخت و تفسیر عدالت جزئی است. برای اینکه فرد در تفسیر عدالت جزئی توانائی قضاوت

^{۱۱۰} - نگاه کنید به اُتفریه هوفه (۱۳۸۳) درباره عدالت، برداشتهای فلسفی. ترجمه امیر طبری، نشر اختران.

^{۱۱۱} - در تفسیر المحیط الاعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز الحکیم. سید حیدر آملی، جلد اول، مؤسسه چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۴ هـ - ق صص ۴۰۹ - ۴۰۲ از این تعبیر استفاده می‌شود.

^{۱۱۲} - Optimum allocation of resources.

^{۱۱۳} - Pareto optimality.

^{۱۱۴} - Microeconomics.

^{۱۱۵} - Euler equation.

^{۱۱۶} - Unique optimal solution.

^{۱۱۷} - Human justice.

عادلانه داشته باشد لزوماً باید در درون خود به عدالت رسیده باشد یعنی «العادل» در وجودش مستقر شده باشد. برای شرح بیشتر این موضوع از تفسیر بیان السَّعَادَةِ فی مقامات العبادَةِ مدد می‌جوئیم:^{۱۱۸}

«بدان که انسان دارای چهار قوه و نیروست و هر یک از آن چهار قوه در آثار دارای اعتدال و میانه بین افراط و تفریط است. اعتدال و میانه‌روی در هر چهار قوه ممدوح و مطلوب و افراط و تفریط مذموم و قبیح است. قوای چهارگانه عبارت از: علامه، عماله، شهویّه و غضبیّه است. پس قوه علامه مانند سلطان کشور است. امر، نهی و تدبیر می‌کند، قوه عماله مانند وزیر است که دستور شاه را اجرا می‌کند، قوه شهوت مانند ناظر و کیل خرج سربازان است، قوه غضب فرمانده لشکر است. معتدل بودن قوه علامه بدین گونه است که بین حقّ و باطل، محقّ و مبطل، خیر و شرّ همانطور که هست تمیز دهد. و این تمیز و فرق گذاشتن حکمت علمی نامیده می‌شود، چون حکمت علمی عبارت از تمیز و فرق گذاشتن بین ذوات، اقوال، افعال، احوال، اخلاق و علوم و وجدانیات و خطورات قلبی، خیالات، مشاهدات و توجه‌های قلب است از آن جهت که به آخرت مرتبط می‌شود و باز می‌گردد و ازدیاد آن موجب کمال نفس و نقصان آن موجب نقصان نفس است. لذا دارای دو طرف افراط و تفریط نمی‌باشد. بلکه جریزه دشمن و مقابل افراط قوه علامه نفسانی است تفریط است قصور نفس است از رسیدن به درجه حکمت. زیرا جریزه همان تصرفاتی است که بر اساس علم وهمی در امور دنیوی حاصل می‌شود، که زیاده‌تر از آن است که شایسته انجام است و این جز نقصان ادراک امور اخرویّه چیز دیگری نیست. پس جریزه و بلاهت دشمنان دو طرف افراط و تفریط قوه علامه هستند و هر دو از قسم بلاهت شمرده شده‌اند. از این روست که احمق و سفیه را به کسی که حق را نمی‌شناسد و نمی‌فهمد تفسیر کرده‌اند، اعمّ از آنکه برحسب دنیا هم سفیه باشد یا نباشد، مانند معاویه، چه او طوری بود که اهل زمانش او را عاقل‌ترین فرد زمان می‌دانستند در عین حال نسبت به امور اخروی سفیه شمرده می‌شود. و چون حکمت علمی دارای طرف افراط مذموم نیست گفته‌اند: ردایل برحسب امّهات هفتگانه است و خصائل برحسب امّهات چهارگانه است. اعتدال و میانه‌روی در قوه عماله به این است که تمام کارهایش زیر نظر حکم عاقله علامه باشد، که بتواند هر چه که قوه عاقله دستور می‌دهد انجام دهد که آن عدل نامیده می‌شود. و عدل عبارت از نهادن هر چیزی در جای خودش است و این مطلب ممکن نیست مگر آنکه قوه شهویّه و غضبیّه استخدام شود؛ دو

^{۱۱۸} - جلد ۱۴ ترجمه، سورة البلد: ذیل آیه: وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْعُقْبَةُ فُلْكَ رَقَبَةٌ صص ۵۴۶-۵۴۳.

طرف افراط و تفریط آن ظلم و انظلام نامیده می‌شود. اعتدال قوه شهوت به این است که مطیع قوه عماله باشد که تسلیم قوه عاقله علامه است که اعتدال آن عفت نامیده می‌شود، دو طرف افراط و تفریط آن شره و خمود نام دارد و اعتدال قوه غضب شجاعت نامیده می‌شود که افراط و تفریط آن تهوّر و ترس نامیده می‌شود. گاهی گفته می‌شود، قوای چهارگانه در انسان عبارتند از قوه سبعیه و قوه شیطنت که همان قوه علامه نفسانی وهمی است و قوه عاقله که همان قوه علامه عقلانی است و قوه عماله خدمتکار قوای چهارگانه قرار داده می‌شود، عدل که میانه بین ظلم و انظلام است از شعبه‌های شجاعت قرار داده می‌شود، حکمت که حد وسط بین بلاهت و جربزه است از مقتضیات قوه علامه نفسانی قرار داده می‌شود. و مقتضای قوه علامه عقلانی تعدیل قوای سه گانه و تعدیل قوه عماله قرار داده می‌شود به نحوی که هیچ کاری از کارهای قوه عماله از حکم قوه عاقله خارج نشود و آن عدالت نامیده می‌شود که افراط و تفریط در آن راه ندارد، بلکه فقط دارای تفریط است و تفریط آن قصور قوه عاقله از تسخیر قوای سه گانه است. و این معنای ظلم از ناحیه قواست و انظلام قوه عاقله است و قوه عماله را به دلیل تلازم بین آن دو قوه منشأ بعضی از خصائل قرار داده‌اند.»

نتیجه بحث در این است که عادل شخص نبی یا ولی یا وصی است که او میزان عدالت است و فرمایش او قانون، تقویم و تنظیم عدالت است و عدالت به وجود مبارک آن حضرت است که ظهور عینی می‌یابد و روشنائی وجود اوست که خط عدل را معین و مبرهن می‌نماید. در مکاتب دیگر حتی دیدگاههای چپ مارکسیستی نیز نهایتاً به همین شکل فیلسوفی در رأس جامعه در این موضع تصوّر می‌گردد که بتواند میزان حل و فصل قرار گیرد. به هر حال این میزان در همه ادیان نماینده خدا است که یا نبی است یا ولی است و یا وصی. و این فرد است که بر اساس استقرار «العادل» در وجودش میزان است.

به هر تقدیر به عدل رفتار کردن وظیفه و مأموریت انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی و تابعین آنها است. در آیات متعددی این مأموریت و امر دیده می‌شود و در این مورد به حضرتش دستور استقامت نیز داده شده است و حتی تأکید شده که اگر حکم حضرت مورد پسند طرفین نبود با این وجود باز باید عدالت مراعات شود. می‌فرماید: «برای آن دعوت کن و چنان که به تو امر می‌شود پایداری کن و از خواهشهایشان تبعیت مکن و بگو به آنچه که از کتاب خدا نازل کرد ایمان دارم و به من امر شده است که در میان شما به عدالت رفتار کنم. خدای یکتا پروردگار ما و پروردگار

شماست. اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما. میان ما و شما هیچ محاجه‌ای نیست. خداوند بین ما را جمع خواهد کرد و سرانجام به سوی اوست.»^{۱۱۹}

در آیه دیگری می‌فرماید: «هرگاه در میان مردم به قضاوت نشستید به عدل داوری کنید.»^{۱۲۰} در آیه دیگر می‌فرماید: «خداوند به عدل و احسان و بخشش به خویشان امر می‌کند و از فحشاء و زشتکاری و ستم نهی می‌کند.»^{۱۲۱} در تفسیر شریف بیان السَّعَادَةِ فی مقامات العبادَةِ^{۱۲۲} در ذیل این آیه آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ عدل میانه و وسط قرار گرفتن و رعایت اعتدال بین دو طرف افراط و تفریط در همهٔ امور است، و به اعتباری نهادن هر چیزی در جای خودش است، و هنگامی تحقق می‌یابد که تفصیل اشیاء با مراتب و مقامات آنها و دقایق استحقاق آنان هر کدام بر حسب تعیناتشان شناخته شود، و هر چیزی را بنا به آنچه که بر حسب اقتضای طبیعتش در تکوینات و مقتضیات افعالش در تکلیفیات استحقاقش را دارد عطا کند. عدل مقتضی سیاستها، اجرای حدود و امر به معروف و نهی از منکر است و برای اعراض کننده تهدید و برای روی آورنده ترغیب است که این معنای شأن صدر از جهت خلقی آنها می‌باشد در حالیکه به نور رسالت و نبوت و به سبب اتصاف و اتصال به آن دو نور روشن شده باشد. لذا در اخبار ما عدل به محمد ص تفسیر شده است، چون نبوت و رسالت در زمان تخاطب مخصوص آن حضرت ص بوده است از این رو عدل به نبوت و رسالت، نهادن هر چیزی در جای خودش، اعتدال و میانه‌روی بین افراط و تفریط در همهٔ امور تفسیر شده است. وَ الْإِحْسَانِ، احسان یا به این معنی است که انسان صاحب نیکی گردد یا به معنای رساندن و ایصال نیکی است با قطع نظر از استحقاق، و مناسب این جا همان معنای دوم است، زیرا که در عدل و وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ اضافه به غیر اعتبار شده است، و نیز مرتبهٔ احسان بعد از عدل است، و آن استحقاق در اعطاء اعتبار شده است. و احسان به این معنی از جهت روحی شأن روح و قلب است و آن شأن ولایت است و لذا در اخبار به علی ع تفسیر شده و تفسیر آن به ولایت از حیث اتصاف به آن یا از حیث اتصال به آن صحیح می‌باشد. وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ تخصیص بعد از

۱۱۹ - سوره شوری، آیه ۱۵: فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حِجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ.

۱۲۰ - سوره نساء آیه ۵۸: وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ.

۱۲۱ - سوره نحل، آیه ۹۰: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ.

۱۲۲ - جلد ۸ ترجمه صص ۱۷۷-۱۷۵.

تعمیم عدل و احسان به اعتبار متعلق است، زیرا که ذی القربی به نوعی مشمول زیادتى و برترى مخصوص شده و ذی القربى اعم از قرابت روحانى و جسمانى، در عالم کبير و صغير است، چنانچه متعلق عدل و احسان اعم است از چیزی که در عالم کبير و عالم صغير می باشد، چون تنها کسی که مستحق اداى امانت خلافت است اصل ذی القربى است و وارد شده که مقصود ادا کردن خلافت است از امامی به امامی دیگر. وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ، فحشا عبارت از کارى است که عقلا يعنى اصحاب شرع آن را بد بدانند، در مقابل عدل قرار گرفته و تعدى و تجاوز بر حق غير در آن اعتبار نشده است. وَ الْمُنْكَرِ، منکر کارى است که به موجب آن بر حق ديگرى تجاوز شود و اهل شرع آن را قبيح دانند. ضدّ معروف مقابل احسان قرار دارد. وَ الْبُغْيِ، بغى تجاوز و دست دراز کردن بر حقوق مردم يا خروج از اطاعت عقل و تسليم نشدن بر ذی القربى است در مقابل ايتاء ذی القربى، خصوصاً بنا بر تفسير ذی القربى به ائمه هدى ع.»

وظیفه قضاوت و داوری به عدل که انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی و مؤمنین به آن موظفند بین تمام گروه ها و ملل ساری می باشد و ارجحیتی بین اصحاب دعوی نیست. در قرآن کریم فرموده: «شنوندگان به دروغ و خوردندگان بر حرام، پس اگر نزد تو آمدند میانشان حکم کن یا از ایشان روی گردان و اگر روی گردان شوی هیچ به تو زیانی نرسانند و اگر میانشان حکم کنی به عدالت حکم کن که خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.»^{۱۳۳} در شرح این آیه آمده است: «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْأَلُونَ لِلْسُّخْتِ تَكَرَّرَ سَمَاعُ دَرُوغٍ بَرَاى ظَاهِر كَرْدَن عِلَّتْ خَزَى وَ عَذَابِ اسْتِ، وَ سُخْتِ هَر حَرَامِ اسْتِ كِه از رشوه در حکم حاصل شود، هر چیزی است که خداوند اجازه طریق تحصیل آن را نداده از قبیل ثمن مردار و خمر و اجرت زنا و اجرت فالگیری و خوردن مال یتیم و ربا بعد از یتیمه. و در بعضی از اخبار آمده است: که رشوه در حکم کفر به خدای بزرگ است، و در بعضی اخبار است که: از جمله رشوه در حکم قبول کردن هدیه بر برآوردن حاجت برادر مؤمنش می باشد، و در بعضی از اخبار دیگر آنچه را که بوسیله داوری طاغوت گرفته می شود اگرچه حق باشد سحت شمرده است. فَإِنْ جَاؤَكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ اگر یهود برای محاکمه و داوری آمدند تو بین اینکه محاکمه آنان را قبول کنی یا از آنان اعراض نمائی، مخیر هستی. وَ إِنْ تُعْرِضْ

^{۱۳۳} - سورة مائده، آیه ۴۲: سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْأَلُونَ لِلْسُّخْتِ فَإِنْ جَاؤَكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ

يَضْرُوكَ شَيْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

^{۱۳۴} - جلد ۴ ترجمه، صص ۳۳۳-۳۳۲.

عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا اگر بین آنها حکم کردی از ترس و جلب میل آنها نباشد، زیرا اگر تو از آنها اعراض کنی نمی‌توانند به تو ضرری برسانند پس رو آوردن تو به سوی آنان نیز نباید از ترس ضرر آنها باشد. وَ إِنَّ حَكْمَتَ فَاحِكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ یعنی شایسته است که حکم تو، به عدالت که خدا به آن امر کرده است، باشد. نه طبق چیزی باشد که آنها بر آن استوارند، مانند کفر و عدم حرمت. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ خدا حکم‌کنندگان به عدل را دوست دارد چه در مورد مؤمن باشد چه در مورد کافر».

در آیه دیگری می‌فرماید: «بگو که پروردگارم مرا به قسط امر می‌کند».^{۱۲۵} در تفسیر بیان السَّعَادَةِ در ذیل همین آیه آمده است^{۱۲۶}: «قسط وسط قرار گرفتن نفس است در افعال و اقوال و احوال و اخلاق و عقاید، بین تفریط نفس از اغراض عقلیه و افراط نفس در آن به نحوی که به چیزهای نهی شده مانند اغراض دنیوی بکشاند.»

آیه لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ^{۱۲۷} تأکید دارد که هدف بعثت انبیاء و نزول کتاب و میزان برای این است که مردم به قسط رفتار کنند. در این آیه اشاره عام به انبیاء و کتاب و میزان است و کلمه ناس نیز تخصیص نخورده و به معنی عموم ملل عالم است. تفسیر این آیه در قالب رفتار دیپلماسی بین عموم ملل جهان مبین اقامه قسط در سطح بین‌الملل می‌باشد. در شرح این آیه فرموده‌اند:^{۱۲۸} «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ، رسولان خویش را با احکام رسالت و معجزه‌ها که دلالت بر صدق آنها بکنند فرستادیم، پس هر کس ایمان بخواهد به آنان روی بیاورد. وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ، کتاب نبوت، کتابهای تدوینی و ملت‌های الهی صورت‌های آنان هستند. و لذا از امام صادق ع درباره این آیه وارد شده: کتاب اسم اکبر است که با آن علم هر چیزی که با انبیاء ع بوده دانسته می‌شود. امام ع فرمود: آنچه که به نام کتاب تورات، انجیل و فرقان خوانده می‌شود که در آن کتاب صالح و شعیب و ابراهیم ع است با همین اسم اکبر شناخته می‌شود. پس خدای عزّ و جَلّ خبر داده: إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى پس صحف

۱۲۵ - سورة اعراف، آیه ۲۹: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ

۱۲۶ - بیان السَّعَادَةِ فی مقامات العبادَةِ، جلد ۵ ترجمه، ص ۲۶۲.

۱۲۷ - سورة حدید، آیه ۲۵، همانا پیامبران را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدالت رفتار کنند.

۱۲۸ - بیان السَّعَادَةِ فی مقامات العبادَةِ، جلد ۱۳ ترجمه، صص ۵۸۵-۵۸۴.

ابراهیم کجاست؟ صحف ابراهیم ع همان اسم اکبر است و صحف موسی ع همان اسم اکبر است.^{۱۲۹} وَ الْمِيزَانَ لِيُقَومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ و بر ایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به عدل عمل کنند. میزان هر چیزی است که چیز دیگری با آن قیاس شود یعنی مورد مقیاس قرار گیرد، از قبیل دو کفّه، قیان، ریسمان بناها، سیره سلاطین در سلطنت، احکام قالبی ملّی شرایع، عقل، رسول، رسالت، ولی، ولایت، کتابهای آسمانی و لکن میزانی که مردم با آن به عدل و قسط قیام کنند عبارت از ولایت و قبول آن و احکام آن و خود ولیّ امر می باشد. و کلیّه اینها میزان است برای قیام مردم به آن، به شرط اتّصال به آنها. پس مراد از کتاب که همراه رسولان است همان نبوت و رسالت است. و آن دو اسم اکبر می باشند که همه چیز در آن هست. شرایع رسولان و کتب آنها صورت نبوت و رسالتند و مراد از میزان همان ولایت است که از مقام عالی خود به شکل بشری رسولان و بعد از آنها در اوصیاء آنها ظهور کرد تا مردم توسط ایشان به قسط قیام کنند و چون ولایت که میزان عدل است و میزان بودن نبوت و رسالت به سبب ولایت است از بزرگترین اسباب قیام مردم به قسط است...»

در باب ظرافت توجه اسلام به مبانی قضاوت و رعایت عدالت و قسط در صدور حکم و رفتار قاضی مباحث زیادی در کتب حقوقی اسلامی درج است. در شرح مواد پنجم تا هفتم اعلامیه حقوق بشر می فرماید:^{۱۳۰} «در اسلام دستورات عدالت اجتماعی کاملاً داده شده مانند آیه شریفه: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ^{۱۳۱} در سوره نحل که قبلاً ذکر شد که در آن آیه دستور داده شده با هیچکس بر خلاف عدالت و شئون انسانیّت نباید رفتار کرد و نسبت به هیچ فردی نباید ظلم و تعدی نمود و در سوره نساء فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ^{۱۳۲} یعنی خداوند به شما امر می کند که امانات که به شما می سپارند بصاحبان آن رد

^{۱۲۹} - الکافی ۱، ۲۹۳ باب الإشارة و النص علی أمير المؤمنين ع ص: ۲۹۲. الْأَنْبِيَاءُ ص يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ الْكِتَابَ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ وَ إِمَّا عَرَفَ بِمَا يُدْعَى الْكِتَابَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الْفُرْقَانَ فِيهَا كِتَابٌ نُوحٍ وَ فِيهَا كِتَابٌ صَالِحٍ وَ شُعَيْبٍ وَ إِبْرَاهِيمَ ع فَأَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ هَذَا لَيَّمِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى فَأَيُّنَ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ إِمَّا صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ وَ صُحُفِ مُوسَى الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ.

^{۱۳۰} - حضرت حاج سلطانحسین تابنده، «نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر» صص ۵۴-۵۲.

^{۱۳۱} - سوره نحل، آیه ۹۰.

^{۱۳۲} - سوره نساء، آیه ۵۸.

نموده در آنها خیانت نکنید و هرگاه بین مردم بخواهید حکمی کنید بعدالت حکم نموده بر خلاف حق و انصاف و وجدان حکمی ننمائید. این دستور شامل عدالت اجتماعی و حکومت و قضاوت و حکمیت و غیر آنها می‌شود و بطور کلی می‌رساند که هر فردی باید حقوق دیگران را رعایت نموده و نسبت بدانها تخطی و تجاوز نکند و قاضی هم در قضاوت خود باید رعایت عدالت را کرده و نظر بفرد و اختلاف طبقاتی و قرابت و غیر آنها نداشته و همه را به یک نظر نگاه کند و قضاوت نماید. حتی اسلام درباره قاضی که می‌خواهد رسیدگی به دعاوی افراد یا بجرایم نماید به قدری دقت نموده و دستورات دقیقی داده که مافوق آن متصور نیست مثلاً قاضی باید بین دو طرف دعوی در جواب سلام دادن و سخن گفتن و نظر نمودن و اذن جلوس دادن تساوی قرار داده و با هر دو به یک قسم رفتار کند نه آنکه مثلاً به دیگری سلام و به دیگری علیکم السلام بگوید یا به دیگری با احترام بنگرد و به دیگری چندان توجهی ننماید و هر چند قلباً یکی را ترجیح دهد ولی در ظاهر نباید ترجیح قائل شود و بعداً هم به عدالت حکم کند و میل قلبی خود را اعمال ننماید و حتی در شروع بتکلم هم یکی را مقدم بر دیگری ندارد بلکه بگوید هر کدام مدعی هستید مطلب خود را بگوئید یا خطاب به هر دو نموده بگوید سخنان خود را بگوئید و جزئیات دیگر را هم به همین ترتیب دستور داده است که همه آنها تأکید می‌کند بر اینکه دادگاه و قاضی باید کاملاً بیطرف بوده و دلائل طرفین را شنیده و بعداً هم کاملاً عادلانه قضاوت کند. در جنایات و جرائم هم تا موقعی که اتهام یکنفر قطعیت پیدا نکند نباید نسبت به او توهین یا تشدد نماید و قطعیت هر جریمه هم شرایطی دارد که در کتب فقهیه مفصلاً ذکر شده است و تا هنگامی که جرم او ثابت نشود هر چند قرائن بر تائید و صحت اتهام او باشد بیگناه محسوب می‌گردد و برای حفظ حیثیات و شرافت اشخاص در اثبات امور خلاف عفت و اخلاق و در جنایات نهایت دقت شده که کسی بدون جهت مورد اتهام واقع نگردد و بدنام نشود و تا موقعی که بادل قطعیه ثابت نشود نباید نسبت به او توهین کرد یا نسبت عمل زشت به او داد بلکه اگر در صورت عدم ثبوت امر خلاف و منافی عفت نسبتی به او داده شود نسبت دهنده فاسق و مستوجب حد است و منظور از این است که حفظ حیثیات و احترام افراد بشود. هیچکس را به صرف سوءظن نمی‌توان مجرم تلقی کرد که فرموده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ**^{۱۳۳:۴۶} یعنی ای مؤمنین از بسیاری از گمانها دوری کنید زیرا

بعض آنها گناه محسوب می‌شود و حتی در کافی از حضرت صادق ع روایت^{۱۳۴} شده که فرمود: مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَيْتَهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعْتَهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.^{۱۳۵} یعنی هر کس درباره مؤمنی آنچه را به چشم دیده و به گوش شنیده به دیگران بگوید او مصداق آیه^{۱۳۵} إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ است یعنی کسانی که دوست دارند کارهای زشت را نقل کنند و رواج دهند برای آنها عذاب دردناکی است که اینقدر درباره حفظ آبروی افراد سختگیری شده و دستور داده شده که بدون شاهد و شرایط معینه پذیرفته نیست و اگر کسی درباره دیگری به شخصی یا به یکی از محاکم سعایت کرد و سخن چینی نمود نباید پیش از تحقیق و ثبوت صحت آن خبر اقدامی بر ضرر نمود که در سوره حجرات فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ.^{۱۳۶} یعنی ای مؤمنین زشت‌کرداری خبری برای شما آورد در آن‌باره تحقیق کنید که مبادا کسی را بدون جهت آسیب رسانید و بعداً پشیمان شوید پس اسلام از هیچ دستوری که به حال جامعه و افراد مفید باشد فروگذار ننموده متأسفانه ما مسلمین قدر دین خود را نمی‌دانیم و به دستورات عمل نمی‌کنیم از این رو فساد در میان ما روزافزون است.»

اصل رفتار به عدل حتی در مورد دشمن نیز ساقط نمی‌شود. در سوره مائده می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای خدا حق گفتن را بر پای خیزید و به عدل گواهی دهید. دشمنی با گروهی دیگر و ادارتان نکند که عدالت نورزید. عدالت ورزید که به تقوی نزدیک‌تر است و از خدا بترسید که او به هر کاری که می‌کنید آگاه است.»^{۱۳۷}

اصل رفتار به عدل در روابط بین الملل در این راستا می‌باشد که ارسال رسل و بعثت انبیاء برای کسب منافع مادی نبوده است و هیچ پیامبری برای این امر مبعوث نشد تا منافع قوم خودش را

^{۱۳۴} - الکافی، ۲، ۳۵۷، باب الغیبه و البهتان ... ص: ۳۵۶، ۲ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَيْتَهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعْتَهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

^{۱۳۵} - سوره نور، آیه ۱۹.

^{۱۳۶} - سوره حجرات، آیه ۶.

^{۱۳۷} - سوره مائده، آیه ۸، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.

حداکثر سازد. بر این اساس دولت اسلام نیز هدف جمع مال و اموال ندارد^{۱۳۸} بالاخص اینکه حقوق ملل دیگر را برای خود جلب و ضبط نماید. لذا برعکس رفتار غالب بین‌المللی که هر دولتی به دنبال جلب و تصرف حقوق دیگران و انضمام آن به مالکیت خویش می‌باشد، دولت اسلام اینچنین هدفی ندارد. هدف اسلام تعالی روحی - جسمی فرد فرد ابناء بشر و کلیه جماعات آنها می‌باشد و بر این اساس اصل رفتار به عدل در صحنه روابط بین‌الملل را پی می‌گیرد چون منافع ملی وی در راستای منافع ملی سایر کشورهاست چون تمام کشورها متشکل از انسانهاست که هدف اسلام تحت پوشش قراردادادن و رشد و تربیت همه آنها (انسانها) می‌باشد، چه در این سوی مرز باشند و چه در آن سوی دیگر.

قضاوت و داوری به عدل بین تمام گروه‌ها و ملل یکسان است و ارجحیتی بین اصحاب دعوی نیست.

۸- اصل مبتنی بودن جزا بر قطعیت جرم

در شریعت اسلام جزا بر عملی صورت می‌گیرد که قطعیت یافته باشد و جزای اعمال پس از وقوع فعل قابلیت تحقق می‌یابد.^{۱۳۹} بطور کلی ظن طبق آیات صریح قرآن کریم جایگاهی در اثبات حق ندارد. در سوره یونس می‌فرماید: «همانا گمان چیزی از حق را مشخص نخواهد کرد».^{۱۴۰} در شرح این آیه آمده است^{۱۴۱}: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي (یعنی از اغنی عنه، جانشین او شد و او را کفایت یعنی گمان برای درک حقیقت کافی نیست. مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً مَفْعُولٌ مَطْلُوقٌ است و مِنَ الْحَقِّ صَلَةٌ يُغْنِي یا مَفْعُولٌ به است و مِنَ الْحَقِّ حَالٌ از آن است و معرفه آوردن ظن یا برای اشاره به ظن سابق است یا برای جنس است. به اعتبار اینکه بعضی از افراد ظن، اگرچه گاهی است، صاحبش را به دارالعلم

^{۱۳۸} - نگاه کنید به: بیدآباد، بیژن (۱۳۸۴) هزینه در مالیه عمومی اسلامی، پژوهشکده پولی و بانکی.

<http://www.bidabad.ir/doc/expend-islam.pdf>

^{۱۳۹} - همچنین نگاه کنید به: نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، نگارش حضرت حاج سلطانه حسین تابنده گنابادی،

چاپ دوم، ۱۳۵۴. تهران صص ۵۴ - ۵۳.

^{۱۴۰} - سوره یونس، آیه ۳۶. و همچنین سوره نجم آیه ۲۸، إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً.

^{۱۴۱} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، ترجمه، جلد ششم صص ۳۵۸ - ۳۵۷.

می‌برد، ولی از حق کفایت نمی‌کند. پس سزاوار نیست که به ظن اکتفا شود. بنابراین به گمان‌ها و ظن‌ها مستند به کتاب و سنت اگر عقلی و علوی باشند ممدوح و خوب هستند ولی توقف در آنجا بدون اینکه به علم برساند سزاوار نیست و اگر آن ظنون نفسی دنیوی سفلی باشد مذموم و بد است.» در سوره حجرات قرآن کریم به صراحت دستور اجتناب از ظن را صادر می‌فرماید^{۱۴۲}: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از گمان بسیار پرهیزید که بعضی گمان‌ها گناه هستند و تجسس نکنید...»

در تاریخ ترور امیرالمؤمنین علی ع می‌خوانیم که به حضرتش عرض کردند: عبدالرحمان بن ملجم قصد سؤ نسبت به جان حضرت‌عالی را دارد، اجازه فرمایید او را بازداشت نمائیم. فرمودند: هنوز مرتکب جرمی نشده است تا مجوزی برای بازداشت او باشد. این کلام و همچنین رفتار آن حضرت پس از سؤ قصد با قاتل خود، مسلمین را در این باب راهنمایی می‌کند.

عملکرد این قانده در مستمسک قرار دادن بهانه‌ها در شروع به جنگ^{۱۴۳}، بدرفتاری با ملل دیگر، مصادره دارائی‌های آنها، شرور خواندن یا تروریست معرفی نمودن دولتها و قرار دادن ایشان در مضیقه و موارد مشابه در روابط بین‌الملل بسیار دیده می‌شود. حتی دیده شده هواپیمای مسافربری کشوری را مورد حمله قرار می‌دهند به این ظن که احتمال غیرمسافری یا جنگی بودن آن می‌رفته است. اینگونه موارد به دلیل ظنی بودن آنها و عدم قطعیت در ارتکاب جرم قابلیت تمسک برای اقدام جزائی و مقابله را ندارد. مثلاً نمی‌توان به صرف اینکه احتمال داده شود هواپیمائی جنگی باشد به آن حمله نمود.

بر این اساس دولت اسلام حق ندارد مانند سایر متجاوزین با طرح بهانه‌های ظنی اقدام به اتخاذ سیاستهای خصمانه در سطح بین‌الملل نماید. و فقط وقتی مجاز به اقداماتی از این دست است که قطعیت جرم احراز شده باشد.

از لحاظ حقوقی تفاوتی بین دولت‌ها نیست و همه در برابر قانون یکسانند. ملاحظات و امتیازات سیاسی در دادگستری بین‌المللی مردود است.

^{۱۴۲} - سوره حجرات، آیه ۱۲، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا...

^{۱۴۳} - برای مثال آلمان نازی با طرح دسیسه‌ای از این نوع به لهستان حمله کرد و جنگ دوم جهانی را آغاز کرد که در کتب تاریخ روابط بین‌الملل درج است. نگاه کنید به تاریخ دیپلماسی عمومی.

۹- اصل مساوات در برابر قانون

با استنباط از اصل وحدت و اصل کرامت انسانی به راحتی می‌توان دریافت که هیچکدام از ما از دیگری برتر نیستیم و همه مخلوقات یک خالق و فرزندان یک پدریم و شعبه و قبیله ما دلیل برتری ما نیست و فقط تقوی وجه تمایز انسان متعالی از غیرمتعالی است و آن هم معیاری نزد خداوند است و نه نزد خلق. بر این اساس می‌توان برداشت کرد که همه در برابر قانون یکسانند و تفاوتی بین متهم یا مجرم داخلی و متبوع کشور یا متهم یا مجرم خارجی با تابعیت بیگانه نیست. در مقایسه با مجازات مجرم داخلی با توجه به اصل اکرام بر ضیف شاید اگر تخفیفی بتوان درباره مجرم خارجی قائل شد ممدوح است چه که او مهمان است و اکرام بر مهمان در اسلام یک وظیفه می‌باشد. تساوی تابعیت‌های داخلی یا خارجی به تساوی در ملاحظات سیاسی نیز قابل تعمیم است و اصل صداقت در روابط بین‌المللی خود الزام به حذف همه گونه ملاحظات سیاسی را می‌نماید.

در اثبات تساوی در برابر قانون نقل می‌کنند که رسول گرامی ص فرمود اگر کسی حقی نزد من دارد آن را بازستاند یا عفو نماید. سواده بن قیس از میان جمعیت عرض کرد که در برگشت از طائف عصائی که با آن شتر می‌رانید بر شکم من خورد. حضرت عصا را به سواده دادند و پیراهن خود بالا زدند تا قصاص نماید. سواده نیز شکم مبارک حضرتش را بوسید.^{۱۴۴}

۱۴۴- مستدرک الوسائل، ۱۸، ۲۰، ۲۸۷- باب نوادر ما يتعلق بأبواب قصاص. الصّدوق فی الأمالی، عن مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الطَّالِقَانِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ لَدَانَ الصَّيْدَلَانِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ الْوَاسِطِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ عَنِ خَالِدِ الْحَدَّاءِ عَنِ أَبِي قِلَابَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدِ الْجَزَمِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ فِي وَفَاةِ النَّبِيِّ ص وَ مَا قَالَهُ لِأَصْحَابِهِ فِي مَرَضِهِ إِلَى أَنْ قَالَ تَمَّ قَالَ ص إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ حَكَمَ وَ أَقْسَمَ أَنْ لَا يَجُوزَهُ ظَلْمٌ ظَالِمٌ فَنَاشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَيُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ كَانَتْ لَهُ قَبْلَ مُحَمَّدٍ مَظْلَمَةٌ إِلَّا قَامَ فَلْيَقْتَصِرْ مِنْهُ فَالْقِصَاصُ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْقِصَاصِ فِي دَارِ الآخِرَةِ عَلَى رُءُوسِ الْمَلَائِكَةِ وَ الْأَنْبِيَاءِ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْقَوْمِ يُقَالُ لَهُ سَوَادَةُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ لَهُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَمَّا أَقْبَلْتَ مِنَ الطَّائِفِ اسْتَنْبَلْتَنِي وَ أَنْتَ عَلَى نَاقَتِكَ الْعُصْبَاءِ وَ بِيَدِكَ الْقَضِيبُ الْمَمْشُوقُ فَرَفَعْتَ الْقَضِيبَ وَ أَنْتَ تُرِيدُ الرَّاحِلَةَ فَأَصَابَ بَطْنِي فَلَا أُدْرِي عَمْدًا أَوْ خَطَأً فَقَالَ ص مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أَكُونَ تَعَمَّدْتُ تَمَّ قَالَ يَا بِلَالُ فَمَ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَاتَّبَنِي بِالْقَضِيبِ الْمَمْشُوقِ فَخَرَجَ بِلَالٌ وَ هُوَ يُنَادِي فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ ذَا الَّذِي يُعْطِي الْقِصَاصَ مِنْ نَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهَذَا مُحَمَّدٌ ص يُعْطِي الْقِصَاصَ مِنْ نَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ سَأَلَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ تَمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّ الشَّيْخِ فَقَالَ الشَّيْخُ هَا أَنَا ذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَقَالَ تَعَالَ فَاقْتَصِرْ مِنِّي حَتَّى تَرْضَى فَقَالَ الشَّيْخُ فَكَشَفَ لِي عَنْ بَطْنِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَشَفَ ص عَنْ بَطْنِهِ فَقَالَ الشَّيْخُ بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ تَأْذُنُ لِي أَنْ أَصْعَ فَمِ عَلَى بَطْنِكَ فَأَذِنَ لَهُ فَقَالَ أَعُوذُ بِمَوْضِعِ الْقِصَاصِ مِنْ بَطْنِ رَسُولِ اللَّهِ ص مِنَ النَّارِ يَوْمَ النَّارِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا سَوَادَةُ بِنْتُ قَيْسٍ كَمَا عَفَا عَنْ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ ص الْحَبْرَ.

رسول اکرم ص فرمود: «مردم نزد حق (قانون) مساویند». حدیث معروف نبوی نیز بر همین امر دلالت دارد که فرمود: غلام حبشی و سید قریشی نزد من مساوی هستند.^{۱۴۵} و همین فرمایش را علی ع به بیان دیگر فرمود که: «حق (قانون) به نفع کسی اجرا نمی شود مگر به ضرر او نیز اجرا شود و به ضرر کسی نیز اجرا نمی شود مگر به نفعش نیز اجرا گردد».^{۱۴۶}

۱۴۵ - بحار الأنوار، ۷، ۲۳۹، باب ۹ - أنه يدعى الناس بأسماء أمهاتهم ۴ - فس، [تفسیر القمی] قال علی بن ابراهیم فی قوله فإذا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فإنه رد علی من یفتخر بالأنساب قال الصادق ع لا یتقدم يوم القيامة أحد إلا بالأعمال و الدلیل علی ذلك قول رسول الله ص یا ایها الناس إن العریبة لیست باب والد و إنما هو لسان ناطق فمن تكلم به فهو عربی إلا أنکم ولد آدم و آدم من تراب و الله لعبد حبشی أطاع الله خیر من سید قرشی عاص لله و إن أكرمکم عند الله أتقاهم و الدلیل علی ذلك قول الله عز و جل فإذا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ قال بالأعمال الحسنة فأولئك هم المفلحون و مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ قال من الأعمال السيئة فأولئك الذين خسروا أنفسهم في جهنم خالدون تَلَفُحْ وَجُوهَهُمُ النَّارُ قال أي تلهب عليهم فتحرقهم و هم فيها كالجثون أي مفتوحی القم مسودي الوجه.

۱۴۶ - نهج البلاغه خطبة الناس امام الحق سواد. الكافي، ۸، ۳۵۲، خطبة لأمر المؤمنين ع... ص: ۵۲، عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُؤَدَّبِ عَنْ أَسَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ أَسَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ التَّمِيمِيِّ جَمِيعاً عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع النَّاسَ بِصِفَتَيْنِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ ص ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِلَوْلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَ مَنْزِلَتِي الَّتِي أَنْزَلَنِي اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ بِهَا مِنْكُمْ وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ وَ الْحَقُّ أَجْمَلُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَوْسَعُهَا فِي التَّنَاصُفِ لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ ذَلِكَ لَهُ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِصاً ذُونَ خَلْقِهِ لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ ضُرُوبُ قَضَائِهِ وَ لَكِنْ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ جَعَلَ كَفَّارَتَهُمْ عَلَيْهِ بِحَسَنِ التَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَ تَطَوُّلاً بِكَرَمِهِ وَ تَوْسَعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمُرِيدِ لَهُ أَهْلًا ثُمَّ جَعَلَ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً فَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَنَكُّافاً فِي وُجُوهِهَا وَ يُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ لَا يَسْتَوْجِبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ فَأَعْظَمَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَجَعَلَهَا نِظَامَ أَلْفَيْهِمْ وَ عِزّاً لِدِينِهِمْ وَ قِيَاماً لِسُنَنِ الْحَقِّ فِيهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ أَدَّى إِلَيْهَا الْوَالِي كَذَلِكَ عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ فَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَدْلَاهَا السُّنَنُ فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَ طَابَ بِهِ الْعَيْشُ وَ طَمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ تَبَسَّتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالِيَهُمْ وَ عَلَا الْوَالِي الرَّعِيَّةَ اخْتَلَفَتْ هُنَاكَ الْكَلِمَةُ وَ ظَهَرَتْ مَطَامِعُ الْجَوْرِ وَ كَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ وَ تَرَكَّتْ مَعَالِمُ السُّنَنِ فَعُمِلَ بِالهُوَى وَ عَطَلَتِ الْأَنَارُ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النَّفُوسِ وَ لَا يَسْتَوْحِشُ جَسِيمٌ حِدِّ عَطَلٍ وَ لَا لِعَظِيمٍ بَاطِلٍ أَثَلٌ فَهُنَاكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارِ وَ تَعَرُّ الْأَشْرَارِ وَ تَحْرُبُ الْبِلَادُ وَ تَغْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ الْعِبَادِ فَهَلُمَّ أَيُّهَا النَّاسُ إِلَى التَّعَاوُنِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْقِيَامِ بِعَدْلِهِ وَ الْوَفَاءِ بِعَهْدِهِ وَ الْإِنْصَافِ لَهُ فِي جَمِيعِ حَقِّهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ الْعِبَادُ إِلَى شَيْءٍ أَحْوَجَ مِنْهُمْ إِلَى التَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَ حَسَنَ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ وَ إِنْ اشْتَدَّ عَلَى رِضَا اللَّهِ حِرْصُهُ وَ طَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ بِبَالِغِ حَقِيقَةٍ مَا أَعْطَى اللَّهُ مِنَ الْحَقِّ أَهْلَهُ وَ لَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْعِبَادِ النَّصِيحَةُ لَهُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ ثُمَّ لَيْسَ امْرُؤٌ وَ إِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنزِلَتُهُ وَ جَسُمَتْ فِي الْحَقِّ فَضِيلَتُهُ بِمُسْتَعْنٍ عَنْ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا نَلَّهَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حَقِّهِ وَ لَا لِأَمْرٍ مَعَ ذَلِكَ حَسَاتٌ بِهِ الْأُمُورُ وَ أَفْحَمْتُهُ الْعُيُونُ بِذُنُوبِ مَا أَنْ

دنباله زيرنويس در صفحه بعد:

قرآن کریم می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عدالت فرمانروا باشید و برای خدا شهادت دهید، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشاوندان شما چه توانگر و چه درویش بوده باشد. زیرا خدا به آن دو سزاوارتر است. پس از هوای نفس پیروی نکنید تا از شهادت حق عدول کنید چه زیان باری کنید یا از آن اعراض کنید خدا به هر چه می‌کنید آگاه است.»^{۱۴۷} از این آیه می‌توان استنباط کرد که تفاوتی بین مردم نیست و سزاوارتر است که از خدا اطاعت نموده و امر خدا را برتر از منافع طرفی از طرف‌های دعوی قرار دهیم. و طرف‌های دعوی هر که باشند و هر نسبتی و هر اموالی داشته باشند بین آنها تفاوتی نیست و اطاعت امر خدا یعنی عمل به قسط و عدل بین آنها بالاتر و سزاوارتر است.

این اصل، اصل کاپیتولاسیون در حقوق بین‌الملل را ملغی می‌دارد و همانگونه که در جای خود خواهد آمد جز مواردی که برای تشویق به گرایش به اسلام مد نظر شارع بوده تفاوتی در افراد از لحاظ حقوقی نیست. روح این نگرش در حقوق بین‌الملل عمومی نیز مصداق خاص خود را دارد که ملاحظات سیاسی در دادگستری بین‌المللی را مردود می‌شمارد.

از لحاظ حقوقی تفاوتی بین دولت‌ها نیست و همه در برابر قانون یکسانند. ملاحظات و امتیازات سیاسی در دادگستری بین‌المللی مردود است.

۱۰- اصل دوام دولت

این اصل مشعر بر این است که اگر حکومت کشوری تغییر کند دولت به معنای حاکمیت بر سرزمین کشور تغییر نمی‌کند. گرچه این اصل در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است و در عمل مورد استناد قرار می‌گیرد ولی دارای اشکال و ایراد است. قرآن کریم می‌فرماید: «آنها اتمتهایی بوده‌اند که اکنون در گذشته‌اند، آنچه کرده بودند از آن آنهاست و آنچه شما کنید از آن شماست و

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

يُعِينَ عَلَىٰ ذَٰلِكَ وَيُعَانَ عَلَيْهِ وَ أَهْلِ الْفُضَيْلَةِ فِي الْحَالِ وَ أَهْلِ التَّعَمُّ الْعِظَامِ أَكْثَرُ فِي ذَٰلِكَ حَاجَةٌ وَ كُلٌّ فِي الْحَاجَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَرَعَ سَوَاءً
^{۱۴۷} - سورة نساء آية ۱۳۵، يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنَّ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أُولَىٰ بِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

شما را از اعمالی که آنها می‌کرده‌اند نمی‌پرسند».^{۱۴۸} یعنی اگر حکومت‌های قبلی تعهدات نابجایی را با دول دیگر بسته‌اند این تعهدات مجدداً با تغییر دولت یا باید تنفیذ شوند یا از اعتبار آنها کاسته شود و یا حتی ساقط شوند. زیرا اعمال و تفکرات گذشتگان تکلیفی برای آیندگان ایجاد نمی‌نماید. استثناء این موضوع در دیون است که از مایملک متوفی به وارث به ارث می‌رسد و چنانچه متوفی دینش بیش از ماترک وی باشد این دین به وارث منتقل نمی‌شود. این حکم بر این دلیل عقلی و قرآنی استوار است که می‌فرماید: «هرکس تنها کیفر کار خویش را می‌بیند و کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد».^{۱۴۹} و می‌فرماید: «بگو اگر ما مرتکب جرمی شویم، شما را بازخواست نمی‌کنند و اگر شما مرتکب کاری زشت گردید ما را بازخواست نخواهند کرد».^{۱۵۰}

طرح این مطلب می‌تواند بعنوان سرفصل مبحثی قابل بحث باز بماند، ولی باید گفت که براساس سنت تمام ادیان الهی و نتیجتاً اسلام خلافت لاحق باید مصوبات خلافت سابق را تأیید و تنفیذ کند در غیر این صورت اعتبار آنها ساقط است. اگر این موضوع را به اصل دوام دولت در سطح روابط بین‌الملل تعمیم دهیم مباحث نوینی از این دیدگاه در حقوق بین‌الملل عمومی قابل طرح است که سلامت و اعتبار قراردادها بالاخص آنهایی که حدود و ثغور کشورها را تغییر و حاکمیت منطقه‌ای را از دولتی گرفته و به دولت دیگری داده‌اند از جمله مباحث آن خواهد بود.

اعمال و تفکرات گذشتگان تکلیفی برای آیندگان ایجاد نمی‌کند. اگر حکومت کشوری تغییر کند دولت به معنای حاکمیت بر سرزمین کشور تغییر نمی‌کند. اگر حکومت‌های قبلی تعهداتی را با دول دیگر بسته‌اند این تعهدات مجدداً با تغییر دولت باید تنفیذ یا از اعتبار آنها کاسته یا حتی ساقط شوند. استثناء در دیون است که از مایملک حکومت گذشته به حکومت جدید منتقل می‌شود.

۱۴۸ - سوره بقره، آیه ۱۳۴. تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

۱۴۹ - سوره انعام، آیه ۱۶۴ وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَرَىٰ وَاِزَّةً وُزْرًا اُخْرٰی. همچنین در آیه ۱۵ سوره اسرا و آیه ۱۸ سوره فاطر و آیه ۸ سوره زمر و آیه ۳۸ سوره نجم می‌فرماید: هیچکس بار گناه دیگری بر عهده‌اش نباشد. وَ لَا تَرَىٰ وَاِزَّةً وُزْرًا اُخْرٰی.

۱۵۰ - سوره سبأ، آیه ۲۵، قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا اُجْرَمْنَا وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

۱۱- اصل منع سوءاستفاده از حق

اگر کشوری با اعمال قدرت نامحدود موجب زیان کشور دیگری شده باشد دادگاه بین‌المللی می‌تواند با استفاده از قاعده «سوءاستفاده از حق»^{۱۵۱} مانع گردد. به عبارت دیگر کشورها حق ندارند از حقوق خود در تجاوز به کشورهای دیگر خصوصاً کشورهای ضعیف استفاده نمایند. این اصل در حقوق بین‌الملل رایج و پذیرفته شده است. این موضوع در قرآن کریم به خوردن مال یتیم شباهت زیادی دارد. زیرا یتیم نیز همانند کشورهای ضعیف توانائی احقاق حق خود را ندارد و ممکن است ولی صغیر خود حتی اقدام به تجاوز به حق یتیم نماید که مشابه تجاوزات استعمارگران به مستعمرات تحت نفوذ آنها در سطح بین‌الملل است. آیات چندی در باب این موضوع در قرآن کریم نازل شده است که می‌توان اصل منع سوءاستفاده از حق را از آنها استنباط نمود. در سوره انعام می‌فرماید: «به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به نیکوترین وجهی که به صلاح او باشد تا به سن بلوغ برسد.»^{۱۵۲} و در سوره اسراء (بنی اسرائیل) می‌فرماید: «جز به وجهی نیکوتر به مال یتیم نزدیک مشوید تا آنگاه که به حد بلوغش برسد و به عهد وفا کنید که در برابر عهد مسؤول هستید.»^{۱۵۳} و می‌فرماید: «آنان که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند شکم خویش پر از آتش می‌کنند و به آتشی فروزان خواهند افتاد.»^{۱۵۴} همانطور که از آیات فوق بر می‌آید تجاوز به حقوق یتیمان ممنوع است. راه حلی که قرآن در حاشیه این موضوع ارائه می‌فرماید قابلیت تعمیم به مسائل حقوق بین‌الملل عمومی را نیز دارد. در سوره نساء می‌فرماید: «مال یتیمان را به یتیمان دهید و ناپاک را با پاک مبادله نکنید و اموال آنها را همراه با اموال خویش نخورید که این گناهی بزرگ است. اگر شما را بیم آن است که در کار یتیمان عدالت نورزید پس از زنان (منظور مادران یتیمان) آنکه پسندیدید دومی یا سومی یا چهارمی به نکاح درآوردید و اگر بیم آن دارید که به عدالت رفتار نکنید فقط یک زن بگیرید یا هرچه مالک آن شوید، این راهی بهتر است تا مرتکب ستم (به یتیمان و مادران آنها) نگردید.»^{۱۵۵} یعنی باید شرایطی فراهم آورید که یتیمان به شکل فرزند شما درآیند و تحت

¹⁵¹ - Abuse of right

^{۱۵۲} - سوره انعام، آیه ۱۵۲، وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ.

^{۱۵۳} - سوره اسراء، آیه ۳۴، وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا.

^{۱۵۴} - سوره نساء، آیه ۱۰، إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا.

^{۱۵۵} - سوره نساء، آیات ۳-۲، وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَبَدَّلُوا الْخَيْرَ بِالْأَسْفَلِ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا

سرپرستی شما قرار گیرند و سپس اموال آنها همراه با اموال شما برایتان قابل انتفاع باشد. در این صورت شرایط بهتری برای شما پیش می‌آید که از عدالت خارج نشوید و از طرفی یتیم و مادر وی نیز تحت سرپرستی فردی شما قرار می‌گیرند که رفع معضل مهمی در اجتماع می‌شود و اگر توانایی شما بیشتر بود تا چهار زن با فرزندان یتیم آنها پیش روید که البته عبارت «ما طاب لکم» می‌تواند اصل بیان باشد و دو و سه و چهار مثال از اصل باشد یعنی برای حفظ یتیمان اگر توان عدالت را داشتید هرچند زن بیوه با فرزند یا فرزندان صغیرش را خواستید به ازدواج درآوردید.

شبهات این موضوع یعنی رفتار با یتیم در حقوق بین‌الملل این روش را ترغیب می‌نماید که اگر قصد استفاده از ثمرات کشور ضعیفی را دارید با میل و رضایت آن کشور و با اعمال عدالت درخواست الحاق آن کشور را به کشور خود نمائید و در این حالت چون مالکیت شما بر کشور ضعیف اتفاق می‌افتد دیگر از شدت استثمار کم خواهد شد و با آن به شکل مستعمره رفتار نخواهید کرد. به هر حال در اثر تداوم این مالکیت بالاخره کشور ضعیف به رشد و بلوغ اقتصادی خواهد رسید در این حالت کلیه اختیار را به کشور مربوطه بازگردانید. این استنباط اخیر از سه آیه بعد^{۱۵۶} قابل استنتاج است که می‌فرماید: «یتیمان را بیازمائید تا آنگاه که به سن زناشویی رسند پس اگر در آنان رشدی یافتید اموالشان را به خودشان واگذارید و از بیم آنکه مبدا به سن رشد رسند اموالشان را به ناحق و شتاب مخورید. هر که توانگر است عفت ورزد و هر که بینواست به آن اندازه که عرف تصدیق کند بخورد و چون اموالشان را تسلیمشان کردید کسانی را بر آنان به شهادت گیرید و خدا برای حساب کشیدن کافی است.» محدودیت و کیفیت انتفاع از اموال یتیم یا کشور ضعیف در این ارتباط نیز در آخر این آیه آمد که موضوع آن را کامل تر فرمود. و رغبت در تصرف نیز در آیات بعد آمده است که می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را حلال نیست که زنان را بر خلاف میلشان وارث (مالک) شوید.»^{۱۵۷} به هر حال طمع به اموال و حقوق و دارایی‌های دیگر

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

کَبِيرًا. وَ إِن حِفْتُمْ أَلَّا تُقْسَطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنِّي وَ ثَلَاثَ وَ رِبَاعَ فَإِن حِفْتُمْ أَلَّا تَعْدُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا.

^{۱۵۶} - سورة نساء آیه ۶، وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِن آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بَدَارًا أُنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا.

^{۱۵۷} - سورة نساء آیه ۱۹، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلْ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرَاهًا.

کشورها به صراحت در این آیه ممنوع شده است که می‌فرماید: «اموال یکدیگر را به ناشایست مخورید و آن را به رشوت به حاکمان مدهید تا بدان سبب اموال گروهی دیگر را به ناحق بخورید و شما می‌دانید»^{۱۵۸}. این رشوت‌ها در سیاست همواره بوده و هست و خواهد بود که کشورها با تطمیع حکام کشورهای ضعیف‌تر اموال آن‌ها را به ناحق متصرف می‌شوند. به هر تقدیر «حرام خوردن»^{۱۵۹} چه در صحنه ملی و چه در صحنه بین‌المللی در اسلام ممنوع است که می‌فرماید: «می‌بینی بسیاری از ایشان را که به گناه و تجاوز و حرام‌خواری می‌شتابند، چه بدکارهایی می‌کردند»^{۱۶۰} خوردن مال دیگران در هر شکل و لباس و محلی نیز بر طبق این آیه ممنوع است که فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از عالم‌نمایان و صوفی‌نمایان اموال مردم را به باطل می‌خورند و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند و طلا و نقره می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند به عذابی دردآور بشارت ده. روزی که در آتش جهنم گذاخته شوند و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ کنند. این است آن چیزی که برای خود اندوخته بودید، حال طعم اندوخته خویش را بچشید»^{۱۶۱} این آیات تخصیص به حقوق داخلی نخورده است و همه در مسائل حقوق بین‌الملل نافذ هستند.

کشورها حق ندارند از حقوق خود در تجاوز به کشورهای دیگر خصوصاً کشورهای ضعیف استفاده نمایند. اگر کشوری با اعمال قدرت نامحدود موجب زیان کشور دیگری شده باشد دادگاه بین‌المللی می‌تواند با استفاده از قاعده «سوءاستفاده از حق» مانع گردد.

^{۱۵۸} - سورة بقره، آیه ۱۸۸، وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَذُلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

^{۱۵۹} - سورة مائده، آیه ۴۲، سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّخْتِ.

^{۱۶۰} - سورة مائده: آیه ۶۲، وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّخْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

^{۱۶۱} - سورة توبه: آیات ۳۵ - ۳۴، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ الدَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِشْرِهِمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. يَوْمَ نُحْمِي عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ.

۱۲- اصل منع اضرار

اضرار به معنی زیان یا گزند رسانیدن است. قاعده لاضرر از قواعد معروف فقهی است. بر اساس این قاعده فرد حق ندارد در احقاق حق خود موجبات ضرر دیگری را فراهم آورد. یعنی نمی‌توان اعمال حق خود را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع دیگری یا عموم قرار داد. این قاعده مستند به دلیل عقل است گرچه روایاتی^{۱۶۲} نیز به نحو تواتر اجمالی (به معنی نقل مضمون یک روایت به الفاظ متعدّد) در این ارتباط نقل می‌شود. عقل حکم می‌کند به اینکه نباید عمل یکی در جهت اعاده حق خود موجب ضرر دیگری شود. قبح ضرر و اضرار در فقه از مستقلات عقلیه شمرده می‌شود یعنی از مواردی است که عقل بدون استدلال می‌پذیرد. البته مستقلات عقلیه که در فقه از آن ذکر می‌شود نسبی است و مستقلات عقلیه در مراتب مختلف می‌توانند ناقض همدیگر

۱۶۲ - الکافی، ۵، ۲۸۰، باب الشفعة، ص: ۲۸۰، ۴ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص بِالْشُّفْعَةِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ فِي الْأَرْضَيْنِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قَالَ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ وَ قَالَ إِذَا رَفَّتِ الْأَرْفُ وَ خَدَّتِ الْحُدُودُ فَلَا شُفْعَةَ. الکافی، ۵، ۲۹۲، باب الضرار، ص: ۲۹۲، ۲ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَسَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ إِنَّ سَمْرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ كَانَ لَهُ عَدَقٌ فِي حَائِطٍ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ كَانَ مَنْزِلُ الْأَنْصَارِيِّ بِبَابِ الْبُسْتَانِ وَ كَانَ يَمُرُّ بِهِ إِلَى تَحْلِيهِ وَ لَا يَسْتَأْذِنُ فَكَلَّمَهُ الْأَنْصَارِيُّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ إِذَا جَاءَ فَأَتَى سَمْرَةَ فَلَمَّا تَأْتَى جَاءَ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَشَكَا إِلَيْهِ وَ حَبْرَهُ الْحَبْرَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ حَبْرَهُ بِقَوْلِ الْأَنْصَارِيِّ وَ مَا شَكَا وَ قَالَ إِنَّ أَرَدْتَ الدُّخُولَ فَاسْتَأْذِنْ فَأَتَى فَلَمَّا أَتَى سَأَمَهُ حَتَّى بَلَغَ بِهِ مِنَ الثَّمَنِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَتَى أَنْ يَبِيعَ فَقَالَ لَكَ بِمَا عَدَقْتُ يَدُكَ فِي الْجَنَّةِ فَأَتَى أَنْ يَقْبَلَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلْأَنْصَارِيِّ اذْهَبْ فَأَقْلَعَهَا وَ ارْمِ بِهَا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ. الکافی، ۵، ۲۹۳، باب الضرار، ص: ۲۹۲، ۶ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَ أَهْلِ الْبَادِيَةِ أَنَّهُ لَا يُبْنَعُ فَضْلٌ مَاءٍ لِيُبْنَعَ بِهِ فَضْلٌ كَلْبًا وَ قَالَ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ. الکافی، ۵، ۲۹۴، باب الضرار، ص: ۲۹۲، ۸ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ بُنْدَارٍ عَنْ أَسَدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ إِنَّ سَمْرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ كَانَ لَهُ عَدَقٌ وَ كَانَ طَرِيقُهُ إِلَيْهِ فِي جَوْفِ مَنْزِلِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَكَانَ يَجِيءُ وَ يَدْخُلُ إِلَى عَدَقِهِ بَغَيْرِ إِذْنٍ مِنَ الْأَنْصَارِيِّ فَقَالَ لَهُ الْأَنْصَارِيُّ يَا سَمْرَةُ لَا تَزَلْ تُفَاجِئُنَا عَلَى حَالٍ لَا نُحِبُّ أَنْ تُفَاجِئُنَا عَلَيْهَا فَإِذَا دَخَلْتَ فَاسْتَأْذِنْ فَقَالَ لَا أَسْتَأْذِنُ فِي طَرِيقٍ وَ هُوَ طَرِيقِي إِلَى عَدَقِي قَالَ فَشَكَا الْأَنْصَارِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ إِنَّ فَلَانًا قَدْ شَكَكَ وَ زَعَمَ أَنَّكَ تَمُرُّ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ بَغَيْرِ إِذْنِهِ فَاسْتَأْذِنْ عَلَيْهِ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَدْخُلَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسْتَأْذِنُ فِي طَرِيقِي إِلَى عَدَقِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص خَلِّ عَنْهُ وَ لَكَ مَكَانُهُ عَدَقٌ فِي مَكَانٍ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ لَا قَالَ فَلَمَّا أَتَانِ قَالَ لَا أُرِيدُ فَلَمْ يَزَلْ يَرِيدُهُ حَتَّى بَلَغَ عَشْرَةَ أَعْدَاقٍ فَقَالَ لَا قَالَ فَلَمَّا أَتَى عَدَقَهُ وَ كَذَا فَقَالَ خَلِّ عَنْهُ وَ لَكَ مَكَانُهُ عَدَقٌ فِي الْجَنَّةِ قَالَ لَا أُرِيدُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّكَ رَجُلٌ مُضَارٌّ وَ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ عَلَى مُؤْمِنٍ قَالَ ثُمَّ أَمَرَ بِمَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَفَلَعَتْ ثُمَّ رَمَى بِهَا إِلَيْهِ وَ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص انْطَلِقْ فَأَغْرَسَهَا حَيْثُ شِئْتَ.

باشند. زیرا حسن و قبح عقلی دربارهٔ کل و جز می‌تواند در تضاد باشند. برای مثال اجرای عملی می‌تواند به نفع فردی باشد ولی به ضرر جمعی منتج گردد که این موضوع مبحث استصلاح و سد ذریعه را شامل می‌شود که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. ولی کلیت موضوع در این اصل بر این است که علی‌الاصول نباید برای احقاق حق خود راهی را انتخاب نمود که موجب ضرر به دیگری گردد.

کاربرد این اصل در حقوق بین‌الملل و روابط بین کشورها زیاد است. برای مثال اگر کشوری درگیر جنگ با دولت دیگری است حق ندارد از خاک کشور دیگر برای احقاق حق خود استفاده و به حق حاکمیت او تجاوز نماید یا عملی نماید که سبب رسیدن زیان به کشور ثالث شود. نمونه این موضوع در جنگ دوم جهانی بسیار بارز بود. برای مثال نیروهای انگلیس و روسیه از متفقین برای حمله به نیروهای متحدین، ایران را از جنوب و شمال مورد تجاوز قرار دادند. مسائل زیادی بالاخص در اشتراکات مرزی اعم از زمینی، دریایی و هوایی در این مقوله می‌گنجد. وسعت این اصل در عرصه بین‌المللی بسیاری از روابط دول مختلف در پایمال کردن حقوق دول ضعیف‌تر را در برمی‌گیرد.

اعمال حق را نمی‌توان وسیلهٔ اضرار به غیر یا تجاوز به منافع دیگری یا عموم قرار داد و دولتها حق ندارند در احقاق حق خود موجبات ضرر دیگری را فراهم آورند. اگر کشوری در جنگ با دولت دیگری است حق ندارد از خاک کشور ثالث برای احقاق حق خود استفاده و به حق حاکمیت او تجاوز نماید یا اقدام به عملی نماید که سبب رسیدن زیان به کشور ثالث شود.

۱۳- اصل بر براءة است

منظور از اصل براءة این است که در مواردی که در حکمی شک داریم معتقد شویم که در مقام عمل موظف به آن نیستیم. مجرای اصل براءة یعنی جایی که می‌توان اصل براءة را بکار برد شک در تکلیف است. اصل براءة متفاوت از اصل عدم است. اصل، بر عدم چیزی است تا وجودش ثابت شود. برای مثال قاعده «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» مبتنی بر همین اصل است. یعنی هرکس که مدعی حقی باشد باید آن را اثبات کند. اصل براءة همچنین متفاوت از اصل اباحه است که به معنی قراردادن اصل بر حلیت هنگام تشکیک در اینکه آن چیز حلال یا

حرام است می‌باشد. خود تشکیک و شبهات و حجیت برائت در مجرای آن از مباحث مفصلی است که در کتب اصول درج است.^{۱۶۳}

می‌فرمایند: «اصل عدم، عدم اثبات است نه اثبات عدم، و اصل برائت برئ نگرداند و اصل نفی نفی ماهیات نماید و اثبات وجود نکند، و استصحاب با اختلاف اشخاص و احوال جاری نگردد، و بر فرض در مقام حجیت معذرت آورد نه حکمی را سجّل نماید».^{۱۶۴}

اصل برائت از برخی آیات قرآن مجید قابل استنباط است. در سوره اسراء می‌فرماید: «و ما هیچ قومی را عذاب نمی‌کنیم تا اینکه پیامبری بفرستیم».^{۱۶۵} مفهوم این آیه این است که تا وقتی احکام تکلیف نشده باشد، عدم اجرای آنها کیفری از جانب خداوند نخواهد داشت. در سوره طلاق می‌فرماید: «خدا هیچ کسی را مگر به آن اندازه که به او (استعداد و قوا) داده است مکلف نمی‌سازد».^{۱۶۶} و آیات مشابه آیه اخیر نیز در چند مورد تکرار شده است.^{۱۶۷} که همگی دلالت بر این دارند که تکلیف پس از استعداد و تشریح است. گرچه مسئله استطاعت جدا از اصل برائت است ولی استطاعت زیربنای اصل برائت خواهد بود زیرا تا فردی استطاعت شمول حکمی را نداشته باشد نمی‌تواند مشمول شک در تکلیف گردد که مجرای اصل برائت است که فوقاً به آن اشاره شد.

این اصل در شرایط بین‌المللی با توجه به خصوصیات مذهبی مسلمین بسیار مهم است. زیرا همواره مسلمین گمان می‌کنند که چون نام مبارک پیامبر اکرم ص را بر خود می‌کشند شرافت و برتری خاصی بر ملل عالم دارند و گاه دیده شده که از روی تعصبات جاهلانه نه تنها اهل کتاب بلکه پیروان مذاهب دیگر اسلامی را تکفیر نموده و برادر کشی کرده‌اند. بسیاری از جنگ‌های بین کشورهای اسلامی مؤید همین موضوع است. این اصل به مسلمین تفهیم می‌کند که اگر دستوراتی

^{۱۶۳} - اصولی نظیر اصل اباحه و اصل عدم با اختلاف کمی مشابه اصل برائتند که در اینجا به ظرافتهای اختلاف آنها نمی‌پردازیم و به اصل برائت بعنوان محور اصلی این بحث اکتفا می‌کنیم. نگاه کنید به محمدی، ابوالحسن (۱۳۵۶) صص ۲۲۴ - ۲۱۵.

^{۱۶۴} - حضرت نورعلیشاه ثانی، صالحیه، چاپ دوم، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۶. حقیقت ۳۷۹، ص ۲۵۷.

^{۱۶۵} - سوره اسراء آیه ۱۵. وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا.

^{۱۶۶} - سوره طلاق، آیه ۷. لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا.

^{۱۶۷} - سوره اعراف، آیه ۴۲ و مؤمنون آیه ۶۲ و انعام آیه ۱۵۲ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و بقره، آیه ۲۸۶، لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا خدا هیچ کسی را جز به اندازه وسعتش تکلیف نمی‌کند و سوره بقره آیه ۲۳۳: لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا هیچ کس بیش از قدرتش مکلف نمی‌شود.

برای مسلمین تشریح شده جای تفاخر بر دیگر ملل عالم نیست.^{۱۶۸} چه که ایشان هنوز بر این تکلیف مکلف نشده‌اند و عمل یا ترک عمل برای آنها علی‌السویه است ولی برای مسلمین مساوی نیست و پاسخ سؤال مقدر آیه: «آیا مساوی هستند آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند؟»^{۱۶۹} این است که آنان که می‌دانند در تکلیف و وظیفه بار سنگین‌تری بر دوش دارند. به عبارت دیگر جای برتری جویی و فخرفروشی مسلمین به غیرمسلمین نیست بلکه مسلمین باید تلاش بیشتر نمایند تا به تکالیف مکلفه عمل نمایند.

در حقوق بین‌الملل و قوانین موضوعه اصل برائت مبتنی بر اصل قانونی بودن جرم قابلیت استفاده فراوانی دارد بطوری که براساس اصل قانونی بودن جرم هیچ عملی را نمی‌توان جرم دانست مگر آنچه که به موجب قانون جرم شناخته شده باشد و اصل برائت منطبق بر این اصل خواهد بود. بنابراین اگر کسی مدعی حقی یا دینی بر دیگری باشد باید آن را اثبات کند و الا مطابق این اصل حکم به برائت مدعی علیه منجر خواهد شد.

مهمترین دلیل حجیت برائت قاعده عقلی «قبح عقاب بلا بیان» است و قواعد عقلی اختصاص به مذهب ما، قانون، کشور یا مردم خاص ندارد و زمان و مکان در آن بی‌تاثیر است. مثلاً عقل ظلم و ستم را زشت می‌داند و این اختصاص به کشور خاصی ندارد و به زمان و مکان نیز مربوط نمی‌شود. بدین جهت اصل برائت نتیجه یک درک روشن عقل است و در قوانین بین‌الملل عرفی قابل استعمال است.

^{۱۶۸} - برخی با استناد به تفسیر برخی آیات مثلاً: لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا، سورة نساء، آیه ۱۴۱. خداوند برای کافران بر مؤمنین راهی قرار نداده است، یا برخی دیگر با استناد به سایر آیات در تورات و انجیل قوم خود را برتر و افضل از دیگران می‌شمارند که غلط است. همانطور که در بخشهای دیگر این کتاب به آن خواهیم پرداخت انتساب به دین مفید به تفاخر و برتری بر دیگران نیست. در این ارتباط باید از منتسبین به ادیان مختلف سؤال کرد که آیا خیرالامم مسلمین بودند که فرزندان رسول گرانقدرشان ص را در کربلا تکه تکه کردند و یا اقوام یهود و نصارا بودند که انبیاء سلف را می‌کشتند؟ مسلماً هیچکدام از این طوائف خیرالامم نیستیم و هیچ جای تفاخر و برتری طلبی بر دیگری نیست.

^{۱۶۹} - سورة زمر آیه ۹. هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

اصل براءت مبتنی بر اصل قانونی بودن جرم است و هیچ عملی را نمی توان جرم دانست مگر آنچه که به موجب قانون جرم شناخته شده باشد. اگر کسی مدعی حقی یا دینی بر دیگری باشد باید آن را اثبات کند و الا حکم به براءت مدعی علیه است.

۱۴- اصل سدّ ذرایع بین المللی

ذرایع جمع ذریعه به معنی وسائل است. برخی بر این عقیده اند که هر عملی که عادتاً سرانجام منجر به مفسده ای گردد، به استناد اصل سدّ ذریعه بایست از آن ممانعت بعمل آورد.^{۱۷۰} برای مثال آزادی ترانزیت و نقل و انتقال مواد مخدر از یک کشور خارجی از طریق کشور دوم به کشور ثالث، هرچند آزادی ترانزیت در کشور دوم وجود داشته باشد معدالکک به دلیل اینکه این ترانزیت به کشور ثالث صدمه می رساند باید کشور دوم مانع از آن گردد. به عبارت دیگر کشور دوم باید سد ذریعه توزیع و انتقال مواد مخدر به کشور سوم نماید.

قرآن کریم می فرماید: «در گناه و تجاوز همکاری نکنید و از خدا بترسید که او عقوبت کننده سخت است».^{۱۷۱} این اصل علیرغم این آیه بر بناهای دیگر احکام اسلامی نیز استوار است و عقل نیز مؤید آن می باشد. همانطور که اشاره شد اعتلای بشریت منوط به اعتلای تمام آحاد انسان هاست و اگر فساد در کشوری رخ کند به ضرر و زیان کشورهای دیگر خواهد بود. این اشتباه بزرگ انسان هاست که همواره به اشتباه، منافع فردی خود را متمایز از منافع جهانی و بشریت دانسته است.

اعتلای بشریت منوط به اعتلای تمام آحاد انسان هاست و اگر فساد در کشوری رخ کند به ضرر و زیان کشورهای دیگر خواهد بود. لذا هر عملی که عادتاً سرانجام منجر به مفسده ای گردد، بایست از آن ممانعت بعمل آورد.

۱۵- اصل انحصار استحسان به صاحب امر و اجازه

استحسان از مباحث بسیار بحث انگیز فقهی و حقوقی است که حجیت آن در بین مذاهب

^{۱۷۰} - نگاه کنید به اصول فقه، دفتر دوم مصطفی محقق داماد (۱۳۷۹)، چاپ نهم. مرکز نشر علوم اسلامی.

^{۱۷۱} - سورة مائده آیه ۲. وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

مختلف مورد نزاع است. استحسان به معنای نیک دانستن و پسندیدن است و در فقه مذاهب مختلف تعاریف گوناگون دارد. در مجموع به طور خلاصه از مصادیق استحسان این تعریف برداشت می‌شود که استحسان صدور حکمی به سبب نیک دانستن و پسندیدن عملی و رعایت مصلحت خود و دیگری است. مخالفین این نظریه بر این عقیده هستند که اگر باب استحسان باز باشد هر کس به نفع خود حکمی بر وفق میل و هوی می‌دهد و اساس احکام و حقوق را بر هم می‌ریزد.

در قرآن کریم استحسان^{۱۷۲} در اعمال و رفتار حضرت خضر ع به وضوح مشاهده می‌شود که اعمال و رفتار وی از سوراخ کردن کشتی و کشتن طفل و راست کردن دیوار ظالمین منطبق با احکام و قوانین هیچ شریعتی نیست.^{۱۷۳} این استحسان منحصر به کسانی است که به آنها علم لدنی

^{۱۷۲} - برخی بنای عمل خضر ع را بر علم می‌گذارند تا استحسان. و این بنا صحیح است زیرا علم خضر ع لدنی بود و استحسان وی نیز بر مبنای همین علم لدنی بود و بر این مبناست که در این اصل استحسان منحصر به صاحبان علم لدنی شده است که مجازین و صاحبان امر هستند.

^{۱۷۳} - سوره کهف، آیات ۸۲ - ۶۰ و اِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا. فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا. فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا. قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا. قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَتَّبِعُ فَأَرْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا. فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رِزْقًا مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا. قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِمَّا عَلَّمْتَ رَبُّكَ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا. وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خَيْرًا. قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا. قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْتَلْبِنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا. فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخْرِقْهَا لِتَمُرُّ أَهْلُهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا. قَالَ أَمْ أَفَلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا. قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُشْرًا. فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَبِيا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَ قَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا. قَالَ أَمْ أَفَلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا. قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا. فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُصَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا. قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَنِي وَ بَنِيكَ سَأَتِيكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا. أَمَا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا. وَ أَمَا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا. فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَةً وَ أَقْرَبَ رُحَمَاءً. وَ أَمَا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ آبَاؤُهُمَا صَالِحًا فَآرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رِزْقًا مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا. وَ موسى به شاگرد خود گفت: من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند. یا می‌رسم، یا عمرم به سر می‌آید. چون آن دو به آنجا که دو دریا به هم رسیده بودند رسیدند، ماهیشان را فراموش کردند و ماهی راه دریا گرفت و در آب شد. چون از آنجا گذشتند، به شاگرد خود گفت: چاشتمان را بیاور که در این سفرمان رنج فراوان دیده‌ایم. گفت: آیا به یادداری آنگاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم؟ من ماهی را فراموش کرده‌ام. و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت. گفت: آنجا همان جایی است که در دنباله زین‌نویس در صفحه بعد:

عطا شده است و مدخل هر کسی نیست.

چنانچه استحسان مقید به اولوالامر نباشد منافع فردی یا ملی سبب می‌گردد تا مرز میان ملل پررنگ‌تر شود و به جای اینکه نیک دانستن و پسندیدن برای تمام بشریت مدّ نظر قرار گیرد برای ملت یا افراد خاص مطرح و ترسیم می‌شود. گرچه در حکومت اسلام تمام تصمیمات و احکام مقید به اولوالامر است و ذکر این موضوع در این باب برای این است که هر کس خود را در صدور حکم و فتوا و تعیین خط مشی‌ها محق نداند. زیرا همین محق دانستن بود که پس از رحلت رسول اکرم ص مسیر اسلام را به اینگونه که هست تغییر داد.

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

طلبش بوده‌ایم. و به نشان قدمهای خود جست و جوکنان بازگشتند. در آنجا بنده‌ای از بندگان ما را که رحمت خویش بر او ارزانی داشته بودیم و خود بدو دانش آموخته بودیم، بیافتند. موسی گفتش: آیا با تو بیایم تا از آنچه به تو آموخته‌اند به من کمالی بیاموزی؟ گفت: تو را شکیب همراهی با من نیست. و چگونه در برابر چیزی که بدان آگاهی نیافته‌ای صبر خواهی کرد؟ گفت: اگر خدا بخواهد، مرا صابر خواهی یافت آنچنان که در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم. گفت: اگر از پی من می‌آیی، نباید که از من چیزی پرسی تا من خود تو را از آن آگاه کنم. پس به راه افتادند تا به کشتی سوار شدند. کشتی را سوراخ کرد. گفت: کشتی را سوراخ می‌کنی تا مردمش را غرقه سازی؟ کاری که می‌کنی کاری سخت بزرگ و زشت است. گفت: نگفتم که تو را شکیب همراهی با من نیست؟ گفت: اگر فراموش کرده‌ام مرا بازخواست مکن و بدین اندازه بر من سخت مگیر. و رفتند تا به پسری رسیدند، او را کشت، موسی گفت: آیا جان پاکی را بی‌آنکه مرتکب قتلی شده باشد می‌کشی؟ مرتکب کاری زشت گردیدی. گفت: نگفتم که تو را شکیب همراهی با من نیست؟ گفت: اگر از این پس از تو چیزی پرسم با من همراهی مکن، که از جانب من معذور باشی. پس رفتند تا به دهی رسیدند. از مردم آن ده طعامی خواستند. از میزبانیشان سر برتافتند. آنجا دیواری دیدند که نزدیک بود فرو ریزد. دیوار را راست کرد. موسی گفت: کاش در برابر این کار مزدی می‌خواستی. گفت: اکنون زمان جدایی میان من و توست و تو را از آن کارها که تحملشان را نداشتی آگاه می‌کنم: اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند. خواستم معیوبش کنم. زیرا در آن سوترشان پادشاهی بود که کشتیها را به غضب می‌گرفت. اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند. ترسیدیم که آن دو را به عصیان و کفر دراندازد. خواستیم تا در عوض او پروردگارشان چیزی نصیبشان سازد به پاکی بهتر از او و به مهربانی نزدیک‌تر از او. اما دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود. در زیرش گنجی بود، از آن پسران. پدرشان مردی صالح بود. پروردگار تو می‌خواست آن دو به حد رشد رسند و گنج خود را بیرون آرند. و من این کار را به میل خود نکردم. رحمت پروردگارت بود. این است راز آن سخن که گفتم: تو را شکیب آن نیست.

برای تفسیر این آیات نگاه کنید به: حضرت حاج سلطانه‌حسین تابنده گنابادی، قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی، چاپ سوم، ۱۳۶۵، تهران، انتشارات حقیقت.

در تفصیل این موضوع باید گفت که خود رسول اکرم ص نیز بدون اجازه حق فرمایش نداشت تا چه رسد به فتوا و در این باب در ماجرای انقطاع وحی در قرآن کریم آمده است که به مدّت چهل روز وحی به حضرتش نازل نشد^{۱۷۴} و سپس آیاتی از سوره کهف نازل گردید و به حضرتش امر شد: «هرگز مگوی فردا چنین می‌کنم، مگر خداوند بخواهد و چون فراموش کنی، پروردگارت را به یاد آر و بگو: شاید پروردگار من مرا از نزدیک‌ترین راه هدایت کند... و از کتاب پروردگارت آنچه به تو وحی شده است بگو. سخنان او را تغییردهنده‌ای نیست و تو جز او پناهگاهی نمی‌یابی».^{۱۷۵}

استحسان صدور حکم به سبب نیک دانستن و پسندیدن عملی و رعایت مصلحت خود و دیگری است و منحصر به صاحبان امر و اجازه است.

۱۶- اصل استصلاح بین‌الملل

احکام شریعت اسلام مبتنی بر مصالح و مفاسد است. استصلاح یا مصالح مرسله در لغت به معنی مصلحت‌های آزاد یا رها (در مقابل مقید) است. در مباحث اصول و فقه و حقوق عبارت از این است که احکام فقهی را مبتنی بر مصالح مرسله بدانیم یعنی بر مصلحتی است که دلیل خاصی نه بر وجوب رعایت آن رسیده و نه به حرمت آن.^{۱۷۶} در این هنگام قاعده استصلاح حکم به عملی می‌کند که مصلحت بشر در آن باشد. مصالح بشر از لحاظ مهمترین مقاصد شرع در مقاصد خمس دین، نفس، عقل، نسل و مال خلاصه می‌شوند. لذا بر این اساس در صحنه بین‌المللی نیز همین استصلاح در صدور حکم و اتخاذ روش به مصلحت هر دو یا چند کشور درگیر است و در مجموع

^{۱۷۴} - گرچه مفسرین این موضوع را به دلیل استثناء نکردن با أَنْ شَاءَ اللَّهُ می‌دانند ولی قابل استفاده در مبحث مورد بررسی ما نیز هست. تفسیر این آیات در: قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی، نگارش حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی آمده است.

^{۱۷۵} - سوره کهف، آیات ۲۳-۲۲ و ۲۷. وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا. إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَّبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشَدًا... وَ ائْتِ مَا أَوْجِي إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ نَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا.

^{۱۷۶} - محمدی، ابوالحسن (۱۳۵۶) مبانی استنباط حقوق اسلامی، دانشگاه تهران. صص ۱۷۰ - ۱۶۴.

مصلحت بشریت را از لحاظ مقاصد خمسۀ فوق مدّ نظر قرار می‌دهد. اگرچه استصلاح در احکام فقهی سنتی مشمول طیف کمی از احکام است ولی در صحنۀ بین‌المللی و حقوق بین‌الملل دامنه وسیعی می‌یابد زیرا احکام اسلامی بین‌المللی به حکم استصلاح قابلیت قبول جهانی خواهد یافت و نه به دلیل حکم فقهی آن در فقه اسلام. یعنی دول و ملل دیگر نه به اعتقاد به دین اسلام علاقه‌مند به پذیرفتن تعبّدی احکام حقوق اسلام هستند بلکه به دلیل محاسبۀ مصلحت خویش احکام اسلام برایشان مطلوب گشته و قابلیت پذیرش می‌یابد.^{۱۷۷}

این اصل نیز همانند استحسان مقید به محدودیت‌هایی است که مهمترین آنها اذن است و این محدودیت از این باب است که با استفاده از این قاعده احکام مصالح به مفساد یا بالعکس تحریف نگردد.

صدور حکم و اتخاذ روش باید به مصلحت تمام اطراف کشورهای درگیر باشد و در مجموع مصلحت بشریت را از لحاظ تعالی مادی و معنوی مدّ نظر قرار می‌دهد.

۱۷- اصل استصحاب بین‌الملل مشروط به حلیت حق

استصحاب در لغت به معنی به همراه داشتن و همراهی است. از استصحاب در رسائل شیخ انصاری به «ابقاء ما کان» یعنی حکم به بقاء آنچه پیشتر وجود داشته ذکر شده است بدین شکل که اگر یقین داشته باشیم که چیزی قبلاً وجود داشته و شک داشته باشیم که آیا حالا هم وجود دارد یا خیر، آن را بر اساس یقین قبل موجود فرض می‌کنیم. به عبارت حقوقی‌تر باید گفت بر اساس این اصل اگر حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شد اصل بقاء آن است مگر خلافش ثابت شود. عناصر استصحاب، حجیت، اقسام و تعارض با ادله دیگر نظیر برائت یا احتیاط (اشتغال) یا تخییر یا اصالت الصّحت یا اصالت اللّزوم یا امارۀ ید یا اقرار و یا با استصحاب دیگر همه از بحث‌های مهم در استصحاب می‌باشند که در اینجا به آنها نمی‌پردازیم.^{۱۷۸}

این اصل در حقوق بین‌الملل اسلامی نیز جایگاه خاص خود را داراست. زیرا با ورود حقوق

^{۱۷۷} - برای مثال حکم طلاق در مسیحیت نبود و سالها دولت رُم از قبول آن سر باز می‌زد از احکام اسلام اقتباس و به تصویب رسید. بواسطۀ این قانون در همان روز تصویب حدود چهارده هزار زوج در ایتالیا متارکه نمودند.

^{۱۷۸} - نگاه کنید به: محمدی، ابوالحسن (۱۳۵۶) مبانی استنباط حقوق اسلامی، دانشگاه تهران، صص ۲۴۵ - ۲۲۹.

بین‌الملل اسلامی قانون جدیدی به صحنه جهان وارد می‌گردد و این قانون نگرش جدیدی را بر کلیه مسائل تعریف می‌کند. مسلم است نگرش جدید بسیاری از آنچه پیشتر بوده و اجرا می‌شده است را زیر شک و سؤال می‌برد. استصحاب با بقاء ثابت شده حق، مشروط به حلیت آن، ابقاء ماکان را تجویز می‌کند.

با بقاء ثابت شده حق، مشروط به حلیت آن، ابقاء بر ماکان است.

۱۸- اصل عطف به ماسبق نشدن قانون

عطف به ما سبق نشدن قانون به معنی عدم تسری آثار حقوقی یک قانون به حقوق گذشته افراد یا نهادها و یا کشورها به زمان پیش از تصویب قانون مربوطه می‌باشد. عدم قبول این اصل همواره زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها را در مخاطره قرار می‌دهد زیرا هر لحظه بیم آن می‌رود که قانون جدیدی وضع شود و حقوق افراد را زیر سؤال ببرد. لذا رعایت این اصل در حقوق دول متمدن یکی از پایه‌های حقوقی آن را تشکیل می‌دهد. در نظام حقوقی اسلام نیز این اصل مد نظر قرار گرفته است. در نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر می‌فرمایند: ^{۱۷۹} «ماده یازدهم هم بند دوم آن تقریباً طبیعی است و هیچ ملتی قانون را عطف به ما سبق نمی‌کند دیانت مقدسه اسلام هم همینطور است که درباره ربا که از بزرگترین گناهان محسوب و عمل به آن را اعلان جنگ به خدا و رسول فرموده مع ذلک از گذشته آن عفو فرموده حتی بطوریکه در فقه ذکر شده اگر کسی عالم بحرمت آن نباشد و مرتکب گردد و بعداً علم بحرمت آن پیدا کند گذشته او مورد عفو و آنچه گرفته حلال است ولی اگر عالم بحرمت باشد و در عین حال مرتکب ربا شود آنچه از مدیون بعنوان ربا می‌گیرد ملک او نمی‌شود و اگر بعداً هم توبه کند باید آنچه را بعد از علم به حرمت گرفته تماماً به طرف رد کند که اشتغال ذمه دارد پس حکم عمل ربا در صورت عدم علم با صورت علم داشتن فرق می‌کند.» در قرآن می‌فرماید: «و خدا معامله را حلال و ربا را حرام کرده است پس کسی که موعظه خدا به او رسید باز ایستاد پس برای اوست چیزهای گذشته و امر او با خداست.» ^{۱۸۰} آیات دیگری نیز این مبحث را در مورد بسیاری از ترتیبات اجتماعی مقرر می‌دارند. برای مثال آیه: «و نباید دو

^{۱۷۹} - حضرت حاج سلطان‌حسین تابنده، «نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر» صص ۵۵-۵۴.

^{۱۸۰} - سورة بقره آیه ۲۷۵: وَ اَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ اَمْرُهُ إِلَى اللهِ

خواهر را در یک زمان به زنی گیرید، مگر آنکه بیش از این چنین کرده باشید.»^{۱۸۱} ترتیبات اجتماعی قوانین قبلی و حقوق افراد در این ارتباط را سلب نمی‌کند. یا در آیه دیگر می‌فرماید: «با زنانی که پدرانان به عقد خویش درآورده‌اند زناشویی مکنید مگر آنکه پیش از این چنان کرده باشید.»^{۱۸۲} که تصریح موضوع اخیر است. در سوره مائده نیز در مورد صید در احرام مشابه این موضوع یافت می‌شود که می‌فرماید: «از آنچه در گذشته کرده‌اید خدا عفو کرده است و کسی که به آن بازگردد پس خدا از او انتقام می‌گیرد.»^{۱۸۳}

کاربرد این قاعده در روابط بین‌الملل سبب تقویت امنیت و ثبات ناشی از قانون‌گذاری در عرصه جهانی می‌گردد و ثبات از لوازم رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی همه ملل عالم است.

آثار حقوقی یک قانون به حقوق گذشته افراد یا نهادها یا کشورها به زمان پیش از تصویب آن تسری نمی‌یابد.

۱۹- اصل دوام تصرف بلامعارض

این اصل موجب حق حاکمیت می‌گردد. برای مثال اگر کشوری سرزمینی را برای سالهای طولانی در اختیار داشته باشد و دیگر کشورها نیز علیه آن ادعائی نداشته باشند، این تصرف طولانی بدون معارض استمرار حاکمیت آن کشور نسبت به مورد تصرف را سبب می‌شود. این اصل به نوعی حقوق مکتسبه یا به نوعی استصحاب تلقی می‌گردد که سبب مشروعیت ابقاء ماکان می‌شود. همانطور که ذکر آن رفت مشروعیت اصل دوام تصرف بلامعارض همانند اصل حقوق مکتسبه و استصحاب مبتنی بر حلیت حق و غیرغصبی بودن آن می‌باشد و در این حالت نیز در اسلام تأیید می‌گردد.

این اصل مبین این موضوع است که دولت اسلام حاکمیت غیرغصبی کشورها را در سرزمین‌های خودشان شناسائی می‌نماید. استثنائات این موضوع را در مبحث اصل شناسائی دول ذکر می‌نمائیم.

۱۸۱ - سوره نساء آیه ۲۳: وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ

۱۸۲ - سوره نساء آیه ۲۲: وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ

۱۸۳ - سوره مائده: آیه ۹۵: عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ

تصرف طولانی بدون معارض استمرار حاکمیت آن کشور نسبت به مورد تصرف را سبب و مبین شناسائی حاکمیت غیرغصبی کشورها در سرزمین‌های خودشان است. استثناء در مبحث اصل شناسائی دول ذکر می‌شود.

۲۰- اصل پاداش وکیل محق و کیفر وکیل باطل

وکالت یکی از مباحث و ابزارهای مهم در احقاق حق و حتی تحریف حق است. وکالت از دیدگاه بدبینانه آن شغلی است که وکیل با دریافت حق‌الزحمة از موکل خود سعی می‌نماید موکل خود را در دادگاه محق کند چه حق با موکل وی باشد و چه نباشد. این نحوه نگرش به وکالت بسیار اسف‌بار است و قرآن کریم این نوع وکالت را نفی می‌فرماید. قرآن کریم دستور معاونت و یاری در نیکی و تقوا می‌فرماید و از یاری در گناه و تجاوز منع می‌نماید. می‌فرماید: «در نیکوکاری و پرهیزگاری همکاری کنید و در گناه و تجاوز همکاری نکنید و از خدا بترسید که او عقوبت سخت کننده است».^{۱۸۴} وکالت باطل یعنی تلاش برای تفوق باطل بر حق، معاونت در جرم است و لذا برای اینکه روند جریان محاکم رو به صلاح و فلاح باشد باید معاون در جرم در عقوبت مجرم سهیم و شریک گردد. یعنی وکیل باید فقط درصدد احقاق حق محق باشد نه احقاق حق موکل خود. البته موارد استثناء بر این موضوع نیز وجود دارد که بسیاری از اختلافات، ناشی از تفسیر متفاوت قانون توسط طرفین دعوی و وکلای آنها می‌باشد.

در قرآن کریم آمده است: «هرکس در کار نیکی میانجی شود او را از آن نصیبی است و هرکس در کار بدی میانجی شود او را از آن بهره‌ای است و خدا نگهبان بر هر چیزی است».^{۱۸۵} وکالت که نوعی شفاعت و میانجیگری است نیز مشمول این آیه قرار می‌گیرد و بر این اساس وکیل باید چنانچه در احقاق حق کوشید، از موکل خود حق‌الزحمة دریافت دارد ولی اگر در محق کردن باطل کوشید باید به جرم معاونت در جرم، بخشی از مجازات را به عهده گیرد. مسلم است اعمال این روش، وکالت را به سمت قضاوت عادلانه و یاری صادقانه وکیل خواهد کشانید و فساد این

^{۱۸۴} - سورة مائده، آیه ۲. تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

^{۱۸۵} - سورة نساء، آیه ۸۵. مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَبًا.

شغل را تقلیل خواهد داد.

این بحث با ملاحظاتی به حقوق بین‌الملل نیز قابل تفسیر است ولی در آن صحنه و کلا نمایندگان دول هستند و جزای معاونت در جرم به سادگی قابل انتساب و تحمیل به وکیل نیست که وکیل از عهده این جزا بر نخواهد آمد چه در این مقیاس جرائم و کیفر آنها بسیار بزرگتر از قدرت تحمّل وکیل است. ولی به هر حال برای کشاندن و کالت بین‌المللی به صداقت بایست تمهیداتی در این باب در حقوق بین‌الملل ابداع گردد تا بشریت از فرصت جویی مجرمان در ضایع نمودن حقوق دیگران از طریق بکارگیری و کلا ایمن شود.

و کالت باطل یعنی تلاش برای تفوق باطل بر حق، معاونت در جرم است و برای بردن روند جریان محاکم به صلاح و فلاح باید معاون در جرم در عقوبت مجرم سهیم و شریک گردد.

۲۱- اصل رفع تکلیف در جهل به حکم تشریحی و عدم رفع آن در جهل به حکم فطری

عبارت حقوقی «جهل به حکم رفع تکلیف نمی‌کند» کاربرد فراوانی در حقوق داخلی دارد و بر این اساس چنانچه مجرم علت جرم خود را جهل به حکم اعلام نماید این قصور در دانستن قانون، رفع تقصیر وی نمی‌نماید. گرچه این اصل برای این است که جهل به حکم مستمسک مجرم قرار نگیرد و مشوق مردم باشد تا از قوانین موضوعه اطلاع یابند ولی از سوی دیگر باعث شده تا حقوق افرادی که واقعاً به قوانین مربوطه جهل داشته‌اند ضایع گردد. لذا بر این اساس باید تمیزی بین احکام تشریحی یا موضوعه و احکام فطری قائل شد. احکام فطری دلالت بر جرائمی دارند که وجدان هر کس به آن اعتراف می‌کند مثلاً ظلم و ستم و اجحاف و ضایع کردن حقوق دیگران و سرقت و تجاوز و بسیاری موارد دیگر را هر کس به عنوان جرم و خطا می‌شناسد ولی بسیاری کسانی که نمی‌دانند مثلاً برای ساختن انبار در پارکینگ منزل خود نیازمند مجوز شهرداری هستند و یا در روز مشخص با اتومبیل حق ورود به منطقه‌ای از شهر را ندارند و این احکام اخیر همگی در زمره احکام تشریحی یا موضوعه هستند. مثال‌های بسیاری از این دو گروه احکام می‌توان نام برد.

احکام فطری بر مبنای قواعد عقلی کلی هستند و اختصاص به مذهب، قانون یا کشور خاص ندارند و زمان و مکان در آن تأثیر چندانی ندارد و وجدان مصدق آنهاست و در همه جا بکار می‌روند. لذا مجرم نمی‌تواند برای ارتفاع تکلیف خود را به تجاهل وادارد و نمی‌تواند به قاعده «قبح

عقاب بلا بیان» متمسک شود. یعنی بطور مثال نمی‌تواند بگوید که من نمی‌دانستم سرقت یا ظلم یا تجاوز اعمال زشتی هستند. ولی در احکام تشریحی و موضوعه این موضوع متفاوت است. مجرم می‌تواند استدلال کند که من در این شهر یا کشور غریب و نمی‌دانستم که در بین ساعات مشخص نباید با اتومبیل وارد محدوده مرکزی شهر شد. لذا به قاعده «قیح عقاب بلا بیان» متمسک شده و از خود دفاع مشروع می‌کند. قاعده «قیح عقاب بلا بیان» یک قاعده عقلی می‌باشد و قواعد عقلی اساس تمیز حق هستند و نفی آنها می‌تواند منجر به نفی حق و یا اصولاً قضاء گردد و لذا معقول نیست که فردی را نسبت به خطایی که از آن مطلع نبوده مجازات کرد.

در مورد احکام فطری دستور قرآن کریم صریح است و می‌توان استنباط نمود که جهل به حکم فطری رفع تکلیف نمی‌نماید ولی در مورد احکام تشریحی وقتی جهل به حکم رفع تکلیف نمی‌کند که حکم به مجرم ابلاغ شده باشد. در سوره بقره در مورد ممنوعیت ربا این مصداق به وضوح دیده می‌شود که می‌فرماید: «و خدا معامله را حلال و ربا را حرام کرده است پس کسی که موعظه خدا به او رسید باز ایستاد پس برای اوست چیزهای گذشته و امر او با خداست و آنان که بدان کار باز گردند اهل جهنمند و طولانی در آن خواهند بود»^{۱۸۶}. در این آیه تنبیه برای کسانی خواهد بود که ابلاغ حکم و تفهیم تشریح اتفاق افتاده باشد و معنی آن بر این است که اگر پیام خداوند به آنها نرسید پس مرتکب گناهی نیز نشده‌اند.

این اصل به زمینه‌های حقوق بین‌الملل نیز قابلیت تسری دارد و آن در این است که به دلیل اینکه اتباع کشورهای مختلف به قوانین موضوعه غیرموطن خود آگاهی بسیار کمی دارند باید در عدم رعایت احکام تشریحی با تخفیف با آنها برخورد شود. برای مثال بخش‌های عمده‌ای از حقوق مدنی و اداری کشورها مشمول این موضوع می‌شود که واردین از آنها مطلع نیستند. شاید لازم باشد تا این قوانین به نحوی به واردین و مسافرین خارجی و توریست‌ها تفهیم گردد. البته در این مورد باید به روش تفهیم مناسب دست یافت. در غیر این صورت بسیاری از اعمال واردین و مسافرین می‌تواند جرائم تشریحی تلقی شود و آنها تحت تعقیب قضائی قرار گیرند در صورتی که واقعاً به آن قوانین آگاه نبوده و عقلاً مستوجب مجازات نبوده‌اند. در این زمینه حقوق بین‌الملل مسکوت بوده است و باید برای استیفاء حق افراد غیربومی در این باب مسئله را مطرح و باز نمود تا دولت‌ها تسهیلاتی در

^{۱۸۶} - سوره بقره، آیه ۲۷۵. وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

این زمینه ابداع و وضع نمایند.

جهل به حکم فطری رافع تکلیف نیست ولی جهل به حکم تشریحی رافع است.

۲۲- اصل احترام به حقوق مکتسبه

حقوق مکتسبه^{۱۸۷} را فرد به طور طبیعی ندارد و از اکتساب وی ناشی می‌شود. برای مثال حق حاکمیت از جمله موارد این اصل است. این اصل طبق ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری از جمله اصول مورد استفاده بعنوان منابع حقوق بین‌الملل در حل و فصل دعاوی می‌باشد. در نتیجه این اصل حقوق و امتیازات اکتساب شده ناشی از گذشت زمان از حقوق مکتسبه شمرده می‌شوند. در فقه نیز استصحاب بنا بر تعریفی که شیخ مرتضی انصاری در رسائل می‌نماید: «ابقاء ما كان» یعنی حکم به بقاء آنچه پیشتر وجود داشته است باب حقوق مکتسبه را باز می‌نماید. این تعریف گرچه تفاوت‌هایی را بین استصحاب و حقوق مکتسبه ایجاد می‌نماید ولی از این نظر که هر دو امتیازات قبلی را مستوجب بقاء می‌داند شباهت بسیاری به یکدیگر دارند. همانطور که در حجیت استصحاب به علل مختلف تردیدهایی است، در اعطای حقوق مکتسبه نیز تردیدهایی وجود دارد. این تردیدها از لحاظ اسلام در نحوه سلامت حقوق مکتسبه از حیث حلیت در مالکیت حق و عدم غصبی بودن این حقوق می‌باشد که در صورت رفع این تردیدها قابل احترام است. به هر حال حقوق مکتسبه در قلمرو حقوق بین‌الملل عمومی به مسائل مختلف حق حاکمیت برمی‌گردد که از عمده مسائل حقوق بین‌الملل می‌باشد.

مثالهایی از حقوق مکتسب در قرآن آمده است برای مثال ازدواج با دو خواهر ممنوع است ولی اگر قبل از نزول آیه: «و نباید دو خواهر را در یک زمان به زنی گیرید، مگر آنکه بیش از این چنین کرده باشید»^{۱۸۸} ازدواج واقع شده باشد آثار (حقوق) ناشی از این ازدواج (حق) سلب نمی‌شود ولی بعد از آن تاریخ دیگر چنین ازدواجی ممنوع است. یا در آیه دیگر می‌فرماید: «با زنانی که پدرانتان به عقد خویش درآورده‌اند زناشویی نکنید مگر آنکه بیش از این چنان کرده

¹⁸⁷- Acquired or verted rights

^{۱۸۸} - سورة نساء آیه ۲۳: وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ

باشید».^{۱۸۹} که تصریحی به حقوق مکتسبه قبل از تشریح منع ازدواج با زنان پدران است. مثال دیگر این موضوع در مورد ربا است که می‌فرماید: «و خدا معامله را حلال و ربا را حرام کرده است پس کسی که موعظه خدا به او رسید باز ایستاد پس برای اوست چیزهای گذشته و امر او با خداست.»^{۱۹۰} در سوره مائده نیز در مورد صید در احرام مشابه این موضوع دیده می‌شود که می‌فرماید: «از آنچه در گذشته کرده‌اید خدا عفو کرده است و کسی که به آن بازگردد پس خدا از او انتقام می‌گیرد.»^{۱۹۱}

حقوق و امتیازات اکتسابی که در زمان اکتساب مشروع بوده و ناش از گذشت زمان حقوق مکتسبه به شمار می‌آیند لازم الاحترام هستند.

۲۳- اصل اعتبار امر مختومه

این اصل به این معنی است که اگر موضوع مورد منازعه و اختلاف به صورت نهایی و قطع توسط یک دادگاه ذیصلاح رسیدگی و به صورت قانونی تعیین تکلیف شد برای طرفین دعوی مختومه تلقی شود و نباید مجدداً آن را مطرح ساخت. این اصل در حقوق بین‌الملل نیز جایگاه مورد قبولی دارد. در آئین دادرسی اسلام نیز مصادیق این موضوع را می‌توان دریافت. در سوره آل عمران می‌فرماید: «همانند آن کسانی نباشید که بعد از اینکه دلایل روشن بر آنها آشکار گردید اختلاف و افتراق کردند که برای آنها عذاب بزرگی خواهد بود.»^{۱۹۲}

همانطور که در آئین دادرسی در حقوق داخلی مطرح است، مدارک جدید دال بر کشف حقیقت می‌تواند باعث به جریان انداختن مجدد پرونده در حقوق بین‌الملل نیز باشد.

^{۱۸۹} - سوره نساء آیه ۲۲: وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ

^{۱۹۰} - سوره بقره آیه ۲۷۵: وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ

^{۱۹۱} - سوره مائده: آیه ۹۵: عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ

^{۱۹۲} - سوره آل عمران، آیه ۱۰۵. وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اِخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

اگر مورد منازعه و اختلاف به صورت نهایی و قطع توسط دادگاه ذیصلاح رسیدگی و تعیین تکلیف شد برای طرفین دعوی محتمله است و نمی‌توان مجدداً آن را به جریان انداخت مگر با ارائه مدارک جدید دال بر کشف حقیقت.

۲۴- اصل مسؤلیت بین‌المللی

مسؤلیت بین‌المللی یکی از موارد مبرهن در مباحث حقوق بین‌الملل است به نحوی که هرگاه کشوری مرتکب اعمالی شود که به دیگری خسارت وارد سازد باید جبران نماید. این موضوع از دامنه حقوق بین‌الملل عمومی به موارد حقوق بین‌الملل خصوصی نیز تسری دارد و مسؤلیت به افراد متبوع یک کشور نیز تعمیم می‌یابد. در این ارتباط مبحث حمایت دیپلماتیک قرار می‌گیرد که در ارتباط با مباحث مطرح در اینجا بسیار حائز اهمیت است. گسترش مباحث حمایت دیپلماتیک تا حد کاپیتولاسیون نیز وسعت دارد که جنبه‌های دیگری از مسؤلیت را در روابط بین‌الملل تعریف می‌کند. البته این نوع مسؤلیت در ارتباط با حدت مسائل حمایت مطرح است و علی‌القاعده جدا از تعریف مسؤلیت بین‌المللی است ولی چون حمایت دیپلماتیک از حیطة مباحث مسؤلیت تلقی می‌شود لذا این مبحث نیز در اینجا قرار داده شده است. قیومت‌های بین‌المللی نیز در حیطة‌های موضوعی مجاور این مبحث است.

مبحث مسؤلیت بین‌المللی در روابط بین‌الملل تا حدی گسترش دارد که حتی اگر مقامی از کشوری به کشور دیگر توهین نماید ملزم است علناً عذرخواهی نماید و یا حتی عزل وی از مقام تحت تصدی نیز از وقایع قابل پیش‌بینی است. جزئیات این مسائل در قوانین حقوق بین‌الملل و دیوان بین‌المللی دادگستری درج است.

بحث در باب مسؤلیت از حیطة تقصیر به دامنه قصور نیز رسیده است ولی چون اثبات مسؤلیت در حیطة قصور سخت قابل اثبات است و امکان استفاده نابجا از آن وجود دارد لذا با محدودیت‌هایی روبرو است. از طرفی مباحث عدیده‌ای در انطباق مشروعیت و عدم مشروعیت اعمال مختلف بر اساس قوانین داخلی یا قوانین کشور مصدوم یا حقوق بین‌الملل وجود دارد که همگی از ویژگی‌های خاصی در موضوعات مختلف برخوردارند.

قوانین مسؤلیت در بسیاری از مسائل جدی بین‌المللی گاهی قابل طرح نمی‌باشند و اگر هم طرح کردند ضمانت اجرائی آن با تردید روبرو است. در این باب بسیاری از مسائل که به نحوی

مرتبط با جنگ و حمله‌کنندگان بالاخص هجمه قدرت‌های بزرگتر اتفاق می‌افتد را می‌توان ذکر کرد. از طرفی مسبب این گونه اعمال و تجاوزات افرادی هستند که در مقامات سیاسی یا نظامی کشورها قرار دارند و اگر در پایان جنگ هم محاکمه شوند یک جان بیشتر ندارند که قصاص گردند ولی ممکن است باعث کشتن تعداد زیادی شده باشند. از طرف دیگر در صورت عدم آمادگی کشور خسارت زننده، خسارت دیده حقّ توسّل به زور یا جنگ را ندارد. البتّه باید مجدداً به این موضوع اشاره کرد که همه اینها در ارتباط با این است که طرفین از چه قدرتی برخوردار باشند.

تبلور این اصل در حقوق اسلام تحت عنوان مبحث دیه قابل مشاهده است. در فقه اسلام دیه به عنوان پرداخت خسارت در ضایع ساختن حقوق دیگران است و چون مرزهای سیاسی در اسلام تعریف مجزاکننده انسان‌ها را ندارد لذا ضایع ساختن حقوق افراد و اقوام و ملل دیگر همانند ضایع ساختن حقوق افراد اقوام و ملل اسلامی است و دیه بر آن تعلق می‌گیرد. طیف وسیع تعلق دیه به تخلفات شامل هم قصورات و هم تقصیرات می‌شود به نحوی که بر اساس قواعد فقهی حتی اگر عمل فردی باعث ترساندن دیگری شود مشمول دیه می‌گردد و اگر ترسیدن فرد موجب خسارت‌هایی اعمّ از مادی یا روحی یا جسمی برای او گردد به همین میزان دیه بیشتر می‌شود.

اگر دیه دهنده در پرداخت دیه خود ناتوان باشد بر حکومت اسلام فرض است که حقوق دو طرف را احیاء نموده و از بیت‌المال به خسارت دیده دیه بپردازد. مباحث ضمان جریره که مشتمل بر تعهد فرد در پذیرفتن خسارت فردی دیگر است در این حیظه وارد نیست چون ضمان جریره بر اساس اختیار مسؤولیت است ولی دیه بر اساس اجبار مسؤولیت وضع می‌گردد.

خود حکم قصاص به نحوی تصریح در پذیرفتن مسؤولیت اعمّ از ملی یا بین‌المللی است. می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، درباره کشتگان بر شما قصاص مقرر شد: آزاد در برابر آزاد و بنده در برابر بنده و زن در برابر زن. پس هر کس که از جانب برادر خود عفو گردد، باید که با خشنودی از پی ادای خونبها رود و آن را به وجهی نیکو بدو بپردازد این حکم، تخفیف و رحمتی است از جانب پروردگارتان و هر که از آن تجاوز کند پس برایش عذابی دردناک خواهد بود.»^{۱۹۳}

^{۱۹۳} - آیه ۱۷۸ سوره بقره، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

در این آیه نمی‌فرماید که کشته‌شدگان از مخاطبین باشند یا غیر. یعنی چه از ایمان آورندگان باشند و چه از دیگران، این قاعده برای آنان مرعی است و همانطور که گفته شد چون مرزها در اسلام متمایزکننده حقوق نیستند و کلیه افراد جوامع بشری از حیث نژاد و ملیت و محل سکونت به یک چشم نگریسته می‌شوند لذا این قاعده مؤید اصل مسؤولیت در حقوق بین‌الملل است.

در آیه دیگر می‌فرماید: «هیچ مؤمنی را نرسد که مؤمن دیگر را جز به خطا بکشد و هر کس که مؤمنی را به خطا بکشد باید بنده‌ای مؤمن را آزاد کند و خونبهایش را به خانواده‌اش تسلیم کند. مگر آنکه خونبها را ببخشند و اگر مقتول مؤمن و از قومی است که دشمن شماست فقط بنده مؤمن را آزاد کند و اگر از قومی است که با شما پیمان بسته‌اند. خونبها به خانواده‌اش پرداخت شود و بنده مؤمنی را آزاد کند و هر کس (که بنده‌ای) نیابد برای توبه دو ماه پی در پی روزه بگیرد و خدا دانا و حکیم است. و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد کیفر او جهنم است که در آن همواره خواهد بود و خدا بر او خشم گیرد و لعنتش کند و برایش عذایی بزرگ آماده سازد. ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون به راه خدا زدید پس بررسی کنید و به آن کس که بر شما سلام گوید مگوئید که مؤمن نیستی...»^{۱۹۴}

در این آیات مؤمن را نیز در این ارتباط مشخص می‌فرماید به این نحو که هر که سلام گفت مؤمن است خواه این سلام به لفظ عربی باشد یا عبری، عجمی باشد یا لاتین با تعظیم و تکان سر باشد یا به هر شکلی از تحیت همراه باشد همان سلام است.

در آیه دیگر می‌فرماید: «جزای هر بدی، بدی است همانند آن، پس کسی که عفو کند و آشتی ورزد مزدش با خداست زیرا او ستمکاران را دوست ندارد. بر کسانی که پس از ستمی که بر آنها رفته باشد انتقام می‌گیرند ملامتی نیست. ملامت در خور کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و به ناحق در روی زمین سرکشی می‌کنند. برای آنهاست عذایی دردآور.»^{۱۹۵} همچنان که از آیات

۱۹۴- آیات ۹۴-۹۲ سوره نساء: وَ مَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَ تَخْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا.

۱۹۵- آیات ۴۲-۴۰ سوره شورا: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. وَ لِمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ. إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ هُمْ

دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

فوق واضح است این آیات هیچگونه تخصیصی به قومیت مسلم با غیرمسلم ندارد و هرکس ستم کند مسؤولیت متوجه اوست و باید خسارت وارده را بپردازد. تعمیم این مبحث به موضوع مسؤولیت بین‌المللی افراد می‌رسد که از مباحث مهم در حقوق بین‌الملل می‌باشد.

جرائم بین‌المللی تا قبل از جنگ دوم جهانی به موجب قواعد فرعی و قراردادی بین‌المللی از یک طرف عبارت از جرائمی بود که جنبه عام داشتند مانند دزدی دریائی، خرید و فروش برده و زنان و اطفال، خرید و فروش مواد مخدر و انتشار نشریات خلاف عفت و اخلاق و چاپ اسکناس جعلی و ضرب سکه‌های قلب و از طرف دیگر عبارت بود از عدم رعایت قواعد و رسوم جنگ. بعد از جنگ دوم چند جرم بر فهرست جرائم بین‌المللی افزوده شد و حقوق جزای بین‌المللی مورد اهمیت قرار گرفت و جرایم ضد بشریت، جنایات ضد صلح و کشتار دسته جمعی بر این موارد افزوده شد و دادگاه‌های خاصی برای محاکمه جنایتکاران جنگی نظیر دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو تشکیل شد که در تاریخ حقوق بین‌الملل نوظهور بود.

طبق قوانین و عرف عادی و قراردادی بین‌المللی قوای مسلح دولتها حق دارند در زمان جنگ برای مبارزه با دشمن از اسلحه استفاده نمایند ولی مجاز به هرگونه اقدام و هر نوع استفاده از سلاحهای جنگی بر علیه دشمن نیستند. برای مثال غارت و قتل افراد غیرمسلح مجاز شناخته نشده است. این اعمال و نظایر آن در زمان جنگ که طبق عرف و رویه بین‌المللی جزء عملیات جنگی بمعنی اخص محسوب نمی‌شوند اصطلاحاً جنایات جنگ خوانده شده‌اند. برای مجازات مرتکبین این جنایات هر یک از دول متحارب می‌توانند به موجب قوانین جزایی داخلی با اتباع خود رفتار کنند و همچنین به موجب قاعده‌ای که از دیرباز در روابط بین‌المللی معمول شده است دولتها حق دارند در صورتی که افراد دشمن را به عنوان اسیر جنگی در اختیار داشته باشند طبق قوانین خود مجازات نمایند.

در جنگ دوم موضوع جنایت بین‌المللی افراد مفهوم وسیعتری پیدا کرد و در نتیجه افرادی که تعهدات بین‌المللی را نقض کرده و اقدام به جنگ تعرضی نمودند مجرم و مستوجب مجازات شناخته شدند. بر اساس قرارداد لندن مورخ ۸ اوت ۱۹۴۵ تشکیل دادگاه نظامی بین‌المللی برای محاکمه و مجازات جنایتکاران بزرگ جنگ دول اروپایی پیش‌بینی گردید. این دادگاه طبق ماده

اول قرارداد لندن در آلمان تشکیل شد تا به جنایات افرادی که جرایم آنها محلّ جغرافیایی معینی نداشته رسیدگی نماید. طبق ماده ۶ اساسنامه دادگاه نورنبرگ کسانی که به نام و به حساب دول اروپایی منفرداً یا به عنوان عضو سازمان‌ها مرتکب جرایم: جنایات بر ضدّ صلح، جنایات جنگ و جنایات بر ضدّ بشریت شده بودند مورد تعقیب و محاکمه و مجازات قرار می‌گرفتند.

جنایات بر ضدّ صلح از جرایمی است که در حقوق بین‌الملل سابقه نداشته و امری کاملاً تازه بود و بنابراین از این لحاظ بعد از جنگ دوم اصول تازه‌ای در مورد مسؤولیت بین‌المللی افراد صرفنظر از مقام و موقعیت آنها وضع شد. طبق بند الف ماده ۶ اساسنامه دادگاه نظامی نورنبرگ جنایات بر ضدّ صلح عبارتند از: «اداره یا شروع و تهیه و یا ادامه یک جنگ تعرضی یا جنگی که بر خلاف عهدنامه‌ها و پیمانها یا قراردادهای بین‌المللی واقع شود و یا شرکت در یک نقشه دسته جمعی یا توطئه به منظور اجرای یکی از اعمال مذکور».^{۱۹۶}

به موجب بند ب ماده ۶ اساسنامه دادگاه نورنبرگ جنایات جنگ عبارتند از: «نقض قوانین و عادات جنگ، که موارد آن عبارتند از (بدون اینکه منحصر و محدود به همین عدّه باشد) قتل و تبعید افراد غیرنظامی نواحی اشغال شده و بدرفتاری با آنها به منظور کار اجباری یا به هر منظور دیگر، قتل اسیران جنگی و بدرفتاری با آنها، اعدام گروگانها، غارت اموال عمومی یا خصوصی، تخریب بدون علت شهرها یا دهات یا هر نوع تخریب و انهدام که مبتنی بر ضرورت جنگی نباشد.» بنابراین جنایات جنگ به معنی اخص عبارت از نقض قواعد و مقرراتی است که به موجب قراردادهای بین‌المللی دول متحارب و افراد ارتش آنها باید در موقع جنگ رعایت کنند.^{۱۹۷}

^{۱۹۶} - گرچه جنگ تعرضی و جنگ ناقض عهدنامه‌ها در اساسنامه دادگاه نورنبرگ تعریف نشده است معذک از ادعای عهدنامه‌های تقدیمی به دادگاه و اظهارات نمایندگان دول متحد که تقاضای مجازات سران دول متجاوز را داشتند و همچنین از حکم دادگاه چنین برمی‌آید که مقصود از جنگ تعرضی یا جنگ ناقض عهدنامه‌ها جنگی است که بر خلاف عهدنامه بریان کلوگ (عهدنامه تحریم جنگ) که جنگ را به عنوان اجرای سیاستهای ملی منع کرده و همچنین سایر عهدنامه‌ها و قراردادها مخصوصاً عهدنامه ورسای و قراردادهای لوکارنو و غیره از طرف دولت آلمان و متحدین اروپایی را مورد حمله و تجاوز قرار داده است می‌باشد.

^{۱۹۷} این قراردادها که مورد استناد دادگاه نورنبرگ واقع شده است در درجه اول عبارتند از قراردادهای لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ مربوط به قواعد و رسومی که باید در جنگ زمینی رعایت شود و قرارداد ۱۹۲۷ راجع به رفتار با اسیران جنگی و عهدنامه لندن ۱۹۳۰ و ۱۹۳۶ راجع به جنگ دریایی و زیردریایی و در درجه دوم عرف و عادت است که در روابط بین‌المللی معمول شده است. گرچه به موجب قراردادها و طبق عرف بین‌المللی رعایت قواعد و رسوم جنگ از طرف دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

جنایات بر ضد بشریت نیز از جرایمی است که تا قبل از تشکیل دادگاه نورنبرگ در حقوق بین‌الملل عنوان خاص و سابقه مشخصی نداشته است. این جنایات طبق بند ج ماده ۶ اساسنامه دادگاه نظامی نورنبرگ عبارتند از: «قتل، نابودی، برده کردن، تبعید، یا هر عمل غیرانسانی دیگری که علیه مردم غیرنظامی (کشوری) قبل از جنگ یا در حین جنگ ارتکاب شود یا شکنجه و عذاب دادن مردم به علل سیاسی، نژادی، مذهبی (اعم از اینکه این شکنجه‌ها مخالف یا موافق قوانین مملکت محل ارتکاب باشد) که بر اثر جنایتی ارتکاب شود که داخل در صلاحیت دادگاه یا مربوط به آن باشد. اداره‌کنندگان و سازمان‌دهندگان و محرکین و شرکاء و معاونین جرمی که در تنظیم و تهیه و یا اجرای نقشه دسته جمعی و یا یک توطئه برای ارتکاب یکی از جرایم مذکور در فوق شرکت داشته‌اند مسؤول کلیه اعمال تمام کسانی که برای اجرای نقشه مزبور انجام شده است می‌باشند.^{۱۹۸}

علاوه بر جرایمی که در اساسنامه دادگاههای نورنبرگ و توکیو و احکام دادگاههای مذکور مورد توجه واقع شده است به موجب قرارداد بین‌المللی ۱۱ دسامبر ۱۹۴۸ کشتار دستجمعی نیز اعم از اینکه در زمان جنگ یا در زمان صلح ارتکاب شود جرم و جنایت بین‌المللی شناخته شده است و مرتکبین آن از افراد عادی و مأموران دولتی و اعضای حکومت مجازات می‌شوند و کشتار دستجمعی طبق ماده ۲ قرارداد عبارت است از یکی از اعمال ذیل که به قصد نابود کردن تمام یا قسمتی از گروه ملی، قومی، نژادی، یا مذهبی انجام شود:

۱- قتل اعضای گروه

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

دول متحارب اصلی است که مورد قبول قرار گرفته اما اولاً عدم رعایت و نقض آنها صریحاً جرم بین‌المللی شناخته نشده و ثانیاً از آنجا که تا قبل از دادگاه نورنبرگ در روابط بین‌المللی دولتها مسؤولیت جزایی نداشته‌اند عدم رعایت قواعد مزبور موجب مسؤولیت مدنی دولت متخلف می‌شد و این موضوع در ماده سوم قرارداد لاهه ذکر شده که دولت متخلف باید جبران خسارات وارده از طرف اتباع خود را بنماید.

^{۱۹۸} - جنایات بر ضد بشریت در اساسنامه دادگاه به صورت مستقل و به عنوان جرم اصلی مورد توجه تهیه‌کنندگان اساسنامه واقع نشده و عنوان جرم تبعی دارد و در نتیجه مرتکبین جنایات موضوع بندهای الف و ب ماده ۶ در صورتی که ضمن ارتکاب آن جنایات مرتکب جنایات بر ضد بشریت گردند مسؤول شناخته می‌شوند. در طرح قرارداد راجع به جنایات بر ضد بشریت و امنیت بشر که بوسیله کمیسیون حقوق بین‌الملل تنظیم گردید جنایات موضوع بند ج ماده ۶ اساسنامه دادگاه نورنبرگ کاملاً ذکر و جرم مستقلی شناخته شد.

- ۲- صدمه شدید نسبت به سلامت جسمی یا روحی افراد آن گروه
- ۳- قرارداد عمده‌ی گروه در معرض شرایط زندگی نامناسبی که منتهی به زوال قوای جسمی آن گروه به صورت کلی یا جزئی بشود.
- ۴- اقداماتی که بمنظور جلوگیری از توالد و تناسل آن گروه صورت گیرد.
- ۵- انتقال اجباری اطفال آن گروه به گروه دیگر.

حکم دادگاه بین‌المللی نورنبرگ متضمن یک موضوع تازه و بی‌سابقه در حقوق بین‌الملل بود و آن مسؤولیت و مجازات افراد است به علت تخلف از تعهدی که دولت به عهده گرفته است. در حکم دادگاه تصریح شده است که حقوق بین‌الملل مدتهاست برای اشخاص طبیعی تکالیف و مسؤولیتهایی در نظر گرفته و حمایتی را که حقوق بین‌الملل از نمایندگان دولتها می‌کند مربوط به اعمال جنایتکارانه آنها نیست و مرتکبین این اعمال نمی‌توانند باستناد سمت رسمی خود از محاکمه و مجازات معاف شوند. اصل مسؤولیت فردی بعلمت نقض تعهدات بین‌المللی در قرارداد کشتار دسته جمعی نیز عنوان شده و برسمیت شناخته شده است. همچنین در ماده اول طرح مربوط به جنایات بر ضد صلح و امنیت بشر که با توجه به سوابق مربوط به اساسنامه و حکم دادگاه نورنبرگ تهیه و در ششمین دوره اجلاس کمیسیون حقوق بین‌الملل در سال ۱۹۵۴ به تصویب رسیده به مسؤولیت و مجازات افراد به این شرح اشاره شده است: «جنایات بر ضد صلح و امنیت بشر که در این قانون تعریف شده جنایات حقوق بین‌الملل محسوب می‌گردد و افرادی که مسؤول آنها باشند مجازات خواهند شد. در ماده ۲ طرح مزبور که مشتمل بر ۱۳ بند است اعمالی که جرم یا جنایات بر ضد صلح و امنیت بشر باشند احصا شده است. این اعمال به طور خلاصه عبارتند از: هر عمل تجاوز کارانه، هر نوع تهدید برای اقدام به عمل تجاوز کارانه، عمل تهیه و تدارک توسط نیروی مسلح، عمل تشکیل و تشویق دستجات مسلح برای اقدام به تجاوز، اقدام برای ایجاد جنگ داخلی در یک کشور، اقدام به عملیات تروریستی، اقدام بر خلاف عهدنامه‌ها، دخالت در امور کشور دیگر، کشتار دسته جمعی، اعمال خلاف انسانیت، اعمال خلاف قوانین و عادات جنگ، توطئه و تحریک و یا معاونت و شرکت در جرایم مذکور در فوق.»^{۱۹۹}

در مبحث وفای به معاهدات بحث می‌شود که کلیه معاهدات الزام‌آور است و ایجاد مسؤولیت

^{۱۹۹} - توضیحات از حقوق بین‌الملل عمومی، محمد صفدری، جلد ۳، انتشارات دانشگاه تهران استفاده شده است.

می‌کنند. در سوره اسراء می‌فرماید: «به عهد خویش وفا کنید که عهد مسؤلیت آور است.»^{۲۰۰} و این مسؤلیت مربوط به هر عهدی است چه با خدا چه با خلق خدا. در سوره احزاب می‌فرماید: «عهد خدا مسؤلیت آور است.»^{۲۰۱} در این ارتباط باید ابراز داشت که با دخول در اسلام و به طریق اولی در ایمان مفاد تعهدات اعمال و رفتار اسلامی بطور ضمنی و صریح از شرایط بیعت عام و خاص می‌باشند که مفترض الاتباعند. یعنی چه کشور اسلام در قراردادهای بین‌المللی وارد شده باشد و چه نشده باشد ملزم به رعایت دستورات انسانی اسلامی در ارتباط با سایر دول و ملل می‌باشد.

هرگاه شخصی یا دولتی مرتکب عملی شود که به دیگری آسیب وارد آید مسئول است.

۲۵- اصل جبران خسارت ناروا

اصل جبران خسارت ناروا یا اصل جبران عمل خلاف^{۲۰۲} در حقوق داخلی نظام‌های مختلف حقوقی پذیرفته شده است و در قوانین آنها روش جبران خسارت نیز معین گردیده است. طبق تعریف کلی اگر شخصی با اقدام به عملی یا خودداری از انجام عملی به دیگری خسارت زند موظف است تا خسارت وارده را جبران نماید. از لحاظ حقوق بین‌الملل این جبران اقدامی است که به نفع یک کشور یا یک سازمان بین‌المللی صورت می‌گیرد تا خسارت متحمل شده را جبران نماید و هدف از این اقدام اعاده وضعیّت قبل از خسارت می‌باشد. از این اصل در ماده ۳۷ قرارداد لاهه ۱۹۰۷ به عنوان یکی از اصول عمومی مورد قبول ملل متمدن نام برده شده است.

این اصل در اسلام نیز در قالب مبحث فقهی ضمان مطرح و کاملاً پذیرفته شده است و هرگونه خسارت وارده از طرف فرد یا دولت به دیگری اعم از حیطة عمل خصوصی یا عمومی مستلزم اعاده وضعیّت قبل از خسارت یا جبران خسارت وارده می‌باشد به نحوی که جبران عمل خلاف خاطی شود. اصالت این اصل در حقوق بین‌الملل خصوصی تا وقتی که طرفین شخصیت‌های حقیقی یا عینی هستند کمتر دچار تردید است تا حقوق بین‌الملل عمومی که طرفین

^{۲۰۰} - سوره اسراء، آیه ۳۴: وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا.

^{۲۰۱} - سوره احزاب، آیه ۱۵: وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا.

دعوی دولت‌ها هستند و موضوع ستاندن خسارت از دولت‌ها مبحث وسیعتری از لحاظ کمی و کیفی است. به هر حال این اصل کلی (بدون توجه به مسائل مربوط به اثبات اصالت حق) در حقوق بین‌الملل عمومی در حقوق اسلام به رسمیت شناخته شده است.

در قرآن کریم آیات زیادی در مورد پاداش افراد آمده است و در همه این آیات جزا متناسب با جرم در نظر گرفته شده است.^{۲۰۳} به طور کلی قرآن کریم می‌فرماید: «هر کس در گرو کاری است که کرده است.»^{۲۰۴} این آیه در سوره جاثیه به قوم هم تعمیم داده شده است. می‌فرماید: «خود آن مردم به جزای اعمالی که مرتکب شده‌اند پاداش می‌بینند.»^{۲۰۵} شاید این آیه را دلیلی بر مسؤولیت قومی و گروهی و ملی دانست که آثار آن در مسائل بین‌المللی نیز قابل تسری است.

در سوره قصص به این موضوع تصریح می‌شود که پاداش عمل نیک بهتر از آن است ولی جزای عمل بد به اندازه همان عمل خواهد بود. می‌فرماید: «هر کس که کار نیکی انجام دهد بهتر از آن را پاداش یابد و هر که مرتکب گناهی شود، پس آنان که مرتکب گناه شوند جز به اندازه عملشان مجازات نشوند.»^{۲۰۶} و در سوره شوری می‌فرماید: «جزای هر بدی بدی است همانند آن، پس کسی که عفو کند و صلح کند مزدش با خدا باشد.»^{۲۰۷}

اگر شخصی یا دولتی با اقدام به عملی یا خودداری از انجام عملی به دیگری خسارت زند موظف است تا خسارت وارده را جبران نماید.

^{۲۰۳} - سوره صافات، آیه ۳۹ وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، جز در برابر اعمالتان کیفر نخواهید دید. سوره زمر، آیه ۷۰ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ پاداش هر کسی برابر کردارش به تمامی ادا شود. سوره یس، آیه ۵۴ وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، و جز همانند کاری که کرده‌اید پاداش نمی‌بینید. سوره تحریم آیه ۶۷ و سوره طور، آیه ۱۶ إِنْما تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ شما را در برابر کارهایی که کرده‌اید مجازات می‌کنند. سوره واقعه آیه ۲۴، جِزَاءٌ مِّمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ، پاداش به عمل انجام شده تعلق می‌گیرد.

^{۲۰۴} - سوره مدثر، آیه ۳۸. كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ.

^{۲۰۵} - سوره جاثیه، آیه ۱۴. لِيَجْزِيَ قَوْمًا مِّمَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

^{۲۰۶} - سوره قصص، آیه ۸۴ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

^{۲۰۷} - سوره شوری، آیه ۴۰: وَ جِزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ

۲۶- اصل وجود حیات در قصاص

قصاص از احکام قرآن کریم و از ملزومات جلوگیری از وقوع قتل و تعدی انسانها به جان یکدیگر است. قوانین برخی از کشورهای جهان در حال حاضر به سختی مجازات اعدام را می‌پذیرند و این امر باعث شده که قتل در بسیاری از جوامع رشد یابد. قرآن کریم می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، درباره کشتگان بر شما قصاص مقرر شد، آزاد در برابر آزاد و بنده در برابر بنده و زن در برابر زن پس هر کس که از جانب برادر خود عفو گردد باید که با خشنودی از پی ادای خونبها رود و آن را به وجهی نیکو بدو پردازد. این حکم تخفیف و رحمتی است از جانب پروردگارتان و هر که از آن سر باز زند بهره او عذابی دردآور است. ای خردمندان شما را در قصاص کردن زندگی است باشد که پرهیزید.»^{۲۰۸} در شرح این آیات در تفسیر بیان السَّعَادَة آمده است: ^{۲۰۹} «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که به ایمان عام، ایمان آوردید و دعوت ظاهری و بیعت عمومی نبوی را قبول نمودید. کُتِبَ عَلَيْكُمْ در لوح محفوظ یا در سینه نبی ص برای شما نوشته شده مقصود این است که واجب شده است، و به همین جهت و برای اشاره به ضرری که در این مورد و متوجه آنان است، فعل را با عَلَيَّ متعدی نمود. الْقِصَاصُ، قصاص آن است که با جانی چنان رفتار کنند که او با مورد جنایت رفتار کرده است. وجوب قصاص برحکام، پس از درخواست اولیای دم با این امر، منافاتی ندارد. زیرا ولی دم (صاحب خونبها) بین قصاص و دیه و عفو مخیر است. فِي الْقَتْلَى متعلق به کُتِبَ است. الْحُرُّ بِالْحُرِّ، آزاد در مقابل آزاد کشته می‌شود. بِالْحُرِّ که جار و مجرور است، متعلق به فعل یُقْتَلُ یا به اسم مفعول (مقتول) است. و این حکم در صورتی ثابت است که قتل عمدی باشد نه فعلی که محقق شود ناشی از خطاست. در ضمن، این آیه مانند سایر آیات، مجمل و به بیان نیازمند است. پس نباید این اشکال وارد شود که مسئله بر خلاف مفهوم با قید مخالف^{۲۱۰}

^{۲۰۸} - سورة بقره، آیات ۱۷۹ - ۱۷۸، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

^{۲۰۹} - بیان السَّعَادَة فی مقامات العباد، جلد دوم ترجمه صص ۳۵۵ - ۳۵۰.

^{۲۱۰} - مفهوم در مقابل منطوق است. منطوق عبارت از حکمی است که خود لفظ مذکور بر آن ندارد. مفهوم بر دو قسم است: مفهوم موافق و مفهوم مخالف. مفهوم موافق عبارت است از اینکه در مفهوم موافق با حکم منطوق باشد. مانند قول خدای تعالی: وَلَا تَقُلْ هُمَا أَفٌّ كَمَا أَفٌّ كَمَا أَفٌّ که مفهوم آن دلالت بر نهی از زدن و ناسزا گفتن و هر چیزی که در اهانت و دنباله زیر نویس در صفحه بعد:

است. چون مفهوم قید قطعاً در اینجا اعتباری ندارد و تفصیل مسئله موکول به فقه است. وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأَنْثَى بِالْأَنْثَى (و بنده به بنده و زن به زن) نقل شده است که دو طایفه از عرب بودند که یکی از آنها قدرت بیشتری بر دیگری داشت و چنین قرارداد بسته بودند که طایفه قدرتمند، در برابر هر بنده، آزادی را بکشد و در برابر مؤنث، مذکر را و در برابر یک مرد، دو مرد را. وقتی که اسلام آمد، داوری به رسول خدا بردند، پس آیه نازل شد و آنها مأمور به مقابله به مثل شدند. فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ رَجُلٍ أَوْ امْرَأَةٍ أَوْ مَالٍ مِمَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهِ آيَاتِهِ فَإِنَّ رِجْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ فَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا سَائِرَ النَّاسِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (هر کسی که مورد عفو قرار گرفته، یعنی جنایتکاری که بخشیده شده است. مِنْ (از جانب) أَخِيهِ، برادر دینی‌اش که همان صاحب خون است، یا از خون برادرش که کشته شده. عبارت را با لفظ برادر ادا نمود تا به این امر دلالت داشته باشد که لازمه عفو و بخشش، مهربانی و مهرورزی است، چنانچه مهربانی و عطوفت مقتضی عفو است. پس مناسب مقام این است که لفظی بیاورد که مقتضی مهرورزی و مهرورزی نیز مقتضی آن باشد. شَيْءٌ و چیزی از عفو از قصاص، نه از دیه، یا چیزی از عفو، به این معنی که یک وارث عفو کند. فَاتِّبَاعٌ یعنی عفوکننده باید از امور پسندیده پیروی کند، یا اینکه حکم عفوکننده تبعیت است، یا اینکه پیروی از گذشت در خونبها واجب است. بِالْمَعْرُوفِ به طریقی رفتار کند که عقلاً تحسین کنند، و آن را به خوبی و نیکی بشناسند، یعنی در مطالبه دیه، تعفف و اصرار نباشد و زیاده‌تر از مقدار مقرر نگیرد، و از سوی جانی نیز باید و آداء پرداخت خونبها، إِلَيْهِ، به کسی که قصاص را عفو کرده، بِالْحَسَنِ، با احسان و نیکی صورت پذیرد. یعنی زیر پوشش نوعی از احسان قرار بگیرد. این در حقیقت توصیه‌ای برای بخشنده است که با مدارا و عدم تعدی و تعفف همراه باشد، و توصیه‌ای است به جانی که حيله و فریب و مسامحه و بخل و اکراه در کارش نباشد. ذَلِكَ تَخْفِيفٌ یعنی اجازه در عفو، با انتقال به دیه یا بدون آن، یعنی تخفیر بین سه چیز، عفو با دیه، بدون دیه و قصاص، (زیرا جواز بخشش دیه به طریق اولی از گذشت بر قصاص استفاده می‌شود، و عفو از قصاص از قول خدای تعالی فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ، تا آخر آیه

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

ایذای پدر و مادر شدیدتر از حکم منطوق باشد.

مفهوم مخالف: عبارت از آن است که حکم در مفهوم مخالف باشد با حکم در منطوق که آن در جای خود به اقسامی از قبیل مفهوم شرط و مفهوم وصف و غایت و عدد و حصر و قید تعمیم می‌شود. ظاهر مفهوم مخالف اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ، این است که عبد در مقابل حر قصاص نشود، یعنی اگر عبدی حری را بکشد، طبق مفهوم مخالف قید نباید قصاص شود. در حالی که چنین مفهومی در این آیه قطعاً منظور نیست (اصول فقه مظفر، ص ۱۰۷ تا ۱۱۰).

استفاده می‌شود) تخفیفی است در چیزی که بر شما واجب کردیم که آن مؤاخذه کردن به جهت جنایت است. مِنْ رِيكُمُ وَ رُمَّةٌ یعنی این رحمت خداوند است که بخشش را که مستلزم بقای نفوس است جایز دانسته و از سویی ولیّ مقتول و صاحب خون را تکلیف به عفو بدون عوض نکرده است. نقل شده است که اهل تورات تنها حقّ قصاص یا بخشش داشتند، و اهل انجیل حقّ بخشش و دیه داشتند، و این امتّ، مخیر بین سه چیز هستند، و به روایت نسبت داده شده که در شرع موسی قصاص بود، و در شرع عیسی دیه، پس دین سهل اسلام آمد و هر دو را تشریح نمود. فَمَنْ اعْتَدَى یعنی هر کس از صاحبان خون و جانی از حدّ خودش تجاوز بکند، بَعْدَ ذَلِكَ پس از آنکه حدّ آنها از قصاص و عفو و دیه ذکر شد، فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس برای او عذابی دردناک است، و وجه توصیف عذاب به دردناک بودن گذشت. و چون ممکن بود این توهّم پیش آید که تشریح قصاص موجب از بین رفتن نفوس بشری است، و از بین رفتن نفوس خلاف حکمت الهی است، چنانچه ملّتها و دینهای باطل بر این عقیده هستند بنابراین، این توهّم را رفع نمود به اینکه قصاص موجب باقی ماندن نفوس است نه از بین رفتن آنها، زیرا تشریح قصاص موجب منع همه نفوس است از تجرّی بر قتل. پس قصاص باعث از بین رفتن نفوس اندکی شده و در عوض نفوس زیادی می‌مانند، به خلاف ترک قصاص که مطلب برعکس می‌شود. پس فرمود: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ در قصاص برای شما حیات است، عرب در مقابل این جمله، جمله دیگری می‌گوید که مقصودشان افاده همین معنی است و آن جمله این است القتل انفي للقتل^{۲۱۱} و مفسران و جوهی یاد کرده‌اند که دلالت می‌کند بر اینکه تعبیر قرآن بر تعبیر مقابل، ترجیح دارد. یا اُولِي الْأَلْبَابِ صاحبان عقل و خرد را از آن جهت، خاصّ خطاب و ندا قرار داد که احترام و بزرگ داشتن برای آنها باشد و از سوی دیگر، می‌خواهد بگوید تنها خردمندان هستند که می‌فهمند چگونه در قصاص زندگی است و آنها کسانی‌اند که تشریح حکم‌ها مخصوص آنهاست و در آفرینش اشیا، آنها منظور نظرند. آنها هستند که وجودشان مهمّ است و نه غیر آنها. لَعَلَّكُمْ شاید شما ای صاحبان عقل و خرد، تَتَّقُونَ، پرهیزگار شوید. تجرّی از ذکر قصاص، یا از نهادن حیات در قصاص، یا از ذکر حیات، ناشی می‌شود، پس اگر دو معنی اول مقصود باشد، معنی آیه این است: که خداوند برای شما قصاص را تشریح کرد، یا حیات را در قصاص قرار داد، تا شاید شما از کشتن پرهیزید، یا از معاصی پرهیز کنید، یا متّصف به تقوی باشید.

^{۲۱۱} - به این معنی که قتل (در جهت قصاص) بهترین دفع کننده قتل‌های بعدی است.

اگر معنی سوم مراد باشد، معنی آیه چنین است: خداوند برای بقای شما قصاص را تشریح فرمود، تا شاید از معاصی پرهیز کنید و متّصف به تقوی باشید. نسبت دادن ترجّی به خداوند، درست نیست، زیرا رجاء تحقق نمی‌پذیرد، مگر از جاهل که منتظر حصول چیزی است که از اختیارش خارج است و به آن رغبت داشته و حق تعالی چنین نیست. پس رجاء از خدای تعالی به معنی علت آوردن است و ممکن است به این صورت تعبیر شود که خداوند تعالی نیز مانند پادشاهان و بزرگان خلق سخن گفته باشد، چه آنان وعده‌هایی را که می‌دهند، با اگر و شاید و امید است ادا می‌کنند، تا کسانی که به آنها وعده می‌دهند، اتکا و اطمینان به وعده پیدا نکنند و بین خوف رجاء باقی بمانند. و یا اینکه حال بندگان را ملاحظه نموده و شأن بندگان، رجاء و طمع داشتن است، پس ترجّی به اعتبار حال مخاطب است.»

همانطور که ذکر شد حکم قصاص در ادیان قبل نیز تشریح و در تورات نیز آمده است. در قرآن کریم سوره مائده می‌فرماید: «و بر آنان مقرر داشتیم که نفس در برابر نفس و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و هر زخمی را قصاصی است پس هر کس در گذرد کفّاره‌ای برایش است هر که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند از ستمکاران است.»^{۲۱۲} در تفسیر این آیه اینچنین فرموده‌اند:^{۲۱۳} وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا در تورات این حکم را وضع کردیم که اظهار این مطلب تقریر عدم رضایت آنان به حکم خداست، و اینکه به داوری حضرت محمّد ص راضی شدند تا از حکم تورات فرار کنند. اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ مجمل است و محتاج به بیان یعنی نفس مرد در مقابل مرد و عبد در مقابل عبد و مؤنث در مقابل مؤنث است، یا اینکه حکم تورات عامّ است (یعنی تفاوتی ندارد هر که کسی را کشت باید کشته شود). وَ الْعَيْنُ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ یعنی باید قصاص انجام شود. البتّه هر فقره از آن محتاج به تقدیر دیگری است و آن این است که نفس در مقابل نفس کشته می‌شود و چشم در مقابل چشم درآورده شود و هكذا. فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ پس کسی که به قصاص تصدّق کند یعنی از قصاص عفو کند و به دیه راضی شود. فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ آن دیه کفّاره گناهانش می‌باشد. وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ و هر که به آنچه خدا نازل کرده است

^{۲۱۲} - سوره مائده، آیه ۴۵، وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنُ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

^{۲۱۳} - بیان السّاعده فی مقامات العباده، ترجمه، جلد چهارم ۳۴۰-۳۳۹.

حکم نکنند از ستمکاران خواهد بود. این موضوع را سه مرتبه تکرار نمود برای اینکه کمال اهمیّت آن را برساند زیرا حکم به ما انزل الله چنانکه دانستی معیار تمام حرکات و سکناات و مصحح عبارات و سیاست است و به وسیله آن معاش و معاد استوار می شود، و نیز تکرار برای این است که جمله اول ناظر به امت محمّد ص است زیرا که خطاب در قول خدا: *فلا تحشوا الناس تا آخر آیه ۲۱۴* به امت محمّد ص است و جمله دوم ناظر به احکام تورات و اهل آن است، و جمله سوم ناظر به احکام انجیل و اهل آن است.»

در سوره بقره می فرماید: «ماه حرام»^{۲۱۵} در مقابل ماه حرام و حرامها را قصاص است. پس هر کس بر شما تعدی کند به همان اندازه تعدی اش بر او تعدی کنید و از خدا بترسید و بدانید که او با پرهیزگاران است.»^{۲۱۶} در تفسیر این آیه چنین فرموده اند: *الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ* از آن جهت ماه حرام نامیده شده که قتال و جنگ در آن ماه حرام است، حتی اگر مردی قاتل پدر یا برادرش را در آن ماه ببیند نباید به او متعرض شود. ماههای حرام چهار ماه بود، سه ماه پشت سر هم ذیقعه، ذیحجه و محرم و یک ماه دیگر تنهاست که آن ماه رجب است. ذی القعدة را از آن جهت به این نام می نامیدند که از جنگ قعود می کردند، یعنی می نشستند و جنگ نمی کردند، و چون در سال عمره قضا (بعد از صلح حدیبیه در سال هفتم هجری) از جهت جنگ کردن ممانعت داشتند، به نحوی که مشرکان در سال قبل از آن (در سال ششم در وقت صلح حدیبیه) متعرض قتال آنها شده بودند، پس آن مانع را از آنان برداشت به اینکه: جنگ مشرکان در ماه حرام در ازاء جنگ آنها در ماه حرام یا مقصود تبریک گفتن بر مؤمنان و تسلی دادن به آنها باشد به اینکه دخول مگه در ماه

^{۲۱۴} - سوره مائده، آیه ۴۴. *إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَخْتَكُمُ بِمَا التَّيْبُونُ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلدِّينِ هَادُوا وَ الرِّبَانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُخْفِطُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَحْشَوْا النَّاسَ وَ الْخَشُونَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَخْتَكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.* ما تورات را که در آن هدایت و روشنائی است نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم (مسلمان) بودند بنا بر آن برای یهود حکم کردند و ربانیون و علماء که به حفظ کتاب خدا مأمور بودند بر آن گواه بودند. پس از مردم نترسید، از من بترسید و آیات مرا به بهای اندک مفروشید. و آنان که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند پس کافرنند.

^{۲۱۵} - ماههای محرم، رجب، ذیقعه و ذیحجه ماههای حرام هستند.

^{۲۱۶} - سوره بقره، آیه ۱۹۴. *الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ*

^{۲۱۷} - بیان السعاده فی مقامات العباده، جلد دوم، ترجمه صص ۳۹۹ - ۳۹۶.

ذی القعدة در مقابل جلوگیری مشرکان در ذی القعدة سال قبل. پس تقدیر آیه چنین است: قتال در ماه حرام در برابر قتال در ماه حرام است، و دخول مکه در ماه حرام در برابر جلوگیری آنها در ماه حرام است. وَ الْحُرْمَاتُ جَمْعُ حُرْمَتٍ است با ضمه و سکون یا با دو ضمه (حُرْمَةٌ) مانند هُمَزَه و آن به معنی چیزی است که هتک و شکستن آن روا نباشد، و به معنی پیمان، و هیبت و بهره است. قِصَاصٌ گفته شده که: مشرکان از اینکه پیامبر را در سال حدیبیه رد کرده بودند فخر می کردند، پس خدای تعالی از باب توبیخ به آنان فرمود: وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ. و حرام‌ها را قصاص است. این معنی به حضرت باقرع نسبت داده شده است. برخی گفته‌اند: منظور از این آیه، برداشتن حرج از مسلمانان در سال عمره قضا است، و گویای این است که حفظ حرمتها واجب، و هتک آنها جایز نیست، ولی قصاص جایز است. و جمع آوردن لفظ حُرْمَاتُ به اعتبار حرمت ماه و حرمت احرام و حرمت حرم است و این قول خدای تعالی که می‌فرماید: فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ (پس کسی که بر شما تعدی کند) این وجه را تأیید می‌کند. و اعتدی و عدی، و تعدی به معنی ظلم کرد است. فَأَعْتَدُوا عَلَیْهِ (پس بر او تعدی کنید) یعنی در ماه حرام و در حرم، یا مطلقاً در هر جا که باشد، و استعمال لفظ اعتداء در حالی که از جانب مسلمانان تعدی نیست، از باب مشاکلت و تجرید است، مانند آنچه که در کلمه عدوان گذشت^{۲۱۸}. بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ یعنی در شروع به تعدی و تجاوز کردن به زیادتر از مقابله به مثل، از خدا بترسید. چون نفسها اطلاع از مقدار قصاص ندارند، بلکه نفوس طالب این هستند که چند برابر جنایت جانی، از او قصاص بگیرند چون می‌ترسند که جانی و غیرجانی دوباره بر تعدی جرأت پیدا کنند و بخوانند تا شعله غضب خویش را خاموش کنند، بر اساس این جهات، خداوند این خوف و این شعله را با این گفتار که وَ اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ، بدانید که محققاً خدا با پرهیزگاران است، خاموش نمود. یعنی از تعدی بر خودتان نترسید و با خدا تسلی یابید، نه با مورد تأیید قراردادن غضب. بدان که نفوس در مراتب تسلیم و فرمانبری مختلف هستند، پس برخی از نفوس، اصلاً اطاعت و تسلیم ندارند و از خداوند هیچ امر و نهی نمی‌پذیرند و آغازگر تعدی به غیرند و از جانی هر مقدار که می‌توانند قصاص می‌گیرند، نه کتابی دارند و نه خطابی، و امر آنان

^{۲۱۸} - اشاره به شرح کلمه عدوان در آیه قبل (سوره بقره، آیه ۱۹۳): وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ یَكُونَ الدِّیْنُ لِلَّهِ فَإِنْ اَنْتَهُوَ فَلَا عُذْوَانَ اِلَّا عَلَى الظَّالِمِیْنَ (با آنها بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین خدا باشد ولی اگر باز ایستادند تعدی جز بر ستمکاران نیست) است که عدوان مصدر عدا یعدو عدواً به معنی ظلم و عقوبت در غیر استحقاق است ولی در اینجا از قید عدم استحقاق مجرد شده است و از جهت تشاکل در این معنی بکار رفته است.

موکول به وقت مرگ است. بعضی از نفوس قدرت قبول امر و نهی را دارند، ولی قدرت ترک قصاص را ندارند. پس خداوند، قصاص به اندازه جنایت را اجازه داد و از تجاوز از مقدار جنایت نهی فرمود، و از راه لطف و مهربانی، در مثل چنین موردی فرمود: اگر صبر کنید صبر برای شما بهتر است. برخی از نفوس قدرت ترک قصاص را دارند، ولی بر صفح که پاکیزه نمودن دل است از کینه‌توزی نسبت به جانی، قدرت ندارند، لذا خدای تعالی کظم غیظ و عفو جانی را به او تکلیف نموده است و برخی نفوس قادر به صفح هستند ولیکن قادر به احسان به جانی نیستند که خداوند بر آنان صفح را تکلیف فرموده و آخرین مراتب قدرت به احسان بر جانی است که *وَاللَّهُ يَجِبُ الْمُحْسِنِينَ*. یعنی خداوند محسنین را دوست دارد. بنابراین، تکلیف خدای تعالی بر مردم به مقدار توانایی نفوس است که *لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا*^{۲۱۹} و اینکه از معصومین ع، با تصریح و اشاره وارد شده است که ایمان درجاتی دارد به نحوی که اگر صاحب درجه اول را بر دومی و صاحب درجه دومی را بر سومی و هكذا حمل کنیم هلاک می‌شود، اشاره به این معنی است و اینکه هر نفسی از جانب خدا نوعی از تکلیف را دارد، و فتوا دهنده باید نظر به حال اشخاص نموده و برحسب احوال آنان تکلیف نماید.»

در سوره نحل می‌فرماید: «اگر عقوبت می‌کنید چنان عقوبت کنید که شما را عقوبت کرده‌اند و اگر صبر کنید صابران را صبر نیکوتر است.»^{۲۲۰} و در سوره شوری می‌فرماید: «جزای هر بدی بدیی است همانند آن، پس کسی که عفو کند و آشتی ورزد مزدش با خداست زیرا او ستمکاران را دوست ندارد. و برای کسانی که بعد از ستمی که بر آنها رفته باشد انتقام گیرند ملامتی نیست بلکه ملامت در خور کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و به غیر حق در زمین سرکشی می‌کنند برای آنها عذابی دردآور مهیاست و آنکه صبر کند و درگذرد این از کارهای پسندیده است.»^{۲۲۱}

^{۲۱۹} - سوره اعراف، آیه ۴۲ و مؤمنون آیه ۶۲ و انعام آیه ۱۵۲ *لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا* و بقره، آیه ۲۸۶، *لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا* خدا هیچ کسی را جز به اندازه وسعتش تکلیف نمی‌کند و سوره بقره آیه ۲۳۳: *لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا* هیچ کس بیش از قدرتش مکلف نمی‌شود.

^{۲۲۰} - سوره نحل، آیه ۱۲۶. *وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ*.

^{۲۲۱} - سوره شوری، آیات ۴۳ - ۴۰، *وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ*. *وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ*. *إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ هُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ*. *وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ الْأُمُورِ*.

وجود و قبول یک قانون بین‌المللی دربارهٔ قصاص و تقید کشورها به اجرای آن مهمترین عامل بازدارنده از تعدی می‌باشد. تقنین این قانون و عمل کشورها به آن عبرتی خواهد بود برای متجاوزان که گمان تجاوز را از سر برون کنند. قصاص و خونخواهی کشته شدگان جنگها پس از اتمام جنگ موضوع این مبحث نیست و در موضوع مسؤولیت بین‌المللی به آن پرداختیم.

تقنین قصاص و تقید دولت‌ها به اجرای آن بازدارنده تعدی و مانع تجاوز است. قصاص و خونخواهی کشته شدگان جنگها پس از اتمام جنگ ذیل اصل مسؤولیت بین‌المللی قرار می‌گیرد.

۲۷- اصل عدم جواز به تعدی در قصاص

بر اساس این اصل چنانچه جرم و جنایتی از جانب تبعهٔ یک کشور بر تابعین کشور اسلام وارد آمد حق قصاص حداکثر به میزان جرم واقع شده خواهد بود. البته اگر بخشیده شود نزد خداوند پسندیده‌تر است. این عمل به مثل در پائین‌ترین حد اخلاقی خود قرار دارد و سطح نازل انسانیت است. در سورهٔ بقره می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دربارهٔ کشتگان بر شما قصاص مقرر شد. آزاد در برابر آزاد و بنده در برابر بنده و زن در برابر زن. پس هر کس که از جانب برادر خود عفو گردد باید که با خشنودی از پی ادای خونبها رود و آن را به وجهی نیکو بدو بپردازد.»^{۲۲۲} در سورهٔ نحل می‌فرماید: «اگر عقوبت می‌کنید چنان عقوبت کنید که شما را عقوبت کرده‌اند و اگر صبر کنید پس برای آن نیکی بیشتری برای صابرین خواهد بود. صبر کن، که صبر تو جز برای خدا نباشد و بر آنها اندوهگین مباش و از آنچه مکر می‌کنند دلتنگ مشو زیرا خدا با کسانی است که تقوا می‌ورزند و آنان نیکی کنندگانند.»^{۲۲۳} در تفسیر این آیه فرموده‌اند^{۲۲۴}: «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ یعنی اگر جهت قصاص عقاب کردید همان طوری که عقاب شدید عقوبت کنید. و به لفظ شک (إِنْ) آورد تا مشعر بر این باشد که برای مؤمن قصاص کردن شایسته

^{۲۲۲} - سورهٔ بقره، آیه ۱۷۸، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ.

^{۲۲۳} - سورهٔ نحل آیات ۱۲۸-۱۲۶. وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَكْزُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.

^{۲۲۴} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، ترجمه، جلد ۸ صص ۲۱۸-۲۱۴.

نیست، بلکه شأن مؤمن عفو است و اقدام بر قصاص مشکوک می‌نماید. قصاص برای کسی است که از مرتبه نفس بالاتر نرفته است. و قول خدای تعالی: **وَلْيَعْمُوا وَ لِيَصْفَحُوا**^{۲۲۵} (عفو و صفح کردن) برای کسی است که از مرتبه نفس به مرتبه قلب عروج کرده باشد و قول خداوند که: **وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**^{۲۲۶} در مورد کسی است که متصف بر صفات روح باشد، یا به عبارت دیگر: اولی پیرامون کسی است که رسالت را پذیرفته باشد و دومی درباره شخصی که نبوت را پذیرفته و سومی کسی که ولایت را قبول کرده باشد. **وَلَيْنَ صَبْرُكُمْ هُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ** یعنی اگر در قصاص صبر کنید بهتر است، مقصود از صبر عفو و کظم غیظ است که در آیات دیگر نیز ذکر شده است همان گونه که راضی بودن به منزله صفح است، و فوق جمیع مراتب احسان است نسبت به کسی که بدی کرده باشد. نزول آیه همچنان که در اخبار آمده در مورد غزوه اُحُد است که مشرکین کشته‌های مسلمانان را مثله کردند، پس مسلمانان گفتند اگر خداوند ما را بر آنان مسلط کرد بهترین آنان را مثله خواهیم کرد. یا این که وقتی رسول خدا ص بر جنازه حمزه حاضر شد و دید آنچه را که به او کرده‌اند گریه کرد و فرمود: اگر خداوند مرا بر قریش مسلط سازد هفتاد مرد از آن‌ها را مثله خواهم کرد، پس جبرئیل ع بر آن حضرت ص نازل شد و این آیه را آورد که: **وَإِنْ عَاقَبْتُمْ... مضمون آیه عام است. وَ اصْبِرْ** چون مؤمنینی که از دار نفس خارج نشده‌اند طاقت تحمل اذیت را ندارند و به قصاص رو می‌آورند لذا خداوند به طریق مدارا فرمود: **وَلَيْنَ صَبْرُكُمْ** (اگر صبر کنید) مگر حضرت محمد ص که او را صریحاً بر صبر امر فرمود، ثم برای اشعار بر این معناست که تمکن از صبر نعمتی از جانب خداست. چون حس بشری مقتضی انتقام است فرمود: **وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ نِيسْتِ شَكِيَابِي** بردباری‌ات مگر برای خدا پس بر یارانت که کشته و مثله شدند اندوهگین مباش، یا بر گمراهان مکرکننده بر خودت یا علی ع و مؤمنین اندوهگین مباش. **وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ** و از آنچه که در حق خودت و یارانت، یا در حق علی ع مکر می‌کنند در تنگی مباش. و این اشاره به صفح و پاک کردن دل است از کینه‌ورزی بر بدکاران. **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا** همانا که خداوند با کسانی است که متقی باشند، و آنها یاران تو هستند، یا تو و پیروانت هستید یا علی ع و پیروانش

^{۲۲۵} - سوره نور، آیه ۲۲، **وَ لَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقَرْبَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيَعْمُوا وَ لِيَصْفَحُوا** أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

^{۲۲۶} - سوره آل عمران آیه ۱۳۴، **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.**

هستند از آنچه که در حقّ تو و اصحابت روا داشتند پس تو در تنگنا و اندوه نباش، چرا که شما پرهیزگاران را نزد خدا تقرب و مقامی است، یا از حیل‌های آنان در تنگی مباش که بر تو و یا علی ع یا به پیروانش نمی‌تواند صدمه بزند. یا این جمله در مقام تعلیل جمله سابق است که در این صورت معنای آیه این است که: خداوند با کسانی است که از تنگی، اندوه، کینه بر بدکار پرهیز کنند، یا اشاره بر آخرین مرتبه عبودیت و تقوای حقیقی است که عبارت از فنای تامّ در خدا و سفر به سوی حق در حقّ است. همانطوری که بارها متذکر شدیم که خدا با بندگان و مخلوقات خود دو معیت دارد: یک معیت که از صفات رحمت رحمانی است و آن عام است و معیت دیگر از صفات رحمت رحیمی است که خاص است و آنچه که در امثال این مقام مقصود است همین نوع اخیر از معیت است. وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ آنانی که دارای حسن و کار نیک‌اند، که همان ولایت است، یا کسانی که بر بدکنندگان خودشان هم خوبی می‌کنند؛ این آیه همانطوری که ذیل تفسیر تنزیل نیز اشاره شد به مراتب انسان از اول مقام اسلام تا آخر کمال انسان اشاره دارد. زیرا از قول خدای تعالی: وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَاَعْبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ اشاره به اولین مرتبه او در اسلام دارد، و از وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِيْنَ وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ اِلَّا بِاللّٰهِ بر دومین مراتب که از قبیل عفو، کظم غیظ و... از قول وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِيْ ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُوْنَ اشاره بر سومین مرتبه است که مقام صفح و پاک کردن قلب از کینه بدکاران می‌باشد. و قول خدا: اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا اشاره بر آخرین مقام تقوی است که آن مقام فنای تامّ است و آن فانی شدن از فنا است و قول: وَ الَّذِيْنَ هُمْ مُحْسِنُونَ اشاره بر بالاترین مقامات انسان است که مقام بقای بعد از فناست. اگر آنچه را که در اسفار اربعه برای سالکین و اصطلاح صوفی صافی طیّ مباحث گذشته بیان کردیم به خاطر بیاوری برای تو امکان تفتّن بر مضامین آیه فراهم می‌شود و می‌فهمی که آیه‌ها اشاره بر اسفار اربعه دارد. والله ولي التوفيق.»

هنگام صدور حکم «در باره مجازات هم تأکید شده که زیادت از آنچه برای مجرم کیفر معین شده نباید بر او تحمیل کنند که خود ظلم است که در کتاب حدود و دیات فقه مفصلاً ذکر شده است. امیرالمومنین علی ع موقعی که ضربت خورد فرمود اگر من بر اثر این ضربت کشته شدم و خواستید قاتل مرا قصاص کنید او را زجر و شکنجه نکنید و به یک ضربت خلاصش کنید او هم بیش از یک ضربت به من نزده است.»^{۲۲۷}

بر این اساس حتی در اقدامات تلافی جویانه حق کشور اسلام نیست که بیش از خسارت، عقوبت یا قصاص نماید و البته اگر با رحم و شفقت و گذشت نسبت به متعلی برخورد نماید بیشتر مورد پسند خداوند خواهد بود. در سوره بقره می فرماید: «پس هر که به شما تجاوز کند بر او تجاوز کنید همان سان که او بر شما تجاوز کرده است.»^{۲۲۸} و در سوره شوری می فرماید: «جزاء بدی، بدی است به مثل آن حال اگر کسی درگذرد و اصلاح کند پاداشش با خداوند خواهد بود.»^{۲۲۹} در سوره مائده می فرماید: «کینه توزی نسبت به گروهی که شما را از مسجدالحرام باز داشتند نباید هرگز شما را به تجاوز برانگیزد.»^{۲۳۰} در آیه دیگری در همین سوره می فرماید: «کینه توزی نسبت به قوی هرگز نباید شما را به بیدادگری برانگیزد.»^{۲۳۱} و می فرماید: «هر که کار نیک کند ده برابر مثل آن پاداش خواهد داشت و هر که کار بدی انجام دهد تنها همانند آن کیفر ببینید تا ستمی بر آنها نرفته باشد.»^{۲۳۲} و در جای دیگری می فرماید: «برای آنان که مرتکب بدی‌ها شوند پاداش هر بدی همانند آن است.»^{۲۳۳} و در جای دیگری می فرماید: «آیا جز بر وفق کارهایی که کرده‌اید جزا یابید؟»^{۲۳۴} و فرمود: «هرکس که مرتکب بدی شود پس نیست جز اینکه آنها که مرتکب بدی‌ها شوند جز به اندازه عملشان مجازات نشوند.»^{۲۳۵} و باز می فرماید: «هرکس بدی کند پس جز همانند آن کیفر نیابد.»^{۲۳۶}

۲۲۸ - سوره بقره آیه ۱۹۴، فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ.

۲۲۹ - سوره شوری، آیه ۴۰، وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.

۲۳۰ - سوره مائده آیه ۲. لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا.

۲۳۱ - سوره مائده آیه ۸، لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا.

۲۳۲ - سوره انعام آیه ۱۶۰، مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلُهَا وَ هُمْ لَا يَظْلُمُونَ.

۲۳۳ - سوره یونس آیه ۲۷: وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ مِثْلُهَا.

۲۳۴ - سوره نمل، آیه ۹۰: هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. و سوره یونس آیه ۵۲: هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ. و سوره یس آیه ۵۴: فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. و سوره صافات آیه ۳۹: وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. و سوره جاثیه آیه ۲۸: الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. و سوره طور آیه ۱۶ و سوره تحریم آیه ۷: إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.

۲۳۵ - سوره قصص، آیه ۸۴: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

۲۳۶ - سوره غافر (مؤمن)، آیه ۴۰: مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلُهَا.

در این ارتباط حتی قرآن کریم می‌فرماید اگر کسی که به او ظلم شده باندازهٔ ظلم عقوبت نماید و آنگاه که دیگران ظالم اول را یاری نمایند خدا نیز او را یاری خواهد فرمود. می‌فرماید: «هرکس که عقوبت کند همچنان که او را عقوبت کرده‌اند، آنگاه بر او ستم کنند خدا یارش خواهد کرد».^{۲۳۷} این آیه به این وجه معنی می‌دهد که قصاص و عقوبت به مثل حقّ مسلم افراد است و دیگران نباید متعرّض آن شوند.

این اصل در منازعات بین‌المللی نقش بسیار مهمی دارد. ساده‌ترین اهمّیت آن عدم اجازه به تعدّی بیش از میزان ستم است. اگر جامعهٔ بین‌الملل در همین اندازه نیز این اصل را بپذیرد تجاوزات زیادی محدود می‌گردد. در تاریخ معاصر روابط بین‌الملل مشاهده کردیم که پاسخ عملیات تروریستی گروه‌هایی که گمان می‌رفت منتسب به کشورهایی باشند، تجاوزات بین‌المللی در حد جنگ‌ها و لشگرکشی‌های تمام عیار به آن کشورها بود. اگر آموزهٔ قصاص مبنای تجاوزات جبرانی در حقوق بین‌الملل مورد قبول جامعهٔ بین‌الملل قرار گیرد تعدّی و تجاوزات بین‌المللی رو به نقصان خواهد گذاشت.

چنانچه جرم و جنایتی از جانب تبعهٔ عادی یا دولتی بر تابعین کشور دیگر وارد آمد حقّ قصاص حداکثر به میزان جرم خواهد بود.

۲۸- اصل تسهیل در فورس ماژور (عسر و حرج)

یکی از مواردی که در بسیاری از قراردادها پیش‌بینی و درج می‌گردد ملاحظات لازم در شرایط فورس ماژور یا اضطرار یا ناچاری است. منظور از فورس ماژور شرایطی است که به دلایل تعریف نشده روند انجام عقد را به مخاطره یا توقّف دچار سازد. در اسلام به این موضوع توجه شده و تسهیل در قطعیت احکام را در شرایط اضطرار قبول نموده است. این تسهیل در اصل کاستن از حقّ الله و افزودن بر حقوق الناس است. به عبارت دیگر اگر در شرایطی حیات ابناء بشر مستلزم نقض حدود الهی است خداوند مجاز فرموده که با حداقل نقض حدود الهی اقدام به حفظ حیات انسانها گردد. این انعطاف‌پذیری از آیاتی که در مورد مأكولات نازل شده قابل استنباط است. البتّه

^{۲۳۷} - سورة حج آیه ۶۰: مَنْ عَاقَبْ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرُنَّهُ اللَّهُ.

در این موارد رعایت نیت عدم تخطی و از حد نگذراندن از محدودیت‌های نقض حدود الهی در زمان اضطرار است. در سوره بقره می‌فرماید: «پس کسی که ناچار شود هرگاه که بی‌میلی جوید و از حد نگذراند گناهی بر او نیست که خداوند آمرزنده و بخشنده است.»^{۲۳۸} در شرح این آیه فرموده‌اند:^{۲۳۹} *فَمَنْ اضْطُرَّ* یعنی کسی که مجبور به استفاده از این محرّمات باشد. *غَيْرُ باغٍ وَ لا عَادٍ*، باغ از بغیه، به معنی خواستن، یا از بغی به معنی فجور و زنا، یا از بغی به معنی تکبر است. و در خبر، به کسی که برای سرگرمی به شکار پردازد، به طلب کننده لذت و به کسی که نافرمانی ورزیده و بر امام خروج کرده، تفسیر شده است. و نیز، به کسی که از حق خود تجاوز نماید باغی گویند، خواه تجاوز از حد در امامت باشد که قایل به امامت امام باطلی باشد، یا امام باطل را با امام حق شریک کند، یا در امام حق غلو کند به اینکه درباره امام چیزی بگوید و معتقد باشد که خود امام آن را نگفته است. یا تجاوز از حد در سایر حقوق الهی و حقوق خلق بوده باشد، یا تجاوز از حد در همه افعالی باشد که از مدارک و قوای عمّاله صادر می‌شود، زیرا که افراط و تفریط در همه اینها تجاوز از حدّ به حساب می‌آید و هر یک از این معانی، در اخبار تفسیر شده است. *فَلا اِثمٌ عَلَيْهِ*، یعنی در خوردن از این چیزهایی که یاد شد، بر او گناهی نیست. *اِنَّ اللهَ غَفُورٌ*، یعنی خداوند عیب و نقصهای شما را می‌پوشاند. *رَحِيمٌ* یعنی به شما رحم می‌کند و اذن ارتکاب چیزی که در غیر آن شرایط بر شما حرام کرده را هنگام قرار گرفتن در مخمصه می‌دهد. از امام صادق ع است^{۲۴۰}: کسی که مضطرّ به خوردن مردار و خون و گوشت خوک شود و از اینها نخورد تا بمیرد، او کافر است.

در سوره مائده می‌فرماید: «پس کسی که ناچار در مخمصه ماند بی‌آنکه قصد گناه داشته باشد پس خداوند آمرزنده و بخشنده است.»^{۲۴۱} گرچه این مخمصه به معنی قحطی و گرسنگی است ولی استعمال آن در موارد مشابه نیز قابل تفسیر و تأویل و تعمیم می‌باشد. در آیه دیگری می‌فرماید: «پس به تحقیق به تفصیل چیزهایی را که بر شما حرام شده است را بیان کرده است مگر آنگاه که ناچار

^{۲۳۸} - سوره بقره، آیه ۱۷۳ و سوره نحل، آیه ۱۱۵ *فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرُ باغٍ وَ لا عَادٍ فَلا اِثمٌ عَلَيْهِ اِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ*. مشابه این آیه در سوره انعام، آیه ۱۴۵ نیز نازل شده است.

^{۲۳۹} - بیان السّاعده فی مقامات العباده، جلد دوم ترجمه، صص ۳۴۰ - ۳۳۹.

^{۲۴۰} - الصّافی، ج ۱، ص ۱۵۹، به نقل از الفقیه و نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۳۰.

^{۲۴۱} - سوره مائده آیه ۳ *فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِاِثمٍ فَاِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ*.

گردید.»^{۲۴۲} در سوره نمل می‌فرماید: «کیست که قبول می‌کند (فرد) ناچار را و بدی را کشف و رفع می‌نماید.»^{۲۴۳} گرچه این آیه تفسیرهای عرفانی عمیقی در مورد نشان دادن راهنمای الهی به فرد مضطر دارد ولی این تأویل از آن را در اینجا می‌توان داشت که اسلام شرایط فورس‌ماژور و اضطرار یا ناچاری را درک و قبول می‌کند و بدی‌های مربوط به آن را رفع می‌نماید. ماحصل کلام در این است که پراگماتیسم حقوقی اسلام شرایط صعب و خشک و سخت‌گیری ادیان سلف در قوانین اجتماعی را در هنگام اضطرار سست می‌نماید تا از این راه به تقویت حیات انسانی برسد و در این مسیر عدم تجاوز از حد و عدم تمایل به این تجاوز از شروط این تخطی است.

قاعده نفی عسر و حرج که در فقه استعمال دارد نیز در این باب قابل استناد است. در آیه شریفه می‌فرماید: «بر شما، در دین حرجی قرار نداده است»^{۲۴۴} و در سوره بقره است: «خداوند برای شما آسانی می‌خواهد و دشواری نمی‌خواهد»^{۲۴۵} به عبارت دیگر اگر در مواردی سختی و مشقت غیرمتعارف در عمل به تکلیف یا حکمی وجود داشته باشد آن تکلیف و حکم تارفع موانع سختی ساقط می‌شود.^{۲۴۶} در قرآن کریم می‌فرماید: «بر ضعفا و بیماران و آنان که هزینه خویش را نمی‌یابند حرجی نیست»^{۲۴۷} و در آیه دیگر می‌فرماید: «بر نابینا حرجی نیست و بر لنگ حرجی نیست و بر بیمار حرجی نیست».^{۲۴۸}

بدین ترتیب می‌توان قواعد بین‌المللی در مورد فورس‌ماژور را که مورد قبول جامعه بین‌الملل در عصر حاضر است را در راستای تشریح اسلامی دانست.

تسهیل در قطعیت احکام در شرایط اضطرار که وقایع نامعمول روند انجام عقد را به مخاطره یا دچار توقف سازد قابل قبول است.

^{۲۴۲} - سوره انعام، آیه ۱۱۹، وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّرْتُمْ إِلَيْهِ.

^{۲۴۳} - سوره نمل، آیه ۶۲: أَمْنٌ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ.

^{۲۴۴} - سوره حج، آیه ۷۸، وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ.

^{۲۴۵} - سوره بقره، آیه ۱۸۵، يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ.

^{۲۴۶} - نگاه کنید به: گرجی، ابوالقاسم (۱۳۸۰) آیات الاحکام (حقوقی و جزایی)، نشر میزان. صص ۶۰ - ۵۷.

^{۲۴۷} - سوره توبه، آیه ۹۱، لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرْضَى وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ.

^{۲۴۸} - سوره نور، آیه ۶۱ و سوره فتح آیه ۱۷، لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْمُرِيضِ حَرَجٌ.

۲۹- اصل آزادی تجارت در حقوق تجارت بین‌الملل

یکی از مباحث عمده حقوق بین‌الملل در ارتباط با مسائل تجارت بین‌کشورهاست. البته این مبحث بیشتر در ارتباط با حقوق بین‌الملل خصوصی است که اولی کمتر مورد توجه ما در این کتاب است ولی با توجه به اینکه تجارت بین‌الملل از مبانی ارتباط کشورهاست و از این جهت نگرش اسلام به آن مهم است لذا اشاره‌ای به آن می‌نمایم.

برخلاف عملکرد تمام دولتهای مختلفی که به نام اسلام از صدر اسلام تا کنون ملاحظه شده‌اند در عملکرد اقتصادی دولت رسول اکرم ص روایت نشده که حضرت از ورود کالاهای خارجی ممانعت می‌فرموده یا بر آنها تعرفه وضع می‌نموده. البته عشور و مکوس به عنوان تعرفه و مالیات بر واردات در دوران خلافت خلفای راشدین و حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس دیده شده ولی این مالیات به تشابه از دول روم و ایران آن زمان اقتباس شده و نه از احکام شریعت اسلام.^{۲۴۹} در قرآن کریم می‌فرماید: «ای فرزندان آدم زینت خود را بگیریید (استعمال کنید) و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید همانا او اسراف کاران را دوست نمی‌دارد. (ای پیامبر) بگو چه کسی زینت و روزی پاکی که خدا برای بندگانش پدید آورده است را حرام کرده؟ بگو این چیزها برای کسانی است که در زندگانی دنیا ایمان آوردند و روز قیامت خالصند. اینچنین آیات خدا را برای قومی که می‌دانند تفصیل می‌کنیم. بگو نیست جز اینکه پروردگار من زشتکاری‌ها را چه در آشکار باشند و چه در پنهان و گناه و بغی به غیر حق را حرام کرده است».^{۲۵۰} تفسیر اقتصادی این آیه این است که ممنوعیت واردات به معنی تحریم واردات و یا محرومیت نسبی آن به معنی ایجاد موانع تعرفه‌ای و غیر تعرفه‌ای در قواعد اسلامی تأیید نمی‌شود. همین تفصیل در مورد صادرات است زیرا خریداران آن واردکنندگان کالا هستند و مشمول مبحث واردات می‌شوند. همین تعبیر را نیز می‌توان از این آیه استنباط نمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید حرام نکنید پاک‌هایی را که خداوند بر شما حلال

^{۲۴۹} - نگاه کنید به: بیدآباد، بیژن (۱۳۸۲). نرخ و پایه مالیاتی در مالیه اسلام و بنای حکمت در اصول فقه پویای امامیه.

و: بیدآباد، بیژن (۱۳۸۳). عشریه در مالیه اسلام. پژوهشکده پولی و بانکی، بانک مرکزی ایران، تهران.

<http://www.bidabad.ir/doc/nerkh-va-payeh-malyat.pdf>

<http://www.bidabad.ir/doc/malyat-oshr.pdf>

^{۲۵۰} - سورة اعراف، آیات ۳۳-۳۱، یا بَنِي آدَمِ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْأَنْثَمَ وَ الْبَغْيَ بَعْدَ الْحَقِّ.

کرده است و تعدّی نکنید که خداوند تعدّی کنندگان را دوست ندارد و بخورید (مصرف کنید) از آنچه که خداوند روزی حلال و پاک قرار داد.^{۲۵۱} در این آیه خوردن به مصرف کردن به راحتی قابل تعمیم است و لفظ لا تَعْتَدُوا اشاره به عمل تحریم است. یعنی اگر مصرف کالاها را حرام کنید تعدّی کرده‌اید و این کار را نکنید و از کالاها بی که خداوند برای شما پاک و حلال قرار داده مصرف کنید. به عبارت دیگر وضع قوانین تجاری در جهت محدود ساختن تجارت بین کشورها نوعی تعدّی و تجاوز به حقوق انسان‌ها تلقی می‌گردد که براساس این آیه ممنوع است.

در عصر حاضر قواعد و ترتیبات تجاری سازمان تجارت جهانی همه و همه به حول رسیدن به این حکم اسلامی هستند که تعرفه در تجارت بین‌الملل از میان برداشته شود تا بسیاری از مشکلات اقتصادی جهان کنونی در ارتباط با تخصیص بهینه منابع و حصول کارائی رفع گردد. امید است در کتابی مجزا به این مهم پردازیم ولی در اینجا باید به این اصل اشاره کرد که اسلام از چهارده قرن پیش به دنبال جهان بدون مانع تجارت بین‌المللی بوده است و در این ارتباط مفاد حقوقی مدّ نظر اسلام آزادی کامل تجارت مشروع در صحنه بین‌المللی است.

تجارت مشروع در صحنه بین‌المللی آزاد است.

۳۰- اصل آزادی دریاها و جو

یکی از مباحث مهم حقوق بین‌الملل مبحث آزادی دریاها در حقوق بین‌الملل دریایی است که به صورت دکترین گروسیوس هلندی در سال ۱۶۰۹ مطرح و به سرعت مورد توجه و قبول همه قرار گرفت.^{۲۵۲} موضع اسلام نسبت به حقوق موضوعه که اصل آزادی دریاها نیز از زمره موارد آن است به طور کلی به این شکل است که چنانچه تقنین‌ها مغایرتی با اسلام نداشته باشند مشروعیت‌پذیر هستند و در حال حاضر حقوق دریاها به عنوان یک قاعده قابل قبول برای کشورهای جهان پذیرفته شده است و این توافق را انسانها منعقد نموده‌اند و به دلیل اینکه مغایرت با

^{۲۵۱} - سورة مائده، آیات ۸۸-۸۷. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا.

^{۲۵۲} - نگاه کنید به: رابین چرچیل و آلن لو (۱۳۶۷) حقوق بین‌الملل دریاها، ترجمه بهمین آقایی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه.

شریعت اسلام ندارد می‌تواند مقبول باشد.

اگر در شرایطی تعریف مالکیت می‌توانست بر سطح یا کف دریاها مصداق پیدا کند و کف یا سطح یا عمق دریا مانند سطح زمین یا طبقات اعیانی آن به صورت ملکی خرید و فروش شود در آن هنگام می‌توان اصل آزادی دریاها را مورد تجدید نظر قرار داد زیرا در آن زمان شرایط مالکیت بر دریاها (به شکل زمین‌های بایر و دایر) همانند خشکی تعمیم یافته بود و این تعمیم کاربران را ملزم به رعایت احکام مالکیت و تصرف و غضب که از احکام اسلامی است می‌نمود. به هر حال اصول و احکام شوارع عام و راههای همگانی همانطور که بر سطح زمین مورد قبول حقوق مدنی اسلام است در مورد دریاها و هوای اطراف زمین و فضای ماوراء جو^{۲۵۳} بر اساس توافقات عمومی بین‌المللی قابل احترام و قبول اسلام نیز هست.

قوانین و مقررات مشرف بر شوارع عام و راههای زمینی، دریایی و هوایی بر اساس توافقات عمومی بین‌المللی در فضای ماوراء جو قابل احترام است.

۳۱- اصل شناسایی بر مبنای کرامت انسان و نه دولت

یکی از مباحث مهم در حقوق بین‌الملل عمومی مسئله شناسائی و آثار آن در روابط بین دولت‌ها می‌باشد. از لحاظ متون حقوق بین‌الملل شناسائی به معنای عملی است که توسط آن دولتی دولت دیگر را به عنوان یک شخصیت حقوقی می‌پذیرد و در اثر آن حقوقی بین طرفین ایجاد می‌شود. در تعاریف دیگر شناسائی به عنوان تصدیق یک سازمان سیاسی که قادر به رعایت قوانین و مقررات بین‌المللی در سرزمین معین باشد تعریف می‌شود.^{۲۵۴} سنت شناسائی در روابط بین کشورها از قرن ۱۸ میلادی مرسوم شد و در اصل جز اعتراف کشوری به قبول شخصیت حقوقی کشور دیگر نیست گرچه بر این اعتراف و اقرار، حقوقی استوار خواهد شد. در مورد شرایط شناسائی کشورها موارد متعددی از قبیل وجود عناصر تشکیل دهنده کشور و دولت چون جمعیت،

^{۲۵۳} - نگاه کنید به: زایدل، هوهن فلدرن، آیگناتس، حقوق بین‌المللی اقتصادی، ترجمه قاسم زمانی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی، شهر دانش، ۱۳۷۸. فصل پنجم.

^{۲۵۴} - محمد صفدری (۱۳۴۰) حقوق بین‌الملل عمومی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد دوم، تعریف اخیر توسط مؤسسه حقوق بین‌الملل ارائه شده است.

زمین و حاکمیت و عدم تولد دولت جدید بر مبنای جنگ تجاوزکارانه (منطبق با معاهده ۱۹۲۸ بریان کلوگ پاریس) و همچنین حمایت حکومت توسط مردم یا سلطه کامل دولت بر سرزمین مورد ادعا یا توانائی اجرای تعهدات بین المللی و موارد مشابه دیگری ذکر شود که گرچه اغلب در مناقشات بین المللی مطرح بوده اند ولی مشخصه های لازم و کافی در شناسایی قلمداد نمی شوند. عمل شناسائی را به دو نوع دوفاکتو^{۲۵۵} یا ناقص و دوزوره^{۲۵۶} یا کامل طبقه بندی می نمایند. در دیپلماسی بین المللی فعلی شناسائی به عنوان حربه ای برای اعطای امتیاز یا اعمال محدودیت به شمار می رود. اتخاذ نوع شناسایی بسته به منافع شناسائی کننده در عرصه بین المللی در ارتباط با کشور شناسائی شده می باشد.

قبل از ورود به بحث در چگونگی دیدگاه اسلام نسبت به مسئله شناسایی، باید به این سؤال پرداخت که شخصیت حقوقی یک کشور از دیدگاه اسلام چیست؟ از لحاظ اسلام، حدود و مرزهای شکل گرفته بر روی زمین تصنعی می باشد گرچه این توافقات مورد احترام حکومت اسلام است ولی بر اصالت آنان اعتقاد ندارد. رسول اکرم ص می فرماید: «البلاد بلاد الله و العباد عباد الله» یعنی سرزمین ها، سرزمین های خداست و بندگان بندگان خدا هستند.^{۲۵۷} معنی دیگر این حدیث این است که مالکیت (و حاکمیت) متعلق به پادشاهان و سلاطین نیست و مرز کشورها اصالت ندارد و توافقات انتساب ملکی بر اساس قراردادهای ضمنی و احترام متقابل به حدود و مرزهاست که کشورها را از یکدیگر متمایز نموده و در اصل ملک در اختیار حق است و نه «الملک لمن غلب».^{۲۵۸}

^{۲۵۵} -de facto

^{۲۵۶} -de jure

^{۲۵۷} - نهج الفصاحه، مجموعه کلمات قصار رسول اکرم ص، ابوالقاسم پاینده، جلد اول ص ۲۲۳. تهران ۱۳۳۷.

^{۲۵۸} - الکافی، ۸، ۲۰۶، حدیث قوم صالح ع ... ص: ۱۸۵، ۲۵۱ - سهل عن محمد بن الحسن عن محمد بن حفص التمیمی قال حدثني أبو جعفر الطوسي قال قال لهما سير عثمان أبا ذر إلى الزبدة شيعه أمير المؤمنين وعقيل والحسن والحسين ع وعمار بن ياسر رضي الله عنه فلما كان عند الوداع قال أمير المؤمنين ع يا أبا ذر إنك إنما غضبت لله عز وجل فأرج من غضبت له إن القوم خافوك على دنباهم وخفتهم على دينك فأرحلوك عن الفناء و امتحونك بالبلاء و والله لو كانت السماوات والأرض على عبد رثما ثم اتقى الله عز وجل جعل له منها مخرجاً فلا يؤنسك إلا الحق ولا يوحشك إلا الباطل ثم تكلم عقيل فقال يا أبا ذر أنت تعلم أنا نجيب ونحن نعلم أنك نجيبنا وأنت قد حفظت فينا ما صيغ الناس إلا القليل فتوايبك على الله عز وجل ولذلك أخرجك المخرجون وسيرك المسيرون فتوايبك على الله عز وجل فاتق الله واعلم أن استعفاءك البلاء من الجزع واستبطاءك العافية من اليأس فدع اليأس والجزع وقل حسبي الله ونعم الوكيل ثم تكلم الحسن ع فقال يا عمه إن القوم قد أتوا إليك ما قد تری و إن الله عز وجل بالمنظر الأعلى فدع عنك ذكر الدنيا بذكر فراقها و شدة ما يرد عليك لرخاء ما بعدها و اصبر حتى تلقى نبيك صلى الله عليه وآله و هو عنك راض إن شاء الله ثم تكلم الحسين ع فقال يا دنباله زيرنويس در صفحه بعد:

مالکیت حکومت‌ها نوعی غلبه بر سرزمین‌هاست. به عبارت دیگر حکومت‌ها سرزمین‌ها و مردم آن را تحت استیلاء و حاکمیت خود قرار داده‌اند.

اگر این نظر را بپذیریم در این راستا باید گفت: که کسی حق ندارد دیگری را از سرزمینش بیرون راند. در قرآن کریم آمده است: «چرا در راه خدا نجنگیم در حالی که ما از سرزمینمان بیرون رانده شده‌ایم و از فرزندانمان جدا افتاده‌ایم پس برای آنها جنگ و کارزار مقرر شد...»^{۲۵۹} یعنی سرزمین از آن مردم است. پس به طور کلی سرزمین به عنوان ملکی که در اختیار کشور خاصی باشد برای اسلام معیار ایجاد زمینه لازم برای شناسائی نیست و کشور اسلام سرزمین ارض یا سیاره زمین است ولی از طرف دیگر به سکونت افراد در هر سرزمینی احترام می‌گذارد.^{۲۶۰} بدین ترتیب کشورهای دیگر از نظر اسلام به موجب توافق بین مردم آنها از جایگاه احترام برخوردار است که فرمود: نفوس خلق معبود اله. اگر مردمی مایل به زندگی به رویه‌ای خاص هستند مورد احترام اسلام است و اصولاً دین اسلام دین آزادی است و این آزادی فقط در موارد خاصی که منجر به تخطی به حریم حقوق دیگران شود محدود می‌گردد و الا فرمود: «اجبار و اکراهی در دین نیست.»^{۲۶۱} و اگر

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

عَمَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَادِرٌ أَنْ يُغَيِّرَ مَا تَرَى وَ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ إِنَّ الْقَوْمَ مَنْعُوكَ دُنْيَاهُمْ وَ مَنْعَتْهُمْ دِينَكَ فَمَا أَعْنَاكَ عَمَّا مَنْعُوكَ وَ مَا أَوْجَعَهُمْ إِلَى مَا مَنْعَتْهُمْ فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْحَيْرَ فِي الصَّبْرِ وَ الصَّبْرُ مِنَ الْكُرْمِ وَ دَعِ الْجُرْعَ فَإِنَّ الْجُرْعَ لَا يُغْنِيكَ ثُمَّ تَكَلَّمَ عَمَّارٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَوْحَشَ اللَّهُ مَنْ أَوْحَشَكَ وَ أَخَافَ مَنْ أَخَافَكَ إِنَّهُ وَ اللَّهُ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يَقُولُوا الْحَقَّ إِلَّا الرُّكُونَ إِلَى الدُّنْيَا وَ الْحُبُّ لَهَا أَلَا إِنَّمَا الطَّاعَةَ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَ الْمُلْكَ لِمَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ دَعَا النَّاسَ إِلَى دُنْيَاهُمْ فَأَجَابُوهُمْ إِلَيْهَا وَ وَهَبُوا لَهُمْ دِينَهُمْ فَحَسِبُوا الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ وَ ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ ثُمَّ تَكَلَّمَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَ رَزَقَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتِهِ يَا بِي وَ أُمِّي هَذِهِ الْوُجُوهُ فَإِنِّي إِذَا رَأَيْتُكُمْ ذَكَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص بِكُمْ وَ مَا لِي بِالْمَدِينَةِ شَجَنٌ لِأَسْكُنَ غَيْرَكُمْ وَ إِنَّهُ ثَقُلَ عَلَيَّ عُثْمَانُ جَوَارِي بِالْمَدِينَةِ كَمَا ثَقُلَ عَلَيَّ مُعَاوِيَةَ بِالشَّامِ فَأَلَى أَنْ يُسِيرَنِي إِلَى بَلَدَةٍ فَطَلَبْتُ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ إِلَى الْكُوفَةِ فَرَعَمَ أَنَّهُ يَخَافُ أَنْ أَفْسِدَ عَلَى أَخِيهِ النَّاسَ بِالْكَوفَةِ وَ أَلَى بِاللَّهِ لَيْسَ بِي إِلَى بَلَدَةٍ لَا أَرَى فِيهَا أُنْسًا وَ لَا أَسْمَعُ بِهَا حَسِيْسًا وَ إِنِّي وَ اللَّهُ مَا أُرِيدُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَاحِبًا وَ مَا لِي مَعَ اللَّهِ وَخَشَةَ حَسْبِي اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ.

۲۵۹ - سورة بقره، آیه ۲۴۶: قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَتَيْنَا فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالَ.

۲۶۰ - از رسول اکرم ص نقل است که فرمود: حب الوطن من الايمان یعنی دوستی وطن از ایمان است. به هر حال اگر این حدیث وثوق کافی هم داشته باشد - که تردید هست - گمان نمی‌رود منظور حضرت از وطن به معنی کشور و سرزمین مولد فرد باشد. مولوی علیه‌الرحمه می‌فرماید:

این وطن جایی است که آن را نام نیست

این وطن مصر و عراق و شام نیست

۲۶۱ - سورة بقره آیه ۲۵۶. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ .

دین را به معنی روش بگیریم، تفسیر آیه به این شکل می‌شود که هر کس به هر روشی که میل دارد حق دارد زندگی کند. البته باید تأکید نمود که این آزادی به مفهوم آزادی در زندگی فردی است و نباید منجر به دست اندازی به حقوق جامعه شود.

در اسلام، قومیت، ملیت، نژاد، رنگ، زبان، فرهنگ، تمدن و سایر مشخصه‌های فرهنگی و اجتماعی هیچکدام به عنوان وجه تمیز و تمایز سیاسی کشور و از عوامل تشکیل دهنده کشور بشمار نمی‌روند. علاوه بر این تابعیت متعارف فعلی نیز که نوعی رابطه حقوقی و سیاسی افراد کشورها را ترسیم می‌نماید در اسلام از اصالت برخوردار نیست و مبنای تمیز نیست. در اسلام انسانها طرف هستند و نه حکومت‌ها. فقط وقتی حکومت‌ها طرف و در مقابل اسلام قرار می‌گیرند که مجموعه‌ای از انسانهای حامی آن حکومت در ائتلاف خود در تقابل و برخورد با اسلام قرار گیرند. در غیر این صورت شاکله اساسی شناسائی بر مبنای افراد انسان قرار دارد. در اسلام هر فرد دارای حقوق حقه انسانی است و لازم الاحترام می‌باشد و آنجا که خداوند فرزندان بنی آدم را گرامی می‌دارد^{۲۶۲} پس اسلام نیز انسان‌ها را گرامی می‌دارد و حقوق تک تک آنها را شناخته و آنها را از لحاظ شناسایی فردی کاملاً دوزوره شناسایی می‌نماید.

همانطور که گفته شد فقط اگر حکومتی ناشی از ائتلاف افراد در مقابل اسلام به ستیزه برخیزد مشمول قواعد برخورد حرب می‌گردد. در این مورد حتی مسلمین نیز ملزم به رفتار انسانی با افراد آن هستند که می‌فرماید: «خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین نجنگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد. خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند دوست می‌دارد. جز این نیست که خدا از دوستی ورزیدن با کسانی که با شما در دین جنگیده‌اند و از سرزمین خودتان بیرون رانده‌اند یا در بیرون راندنتان همدستی کرده‌اند شما را باز دارد و هر که با آنها دوستی ورزد از ستمکاران خواهد بود.»^{۲۶۳}

لذا با توجه به مطلب فوق باید به این موضوع اذعان نمود که اسلام انسانها را مملوک خدا می‌داند و حفظ حقوق حقه مخلوقات خدا از وظایف اسلام و گروندگان به اسلام است. بلکه در

^{۲۶۲} - سوره اسراء، آیه ۷۰. وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ. همانا ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.

^{۲۶۳} - سوره ممتحنه، آیات ۸-۹. لا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

حمایت از حقوق افراد آنقدر پیش می‌رود که حسنات را در ایثار و خدمت به این مخلوقات قرار می‌دهد که:

گر ز بغداد و هرات و از ری‌اند بی مثال آب و گل نسل وی‌اند

اگر گروهی از انسانها بر رویه حکومتی معتقد و راضی بودند آن رویه و حکومت به دلیل اینکه مورد احترام نفوس خلق است مورد احترام اسلام است و اگر بر عکس انسان‌هایی تحت ظلم حکومتی قرار گرفتند وظیفه اسلام حمایت از مظلومین است - در اصل دیگری به این موضوع می‌پردازیم. یعنی شناسائی در اسلام پدیده عرضی است و نه ذاتی و به مفهوم مطرح در حقوق بین‌الملل فعلی در اسلام مطرح نیست.

شناسائی پدیده عرضی است و نه ذاتی و به مفهوم مطرح در حقوق بین‌الملل فعلی مورد قبول نیست. سرزمین به عنوان ملکی که در اختیار دولتی باشد معیار شناسائی نیست و سکونت افراد در هر سرزمینی که به اقامت در آن ترجیح می‌دهند قابل احترام است.

۳۲- اصل شناسائی کامل حقوق مالکیت افراد و شناسائی ناقص حاکمیت دولتها

مالکیت در اسلام از موضع قوی و مهمی برخوردار است و حدود و مرز این حق بقدری مستحکم است که خداوند عفو در حق الناس را منوط به رضایت صاحب حق دانسته است. این امر در زمینه دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی بسیار حائز اهمیت است بطوری که به هیچ وجه نمی‌توان در مالکیت افراد و جوامع تصرفی بدون رضایت مالک آن نمود. در نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر می‌فرمایند: ^{۲۶۴} «ماده هفدهم این اعلامیه این است: ۱- هر شخص منفرداً یا به طور اجتماعی حق مالکیت دارد ۲- احدی را نمی‌توان خودسرانه از حق مالکیت محروم نمود این دستور هم بنحو اتم و اکمل در دیانت مقدسه اسلام وجود دارد که در قرآن مجید است در سوره نساء لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ يَعْنِي أَمْوَالٍ وَ دَارَائِي هَمْدُكُمْ رَا بِه بَاطِل تَصَرَّف نكند مگر آنکه از راه تجارت و خرید و فروش و یا رضایت باشد که تصرف در اموال دیگران بدون رضایت و اجازه صاحب آن شرعاً حرام و غضب محسوب می‌شود و اضافه اموال به

ضمیر جمع تثبیت ضمنی حق مالکیت است که بند اول از این ماده باشد و خود آیه اشاره به بند دوم آن می‌باشد و غضب هم در فقه اسلام به تصرف عدوانی در مال غیر تعریف شده است و به قدری در این قسمت اهمیت داده شده که عبور نمودن از زمین غضبی در غیر موقع اضطراب اجازه داده نشده است. یکی از شرائط صحت نماز هم آن است که آب وضو غضبی نبوده و مکان و لباس نماز گزار هم غضبی نباشد و گر نه نماز و وضو باطل است. و هیچکس بدون مجوز شرعی حق ندارد کسی را مجبور به فروش ملک خود بنماید یا مال کسی را مصادره کند چنانکه در سوره بقره می‌فرماید: *وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوْا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ* یعنی اموالی را که خداوند بین شما قرار داده و به شما واگذار نموده از راه باطل و به علل غیر شرعی از قبیل غضب و تصرف عدوانی یا تصرف از راه قمار یا رشوه یا ربا و امثال آنها که موجب تملیک نیست تصرف نکنید و نخورید در حالی که آنها را بر حکام خود نیز القاء می‌کنید یا آنکه آنها را القاء بر حکام نکنید که بخواهید مال مردم را از راه محاکمه و دعوی به دروغ و قسم خوردن بر آن که باطل و گناه است بخورید مانند ودیعه‌هایی که به شما داده شود و بعداً منکر آن شوید و به حاکم مراجعه نموده سوگند دروغ بخورید که آن را تصرف کنید که در این دو آیه شریفه همه اقسام تصرفاتی را که بر خلاف طرق مملکه صحیحه شرعیه باشد از قبیل سرقت و غضب و تصرف از راه قمار یا رشوه یا ربا حرام نموده و رضایت مالک را نیز در تصرفات دیگران شرط قرار داده است و اگر بر خلاف آن رفتار شود مخالف دستور شرع مقدس اسلام است. ولی متأسفانه ما مسلمین همانطور که در سایر احکام مقید نیستیم در این قسمت نیز مقید نبوده و فرقی بین حلال و حرام نمی‌گذاریم بلکه ممکن است از همان مالی که برخلاف دستور شرع مطهر تصرف می‌کنیم به زیارت هم برویم بلکه حج هم انجام دهیم و به خیال خود در امور خیریه هم اقدام کنیم. دیانت مقدسه اسلام به قدری در حلال و حرام دقت نموده که اگر کسی در کیل و وزن مختصری کمتر بفروشد یا زیاده‌تر عمداً بخرد و طرف نداند آن را حرام و تقلب و تطفیف گفته و *وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ* فرموده است. در کسب و کار هم می‌فرماید اگر یک نفر برای کار یک روز اجیر و مزدور دیگری بشود و در بین روز آن طور که باید و شاید کار خود را انجام ندهد و مسامحه یا کوتاهی کند مزدی که می‌گیرد حرام است و همچنین اگر کارفرما در پرداخت مزد کوتاهی نموده یا کمتر از مزدی که باید بدهد پردازد مسئول می‌باشد و ذمه او مشغول بلکه در اسلام با آنکه بیداری شب و تهجد فضیلت زیادی دارد و از صفات بسیار حسنه مؤمنین می‌باشد مع ذلک اگر

کارگری که مزدور دیگری است بواسطه بیدار شدن اسحار و تهجد نتواند آنطور که باید و شاید وظیفه کارگری و مزدوری خود را انجام دهد و خسته و کسل باشد نباید شب را برای عبادت بیدار شود که ضرر به کارفرما می رسد و اجرتی که برای کار یک روز می گیرد بر او روا نیست و مشمول اکل مال به باطل می شود و همچنین اگر روزه مستحبی سبب ضعف و سستی و باعث فتور او از کار مزدوری گردد آن روزه روا نیست و کارفرما نیز اگر زیادت از اندازه معمول او را بکار وادارد مثلاً اگر هشت ساعت معمول می باشد کارگر را نه ساعت بکار وادارد و مزد هشت ساعت بدهد خلاف شرع و ظلم نسبت به کارگر می باشد. اکنون با این قوانین دقیقه بیائید منصفانه قضاوت کنید کدام قانون مالکیت یا قانون کار و کارگر در دنیا بهتر از قانون اسلام است که ما این قوانین متقنه را ترک کنیم و آنها را بگیریم؟»

این اصل در حقوق اسلام چه در کوچکترین سطوح یعنی حقوق افراد و چه در وسیعترین شکل آن یعنی حقوق بین الملل عمومی مبنای بسیار مستحکمی در مقابل دیدگاههای آنارشیستی- انقلابی داخلی و سیاستهای تجاوزگرانه بین المللی می باشد که اجازه تجاوز به مالکیت افراد و ملت ها را محکوم و سلب می نماید. لازم به ذکر است که مالکیت فردی در حقوق اسلام قطعیت دارد ولی حق حاکمیت بر سرزمین در زمره حق مالکیت نیست و از آن سست تر است. برای مثال حق مالکیت یک فرد به دلیل تغییر حاکمیت دولت بر سرزمینی که ملک در آن است را نمی توان از وی سلب کرد. به عبارت دیگر حاکمیت سبب مالکیت نمی گردد بلکه سبب اشاعه حکم می شود. مالکیت و حاکمیت مطلق در اسلام از آن خداست. خداوند مالکیت خود را به صورت امانی به ابناء بشر عطاء فرموده ولی حاکمیت مغضوب بشر است. می فرماید: «بگو بار خدایا توئی دارنده ملک به هر که خواهی ملک می دهی و از هر که بخواهی ملک می ستانی»^{۲۶۵} و ملک و فرمانروائی و حاکمیت مر او راست که فرمود: «او است که آسمانها و زمین را به حق بیافرید و روزی که گفته شود بشو پس می شود، قول او حق است و ملک از آن اوست.»^{۲۶۶} و در این فرمانروائی شریکی ندارد که فرمود: «و بگو ستایش مختص آن خدایی است که فرزندی ندارد و در ملک او را شریکی نیست.»^{۲۶۷} و با تصریح واژه زمین می فرماید: «او است که ملک آسمانها و زمین از آن اوست،

^{۲۶۵} - سورة آل عمران، آیه ۲۶، قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ.

^{۲۶۶} - سورة انعام، آیه ۷۳، وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ.

^{۲۶۷} - سورة اسراء، آیه ۱۱۱، وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ.

فرزندی ندارد و در مُلک او را شریکی نیست.»^{۲۶۸} و در این حاکمیت منحصر به فرد است. می‌فرماید: «خدای شما مربی شماست که مُلک از آن اوست و کسانی را که غیر از او می‌خوانید مالک پوست میان هسته خرمائی هم نیستند.»^{۲۶۹}

از آیات فوق واضح است که حاکمیت مختص خدای تعالی است ولی این موضوع مباحث حکمی خاصی را در بر می‌گیرد که شاید از حوصله این کتاب خارج باشد و فقط اشاره‌ای به آن می‌کنیم. علاقه‌مندان می‌توانند به کتب عرفاء در این زمینه مراجعه نمایند.^{۲۷۰} ذات اقدس احدیت مبری از صفات است. و صفات از متعلقات اسم ذات است و اسم چیزی است که دلالت بر مسمی دارد و کلیه موجودات اسم او هستند و اعظم اسماء الهی متعالی‌ترین موجود است که نبی اکرم ص است و معصومین اند و اوصیاء آن بزرگواران.^{۲۷۱} و اینانند خلیفه خدا بر روی زمین که فرمود «من

^{۲۶۸} - سورة فرقان، آیه ۲، الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ.

^{۲۶۹} - سورة فاطر، آیه ۱۳، ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ. در سورة زمر آیه ۶ می‌فرماید: ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. و در سورة ملک، آیه ۱، می‌فرماید: تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ. بزرگ و متعالی است کسی که ملک به دست اوست.

^{۲۷۰} - شاید اگر گفته شود که اساس مباحث حکمت و کلام در دین بر حول و حوش این محور است بیهوده نباشد. کتب ارزشمند در این زمینه بسیار است که منجمله به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

- حضرت نورعلیشاه ثانی، صالحیه، چاپ دوم، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ شمسی. چاپ سوم ۱۳۵۱ شمسی.
- استاد سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم شیخ اکبر محیی‌الدین ابن عربی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- آیت‌الله سید روح الله موسوی خمینی، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم محی‌الدین بن عربی و مصباح الانس، دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ قمری، نشر پاسدار اسلام.
- آیت‌الله سید روح الله موسوی خمینی، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، ترجمه سید احمد فهری، چاپ پیام آزادی، ۱۳۶۰، تهران.
- آیت‌الله سید روح الله موسوی خمینی، مقاله‌ای در لقاءالله، توییح امام خمینی منکران معارف را، در رساله لقاءالله، آیت‌الله میرزا جواد ملکی تبریزی. به اهتمام سید احمد فهری، چاپ طلوع آزادی، ۱۳۷۲، تهران.
- آیت‌الله سید روح الله موسوی خمینی، تعلیم و تعلم از دیدگاه شهید ثانی و امام خمینی، سید احمد فهری، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۷، تهران.

^{۲۷۱} - الکافی، ۱، ۲۲۳، باب أن الأئمة ورثوا علم النبي و... ۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرِّضَاعَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا ص كَانَ أَمِينًا لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَمَّا قَبِضَ ص كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتُهُ فَتَحْنُ أَمْنَاءُ دِنَالَهُ زيرنويس در صفحه بعد:

هر لحظه قراردهنده یک خلیفه بر روی زمین هستم.^{۳۷۲} و این خلیفه از طرف خداوند حاکمیت خدا بر روی زمین را تکلیفاً برعهده دارد - و نه تکویناً زیرا همه انسانها تکویناً این خلافت را بر عهده دارند.

در شرح این خلیفه، آیت الله خمینی شرح جامعی دارند که عیناً نقل می‌نمائیم:^{۳۷۳} «دانشمندان بر سه قسمند. یک قسم دانشمندانی هستند که دانش آنان در رابطه با شناخت خدای تعالی و اوصاف جلال اوست ولی نسبت به اوامر حضرت حق تعالی علمی ندارند. اینان کسانی هستند که معرفت خدای تعالی بر دل‌های آنان مستولی شده و غرق در مشاهده انوار جلال کبریا و تجلیات جمال آن حضرتند. اینان را فراغت می‌تواند به علم و احکام پردازند نیست و از علم احکام به مقدار ضرورت خودشان فرا می‌گیرند و بقیه اوقات را به حضور و مشاهده می‌گذرانند. این طائفه را عالم بالله و غیر عالم بامرالله می‌خوانیم. قسم دوم کسانی هستند که احکام الهی و اوامر و نواهی او را نیکو فرا گرفته‌اند و حلال و حرام شریعت و دقائق احکام آن را فرا گرفته‌اند ولی از اسرار جلال الهی و انوار جمال و تجلیات اسما و صفات بی‌اطلاع هستند. و نمی‌دانند خدا چیست. این طائفه را عالم بامرالله و غیر عالم بالله می‌نامند. قسم سوم دانشمندانی هستند که از هر دو علم بهره‌مندند. اینان در مرز مشترک جهان معقول و عالم محسوسات نشسته‌اند. گاهی با جذب حُبّ متوجّه آن سوی مرز می‌شوند و در حضرت ربوبی به مشاهده جمال و جلال می‌پردازند. گاهی با انگیزه شفقت و رحمت در این سوی مرز با خلق خدا هستند و پیامهای برون‌مرزی را در اختیار بندگان خدا قرار می‌دهند، و

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

اللّٰهُ فِيْ اَرْضِهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْبَلَايَا وَ الْمَنَابَا وَ اَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ مَوْلُدِ الْاِسْلَامِ وَ اِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ اِذَا رَاْنَاهُ بِحَقِيْقَةِ الْاِيْمَانِ وَ حَقِيْقَةِ التَّقَايِ وَ اِنْ شِيعَتْنَا لَمَكْتُوْبُوْنَ بِاَسْمَائِهِمْ وَ اَسْمَاءِ اَبَائِهِمْ اَخَذَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمُ الْمِيْثَاقُ يَرُدُوْنَ مُوْرِدَنَا وَ يَدْخُلُوْنَ مَدْخَلَنَا لَيْسَ عَلَيَّ مِلَّةُ الْاِسْلَامِ غَيْرُنَا وَ غَيْرُهُمْ نَحْنُ التُّجَبَاةُ التُّجَاةُ وَ نَحْنُ اَفْرَاطُ الْاَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ اَبْنَاءُ الْاَوْصِيَاءِ وَ نَحْنُ الْمَخْصُوْصُوْنَ فِيْ كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَحْنُ اَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللّٰهِ وَ نَحْنُ اَوْلَى النَّاسِ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ ص وَ نَحْنُ الدِّيْنِ شَرَعُ اللّٰهِ لَنَا دِيْنُهُ فَقَالَ فِيْ كِتَابِهِ شَرَعُ لَكُمْ يَا اَلَّ مُحَمَّدٍ مِنَ الدِّيْنِ مَا وَّصَّيْ بِهٖ نُوْحًا قَدْ وَّصَّانَا بِمَا وَّصَّيْ بِهٖ نُوْحًا وَ الَّذِيْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَ مَا وَّصَّيْنَا بِهٖ اِبْرَاهِيْمَ وَ مُوسٰى وَ عِيْسٰى فَقَدْ عَلَّمْنَا وَ بَلَّغْنَا عِلْمَ مَا عَلَّمْنَا وَ اسْتَوْدَعْنَا عِلْمَهُمْ نَحْنُ وَرَثَةُ اَوْلِيَ الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ اَنْ اَقِيْمُوا الدِّيْنَ يَا اَلَّ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَتَفَرَّقُوْا فِيْهِ وَ كُوْنُوْا عَلٰى جَمَاعَةٍ كَبُرَ عَلٰى الْمُشْرِكِيْنَ مَنْ اَشْرَكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ مَا تَدْعُوْهُمْ اِلَيْهِ مِنْ وَّلَايَةِ عَلِيٍّ اِنَّ اللّٰهَ يَا مُحَمَّدُ يَهْدِيْ اِلَيْهِ مَنْ يُبِيْسُ مِنْ جُبَيْلِكَ اِلَى وَّلَايَةِ عَلِيٍّ ع.

^{۳۷۲} - سورة بقره آیه ۳۰، اِنِّيْ جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً.

^{۳۷۳} - تعلیم و تعلم از دیدگاه شهید ثانی و امام خمینی، ترجمه احمد فهري، مرکز نشر فرهنگي رجاء، چاپ سوم مهر

این اشخاص را گاهی مشیت الله می نامند وقتی از محضر الهی بازگشتند در میان خلق خدا هستند آنچنان با آنان در می آمیزند که گوئی خدا را نمی شناسند و وقتی با پروردگار خود به خلوت می نشینند و به یاد او و در خدمت او باشند گوئی از همه جهان و جهانیان بریده اند و هیچ کس دیگر را نمی شناسند. این است راه مرسلین و صدیقین. در روایتی نیز که از رسول خدا ص نقل شده است به سه گروه اشاره شده است، سائل العلما و خالط الحکما و جالس الکبرا. هر یک از این سه گروه را نشانه هائی است که بوسیله آن نشانه می توان آنان را شناخت. اما عالم بامرالله چه بسا که زبانش مترنم به ذکر خداست اما دلش از یاد خدا غافل است. از خلق خدا می ترسد ولی از پروردگار نمی ترسد. در صورت ظاهر از مردم شرمنده می شود و حیا می کند ولی در باطن و خلوت از خدای تعالی شرم و حیا ندارد. اما عالم بالله ذاکر است اما اگر زبانش به ذکر خدا مشغول است دل نیز همراه به یاد اوست نه آنکه تنها زبان به ذکر و دل غافل باشد. خائف است اما اگر خوف دارد از آن است که مبادا امیدش بدل به نومیدی شود نه آنکه خوف معصیت و سرکشی در وجود او باشد. عالم بالله حیا می کند اما حیا و شرم او نه حیا و شرم از کارهائی است که در ظاهر انجام می دهد بلکه حیا می کند از خطوراتی که چه بسا بر دل او راه می یابد. عالم بالله دائماً ترسان است. اما عالم بالله و به امرالله را شش نشان است. سه نشان همان نشانه هائی است که برای عالم بالله گفته شد. یعنی ذاکر و خائف و مستحیی بودن و سه علامت دیگر مخصوص خودش می باشد. اول آنکه در حد مشترک میان عالم غیب و جهان شهادت می نشیند. دوم آنکه مربی مسلمانان می شود. سوم آنکه گروه اول و دوم از علما به او نیازمندند. پس او همانند خورشید است و عالم بالله مانند ماه است که گاهی بدر و گاهی هلال است و به قول عارف شیراز

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

اما عالم بالله همچون چراغی است که خود می سوزد و دیگران از نور او بهره مند میشوند.»

بر اساس واژه های ایشان عالم بالله و بامرالله همان خلیفه الله بر روی زمین است و همان اسم اعظم است و همان انسان کامل است و حاکمیت مطلق از آن اوست که او ظهور ذات در اسم است و مُلک متعلق به اوست پس حاکمیت فقط باید در دست خلیفه خدا که جانشینی خدای تعالی را در زمین دارد باشد و او بقیه الله بر روی زمین است.^{۲۷۴} با این تفصیل است که می توان گفت جمله

^{۲۷۴} - بحار الأنوار ج: ۲۶ ص: ۱ الجزء السادس والعشرون. تنمة كتاب الإمامة، تنمة أبواب علامات الإمام و صفاته و شرائطه و

ینبغی أن ینسب إلیه و ما لا ینبغی. باب ۱۴ - نادر فی معرفتهم صلوات الله علیهم بالنورانية و فیه ذکر جمل من فضائلهم ع. ۱ -

دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

أقول ذكر والدي ر ه الله أنه رأى في كتاب عتيق، جمعه بعض محدثي أصحابنا في فضائل أمير المؤمنين ع هذا الخبر و وجدته أيضا في كتاب عتيق مشتمل على أخبار كثيرة قال روي عن محمد بن صدقة أنه قال سألت أبو ذر الغفاري سلمان الفارسي رضي الله عنهما يا أبا عبد الله ما معرفة الإمام أمير المؤمنين ع بالنورانية قال يا جندب فامض بنا حتى نسأله عن ذلك قال فأتيناه فلم نجده قال فانتظرناه حتى جاء قال صلوات الله عليه ما جاء بكما قال جندب يا أمير المؤمنين نسألك عن معرفتك بالنورانية قال صلوات الله عليه مرحبا بكما من وليين متعاهدين لدينه لستما بمقصرين لعمرى إن ذلك الواجب على كل مؤمن و مؤمنة ثم قال صلوات الله عليه يا سلمان و يا جندب قال لبيك يا أمير المؤمنين قال ع إنه لا يستكمل أحد الإيمان حتى يعرفني كنه معرفتي بالنورانية فإذا عرفني بمذه المعرفة فقد امتحن الله قلبه للإيمان و شرح صدره للإسلام و صار عارفا مستبصرا و من قصر عن معرفة ذلك فهو شاك و مرتاب يا سلمان و يا جندب قال لبيك يا أمير المؤمنين قال ع معرفتي بالنورانية معرفة الله عز و جل (بحار الأنوار ج: ۲۶ ص: ۲) و معرفة الله عز و جل معرفتي بالنورانية و هو الدين الخالص الذي قال الله تعالى و ما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة و ذلك دين القيمية يقول ما أمروا إلا بنبوته محمد ص و هو الدين الخيفية المحمدية السمحة و قوله يقيمون الصلاة فمن أقام ولايتي فقد أقام الصلاة و إقامة ولايتي صعب مستصعب لا يحتمله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان فالملك إذا لم يكن مقربا لم يحتمله و النبي إذا لم يكن مرسلا لم يحتمله و المؤمن إذا لم يكن ممتحنا لم يحتمله قلت يا أمير المؤمنين من المؤمن و ما نهايته و ما حده حتى أعرفه قال ع يا أبا عبد الله قلت لبيك يا أبا رسول الله قال المؤمن الممتحن هو الذي لا يرد من أمرنا إليه شيء إلا شرح صدره لقبوله و لم يشك و لم يرتب اعلم يا أبا ذر أنا عبد الله عز و جل و خليفته على عباده لا تجعلوا أربابا و قولوا في فضلنا ما شئتم فإنكم لا تبلغون كنه ما فينا و لا نهايته فإن الله عز و جل قد أعطانا أكبر و أعظم مما يصفه و أصفكم أو يحظر على قلب أحدكم فإذا عرفتمونا هكذا فأنتم المؤمنون قال سلمان قلت يا أبا رسول الله و من أقام الصلاة أقام ولايتك قال نعم يا سلمان تصديق ذلك قوله تعالى في الكتاب العزيز و استعيبوا بالصبر و الصلاة و إنما لكبيره إلا على الخاشعين فالصبر رسول الله ص و الصلاة إقامة ولايتي فمنها قال الله تعالى و إنما لكبيره و لم يقل و إنما لكبيره لأن الولاية كبيرة لها إلا على الخاشعين و الخاشعون هم الشيعة المستبصرون و ذلك لأن (بحار الأنوار ج: ۲۶ ص: ۳) أهل الأفاويل من المرجئة و القدرية و الخوارج و غيرهم من الناصبية يقولون لحمد ص ليس بينهم خلاف و هم مختلفون في ولايتي منكرون لذلك جاحدون بما إلا القليل و هم الذين وصفهم الله في كتابه العزيز فقال إنما لكبيره إلا على الخاشعين و قال الله تعالى في موضع آخر في كتابه العزيز في نبوة محمد ص و في ولايتي فقال عز و جل و بئر معلقة و قَصِرَ مَشِيدُ الْقَصْرِ مُحَمَّدٌ وَ الْبِئْرُ الْمَعْلُطَةُ وَ لَابِتِي عَطْلُوها وَ جَحْدُوها وَ مَنْ لَمْ يَقْرَ بَوْلَابِتِي لَمْ يَنْفَعَهُ الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ص إِلَّا أَلْهَمْنَا مَقْرُونَانَ وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ ص نَبِيَّ مَرْسَلٍ وَ هُوَ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ وَصِي مُحَمَّدٍ ص كَمَا قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص أَنْتَ مَنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ آخَرْنَا مُحَمَّدًا فَمَنْ اسْتَكْمَلَ مَعْرِفَتِي فَهُوَ عَلَى الدِّينِ الْقِيمِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ وَ سَائِينَ ذَلِكَ بَعُونَ اللَّهِ وَ تَوْفِيقَهُ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جَنْدَبَ قَالَا لَبِيكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ مُحَمَّدٌ نُورًا وَاحِدًا مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ذَلِكَ النُّورَ أَنْ يَشِقَ فَقَالَ لِلنَّصِيفِ كُنْ مُحَمَّدًا وَ قَالَ لِلنَّصِيفِ كُنْ عَلِيًّا فَمِنْهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيٌّ مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا يُوْدِي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ وَ قَدْ وَجَّهَ أَبُو بَكْرٍ بَرَاءَةً إِلَى مَكَّةَ فَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قَالَ لَبِيكَ قَالَ إِنْ اللَّهُ بِأَمْرِكَ أَنْ تُؤَدِّيَهَا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ عِنْدَكَ فُوجْهِي فِي اسْتِرْدَادِ أَبِي بَكْرٍ فَرَدَدْتَهُ فُوجِدَ فِي نَفْسِهِ وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ قَالَ لَا وَ لَكِنْ لَا يُوْدِي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جَنْدَبَ قَالَا لَبِيكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ ع مَنْ لَا يَصْلِحُ لِحَمَلِ (بحار الأنوار ج: ۲۶ ص: ۴) صحيفة

دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

یؤدیها عن رسول الله ص كيف يصلح للإمامة یا سلمان و یا جندب فانا و رسول الله ص كنا نورا واحدا صار رسول الله ص محمد المصطفى و صرت أنا وصيه المرتضى و صار محمد الناطق و صرت أنا الصامت و إنه لا بد في كل عصر من الأعصار أن يكون فيه ناطق و صامت یا سلمان صار محمد المنذر و صرت أنا الهادي و ذلك قوله عز و جل إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فرسول الله ص المنذر و أنا الهادي اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَ مَا تَعْبِضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ سِوَاءِ مَنْكُم مَّنْ أَسْرَ الْقَوْلِ وَ مَن جَهَرَ بِهِ وَ مَن هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مَن خَلْفِهِ يَخْفِضُونَهُ مِّنْ أَمْرِ اللَّهِ قَالَ فَضْرَبَ عَ بِيده على أخرى و قال صار محمد صاحب الجمع و صرت أنا صاحب النشر و صار محمد صاحب الجنة و صرت أنا صاحب النار أقول لها خذي هذا و ذري هذا و صار محمد ص صاحب الرجفة و صرت أنا صاحب الهدية و أنا صاحب اللوح المحفوظ ألهي الله عز و جل علم ما فيه نعم یا سلمان و یا جندب و صار محمد يس وَ الْقُرْآنَ الْحَكِيمِ وَ صَارَ مُحَمَّدٌ نَ وَ الْقَلَمِ وَ صَارَ مُحَمَّدٌ طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى وَ صَارَ مُحَمَّدٌ صاحب الدلالات و صرت أنا صاحب المعجزات و الآيات و صار محمد خاتم النبيين و صرت (بحار الأنوار ج: ۲۶ ص: ۵) أنا خاتم الوصيين و أنا الصراط المستقيم و أنا النبا العظيم الَّذِي هُم فِيهِ مُخْتَلِفُونَ وَ لا أحد اختلف إلا في ولايتي و صار محمد صاحب الدعوة و صرت أنا صاحب السيف و صار محمد نبيا مرسلا و صرت أنا صاحب أمر النبي ص قال الله عز و جل يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ رُوحُ اللَّهِ لا يعطيه و لا يلقي هذا الروح إلا على ملك مقرب أو نبي مرسل أو وصي منتجب فمن أعطاه الله هذا الروح فقد أبانه من النَّاسِ وَ فَوْضَ إِلَيْهِ الْقُدْرَةَ وَ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ عَلَّمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ سَارَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ وَ مِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى الْمَشْرِقِ فِي حِظَّةِ عَيْنٍ وَ عَلَّمَ مَا فِي الضَّمَانِ وَ الْقُلُوبِ وَ عَلَّمَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جَنْدَبَ وَ صَارَ مُحَمَّدٌ الذِّكْرَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ ابْنِي أَعْطَيْتُ عِلْمَ الْمَنَائِي وَ الْبِلَايَا وَ فَصَلَ الْخَطَابِ وَ اسْتَوَدَعْتَ عِلْمَ الْقُرْآنِ وَ مَا هُوَ كَاتِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مُحَمَّدٌ صَ أَقَامَ الْحِجَّةَ حِجَّةَ لِلنَّاسِ وَ صَرَتُ أَنَا حِجَّةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ اللَّهُ لِي مَا لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لِأَنِّي مَرْسَلٌ وَ لَا مَلِكٌ مَّقْرَبٌ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جَنْدَبَ قَالَا لِبَيْكِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ عَ أَنَا الَّذِي لَمْتُ نَوْحًا فِي السَّفِينَةِ بِأَمْرِ رَبِّي وَ أَنَا الَّذِي أَخْرَجْتَ بُونَسَ مِنْ بَطْنِ الْحَوْتِ بِإِذْنِ رَبِّي وَ أَنَا الَّذِي جَاوَزْتَ بِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ الْبَحْرَ بِأَمْرِ رَبِّي وَ أَنَا الَّذِي أَخْرَجْتَ إِبْرَاهِيمَ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ رَبِّي وَ أَنَا الَّذِي أَجْرَيْتُ أَهْرَارَهَا وَ فَجَرْتَ عِيونَهَا وَ غَرَسْتَ أَشْجَارَهَا بِإِذْنِ رَبِّي وَ أَنَا عَذَابُ يَوْمِ الظَّلَّةِ وَ أَنَا الْمُنَادِي مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ قَدْ سَمِعَهُ الثَّقَلَانِ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ وَ فَهَمَهُ قَوْمٌ (بحار الأنوار ج: ۲۶ ص: ۶) إِبْنِي لِأَسْمَعَ كُلِّ قَوْمٍ الْجَبَّارِينَ وَ الْمَنَافِقِينَ بِلِغَاتِهِمْ وَ أَنَا الْخَضِرُ عَالِمُ مُوسَى وَ أَنَا مُعَلِّمُ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ أَنَا ذُو الْقَرْنَيْنِ وَ أَنَا قُدْرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جَنْدَبَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ أَنَا وَ أَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ مِنِّي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَرَجَ الْبُحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جَنْدَبَ قَالَا لِبَيْكِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ إِنْ مِيتْنَا لَمْ يَمِتْ وَ غَائِبْنَا لَمْ يَغِبْ وَ إِنْ قَتَلَانَا لَنْ يَقْتُلُونَا يَا سَلْمَانَ وَ يَا جَنْدَبَ قَالَا لِبَيْكِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ قَالَ عَ أَنَا أَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٌ مِمَّنْ مَضَى وَ مِمَّنْ بَقِيَ وَ أَيْدَتُ بَرُوحَ الْعِظْمَةِ وَ إِذَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ لَا تَسْمُونَا أَرْبَابًا وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِنْ فَضْلِنَا كُنْهَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَ لَا مِعْشَارَ الْعِشْرِ لِأَنَّ آيَاتِ اللَّهِ وَ دَلَائِلَهُ وَ حُجُجَ اللَّهِ وَ خُلَفَاؤُهُ وَ أَمَنَؤُهُ وَ أَمْتُهُ وَ وَجْهَ اللَّهِ وَ عَيْنَ اللَّهِ وَ لِسَانَ اللَّهِ بِنَا يَعْبُدُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَ بِنَا يَتَّبِعُ وَ مِنْ بَيْنِ خَلْقِهِ طَهْرُنَا وَ اخْتَارُنَا وَ اصْطَفَانَا وَ لَوْ قَالَ قَاتِلٌ لَمْ وَ كَيْفَ وَ فِيمَ لَكَفَّرَ وَ أَشْرَكَ لِأَنَّهُ لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يَسْأَلُونَ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جَنْدَبَ قَالَا لِبَيْكِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ قَالَ عَ مِنْ آمَنَ بِمَا قُلْتَ وَ صَدَقَ بِمَا بَيَّنْتَ وَ فَسَّرْتَ وَ شَرَحْتَ وَ أَوْضَحْتَ وَ نَوَّرْتَ وَ بَرَهَنْتَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ مِمَّنْ مَتَّحَنٌ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ هُوَ عَارِفٌ مُسْتَبْصِرٌ قَدْ انْتَهَى وَ بَلَغَ وَ كَمَلَ وَ مِنْ شَكِّ وَ عِنْدِ وَ جَحْدِ وَ وَقْفِ وَ تَحْيِرِ وَ ارْتَابَ فَهُوَ

دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

حکومت‌های عالم غضب هستند و از این بابت است که اسلام دینی است جهانگرا و نه ناسیونالیست و توجهش به همه خلق است و نه نفع و منافع مسلمین.

این موضوع پدیده‌ای نیست که دین اسلام آن را طرح کرده باشد، بلکه تمام ادیان الهی نیز مقرر به همین فلسفه‌اند و همه ادیان تبعیت از خلیفه خدا بر روی زمین را واجب می‌دانند. این خلیفه در هر زمانی مستمراً و مدام بر روی زمین بوده و هست و خواهد بود. زمانی حضرت آدم ع خلیفه خدا بود و مدتی شیث و زمانی نوح و مدتی سام و زمانی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و موسی و یوشع و زکریا و یحیی و عیسی و بطروس و عبدمناف و هاشم و عبدالمطلب و ابوطالب و محمد ص و دوازده جانشین برحقش و پس از غیبت دوازدهمین از آن بزرگواران نواب آن حضرت و در رأس همه آنان حضرت جنید و پس از آن تا این زمان همچنان یداً به ید خلافت الله بر روی زمین بوده و هستند و خواهند بود و انتظار ظهور و خروج حضرتش از غیبت و عهده‌دار شدن زمام خلافت صوری عالم را داریم - اگرچه که این خلیفه زمام خلافت معنوی را بی‌وقفه به

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

مقصر و ناصب یا سلمان و یا جندب قالاً لیبیک یا امیر المؤمنین صلوات الله عليك قال ع أنا احيي و أميت بإذن ربي و أنا أنبئکم بما تأکلون و ما تدرخون فی بیوتکم بإذن ربي و أنا عالم بضمائر قلوبکم و الأئمة من أولادی ع یعلمون و یفعلون هذا إذا أحبوا و أرادوا لأننا کلنا واحد أولنا محمد و آخرنا محمد و أوسننا محمد و کلنا محمد (بحار الأنوار ج: ۲۶ ص: ۷) فلا تفرقوا بیننا و نحن إذا شئنا شاء الله و إذا کرهنا کره الله الولیل کل الولیل لمن أنکر فضلنا و خصوصیتنا و ما أعطانا الله ربنا لأن من أنکر شینا ما أعطانا الله فقد أنکر قدرة الله عز و جل و مشیتة فینا یا سلمان و یا جندب قالاً لیبیک یا امیر المؤمنین صلوات الله عليك قال ع لقد أعطانا الله ربنا ما هو أجل و أعظم و أعلى و أكبر من هذا کله قلنا یا امیر المؤمنین ما الذي أعطاکم ما هو أعظم و أجل من هذا کله قال قد أعطانا ربنا عز و جل علمنا للاسم الأعظم الذي لو شئنا خرقت السماوات و الأرض و الجنة و النار و نرجع به إلى السماء و نهبط به الأرض و نغرب و نشرق و ننتهي به إلى العرش فنجلس علیه بین یدی الله عز و جل و یطیعنا کل شیء حتی السماوات و الأرض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب و البحار و الجنة و النار أعطانا الله ذلك کله بالاسم الأعظم الذي علمنا و خصنا به و مع هذا کله نأکل و نشرب و نمشي فی الأسواق و نعمل هذه الأشياء بأمر ربنا و نحن عباد الله المکرمون الذين لا یسبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ و جعلنا معصومین مطهرین و فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین فنحن نقول الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما کُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَأَن هَدَانَا اللهُ وَ حَقَّتْ کَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَی الْکَافِرِينَ أعني الجاحدين بكل ما أعطانا الله من الفضل و الإحسان یا سلمان و یا جندب فهذا معرفتي بالنورانية فتمسک بها راشدا فإنه لا یبلغ أحد من شیعتنا حد الاستبصار حتی يعرفی بالنورانية فإذا عرفی بها کان مستبصرا بالغا کاملا قد خاض بحرا من العلم و ارتقی درجة من الفضل و اطلع علی سر من سر الله و مکنون خزائنه بیان قوله أنا الذي لمت نوحا أقول لو صح صدور الخبر عنه ع (بحار الأنوار ج: ۲۶ ص: ۸) لاحتمل أن یکون المراد به و بأمثاله أن الأنبياء ع بالاستشفاع بنا و التوسل بأنوارنا رفعت عنهم المکاره و الفتن كما دلت علیه الأخبار الصحيحة.

عهده دارد. با اندکی تدقیق در قرآن و تورات و انجیل و اوستا و صحف و زبور و باقی کتب آسمانی و روایی این موضوع به وضوح قابل دریافت است. می‌نویسند: ^{۲۷۵} «... و اما در اینجا این مسأله طرح می‌شود که اکنون که دسترسی امام برای مسلمین و شیعیان فراهم نیست، پس تکلیف مردم چیست؟ مثلاً بیعت معنوی، بیعت ولایتی، که یکی از ارکان شریعت مطهر اسلام بود و در زمان پیغمبر هم تشریح شد و مقرر گردید و هیچ دستور و آیه‌ای مبنی بر نسخ آن نرسیده است و ائمه هم، اوایل شخصاً بیعت می‌گرفتند و حتی خلفای جور هم بیعت می‌گرفتند، پس تکلیف مسلمانان در زمان غیبت چیست؟ جانشینان پیامبر، ائمه اطهار، همیشه در فشار و اختناق بودند. چنانکه داستانهای فراوانی از اختناق شدید در زمان ائمه به خصوص بعد از حضرت رضاع در تواریخ ذکر کرده‌اند. ... بنابر این اگر خلفا می‌فهمیدند که امام بیعت می‌گیرد- با توجه به اینکه آنها توجه نداشتند بیعتی که امام می‌گیرد بیعت حکومتی و برای حکومت و جمع‌آوری طرفدار نیست- بنابر این جان امام و بلکه همه شیعیان ایشان در خطر بود. از این رو خلفا همواره مراقب ائمه بودند. بدین جهت بود که ائمه غالباً نمایندگان و مأمورانی معین می‌فرمودند که آن مأموران از طرف حضرت بیعت بگیرند و غالباً مجاز بودند که خود نیز نمایندگانی تعیین کنند. ... این توالی و تعاقب اجازه مشایخ و مربیان عرفانی را در تصوف «سلسله» اصطلاح کرده‌اند. ... سلاسل حقه که در قدیم متعدّد بودند همه رشته اجازه خود را به علی ع می‌رسانند، چون اساس تصوف بر آن است که هرکسی باید از ید قبلی مجاز باشد. این رشته و سلسله مشایخ به اعتقاد پیروان راستین تصوف تا روز قیامت ادامه دارد. اما فقط سلاسل که به امامی برسد معتبر است. سلاسل هم که به امام برسد مسلماً باید به علی ع برسد، چون همه سلاسل از علی جاری شده و علی هم از پیغمبر اجازه داشته است. «...»

حقوق مالکیت فردی قطعیت دارد ولی حق حاکمیت بر سرزمین در زمره حق مالکیت نیست.
تجاوز به مالکیت افراد و ملت‌ها محکوم است.

^{۲۷۵} - حضرت حاج دکتر نورعلی تابنده، «حضرت سید نورالدین شاه نعمت الله ولی» عرفان ایران شماره ۱۵، صص

۳۳- اصل اهداء تابعیت به متقاضی

بر اساس این اصل تابعیت سیاسی و اجتماعی اسلام به هرکس که متقاضی دریافت آن باشد اهداء می‌شود. متقاضی تابعیت چنانچه بخواهد دین اسلام را بپذیرد از کلیه حقوق مسلمین برخوردار خواهد شد و چنانچه بخواهد دین خود از ادیان اهل کتاب را حفظ نماید مشمول مقررات جزیه خواهد شد. وسعت عمل این اصل تا حدی است که اگر فردی در جنگ با اسلام باشد با پذیرفتن اسلام تابعیت به وی اهداء می‌گردد و پذیرفتن اسلام تنها به قول است و با شهادت به یکتائی خداوند و پذیرفتن رسول او محقق می‌شود. حتی این اصل شامل مشرکین که پائین‌ترین درجات تفکر انسانی را دارند نیز می‌شود. در سوره توبه به رسول اکرم ص امر می‌شود که: «هرگاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد، پناهِش ده.»^{۲۷۶} این در صورتی است در آیه اول همین سوره خداوند و پیامبرش ابراز بیزاری از مشرکان می‌کنند و می‌فرماید: «خدا و پیامبرش از مشرکانی که با آنها پیمان بسته‌اید بیزارند.»^{۲۷۷} و در همین سوره می‌فرماید: «مشرکین نجسند»^{۲۷۸} و لفظ نجس در قرآن کریم فقط برای مشرکین استعمال شده، به هر تقدیر هرگاه با این حال مشرکی درخواست تبعیت نماید رسول خدا موظف به قبول آن شده است. از آیه بالا که رسول اکرم ص را ملزم به پناه دادن مشرکین می‌نماید می‌توان به راحتی این استنباط را نمود که کشور اسلام مأمن است و کسی که به کشور اسلام وارد شود از لحاظ نیروهای خارجی در امنیت قرار گرفته و دول و ملل خارجی اجازه دسترسی و تعرض به او ندارند و او در کنف حمایت اسلام قرار گرفته است. اگر اقامت و تابعیت به دوام دریافت نمود که تحت قوانین داخلی اسلام خواهد بود و اگر به اقامتش خاتمه داد که فقط در مدت اقامتش در پوشش اسلام و در مأمن دولت اسلام قرار خواهد گرفت. لذا بر این اساس و بر اساس آیه فوق پس دادن پناهندگان به دول یا مللی که در تعقیب ایشان هستند مجاز نیست. استثناء این موضوع تعدی به حق الناس ملل دیگر است که مربوط به مباحث حقوق بین‌الملل خصوصی است و به آن در اینجا نمی‌پردازیم.

شاید هنوز چندین دهه برای بشر امروزی زود باشد که بگوئیم تابعیت قاعده حقوقی

^{۲۷۶} - سوره توبه، آیه ۶. وَ إِن أَخَذَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتِجَارَكَ فَأَجِرْهُ.

^{۲۷۷} - سوره توبه آیه ۱. بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. در آیه ۳ همین سوره مجدداً می‌فرماید: همانا خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند. أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ.

^{۲۷۸} - سوره توبه آیه ۲۸. إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ.

جاهلان‌ه‌ای است که ابناء بشر در زیر یوق حکومت‌ها تن به آن داده‌اند. طبق تعریف، تابعیت عبارت از رابطه‌ی سیاسی و حقوقی است که شخصی را به دولت معین که مستقر در سرزمینی است منسوب می‌نماید. بر اساس این تعریف اگر دولت مزبور حقوق طبیعی فرد را حتی با وضع قوانین از وی گرفت علی‌الاصول وی ملزم به صرف نظر از حقّ خود است. در صورتی که حکومت‌ها حق ندارند حقوق ابناء بشر را مضمحل کنند لذا حقوق فطری باید از حقوق موضوعه ملی خارج گردد و تنها مقررات خاصّ منطقه بایست الزامات خاصّ حقوقی دولت یا منطقه سیاسی مورد نظر باشد. به عبارت دیگر بشر محکوم دولت‌ها و حکومت‌ها نیست، او آزاد آفریده شده و در حقوق فطری خود آزاد است چه سیاه باشد و چه سپید، چه سرخ باشد و چه زرد، دولت‌ها حقّ حاکمیت بر حقوق فطری وی و تمایز بین آنها را ندارند. از طرفی دولت‌ها با کشیدن خطوطی بر روی زمین به عنوان مرز انسانها را متفاوت از یکدیگر تعریف نموده‌اند که همگی اینها ناشی از عدم تکامل بشر امروزی است و بشر متکامل مسلماً در آینده این خرافات را به دور خواهد انداخت و هرکس بر طبق میل و سلیقه و طبیعتش در هر جای عالم که مایل باشد خواهد توانست که سکنی گزیند و زندگی کند و خرافه‌های ملی‌گرایی مزاحم بشریت، از بین خواهد رفت.

همانطور که ذکر آن رفت مالکیت و حاکمیت دو موضوع متفاوت هستند و حاکمیت سبب مالکیت نمی‌گردد بلکه سبب اشاعه قلمرو حکم می‌شود. به عبارت دیگر هیچ حکومتی مالکیت سرزمین تحت حکومت خود را ندارد و مالکیت در آن سرزمین برای هرکس باید قابل استحصال باشد. این گزاره بر اساس این اصل که مالکیت متعلق به خداوند است و به ابناء بشر داده شده تا از آن منتفع شوند قرار می‌گیرد.

تابعیت رابطه‌ی سیاسی و حقوقی شخص است که او را به دولت معین مستقر در سرزمینی منسوب می‌نماید. حقوق فطری افراد برتر از حقوق موضوعه ملی است و تنها مقررات و الزامات خاصّ حقوقی موضوعه کشور یا منطقه سیاسی رافع آن است. با کشیدن مرز، انسان‌ها متفاوت نمی‌شوند و هرکس می‌تواند با رعایت مقررات و الزامات خاصّ دولت یا منطقه سیاسی هر جا که مایل باشد ساکن شود و ملیت موجب تضييع حقوق فطری و اعطای تابعیت سیاسی و اجتماعی نیست. پس دادن پناهنده به دولتی که در تعقیب او است مجاز نیست. استثناء این موضوع تعدی به حقّ النَّاس ملل دیگر است.

۳۴- اصل الزام شهادت به صحت و اقرار به خطا و ممنوعیت کتمان حق و شهادت زور

در قضاوت‌ها و مشاجرات بین‌المللی وظیفه دیپلماسی اسلام قوام شهادت به عدل است. در قرآن کریم می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا، به عدل گواهی دادن را قوام باشید و دشمنی با گروهی دیگر و ادارتان نکند که عدالت نورزید. عدالت ورزید که به تقوی نزدیک‌تر است و از خدا بترسید که او به هرکاری که می‌کنید آگاه است.»^{۲۷۹} در آیه دیگر می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به عدل گواهی دادن را قوام باشید هرچند به زیان خود یا والدین یا خویشان شما چه توانگر و چه درویش بوده باشد. خدا به آن دو سزاوارتر است. پس از هوای نفس پیروی نکنید تا از شهادت حق عدول کنید، چه زبان بازی کنید، خدا به هرچه می‌کنید آگاه است.»^{۲۸۰} در شرح این آیه فرموده‌اند: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا یعنی ای کسانی که با دست محمد ص، بیعت عام کرده و دعوت ظاهری را قبول نموده‌اید، کُونُوا قَوَّامِينَ بر این وصف ثابت بمانید، زیرا که لفظ کَوْنٌ دلالت بر ثبات و دوام می‌کند قوام کسی است که از اعوجاج خارج شده و خودش و قوایش و غیر خود را نیز از آن خارج کند، زیرا که از صیغه مبالغه (قوام) سرایت به غیر استفاده می‌شود چنانکه در ظاهر چنین است و ممکن است از قام علیه وبامره اخذ شده باشد یعنی آن را اصلاح کرد. بِالْقِسْطِ یعنی به عدالت. چون به سبب تساوی طرفین منازعه نزد نفس، خروج و اخراج از اعوجاج در منازعه خارجی ممکن می‌شود و ممکن است متعلق به قول خدای تعالی شُهَدَاءٌ باشد یعنی در حالی که تحمل‌کننده و ادا کننده شهادت باشید، خبر بعد از خبر و در حکم تفسیر خبر اول است، یا حال. لِلَّهِ یعنی برای طلب رضایت خدا یا در شهادت‌هایی که بر حسب آن پیش‌آید زیرا صاحب حق در آنها خدای تعالی است، یا برای خدا به اعتبار مظاهر و جانشینانش و مخصوصاً کاملترین مظهر خدا بعد از پیغمبر اکرم، علی ع است و آیه عام است ولی مقصود و مهم همین است، زیرا که آیه سفارش و مقدمه جهت تحمّل شهادت دادن (ادای شهادت) برای علی ع است وقتی که نبی ص از آنان درخواست نمود و فرمود: رَحِمَ اللهُ أُمَّرَةً سَمِعَ فَوَعِي خُدا رحمت کند

^{۲۷۹} - سورة مائده، آیه ۸: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.

^{۲۸۰} - سورة نساء، آیه ۱۳۵: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلَوُّوا أَوْ نَسُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

^{۲۸۱} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد چهارم ترجمه، صص ۲۲۶-۲۲۴.

شخصی را که شنید و نگهداشت. و جهت ادای شهادت نسبت به علی ع در وقتی که پیامبر از آنان درخواست کرد و فرمود: *إِلا فليبلغ الشاهد منكم الغائب* یعنی شاهد به غایب برساند. و در وقتی که علی ع بعد از نبی ص درخواست کرد که آنچه را که شنیده‌اند ادا کنند، لیکن مردم به این وصیت وفا نکردند و خودداری کردند. *وَ لَوْ عَلَي أَنْفُسِكُمْ حَتَّىٰ إِنْ يَكُنْ إِنْ يَكُنْ إِنْ يَكُنْ إِنْ يَكُنْ إِنْ يَكُنْ* اگر بر ضرر خود شما باشد، چون نفس‌های شما محبوب‌ترین چیز در نظر شماست. *أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ* پدر و مادر و خویشان، بعد از خود شخص، محبوب‌تر از دیگران هستند. *إِنْ يَكُنْ إِنْ يَكُنْ إِنْ يَكُنْ إِنْ يَكُنْ إِنْ يَكُنْ* اگر باشند هریک از دو طرف، *غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا* بی‌نیاز یا نیازمند، پس از استقامت بر راستی خارج نشوید بدین گونه که ملاحظه کنید فقیر سزاوارتر است به نفع بردن و ضرر نکردن، و غنی بر فرض اینکه با شهادت زور علیه او به مال خودش نرسد، یا دیگری از مال او بهره‌برد، متضرر نمی‌شود، یا به خیال اینکه از غنی بهره‌برید و از ناحیه او ضرر نبینید بخواهید به فقیر اعتنا نکنید. *فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِمِمَّا* پس امر خدا را امتثال کنید و به اینکه فقیر متضرر می‌شود و یا غنی متضرر نمی‌شود نیندیشید. *فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا* یعنی در عدول از حق، یا به سبب عدول، یا برای اینکه عدل در شهادت را ناپسند می‌دانید، از هوای نفس پیروی نکنید. *وَ إِنْ تَلَوُّوا* یعنی در حین ادای شهادت زبانتان را نچرخانید بدین نحو که با زبانهایتان آن را تغییر دهید، و تلوی از «ولی» به معنی توجه کردن نیز خوانده شده است. *أَوْ تُعْرِضُوا* و یا به سبب کتمان شهادت از آن اعراض کنید که خداوند به سبب آن به شما جزا می‌دهد. *فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا* یعنی به آنچه می‌کنید، آگاه است. در این آیه نیز، سبب جانسپین جزا شده است.»

ممنوعیت کتمان حق در شهادت از این آیه برداشت می‌شود که می‌فرماید: «ستمکارتر از کسی که شهادت خود را نزد او از خدا پنهان می‌سازد کیست و خداوند از کارهایی که می‌کنید غافل نیست.»^{۲۸۲} این آیه نیز همین استناد را به نحو دیگر می‌فرماید: «کسانی که دلایل روشن و هدایت ما را پس از آنکه در کتاب برای آنها روشن نمودیم کتمان می‌کنند، لعنت خدا بر ایشان و لعنت دیگران بر ایشان مگر آنها که توبه کردند و به صلاح آمدند و بیان نمودند پس توبه‌شان را می‌پذیریم و من توبه‌پذیر مهربانم.»^{۲۸۳} مقدس اردبیلی با استناد به آیات فوق کتمان علوم دینی اعم از

^{۲۸۲} - سورة بقره، آیه ۱۴۰، *وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.*

^{۲۸۳} - سورة بقره، آیه ۱۶۰-۱۵۹، *إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَىٰ مِنْ بَيْنَائِهِمْ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ. إِلا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا فَاُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.*

اصول دین و فروع دین و همچنین مطلق علوم از کسانی که به آنها نیاز دارند را ممنوع می‌سازد.^{۲۸۴} این موضوع طرح باب بسیار مهمی در حقوق تجارت و بالاخص تجارت بین الملل می‌باشد که مفاد کنوانسیون وین در مورد حقّ کپی رایت و حقّ مالکیت فکری و تجارت خدمات که از موافقتنامه‌های بسیار مهمّ سازمان تجارت جهانی است را مورد اشکال قرار می‌دهد. امید است در آینده در مقوله‌ای جداگانه به این موضوع پردازیم. آیه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می‌کند و قدمهائتان را ثبات خواهد بخشید»^{۲۸۵} نیز دلالت بر وجوب عرضه علم و فن به آنها که نیاز دارند می‌باشد. در جای دیگر می‌فرماید: «و شهادت را کتمان نکنید هر کس شهادت را کتمان کند پس گناهی در قلب اوست و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.»^{۲۸۶} و می‌فرماید: «هرگاه سخن گوئید عادلانه گوئید هر چند به زیان خویشاوندان باشد.»^{۲۸۷} و از صفات انسان متعالی در قرآن یکی قیام به شهادت است که در سوره معارج می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که به شهادت‌هایشان قیام کنندگانند.»^{۲۸۸} و همچنین در سوره فرقان می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که به دروغ شهادت نمی‌دهند.»^{۲۸۹} و «از قول (گواهی) زور اجتناب می‌نمایند.»^{۲۹۰}

در مورد اقرار نیز همانند «شهادت به صحت» آیات مختلفی نازل شده است. در سوره ملک می‌فرماید: «پس به گناه خویش اعتراف کردند پس دوری بر اهل آتش سوزان باد.»^{۲۹۱} و در سوره آل عمران فرمود: «آیا اقرار کردید و پذیرفتید عهد مرا؟ گفتند اقرار کردیم پس شهادت دهید و من نیز با شما از شاهدانم.»^{۲۹۲}

تقیّد به این اصول در روابط بین الملل صداقت گفتار و حسن رفتار دولت اسلام را تأیید

^{۲۸۴} - نگاه کنید به شهابی، محمود (۱۳۶۹) ادوار فقه، جلد دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۲۵۷-۲۵۶.

^{۲۸۵} - سوره محمد، آیه ۷، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يُوَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ.

^{۲۸۶} - سوره بقره، آیه ۲۸۳، وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.

^{۲۸۷} - سوره انعام، آیه ۱۵۲، إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ.

^{۲۸۸} - سوره معارج آیه ۳۳، وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ.

^{۲۸۹} - سوره فرقان، آیه ۷۲، وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ.

^{۲۹۰} - سوره حج، آیه ۳۰، وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.

^{۲۹۱} - سوره ملک، آیه ۱۱، فَاعْتَرِفُوا بِذَنبِهِمْ فَمَسْحَقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ.

^{۲۹۲} - سوره آل عمران، آیه ۸۱، قَالَ أَ أَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ.

می‌نماید و زمینه لازم برای جلب سایر ملل عالم به اسلام را فراهم می‌آورد. از طرفی ما خلق نشده‌ایم تا با اجحاف بر حقوق دیگران منتفع از اموال غیر شویم. بلکه همه مردم این سیاره فرزندان یک پدر هستیم و با هم برادریم و هیچکدام برتری به دیگری نداریم و برتری و مُلک از آن خالق ماست. می‌فرماید: «شما را از یک تن بیافرید و از آن جفتش را آفرید و برایتان از چارپایان هشت جفت بیافرید. شما را در شکم مادرتان در چند مرحله در درون تاریکی‌های سه گانه خلقی پس از خلقی دیگر نمود. این است الله پروردگار شما. فرمانروائی از آن اوست. خدائی جز او نیست. پس چگونه روی گردانتان سازند.»^{۲۹۳}

ممنوعیت شهادت زور یا استشهاد به زور نیز از جمله موارد قابل ذکر در این مبحث است.^{۲۹۴}

در قضاوت‌ها و مشاجرات بین‌المللی وظیفه دیپلماسی قوام شهادت به عدل است. ممنوعیت کتمان حق و شهادت زور یا استشهاد به زور نیز از جمله موارد مشمول این اصل است.

۳۵- اصل قبول تحقیق در حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی

یکی از روش‌های حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی به روش «تحقیق» معروف است. در این روش با تحقیق و رسیدگی درباره وقایعی که مبنای اختلاف بوده و پس از اثبات تقصیر دولت یا دول مقصر در رفع اختلافات اقدام می‌گردد و از جنگ و تعرض و اقدامات خصومت‌آمیز جلوگیری می‌شود. این روش در حقوق بین‌الملل معاصر به پیشنهاد روسیه در کنفرانس اول لاهه مورد توجه قرار گرفت و در کنفرانس دوم لاهه در ۱۹۰۷ مقررات مربوط به کمیسیون‌های بین‌المللی تحقیق تنظیم گردید.

روش تحقیق کاملاً مورد تأیید حقوق بین‌الملل اسلام قرار دارد و از مفهوم بسیاری از آیات می‌توان به اصولی بودن این روش در تحقق عدالت بین‌المللی و رفع مخاصمات بین دول پی‌برد. درباره تحقیق قبل از تصمیم و اقدام در اسلام دستور داده شده است. در سوره نساء می‌فرماید: «ای

^{۲۹۳} - سوره زمر، آیه ۶، خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلْ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ نَعْدٍ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ.

^{۲۹۴} - بحار الأنوار، ۱۰۱، ۳۱۰، باب ۲- شهادة الزور و كتمان الشهادة، ۳- أعلام الدين، عن النبي ص قال من شهد شهادة زور على رجل مسلم أو ذمي أو من كان من الناس علق بلسانه يوم القيامة و هو مع المنافقين في الدرك الأسفل من النار.

کسانی که ایمان آورده‌اید چون در راه خدا فتادید پس تحقیق (بررسی) کنید و به آن کس که بر شما سلام گوید نگوئید که مؤمن نیستی. شما بر خورداری از زندگی دنیا را می‌جوئید و غنیمت‌های بسیار نزد خداست. شما پیش از این چنان بودید ولی خدا بر شما منت نهاد پس بررسی کنید که خدا به اعمالتان آگاه است.^{۲۹۵} این آیه دستور کلی به تحقیق در همهٔ اموری است که در زندگانی مؤمنین پیش می‌آید. این معنی از تفسیر عبارت سَبِيلَ اللَّهِ (راه خدا) در آیه فوق بدست می‌آید.

در مورد هر ادعا یا خبر نیز دستور به تحقیق است و واکنش بدون تحقیق و بررسی نسبت به هر خبری یا ادعائی صحیح نیست. در سورهٔ حجرات می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد، تحقیق کنید مبادا از روی نادانی به مردمی آسیب رسانید، آنگاه از کاری که کرده‌اید پشیمان شوید.»^{۲۹۶} و اگر نتیجهٔ روشن تحقیق بدست آمد باید تبعیت نمود که فرمود: «همانند کسانی نباشید که بعد از اینکه دلائل روشن بر آنها آشکار شد اختلاف و افتراق کردند و برای آنها عذاب بزرگی خواهد بود.»^{۲۹۷} استناد به این آیات کفایت از قبول روش تحقیق در حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی را می‌نماید.

روش «تحقیق» در حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی در اولویت قرار دارد.

۳۶- اصل مذاکره در حل و فصل اختلافات و پذیرش داوری در دعاوی بین‌المللی

در اسلام، روش انتخاب احسن در مسائل مختلف روش شورا و مشورت است. استثناء این روش در انتصابات است و انتصابات بر اساس نظریهٔ صاحب اذن صورت می‌گیرد. انتصاب در خصوص تعیین مأمورین الهی مشخصاً باید با اذن نبی یا ولی یا وصی صورت گیرد تا فرد مأذون با این اذن صاحب امر گردد و واجب اطاعت شود، که فرمود: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

^{۲۹۵} - سورهٔ نساء آیه ۹۴. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا

تَبَيَّنُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَامٌ كَثِيرٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

^{۲۹۶} - سورهٔ حجرات آیه ۶. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ

نَادِمِينَ.

^{۲۹۷} - سورهٔ آل عمران، آیه ۱۰۵. وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اختلفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ عَذَابُ عَظِيمٍ.

الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۲۹۸} در غیر از این امور در قرآن کریم در سوره شوری می فرماید: «امرشان بر مشورت بین خودشان است.»^{۲۹۹}

در مشورت خواص متعددی وجود دارد که از لحاظ روانشناسی اختلافات و خصومتها را به اتحاد و اصلاح می کشاند. در تفسیر آیه «وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^{۳۰۰} فرمودند: «یعنی مخصوصاً در جنگ با آنها مشورت کن. یا در هر چیزی که مشورت در آن صحیح است، و این به جهت پاکیزه نمودن نفس آنان و دوست کردن دل‌های آنان با تو و کمک گرفتن از رأی آنها و سنت کردن رسم مشورت در امت توست، زیرا در مشورت رفع ملامت و ندامت و جلب برکت است، چون در اتفاق و اتحاد نفوس اثری است که در انفراد نفوس آن اثر نیست. بلکه می گوئیم: حتی اگر چیزی که در آن مشورت و اتفاق نفوس شده خیری نباشد خداوند حتماً در آن خیر قرار می دهد پس شایسته نیست که مشورت در امور ترک شود.»^{۳۰۱}

همانطور که ملاحظه شد شورا از لحاظ ایجاد زمینه‌های وحدت بسیار مؤثر است. از همین موضوع می توان نتیجه گرفت که با توجه به اصل وحدت و توجه اسلام به جمع آراء و وحدت کلمه حل شورائی کلیه دعاوی و اختلافات بین المللی را می پذیرد. به عبارت دیگر طریق مذاکره روش پذیرفته شده اسلامی در دریافت نظرات و آراء متفاوت می باشد ولی باید گفت که این مذاکره نه به معنای زیر پا گذاشتن حقوق طرف دیگر یا طرف ثالث است بر ضمیر غلبه یا اجحاف یا تبانی بلکه مذاکره برای ایجاد همسوئی و توافق در حصول حق است و این مذاکره و شور به هیچ وجه نباید خدشه به قسط و عدالت وارد آورد و یا حقوق دیگران را مضمحل نماید. در این باب آیات مختلف و مبرهنی وجود دارند که در اعمال قسط و عدل تابعین هواهای نفس را مورد عتاب قرار می دهد.^{۳۰۲}

تعمیم شور و مشورت به مسئله داوری و حکمیت می رسد که کاربرد بسیار خوبی در حقوق بین الملل عمومی دارد. یکی از مسائل مهم حقوق بین الملل عمومی، ضمانت اجرایی ضعیف احکام

^{۲۹۸} - سوره نساء، آیه ۵۹، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و صاحبان امر از میان خودتان را.

^{۲۹۹} - سوره شوری، آیه ۳۸، وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ.

^{۳۰۰} - سوره آل عمران، آیه ۱۵۹ خطاب به رسول اکرم ص است که: با ایشان مشورت کن.

^{۳۰۱} - بیان السعاده فی مقامات العباده، ترجمه، جلد سوم ص ۴۳۶.

^{۳۰۲} - سوره نساء آیه ۱۳۵. فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا. از هواهای خویش پیروی نکنید که از دادگری تجاوز کنید.

قضائی بین‌المللی در اجبار دولت‌ها به پذیرش رأی محاکم بین‌المللی است. به عبارت دیگر دولت‌ها به دلیل اقتدار خود غالباً به طرق مختلف از تن دادن به آراء بین‌المللی طفره می‌روند و در نظر قاضی تشکیک می‌کنند. رویه داوری از این لحاظ با مراجعه به قاضی متفاوت است و نهایتاً داوران که هر طرف منصوب یکی از طرفهای دعوا هستند مجتمعاً اقدام به حل و فصل دعاوی می‌نمایند و چون داوران منتخب طرفهای دعوا هستند رأی ایشان قرین به پذیرش دولت متبوع خواهد بود.

رویه داوری بین‌المللی در اسلام از حقوق مدنی و آئین دادرسی اسلام در مورد اختلاف زن و شوهر قابل اخذ است. قرآن کریم برای حل اختلاف زن و مرد رجوع به حکم داوران را مقرر فرموده است. در سوره نساء می‌فرماید: «اگر نگران جدایی آنها شدید داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن برگزینند که قصد اصلاح داشته باشند، خدا میان آن دو موافقت پدید می‌آورد که خدا دانا و آگاه است.»^{۳۰۳}

انطباق این روش در آئین دادرسی مدنی با مسائل مبتلابه آئین دادرسی بین‌المللی از نظر کیفیت انعقاد قرارداد و پایبندی طرفین و عدم التزام آنها به قرارداد فی‌مابین بسیار حائز اهمیت است. در قرارداد عقد ازدواج هرگاه یکی از طرفین مایل به ادامه عقد نباشد قرارداد خود به خود معلق می‌گردد. از طرفی هیچکدام از طرفین را نمی‌توان مجدداً با زور به ایفای تعهدات زناشویی اجبار کرد لذا ضمانت اجرائی هم وجود ندارد. مشابه همین شرایط نیز در قراردادهای بین‌المللی در میان کشورها وجود دارد. زیرا اگر هر طرف از طرفهای دعوا نخواهد به تعهدات بین‌المللی خود عمل نماید ضمانت اجرایی مسلطی وجود ندارد که کشور ناقض را ملزم به رعایت مفاد قرارداد نماید. با توجه به این تشابه می‌توان روش داوری را در هر دو مورد به کار برد. داوری در حقوق بین‌الملل معاصر نیز به طرق مختلف در کشورهای متفاوت با کم و کیف گوناگون چه از لحاظ قانونی و چه از لحاظ عرف بین‌المللی پذیرفته شده و آئین دادرسی داوری در این باب نیز مطرح گردیده است و شرایط و ویژگی‌های حکم (داور) نیز در منابع مختلف ذکر گردیده است.^{۳۰۴} بایست به این موضوع اشاره کرد که سوابق تاریخی داوری به دولتشهرهای قدیم یونان می‌رسد.

داوری در کنفرانس دوم لاهه ۱۹۰۷ با تلاش زیاد برخی از دول به رسمیت شناخته شد و به

^{۳۰۳} - سوره نساء، آیه ۳۵، وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.

^{۳۰۴} - رجوع کنید به: قائم مقام فراهانی، عبدالمجید (۱۳۶۷) حقوق بین‌الملل ملی کردن...

صورت داوری اجباری الزامی گردید.

روش انتخاب احسن در حل و فصل بین المللی اختلافات روش شورا و مشورت و تعمیم آن به داوری و حکمیت است.

۳۷- اصل وجوب میانجیگری و اصلاح (میانجیگری اختیاری)

اصلاح و میانجیگری بین اقوام و ملل از وظایف حکومت اسلام است و در این ارتباط در مواردی حتی حق سرکوب نیز به خود داده است و این حق در زمانی است که پس از اصلاح مجدداً یکی از آنها بر دیگری تجاوز نماید. در سوره حجرات در باب این موضوع می‌فرماید: «و هرگاه دو گروه از مؤمنان به جان یکدیگر افتند پس بین ایشان سازش اندازید با این وجود اگر مجدداً یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کرد با متجاوز بجنگید تا به امر خدا بازگردد و چون بازگشت با قسط و عدل میانشان سازش اندازید و دادگری کنید که خدا دادگران را دوست دارد.»^{۳۰۵} این خط مشی بر خلاف رویه فعلی بین المللی است که هر کجا جنگ درمی‌گیرد همه کشورها به نظاره می‌نشینند و حتی از جنگ آنها نیز بهره‌برداری می‌نمایند و شروع به فروش کالاهای جنگی و تسلیحات به دو طرف منازع می‌نمایند. در صورتی که برخلاف رویه متداول فعلی، دولت اسلام موظف است که در ایجاد اصلاح و میانجیگری تا حد اعمال نیروی نظامی در حدود شرایط آیه فوق اقدام نماید. لازم به ذکر است کلمه مؤمن در آیه فوق شامل پائین‌ترین درجات ایمان می‌باشد که با این تعبیر کلیه ابناء بشر مشمول این آیه می‌گردند و از این باب همه با هم برادر و برابرند و مصداق آیه بعد از آیه فوق هستند که فرمود: «نیست جز اینکه مؤمنون برادرانند پس بین برادران خود سازش افکنید.»^{۳۰۶}

میانجیگری بر اساس قرارداد لاهه ۱۹۰۷ در قرارداد مربوط به حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین المللی نیز پیش‌بینی شده است. بر این اساس هر دولت ثالث حق دارد به عنوان میانجی برای حل اختلافات بین دو دولت با خاموش ساختن آتش جنگی که بین آن دو شعله‌ور شده است اقدام

^{۳۰۵} - سوره حجرات آیه ۹، وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تِ قَاتِلُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.

^{۳۰۶} - سوره حجرات آیه ۱۰، إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ.

نماید و طرفین اختلاف حق ندارند چنین اقدامی را مخالف اصول دوستی و روابط حسنه فی‌مابین بدانند. قبل از درج این موضوع در قرارداد لاهه، دولت‌ها وساطت و دخالت دول دیگر را در اختلافات خود مغایر با اصل حاکمیت می‌دانستند و اقدام دولت ثالث را خصمانه تلقی می‌کردند و حتی با آن به جنگ می‌پرداختند.^{۳۰۷}

طریقه آشتی نیز از طرق مسالمت‌آمیز حل اختلافات بین‌المللی و شبیه به میانجیگری است. تفاوت آشتی و میانجیگری در این است که در آشتی رسیدگی به کمیسیون‌هایی مرکب از افراد متخصص و حقوقدان‌ها و دیپلمات‌ها واگذار می‌شود ولی در میانجیگری کشور ثالث مستقیماً اقدام به حل اختلاف می‌نماید. طریقه آشتی در معاهدات بریان^{۳۰۸} مطرح شد و در مجمع عمومی جامعه ملل سال ۱۹۲۲ نیز به اعضاء توصیه شد و در ماده ۳۳ منشور ملل متحد نیز ذکر گردیده ولی در عمل متأسفانه در حل اختلافات بین‌المللی از آن استفاده نمی‌شود.

اصلاح و میانجیگری بین اقوام و ملل و دول از وظایف دولت‌ها است و اگر پس از صلح مجدداً یکی از طرفین جنگ به دیگری تجاوز نماید میانجی حق سرکوب متجاوز را دارد تا به صلح بازگردد. این خط مشی بر خلاف رویه فعلی بین‌المللی است که هر کجا جنگ درمی‌گیرد دیگر کشورها به نظاره می‌نشینند یا از جنگ آنها بهره‌برداری می‌نمایند یا به اطراف منازعه تسلیحات می‌فروشند.

۳۸- اصل آشتی دادن و دخالت در جنگ‌های بین‌المللی (میانجیگری اجباری)

بر اساس این اصل وظیفه حکومت اسلامی در عرصه بین‌الملل دخالت به جهت آشتی دادن بین متخاصمین است. همانطور که ذکر گردید قرآن کریم می‌فرماید: «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، میانشان آشتی افکنید و اگر یک گروه بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی کرده است بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، میانشان صلحی عادلانه برقرار کنید و عدالت ورزید که خدا عادلان را دوست دارد. هرآینه مؤمنان برادرانند. میان

^{۳۰۷} - در تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل شواهدی بر این موضوع ذکر می‌کنند. نگاه کنید به صفدری، محمد

(۱۳۴۲) جلد سوم صص ۱۳۱ - ۱۲۸.

برادرانتان آشتی بیفکنید و از خدا بترسید، باشد که بر شما رحمت کند.»^{۳۰۹} همینطور که اشاره شد در تفسیر این آیه باید گفت واژه الْمُؤْمِنِينَ در این آیه به ایمان تکوینی و مراتب نازلۀ ایمان یعنی اسلام و اقرار به اسلام نیز تَسْرَى می‌یابد و لذا معنی آیه از این قرار خواهد بود که چنانچه بین دو گروه از افراد یا ملل جنگی به پا خاست و وظیفۀ حکومت اسلام دخالت جهت آشتی بین آنهاست و اگر یک کشور متعدی بود باید به آن تعدی کرده تا به فرمان خدا باز گردد. در شرح این آیه آمده است: «وَأِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا و اگر دو طایفه از مؤمنین یا مسلمین به کارزار پرداختند. فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ بَيْنَ أَنْهَا صلح برقرار دارید و اگر یک قوم بر دیگری تعدی کرد با آن طایفه جنگ کنید تا با رجوع به رسول و حکم او به فرمان خدا باز گردند. فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ پس هرگاه به حکم برگشت با حفظ عدالت میان آنها را صلح دهید چون اصلاح بعد از دستور جنگ با باغی در مظنۀ حیف و میل بود آن را به عدل مقید ساخت، یا مقصود این است که اصلاح همان‌طور که با استیفای جمیع حقوق از طرفین محقق می‌شود همچنین با اسقاط بعضی از حقوق و اغماض از بعضی دیگر نیز ممکن می‌گردد، بنابراین قید عدل جهت اشعار به این است که اصلاح سزاوار است تا به گونه استیفاء جمیع حقوق باشد. وَ أَقْسَطُوا در جمیع امور حَتَّى در عبادات معتدل باشید، پس بر خودتان سخت نگیرید. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ که خدا بسیار اهل عدل و داد را دوست می‌دارد. بعضی گفته‌اند: این آیه درباره جنگی نازل شد که بین اوس و خزرج در زمان رسول خدا با شاخه درخت خرما و کفش واقع شد، و از امام صادق ع است: وقتی این آیه نازل شد رسول خدا ص فرمود: کسانی از شما بعد از من با تأویل جنگ خواهند کرد همان‌طور که من بر تنزیل جنگ کردم، پس سؤال شد: او چه کسی است؟ فرمود: وصله کننده کفش یعنی امیرالمؤمنین ع، پس عماربن یاسر گفت: من سه مرتبه به همراهی رسول خدا ص با این آیه جنگ کردم، و این جنگ چهارم است (جنگ صفین در رکاب علی ع) به خدا قسم اگر ما را آن قدر بزنند تا به باغهای خرما (هجر) برسانند ما می‌دانیم که بر حق هستیم و آنها بر باطل، و سیره امیرالمؤمنین ع همان روش رسول خدا

^{۳۰۹} - سورة حجرات آیات ۱۰ - ۹، وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْؤُونَ.

^{۳۱۰} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، ترجمه، جلد ۱۳، صص ۳۴۵-۳۴۲.

ص در میان اهل مکه روز فتح مکه است، که رسول خدا ص بچه‌های آنها را اسیر نکرد، فرمود: در خانه هر کس که بسته باشد، در امن می‌باشد، هر کس اسلحه را زمین بگذارد در امان است، هر کس به خانه ابوسفیان وارد شود در امان است. و امیرالمؤمنین ع در روز بصره نیز این چنین گفت، در میان آنها ندا سر داد: بچه‌های آنان را اسیر نکنید، زخمی‌ها را نکشید، فرار کننده را تعقیب ننمایید، در هر خانه‌ای که بسته شود و سلاحش را زمین گذارد در امان است.^{۳۱۱} **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** به حقیقت مؤمنان همه برادر یکدیگرند. در سوره‌های بقره و نساء وجه برادر بودن مؤمنین با همدیگر در ضمن قول خدای تعالی: **وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا** گذشت. و جمله **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** را از آن جهت ذکر نمود که تمهید و تعلیل و رفع زحمت تکلیف به اصلاح باشد بعد فرمود: **فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَابِكُمْ** پس بین برادرانتان اصلاح کنید. این اصلاح اعم از اصلاح قبلی است که فرمود: **فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا** چون در اینجا مقصود این است اگر بین مؤمنین اختلاف واقع شد بین آنها صلح برقرار سازید، خواه اختلاف بین آنها به حد جنگ برسد یا نرسد. **وَ اتَّقُوا اللَّهَ** از خدای تعالی و خشم او در حیف و میل به یکی از دو طرف اختلاف پرهیزید. **لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ** باشد که به جهت اصلاح و عدم میل شما به یکی از طرفین مورد لطف و رحم قرار گیرید، یا ای اختلاف کنندگان و اصلاح کنندگان شاید همه شما مورد رحم خدا قرار گیرید.»

در آیه دیگر امر به اصلاح بین است. می‌فرماید: «پس تقوا پیش گیرید و بین خود را اصلاح کنید.»^{۳۱۲} که بر الزام به میانجیگری اجباری تأکید دارد. در آیه دیگر می‌فرماید: «خدا را آماج سوگندهای خود قرار ندهید که از نیکی و تقوی و اصلاح در میان مردم باز ایستید که خدا شنوا و داناست.»^{۳۱۳} یکی از تأویلات این آیه در توجیه مسایل به نفع خود با استفاده از آلت دست قرارداد نام خدا است. بدین شکل که سستی و کاهلی خود در عدم انجام وظائف نیکی و تقوی و اصلاح در میان مردم را به نحوی با مستندات ساختگی شبه شرعی توجیه نمائیم.

مذاکرات - حتی محرمانه - به جهت اصلاح بین اقوام و ملل بسیار مورد پسند اسلام است. در سوره نساء می‌فرماید: «در بسیاری از نجواهایشان فایده‌ای نیست، مگر در سخن آنان که به صدقه دادن یا نیکی کردن و یا آشتی دادن فرمان می‌دهند و آن کس که این کند خشنودی خدای را

^{۳۱۱} - تفسیر نورالثقلین ج ۵ ص ۸۴

^{۳۱۲} - سوره انفال، آیه ۱. **فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ.**

^{۳۱۳} - سوره بقره، آیه ۲۲۴. **وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.**

بدست می‌آورد و به زودی مزد بزرگی به او داده خواهد شد.»^{۳۱۴}

پیشرفت توافقات در حقوق بین‌الملل معاصر به اصل دخالت اجباری به نوعی که در اسلام مطرح است نرسیده است. به موجب بعضی قراردادهای چند جانبه بین‌المللی میانجیگری اجباری نیز ابداع شده است. در این نوع میانجیگری دو یا چند دولت توافق می‌کنند تا در صورتی که بین آنها کشمکش و اختلافی روی دهد به دولت ثالثی که به عنوان میانجی قبول کرده‌اند رجوع کنند تا رفع اختلاف نماید. طبق ماده ۸ قرارداد لاهه دولت‌ها می‌توانند موافقت کنند تا در هنگام اختلاف میانجی‌های آنها که از قبل توسط آنها انتخاب شده‌اند برای حل اختلاف وارد مذاکره شوند. در این حالت طرفین نزاع بنابر توافق قبلی بخشی از اختیار و حاکمیت خود را سلب و به میانجی منتقل می‌نمایند. این نوع میانجیگری اجباری در عمل چندان مورد توجه واقع نشد.

همانطور که ملاحظه شد در حقوق بین‌الملل اسلامی میانجیگری اجباری به شکل بسیار پیشرفته‌ای مطرح است یعنی اگر جنگ بین دو یا چند کشور ایجاد شد باید با آن که تعدی کرده به جنگ پرداخت تا به صلح برگردد و سپس با مذاکره و ایجاد صلح عادلانه بین آنان اقدام نمود. این اصل می‌تواند در حقوق بین‌الملل عمومی بسیار حائز اهمیت باشد تا از تجاوزات کشورها به یکدیگر جلوگیری نماید.

طریقه آشتی از طریق رسیدگی و حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی توسط کمیسیون‌هایی مرکب از متخصصین و حقوقدان‌ها و دیپلمات‌ها است و مقدم به میانجیگری اختیاری است.

^{۳۱۴} - سورة نساء، آیه ۱۱۴، لا خَیْرَ فِی کَثِیْرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیْهِ اَجْرًا عَظِیْمًا.

فصل دوم

سياست خارجي اسلامي

سیاست خارجی هر دولتی چگونگی نگرش و برخورد یک کشور را با دول دیگر مشخص می‌کند. در جهان امروز، اساس سیاست‌گذاری خارجی کشورها اقتضای منافع آنان است. در اسلام نگرش متفاوت از این است. هدف اسلام اعتلای بشریت است و نه اعتلای کشور اسلام به تنهایی. اساساً اسلام برای اقوام عرب یا فارس یا شرق وسطی نازل نشده است. اسلام آمده است تا همچون پدری تمام ابناء بشر را تحت رحمت خود قرار دهد. از طرف دیگر منافع ناشی از اعتلای بشریت آنقدر زیاد است که باعث انتفاع کشور اسلام نیز خواهد شد و این نفع بیش از منفعت زمانی است که سود کشور اسلام حداکثر شود. این دیدگاه بحث بسیار دقیق و مبتنی بر استدلال‌ات ریاضی است که در این کتاب به آن نمی‌پردازیم. امید است در آتیه در کتاب جداگانه‌ای این موضوع را تشریح نمایم. به هر حال حداکثر کردن سود یک کشور به تنهایی کمتر از حداکثر کردن سود یک کشور ناشی از حداکثر کردن سود بشریت است. این مهم اشتباه اکثر قریب به اتفاق سیاستمداران عالم است که به دنبال منافع کشور یا حزب و گروه و دسته خود به تنهایی هستند. به هر حال، در این فصل به مباحثی از اصول سیاست خارجی اسلام می‌پردازیم که در ارتباط با سایر بخش‌های قبلی و بعدی روح نگرش اسلام را به ملل و دول دیگر قابل استنباط می‌نماید.

۳۹- اصل انطباق مصلحت اسلام بر مصلحت بشریت

بسیار دیده می‌شود که در مباحث سیاست خارجی اسلام، دولت اسلام را به مثابه دول متعارف در جهان تعریف می‌نمایند که به نحوی درصدد حفظ منافع ملی خود است. دول متعارف جهان همواره سیاست‌های خارجی خود را به نحوی اتخاذ می‌کنند که در تقابل با منافع دول دیگر منافع ملی خود را حداکثر کنند. در اسلام ملیت و قومیت و به تبع منافع ملی و قومی به شکل متعارف آن تعریف نمی‌شود. اسلام به دنبال اتخاذ روشی است که مصالح و منافع بشریت را تأمین کند و همانطور که در جای خود ذکر می‌شود اسلام متعلق به بشریت است و نه حتی متعلق به مسلمین. اسلام نازله رحمت الهی بر زمین است که همه موجودات زمین و بالاخص ابناء بشر را در بر می‌گیرد.

بر این اساس مصلحت اسلام و دولت اسلام منطبق بر مصلحت بشریت است. استثناء این

موضوع فقط هنگامی است که دول دیگر قصد به تجاوز به حریم اسلام و آن هم از طریق اقدام عملی به حرب داشته باشد. یعنی اگر اقدام به تجاوز نمود در این حالت مصلحت اسلام بر مصلحت انسانهای متجاوز دولت متجاوز تفوق می‌گیرد و اسلام به شدت با متجاوز برخورد خواهد کرد. حتی در این برخورد همانطور که در جای خود ذکر می‌شود با چنان شدتی است که اجازه فتنه به متجاوز ندهد. در غیر این مورد مصلحت دولت اسلام بر مصلحت جمیع آحاد بشریت منطبق است. چون اسلام برای بشریت نازل شده و در اسلام جمیع موجودات عالم با یک چشم دیده می‌شوند و آن منظر همه را مخلوق نازل کننده اسلام می‌بیند و تمام ابناء بشر مخلوق و محبوب و معشوق پروردگار یکتا هستند و اگر آنها در برداشتن قدم به تبعیت از خدا و رسول ص و صاحبان امر از میان خودشان همّت نگماشته‌اند و مهجور هستند دلیل بر این نمی‌شود که تافته بدبافته‌ای هستند بلکه شاید مهجوریت ایشان دلیل متقنی بر این باشد که باید بیشتر تحت رأفت و عطوفت اسلام قرار گیرند. مثال این موضوع در این است که اگر فرزندی تبعیت از پدر ننماید زحمت پدر در حفظ و نگهداری و مراقبت از او بیشتر خواهد بود و این مراقبت از مهجورین در اسلام بر عهده خلیفه الله و بر عهده نبی ص یا ولی یا وصی ع خواهد بود که سمت ابوت بر خلق خدا دارند که فرمود: «من هر لحظه قرار دهنده یک خلیفه بر روی زمین هستم»^{۳۱۵} این آیه یک جمله اسمیه است و جاعل صفت مشبیه می‌باشد که هر دوی این نکات مفید به دوام و استمرار جعل خلیفه بر روی زمین دارند. و این خلیفه یا رسول یا اولوالامر است که خلافت کلیه زمین را بر عهده دارد. این آیه خطاب به ملائکه در معرفی آدم ع به آنها است و در آن هنگام او تنها خلیفه الله در زمین قرار داده شد. اذنه‌های صادره و منتشره از آدم ع به دیگران باعث ایجاد رشته‌هایی از اذن و صاحبان اجازه بر روی زمین گردید که خلفاء الهی در تمام زمین پراکنده هستند و برای هر قومی و امتی هادی و رسول قرار داد که فرمود: «برای هر قومی هادی هست»^{۳۱۶} و «برای هر امتی رسولی هست»^{۳۱۷} و افضل^{۳۱۸} این خلائف در زمین

^{۳۱۵} - سورة بقره آیه ۳۰، اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً.

^{۳۱۶} - سورة رعد آیه ۷، وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ.

^{۳۱۷} - سورة یونس آیه ۴۷، وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ رَّسُوْلٌ.

^{۳۱۸} - در سورة انعام، آیه ۱۶۵ خطاب به رسول اکرم ص است که می‌فرماید بگو (از آیه قبل) اوست خدایی که شما را خلیفگان زمین کرد و بعضی را بر بعض دیگر به درجاتی برتری داد. وَ هُوَ الَّذِیْ جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْاَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ.

و خاتم و زینت این خلائف رسول گرامی اسلام ص و جانشینان رشته اذن آن حضرت از آدم ع به خاتم ص و از خاتم ص به قائم حضرت صاحب العصر والزمان در هر زمانی حی و زنده و مستقر بر کرسی خلیفه الهی بوده و هستند و خواهند بود.^{۳۱۹} و این خلافت نه قابل غصب است و نه قابل تغییر بلکه توسط خداوند و به دست صاحبان اذن او شکل می‌گیرد.

در تفسیر آیه: «پس موسی غضبناک به سوی قومش بازگشت»^{۳۲۰} می‌نویسند: «هر نبی پدر مهربانی برای امتش می‌باشد و امت فرزندان عزیزی برای او هستند. ایمانشان به منزله صحت کامل آنان و نقصان ایمان آنها و بطلان آن به منزله مرض و هلاکشان است. حال نبی در صحت و مرض

^{۳۱۹} - البته این خلافت به معنای خلافت تکلیفی و انتصابی الهی است که در مقابل خلافت تکوینی قرار دارد که جمیع ابناء بشر به این معنی (در تکوین) خلیفه هستند. در شرح آیه ۱۶۵ سوره انعام (زیرنویس قبل) در کتاب بیان السعاده فی مقامات العباد صص ۲۲۹-۲۲۸، ج ۵ ترجمه، فرموده‌اند: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ عَظْفُ اسْتِ بِرِ قَوْلِ خِدا هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ يَ ا حَالِ اسْتِ و مَعْمُولِ يَكِي ا ز جَمَلَهائِ سَابِقِ و تَعْلِيلِ دِيْغِرِي اسْتِ بِرِ ا ي انكار اختيار كَرْدَن رَبِّي غَيْرِ ا و، و بِيانِي اسْتِ دَر كَيْفِيَّتِ رِبُوبِيَّتِ ا و كِه اَن حَلِّ اَعْلَائِ اِنْعَامِ بِه طَرِيقِ حَصْرِ اسْتِ، يَعْنِي اوسْتِ و نِه غَيْرِ ا و كَسِي نِيَسْتِ كِه شِما رَا خَلِيْفَهائِ زَمِيْنِ قَرارِ دَاده اسْتِ. و مَقْصُودِ اِيْنِ اسْتِ كِه ا و شِما Rَا جَانِشِيْانِ خُودِ دَر زَمِيْنِ عَالِمِ كَبِيْرِ قَرارِ دَاده اسْتِ بَدِيْنِ نَحْوِ كِه قُوّه تَمِيْزِ و تَصَرّفِ دَر اَن Rَا بِه شِما دَاده اسْتِ كِه هَر طُورِ بَخِواهِدِ عَمَلِ كَنِيْدِ و تَصَرّفِ دَر اَن Rَا بِرِ ا ي شِما مَباحِ سَاخْتِه اسْتِ. و هَمچِيْنِ شِما Rَا جَانِشِيْنِ دَر زَمِيْنِ عَالِمِ صَغِيْرِ كَرْدِه اسْتِ، و شِما Rَا دَر اَن مَتَمَكِّنِ سَاخْتِه اسْتِ، و اَنچِه ا ز لَشْكِرِ و حِشْمِ كِه بِرِ a ي خُودِ قَرارِ دَاده، بِرِ a ي شِما نِيْزِ قَرارِ دَاده و اَنها Rَا هِمَا نَطُورِ كِه بِرِ a ي خُودِشِ مَسخَرِ كَرْدِه مَسخَرِ شِما سَاخْتِه اسْتِ. و اِيْنِ نَهاِيتِ اِنْعَامِ اسْتِ كِه شِما Rَا بِرِ مِثَالِ خُودِشِ خَلْقِ كَرْدِه اسْت.»

در آیه ۱۴ سوره یونس می‌فرماید: «آنگاه شما را در روی زمین بعد از آنها گردانیدم تا بنگریم که چگونه عمل می‌کنید. ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ. که در اینجا خلیفه به معنی نفر بعد است و مفهوم خلافت تکوینی دارد. همین مفهوم در آیه ۷۳ سوره یونس است که فرمود: «پس نجات دادیم او را و کسانی را که با او در کشتی بودند و آنان را جایگزین پیشینیان ساختیم. فَتَجَبَّيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ. و فرمود: اوست کسی که شما را در روی زمین جایگزین پیشینیان کرد: هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ (سوره فاطر آیه ۳۹). و فرمود: در نظر بگیرید آن زمانی که شما را جایگزین قوم نوح ساخت، وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ (سوره اعراف، آیه ۶۹) و در نظر بیاورید آن زمان را که شما را بعد از قوم عاد جایگزین کرد، وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ، (سوره اعراف آیه ۷۴) و این خلافت تکوینی نیز همراه با استمرار خلافت تکلیفی مستمر است که فرمود: «شما را در زمین جایگزین پیشینیان می‌سازد، وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ (سوره نمل، آیه ۶۲).

^{۳۲۰} - سوره طه، آیه ۸۶. فَرَجَعَ مُوسَى اِلى قَوْمِهِ غَضْبَانَ اَسِفاً.

^{۳۲۱} - بیان السعاده فی مقامات العباده، جلد ۹، ص ۲۴۸.

و هلاکت امت خود، حال پدر مهربان نسبت به اولادش می‌باشد بلکه مهربانی و شفقت در نبی نسبت به امت به مراتب شدیدتر و زیادتر است.»

به هر حال این خلیفه که نماینده و حاکم و جانشین تکلیفی خداوند بر روی زمین است برای همه مردم جهان قرار داده شده. در سوره ص خطاب به داود ع است که می‌فرماید: «ای داود ما تو را خلیفه روی زمین قرار دادیم پس بین مردم به حق حکم کن.»^{۳۲۲} در این آیه دستوری که به داود ع داده می‌شود دستور حکم کردن است که هم به معنی حاکمیت و حکومت و هم به معنی حاکمیت هر دو معنی دارد و ظرف آن ناس یا مردم قرار داده شده و به مسلمین یا پیروان داود ع تخصیص نیافته است. یعنی ای داود تو را حاکم بر مردم روی زمین قرار دادیم و مردم جهان تحت حکومت تو قرار دارند و در مورد آنها به حق حکومت کن و حکم کن و حاکمیت کن. لذا با توجه به این آیه و معنی آن که مردم جهان را تحت ابوت خلافت خلیفه الهی بر روی زمین قرار می‌دهد مصلحت مسلمین منطبق بر مصلحت ابناء بشر قرار می‌گیرد و به تبع اسلام نیز در همین رویه بایست سیاست خارجی خود را تنظیم نماید. و این اصل از اصول مهم در سیاست خارجی دولت اسلام تلقی می‌شود. بر این اساس مصلحت ابناء بشر مصلحت اسلام و مصلحت دولت اسلام است.

شاید معتقدین به سایر ادیان معترض باشند که این موضوع در همه ادیان نیز صادق است و تمام ادیان متعلق به بشریت می‌باشند و این موضوع منحصر به اسلام نیست. باید اذعان داشت که این موضوع کاملاً صحیح است که تمام ادیان حقه بدین منظور نازل شده‌اند و پیامبران نیز برای همین هدف مبعوث گشته‌اند. ولی در این ارتباط باید گفت که انبیاء یکی پس از دیگری اکمل از نبی سلف خود هستند. و باید این قاعده برقرار و استوار باشد، زیرا کون رو به ترقی و کمال است و هر پیامبری که مبعوث می‌گردد باید مطابق با زمان متکاملتر از پیامبر سابق خود باشد. از طرفی تمام انبیاء تربیت شده نبی یا ولی یا وصی قبل هستند و مربوط هم درجات رب و هم مراتب خود را توأم داراست که در قرآن کریم می‌فرماید: «هر آیه‌ای را منسوخ کنیم بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم. آیا نمی‌دانی خدا بر هر کاری تواناست؟»^{۳۲۳} بر این اساس است که شیعه معتقد به پیامبر آخر الزمان است.

استدلال فوق حاکی از این است که در هدف اصلی، تفاوتی میان پیامبران نیست ولی هر

^{۳۲۲} - سوره ص، آیه ۲۶، یا داؤد إنا جعلناک خلیفه فی الأرض فاحکم بین الناس باحق.

^{۳۲۳} - سوره بقره، آیه ۱۰۵، ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها أم تعلم أن الله علی کل شیء قدير.

پیامبری با توجه به مراتب خود و شرایط زمان و مکان و استعداد انسان‌ها شریعتی را تقنین فرموده که مناسب عصر خود است. لذا تقنین موسی ع را عیسی ع امضاء فرمود و فرمود: «فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را منسوخ نمایم، نیامده‌ام تا منسوخ کنم بلکه آمده‌ام تا به کمال برسانم».^{۳۲۴} عیسی ع از تربیت شدگان پیامبرانی بود که خلف نبوت موسی ع بودند. حضرتش شریعت و طریقت و حقیقت موسوی را از یحیی ع و آن حضرت از ذکریا ع یاداً به ید تا از موسی ع دریافت نمود. محمد ص نیز تحت تربیت آخرین پیامبران دین عیسی ع به این مقام رسید. حضرتش در تحت تربیت برده ع (ابوطالب ع) و او تحت تربیت عبدالمطلب ع و او تربیت شده هاشم ع و او تحت تربیت عبدمناف ع تا پطرس ع و او تربیت شده عیسی ع به این مقام رسید. پس اختلافی در ادیان نیست و همه برای کلمه واحدی مبعوث شدند که فرمود: «به اهل کتاب بگو بیائید به سوی کلمه‌ای که پذیرفته ما و شماست».^{۳۲۵} و ادیان در امتداد یکدیگرند و توقف بر دین سلف تعصّب است. امید است در مجلدی جداگانه به این مهم پردازیم.

در اسلام ملیت و قومیت و به تبع، منافع ملی و قومی به شکل متعارف آن تعریف نمی‌شود. اسلام به دنبال روشی است که مصالح و منافع بشریت را تأمین کند. مصلحت اسلام و دولت اسلام منطبق بر مصلحت بشریت است. همین خصیصه در سایر ادیان حقه الهی است. استثناء فقط هنگامی است که دول دیگر قصد به تجاوز به حریم اسلام و آن هم از طریق اقدام عملی به حرب داشته باشد.

۴۰- اصل تعلق اسلام به بشریت

گروهی از علمای حقوق بر این باورند که مبنای حق منتج از قوانین فطری و طبیعی است که منبعث از قوانین حاکم بر طبیعت و هستی می‌باشد و لذا دیدگاه حقوق طبیعی بر این منوال شکل گرفته که منشاء این تفکرات در ادیان حقه و کتب آسمانی قابل مشاهده می‌باشد. نضح و رشد این خط فکری در یونان باستان نیز به خوبی مشاهده می‌شود. بررسی این خط فکری و تطبیق آن با دستورات و آموزه‌های دینی نشان می‌دهد که همواره پیامبران یکی پس از دیگری کاملتر، و لاحق از سابق اکمل بوده و با بررسی شرایط زمان و خصوصیات انسان‌ها در ظرف طبیعت و قوانین آن

^{۳۲۴} - انجیل متی، فصل ۵، آیه ۱۷.

^{۳۲۵} - سوره آل عمران آیه ۶۴، قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ.

اقدام به تأسیس یا امضاء احکام و نضح شریعت نموده‌اند. یعنی احکام را بر وفق طبیعت و استعدادها تشریح فرموده‌اند. لذا بر این اساس است که احکام دین به دلیل انطباق آن بر طبیعت و ابتنای آن بر عقل مناسب حال همهٔ ابناء بشر است، بالاخص دینی که جامع شرایع باشد.

به دلیل فوق است که دین اسلام مختص به مسلمین نیست بلکه متعلق به همهٔ ابناء بشر است. دستورات اسلام نیز برای همهٔ کسانی است که مایل به تبعیت از اسلام و بهره‌مندی از دستورات آن باشند است. در سورهٔ سبأ می‌فرماید: «و تو را به پیامبری نفرستادیم مگر برای جمیع مردم مژده دهنده و بیم دهنده و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند.»^{۳۲۶} در آیهٔ دیگر به رسول اکرم ص امر می‌شود که: «به مردم بگو که همانا من فرستادهٔ خدا به سوی جمیع شما می‌باشم.»^{۳۲۷} حاصل این بحث این است که خوان نعمت اسلام گسترده است و منحصر به استفادهٔ مسلمین یا مؤمنین هم نیست بلکه دعوت عام برای استفاده از این نعمت گسترده الهی است. با چنین نگرشی کلیهٔ ابناء بشر نزد اسلام گرامی هستند و علت و هدف ظهور اسلام همهٔ ابناء بشر است. لذا مسلمین حق ندارند خود را ارجح به دیگر اقوام و ملل بدانند و بر ایشان فخر فروروشند یا آنکه بخواهند دیگران را با تحت فشار قرار دادن هدایت یا راهنمایی کنند. بواسطه همین اصل است که می‌فرماید: «همانا تو را نفرستادیم مگر برای رحمت برای جهانیان»^{۳۲۸} یعنی هدف از بعثت رسول اکرم ص رحمت برای جهانیان بوده و نه زحمت برای آنها.

دین اسلام مختص به مسلمین نیست بلکه متعلق به همهٔ ابناء بشر است. دستورات اسلام نیز برای همهٔ کسانی است که مایل به تبعیت از اسلام و بهره‌مندی از دستورات آن باشند است. کلیهٔ ابناء بشر نزد اسلام گرامی هستند و علت و هدف ظهور اسلام رحمت برای همهٔ ابناء بشر است. مسلمین حق ندارند خود را ارجح به دیگر اقوام و ملل بدانند و بر ایشان فخر فروروشند یا آنکه بخواهند دیگران را با تحت فشار قرار دادن هدایت یا راهنمایی کنند. همین خصیصه در سایر ادیان حقه الهی است.

^{۳۲۶} - سورهٔ سبأ، آیه ۲۸، وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا ۚ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

^{۳۲۷} - سورهٔ اعراف، آیه ۱۵۸. قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا.

^{۳۲۸} - سورهٔ انبیاء، آیه ۱۰۷. وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.

۴۱- اصل کرامت انسانی

در قرآن کریم می‌فرماید: «همانا ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم»^{۳۲۹} وقتی خداوند متعال بنی آدم را گرامی دارد مسلماً همهٔ آحاد مسلمین نیز باید این کرامت را مرعی دارند و هیچکس محق نیست فرزندان آدم را خوار شمرد و یا به دیدهٔ حقارت به آنان بنگرد یا رفتار نماید. بر مبنای این اصل کلیهٔ آحاد افراد جوامع بشری گرامی هستند و حکومت اسلامی موظف به ارج نهادن به بشریت فرداً و جمعاً است.

در شرح مواد ۲۵ - ۲۲ اعلامیهٔ حقوق بشر می‌نویسند:^{۳۳۰} «مادهٔ بیست و دوم می‌گوید: هر کس به عنوان عضو اجتماع حق دارد از امنیت اجتماعی برخوردار باشد... تا آخر. این ماده نیز به نحو کامل در اسلام دستور داده شده و حقوق اجتماعی افراد نسبت به یکدیگر و همچنین وظایف حکومت نسبت به افراد و افراد نسبت به حکومت کاملاً شرح و دستور داده شده و حدیث لاضرر و لاضرار مؤید این است که از حضرت باقر ع از پیغمبر ص دربارهٔ درخت خرمایی که سمرة بن جندب داشت و راه آن از منزل یکی از انصار بود روایت شده که هر چه حضرت رسول ص به او امر فرمود که رفع مزاحمت از آن انصاری نموده و حق او را رعایت کند قبول نکرد. فرمود که با درخت دیگری در فلان محل که از خود پیغمبر بود معاوضه کند قبول نکرد. فرمود با دو درخت معاوضه کند تا بده درخت رسانید قبول نکرد. فرمود بجای آن درخت خرما در بهشت به تو داده می‌شود قبول نکرد. حضرت به آن انصاری فرمود که آن درخت را بکنید، چون هیچکس حق ندارد ضرر و زیانی به مؤمنی برساند و آیات و اخبار دربارهٔ حقوق افراد نسبت به یکدیگر و حقوق حاکم بر رعیت و رعیت بر حاکم بسیار است که باید به کتب حدیث مراجعه نمود و در روایت ابی حمزه ثمالی از حضرت سجّاد ع دربارهٔ حقوق مختلفه که بر هر فردی لازم است از جمله حقی که خدا بر او دارد و حقوقی که افراد نسبت به او دارند بطور کامل و مشروح ذکر شده و این موضوع چون خیلی واضح و معلوم است محتاج به شرح و بسط زیادتر نیست. و قضیه کشیدن گوشواره از گوش زن یهودی توسط جنگجویان پارتیزانی معاویه در حومه حکومت علی ع و خبر رسیدن به حضرت و تب کردن او از غصهٔ این صدمه و توهینی که به یک نفر ذمیه در حوزه حکومت او

۳۲۹ - سورة اسراء، آیه ۷۰. وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ.

۳۳۰ - حضرت حاج سلطانحسین تابنده، نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر صص ۱۱۳ - ۱۰۸.

رسیده مشهور است و کمال رعایت حاکم اسلامی را در حفظ امنیت اجتماعی افراد می‌رساند. ماده بیست و سوم راجع به آزادی در قبول کار و گرفتن اجرت و دریافت مزد منصفانه است. در این مورد هم اسلام هیچ چیز را فروگذار ننموده و جزئیات آن را دستور داده است و حتی بزرگان اسلام فرموده‌اند که اجرت کارگر را فوری بپردازند چنانکه از حضرت صادق ع رسیده که اجرت حمال و مزدور را پیش از آنکه عرقشان خشک شود باید پرداخت که باعث از کارافتادگی او نشود و نیز از آن حضرت رسیده که هرگاه مزدوری را بکار وادارید باید اجرت او را قبلاً معین کنید. عملاً نیز بزرگان اسلام سرمشق جامعه در همه امور بوده‌اند و فرد اعلی و نمونه کامل حقیقت اسلام علی بن ابیطالب ع است که هر یک از رفتار و اخلاق و صفات او را بسنجیم مظهر اعلای انسانیت و سرمشق جامع برای افراد بشریت است. چنانکه در این مورد نیز رویه‌اش همینطور بود. که می‌نویسند قرظة بن کعب از بزرگان اصحاب و از حاضرین جنگ احد در جنگهای علی ع نیز در رکاب حضرت بود و از طرف حضرت، والی فارس شد. نامه‌ای خدمت حضرت نوشت که جمعی از اعیان و اشراف آمده و تقاضا کرده‌اند راجع به قنات کهنه و فرسوده‌ای که در حدود آنها هست و مدت‌هاست مخروبه می‌باشد اهالی محل را احضار نماید و آنها را وادار کند که در آن قنات کار کنند که آب آن جاری شود و بر اثر جاری شدن آب زمین‌های آن حدود آباد می‌شود و کشت و کار می‌کنند و در نتیجه خراج و عایدی بیت‌المال نیز زیاد می‌شود و از آن حضرت کسب تکلیف نمود. حضرت جواب نوشت که من احدی را بر کاری که میل ندارد مجبور نمی‌کنم اگر وضع نهر و قنات طوری است که تو نوشته‌ای آنها را دعوت کن و بکار کردن در آن تشویق نما و بعداً هم آب نهر از آن کسی است که کار کرده نه کسانی که مایل نبوده‌اند. که بهترین دلیل است بر اینکه آن حضرت به هیچ وجه راضی نبود که مردم را به کار اجباری یا به بیگاری وادار کنند ولی در عین حال مایل بود که مردم هم مشغول کار شوند و بنیه مالی آنها تقویت شود چنانکه در آخر همین نامه می‌فرماید: *ولان یعمروا ویقووا احب الی من ان یضعفوا یعنی اگر آبادانی کنند و قوی و ثروتمند شوند نزد من بهتر است از اینکه ضعیف باشند که دستور اسلام را در این باره عملاً بیان فرموده است. و نیز برای رعایت حال کارگر در اسلام پسندیده نیست که اگر وسیله کاری که به او می‌دهند مانند بیل یا کلنگ یا امثال آنها در کارهای مختلف خراب شد یا از بین رفت با او شرط دادن غرامت بکنند مگر آنکه ثابت شود که او در اتلاف آنها قصد عمد داشته است و در مقابل هم برای کارگر شرایطی شده که موجب رسیدن زیان به کارفرما نگردد. مثلاً دستور داده‌اند که اگر کسی دیگری*

را در موقع معینی برای کاری اجیر کرد او حق ندارد در آن ساعت و در آن زمان به کار دیگر پردازد بلکه او در همه مدت به اختیار کارفرمائی است که او را اجیر نموده مگر در خارج آن زمان باشد. مثلاً اگر کسی دیگری را برای روز مخصوصی برای کار معینی اجیر نمود او در آن روز نمی‌تواند کار دیگری انجام دهد ولی در شب که مزدور آن شخص نیست می‌تواند عهده‌دار کار دیگری شود مگر آنکه آن کار و بیداری در شب سبب خستگی و فرسودگی او در روز بعد شود و مانع گردد که بتواند کار روزانه خود را که برای دیگری است به نحو کامل انجام دهد بلکه نماز شب و تهجد ثلث آخر شب نیز که مستحب مؤکد است همانطور که قبلاً ذکر شد اگر سبب ضعف او در کار روز بعد که برای دیگران است گردد آن استحباب از بین می‌رود مگر آنکه برای کاری که اجیر شده وقت معینی قرار داده نشده باشد. درباره ماده بیست و چهارم هم اسلام رعایت نموده و دستور داده که مقداری از اوقات را برای کار دنیا قرار دهند حتی رسیده است که فرموده‌اند بیست و چهار ساعت شبانه‌روز باید به سه قسمت شود. هشت ساعت آن برای کار و هشت ساعت برای عبادت و خوراک و استراحت و هشت ساعت هم برای خواب و آسایش است. و حتی تصریح شده که روز جمعه نباید مزدور را بکار وا دارند چنانکه از حضرت صادق ع رسیده که فرمود هر کس مزدوری را برای کاری بگیرد و او را از جمعه مانع شود گناه او را متحمل گردیده است، زیرا جمعه برای عبادت خداوند و آسایش است. چنانکه در سال ۱۳۳۳ که نگارنده در ژنو بودم قانونی برای کلفت و نوکر دیدم که یکی از مواد آن این است که باید در روزهای یکشنبه برای رفتن کلیسا آزاد باشند و نباید کارفرما آنها را از رفتن به کلیسا برای عبادت پروردگار مانع گردد. ماده بیست و پنجم هم راجع به آزادی هر کس در تأمین سطح زندگی خود در معاش و بهداشت و رفاه خود و خانواده‌اش می‌باشد. اسلام نیز کار را برای تأمین زندگی خود و خانواده اگر راهی برای تأمین جز کار نداشته باشد (مثلاً دارای ملکی که درآمد دارد نیست) واجب شمرده و زیادتر از آن را هم به نیت توسعه در زندگی و آسایش خانواده و رفع احتیاجات آنها مستحب قرار داده و این همان مضمون ماده بیست و پنجم است و بزرگان دین اسلام همه همین رویه را داشته‌اند چنانکه از حضرت صادق ع رسیده که امیرالمؤمنین علی ع بیل می‌زد و زمین آباد می‌کرد و زراعت می‌نمود و پیغمبر هسته خرما را به دهان خود می‌مکید و تر می‌کرد و میکاشت و سبز می‌شد و علی هزار بنده از مال خود که به زحمت بازو و عرق پیشانی و کار بدست آورده بود آزاد کرد و نیز از حضرت صادق ع است که فرمود: لاخیر فی من لایجب جمع المال من حلال یکف به وجهه ویقضی به

دینه و یصل به ر ۳۳۱ یعنی خیری نیست در کسی که دوست ندارد جمع آوری مال را که به آن مال آبروی خود را حفظ کند و وام خود را بدهد و صلۀ رحم نماید. و نیز آن حضرت فرمود پیغمبر خدا ص شخصاً بز خود را می دوشید، که اشاره است به اینکه در کارها کمک می کرد. و نیز از حضرت رضاع روایت شده که فرمود: *الذی یطلب من فضل الله عز و جل ما یکف به عیاله اعظم اجراً من المجاهد فی سبیل الله*^{۳۳۲} یعنی کسی که از فضل خدا طلب روزی کند که عیال و خانواده خود را نگاهداری نماید اجر او از کسی که در راه خدا جهاد کند زیادتر است و علت آن آنست که او سبب احیاء یا آسایش یک مؤمن یا چند نفر از بندگان خدا می شود. و نیز داود بن سرحان نقل می کند که دیدم حضرت صادق ع را که خودش خرما کیل می کند. عرض کردم فدایت شوم کاش به بعض فرزندان یا غلامان خود امر می کردی که آن را کیل کنند. فرمود نیکو نیست برای مرد مسلم مگر سه چیز یکی صبر بر بلا یا و مصائب و دیگر دانائی در دین و سوم حسن تدبیر در زندگانی. که دلالت دارد بر اینکه شخص باید در کارهای زندگانی خود کاملاً مراقب باشد و اخبار در این باره زیاد است که از هر قسمتی یک حدیث به عنوان مثال ذکر کردیم.»

بر اساس این اصل کلیۀ انبای بشر در عالم تحت هر وضعیّت و رنگ و نژاد و تابعیتی از لحاظ اسلام و دولت اسلام گرامی هستند و این اصل اجازه نمی دهد که به هر طریقی اقدامی صورت گیرد که بدون مجوز قانونی انسانی خوار یا تحقیر شود. در حال حاضر در رفتار رایج بین المللی دول معظم در ارتباطات خود با دول فقیر یا متخاصم تبعۀ آنها را بسیار خوار شمرده و تحقیر می نمایند و یا به گونه های مختلف بیزاری می جویند. اینگونه اعمال در اتخاذ سیاست خارجی دولت اسلام مردود و ممنوع است. اگر مخاصمتی با دولت خارجی وجود دارد نباید آن را به افراد ملت که همان بنی آدم است تعمیم داد و به برخورد خصمانه با آنها پرداخت.

^{۳۳۱} الکافی، ۵، ۷۲، باب الاستعانه بالدنیا علی الآخرة، عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أُمِّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ الرَّؤْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ نَهْرَامٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يُجِبُ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ يَكْفُ بِهِ وَجْهَهُ وَيَقْضِي بِهِ دَيْنَهُ وَيَصِلُ بِهِ رَهَةً.

^{۳۳۲} الکافی، ۵، ۸۸، باب من کد علی عیاله...، عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أُمِّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ زَكْرِيَّا بْنِ آدَمَ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ الرِّضَا ع قَالَ الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا يَكْفُ بِهِ عِيَالَهُ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

کلیهٔ انبای بشر در عالم در هر وضعیت و با هر رنگ و نژاد و قومیتی گرامی هستند و نمی‌توان بدون مجوز قانونی انسانی خوار یا تحقیر نمود. اگر مخاصمتی با دولت خارجی وجود دارد نباید آن را به افراد ملت که همان بنی آدم است تعمیم داد و به برخورد خصمانه با آنها پرداخت.

۴۲- اصل وحدت

برخلاف نظریات کوتاه‌فکرانی نظیر ماکیاوول^{۳۳۳} که شالودهٔ حکومت را بر مبنای تفرقه قرار می‌دهند، اصل وحدت از مسلم‌ترین اصول دینی تمام ادیان حقیقی الهی بوده و عنصر تشکیل دهندهٔ سیاست خارجی و دیپلماسی دینی و اسلامی می‌باشد. بر اساس این اصل کلیهٔ افراد بشر در حصن حصین کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله قرار دارند و همه با هم برادر و مستحقّ حقوق برادری و برابری‌اند. احراز این حقوق مبتنی بر دین و آئین و مسلک و عقاید افراد نیست و حکومت اسلامی موظف به اعطای حقوق مساوی به همهٔ افراد و گروهها با عقاید و مذاهب یا ادیان مختلف می‌باشد. استثناء در این اصل فقط در محدود کردن متجاوز در تجاوز به حقوق دیگران مصداق دارد.

قرآن کریم سوای آیات سورهٔ توبه و سورهٔ دیگر که دربارهٔ قتال با متجاوزین به حریم اسلام نازل شده است وظیفهٔ رسول اکرم ص و مسلمین را در برخورد با کفار غیرحربی، اکرام تعیین می‌نماید. در آیهٔ شریفه خطاب به رسول اکرم ص است که: «به اهل کتاب بگو بیاید به سوی کلمه‌ای که پذیرفته‌ام و شمامست.»^{۳۳۴} یعنی به حضرتش امر شده که در لوای کلمه لا اله الا الله همه را به وحدت فرا خواند. بر طبق آیهٔ شریفه: «مردم یک امت واحد بودند پس خداوند پیامبران بشارت دهنده و ترساننده را فرستاد و با آنها کتاب به حق نازل کرد تا بر آنچه مردم در آن اختلاف کردند حکم کنند.»^{۳۳۵} یکی از اهداف بعثت انبیاء رفع اختلاف بین مردم است. به عبارت دیگر هدف بعثت انبیاء ایجاد وحدت بین مردم است و حتی نه وحدت بین گروندگان به دین. کلمهٔ ناس در آیهٔ فوق بدون هیچ تخصیصی شامل کلیهٔ انباء بشر است و از لحاظ سیاست خارجی اسلامی به

^{۳۳۳} - Niccolo Machiavelli (1469-1529) نویسندهٔ فلورانس در کتاب معروف خود The Prince روش حصول

اهداف سیاسی را در بکارگیری خدعه و نیرنگ و ایجاد تفرقه معرفی می‌نماید.

^{۳۳۴} - سورهٔ آل عمران آیهٔ ۶۴، قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ.

^{۳۳۵} - سورهٔ بقره آیهٔ ۲۱۳، كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.

این معنی است که هرگونه اختلافی در بین جوامع بشری ناپسند است و هدف شارع بزرگ نیز رفع این اختلافات و ایجاد یک امت واحد است چه در اول این آیه فرموده که: مردم یک امت واحد بودند و انبیاء برای احیاء مجدد این وحدت مبعوث شدند.

سید حیدر آملی در شرح آیه اخیر مراد از وحدت اولیه را وحدت زمان آدم ع و ملت و طریقت واحده آن حضرت دانسته و منشاء اختلاف را از شیاطین انسی (انسانی) و جنی (پنهانی) ذکر می‌کند.^{۳۳۶}

در پیام افتتاحیه به کنفرانس صلح ادیان می‌فرمایند^{۳۳۷}: «... دین امری است که اعتقاد به آن را به زور و جبر نمی‌توان تحمیل کرد. بلکه هر یک از ما به‌طور آگاهانه آن را انتخاب کرده‌ایم. ما که مسلمانییم اسلام را انتخاب کردیم و معتقدیم که اسلام آخرین دین الهی و کامل‌ترین همه ادیان است. ولی نمی‌توان این اعتقاد را به اجبار به دیگری تحمیل کرد، زیرا دیگری هم باید تحقیق و جستجو بکند تا یقیناً به این نتیجه برسد. بنابراین مادامی که پیروان ادیان به یک نتیجه واحد نرسیده‌اند، باید برای استقرار صلح جهانی، به همه این ادیان احترام گذارد و به آنها اهمیت داد و امکاناتی را برای آنان فراهم کرد که بتوانند جستجوی خودشان را ادامه بدهند تا در راه وحدت ادیان موفق بشوند. ولی همان‌طور که گفته شد امروز نمی‌توان از وحدت ادیان دم زد بی‌آنکه عقیده دیگری را محترم شمارد. لذا به همین دلیل من که معتمد عرفان اسلامی در میان طریقه‌های عرفانی ادیان مختلف، مترقی‌ترین عرفان هست، این اعتقاد خود را به دیگران تحمیل نمی‌کنم اما امیدوارم سایرین هم به همین نتیجه برسند که من رسیده‌ام. در دوران اخیر بسیاری از بزرگان و رهبران جهان متوجه این مطلب شده‌اند. چنانکه پاپ فقید ژان پل دوم که انسانی دانا و متوجه این نکات بود بعد از مدّت‌ها اختلاف بین فرق مسیحی، به بیت‌المقدس رفت و با بزرگان ارتدکس نیز ملاقات کرد.

^{۳۳۶} - سید حیدر آملی، تفسیر الخیر الاعظم فی تأویل کتاب الله العزیز الحکم، جلد اول، صص ۳۹۷ - ۴۲۶. مؤسسه الطباعة و النشر، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، الطبعة الاولى، ۱۴۱۴ هـ. ق طهران.

^{۳۳۷} - متن پیام افتتاحیه حضرت حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه به کنفرانس صلح ادیان، بنیاد هماهنگی ادیان و صلح جهانی (Foundation for Religious Harmony and Universal Peace)، ۳۱ - ۲۹ فروردین ۱۳۸۴، (۲۰ - ۱۸ آپریل ۲۰۰۵)، هندوستان، دهلی نو. صلح ادیان، عرفان ایران، مجموعه مقالات، گردآوری و تدوین دکتر سید مصطفی آزمایش، شماره ۲۲، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۴، صص ۹ - ۵. مختصر شرح این کنفرانس در همان شماره در: کنفرانس بنیاد هماهنگی ادیان و صلح جهانی، حسینعلی کاشانی، صص ۱۳۶ - ۱۲۵ آمده است.

پیروان ادیان در عین اینکه هیچ‌کدام نباید از اعتقادات دینی خود دست بردارند، باید به اعتقادات دینی دیگران هم احترام بگذارند و همچنین باید با هم نحوه‌ای همکاری اجتماعی داشته باشند بدون اینکه عقاید خویش را ترک کنند و یا حتی تخفیف بدهد و این مطلب باید در ذهن همه متدینان وارد بشود. خوشبختانه در عرفان اسلامی همواره این مسأله مورد توجه بوده و عارفان مسلمان با پیروان دیگر ادیان معاشرت داشتند و به آنها احترام می‌گذاشتند. و کتب عرفانی نیز مؤید صدق این کلام است. در عرفان اسلامی برای هر فردی شخصیتی قائلند و به انسان‌ها این امکان را می‌دهند که تحقیق کنند و بفهمند و بعد از درک مطلب، اعتقادات خود را اختیار کنند، کما اینکه در ابتدای ورود اسلام به ایران شاهد این واقعیت هستیم. درست است که اعراب، اول بار دین اسلام را پذیرفتند و بسیاری از ممالک اسلامی را فتح کردند ولی این صحیح نیست که بگوییم اعراب، ایران را فتح کردند، زیرا ورود اسلام به ایران تا حدود ری با جنگ و ستیز بود ولی بعد از آن مردم خودشان تعالیم اسلام را پذیرفتند و بر مبنای آن عمل کردند. اما چگونه به انتخاب اسلام رسیدند؟ چون در اسلام تعالیمی از قبیل اینکه انسان‌ها و حقوق آنها را باید محترم داشت و آزادی بیان و عقیده حمایت کرد، این تعالیم را پسندیدند و به اسلام روی آوردند. متأسفانه در دنیای امروز جریان سیاست چنان غلبه پیدا کرده است که تعالیم عالیه ادیان را نیز تحت سیطره خویش درآورده است. چنانکه دفاع از صلح نیز با اغراض سیاسی همراه است همانند طرفداری و حمایت از یک جناح و یا مخالفت با آن. بزرگان ادیان باید سعی کنند اعتقادات دینی از سیطره سیاست دور بشود و آلت دست هیچ‌یک از افکار و آراء مختلف سیاسی قرار نگیرند. البته انسان‌ها آزادند خودشان روش سیاسی و اجتماعی مورد قبول خویش را انتخاب کنند و از جنبه اعتقادی به یکی از ادیان الهی، متدین باشند ولی اینکه کسانی احساسات دینی را در هر قومی و هر ملتی تحریک کنند و از آن استفاده کنند، چنانکه این امر امروزه در عالم سیاست متداول است، امر خطرناکی است که هم اعتقادات مردم را خراب می‌کند و هم امکان آن انتخاب اصلح را در اعتقادات برای مردم باقی نمی‌گذارد و حاصلش این است که جنگ بین پیروان ادیان را بیشتر می‌کند...

در سوره ممتحنه در نحوه رفتار و دوستی با دشمنان سابق می‌فرماید: «شاید خدا میان شما و کسانی که با آنها دشمن می‌ورزید دوستی پدید آورد. خدا قادر است و خدا آمرزنده مهربان است. خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین نجنگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نکرده‌اند باز نمی‌دارد خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند دوست دارد. جز این نیست

که خدا از دوستی کردن با کسانی که با شما در دین جنگیده‌اند و از سرزمین خود بیرون‌تان رانده‌اند یا در بیرون راندنتان همدستی کرده‌اند شما را باز دارد و هر که با آنان دوستی ورزد از ستمکاران خواهد بود.^{۳۳۸} در شرح این آیات فرموده‌اند^{۳۳۹}: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً امید است که خدا دوستی میان شما و دشمنانتان که مشرکینند برقرار گرداند. این جمله جواب سؤال مقدر است. وَ اللَّهُ قَدِيرٌ خداوند قادر است که دشمنی و بیزاری را به محبت و موالات تبدیل نماید. وَ اللَّهُ غَفُورٌ خداوند آنچه را که از آنها از روی جهالت صادر شده مانند دشمنی با شما و آنچه را که از شما از روی جهالت صادر شده مانند دوستی با آنها می‌بخشد. رَحِيمٌ خداوند به آنها و شما رحم می‌کند تا چه برسد به اینکه شما را ببخشد. و در خبری از امام باقر ع آمده: خداوند ولایت مؤمنین از قومشان از اهل مکه را قطع کرد و اهل مکه نسبت به مؤمنین اظهار عداوت کردند، پس فرمود: امید است که خداوند بین شما و آنانکه با آنها عداوت دارید مودت قرار دهد، وقتی اهل مکه اسلام آوردند اصحاب رسول خدا ص با آنان مخالفت و مناکحه کردند و رسول خدا با حبیبه دختر ابوسفیان بن حرب ازدواج نمود.^{۳۴۰} لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ خدا شما را از دوستی آنانکه با شما در دین قتال و دشمنی نکرده و شما را از دیارتان بیرون نمودند نهی نمی‌کند تا بیزاری از آنها جویید. أَنْ تَبَرُّوهُمْ بدل از الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ می‌باشد. وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ وَ با آنها به عدالت رفتار کنید. در تُقْسِطُوا معنای تفضوا تضمین شده است. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ خدا مردم با عدل را دوست می‌دارد و تنها شما را از دوستی کسانی نهی می‌کند که در دین با شما قتال کردند و از وطنتان بیرون نمودند و بر بیرون کردن شما همدست شدند تا آنها را دوست نگیرید. أَنْ تَوَلَّوْهُمْ بدل از الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ است، یا تقدیر آن کراهت أَنْ تَوَلَّوْهُمْ می‌باشد. وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ و کسانی که با آنها دوستی کنند، آنان ظالم هستند، زیرا که ولایت

^{۳۳۸} - سوره ممتحنه، آیات ۷-۹، عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

^{۳۳۹} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد ۱۴ ترجمه، صص ۱۴۶-۱۴۴.

^{۳۴۰} - علی بن ابراهیم قمی - نورالثقلین.

را در غیر موضع خودش قرار می دهند، بلکه در جای عداوت می گذارند.»

رسول گرامی ص در خطبهٔ وداعی می فرماید: «ای مردم، بدانید که همانا پروردگار شما یکی است و همانا پدر شما یکی است، بدانید که نه عرب بر عجم و نه عجم بر عرب و نه سیاه بر سرخ و نه سرخ بر سیاه برتری و فضیلت ندارد مگر به تقوا».^{۳۴۱} اصل وحدت نیز از این آیه به وضوح مشهود است: «ای مردم بترسید از پروردگارتان آن که شما را از یک تن بیافرید و از آن یک تن همسر او را و از آن دو، مردان و زنان بسیار پدید آورد و بترسید از آن خدایی که با سوگند به نام او از یکدیگر چیزی می خواهید و زنهار از خویشاوندان مبرید هرآینه خدا مراقب شماست.»^{۳۴۲} از قسمت اول آیه استنباط می شود که تمام خلق خدا به دلیل وحدت پدر آنها همه خویشاوندند و در قسمت دوم آیه مبریدن از ارحام و خویشاوندان را تأکید می نماید که براساس قسمت اول آیه کلیه افراد روی زمین از گذشته و حال تا آینده خویشاوند می باشند. به عبارت دیگر این آیه تأکید بر اصل وحدت کلیه انسانها در کلیه ممکنه و ازمنه دارد.

و در آیهٔ دیگر خطاب به همه اهل زمین می فرماید: «و همگان به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و از نعمتی که خداوند بر شما ارزانی داشته است یاد کنید. آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید و او دلهایتان را به هم مهربان ساخت و به لطف او برادر شدید و بر لبهٔ پرتگاهی از آتش بودید پس خدا شما را از آن برهانید.»^{۳۴۳} در تفسیر این آیه چنین فرموده اند:^{۳۴۴} «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ، حبل خدا بر قرآن اطلاق می شود زیرا آن مانند ریسمان محسوسی است که از جانب خدا به سوی خلق کشیده شده است، یک سوی آن عبارت از مقام مشیت و علویت علی ع است به دست خدا و سوی دیگرش به دست مردم است و آن (قرآن) نقش و نوشته و لفظ و عبارت آن است. و نیز حبل بر شخص کامل از نبی ص یا ولی ع اطلاق می شود، زیرا او نیز ریسمانی است که

^{۳۴۱} - تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، جلد ۱۸، ص ۳۳۴. معدن الجواهر، ۲۱، باب ما جاء فی واحد... ص: ۲۱، قال سیدنا رسول الله ص أيها الناس إن ربكم واحد و إن أياكم واحد لا فضل لعربي على عجمي و لا لعجمي على عربي و لا لأمر على أسود و لا لأسود على أمر إلا بالتقوى قال الله تعالى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ.

^{۳۴۲} - سورة نساء آیه ۱، یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا.

^{۳۴۳} - سورة آل عمران، آیه ۱۰۳: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا.

^{۳۴۴} - بیان السعاده فی مقامات العباده ج ۳ ترجمه، ۳۵۰-۳۴۷.

از جانب خدا به سوی خلق کشیده شده که یک طرف آن مشیت است مانند قرآن و طرف دیگرش بشریت اوست. و نیز جبل بر ولایت تکوینی و ولایت تکلیفی اطلاق می‌شود زیرا که آنها نیز ریسمان‌هایی هستند کشیده شده که یک طرفش مشیت است زیرا همه در مقامات بالای یکی هستند، و تفرقه در عالم فرق است و طرف دیگر آن بشریت کامل و سینۀ قابل ولایت و بشریت است، و همچنین است در نبوت و رسالت و شریعت که از نبوت و رسالت مقرر می‌گردد. و قول خدای تعالی اندکی بعد از این *صُرِّتْ عَلَيْهِمُ الدَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ*^{۳۴۵} اشاره به دو ولایت است، یا اشاره به قرآن و ولایت تکلیفی است، چنانکه در خبر است که جبل از خدا قرآن است، و جبل از مردم علی بن ابیطالب ع است و به پیامبر ص نسبت داده شده است که در مقام وصف کتاب و عترت فرمود: دو ریسمان کشیده شده است، یک سوی آن به دست خداست و یک سوی دیگر به دست شماست و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند. ولکن پس از آنکه در اول سوره بقره از تحقیق معنی کتاب و تعمیم آن گذشت معلوم می‌شود که ولایت تکوینی کتابی است از جانب خدا چنانکه ولایت تکلیفی نیز کتابی است از جانب خدا، و مقصود از آن در اینجا محمد ص با نبوت یا رسالت یا ولایتش می‌باشد، یا اینکه مقصود شریعت و دین اوست که همان اسلام است. یا مقصود علی ع است با ولایتش، چون مقصود از آن آیات کنایه از امت است در پیروی از ولایت. بنابر تعمیم امر به اعتصام، مقصود اعتصام به جمیع معانی جبل است نسبت به مرتبه خلق، پس گویا که گفته است: ای مسلمانان به محمد ص و شریعت او و کتاب او چنگ بزنید، و ای مؤمنین به علی ع و ولایتش چنگ بزنید. *جَمِيعاً* یعنی همگی با هم چنگ بزنید. *وَ لَا تَفَرَّقُوا* در این چنگ زدن پراکنده نشوید بدین گونه که بعضی از شما به جبل خدا تمسک کنید و بعضی دیگر به جبل شیطان از قبیل ادیان منسوخ و باطل از قبیل ولایت منافقین. به امام باقر ع نسبت داده شده است که، در بیان اینکه این آیه کنایه از امت و اختلاف آنان بعد از نبی آنها ص در ولایت می‌باشد، فرمود: خداوند تبارک و تعالی می‌دانست که امت محمد ص بعد از پیامبرشان متفرق می‌شوند و اختلاف می‌کنند، پس آنان را از پراکندگی نهی کرد همچنان که سابقین را نیز که قبل از آنان بودند نهی کرده بود، پس امر نمود که اجتماع کنند بر ولایت آل محمد ص و متفرق نشوند. *وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ وَ بِهِ ياد آرید نعمت خدا را بر شما که دشمن*

^{۳۴۵} - سوره آل عمران، آیه ۱۱۲. هر جا که باشند (مهر) ذلت بر آنها زده شده است مگر آنکه به جبل خدا و به جبل

بودید پس به سبب اسلام بین دل‌های شما الفت قرار داد. فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا یعنی به نعمت او برادران دینی شدید که همدیگر را دوست دارید و متفق هستید. از آنجا که دشمنی بین مردم، بلای بزرگی برای آنان است و الفت در دنیا نعمت بزرگی است و مورث نعمت در آخرت است، خداوند از بین نعمتهایی که به آنان داده است، دفع این بلا و اعطاء این نعمت را ذکر کرد. گفته‌اند: اوس و خزرج دو برادر از دو پدر بودند و بین اولاد آنها اختلاف و دشمنی افتاد، و جنگ بین آنها یکصد و بیست سال طول کشید تا اینکه خداوند آن را به سبب اسلام خاموش کرد و بین آنها الفت برقرار ساخت. برخی گفته‌اند: دو مرد از اوس و خزرج به همدیگر فخر فروشی کردند، پس آنکه از اوس بود گفت: خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین از ماست و حنظله غسیل الملائکه از ماست، و عاصم بن ثابت حمی الدین از ماست و سعد بن معاذ که عرش رحمان برای او به لزره درآمد و خداوند به حکمیت او در بنی قریظه راضی شد، از ماست. خزرجی گفت: از ما، چهار نفر هستند که به قرآن استحکام بخشیدند، که عبارتند از ابی بن کعب، و معاذ بن جبل و زید بن ثابت، و ابوزید و نیز سعد بن عباده خطیب و رئیس انصار از ماست. پس گفتگو بین آن دو جریان پیدا کرد تا به همدیگر غضب کردند و تفاخر نمودند و ندا دردادند و اوس به اوسی ملحق شد و خزرج به سوی خزرجی رفت در حالی که با آنها اسلحه بود. این موضوع به پیامبر ص رسید، پس الاغی را سوار شد و پیش آنان آمد پس خداوند آیات را نازل فرمود، و پیامبر آیات را برای آنان خواند و در نتیجه صلح بین آنها برقرار شد. وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا وَ بَر لِبَءٍ پرتگاهی از آتش بودید پس خدا شما را از آن برهانید، نعمت دیگری را ذکر فرمود که آن دفع بلای وقوع در آتش، و نجات از آن است و منظور این است که نعمت اسلام موجب تبدیل عدوات به الفت شده است.»

در آیات بعدی در همین سوره با نهی تفرقه می‌فرماید: «همانند آن کسان مباشید که پس از آنکه آیات روشن خدا بر آنها آشکار شد، پراکنده گشتند و با یکدیگر اختلاف ورزیدند.»^{۳۴۶} و در سوره انعام می‌فرماید: «تو را با آنها که دین خویش فرقه فرقه کردند و دسته دسته شدند کاری نیست کار آنها با خداست و خدا آنان را به کارهایی که می‌کردند آگاه می‌سازد.»^{۳۴۷} در تفسیر این

^{۳۴۶} - سوره آل عمران، آیه ۱۰۵ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اختلفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ.

^{۳۴۷} - سوره انعام، آیه ۱۵۹ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

آیه فرموده‌اند: ^{۳۴۸} «إِنَّ الدِّينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ (آنان که دینشان را فرقه فرقه کردند) به هر سیره و سنتی دین گفته می‌شود: چنانکه گفته می‌شود مردم بر دین پادشاهان خود هستند^{۳۴۹}، و بر سیره شرعی الهی نیز اطلاق می‌شود مانند: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ (امروزه دین شما را کامل کردم) و به جزا نیز دین گفته می‌شود مانند: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (صاحب روز جزا) و نیز بر اسلام و عبادت و عادت، و طاعت، و خواری، و حساب، و قهر، و استعلا و ملک، و حکم، و تدبیر، و توحید، و جمیع چیزهایی که خداوند به سبب آن عبادت می‌شود، و ملت، و خدمت، و احسان، و بر غیر اینها از معانی نیز دین اطلاق می‌شود. تحقیق مطلب این است که حقیقت دین، راهی است از قلب به سوی خدا و سیر به سوی این طریق یا بر آن طریق، و آن طریقت نامیده می‌شود، و آن دو عبارت از ولایت تکوینی است که از آن به حبل از جانب خدا تعبیر می‌شود و ولایت تکلیفی است که از آن به حبل از جانب مردم تعبیر می‌شود. و با ولایت تکلیفی باب این طریق باز می‌شود، و صاحب ولایت مطلقه علی‌ع است و آن با ولایت مطلقه متحد است، و ولایت‌های مقیده سایه‌هایی از این ولایت است، و لذا علی‌ع خاتم ولایت گشت و کل انبیاء ع و اولیاء ع تحت پرچم او می‌باشند، و هر چه که از شرایع الهی دین نامیده می‌شود بدان جهت است که به ولایت متصل و به حقیقت دین مرتبط است، و سیره غیر الهی را که دین می‌نامند از باب مشاکله با سیره الهی است. پس بنا بر قرائت فَرَّقُوا معنی آیه این است: کسانی که دینشان را که از طریق قلب به ولایت تکوینی منبعث از فیض عقل گرفته با هواهای فاسد قطع می‌سازند، یا اینکه آنچه را که از راه ولایت تکلیفی از ایمان در دل‌های آنان داخل شده است و اغراض فاسده قطع می‌سازند. زیرا انسان آنگاه که به نفس و دنیا روی آورد، هر چیزی که از جهت آخرت به او می‌رسد بر جهات نفس متفرق می‌کند. و چه خوب گفته شده است:

انصتوا^{۳۵۰} یعنی که آبت را بلاغ هین تلف کم کن، که لب خشک است، باغ

یا معنی فَرَّقُوا دِينَهُمْ این است به بعضی ایمان آوردند و به بعضی کافر شدند، یا در دینشان تفرقه کردند و هر کدام دینی غیر از دین دیگری اختیار کردند، چنانکه وارد شده است که اَمَّتْ بر هفتاد و

^{۳۴۸} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، ج ۵ ترجمه، صص ۲۲۲ - ۲۱۹.

^{۳۴۹} - و النَّاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ كَمَا وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ وَالْمَثَلِ. كَشَفُ الْغَمَةِ، ۲، ۲۱، السَّادِسُ فِي عِلْمِهِ وَشَجَاعَتِهِ وَشَرَفِ نَفْسِهِ.

^{۳۵۰} - اشاره به آیه ۲۰۴ از سوره اعراف است: وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْؤُونَ. وقتی قرآن خوانده می‌شود پس گوش دهید و ساکت باشید شاید مورد رحمت شوید.

سه فرقه تقسیم می‌شوند. و **فَارِقُوا دِينَهُمْ** نیز خوانده شده است یعنی به جهت غفلت تامی که از طریق قلب داشتند از ولایت تکوینی خود جدا شدند، یا از ولایت تکلیفی خود به سبب هجرت و غفلت از ذکرشان که در قلب آنها داخل شده بود جدا شدند، یا از علی ع جدا شدند چنانکه دانستی. و چنانکه در خبر وارد شده است که مقصود از آیه **فَارِقُوا دِينَهُمْ** مفارقت از علی ع است. **وَ كَانُوا شِيعَةً** یعنی آنها متفرق بودند و هر یک از آنها هوا یا غرض یا امام باطل را پیروی می‌کردند یا هواهای عدیده یا اغراض عدیده یا ائمه عدیده را پیروی می‌کردند به نحوی که هریک از آنها گویا فرقه‌های مختلفی بودند، چنانکه خدای تعالی فرمود: **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رِجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ**^{۳۵۱} و چنانکه در فارسی گفته شده است: تو را یک دل دادم که در آن یک دلبر گیری نه آنکه یک دل را صد پاره کنی و هر پاره‌ای را دنبال مهمی آواره سازی. **لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ** یا تو متمکن از آنها نیستی در هیچ مقدار از تمکن زیرا تمکن تو یا به سبب تمکن صورت ملکوتی تو در قلوب آنهاست، یا به سبب تمکن ذکری است که با ولایت تکلیفی از تو در دل‌های خود اخذ کرده‌اند، و یا به سبب تمکن انقیادی است که با بیعت عام در سینه‌های خود اخذ کرده‌اند، که همه اینها از شؤن و مرتبه نازله تو می‌باشد. یا اینکه مقصود این است که تو در شفاعت آنها کاری نمی‌توانی بکنی. یا اینکه در سؤال و محاسبه و عذاب آنها کاری نمی‌توانی بکنی. و یا تو با آنها تجانس نداری، و مرجع همه این معانی این است که پیامبر ص در قلوب آنها به یکی از وجوه ذکر شده جای (تمکن) ندارد. و لفظ **مِنْهُمْ** خبر **لَسْتَ** است یا حال است از **شَيْءٍ** که بر آن مقدم شده است، و کلمه **مِنْ** بیانیه یا ابتدائیه و یا تبعیضیه است. **إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ** امر آنها فقط با خداست، چون به سبب انحرافشان از تو، دیگر تو ولی امر آنها نیستی، پس امرشان و حکمشان به خدا سپرده شده یا به او برمی‌گردد. **ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ** سپس خداوند از آنچه که در تفرقه انجام داده‌اند به آنها خبر می‌دهد، و آنها را برحسب تفرقشان مجازات می‌کند.

در سوره انفال می‌فرماید: «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با یکدیگر به نزاع بر مخیزید که ناتوان شوید و مهابت و قوت از شما برود. صبر پیشه بگیرید که خدا همراه صابران است».^{۳۵۲} تفسیر

^{۳۵۱} - سوره زمر آیه ۲۹. خدا مثلی زد، آیا شخصی که ارباب متعدّد دارد و همه مخالف یکدیگرند با آن مردی که تسلیم یک نفر است حال این دو شخص یکسان است. **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رِجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رِجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ.**

^{۳۵۲} - سوره انفال، آیه ۴۶. **وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِجْكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.**

این آیه در سطح بین‌المللی به این مفهوم است که نزاع بین ملل باعث می‌شود که امکانات و منابع کشورها از بین برود و بشریت ناتوان شود که به زیان همه است. در صورتی که وحدت از لحاظ تخصیص بهینه منابع از بُعد اقتصادی باعث افزایش رفاه اجتماعی در میان کلیه اقوام و ملل خواهد شد بلکه اینرسی اضافه از این وحدت باعث بازدهی بیشتر از حد قبل به معنی استفاده از اقتصاد مقیاس^{۳۵۳} نیز خواهد گردید که از هر جهت به نفع عموم افراد جهان و بشریت است. این اینرسی را اقوام و ملل درک نمی‌کنند و نمی‌دانند که وحدت اقوام و حذف نزاع باعث اعتلای همگی آنها شده و به اوهام خود دلخوشند و بشارت و انذار رسول خدا ص را در نمی‌یابند که «از کسانی نباشید که دین خود را فرقه فرقه کردند و فرقه فرقه شدند و هر فرقه‌ای به هر چه داشت دلخوش بود.»^{۳۵۴}

اصل وحدت از مسلم‌ترین اصول دینی تمام ادیان حقیقی الهی است و عنصر تشکیل دهنده سیاست خارجی و دیپلماسی می‌باشد. کلیه افراد بشر در حصن حصین کلمه طیبه لا اله الا الله قرار دارند و همه با هم برادر و مستحق حقوق برادری و برابری‌اند. احراز این حقوق مبتنی بر دین و آئین و مسلک و عقاید افراد نیست و حکومت‌ها موظف به اعطای حقوق مساوی به همه افراد و گروه‌ها با عقاید و مذاهب یا ادیان مختلف می‌باشند. استثناء فقط در محدود کردن متجاوز در تجاوز به حقوق دیگران مصداق می‌یابد.

۴۳- اصل عدم تبعیض نژادی

اصل عدم تبعیض نژادی را می‌توان از اصول دیگر استنباط نمود ولی به دلیل اهمیت آن مجدداً آن را تحت این نام ذکر می‌کنیم. در آیه شریفه سوره حجرات می‌فرماید: «ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را شعب و قبائل کردیم تا بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.»^{۳۵۵} از این آیه به وضوح معلوم می‌شود که شعب و قبائل که اساس نژادها و تفاوت آنها هستند سبب تفضّل و برتری نژادی نمی‌گردند و تنها تقوی است که باعث

³⁵³ - Economies of scale.

^{۳۵۴} - سوره روم، آیه ۳۲، مِنَ الدِّينِ فَرَقْنَا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شَيْعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.

^{۳۵۵} - سوره حجرات، آیه ۱۳. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ.

کرامت و بزرگی انسان نزد خداوند خواهد بود. رسول اکرم ص می‌فرماید: «ای مردم ربّ شما واحد است و پدر همه شما آدم است و آدم از خاک است و گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست و عرب بر عجم برتری ندارد مگر به تقوا».^{۳۵۶} احادیث و روایات دیگری در این باره هست که از ذکر آن خودداری می‌نمائیم.

ترتیباتی که این اصل در سیاست خارجی دولت اسلام مطرح می‌نماید این است که هیچگونه امتیاز یا محدودیتی را نباید برای نژادهای مختلف در نظر بگیرد. از جمله موارد قابل اشاره در این اصل گزینش‌ها و تنظیم سهمیه‌هایی است که دولتها در مهاجرت افراد متعلق به نژادهای مختلف در نظر می‌گیرند. این تبعیضات بعضاً با این هدف صورت می‌گیرد که اختلاط نژادی ناشی از مهاجرت

^{۳۵۶} - بحار الأنوار، ۷۳، ۳۴۸، باب ۶۷ - جوامع مناهي النبي ص و متفرق ۱۳ - ف، [تحف العقول] خطبة النبي ص في حجة الوداع الحمد لله نحمده و نستعينه و نستغفره و نتوب إليه و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له و من يضلل فلا هادي له و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله أو صيكم عباد الله يتقوى الله و أحثكم على العمل بطاعته و أستفتح الله بالذي هو خير أما بعد أيها الناس اسمعوا مني أبين لكم فإني لا أدري لعلي لا ألقاكم بعد عامي هذا في موقفي هذا أيها الناس إن دماءكم و أعراضكم عليكم حرام إلى أن تلقوا ربكم كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا ألا هل بلغت اللهم اشهد فمن كانت عنده أمانة فليؤدها إلى من ائتمنه عليها و إن ربا الجاهلية موضوع و إن أول ربا أبدأ به ربا العباس بن عبد المطلب و إن دماء الجاهلية موضوعة و إن أول دم أبدأ به دم عامر بن ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب و إن مآثر الجاهلية موضوعة غير السدانة و السقاية و العمدة قود و شبه العمدة ما قتل بالعصا و الحجر و فيه مائة بعير فمن زاد فهو من الجاهلية أيها الناس إن الشيطان قد أيس أن يعبد بأرضكم هذه و لكنه قد رضي بأن يطاع فيما سوى ذلك فيما تحقرون من أعمالكم أيها الناس إنما النسيء زيادة في الكفر يضل به الذين كفروا يحلون عاماً و يجرمونه عاماً ليواطئوا عدة ما حرم الله و إن الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السماوات و الأرض و إن عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق السماوات و الأرض منها أربعة حرم ثلاثة متوالية و واحد فرد ذو القعدة و ذو الحجة و الحرم و رجب بين جمادى و شعبان ألا هل بلغت اللهم اشهد أيها الناس إن لئسناكم عليكم حقاً و لكم عليهن حقاً حقكم عليهن أن لا يوطئن فرشكم و لا يدخلن أحداً تكهونهن بيوتكم إلا بإذنكم و أن لا يأتين بفاحشة فإن فعلن فإن الله قد أذن لكم أن تعضلوهن و تمجروهن في المضاجع و تضربوهن ضرباً غير مبرح فإذا انتهين و أطعنكم فعليكم رزقهن و كسوتهن بالمعروف أخذتموهن بأمانة الله و استحللتم فروجهن بكتاب الله فاتقوا الله في النساء و استوصوا بحن خيراً أيها الناس إنما المؤمنون إخوة و لا يحل لمؤمن مال أخيه إلا من طيب نفس منه ألا هل بلغت اللهم اشهد فلا ترجعن بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض فإني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي ألا هل بلغت اللهم اشهد أيها الناس إن ربكم واحد و إن أباكم واحد كلكم لآدم و آدم من تراب إن الله أكرمكم عند الله أتقاكم و ليس لعربي على عجمي فضل إلا بالتقوى ألا هل بلغت قالوا نعم قال فليلبغ الشاهد الغائب أيها الناس إن الله قد قسم لكل وارث نصيبه من الميراث و لا يجوز لمورث وصية أكثر من الثلث و الولد للفراس و للعاقر الحجر من ادعى إلى غير أبيه و من تولى غير مواليه فعليهم لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين و لا يقبل الله منه صرفاً و لا عدلاً و السلام عليكم و رة الله.

نژادهای مختلف سبب تغییر اصالت نژاد کشور مهاجرپذیر نشود. این سهمیه‌بندی و سایر امتیازات مشابه یا مضایق از این دست در سیاست خارجی دولت اسلام ممنوع است.

امتیاز یا محدودیت برای نژادهای مختلف قابل قبول نیست. از جمله گزینش‌ها و تنظیم سهمیه‌های دولت‌ها در مهاجرت افراد متعلق به نژادهای مختلف است که بعضاً با این هدف صورت می‌گیرد که اختلاط نژادی ناشی از نژادهای مختلف سبب تغییر اصالت نژاد کشور مهاجرپذیر نشود. این سهمیه‌بندی و سایر امتیازات مشابه یا مضایق از این دست ممنوع است.

۴۴- اصل بیزاری از مشرکین

شاخص کرامت انسانی در اسلام تقوا است و بر این اساس است که می‌فرماید: «همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.»^{۳۵۷} شاید علت این موضوع که تقوا مبنای کرامت انسانی است به این دلیل است که علم و ادراک انسانی بر اثر تقوا ایجاد می‌شود. یعنی انسانیت و فضیلت انسان همان علمی است که از تقوا ناشی می‌گردد. در قرآن کریم می‌فرماید: «تقوا پیش گیرید تا خداوند به شما علم بیاموزد.»^{۳۵۸} در شرح این آیه فرموده‌اند:^{۳۵۹} «وَ اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدا در ضرر زدن (اشاره به مبحث معاملات در همین آیه است) یا در همه‌ اوامر و نواهی خدا. وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَ خدایانند به شما علم می‌آموزد. ممکن نیست امثال این واو را واو عطف قرار بدهیم، چون در کلام معطوف علیه وجود ندارد، یا از باب اینکه معنی عطف از آن اراده نشده است، و به معنی مَع نیز نمی‌شود گرفت چون مضارع بعد از آن منصوب نشده، لذا آن را واو استیناف قرار داده‌اند مانند لَبَنٍ لَّكُم وَ نَقَرَ فِي الْأَرْحَامِ وَ مانند لَا تَأْكُلُ السَّمَكُ وَ تَشْرَبُ اللَّبَنَ، با رفع تشریب و مقصود از قرارداد آن جهت استیناف از حیث ارتباط لفظ به سابق آن نیست که از حیث معنی از قبل خود منقطع است پس معنی در مَثَلٍ لَا تَأْكُلُ السَّمَكُ وَ تَشْرَبُ اللَّبَنَ بر نهی از جمع بین خوردن ماهی و نوشیدن شیر با هم است، خواه تشریب مرفوع باشد، و خواه منصوب، و این معنی

^{۳۵۷} - سورة حجرات آیه ۱۳. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ.

^{۳۵۸} - سورة بقره، آیه ۲۸۲، وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ.

^{۳۵۹} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ جلد سوم صص ۱۶۵ - ۱۶۴.

استفاده نمی‌شود مگر اینکه او به معنی مع باشد ولی بعد آن مقدر نمی‌شود اگر بعد از آن مرفوع باشد چنانکه در حالت رفع تقدیر گرفته می‌شود. و همین مثال او در این آیه نیز هست، زیرا این عبارت پیشی علم بر تقوا را بیان می‌کند، اعم از اینکه گفته شود: اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ یا گفته شود: وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ با نصب یا رفع. پس او مفید معنی معیت و همراهی است، به گونه معیت غایت با مورد غایت. و چون مابعد آن منصوب نیست چنانکه در او به معنی مع منصوب می‌شود از آن جهت گفتند او برای استیناف است. در واقع این مورد مانند حتی است که بر مضارع مرفوع داخل شود که در آنجا گفته می‌شود که حتی برای استیناف است با اینکه در آنجا با ماقبلش مرتبط است. و چون تقوی با جمیع مراتبش پشت کردن به نفس است که معدن جهل است و رو آوردن به سوی عقل است که باب علم می‌باشد، لذا تقوی مستلزم علم و ازدیاد آن است چنانکه در قول خدای تعالی است: «اگر تقوای خدا را داشته باشید خداوند برای شما فرقان (قدرت فرق و تشخیص) قرار می‌دهد».^{۳۶۰} یا قول خدای تعالی: «کسی که از خدا بترسد خداوند راه نجات (از گرفتاریها) را برای او می‌گشاید، و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد».^{۳۶۱}

لذا از این لحاظ است که فضیلت و برتری انسانی در رجحان بین انسانها نزد خداوند با میزان (ترازوی) تقوا مشخص می‌شود زیرا آنکه تقوایش بیشتر است علمش بیشتر است - و ای بسا غیر مسلمی که به دلیل تقوا مسلم واقعی باشد و مسلمی که به علت عدم تقوا مسلمان نباشد. از سوی دیگر تقوا حاصل نمی‌شود مگر به تفکر درباره آفاق و انفس. وقتی اندیشه انسان دریافت که این نظم هستی بی‌سبب نیست و هر چیزی برجای خود استوار و تابع قانونی است لذا از عمل خود هراسان می‌شود و به تعدیل و اصلاح آن می‌پردازد لذا تقوا حاصل می‌نماید. بر این اساس است که تفکر و تقوا و علم هر سه ملازم یکدیگرند و ادیان برای تنویر افکار نازل شده‌اند و تلاش انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی همگی در جهت تنویر افکار بوده و هست.

برخی گمان می‌کنند که وضع این برتری و تمایز در ارتباط با مشرکین نوعی ظلم یا پست شمردن غیر مسلمین است. در این ارتباط باید گفت که موضوع بر عکس این استنباط است زیرا هر کس با گفتن لا اله الا الله حتی به دروغ وارد اسلام می‌شود از جمیع حقوق مسلمین در جامعه

^{۳۶۰} - سورة انفال، آیه ۲۹، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا.

^{۳۶۱} - سورة طلاق آیات ۳-۲، وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يُزِفْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.

اسلامی برخوردار خواهد شد. سخت گیری‌های وضع شده در مورد برخی از احکام درباره حدود و دیات برای مشرکین در این جهت است که بت پرستان را به فکر انداخته تا لااقل از توجه و علاقه آنها به مادیات و ترس از حدود و دیات آنها را ترغیب کند که از کوته فکری خود که مجسمه‌ای از سنگ یا چوب یا فلزات و جواهرات می‌سازند و می‌گویند این خدای ماست دوری جویند و در کتاب خلقت و خالق آن تفکر نمایند و از این طریق انگیزه جدیدی برای تفکر در مورد این جهان در آنها ایجاد نماید. شاید این روش بهترین روشی باشد که انسانهای متحجر را به سمت تفکر بکشاند در غیر این صورت همان جمود فکری بر آنها غالب خواهد ماند. لذا اسلام از یک سو با مقابله و تهدید، این نوع جمود فکری را در مخاطره قرار می‌دهد و از طرف دیگر با باز نمودن درب اسلام با شرط ساده اقرار به کلمه توحید - حتی به دروغ - مشرکین را به قبول حقیقت واحد دعوت می‌نماید. این روش یعنی استعمال توأم دافعه برای تهدید و جاذبه برای تشویق به این معنی است که فرد را مابین دو قوه فشاردهنده و کشنده قرار داده تا زودتر به سمت فلاح حرکت نماید. این شیوه از مناسب‌ترین روش‌های تربیتی است که مد نظر شارع مقدس قرار گرفته است.

در این ارتباط در نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر در شرح ماده اول به اعلامیه مزبور می‌فرمایند: ^{۳۶۲} «در ماده اول این اعلامیه آزادی افراد بشر و برابری در حقوق و برادری ذکر شده و بسیار دستور مفیدی است. اسلام نیز در این باره بنحو اتم و اکمل دستور فرموده و آیه وَ لَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ^{۳۶۳} و آیه يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى ^{۳۶۴} دلالت بر این امر دارد و اختلافات طبقاتی و نژادی را به کلی ملغی نموده بین سفید و سیاه فرقی قائل نشده بلکه تنها اختلاف مذهب و دین و عقیده را تثبیت کرده و مزیت و شرافت و فضیلت را برای معتقدین به خداوند یکتا و پیروان احکام آسمانی قرار داده است از این رو کسانی را که به دستور عقل عمل ننموده و چیزهایی را که ساخته خودشان است خواه از طلا یا نقره یا سنگ و چوب می‌پرستند و بدانها توسل می‌جویند یا آنکه اصلاً معتقد به خدائی نیستند چون در حقیقت از عقل بهره‌ای ندارند آنها را از رتبه انسانیت خارج دانسته و وجودشان را مانند عضو شقاقلوسی بدن گفته و دفع فتنه آنها را لازم شمرده است ولی غیر آنها در مواقع صلح و آسایش دارای یک حکم بوده و خدمت به آنها

^{۳۶۲} - حضرت حاج سلطانحسین تابنده، نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، صص ۴۴ - ۳۸.

^{۳۶۳} - سورة آل عمران، آیه ۶۴، و برخی از ما برخی دیگر را غیر از الله به خدایی نگیریم.

^{۳۶۴} - سورة حجرات، آیه ۱۳، ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم.

را دستور داده و قتل یک نفس را مانند کشتن همه افراد ذکر فرموده که *مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا*^{۳۶۵}، اسلام بین جامعهٔ مسلمین اخوت و برادری قرار داده و می‌فرماید: *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ*^{۳۶۶} یعنی مؤمنین برادر یکدیگرند کوشش کنید بین دو برادر میانجیگری نمائید و اصلاح دهید. مسلمین عموماً برادر و بین آنها از نظر ظاهر بشریت فرق و مزیتی نیست و شرافت هر کدام بر دیگری به واسطهٔ تقوی و پرهیزگاری و صفات محسنهٔ اخلاقی است. سعدی بزرگوار که یکی از پیروان مکتب اسلام است پس از گذشتن شش قرن از زمان ظهور اسلام به پیروی از بیانات شارع مقدس آن و جانشینان او می‌فرماید:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

مادهٔ دوم هم دنبالهٔ همان موضوع مادهٔ اول است و اشاره دارد به تساوی حقوق همهٔ افراد نسبت به یکدیگر در همهٔ امور و شئون که آن نیز برای جامعهٔ بشر بسیار مفید و ارزنده است و تبعیضهایی که در بعض قوانین مذکور می‌باشد منع شده است دیانت مقدسهٔ اسلام نیز در این باره دستور جامع داده از جمله می‌فرماید: *إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ*^{۳۶۷} تا آخر و عدالت یعنی میانه‌روی که لازمهٔ آن تساوی بین دو طرف است و در قصاص می‌فرماید اگر یک نفر را از شما کشتند فقط یک نفر را بکشید و اگر چشمی کردند چشمی بکنید و اگر بینی شما را از بین بردند فقط به همان اندازه قصاص کنید یعنی گمان نکنید که اگر مقتول از خانوادهٔ محترم یا قوی‌تر است می‌توان به قصاص او چندین نفر را کشت بلکه جانی را به جای جان دیگر که کشته شده بکشید. علی بن ابیطالب علیه‌السلام دربارهٔ قاتل خود می‌فرماید اگر من زنده ماندم خودم اولی به حکم او از عفو یا قصاص می‌باشم و اگر مُردم و خواستید قصاص کنید مبادا بیش از همان یک نفر قاتل را بکشید بلکه او هم چون فقط یک ضربت به من زده شما هم با یک ضربت او را خلاص کنید که نهایت عدالت و تساوی افراد را در مقابل قانون الهی می‌رساند. چیزی که ممکن است بعضی ایراد

^{۳۶۵} - سورة مائده، آیه ۳۲، کسی که فردی را (به غیر حق) بکشد مثل این است که همه را کشته و اگر کسی را زنده کند مثل این است که همه را زنده کرده است.

^{۳۶۶} - سورة حجرات، آیه ۱۰، جز این نیست که مؤمنین برادرند پس بین برادران صلح افکنید.

^{۳۶۷} - سورة نحل، آیه ۹۰، همانا خداوند به عدل و احسان امر می‌کند.

کنند در بعضی قسمت‌های حدود و دیات است که در برخی موارد فرق می‌کند از جمله آن که اگر شخص مسلم غیرمحصن زنا کند حدّ او صد تازیانه و تراشیدن سر و یکسال تبعید است ولی اگر همان شخص غیرمسلم باشد و با مسلم زنا کند حدّ او قتل است و اگر زانی و زانیه غلام و کنیز باشند حدّ آنها پنجاه تازیانه است و در قصاص نیز اگر یک نفر مسلم مسلمی را عمدتاً بکشد قصاص دارد و ولی دم می‌تواند او را بکشد ولی اگر غیرمسلمی به دست مسلم کشته شود و آن امر عادت همیشگی مسلم نباشد حکم قتل جاری نمی‌شود بلکه باید دیه بپردازد و با تازیانه تنبیه شود و امثال اینها که در کتب حدود و دیات فقه شیعه مشروحاً ذکر شده است که به ظاهر فرق بین افراد را می‌رساند. لیکن آن نیز خالی از اشکال است زیرا دیانت اسلام اختلاف نژادی و تفاوت طبقاتی به هیچ وجه قائل نشده است همانطور که ذکر کردیم اساس فضیلت و شرف و برتری را همانا ایمان و عقیده صحیح و فضائل اخلاقی می‌داند. از اینرو کسانی را که در عقیده و ایمان تکیه گاهی نداشته و پای بند مبدئی نبوده و به خدای واحد غیبی معتقد نباشند در حقیقت از حیطة انسانیت خارج دانسته و وجود آنها را مضر به جامعه بشریت شناخته و کوشش داشته که این عقیده و مرام را از بین ببرد و این امر مانند این است که امروزه در بعضی از کشورها بعضی از احزاب را مخالف مصالح ملی تشخیص داده و آن را منحل می‌کنند و گاهی شدت عمل بخرج داده کسانی را که پیرو آن مرام باشند محاکمه نموده به مجازاتهای سخت که گاهی به اعدام هم می‌رسد محکوم می‌کنند. و طبق این نظریه هرکسی که عقیده به مبدأ غیبی داشته باشد مانند یهود و نصاری و مجوس از نظر آن عقیده محترم است و در مملکت اسلامی باید حفظ شئون و حیثیات آنها بشود مگر آنکه حربی باشند ولی باز هم چون ایمان آنها به دیانت به مرحله کمال نرسیده و به احکامی که به عقیده ما نسخ شده و قوانین دیگری جای آنها را گرفته پای بند و به عبارت آخری تحت امر حاکم لاحق و پیغمبر اسلام قرار نگرفته‌اند از اینرو در بعض احکام شرعیّه با مسلمین فرق دارند و با آنها در یک مرتبه و درجه نیستند همانطور که در خود اسلام هم مجاهدین و قاعدین در یک درجه نیستند که می‌فرماید: **فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا**^{۳۶۸} یعنی خداوند کسانی را که با مال و جان خود در راه خدا کوشش و جهاد می‌کنند بر کسانی که نشسته و ترک جهاد کرده‌اند یک درجه برتری داده و

خداوند به همه وعده نیکی داده و مجاهدین را بر قاعدین برتری و اجر عظیمی داده است که در مرحله نخستین فقط یک درجه ذکر کرده و مراد از مجاهدین در آنجا کسانی هستند که در جهاد شرکت نموده و بعداً سلامت بازگشته و به غنائم هم می‌رسند و مراد از مجاهدین در آخر آیه کسانی هستند که مال و جان را در راه خدا فدا کنند و به شهادت برسند. و چون غیرمسلم در نظر اسلام از حیث عقیده و ایمان پست‌تر از مسلم می‌باشد از این جهت اگر مسلمی او را بکشد و این رویه عادت و رویه او نباشد (یعنی قاتل حرفه‌ای نسبت به غیرمسلم نباشد) نباید آن مسلم را به قصاص بکشند زیرا او دارای عقیده و ایمانیست که اشرف از عقیده مقتول می‌باشد و باید دیه بگیرند نهایت آنکه چون بر خلاف قوانین جاریه اسلامی رفتار نموده و اقدام به قتل نفس محترمه کرده علاوه بر جلب رضای اولیای دم بوسیله دیه باید از نظر حفظ مصالح عمومی نیز تعزیز و تنبیه شود و تازیانه خورد ولی اگر این امر عادت او شده باشد تفاوت دیه ذمی و مسلم از طرف اولیای دم به ورثه مسلم داده می‌شود سپس از او قصاص می‌شود. همچنین اگر شخص آزادی مرتکب قتل بنده بشود باید قیمت او را پردازد و قصاص نمی‌شود زیرا آزاد بر بنده برتری دارد و بنده شرعی هم همانطور که بعداً شرح داده می‌شود بواسطه پست‌تر بودن از حیث عقیده و ایمان و دشمنی با مؤمنین در جنگ اسیر شده و به بندگی گرفته شده و یا آنکه پدر او این حالت را داشته و بندگی به او به ارث رسیده است به هر حال تفاوت بین آن دو نیز راجع به اختلاف در عقیده و ایمان می‌شود. و نیز در مورد حد اگر شخصی غیرمسلم مرتکب زنا با مسلمه شود اضافه بر آنکه خلاف اخلاق و وظائف اجتماعی و قوانین دینی رفتار نموده و مرتکب حرام شده باعث سرشکستگی مسلم نیز گردیده و در حقیقت به مسلمین توهین کرده لذا باید به قتل برسد. و اگر بنده‌ای با کنیزی زنا کند چون پست‌تر از آزاد هستند و اساس آن هم به نقض و کمال در عقیده برمی‌گردد از این رو خلافتی که آنها نسبت به حکم اسلام مرتکب شده‌اند بقدر شخص آزاد نیست لذا در مجازات آنها تخفیف داده شده و پنجاه تازیانه حد جاری می‌شود. پس همه این قسمت‌ها مربوط به اختلاف در عقیده و ایمان است و آن نیز در اسلام باقی است زیرا با آنکه بین افراد بشر فرقی نیست و همه در بشریت مساوی هستند که علی‌ع می‌فرماید:

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءُ ابوهم آدم والام حواء^{۳۶۹}

و از این رو اختلافات و امتیازاتی که مربوط به جسم و بدن و عوارض دنیوی است از قبیل اختلاف نژادی و طبقاتی و نسب و امثال آنها در اسلام ملغی شده ولی امتیازی که مربوط به روح و نقص و کمال عقل می‌باشد به قوه خود باقی و در اسلام برقرار شده است. زیرا اگر آن اختلاف هم ملغی شود هیچ راه فضیلتی برای بشر باقی نمی‌ماند پس لازم است آنچه مربوط به روح می‌باشد باقی بماند لذا اسلام فضیلت را فقط مربوط به تفاوت مراتب روحی نموده و البته صاحب عقیده کاملتر بر آنکه دارای عقاید پست‌تری است شرافت دارد و بلکه عقل هم حکم می‌کند که نمی‌توان بطور کلی رفع امتیازات نمود و از همین نظر است که شخص عالم بر غیرعالم مزیت دارد و آن نیز مربوط به روح است.»

شدت عمل و بیزاری از مشرکین و تهدید آنها تا اینکه از عقیده ناروا و متحجر خود دست بردارند در آیات اول سوره توبه مشخص است. تندی کلمات و آیات در این باره از یک سوء به شدت تهدید است و از یک سوء مبین رجاء است و از لحاظ روانشناسی تربیتی این برخورد از روشهای مهم در تغییر فکر و رفتار بزهکاران تلقی می‌شود. و تا شدت عمل به خرج داده نشود فرد بزهکار به تفکر نمی‌پردازد و تغییر رویه نمی‌دهد و اساس اسلام بر تفکر واقع شده و تمام قرآن کریم انسان‌ها را به تفکر دعوت می‌نماید که از ابتدا دستور به قرائت اسم می‌نماید که این قرائت جز تفکر نیست و اسم نیز هر چیزی است که دلالت بر مسمای خود یعنی ذات خداوند دارد لذا نزول مکرر آیه شریفه بسم الله الرحمن الرحیم بر این اساس است که باید از طریق تفکر به اسم و استعانت به اسم اعظم که همان انسان کامل و خلیفه خدا در روی زمین است مراتب انسانیت را پیمود. به هر حال در سوره توبه^{۳۷۰} از این باب است که می‌فرماید: ^{۳۷۱} «خدا و پیامبرش از مشرکانی

^{۳۷۰} - این سوره را برائت هم می‌گویند. برائت به معنی بیزاری است که در نخستین آیه آن آمده است.

^{۳۷۱} - سوره توبه، آیات ۸-۱، بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُحْزِي الْكَافِرِينَ. وَاذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ. كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَا لَدِمَةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَ

دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

که با آنها پیمان بسته‌اید بیزارند. پس چهار ماه به شما^{۳۷۲} مهلت داده شد که در این سرزمین سیر کنید، و بدانید که از خدا نتوانید گریخت، و اوست که کافران را رسوا می‌سازد. در روز حج بزرگ از جانب خدا و پیامبرش به مردم اعلام می‌شود که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند. پس اگر توبه کنید برایتان بهتر است، ولی اگر سرپیچی کنید بدانید که از خدا نتوانید گریخت. و کافران را به عذابی دردآور بشارت ده. مگر آن گروه از مشرکان که پیمان بسته‌اند پس چیزی (از پیمان شما را) نقص نکرده‌اند و با هیچکس بر ضد شما همدست نشده‌اند. با اینان به پیمان خویش تا پایان مدتش وفا کنید، زیرا خدا پرهیزگاران را دوست دارد. و چون ماههای حرام^{۳۷۳} به پایان رسید، هر جا که مشرکان را یافتید بکشید و بگیرید و به حبس افکنید و در همه جا به کمینشان نشینید. اما اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، از آنها دست بردارید، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است. و هرگاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد، پناهِش ده تا کلام خدا را بشنود، سپس به مکان امنش برسان، زیرا اینان مردمی نادانند. چگونه مشرکان را با خدا و پیامبر او پیمانی باشد؟ مگر آنهایی که نزد مسجدالحرام با ایشان پیمان بستید. اگر بر سر پیمانشان ایستادند، بر سر پیمانتان بایستید. خدا پرهیزگاران را دوست دارد. چگونه پیمانی باشد که اگر بر شما پیروز شوند به هیچ عهد و سوگند و خویشاوندی وفا نکنند؟ به زبان خشودتان می‌سازند و در دل سر می‌پیچند و بیشترین عصیان‌گراند.»

تفسیر این آیات در کتاب شریف بیان السَّعَادَةِ فی مقامات العبادَةِ این چنین آمده است:^{۳۷۴}

«بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ لَفْظُ بِرَاءَةٍ از مصدرهایی است که جانشین افعالشان می‌شوند و اصل آن چنین است: بَرَّءَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ بِرَاءَةً مِنَ الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ سپس فعل حذف شده و مصدر جای آن را گرفته است و فاعل نیز به حرف جر وصل شده تا صفت آن باشد و نظیر این آنجاست که می‌گویند: زَعَمًا مِنْهُمْ وَ خِلَافًا لَهُمْ که اصل آن زَعَمُوا وَ خَالَفُوا است و لَفْظُ مِنْ تَبْدِيلُ به لَفْظِ الِی شده است تا اشعار به تضمین معنی وصول یا تقدیر آن داشته باشد. سپس از نصب بِرَاءَةٍ به رفع عدول شده تا مبالغه و تأکید باشد و بنابر اصلش با نصب نیز خوانده شده است. بنابراین، پس آن

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ.

۳۷۲ - خطاب به مشرکین است که نقض عهد کرده بودند.

۳۷۳ - رجب، ذی‌القعدة، ذی‌الحجه و محرم. اینجا مراد همان چهار ماه است که به مشرکان مهلت داده شده است.

۳۷۴ - جلد ۶، ترجمه صص ۹۶ - ۸۹

مبتدا است که با صفت مخصّص شده است و خبر آن إِلَى الدّینِ عَاهِدْتُمْ می باشد و محتمل است که خبر مبتدای محذوف باشد و مِنَ اللّهِ و إِلَى الدّینِ عَاهِدْتُمْ دو صفت برای آن باشند. یعنی برائتی که ناشی از خداست به کسانی مربوط است که با آنها عهد بستید، یا این برائت از جانب خدا نسبت به کسانی که با آنها عهد بستید رسیده است. و معاهده به مسلمانان نسبت داده شده است با وجودی که از رسول خدا ص بود، از آن رو است که به مصلحت مسلمین بوده، انگار از خود آنها بوده است و برائت به خدا و رسول نسبت داده شده در حالی که خطاب به مسلمین است تا اشاره ای باشد بر وجوب آن بر ایشان و کسانی که عهد بستند و اگر چه عام است ولی به قرینه استثنایی که می آید، به کسانی که عهد را بشکنند، اختصاص می یابد، پس نظر و تأمل در اینکه چگونه از رسول ص نقض عهد جایز است از اصل (ناصحیح) و ساقط است. فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ مَدَّتْ چار ماه فرصت دارید تا در زمین (آزادانه) بگردید، اعلام کردن و مهلت دادن از جهت انصاف و امید به توبه کردن آنها است، و مراد از چهار ماه از بیستم ذی الحجّه تا دهم ربیع الثانی است و نقل شده است که فتح مکه در سال هشتم از هجرت بوده، و نزول سوره براءت در سال نهم، و حجّه الوداع در سال دهم به وقوع پیوسته است و مفسرین عامّه و خاصّه متفق القولند که رسول خدا ص ابوبکر را بر موسم حج امیرالحاج قرار داد، پس خاصّه گفته اند: او را با سوره براءت فرستاد، سپس وحی بر رسول خدا ص نازل شد که این پیام را به مردم نرسان مگر به توسط مردی از خودت، پس علی ع را فرستاد و علی به ابوبکر ملحق شد و سوره براءت را از او گرفت و عامّه گفته اند: سوره براءت بعد از فرستادن ابوبکر نازل شد و بعد از آن علی ع را فرستاد، و از رسول خدا ص است که فرمود: این سوره را ادا نمی کند مگر مردی از خود (من) و تفصیل این داستان در کتب فریقین مذکور است. وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّهِ وَ بدانید که شما قادر به جلوگیری از عذاب خدا نیستید، تهدید آنها است که مهلت دادن به حال ایشان سودی ندارد. وَ أَنَّ اللّهُ مُخْزِي الْكٰفِرِينَ وَ اذَانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ خداوند خوارکننده کافران است، و دستوری است از جانب خدا و پیامبرش، این لفظ اذَانٌ نیز نظیر بَرَاءَةٌ مِنَ اللّهِ است که مصدر جای فعل نشسته و عدول به رفع شده است. إِلَى النَّاسِ بر مردم، و این در مقام تهدید و غضب است و تکرار در آن مطلوب می باشد. يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز نحر (قربانی شتر) حج اکبر نامیده شده است، در مقابل عمره، یا اینکه بزرگترین افعال حج در روز نحر انجام می یابد، یا اینکه آن سالی بوده است که مسلمین و مشرکین در آن سال حج گذراندند. أَنَّ اللّهِ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُوْلُهُ خدا و رسولش از مشرکین بیزارند، عطف است بر ضمیر مستتر در بَرِيءٌ و به نصب

نیز خواننده شده است تا عطف بر اسم آن باشد. فَإِنَّ تَابَكُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ عَنِ الْمُعْجِزِ اللَّهِ پس اگر توبه کنید برایتان بهتر است، ولی اگر سرپیچی کنید بدانید که از خدا نتوانید گریخت، این نیز از قبیل تکرار است که در مقام تهدید مطلوب است. وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ و کسانی که کافر شدند را به عذاب علیم بشارت ده، از قبیل استعمال ضد در ضد از باب تهکم است. إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مگر کسانی از مشرکین که پیمان بستند، استثناء از مشرکین است تا بیان کند که عهد برای غیر ناکثین به حال خود باقی است. ثُمَّ لَمْ يَنْفُصُوا شَيْئاً هِجْ یک از شروط عهد را کم نگذاشتند و نقض نکردند وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً و با کسی علیه شما هم پست نشده باشند، چون نقض شروط و کمک کردن به دشمن نقض فعلی محسوب می شود، فَأَمَّا إِلَيْهِمْ عَهْدُهُمْ إِلَىٰ مَدِينِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ در این صورت تا مدت پایان عهد بر پیمان خود باشید زیرا خدا تقوی پیشگان را دوست دارد. کسی که عهد را بدون سبب نقض کند فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ هُنَّ همان ماههای حرام پایان یافت، مقصود همان ماههای سیاحت است که خداوند آنها را حرام قرار داد تا مشرکین در امان باشند فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ مشرکان را هر جا یافتید حتی در داخل حل (از احرام بیرون آمدن) و حرم بکشید وَ خُدُوهُمْ و اسیرشان سازید وَ اخْضُرُوهُمْ و در مسجد الحرام محاصره شان کنید وَ افْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ و از هر سو در کمین آنها باشید تا در بلاد بسط پیدا نکنند. فَإِنْ تَابُوا پس اگر توبه کردند، با توبه نبوی وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ و نماز گزاردند و زکات دادند. فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ آنها را آزاد بگذارید، چون در این هنگام آنها امثال شما می شوند، و به سود آنهاست آنچه که به سود شماست و به ضرر آنهاست آنچه که به ضرر شماست. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ که خدا بخشنده است و با توبه آنچه را که از آنها صادر شده است می بخشد. رَحِيمٌ و به واسطه اسلام و اقامه احکام آن، به آنها رحم می کند. وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ و اگر یکی از مشرکین از شرّ مؤمنین یا غیر مؤمنین به تو پناه آورد و در امور دنیوی از تو امان خواست. فَأَجِرْهُ پس به او پناه بده که توجه به سوی تو اگر هم برای دنیا باشد دارای حرمت است که نباید هتک حرمت شود، چنانکه برای نحلّه اسلام است به واسطه تشابه به اسلام و اطاعت احکام آن حرمتی است، و هدف از پناه دادن شنیدن کلام خداست که در آن مقصود از ارسال تو حاصل می شود. حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ تا کلام خدا را بشنود زیرا که شنیدن کلام خدا موجب شکستن شدت عناد آنان و سبب دلجویی آنها و متمایل نمودن آنان به حقّ است، و جنگ تو هم جز برای این مقصود نیست. ثُمَّ أَلْبِغُهُ مَأْمَنَهُ شِيس به مکان امنش برسان، پس از آنکه خواست به وطنش باز گردد نباید احدی از مسلمین

مترعّض او گردد تا به وسیلهٔ امان تو و در صورت احتیاج نگهبانی از مسلمین به وطنش یا به جایی که مأمّن و محلّ امن اوست برسد. ذلک این پناه دادن به درخواست و رساندن به محلّ امن برای این است که حرمت توجّه به تو حفظ شود اگرچه جهت اغراض دنیوی بوده و یا به انتظار شنیدن کلام خدا باشد. بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ زیرا آنها قومی هستند که جهل آنها به حدّی است که علم فطری آنها پوشیده می‌شود و با شنیدن کلام خدا جهت جهلشان ضعیف می‌شود و جهت علمشان ظاهر می‌گردد، پس این امید می‌رود که بعد از ظهور جهت علم آنها، قول تو را قبول کنند...»

باید به این موضوع نیز اشاره کرد که تفاوت بت پرستی و خداپرستی در این است که در بت پرستی اشیاء و یا به طور کلی اسماء به استقلال پرستش یا تبعیت می‌شوند ولی در خداپرستی همان پرستش و تبعیت به واسطه انجام می‌شود یعنی در خداپرستی کلیهٔ اشیاء و اسماء مظهر و محلّ ظهور خداوند تلقی می‌گردند. لذا بر این جهت است که فرمود:

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست یقین کردی که حق در بت پرستی است

از این بابت است که در بسیاری از ادیان اشیاء یا حیوانات را در بتکده‌هایی متجسّم می‌نمایند ولی آنها به عنوان مظهر خدا پرستش می‌شوند و این پرستش متفاوت از پرستش اعراب جاهلیت در مورد بت‌هایی است که آنها را بلدّات خدا می‌دانستند. در این ارتباط در قرآن کریم می‌فرماید: «ای مردم مثلی زده شد بدان گوش دهید، کسانی که آنها را به جای الله به خدایی می‌خوانید، اگر همه گرد آیند مگسی را نخواهند آفرید و اگر مگسی چیزی از آنها بریاید بازستاندنش را از او نتوانند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.»^{۳۷۵}

به هر حال کسانی که خدا را انکار می‌نمایند یا آیات خدا را انکار و استهزاء می‌نمایند مناسب دوستی نیستند و می‌فرماید: «که چون شنیدید کسانی آیات خدا را انکار می‌کنند و آنها را به ریشخند می‌گیرند با آنان منشینید تا آنگاه که به سخنی دیگر پردازند و گرنه شما نیز همانند آنها خواهید بود.»^{۳۷۶} و در سورهٔ انعام می‌فرماید: «و چون بینی که در آیات ما از روی عناد گفت و گو می‌کنند از آنها روی گردان شو تا به سخنی جز آن پردازند و اگر شیطان تو را به فرمایشی افکند

^{۳۷۵} - سورهٔ حج، آیهٔ ۷۳، یا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِن يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ.

^{۳۷۶} - سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۴۰، أُنْ إِذَا سَعَيْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يَكْفُرْ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَعَدُّوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ.

چون به یادت آمد با آن قوم ستمکار منشین.»^{۳۷۷} و برعکس آن می‌فرماید: «کسانی را که هر بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می‌خوانند و خواستار خشنودی او هستند طرد مکن، نه چیزی از حساب آنها بر عهده‌توست و نه چیزی از حساب تو بر عهده‌ایشان است. اگر آنها را طرد کنی در زمره ستمکاران در آیی.»^{۳۷۸}

تفکر و تقوا و علم هر سه ملازم یکدیگرند و ادیان برای تنویر افکار نازل شده‌اند و تلاش انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی همگی در جهت تنویر افکار بوده و هست. هر کس با گفتن لا اله الا الله حتی به دروغ وارد اسلام می‌شود و از جمیع حقوق مسلمین در جامعه اسلامی برخوردار خواهد شد. مضایق وضع شده در مورد مشرکین در جهت ترغیب آنان به تفکر در کتاب خلقت و خالق آن است تا از کوته فکری خود که مجسمه‌ای از سنگ یا چوب یا فلزات و جواهرات می‌سازند و گویند این خدای ماست دوری جویند.

۴۵- اصل انترناسیونالیسم اسلامی در مقابل ناسیونالیسم دولت‌ها

ناسیونالیسم از مفاهیمی برای تقویت وحدت ملی و فرهنگی و هویت‌های تاریخی ملل بشمار می‌آید^{۳۷۹} و این تفکر آنقدر متداول است که همه ملل عالم آن را بدیهی می‌دانند.^{۳۸۰} ناسیونالیسم از بُعد سیاسی ظرفی برای اعمال حکومت‌ها در جهان گردیده است و در حکومت‌های اوتاریتری و توتالتری، ناسیونالیسم‌های سیاسی حتی باعث شده که حکومت‌ها نه تنها خود را بر همسایگان بلکه بر ملت خود نیز تحمیل کنند. طبیعتاً اسلام با رقیق کردن ناسیونالیسم و تفاوت‌های نژادی، قومی و فرهنگی و متمایل ساختن آنها به اصول تساوی و برابری سعی بر حذف خرافات ناشی از تفاوت قومیت‌ها و نژادها و گروه‌ها و قبائل دارد. قرآن کریم همه را برادر و برابر می‌خواند و می‌فرماید: «ما

^{۳۷۷} - سورة انعام، آیه ۶۸، وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يُخَوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِذَا نُسِيتَكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

^{۳۷۸} - سورة انعام، آیه ۵۲، وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعِشِيِّ يُريدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ.

^{۳۷۹} - نگاه کنید به: سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۱) توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل، نشر سفید چاپ دوم، ص ۱۵.

^{۳۸۰} - نگاه کنید به مقتدر، هوشنگ (۱۳۷۰) سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی، تهران نشر مفهوس، ص ۵۶.

همه شما مردم را از یک زن و مرد آفریدیم و در شعبه‌ها و قبائل مختلف قرار دادیم ولی این استقرار سبب برتری و امتیاز شما از یکدیگر نیست بلکه عاملی برای تفکر و شناخت شما قرار داده شده و ممتاز شما متقی‌ترین شماست.^{۳۸۱} و چون همه برادر یکدیگرند مرزهای موهومی که دولت‌ها برای حفظ منافع خود و برتری جوئی بر دیگری می‌کشند بی‌ارزش و سد راه اخوت انسانی است. بی‌مورد نیست که اگر بگوئیم تقویت توهم روحیه‌های ناسیونالیستی، ترفند دولت‌ها برای تداوم و ادامه حکومت بر ملت‌هاست. سرودهای ملی، مارش‌های نظامی، افتخارات ملی، برتری‌های تاریخی، تمایزات قومی، تعالی‌های فرهنگی و دیگر موارد مشابه همه و همه می‌توانند به عنوان شیوه‌هایی برای تحمیل ملت‌ها توسط دولت‌ها تلقی شوند که توهم تفاوت بین ملت خود با سایر ملل را تقویت کنند تا بتوانند از این طریق بیشتر و بهتر حکمرانی نمایند. وگرنه چه تفاوت می‌کند که فردی در این سوی مرز به دنیا آید ملیت کشور اول را بگیرد و چند متری آن طرف‌تر در آن سوی مرز توکل یابد ملیت کشور دیگر را داشته باشد بعد در جنگ با کشور همسایه شرکت کند و در کشتن برادر خود از کشور مقابل اقدام کند. همه و همه به دلیل اینکه محلّ زایمان مادرش چند متر این طرف‌تر واقع شده است! اسلام و همه ادیان برای این نازل شدند تا خرافات را در بین مردم از بین ببرند.^{۳۸۲} موهوماتی که باعث کشیدن مرزهای سیاسی و اختلافات ملی و قومی شده از انواع این خرافات است. مک آیور در کتاب معروف جامعه و حکومت^{۳۸۳} پس از شرح مفصّلی دربارهٔ اینکه هیچ فردی از دیگری قوی‌تر نیست به این موضوع می‌پردازد که مبنای اقتدار دولتمردان ایجاد تفاوت‌ها و تمایزات قومی و بین قومی در میان ملت خود با دیگران و در میان خود با ملت خود توسط آداب و رسوم و تشریفات و غیره می‌باشد تا از این طریق فاصله ایجاد نموده تا حکومت نمایند.

اسلام این برتری‌جویی و سلطه‌جویی را صحیح نمی‌داند. در قرآن کریم خطاب به رسول

^{۳۸۱} - سورة حجرات آیه ۱۳. یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ.

^{۳۸۲} - همچنین نگاه کنید به مقاله حضرت دکتر حاج نورعلی تابنده (۱۳۷۹) تحت عنوان ایران فرهنگی، ایران سیاسی، مجله عرفان ایران شماره ۳ صص ۱۴ - ۸ انتشارات حقیقت، تهران.

^{۳۸۳} - ر.م. مک آیور (۱۳۴۹)، جامعه و حکومت، The web of government، ترجمه ابراهیم علی‌کنی. چاپ دوم. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

اکرم ص است که: «تو حقّ سلطه‌جویی بر مردم نداری»^{۳۸۴} و انترناسیونالیسم اسلامی نیز نه برای استیلاء و سلطه بر خلق خداست که سلطه و استیلاء و ریاست بر خلق خدا از جمله بی‌ارزش‌ترین بلکه متعفن‌ترین چیزها در اسلام است ولی فقط برای اعتلای انسانیّت و بشریّت برای اسلام کاربرد دارد و تحمّل مصائب کشاندن بار حکومت نه از باب شوق به حکومت بلکه از باب امر است که فرمود: «پس آنطور که به تو دستور داده شده همراه با کسانی که تبعیّت تو می‌کنند استقامت کن و طغیان مکنید (یعنی خسته نشوید و رها کنید)»^{۳۸۵} که رسول اکرم ص بارها فرمود که این امر در سوره هود کمر مرا خم کرد.^{۳۸۶}

ناسیونالیسم نباید ظرفی برای اعمال قدرت حکومت‌ها بر همسایگان و بر ملت خود باشد. با رقیق کردن ناسیونالیسم و تفاوت‌های نژادی، قومی و فرهنگی و متمایل ساختن آنها به اصول تساوی و برابری باید خرافات ناشی از تفاوت قومیت‌ها و نژادها و گروه‌ها و قبائل را منسوخ نمود. همه برادر و برابر هستیم و مرزهای سیاسی نباید وسیله دولت‌ها برای حفظ منافع خود و برتری جوئی بر دیگری سد راه اخوت انسانی گردد.

۴۶- اصل ممنوعیّت تفاخر و برتری‌جویی ملی

یکی از مباحث مهم و رایج در بین ملل مختلف عالم مسئله فرهنگی- سیاسی تفاخر ملی و برتری‌جویی است. بررسی رفتار اجتماعی و سیاسی کشورها نشان می‌دهد که این تفاخر در اشکال متنوع در ملل مختلف دیده می‌شود و با افزایش قدرت اقتصادی و غلبه و سلطه بر کشورهای کوچک‌تر همواره رو به افزون نیز هست. این تفاخر ملی و ملیّت خود را افضل از سایر ملل دانستن تا آنجا مضر است که جنگ‌های جهانی اول و دوم را منشعب از این برتری‌جویی ملی- قومی دانستند که متحدین و در رأس آنها آلمان باستناد به برتری قومی نژاد آریایی ژرمن اقدام به تعدی به عالم نمود. باقی جنگ‌های اتّفاق افتاده در سیّاره زمین کم و بیش به نحوی از انحاء منبعث از همین نوع تفاخرات و برتری‌طلبی‌ها بوده است.

^{۳۸۴} - سوره غاشیه، آیه ۲۲، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ.

^{۳۸۵} - سوره هود، آیه ۱۱۲ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مِنْ تَابِ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا.

^{۳۸۶} - سوره شوری، آیه ۱۵: برای آن دعوت کن و استقامت کن چنانکه به تو امر شد. فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ.

توهم برتری از بی خبری و جهل است. زیرا اگر نیک بنگریم همه ما مصنوع یک خالق هستیم و هیچکدام بر دیگری برتری نداریم و همه با هم برادریم و شعبه و قبیله و کشور و ملیت و سایر ویژگی ها دلیل برتری و فخر فروشی بر دیگری نیست، چه که همه در نزد او یکسانیم و اکرم انسانها نزد خداوند پرهیزگارترین آنهاست.^{۳۸۷} قرآن کریم می فرماید: «خدای را پرستید و هیچ چیز شریک او مسازید و با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینوایان و همسایه خویشاوند و همسایه بیگانه و یار مصاحب و مسافر رهگذر و بندگان خود نیکی کنید. هر آینه خدا متکبران و فخر فروشان را دوست ندارد.»^{۳۸۸} در تفسیر واژه فخور در این آیه چنین آورده شده است که: «یعنی کسی که هر گاه به غیر خودش توجه کند، خودش را بزرگ و غیر خودش را حقیر می شمارد.»^{۳۸۹} تعمیم این آیه شریفه به ملل دیگر از دیدگاه حکمت بدون اشکال است و می توان مفاد آن را برای رفتار با سایر ملل به عنوان اصلی در روابط بین الملل قبول نمود.

استکبار و خودستایی از معاصی زشت و نکوهیده است که به انحاء مختلف در جای جای قرآن کریم به تصریح درباره آن آیاتی نازل شده است. و این استکبار با مظهر زشت خودرایی ابلیس و برتری جوئی نسبت به آدم ع و عدم اطاعت امر الهی معرفی می شود. در مراتب مختلف استکبار به معنی خود را برتر از خلق خدا دانستن است و این نیز در قرآن نکوهش می شود. می فرماید: «روزی که کافران را بر آتش عرضه دارند، در زندگی دنیا از چیزهای پاکیزه و خوش بهره مند شدید، امروز به عذاب خواری پاداشتان می دهند و این بدان سبب است که در زمین به غیر حق استکبار کردید و فسق پیش گرفته بودید.»^{۳۹۰} در این آیه از واژه زمین استفاده شده و تخصیصی از بابت کشور یا منطقه خاص نخورده است و سراسر مردم زمین با یک چشم نگریسته شده اند. و در سوره مؤمن می فرماید: «این بدان سبب است که به ناحق در زمین شادمانی می کردید و به ناز و تفاخر راه می رفتید. از درهای جهنم داخل شوید و در آنجا بمانید و جایگاه تکبر کنندگان

^{۳۸۷} - سوره حجرات آیه ۱۳. یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ.

^{۳۸۸} - سوره نساء آیه ۳۶، وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا.

^{۳۸۹} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد چهارم، ترجمه ص ۶۶.

^{۳۹۰} - سوره احقاف، آیه ۲۰، وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ.

چه بد جایگاهی است.»^{۳۹۱} قرآن استکبار، خودستائی و تکبر را منتسب به کسانی می‌نماید که به آخرت ایمان ندارند. می‌فرماید: «و آنان که به آخرت ایمان ندارند دل‌هایشان انکار کند و آنها مستکبرند. به راستی که خدا می‌داند چه در دل پنهان دارند و چه چیز آشکار می‌سازند و او مستکبران را دوست ندارد.»^{۳۹۲} و می‌فرماید: «خدا هیچ متکبر خودستاینده‌ای را دوست ندارد.»^{۳۹۳} و نصیحت لقمان به فرزندش در قرآن کریم است که می‌فرماید: «به تکبر از مردم روی مگردان و به خود پسندی بر زمین راه مرو، زیرا خدا هیچ به ناز خرامنده فخرفروشی را دوست ندارد.»^{۳۹۴} و در سوره اسراء می‌فرماید: «به خودپسندی بر زمین راه مرو، که زمین را نخواهی شکافت و به بلندی کوهها نخواهی رسید، این کارها ناپسند است و پروردگار تو آنها را ناخوش دارد.»^{۳۹۵} و بالعکس می‌فرماید: «بندگان رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به ملایمت سخن گویند.»^{۳۹۶} و می‌فرماید: این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در زمین نه خواهان برتری‌جویی هستند و نه خواهان فساد و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.»^{۳۹۷} و باز می‌فرماید: «و تواضع‌کنندگان را بشارت ده»^{۳۹۸} غالب آیات فوق همانطور که مشاهده شد به واژه ارض یا زمین اشاره نموده‌اند و لذا براساس توضیحاتی که داده شد

۳۹۱ - سوره غافر (مؤمن)، آیات ۷۶ - ۷۵، ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بغيرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ. اذْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ. در سوره زمر آیه ۷۲ می‌فرماید: گفته شود از درهای جهنم داخل شوید و در آنجا بمانید. جایگاه متکبران چه بد جایگاهی است. قِيلَ اذْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ. و در آیه ۶۰ همین سوره می‌فرماید: آیا متکبران را در جهنم جایگاهی نیست، أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ. در سوره نحل آیه ۲۹ می‌فرماید: پس از درهای جهنم داخل شوید و بمانید که بد جایگاهی است جایگاه متکبران، فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ.

۳۹۲ - سوره نحل، آیات ۲۳ - ۲۲، فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ. لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَ مَا يَغْلِبُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ.

۳۹۳ - سوره حدید، آیه ۲۳، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. و آیه ۳۶ سوره نساء.

۳۹۴ - سوره لقمان، آیه ۱۸، وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

۳۹۵ - سوره اسراء، آیات ۳۸ - ۳۷، وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّكَ لَنْ تُحْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا. كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا.

۳۹۶ - سوره فرقان، آیه ۶۳، وَ عِبَادُ الرَّؤْفِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا.

۳۹۷ - سوره قصص، آیه ۸۳، تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

۳۹۸ - سوره حج، آیه ۳۴، وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ.

دستور عملی امت و دولت اسلام در حفظ شؤون برابری و برادری در روابط با ملل عالم است. در سوره فاطر خطاب به مردم بدون هیچگونه تخصیصی می‌فرماید: «ای مردم شما درویشان خدائید و خدا غنی و حمید است».^{۳۹۹} یعنی تمام مردم این سیاره همگی بدانید که در درگاه خداوند درویش هستید و خداوند بی‌نیاز است و قابل حمد و ستایش و شما این قابلیت حمد و ستایش را ندارید یعنی تفاخر نورزید و همه چون درویشید چه جای تفاخر و تحمید و برتری جویی.

توهم برتری از بی‌خبری و جهل است و همه ما مصنوع یک خالق هستیم و هیچکدام بر دیگری برتری نداریم و همه با هم برادریم و شعبه و قبیله و کشور و ملیت و سایر ویژگی‌ها دلیل برتری و فخر فروشی بر دیگری نیست.

۴۷- اصل همزیستی مسالمت آمیز

اصل همزیستی مسالمت‌آمیز از اصول بسیار مهم در روابط اسلام و مسلمین با دیگران می‌باشد. این اصل کوچکترین واحد اجتماعی یعنی خانواده و سپس همسایگان و نهایتاً همسایگان خارجی و پس از آن کلیه کشورهای عالم را شامل می‌شود. قریب به اتفاق کلیه دستوراتی که در فقه اسلام نسبت به همسایه مطرح است قابل تعمیم به روابط بین‌الملل می‌باشد. در سوره نساء می‌فرماید: «با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینویان و همسایه نزدیک و همسایه بیگانه و دوستان نزدیک و واماندگان در راه و زیردستان خود نیکی کنید که هر آینه خداوند متکبران و فخر فروشان را دوست نمی‌دارد».^{۴۰۰}

اصل همزیستی مسالمت‌آمیز با دیگر کشورها مبنای «روابطی» گسترش اسلام است به عبارت دیگر این اصل بسترساز گسترش‌های بعدی اسلام می‌باشد زیرا باید زمینه لازم برای معاشرت ملل با یکدیگر فراهم آید تا پس از آن اقوام و ملل جهان به محاسن دستورات اسلام پی‌برند و قلباً اسلام آورند. برخی گمان کرده‌اند که اسلام دین جنگ و حمله و تجاوز است^{۴۰۱} در صورتی که چنین

^{۳۹۹} - سوره فاطر، آیه ۱۵، يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.

^{۴۰۰} - سوره نساء آیه ۳۶، وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً.

^{۴۰۱} - نگاه کنید به خدوری، مجید (۱۳۳۵) جنگ و صلح در اسلام، ترجمه سعیدی، تهران، انتشارات اقبال. همچنین

چیزی نیست. در برهه‌هایی از تاریخ بالاخص در زمان رسول اکرم ص که عملاً دوران تحقق اسلام بوده است^{۴۰۲} جنگ‌ها با هدف احقاق و بازستانی حق و دفاع بوده است و نه تجاوز به حق دیگران. از این دیدگاه یعنی بسترگشایی برای گسترش اسلام این آیه مصداق می‌یابد که خطاب به پیامبر اکرم ص می‌فرماید: «آیا این تویی که از مردم می‌خواهی تا با کراهت ایمان آورند؟»^{۴۰۳}

در این آیه: «امید است که خدا دوستی میان شما و دشمنانتان برقرار گرداند»^{۴۰۴} مفهوم اصل همزیستی مسالمت‌آمیز به نحو حتی آرمانی درج است و این معنی از آن قابل استنباط است که تلاش مسلمین نیز باید در رفع موانع دوستی میان خود و دشمنان خود باشد.

اصل در رفع موانع دوستی میان خود و دشمنان است.

۴۸- اصل دوستی با ملل و اقوام

دین بر دوستی استوار است که فرمود: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ»^{۴۰۵} و دوستی مراتب مختلف دارد و

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

منتسکیو در روح القوانین ترجمه علی اکبر مشهدی، صص ۱-۶۷۰، ۱۳۲۴، تهران، در مقایسه دین اسلام و مسیحیت بر این باور بوده که دیانت اسلام به زور شمشیر بر مردم تحمیل شده و چون اساس آن متکی بر جبر و زور بوده باعث سختی و شدت شده است و اخلاق و روحیات را تند می‌کند. این شبهه غالباً از تعمیم اسلام به دوران خلفای ثلاث و خلفای جور نتیجه‌گیری می‌شود. در صورتی که این قیاس مع الفارق است.

۴۰۲ - و نه ازمنه دیگر که سرزمین مسلمین تحت امر خلفای منتخب از جانب مردم یا خلفای جور بوده است. این حکومت‌ها در طبقه‌بندی حکومت اسلامی نمی‌گنجد. به عبارت دیگر ممکن است حاکمیت و ملت در یک سرزمین مسلمان باشند و قواعد و احکام اسلامی را نیز مجری دارند ولی حکومت اسلامی نیست. همینطور ممکن است حاکمیت و ملت و قوانین در سرزمینی مسیحی یا یهودی باشند ولی حکومت مسیحی یا یهودی نخواهد بود. وقتی به معنای واقعی حکومتی دینی وجود خواهد داشت که خلیفه خدا در رأس آن حکومت باشد و اولی الامر یعنی کسی که از جانب خدا مشخص شده حکومت را به عهده گیرد.

۴۰۳ - سوره یونس، آیه ۹۹، أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.

۴۰۴ - سوره ممتحنه، آیه ۷، عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَةً.

۴۰۵ - الکافی، ۷۹، ۸، وصیه النبی صلی الله علیه و آله لأمی، ۳۵-عَنْهُمْ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ عُمَيْرٍ وَ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ وَ غَالِبَ بْنِ عُثْمَانَ وَ هَارُونَ بْنَ مُسْلِمٍ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي فُسْطَاطٍ لَهُ مِيٌّ فَنَظَرَ إِلَيَّ زِيَادُ الْأَسْوَدِ مُتَقَلِّعَ الرَّجْلِ فَرَفَى لِي فَقَالَ لَهُ مَا لِرَجُلَيْكَ هَكَذَا قَالَ جِئْتُ عَلِيَّ بَكْرًا لِي نِصْوٍ فَكُنْتُ أَمْشِي عَنْهُ عَائِمَةً

دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

در هر زمینه‌ای نمود خاص خود را می‌یابد. دوستی مؤمنین با اقوام و گروه‌های مختلف پس از عشق به خدا و نبی و ولی و وصی ع به ترتیب اهمیت زیر می‌باشد:

- ۱- مؤمنین (آنان که بیعت عام و خاص نموده‌اند چه در رشته رسول اکرم ص و چه در رشته‌های متصل سایر ادیان الهی).
- ۲- مسلمین (آنان که بیعت عام نموده‌اند).
- ۳- مسلمین وارد در نحلّه اسلام (آنان که بدون بیعت در جامعه مسلمین نام مسلم بر خود دارند یا به سبب اسلام والدین یا جامعه در نحلّه اسلام قرار گرفته‌اند).
- ۴- اهل کتاب (یهود و نصاری و صابئین و مجوس و باقی رشته‌های ادیان حقه).
- ۵- اهل کتاب استهزا کننده.
- ۶- مشرکین (آنان که با پروردگار عالم دیگران اعم از اشیاء یا انسانها یا حیوانات را نیز به ربوبیت می‌پرستند).
- ۷- کفار (آنان که پروردگار عالم را قبول ندارند).

در سوره مائده می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اهل کتاب را که دین شما را به مسخره و بازی می‌گیرند و نیز کافران را به دوستی برمگزینید و از خدا بترسید اگر مؤمن هستید و چون بانگ نماز کنید آن را به مسخره و بازیچه گیرند زیرا مردمی هستند که نمی‌اندیشند». ^{۴۰۶} این آیه در مورد یهود و نصارائی است که در آیات قبل به آنها اشاره می‌شود، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصارا را به دوستی برمگزینید. آنان خود دوستان یکدیگرند و هرکس از شما که ایشان را به دوستی برگزیند در زمره آنهاست و خدا قوم ستمکاران را هدایت نمی‌کند». ^{۴۰۷}

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

الطَّرِيقَ فَرَّقْتَهُ لَهُ وَ قَالَ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ زَيْدًا إِنِّي أُمُّ بِالذُّنُوبِ حَتَّى إِذَا طَلَنْتُ أَبِي قَدْ هَلَكْتُ ذَكَرْتُ حُبَّكُمْ فَرَجَوْتُ النَّجَاةَ وَ تَجَلَّى عَنِّي فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ هَلِ الدِّينَ إِلَّا الْحُبُّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى حَبَّبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ قَالَ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ وَ قَالَ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ إِنْ رَجَلًا أَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحِبُّ الْمُصَلِّينَ وَ لَا أُصَلِّي وَ أَحِبُّ الصَّوَامِينَ وَ لَا أُصُومُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكَ مَا أَسْتَسَبَّتَ وَ قَالَ مَا تَبْعُونَ وَ مَا تُرِيدُونَ أَمَا إِنَّهَا لَوْ كَانَ فِرْعَانُ مِنَ السَّمَاءِ فَرَعَ كُلَّ قَوْمٍ إِلَى مَأْمِنِهِمْ وَ فَرَعْنَا إِلَى نَبِيِّنَا وَ فَرَعْتُمْ إِلَيْنَا.

^{۴۰۶} - سوره مائده، آیات ۵۸ - ۵۷، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُؤًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ.

^{۴۰۷} - سوره مائده، آیه ۵۱، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ

دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

از لحاظ تربیتی نیز - برای مؤمنین - این دوستی آسیب‌رسان به مصالح جامعه است لذا می‌فرماید: «نباید مؤمنان، کافران را به جای مؤمنین به دوستی برگزینند. پس هر که چنین کند او را از خدا چیزی نیست مگر اینکه از آنها پرهیزید.»^{۴۰۸} و در ارتباط با کافران می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دوست همرازی جز از خود مگیرید که دیگران (کافران) از فساد در حق شما کوتاهی نمی‌کنند.»^{۴۰۹} و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خود را به دوستی اختیار نکنید. شما با آنان طرح دوستی می‌افکنید و حال آنکه ایشان به حقیقتی که بر شما نازل شده ایمان ندارند.»^{۴۱۰} و در ادامه می‌فرماید: «اگر بر شما دست یابند دشمنی می‌کنند و به آزارتان دست و زبان می‌کشایند و دوست دارند که شما نیز کافر گردید.»^{۴۱۱} زیرا: «بسیاری از اهل کتاب با آنکه حقیقت بر آنها آشکار شده، از روی حسد دوست دارند شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر بازگردانند.»^{۴۱۲}

می‌فرماید: «مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند به نیکی فرمان می‌دهند و از ناشایست باز می‌دارند و نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند و از خدا و رسول او فرمانبرداری می‌کنند.»^{۴۱۳} در سوره ممتحنه می‌فرماید: «شاید خدا میان شما و کسانی که با آنها دشمنی می‌ورزید دوستی پدید آورد. خدا قادر است و خدا آمرزنده مهربان است. خدا شما را از نیکی کردن و

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

۴۰۸ - سوره آل عمران، آیه ۲۸، لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ

إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ وَ آیه ۱۴۴ سوره نساء: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ.

۴۰۹ - سوره آل عمران، آیه ۱۱۸، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُوا مَا عَنْتُمْ.

۴۱۰ - سوره ممتحنه، آیه ۱، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوِّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ

مِنَ الْحَقِّ.

۴۱۱ - سوره ممتحنه، آیه ۲، إِنَّ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَ دُوا لَوْ تَكْفُرُونَ.

۴۱۲ - سوره بقره، آیه ۱۰۹، وَذَكَرَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ

لَهُمُ الْحَقُّ. در سوره آل عمران، آیه ۶۹ می‌فرماید: وَذَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ. طایفه‌ای از اهل کتاب

دوست دارند شما را گمراه کنند.

۴۱۳ - سوره توبه آیه ۷۱، وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ.

عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین جنگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نکرده‌اند باز نمی‌دارد خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند دوست دارد. جز این نیست که خدا از دوستی کردن با کسانی که با شما در دین جنگیده‌اند و از سرزمین خود بیرون‌تتان رانده‌اند یا در بیرون راندنتان همدستی کرده‌اند شما را باز می‌دارد و هر که با آنان دوستی ورزد از ستمکاران خواهد بود.^{۴۱۴} تمام آیات فوق دلالت بر این دارد که باید به نحوی هوشیارانه عمل نمود که رحم و شفقت و مودت اسلامی مفری برای غرض‌ورزی دول و کشورهای خارجی نگردد. شرح مفصل و جالب اعترافات همفر، جاسوس انگلیسی در ممالک اسلامی و اقدامات وی در این باب و خلاصه دو جلد کتاب ۳۲۰۰ صفحه‌ای وزارت مستعمرات بریتانیا در بیش از ۳۰۰ سال پیش تحت عنوان: «چگونه اسلام را نابود کنیم» همگی دلالت بر این موضوع دارد.^{۴۱۵}

به هر حال اگر صحبت از عدم دوستی با اهل کتاب آمد این عدم دوستی نسبت به گروهی از ایشان است که بر خورد استهزایی یا منافقانه با مسلمین دارند و گرنه در سوره آل عمران می‌فرماید: «اهل کتاب همه یکسان نیستند. گروهی به طاعت خدا ایستاده‌اند و آیات خدا را در دل شب تلاوت می‌کنند و سجده به جای می‌آورند و به خدا و روز آخر ایمان دارند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و از جمله صالحانند.»^{۴۱۶} و در همین سوره می‌فرماید: «بعضی از اهل کتاب به خدا و چیزی که به شما نازل شد و بر خودشان نازل شده ایمان دارند، مطیع فرمان خدایند، آیات خدا را به بهای اندک نمی‌فروشند. مزد ایشان نزد پروردگارشان است.»^{۴۱۷} و در مورد یهود می‌فرماید: «ولیکن استواران آنها در علم و مؤمنانی را که به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه قبل از تو نازل شده ایمان دارند و نماز گزاران و زکات دهندگان و ایمان‌آوردگان به خدا و

۴۱۴ - سوره ممتحنه، آیات ۷-۹، عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

۴۱۵ - خاطرات همفر، جاسوس انگلیسی در ممالک اسلامی، ترجمه محسن مؤیدی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۷.

۴۱۶ - سوره آل عمران، آیات ۱۱۴-۱۱۳، لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْمَعُونَ. يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ.

۴۱۷ - سوره آل عمران، آیه ۱۹۹، وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ هُمُ الَّذِينَ هُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ.

روز دیگر اجر بزرگی خواهیم داد.»^{۴۱۸} و به طور کلی می‌فرماید: «هرآینه از میان آنان که ایمان آورده‌اند و یهود و صابثان و نصارا هرکه به خدا و روز آخر ایمان داشته باشد و کار شایسته کند بیمی بر او نیست و محزون نمی‌شود.»^{۴۱۹} بلکه بالاتر از این می‌فرماید: «هرآینه آنان که گفتند که پروردگار ما الله است و سپس پایداری ورزیدند بیمی بر آنها نیست و اندوهگین نمی‌شوند.»^{۴۲۰}

دین بر دوستی استوار است و دوستی مراتب مختلف دارد. دوستی مؤمنین با اقوام و گروه‌های

مختلف پس از عشق به خدا و نبی و ولی و وصی ع به ترتیب اهمیت زیر است:

أ. مؤمنین (آنان که بیعت عام و خاص نموده‌اند چه در رشته رسول اکرم ص و چه در رشته‌های متصل سایر ادیان الهی).

ب. مسلمین (آنان که بیعت عام نموده‌اند).

ج. مسلمین وارد در نحلّه اسلام (آنان که بدون بیعت در اجتماع مسلمین نام مسلم بر خود دارند یا به سبب اسلام والدین یا جامعه در نحلّه اسلام قرار گرفته‌اند).

د. اهل کتاب (یهود و نصاری و صابثین و مجوس و باقی رشته‌های ادیان حقه).

ه. اهل کتاب استهزا کننده.

و. مشرکین (آنان که با پروردگار عالم دیگران اعم از اشیاء یا انسانها یا حیوانات را نیز به ربوبیت می‌پرستند).

ز. کفار (آنان که پروردگار عالم را قبول ندارند).

۴۹- اصل حفظ منافع همه ملل و دول در حضور یا غیاب

دولت اسلام حافظ منافع ملل و دول عالم است. این نوع حفظ منافع اعم از آشکار یا پنهان و

در حضور یا غیاب است. عدم حفظ منافع غیر به نوعی خیانت تلقی می‌شود. در سوره یوسف

۴۱۸ - سوره نساء، آیه ۱۶۲، لَکِنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا.

۴۱۹ - سوره مائده، آیه ۶۹، إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِثُونَ وَ النَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ. همچنین آیه ۶۲، سوره بقره، این موضوع را تکرار می‌فرماید.

۴۲۰ - سوره احقاف، آیه ۱۳، إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

می‌فرماید: «من در غیاب او خیانت نکرده‌ام و خدا حیلۀ خائنان را به هدف نمی‌رساند.»^{۴۲۱} این آیه تصریحی است بر ممنوعیت خیانت به منافع دیگران در غیاب آنها. وقتی حفظ منافع در غیاب دیگری واجب است به طریق اولی در حضور وی نیز واجب است.

همین استنباط را می‌توان از این آیه نمود که: «به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به نیکوترین وجهی که به صلاح او باشد تا بر نیروهای خویش برسد و پیمانۀ و وزن را از روی عدل تمام کنید. ما به کسی جز به اندازهٔ توانش تکلیف نمی‌کنیم و هرگاه سخن گوئید عادلانه گوئید هر چند به زیان خویشاوندان باشد و به عهد خدا وفا کنید اینهاست که بدان سفارش می‌شود باشد که یاد آرید.»^{۴۲۲} در این آیه خداوند توصیه می‌فرماید که در غیاب شعور و رشد و بلوغ یتیم به مال او نزدیک نشوید و در غیاب و پنهان از مشتری از پیمانۀ و وزن کم نکنید و چه او باشد و چه نباشد به عدالت رفتار کنید و این تکلیف در حد توان مسلمین است و حتی در سخن گفتن و جانبداری از خود و خویشاوندان خود حق ندارید سخن گوئید که نفع غیر عادلانه خود و خویشان خود را منظور نمایند. تعمیم این مسئله در سطح روابط بین الملل و اتخاذ سیاست خارجی دولت اسلام بسیار آشکار است. چون دول و ملل غیر مسلم هنوز ولایت اولوالامر را نیافته‌اند یتیم هستند و از پدر و ولی روحانی مهجورند لذا شمول این آیه مشمول ملل مختلف غیرمسلمان نیز می‌شود و از طرف دیگر تطابق واژهٔ خویشاوندان در آیهٔ فوق از لحاظ حکومت اسلام ملت و امت اسلامی است که خویشاوندان مسلمین هستند چه در موطن و چه در غیرموطن ایشان باشند. پس دولت اسلام باید منافع همهٔ ملل و دول حتی غیرمسلمان را در عالم در حضور یا غیاب آنها حفظ نماید و حق ندارد در این راه به دلیل حفظ منافع ملت خود اجحاف نماید.

استثنائاتی که بر این اصل وجود دارد یکی دفاع در مقابل حملۀ دول دیگر است و محاربین مستثنی می‌باشند و استثناء دیگر در زمانی است که ظلم واقع شود و مظلوم حق اعتراض به جهر دارد. می‌فرماید: «خدا بلند کردن صدا را به بدگوئی دوست ندارد مگر از آن کس که به او ستمی شده باشد»^{۴۲۳} و در این حالت حفظ منافع مظلوم و برخورد با ظالم از وظایف دولت اسلام است که

۴۲۱ - سورهٔ یوسف، آیه ۵۲، اِنِّیْ لَمْ اَخْنُ بِالْغَیْبِ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِیْ کَیْدَ الْخٰنِیْنِ.

۴۲۲ - سورهٔ انعام، آیه ۱۵۲، وَ لَا تَقْرُبُوْا مَالَ الْیَتِیْمِ اِلَّا بِالْبَیِّنِ هِیْ اَحْسَنُ حَتّٰی یَبْلُغَ اَشُدُّهُ وَ اَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیْزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُکَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا وَ اِذَا قُلْتُمْ فَاعْبُدُوْا وَ لَوْ کَانَ ذَا قُرْبٰی وَ بِعَهْدِ اللّٰهِ اَوْفُوا ذٰلِکُمْ وَ صَآکُمْ بِهٖ لَعَلَّکُمْ تَذٰکُرُوْنَ.

۴۲۳ - سورهٔ نساء آیه ۱۴۸، لَا یُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظَلِمَ.

می‌فرماید: «چرا در راه خدا و به خاطر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که می‌گویند: ای پروردگار ما، ما را از این قریهٔ ستمکاران بیرون آر و از جانب خود یار و مددکاری قرار ده نمی‌جنگند».^{۴۲۴} همچنین استنصار دینی مشمول این استثنائات می‌شود که فرمود: «اگر در دین از شما یاری خواستند بر شماست که یاری کنید».^{۴۲۵}

هر دولتی در حفظ منافع سایر ملل و دول عالم اعم از آشکار یا پنهان و در حضور یا غیاب مسئول است و به دلیل حفظ منافع ملت خود مجاز به اجحاف به حقوق آنان نیست و عدم حفظ منافع غیر خیانت تلقی می‌شود. استثناء دفاع در مقابل حملهٔ دول دیگر و محاربین و دیگر در زمانی است که مورد ظلم واقع شود. حفظ منافع مظلوم و برخورد با ظالم از وظایف دول دیگر است.

۵۰- اصل امانت‌داری

اصل امانت‌داری از مسائل خاص حقوق بین‌الملل عمومی و خصوصی در زمان حاضر است. بدین شکل که حتی در بسیاری از جنگ‌ها برخی از کشورها دارائی‌های مالی یا حتی تجهیزات نظامی خود نظیر هواپیماها را نزد کشور دیگر به امانت می‌گذارند و در مواقع معمول نیز دارایی بسیاری از کشورها به صورت دارایی‌های مالی در حساب بانکی خود در دیگر کشورها است. این دارایی‌ها هم متعلق به افراد است و هم متعلق به دولت‌ها و لذا امانت‌داری آنها و رد آنها به صاحبانش تأیید می‌شود. در قرآن کریم در آیهٔ شریفهٔ زیر به برگرداندن امانات امر شده است می‌فرماید: «خدا به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانشان بازگردانید و چون در میان مردم به داوری نشینید به عدل داوری کنید».^{۴۲۶} معنی این آیه در این است که هر حقی که در دست دیگری امانت است باید به فرد یا جامعه‌ای که صاحب آن است تحویل و واگذار شود و در این راستا باید بررسی کرد و حق را پیدا کرد و به اعطای حق به محق اقدام نمود. در تفسیر این آیه آمده

^{۴۲۴} - سورة نساء آیه ۷۵: وَ مَا لَكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا

أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا.

^{۴۲۵} - سورة انفال آیه ۷۲: وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ.

^{۴۲۶} - سورة نساء آیه ۵۸، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ.

است: ^{۴۲۷} «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ خُذُوا حَسَدًا قَرَارًا كَمَا كُنْتُمْ تَأْتُونَ بِهِ وَمَا يَكْفُرُ بِهِ عَلَى لِقَائِهِمْ لَمَّا كُنْتُمْ تَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَسَىٰ أَنْ تُؤْتُوا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا كَبِيرًا» (سوره بقره، آیه ۱۷۷). خداوند امر می‌کند که شما مردمی که مورد حسد قرار گرفتید و خداوند به شما از فضل خود عطا کرد و به شما کتاب و حکمت و ملک عظیم داد، اَنْ تُوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا امانت‌ها را به صاحبانش برگردانید تا شکر نعمتی را که خدا به شما داده بجا آورده باشید، و امانت را به غیر صاحبانش ندهید که ظلم کرده‌اید، و از صاحبانش منع نکنید که به آنها ظلم کرده‌اید. با وجودی که خطاب مخصوص آنان است ولی مطلب عمومیت دارد و غیر آنها را نیز شامل می‌شود، چون دیگران مأمور به تأسی به آنها هستند لذا آیه را در اخبار تعمیم داده‌اند. امانت چیزی است که نزد امین به ودیعه گذاشته می‌شود به قصد حفظ و نمای (نمو و زیاد کردن) آن اگر قابل نما باشد. و امانت‌های خدا نزد انسان بسیار است، که از آن جمله امانتی است که خداوند آن را بر آسمان و زمین عرضه داشت و آن اصل و اساس و اشرف و با نموترین امانتها است، و آن لطیفه سیّارة انسانیّه است که گوهری شریفتر از آن در خزائن خدای تعالی نیست و آنگاه که خداوند خواست تا آن امانت را از خزائن خود بیرون بیاورد، چون امانت گرانبهائی بود، دشمنان زیادی داشت. برای آن از سماوات ارواح محلّ امنی طلب کرد، پس هیچ محلّ امنی برای ودیعه‌گذاران آن نبود، سپس آن را بر زمینهای اشباح از دو ملکوت (علیا و سفلی) و جمله عالم طبع عرضه نمود و باز محلّ امنی پیدا نکرد. سپس آن را بر موالید جماد و نبات و حیوان عرضه نمود آنها نیز اهلیت آن را نداشتند سپس آن را بر عالم انسان عرضه کرد که او را اهل یافت پس نزد او به ودیعت گذاشت و انسان آن را قبول کرد. و انسان که پذیرای امانت شد به علت گرانبها بودن و شرافت امانت، طلب و دزدان آن، از اهل عالم سفلی فراوان شد و بدون امداد از صاحب امانت مدافعه ممکن نیست. لذا خداوند برای انسان لشکریانی از عالم علوی قرار داد و آنها را امر به حفظ و رشد امانت کرد تا هر وقت که آن امانت را بخواهد سالم و نمو کرده و پاک به او برگردانده شود. پس هر کس که امر خدا را فرمان برد و با طلب و دزدهای آن جهاد کند، و آن را از دست دزدان حفظ نماید و آن را نمو دهد و پاک نگهدارد، مستحقّ خلعت فاخر گرانبها و منصب عالی ولایت و نبوت و رسالت و خلافت و جلوس در جایگاه صدق و راستی، در جوار فرمانروای مقتدر ^{۴۲۸} می‌شود. و هر کس که در رعایت آن اهمال ورزد تا دزدان آن را بریابند مستحقّ زندان و عقوبات می‌شود. سپس بعد از آن امانت، امانت‌های دیگری نیز هست که خداوند آنها را در انسان به ودیعت گذاشته است، تا آن امانت اصلی

^{۴۲۷} - بیان السّعادة فی مقامات العباد، ترجمه جلد ۴، صص ۱۱۱ - ۱۰۸.

^{۴۲۸} - اشاره به آیه ۵۵ سوره القمر: فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ.

را حفظ کند، و آنها غیر از سربازان علوی هستند که مهیا شده‌اند در حفظ آن به انسان کمک کنند و آن مدارک و قوا و اعضای ظاهری و باطنی است که او امر به حفظ آنها کرده است؛ چه آنها نیز طالبان و دزدانی از عالم سفلی دارند، و امر کرده که آنها نیز به اهلش که عقل است برگردانده شود. سپس قوه قبول تکالیف است که امر کرده است که آن را نیز به صاحبش که عقل در مظاهر بشری است برگردانده شود، بدین نحو که آن را بر او عرضه کرده، و تسلیم امر و نهی او ساخته است. سپس تکالیف قالبی نبوی است که با بیعت عامه حاصل می‌شود و امر کرده است که بعد از حفظ و نمو آنها به اهلش که صاحب تکالیف قلبی است برگردانده شود بدین گونه که در حال سلامت و نمو به او عرضه شود. سپس تکالیف قلبی باطنی است که از صاحب دعوت باطنی با بیعت خاص ولوی و قبول دعوت خاص گرفته می‌شود، و امر کرده است که آن را به اهلش برگرداند که آن صاحب دعوت تام و ولایت مطلق یعنی علی ع است. و وقتی که این امانت‌ها برای او کامل شد و آنها را حفظ کرد و نمو بخشید و به صاحبانش برگردانید و آنها نیز از پذیرش آن خشنود شدند، و او نیز راضی گشت امانات شریف و گرانبهای دیگری، نزدشان به ودیعت می‌گذارد که ودیعه‌های خلافت الهی در عالم کبیر است در لباس نبوت، یا رسالت یا خلافت یا امامت و آن بعد از امانت اول، شریفترین امانتهاست و آن امانت‌ها نیز مختلف هستند. یک قسم از آنها از قبیل تکالیفند که اهل آنها آماده قبول و عمل به آن تکالیف می‌باشند. قسم دیگر از قبیل خلافت است، صاحبان مخصوصی دارد که قابلیت اصلاح خلق و تبلیغ را دارند؛ مانند مشایخ و نواب که جانشینان انبیاء و اولیاء بوده‌اند. و قسم دیگر عبارت از اصل خلافت الهی است که اهل آن در مقام انبیاء ع و اولیاء ع بعد از رحلت آنها می‌باشند. و بر امانت‌های مردم که از اعراض دنیوی است، نیز امانت صدق می‌کند و آنها نیز اهلی دارند که همان صاحبان امانت‌ها می‌باشند. وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ یعنی حکومت (داوری) برای شما واجب نیست و شما در آن مختار هستید ولی اگر حکومت (داوری) کردید، خداوند به شما امر می‌کند که به عدل داوری کنید، یعنی با اسباب عدلی که در دست شماست از سیاسیاتی (تنبیه‌هایی) که بر محمد ص نازل شده است یا با آلت عدل که همان سیاست‌های الهی است حکم کنید، یا در حالی که متلبس به عدل و تسویه بین دو خصم یا به عدل و استقامت هستید از اعوجاج و کجی که از دخالت شیطان ناشی می‌شود خارج باشید. و یا در حالی که (می‌دانید) حکم شما متلبس به عدل و مساوات است (حکم) داوری کنید. و عدل بین دو خصم عبارت از مساوات بین آن دو، در جای نشستن و در گفت و شنود و شروع در خطاب و توجه

و خوشروئی بلکه در میل قلبی است، زیرا که مساوات در این امور خروج از اعوجاج است در صورتی که هر دو مسلمان باشند، چون اگر هر دو مسلمان بودند و تو بین آن دو، مساوات برقرار نکردی ستمکار به حساب می آیی، و همچنین اگر در میل قلبی و باطنی از جهت حکومت (داوری) بین آن دو فرق گذاشتی تو با تصرف شیطان کج شده ای.»

در آیه دیگر در صفات مؤمنین می فرماید: «مؤمنین) کسانی هستند که امانت‌ها و پیمانهای خویش را مراعات می کنند.»^{۴۲۹} لذا دستور اسلام بر این است که امانات مختلف دولت‌ها و افراد نزد دولت اسلام و مسلمین باید به صاحبان آنها برگردانده شود. عدم عودت امانات اعم از امانات هدایت و رهبری خلق تا دخالت در امور خلق خدا و مسلمین و مؤمنین از کوچکترین منصب شرعی تا بزرگترین مناصب که سمت عظمای خلافت الهی است از جمله این امانات است که در زمان ظهور دولت اسلام کلیه این منصب‌ها باید به اختیار نبی یا ولی یا وصی الهی قرار گیرد و هرکس از پیش خود و برحسب سلیقه خود عمل کند مشمول خیانت در امانت شده است. لذا فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و رسول خیانت نکنید و در امانت خیانت نورزید.»^{۴۳۰}

هر نوع مال و دارائی افراد و دولت کشوری نزد کشور دیگر امانت است و دولت میزبان موظف به امانت‌داری و رد آنها به صاحبانش است.

۵۱- اصل ممنوعیت منع خیر

این اصل به عنوان یکی از اصولی است که اجازه نمی‌دهد که مأمورین دولت اسلام در انجام امور خیر در سطح بین‌المللی بخل ورزند. یا اینکه در اقدامات خیرخواهانه دیگران منعی ایجاد نمایند. آیه شریفه زیر بر نکوهش «منع خیر» دلالت می‌فرماید: «هر ناسپاس کینه‌توز منع‌کننده خیر و متجاوز را به دوزخ اندازید.»^{۴۳۱}

یکی از کاربردهای این اصل در مذاکرات و تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی است و نمایندگان دول مختلف در مورد تعیین تکلیف برای دولت یا دول دیگر مشورت و اتخاذ تصمیم می‌نمایند.

^{۴۲۹} - سورة مؤمنون، آیه ۸، وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ.

^{۴۳۰} - سورة انفال، آیه ۲۷. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ.

^{۴۳۱} - سورة ق، آیات ۲۵ - ۲۴ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ.

معمولاً روش غالب بر این است که هر دولتی با بررسی منافع قطعی و احتمالی حالیه و آتیۀ خود از قدرت چانه‌زنی و مذاکره‌ای که در اختیار دارد منافع دول دیگر را به نفع خود محدود می‌نماید. این تنگ‌نظری بین‌المللی متأسفانه بسیار رایج است و سیاستمداران کشورهای مختلف گمان می‌کنند که اگر دیگر کشورها ترقی نکنند به نفع آنان است و منافع الخیر می‌شوند. در صورتی که این طرز فکر اساساً غلط است و توسعه و رشد کشورها در گرو تعامل توسعه و رشد یکدیگر است. رویۀ بین‌المللی دولت اسلام در این مورد رفع موانع توسعه و رشد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی از لحاظ کمی و کیفی برای همهٔ دول و ملل عالم می‌باشد.

توسعه و رشد کشورها در گرو و تعامل در توسعه و رشد یکدیگر است. در این ارتباط رویۀ بین‌المللی دولت‌ها باید به گونه‌ای تنظیم شود تا منجر به رفع موانع کمی و کیفی توسعه و رشد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی برای همهٔ دول و ملل عالم شود.

۵۲- اصل بیطرفی ناکامل سیاسی

بیطرفی به معنای عدم مداخله در روابط بین‌الملل میان دو یا چند کشور بر له یا علیه یک یا چند کشور از آنان می‌باشد. این مفهوم انطباق بسیاری بر اصطلاح عدم تعهد دارد که در حال حاضر در عرصۀ بین‌الملل رایج است.^{۴۳۲}

بیطرفی در اسلام تابع مقررات خاص خود است. به این نحو که اسلام خاصیتاً ولایت خداوند بر زمین را همانند ولی و پدر بر عهده دارد و این ولایت بر فرد فرد آحاد انسانها جاری است و تمام خلق فرزندان انبیاء و اولیاء و اوصیا الهی هستند. هرگاه در زیر ستم باشند، هرگاه نیاز به حمایت داشته باشند مورد حمایت قرار خواهند گرفت و هرگاه ستم نمایند با آنها مقابله و برخورد خواهد شد. از این جهت اسلام در موضعی قرار دارد که به نحوی در بی‌طرفی فعال بالقوه است. به این معنی که هرگاه حدود ظلم ایجاب به دخالت نماید اسلام موضع فعال بالفعل به خود خواهد گرفت. برای اسلام قابل قبول نیست که عدّه‌ای تحت ستم باشند ولی موضع بیطرف نسبت به ستم‌دیده و ستم‌کننده داشته باشد. البتّه باید به این موضوع نیز اشاره نمود که حکومت اسلام باید تحت امر

^{۴۳۲} - برای شرح مبحث بیطرفی و عدم تعهد که از انواع بیطرفی تلقی می‌شود نگاه کنید به قوام، عبدالعلی (۱۳۸۱)،

حضرت ولی عصر ع باشد یا نایبین منصوص او که به اذن بر این جایگاه قرار گرفته‌اند و نه به آراء یا شورا افراد بلکه فقط به نص صریح و معنعن معصوم ع.

مفهوم بیطرفی در جنگ، وقوع در مقام شخصیت ثالث و یا ناظر است و نه به مفهوم طرفین درگیر. احکام دفاع در جنگ خود مبحث دیگری است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. پیمانهای صلح که در زمان رسول اکرم ص منعقد شد غالباً در این باب یعنی پیمانهای عدم تعرض متقابل بوده است و نه در موضع ثالث قرار گرفتن.

دولت‌ها در ارتباط با انسان‌ها چه شهروندان داخلی و چه خارجی مسئولند که هرگاه در زیر ستم و نیازمند حمایت باشند آنها را حمایت کنند و با ستمگر مقابله نمایند. قابل قبول نیست که عدّه‌ای تحت ستم باشند و سایر دولت‌ها موضع بیطرف نسبت به ستم‌دیده و ستمگر بگیرند.

۵۳- اصل نفی تحت‌الحمایگی و جواز حمایت

براساس این اصل دولت اسلام تحت قیومیت و حمایت کشوری دیگر قرار نمی‌گیرد. دولت تحت‌الحمایه^{۴۳۳} از لحاظ حقوق بین‌الملل به دولتی گفته می‌شود که به موجب عهدنامه بین‌المللی با دولت مقتدر و نیرومندی رابطه حقوقی و سیاسی پیدا کند و در نتیجه ایجاد و برقراری رابطه حقوقی مذکور دولت تحت‌الحمایه در عین اینکه شخصیت بین‌المللی خود را حفظ می‌کند از بعض جهات تابع دولت دیگر که دولت حامی نامیده می‌شود واقع می‌گردد و اداره روابط خارجی و همچنین نظارت بر قسمتی از امور داخلی خود را به آن واگذار می‌کند. میزان اداره این روابط چه در زمینه روابط خارجی و چه در زمینه مسائل داخلی کشور را عهدنامه فی مابین مشخص می‌کند.^{۴۳۴}

دولت اسلام تحت‌الحمایه هیچ کشوری قرار نمی‌گیرد بلکه کشورهای دیگر را نیز تحت‌الحمایه قرار می‌دهد. اهمیت این اصل به حدی است که هنگامی که یزید که بر اریکه قدرت و خلافت صوری مسلمین تکیه زده بود به مولی‌الکونین حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین ع اجبار نمود تا با بیعت ناحق حضرتش را تحت‌الحمایه قرار دهد، حضرتش قبول نفرمود و آخر الامر مجبور به فدا نمودن خود و عزیزترین یاران و خاندانش شد ولی بیعت ناحق با خلیفه جور مسلمین نمود.

⁴³³ - Protectorat

^{۴۳۴} - نگاه کنید به: صفدری، محمد (۱۳۴۲) حقوق بین‌الملل عمومی، جلد ۳، دانشگاه تهران، صص ۵۵۲ - ۵۴۹.

ولایت کلیه در اسلام که مورث اذن منصوص است بر تمام افراد بشر حکم ولی و حامی دارد و همهٔ ابناء بشر را تحت حمایت قرار می‌دهد. این خلیفهٔ الله، بقیهٔ الله در زمین است و امام عصر است و جانشین نبی اکرم ص و واسطهٔ فیض به خلق است. و مرزنشین عالم و جوب و عالم امکان است و از دستی می‌گیرد و با دستی فیض حق تعالی شأنه را به خلق می‌رساند. این ولایت متفاوت از مباحث ولایت فقهی است که در این دوران از آن ذکر می‌شود. نسبت به این خلیفهٔ الله ابناء بشر در مراتب کفر، شرک، اسلام و ایمان و احسان قرار می‌گیرند. هر کس او را نشناسد در کفر یا تحت کفره به معنی پوشش قرار می‌گیرد و هر کس او را همراه با دیگری یا خود تبعیت کند در مقام شرک است و آن که تسلیم امر او قرار گرفت مسلمان است و آن که او را شناخت در ایمان قرار خواهد گرفت و آنکه از خودیت خود مُرد و در خدائیت او مستغرق گردید به مقام احسان می‌رسد.^{۴۳۵}

دولت اسلام تحت الحمايهٔ هیچ کشوری قرار نمی‌گیرد بلکه کشورهای دیگر را نیز تحت‌الحمايه قرار می‌دهد.

۵۴- اصل عدم مداخله در امور کشورها

اصل عدم مداخله در امور کشورها از لوازم حقوق اساسی مبتنی بر حق استقلال کشورها می‌باشد. هر کشور حق دارد سرنوشت خود را خود تعیین کند و کسی حق ندارد در تعیین و ترسیم سرنوشت او تصمیم بگیرد. بر اساس اصول مسلم و اساسی حقوق بین‌الملل عمومی هیچ کشوری حق ندارد بطور مستقیم یا غیرمستقیم در امور داخلی کشورهای دیگر مداخله نماید. حقوق اساسی دولت‌ها شامل حقوق صیانت، استقلال، مساوات، اقدام متقابل و بازرگانی جهانی می‌باشد که اکثر قریب به اتفاق حقوقدانان این اصول را تائید و از حقوق مسلم دولت‌ها می‌دانند.^{۴۳۶} استثنائاتی نیز بر این قاعدهٔ کلی وجود دارد که عبارت از این است که اگر دولتی اصول حقوق بین‌الملل را زیر پا

^{۴۳۵} - برای شرح دربارهٔ این شخصیت مراجعه شود به: تعلیم و تعلم از دیدگاه شهید ثانی و امام خمینی (۱۳۶۳)، ترجمه احمد فهری، نشر فرهنگی رجاء، چاپ سوم مهر ماه ۱۳۶۳، چاپ افست علامه طباطبائی، صص ۱۷ به بعد.

^{۴۳۶} - نگاه کنید به: ارسنجانی، حسن (۱۳۴۲) حاکمیت دولتها، چاپ جیبی تهران، و همچنین صفدری، محمد (۱۳۴۰) حقوق بین‌الملل عمومی، انتشارات دانشگاه تهران.

بگذارد و یا با اعمال فشار بر اتباع خارجی اقدام به وارد آوردن خسارت بر آنها بکند و یا آئین دادرسی لازم و کافی برای حفظ حقوق اتباع بیگانه در آن کشور وجود نداشته باشد دولت‌ها اقدام به مداخلاتی در امور کشور مزبور می‌نمایند. این مداخلات غالباً با جلب افکار عمومی بین‌المللی صورت می‌پذیرد و در وقایع مختلف حتی به شکل لشکرکشی‌های بین‌المللی نیز صورت پذیرفته است.

در اسلام، اساس بر اقدام متقابل و عدم دخالت در امور کشورهاست ولی بر اساس اصول دیگری این اصل نیز با موارد مستثنی مواجه است. برای مثال هنگامی که گروهی تحت ظلم و ستم واقع شوند بدون توجه به اینکه این افراد در کشور دیگری واقعند حمایت از آنان در اسلام مقرر شده است. این افراد اگرچه اتباع بیگانه و شهروندان کشورهای دیگر می‌باشند مورد حمایت اسلام هستند. این اصل کلی حمایت از مظلوم در اسلام می‌تواند ناقض بسیاری از اصول متعارف روابط بین‌الملل باشد. اگر در روابط بین‌الملل حتی گروهی محروم یا مستضعف و نه مظلوم یا تحت ستم از دولت اسلام درخواستی نمایند بی‌پاسخ نمی‌ماند. که خطاب به رسول اکرم ص می‌فرماید: «پس از یتیم روی برنگردان و درخواست کننده را نران»^{۴۳۷} البته این موارد پس از تحقق شرایط عدیده لازم الاجراست و می‌توان در فقه اسلام این شرایط را استنباط و احصاء نمود.

هر کشور حق دارد سرنوشت خود را خودش تعیین کند و کسی حق ندارد در تعیین و ترسیم سرنوشت او تصمیم بگیرد. هیچ کشوری مجاز نیست بطور مستقیم یا غیرمستقیم در امور داخلی کشورهای دیگر مداخله نماید. اصل بر اقدام متقابل و عدم دخالت در امور کشورهاست مگر گروهی تحت ظلم و ستم واقع شوند.

۵۵- اصل وجوب آزادسازی ستم‌دیدگان

در اسلام، کلیه افراد مسئول هستند. رسول اکرم ص فرمود: «کلکم راع و کلکم مسئول».^{۴۳۸} در

^{۴۳۷} - سورة والضحی، آیات ۱۰-۹، فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ.

^{۴۳۸} - بحار الأنوار، ۷۲، ۳۸، باب ۳۵ - الإنصاف و العدل... و روی عن النبي ص کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة. عوالم الآلی، ۱، ۱۲۹، الفصل الثامن فی ذکر أحادیث تشتمل... ۳- و قال ص کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة فالإمام راع و هو المسئول عن رعیتة و الرجل فی أهله راع و هو مسئول عن رعیتة و المرأة فی بیت زوجها راعیة و هی مسئولة عن رعیتها و دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

زمانی که به ستمدیدگان ستم شود حکومت اسلام موظف به حمایت از ستمدیده و مظلوم است و باید به رفع ظلم از ناتوانانی که به آنها ظلم می‌شود حتی با جنگ اقدام کند. قرآن کریم می‌فرماید: «چرا در راه خدا و به خاطر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که می‌گویند: ای پروردگار ما، ما را از این قریه ستمکاران بیرون آر و از جانب خود یار و مددکاری قرار ده نمی‌جنگند».^{۴۳۹} در این آیه سؤال به معنی تعجب از توقف در مقابل قیام برای رفع ظلم از مردمانی است که تحت ستم حاکم یک قریه (یا کشور) قرار گرفته‌اند. در این آیه اشاره‌ای به دین مظلومان نشده است و کلیه آحاد بشر را شامل می‌شود. تخصیص آیه نسبت به کسانی است که مستدعی رفع ستم از خود هستند. چه ربّ خود را بشناسند و چه نشناسند و چه ربّ آنها از نظر آنها مخاطب حاضر باشد و چه مخاطب غایب.

بطور کلی یاری در مقابل استنصار دینی دیگران واجب است که می‌فرماید: «اگر در دین از شما یاری خواستند بر شماست که یاری کنید».^{۴۴۰} استثناء این آیه درباره برخی پیمان‌هایی است که قبلاً بسته شده و در جای خود به آن اشاره می‌شود. در حال حاضر شبیه این یاری در لشکرکشی‌های بین‌المللی به بهانه آزادسازی ملت‌ها دیده می‌شود که باید براساس توافقات و قوانین بین‌المللی نظم و نسق معقولی بیابد در غیر این صورت این اصل مستمسک کشورهای قدرتمند در تجاوز به کشورهای کوچک به بهانه آزادسازی ملل آنها قرار می‌گیرد که مشابه آن را پس از فروپاشی شوروی و تغییر نظام دو قطبی قدرت به نظام یک قطبی در عرصه سیاسی بین‌المللی شاهد هستیم. به هر حال دولت اسلام در این موضوع جهت‌گیری خاص خود یعنی حفظ حقوق مظلوم را منظور نظر دارد.

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

الْحَادِمِ فِي مَالِ سَيِّدِهِ رَاعٍ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَ الرَّجُلِ فِي مَالِ أَبِيهِ رَاعٍ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَ كَلِّمَكَ رَاعٍ وَ كَلِّمَكَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ.

۴۳۹ - سورة نساء آیه ۷۵: وَ مَا لَكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوُلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا

أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وِثْرًا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا.

۴۴۰ - سورة انفال آیه ۷۲: وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ.

زمانی که به ستم‌دیدگان ستم شود سایر دولت‌ها موظف به حمایت از ستم‌دیده و مظلوم هستند و باید به رفع ظلم از ناتوانانی که به آنها ظلم می‌شود حتی با جنگ اقدام کند. این یاری در لشگرکشی‌های بین‌المللی براساس توافقات و قوانین بین‌المللی است و نباید بهانه کشورهای دیگر در تجاوز به کشورهای کوچک به بهانه آزادسازی ملل آنها قرار گیرد. استثناء دربارهٔ پیمان‌هایی است که قبلاً بسته شده باشد.

۵۶- اصل حمایت بین‌المللی از اقلیت‌ها

پدیدهٔ تمایز اقلیت‌ها در طول تاریخ بیش از هر چیز جنبهٔ مذهبی داشته است و این نوع در مضیقه قرار دادن همواره از جبههٔ جاهلان و قشربون مذهبی بر علیه فرق یا مذاهب یا ادیان دیگر رخ می‌داده است، و همچنان نیز در تمام جوامع و ملل سیارهٔ زمین این مسئله کم و بیش وجود دارد و عده‌ای عوام‌الناس به تحریک روحانی‌نمایان ادیان مختلف که به نحوی در خفا توسط قدرت‌های سیاسی و اقتصادی کنترل و هدایت می‌شوند اقدام به آزردن ساختن اقلیت‌ها می‌نمایند.

در عهدنامه‌های قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ مانند وستفالی و وین به این موضوع یعنی آزادی مذهب توجه شده است. در عهدنامهٔ پاریس ۱۸۵۶ پس از جنگ کریمه مقرر گردید که نه فقط از نظر مذهبی بلکه از لحاظ نژادی نیز افراد یک کشور قابل تبعیض و اختلاف نیستند. در عهدنامهٔ برلن ۱۸۷۸ شناسایی آزادی مذهبی اتباع تصریح شده. در سومین دورهٔ اجلاس جامعهٔ ملل در سال ۱۹۲۲ اقلیت‌های مذهبی و نژادی و زبانی همگی مورد حمایت واقع شدند و تصریح گردید که اقلیت‌ها حق انجام مراسم مذهبی به شرط آنکه مخالف نظام عمومی و اخلاق حسنه نباشد، حق استفاده از حقوق مدنی و سیاسی مانند سایر اتباع مملکت، حق استفاده از زبان مخصوص غیر از زبان رسمی کشور در روابط خصوصی، تجاری، مذهبی، مطبوعاتی و قضایی، حق تأسیس و ادارهٔ مؤسسات خیریه و مذهبی و اجتماعی و مدارس و مؤسسات تربیتی و تعلیم زبان مخصوص خود در آن مؤسسات و مدارس و حق داشتن تابعیت و ملیت کشور محل سکونت یا توقف خود را دارند. در مقابل اقلیت‌ها مکلف به وفاداری و همکاری با دولت متبوع خود می‌باشند.

برای تضمین احترام و رعایت حقوق اقلیت‌ها در عهدنامه‌های بعد از جنگ اول مقرر گردید که دولت‌ها باید حفظ حقوق اقلیت‌ها را در قوانین اساسی خود منعکس نمایند و جامعهٔ ملل نیز اجرای این تعهدات را مراقب خواهد بود و مشخصاً اعضای شورای جامعهٔ ملل ملزم به بذل توجه

خاص به رعایت مقررات عهدنامه‌های مربوط به اقلیت‌ها شدند. علی‌ایحال، هریک از دول عضو و همچنین خود افراد اقلیت‌ها حق دارند توجه شورا را به نقض مقررات مربوط به اقلیت‌ها جلب نمایند و با تسلیم هر شکایت به دبیرکل، وی ملزم به ارسال آن به شورای جامعه ملل است و دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی وظیفه حل و فصل اختلاف نظر بین دولتهای ذینفع و اعضای شورای جامعه در مورد مقررات عهدنامه‌های مربوط به اقلیت‌ها را خواهد داشت.^{۴۴۱}

پس از جنگ دوم جهانی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در اولین دوره اطلاعیّه خود اعلام کرد: «مصلحت عالیّه جامعه بشریت اقتضاء می‌کند که به آزار و ایدای افراد بشر و تبعیضات مذهبی و نژادی خاتمه داده شود». در این جهت کمیسیون حقوق بشر و کمیسیون فرعی حمایت از اقلیت‌ها و جلوگیری از تبعیض در سال ۱۹۴۷ شروع به کار نمود. اعلامیه حقوق بشر در این باب از دستاوردهای این کمیسیون می‌باشد.

در اسلام حقوق اقلیت‌ها با نگرش خاصی مطرح است و مبنای این نگرش خاص اعتلای فکر افراد بشر می‌باشد. اقلیت‌ها در اسلام به چند گروه و طبقه تقسیم می‌شوند.

۱- مشرکین که به پرستش مجسمه‌ها و بت‌ها به عنوان خالق خود می‌پردازند. اسلام از این گروه بیزاری می‌جوید و این بیزاری جستن عاملی است برای اینکه آنها دست از این تفکر متحجرانه خود بردارند و هرگاه از این پرستش دست برداشتند در زمره گروه‌های دیگر قرار می‌گیرند. در مبحث بیزاری از مشرکین به این موضوع پرداخته شد.

۲- اهل کتاب که در همه حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه شریک هستند ولی در عوض برای اینکه دولت اسلام از جان و مال و ناموس و آبروی آنان حمایت می‌کند باید جزیه دهند که هزینه خدمات حمایتی از آنهاست و در هنگام جنگ معاف از سربازی و جنگ نیز می‌باشند. این گروه با گفتن شهادتین حتی به نفاق و دروغ از این اقلیت بیرون آمده و در زمره مسلمین قرار می‌گیرند. زیرا اسلام فقط با اقرار به خدا و قبول لفظی رسول خدا ص حادث می‌شود. اسلام با ایمان متفاوت است و اسلام حقوق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را تأمین و اعطاء می‌کند ولی ایمان امری قلبی و روحی است که با صدق و خلوص قلبی ایجاد می‌شود.^{۴۴۲}

۴۴۱ - نگاه کنید به صفدری، محمد (۱۳۴۲) جلد سوم، صص ۲۳۸ - ۲۲۳.

۴۴۲ - در سوره حجرات آیات ۱۵ - ۱۴ می‌فرماید: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُوتُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ دِنَالَهُ زِيرُنُوبِسْ در صفحه بعد:

۳- بردگان هستند که اسلام با قوانین تشویقی خود سعی نمود تا این گروه را هرچه ممکن است کوچکتر کند و رفع ظلم از این گروه نماید. شرح مفصل‌الغای بردگی در بخش مربوطه آمده است.

به غیر از موارد فوق اقلیت دیگری در اسلام و حقوق اسلامی شناخته نمی‌شود و این تبعیض ظاهری فقط برای تحریض اقوام و اقلیت‌ها به حرکت در جهت اعتلای فکری آنهاست. معذالک در همین زمینه نیز همانطور که در اعلامیه حقوق بشر در مورد اقلیت‌ها آمده است و همچنین مطابق با مصوبات دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر^{۴۴۳} در ژوئن ۱۹۹۳ (تیر ۱۳۷۲) اسلام با رفع تبعیض نژادی و بیگانه ستیزی و سایر اشکال نابرابری در مورد اقلیت‌های ملی یا قومی یا مذهبی یا زبانی و اعطای شرایط مساوی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به آنان موافقت دارد و آزادی این گروه‌ها در عقاید، آراء، رسوم، سنت‌ها، مذاهب، زبان، قومیت و ملیت خود بر طبق نظر و اراده خودشان محرز شناخته شده است و فقط محدودیت آن در تجاهر به فسق و تجاوز به حقوق دیگران می‌باشد.

حمایت بین‌المللی از اقلیت‌ها از لحاظ دفاع و حمایت از افراد تحت ظلم و ستم بر دولت اسلام از واجبات است که این موضوع در جای خود مورد بحث قرار گرفت.

دولت‌ها مکلفند تا نسبت به رفع تبعیض نژادی و بیگانه ستیزی و سایر اشکال نابرابری در مورد اقلیت‌های ملی یا قومی یا مذهبی یا زبانی و اعطای شرایط مساوی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به آنان و آزادی آنها در عقاید، آراء، رسوم، سنن، مذهب، زبان، قومیت و ملیت خود بر طبق نظر و اراده خودشان، اقدام نمایند. محدودیت این اصل در تجاهر به فسق و تجاوز به حقوق دیگران است.

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلْتِكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَتَوَاتَبُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. اعراب گفتند ایمان آوردیم. بگو ایمان نیاورده‌اید، بگوئید که اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید از اعمال شما کاسته نمی‌شود، همانا خدا آمرزنده مهربان است. مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده‌اند و دیگر شک نکرده‌اند و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کرده‌اند. ایشان راستگویانند.

^{۴۴۳} - مدنب، جلال‌الدین (۱۳۷۴) حقوق بین‌الملل عمومی و اصول روابط بین‌الملل، جلد اول. صص ۴۴۲ - ۴۰۹.

۵۷- اصل عدم مصداق بردگی و برده فروشی در این زمان

برده‌داری یکی از مباحث پر سر و صدائی است که مخالفین اسلام غالباً به آن استناد می‌جویند و اسلام را متمایل به ترجیح انسان آزاد به برده نشان می‌دهند. حضرت حاج سلطانحسین تابنده در شرحی به نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر در این باب سطوری ذکر می‌فرمایند که به دلیل اهمیت آنها عیناً نقل می‌شود:^{۴۴۴} «ماده چهارم اعلامیه می‌گوید: هیچکس را نمی‌توان غلام و برده محسوب داشت بردگی و داد و ستد غلامان به هر شکلی که باشد ممنوع است. این ماده محتاج به شرح و بسط می‌باشد چون به ظاهر آن با قوانین اسلامی مخالف است ولی اگر تجزیه و تحلیل کنیم می‌توانیم اشکال آن را رفع نماییم. علت مخالفت آن با ظواهر قوانین اسلامی آن است که دیانت مقدسه اسلام برده فروشی را منع نفرموده ولی آن را تحت شرایطی قرار داده که با وجود آن شرایط مجاز و اگر آنها وجود نداشته باشند برده صدق پیدا نمی‌کند و ممنوع است و چون امروز وجود آن شرایط میسر نیست از این رو می‌توانیم بگوئیم بالعرض ممنوع است. زیرا برده در اسلام عبارتست از اسیری که در جنگهای اسلامی در میدان جنگ از کسانی که در جنگ شرکت داشته و قبل از تقسیم غنیمت اسلام نیاورده باشند گرفته شده باشد. ولی اگر کسی در بین جنگ یا قبل از تقسیم غنیمت، اسلام آورد هر چند در میدان جنگ باشد نمی‌توان او را به بردگی گرفت مگر آنکه زنی باشد که در جنگ شرکت نموده یا طفل غیربالغ را با خود آورده باشد در این صورت اگر اسیر شوند برده‌اند ولی اگر کافر حربی باشند و در بین جنگ اسیر شوند کشته می‌شوند مگر آنکه اسلام آورند که در آن موقع پیشوای مسلمین مخیر است که او را آزاد کند یا به بندگی بگیرد یا فدیة بخواهد. و طبق آن شرایط اگر جنگ اسلامی نباشد یعنی برای حفظ مصالح اسلام و ترویج آن بوجود نیامده باشد هر چند از طرف مسلمین با کفار باشد تا چه رسد به آنکه دو طرف مسلم باشند اسرائی که گرفته می‌شوند برده نیستند و همچنین اگر در جنگ و از کافر حربی نباشد بلکه طبق معمول و مرسوم بعض ادوار و قرون یا بعض بلاد گرفتن به اکراه یا خرید و فروش فرزند و غیر آن باشد حرام و برده محسوب نمی‌شود. پس اگر به کنه دستور اسلامی پی بریم و شرایط بردگی را دقت کنیم می‌بینیم برده واقعی شرعی در این دوره وجود ندارد و کسانی که بنام غلام و کنیز خرید و فروش می‌شوند برده شرعی نیستند و بیع و شرای آنها خلاف شرع و آثار بردگی بر آنها مترتب

۴۴۴ - نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، چاپ دوم ۱۳۵۴، تهران. انتشارات صالح، صص ۵۱ - ۴۵.

نیست. بلکه از شرایطی که در اسلام برای آن ذکر شده و از مراجعه به وضع آن در دوره جاهلیت درک می‌شود که منظور اسلام محدود ساختن آن بوده زیرا عرب جاهلیت بلکه بیشتر اقوام و ملل آن دوره در خرید و فروش انسان آزاد بوده و بسیاری از پدران و مادران در موقع فقر و استیصال فرزندان خود را در معرض فروش می‌گذاشتند که هم پولی برای مخارج پیدا کنند و هم خرجی از آنها کم شود و این امر در میان قبایل افریقا تا همین اواخر مرسوم بوده بلکه شاید اکنون هم در بعض قبائل وحشی آنجا مرسوم باشد. از طرفی جنگهایی که بین دو دسته یا دو قبیله یا دو طایفه رخ می‌داد دسته غالب هر که را از عشیره مغلوب اسیر می‌کرد غلام و کنیز قرار می‌داد و خرید و فروش می‌نمود بلکه گاهی یک قبیله که با قبیله دیگری کینه و دشمنی داشت بدون اطلاع قبلی بر آنها شیخون می‌زد و اموال آنها را غارت نموده خود آنها را به اسیری می‌گرفت و غلام و کنیز می‌نمود و این رسم‌ها در میان عرب شدیداً حکمفرما بوده و قبایل عرب مرتباً با یکدیگر در زد و خورد بودند و به همین نظر بود که چون هیچوقت آسایش و اطمینان خاطر نداشتند خسته شده و با یکدیگر قراری گذاشته بودند و به اتفاق مورد تصویب قبایل قرار گرفت که در سال چهار ماه را ترک جنگ نموده و آن را در آن چهار ماه که عبارت از ذیقعد و ذیحجه و محرم و رجب باشد تحریم کردند از این رو آنها را ماه‌های حرام گفتند که عموم قبایل در آن چهار ماه مصونیت داشتند و به آزادی رفت و آمد و تجارت داشتند ولی در غیر آن موقع هیچ امنیّت و آسایش در راهها و قبایل نبود و هر قبیله که در جنگ بر قبیله دیگر غالب می‌شد یا بدانها شیخون می‌زد علاوه بر غارت اموال مرد و زن را مخصوصاً اطفال را اسیر نموده و به غلامی و کنیزی می‌فروختند و از این جهت مانند بسیاری از جهات اخلاقی و اجتماعی دیگر هرج و مرج شدیدی در میان آنها حکمفرما بود و نیز رسم داشتند که اگر کسی وامی به دیگری بدهد و بدهکار بعداً نتواند در سر موعد بدهی خود را بپردازد طلبکار مدیون را به بردگی گرفته و بکار وامی داشت یا آنکه در بازار برده‌فروشان او را می‌فروخت و او رسماً برده و بنده بود لذا قائد بزرگوار اسلام تصمیم گرفت که طبق دستور خداوند این امر را نیز اصلاح نموده تحت نظم و قانون معینی قرار دهد که بالطبع کاملاً محدود شود و بلکه بتدریج از بین برود یا اقلأ خیلی کم شود زیرا غلام و کنیز در شریعت اسلام همانطور که قبلاً ذکر کردیم طبق آیات و اخبار و فتاوی موقعی صحّت دارد که در جهاد شرعی واقع شود یعنی در جنگی که مسلمین با کفار به دستور پیغمبر یا جانشین او طبق سایر موازین و دستورات شرعیّه انجام داده و شرایط صحّت کاملاً در آن موجود می‌باشد. در این صورت اگر

کسی از کفار در بین جنگ اسیر شد کشته می‌شود مگر آنکه اسلام بیاورد و در این موقع امام و پیشوای مسلمین که جانشین پیغمبر است مخیر است که اگر مقتضی داند او را به بردگی گرفته و جزء غنائم جنگی که تقسیم می‌شود قرار دهد یا آنکه از او فدیه بخواهد یا آزاد کند و اگر پس از فتح باشد هر چه از کفار که اسیر بگیرند هر چند با حال کفر باشند قتل آنها جایز نیست و امام بین سه امر بالا مخیر می‌باشد که در هر دو مورد باز اختیار را در بردگی و آزادی با امام قرار داده است ولی در غیر این صورت آنها نیز غلام و کنیز محسوب نمی‌شوند و چون در صورت بالا نیز اختیار با امام قرار داده شده بسیاری از اوقات ممکن است صلاح در آزاد کردن آنها بداند و کسانی که با شرایط بالا تحت رقیّت درآمده باشند فرزندان آنها نیز اگر پدر و مادر هر دو بنده باشند رقیّت دارند. بنابر این مقررات که در اسلام معین شده ترتیبی که قبل از اسلام معمول بود و باعث ازدیاد بردگی گردیده بود بکلی از بین رفت و خیلی محدود گردید و البته اگر خوب دقت و تعمق کنیم این دستور مخالف با اصول نظامی و سیاسی و اجتماعی متداول امروز دنیای متمدن نیست بلکه از آنها خیلی بهتر است زیرا امروزه دول فاتح اسرای جنگی را غالباً به جاهایی که زندگی در آنجا مشکل است برده و آنها را به کارهای سخت و اعمال شاقه به اجبار وادار می‌کنند و اگر بظاهر آنها را بنده نمی‌نامند ولی در حقیقت از بندگی سخت‌تر و مشکل‌تر است بلکه دولتها هر چند آنها را بین افراد حاضر در جنگ تقسیم نمی‌کنند ولی در حقیقت آنها را به بردگی خود می‌گیرند و بلکه گاهی نسبت به آنها زجر و شکنجه هم دارند که اسرای جنگی غالباً از وضع خود شکایت دارند و ملت غالب نسبت به آنها رعایت اصول اخلاقی و اجتماعی نمی‌کند و گاهی به قدری سختگیری می‌کند که بردگی به مراتب از آن وضع بهتر و راحت‌تر است. ولی اسلام در عین اینکه نام رقیّت و بندگی بر آنها گذاشته دستور داده که با آنها به کمال محبت و خوش‌رویی رفتار شود و از حیث خوراک و پوشاک و سایر وسائل زندگانی بر آنها سخت نگیرند بلکه کاملاً رعایت آسایش آنها را بنماید و خود پیغمبر ص و جانشینان او همین رویه را داشته و با ممالیک خود نهایت رأفت و مهربانی را داشتند اضافه بر این محدودیتها که در گرفتن بنده شده فضیلت‌های زیادی هم در اسلام برای آزاد کردن بنده ذکر شده و بلکه جزء عبادات اسلامی محسوب گردیده و در کفارات هم آزاد کردن بنده تعیین شده و نیز موضوع امولد و تدبیر و مکاتبه دربارهٔ بندگان سبب آزاد شدن عده‌ای می‌گردد. و امولد کنیزی است که از آقای خود صاحب فرزند شود در این صورت پس از مرگ آن آقا، او در ترکه جزء قسمت فرزند می‌شود و بالطبع آزاد می‌گردد. تدبیر هم آن است که به بنده

خود بگویند تو بعد از مرگ من آزاد هستی. و مکاتب هم آن بنده است که آفایش با او قراری برای انجام امری با پرداخت وجهی بگذارد که پس از انجام آن قرار آزاد گردد. و یکی از عبادات بزرگ هم در اسلام آزاد کردن بنده است که فضیلت زیادی برای آن رسیده است. و همه اینها دلیل است بر اینکه بردگی نزد پیغمبر ص چندان مطلوب نبوده و خواسته است آن را به وسائلی محدود نماید که به تدریج از بین برود. بردگانی هم اگر در این زمان وجود داشته باشد یا بطور یقین بدانیم که سلسلهٔ نسبشان مضبوطاً به کسانی می‌رسد که همهٔ آنها بندهٔ شرعی بوده و آزاد نشده‌اند صحیح است و گرنه صحیح نیست و باید استصحاب حریت جاری کرد و چون در این زمان جنگی که طبق موازین شرعی اسلامی باشد واقع نشده و اطمینان هم نداریم که بردگان این زمان اباً عن جد تا زمان ائمه معصومین علیهم‌السلام برده و بنده بوده‌اند بلکه بنده نبودن آنها نزدیک به یقین است و ویژه آنکه غالب غلام و کنیزهائی که تا چند سال قبل معمول بوده غالباً می‌دانیم سیاه‌پوستانی هستند که پدر و مادر آنان آنها را فروخته‌اند که خلاف شرع است. و از طرفی اصل در بشر حریت است تا خلاف آن معلوم شود از این رو می‌توانیم در صحت رقیبت آنها تردید نموده آن را رد کنیم. هرچند ممکن است بعضی از راه حمل فعل مسلم بر صحت و قاعدهٔ سوق مسلم و امثال آنها که از قواعد اصولی محسوب می‌شوند آن را تصحیح کنند ولی اینطور بنظر می‌رسد که به اصطلاح اصولیین قاعده احتیاط در اینجا حکومت دارد و اجرای اصالت حریت بهتر است. پس چون فعلاً شرایط صحت رقیبت شرعیهٔ موجود نیست احتیاط حکم می‌کند که بگوئیم برده شرعی وجود ندارد و شرعاً تا زمان ظهور حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه خالی از اشکال نیست مگر آنکه دفاعی پیش بیاید که مملکت اسلامی مورد حمله بیگانه واقع شده و مجبور به دفاع گردد در آن صورت می‌توانیم بگوئیم کسانی را که در جنگ اسیر می‌کنند حکم غلام و کنیز در آنها جاری است و در غیر آن صورت با وضع فعلی حکم به غلام و کنیز بودن بعض افراد اشکال دارد بلکه می‌توانیم بگوئیم خلاف است به همین جهت جد امجد جناب حاج ملاً علی نورعلیشاه که از بزرگان سلسلهٔ نعمت‌اللهیه و از مجتهدین صاحب رساله بودند در ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۳۲ قمری که ۳۶ سال قبل از صدور اعلامیه حقوق بشر بود مرقوم و اعلام داشتند به این عبارت: خرید و فروش انسان در این زمان منافی تدین و مخالف تمدن است و عبید و اماء رسمی که هست تماماً آزاد و چون سایر عباد بلادند. و البته ایشان در این موضوع طبق شرحی که مذکور داشتیم نظر به عدم وجه مصداق شرعی آن در خارج داشته و تذکر داده‌اند که عبید و اماء کنونی منطبق بر موازین شرعیه

نیستند و حکم شرع مطهر در بردگان امروز صدق نمی‌کند و اینها مصداق آنچه شارع مطهر فرموده نمی‌باشند و شرایط رقیّت شرعیّه در آنها تحقق نیافته و رقیّت آنها مخالف دستور شارع است. از این رو همه آزاد می‌باشند. ولی اگر شرایط صحت شرعیّه تحقق یابد البتّه حکم شرع مقدّس مجری است. پس اعلامیه ایشان حکم جدیدی را که بدعت و حرام است در نظر ندارد بلکه بیان و تشریح دستور شرع مقدّس است.»

حضرت حاج دکتر نورعلی تابنده نیز شرحی در این باب در پاسخ به یکی از اساتید دانشگاه یورک کانادا نوشته‌اند که با دیدگاه تکامل اجتماعی اسلام موضوع برده‌داری در اسلام را شرح و تحلیل می‌نمایند. به دلیل جالب بودن موضوع بخشهایی از آن پاسخ را در اینجا ذکر می‌کنیم:^{۴۴۵}

«اسلام وقتی که ظهور کرد بردگی در دنیا وجود داشت، بردگی یک جنبه انسانی داشت که از این جنبه انسانی، دین دخالت کرد و در قرآن می‌فرماید: *إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا*^{۴۴۶} یعنی این تقسیم‌بندی را فقط برای *لِتَعَارَفُوا* آورده است. بعد به دنبال‌اش می‌فرماید: *إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ* معلوم می‌شود که خطاب به نوع بشر است که همه یکسان هستند. در جای دیگر قرآن فرموده است: *لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ*^{۴۴۷} به دنبال آن البتّه مصداقی از این *كَرَّمْنَا* فرموده است ولی قاعده کلی *لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ* می‌باشد. از مصادیق خیلی بارز و روشن *كَرَّمْنَا* آزادی و حریت است. بنابراین در اسلام، اصل را حریت قرار داده‌اند. و از طرفی مادامی که حریت نباشد برای غیر مسلمان‌های آن روزگار، اسلام دستور می‌داد که با بردگان به صورت انسانی رفتار شود نه به صورت حیوانی تا آن شخص احساس در بند بودن و اسارت نداشته باشد، لذا مسلمانان این را هم رعایت می‌کردند. اما هرگاه اسلام ناگهان اعلام می‌کرد که همه آزاد هستند اولاً سیل بردگانی که از اربابان خود به سوی اسلام فرار می‌کردند سرازیر می‌شد و بسیاری از اینها بدون آنکه اعتقادی به اسلام داشته باشند داخل اسلام می‌شدند و این بی‌اعتقادی احیاناً در اول ظهور اسلام لطامت زیادی به دنبال می‌داشت کما اینکه در عمل دیدیم چون مسلمان‌های اولیه اعتقاد وافر به اسلام داشتند و

^{۴۴۵} - متن کامل این مقاله در مجله عرفان ایران، گردآوری و تدوین دکتر سید مصطفی آزمایش، شماره ۱۹، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۳، تحت عنوان برده‌داری در اسلام، صص ۱۸ - ۱۰ آمده است.

^{۴۴۶} - سوره حجرات، آیه ۱۳. همانا ما شما را از زن و مردی آفریدیم و در شعوب و قبیله‌ها قرار دادیم. هرآینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

^{۴۴۷} - سوره اسراء، آیه ۷۰. ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم.

حاضر بودند جان خود را در این راه فدا کنند اسلام پیروز شد. ثانیاً بردگی غیر از جنبه انسانی بودنش در جامعه جنبه اقتصادی هم داشت و اگر یک مرتبه بردگان را آزاد می‌کردند اولاً همه کارهای اقتصادی تعطیل و جامعه فلج می‌شد و ثانیاً خود همین بردگان آزاد شده هم نمی‌توانستند مایحتاج شخص خود را تأمین کنند چنانکه مثلاً غذایی نداشتند که بخورند چون کسی نبود از ثروت خود به آنها بدهد. لذا انقلابی به این طریق رخ می‌داد که اساس کار اجتماع را به هم می‌ریخت. اسلام خواست به تدریج بردگان را آزاد کند. آزاد کردن برده نه تنها در بعضی موارد کفاره خطا و گناه بود بلکه رأساً نیز ثواب تلقی می‌گردید. دیدیم که هریک از بردگان که اسلام می‌آوردند صحابه آنها را می‌خریدند و آزاد می‌کردند. مثلاً سلمان فارسی یا سلمان محمدی که از بزرگان اسلام است، ابتدا برده بود و ابوبکر او را خرید و آزاد کرد. بلال برده بود. زید فرزند خوانده حضرت محمد ص ابتدا اسیر بود و حضرت او را خرید. بدین طریق بسیاری از صحابه و بزرگان اسلام برده بودند که خریده و آزاد شدند. طریقی که پیغمبر اسلام ص پیش‌بینی کرد برای اینکه تدریجاً بردگان آزاد شوند و در محیط انسان‌های آزاد حل شوند بسیار قابل توجه است. توجه کنید که هرگاه یک مرتبه عدّه زیادی وارد شهر شوند، عدّه‌ای مثلاً پنج هزار نفر که هیچ آذوقه‌ای ندارند، فرض بفرمایید که بخواهند وارد مکه آن ایام که بین ۵ تا ۱۰ هزار نفر جمعیت داشت بشوند، آنها ولو بخواهند یک روز یا دو روز بمانند وضع شهر مختل می‌شود. به طریق اولی اگر بخواهند در شهر توقف طولانی داشته و مقیم بشوند این اخلال و اختلال بیشتر خواهد بود. تعداد بردگان هم در آن روزگار شاید خیلی با تعداد ارباب‌ها تفاوت نداشت. هر اربابی چندین برده داشت. به این طریق اگر برده‌ها یک مرتبه آزاد می‌شدند اوضاع اجتماعی و اقتصادی مختل می‌شد. دستور خداوند این بود که اولاً به هیچ وجه هیچ انسانی را حق نداریم فرض کنیم که برده است. اصل در انسان‌ها حریت است مگر اینکه به طریق شرعی ثابت شود که به صورت بردگی درآمده است. طریق شرعی بردگی هم در آن ایام این بود که در زمان پیامبر جنگ‌های مذهبی رخ داد که البته این جنگ‌ها در مکه نبود و در مدینه هم تا چند سال جنگ‌های مذهبی نبود و بعداً که حکم جهاد صادر شد در مواردی که جهاد می‌کردند، اسیران اگر مسلمان می‌شدند، بنده حساب نمی‌شدند ولی اگر مسلمان نشده بودند با آنها به بردگی رفتار می‌شد. جنگ‌های اسلام هم فقط در زمان پیغمبر جهاد واقعی بود و البته در زمان خلفای راشدین به عقیده شیعه، چون مورد تأیید علی ع بودند دستورات آنها هم معتبر بود. ولی از زمانی که به قول خود اهل سنت خلافت تبدیل به

سلطنت شد و بنی‌امیه آمدند دیگر جهاد اسلامی وجود نداشت و جنگ‌هایی که در آن ایام می‌شد به هیچ وجه جنگ اسلامی نبود مگر اینکه جنگ به تأیید امام رسیده باشد. عقیده شیعیان این بوده و هست که بعد از غیبت امام دوازدهم یعنی از اواخر قرن سوم به بعد چون امام معصومی حاضر نبود که برای جهاد اجازه بدهد به هیچ‌وجه جنگ‌هایی که سلاطین که موسوم به خلیفه بودند دستور می‌دادند، جنبه مذهبی نداشت. بنابراین اسرایی که گرفته می‌شدند شرعاً آزاد بودند. بدین طریق از این طرف خداوند دریچه ورود به بردگی را بسیار کم عرض و کم گنجایش قرار داده است و کمتر کسی وارد بردگی می‌شود. از آن طرف دریچه عتق و آزاد کردن را هرچه بیشتر وسعت بخشید. اگر به آیات قرآن و احکام مطرح در همه فرق اسلامی در مورد کفّارات توجه کنید، کفّاره بسیاری از خطاها، گناهان و اشتباهات را آزاد کردن برده قرار داده‌اند. به این طریق مرتباً برده‌ها آزاد می‌شدند و وقتی که تک تک برده‌ها آزاد شوند در جامعه حل و جذب می‌شوند و اشکال اقتصادی پیدا نمی‌شود و از آن طرف غیر از کفّاره، مثلاً اگر کنیزی از ارباب خود حامله می‌شد یعنی چون ارباب با او نزدیکی می‌کرد و او حامله می‌شد، فرزندی که به دنیا می‌آمد آزاد بود و مادر را هم آزاد می‌کرد. یعنی آزادی از فرزند یعنی جنین بر مادر تسری می‌کرد و به آن مادر می‌گفتند ام‌ولد. بدین طریق آزاد کردن برده دریچه‌ای بود که شخص از قلمرو رقیت به قلمرو حریت می‌رفت. طریق دیگری که در فقه گفته‌اند این است که اگر برده‌ای دارای استعداد و هنرهایی بود که می‌توانست درآمد داشته باشد به ارباب پیشنهاد می‌کرد و با او قرارداد می‌بست و بنا بر آن هنر خودش به اندازه معینی برای ارباب کار می‌کرد و بعد آزاد می‌شد یعنی قیمت آن کار را آزادی خودش می‌دانست. البته در تمام این مدت هم برده حساب می‌شد و هزینه زندگی او بر عهده ارباب بود. بنابراین از این جهت نگرانی نداشت و به این طریق می‌توانست خود را بخرد. راه دیگری که برای آزاد کردن بردگان ارائه شده به عنوان باب عتق در کتب فقهی عنوان گردیده است. یکی از مستحبات و ثواب‌های مسلمان آن است که برده‌ای آزاد کند. منتهی برای انتخاب برده‌ای که آزاد می‌شود شرایطی مقرر شده است که مثلاً از کارافتاده و مفلوک نباشد و قدرت کار داشته یا هنر و صنعتی بلد باشد. در دوران‌های قدیم چون ارباب‌ها غلامان را مانند دام‌های خود می‌دانستند لذا در تفسیر این شرایط بعضی‌ها مقایسه و تشبیه به شرایط گوسفند قربانی می‌نمودند ولی در واقع آن برای این بود که برده آزاد شده بتواند امرار معاش کند نه اینکه ارباب وقتی برده را ناتوان و غیرقابل خدمت و استفاده می‌دید او را رها سازد. بنابراین اگر توجه کنیم می‌بینیم که

بردگانی که تا دو قرن پیش در دنیا وجود داشتند از نظر اسلام برده نبودند برای اینکه به این طریق یعنی بعد از یک قرن، دو قرن بعد از اسلام هیچ برده‌ای نمی‌ماند و همه آزاد تلقی می‌شدند. منتهی متأسفانه احکام اسلام فقط در موردی که خلفاء (یا به اصطلاح سلاطین) می‌خواستند استفاده کنند اجرا می‌شد و در سایر موارد نه. و اگر به تاریخ نگاه کنید بسیاری از تصمیماتی که گرفته شده است بر خلاف اسلام است. من مورخ نیستم و مطالعات فراوانی در تاریخ ندارم ولی به یاد دارم که در طی تاریخ راجع به آزادی بردگان صحبتی شده باشد جز آنچه گفتیم. فقها هم در کتب خودشان مقررات برده‌داری را نوشته‌اند که مستند به آیات قرآن است. تنها موردی که به یاد دارم مربوط به عارف و فقیه مشهور مرحوم حاج ملا علی مشهور به نورعلیشاه ثانی است که در اعلامیه‌ای که در سال ۱۳۳۲ قمری خطاب به پیروان صادر کرده‌اند، همین مطلب را ذکر کرده‌اند که در صحت رقیّت تمام غلامان و کنیزانی که وجود دارند شکّ و تردید است. بنابراین به اصل حریت برمی‌گردیم و اینها آزاد تلقی می‌شوند. اما تصمیم دیگری من ندیدم. تصمیماتی هم که در دنیا گرفته شد و به صورت اعلامیه‌های قاطع و ضربتی اعلام شد حسنش به جای خود بود ولی مضارّی هم داشت به این معنی که این تصمیم‌ها را دول بزرگ برای هدف‌های سیاسی مورد استفاده قرار می‌دادند نه برای انسانیت. از طرفی بنابر مطالبی که قبلاً گفته شد برده‌ها طبق آیه قرآن انسان محسوب می‌شوند یعنی از جنبه ارتباط با سایرین به منزله یک انسانی هستند که مشمول آیه *إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ إِلَىٰ آخِرٍ وَآيَةٌ لِّقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ* هستند که به هیچ وجه نمی‌توان به آنها آزاری رساند و حتی تنبیه آنها به اندازه‌ای ملایم باید باشد که یک پدر حق دارد فرزند خود را تنبیه ملایمی کند، و بیشتر از آن مجاز نیست. در زندگانی بزرگان صدر اسلام و بخصوص ائمه آل رسول علیهم السلام هم اگر دقت کنید می‌بینید که رفتارشان با برده و آزاد، انسانی بود مثلاً با غلامان غذا می‌خوردند و تفاوتی نمی‌گذازدند و حتی در تاریخ آمده است که وقتی بیت المقدس در زمان عمر خلیفه دوم فتح شد، مردم بیت المقدس که عادت به روش تعظیم حاکمان داشتند به استقبال آمدند. ولی دیدند شخصی سوار بر الاغ است و همراه با او شخص دیگری پیاده با هم آمدند به شهر. مستقبلین اعتنایی نکردند و به راه ادامه دادند تا رسیدند به لشکریان اسلام که آنجا را فتح کرده بودند. از آنها پرسیدند خلیفه کجاست؟ جواب دادند خلیفه به شهر رفت. مستقبلین گفتند ما کسی جز الاغ سوار ندیدیم که کسی هم همراه او بود. گفتند بله همان‌ها بودند. آن کسی که پیاده بود خلیفه و آنی که سوار بود غلام او بود. آنها بسیار تعجب کردند. بدین نحوی که در این

مسیر هر وقت غلام خیلی خسته می‌شد عمر پایین می‌آمد و غلام سوار می‌شد و از این حیث هیچ فرقی بین آنها مشهود نبود. بنابراین وقتی که هیچ فرقی ندارند مسلماً آزار رساندن به آنها با آزار رساندن به شخص آزاد هیچ فرقی نمی‌کند. البته بنابر بعضی احکام فقهی دیه آنها کمتر است و امثال اینها. چون دیه جنبه مالی دارد و از لحاظ مالی فرقی بین شخص آزاد و بنده است. ولی اکنون که دیگر برده‌داری و برده اصولاً معنا و مصداقی ندارد.»

به هر حال دیدگاه اسلام در ارتباط با برده‌داری بر دو محور اصلی قرار دارد، یکی اینکه اسرای جنگی که اقدام به حرب نموده‌اند در زمره بردگان قرار می‌گیرند و دوم اینکه همه مسلمین تحریر می‌شوند تا این بندگان را آزاد کنند. در موضوع اول از لحاظ اداره امور معیشت اسرا موضوع برده‌داری اهمیت خاصی در صدر اسلام داشته است. چه که نمی‌توان گروهی که اقدام به جنگ نموده‌اند و سربازان متخاصم بوده‌اند را قبل از پایان کلیه خصومت‌ها به سرزمین خود برگرداند. زیرا مجدداً سلاح به دست گرفته و تهاجم می‌نمایند. از طرفی نمی‌توان آنان را بدون خوراک و مسکن نیز رها نمود. تشکیلات زندان نیز در آن زمان موجود نبوده که اسرا را نگهداری و قوت آنها را تأمین کند لذا بهترین کار این بوده که آنها را در اختیار مسلمین قرار دهند تا اولاً شغل حداقلی داشته باشند، ثانیاً غذا و مسکن آنها بدینوسیله تأمین شده باشد و ثانیاً تحت نظارت باشند تا مرتکب فتنه نشوند. از این سو حقوق آنان را نیز در برخی موارد اجتماعی نصف حقوق دیگران قرار دارد در عوض حدود و مجازات را نیز نصف نمود. در این رابطه می‌فرماید: «کسی را که توانگری نباشد تا زنان مؤمنه را به نکاح گیرد از کنیزان مؤمنه‌ای که مالک آنها هستید به زنی بگیرید و خدا به ایمان شما آگاه‌تر است. همه از جنس یکدیگرید پس بندگان را به اذن صاحبانشان نکاح کنید و مهرشان را به نحو شایسته‌ای بدهید و باید که پاکدامن باشند نه زناکار و نه از آنها که رفیق (دوست پسر) داشته باشند و چون شوهر کردند هرگاه مرتکب فحشا شوند عذاب آنها نصف عذاب زنان آزاد است و این برای کسانی است از شما که بیم دارند که به رنج افتند و با این همه اگر صبر کنید برایتان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است.»^{۴۴۸} این دیدگاه متفاوت از تجاوزات و

۴۴۸ - سوره نساء، آیه ۲۵، وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُ فَاَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَ لَا مُتَّخَذَاتِ أَحْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَنَ فَإِنْ أَتَيْتُمْ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

شیخون‌های اعراب برای تصرف اموال و افراد قبائل است که آنها را بدین شکل به بردگی می‌گرفتند. اسلام از این پدیده و رسوم برده‌داری در اصل برای حفظ و بقای دوست و دشمن استفاده نمود.

بند دیگر همانطور که در فوق ذکر شد تحریض مسلمین به آزاد سازی آنها یعنی خارج شدن از قیمومت صاحبان آنها و اعطای حقوق اجتماعی همانند سایر افراد جامعه است. ترغیب مسلمین به آزاد سازی بردگان و قراردادن کفاره بسیاری از خطاها برای این موضوع از آیات زیر مشهود است: در سوره بقره می‌فرماید: «نیکی آن نیست که روی به جانب مشرق و مغرب کنید. بلکه نیکی آن است که به خدا و روز آخر و ملائکه و کتاب و پیامبران ایمان آورد و مال خود را با آنکه دوستش دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و مسافران و گدایان و (آزاد سازی) بردگان ببخشد و نماز بگذارد و زکات بدهد و چون عهدی ببندند به آن وفا کنند و در بینوایی و بیماری و هنگام جنگ صبر کنند اینان راستگویان و پرهیزگارانند.»^{۴۴۹}

در سوره مائده می‌فرماید: «خداوند شما را به سبب سوگندهای لغوتان بازخواست نخواهد کرد ولی به سبب شکستن سوگندهایی که به قصد می‌خورید، بازخواست می‌کند و کفاره آن اطعام ده مسکین است از غذای متوسطی که به خانواده خویش می‌خورانید یا پوشیدن آنها یا آزاد کردن یک بنده و هر که نیابد سه روز روزه داشتن. این کفاره قسم است هرگاه قسم خوردید به قسمهای خود وفا کنید. خدا آیات خود را برای شما اینچنین بیان می‌کند باشد که سپاسگزار باشید.»^{۴۵۰} در سوره توبه می‌فرماید: «صدقات برای فقیران است و مسکینان و کارگزاران آن و نیز برای تألیف قلوب و آزاد کردن بندگان و قرضداران و انفاق در راه خدا و مسافران نیازمند و آن فریضه‌ای است از جانب خدا و خدا دانا و حکیم است.»^{۴۵۱} در سوره مجادله می‌فرماید: «آنهايي که زناشان را ظاهر

۴۴۹ - سوره بقره، آیه ۱۷۷، لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.

۴۵۰ - سوره مائده، آیه ۸۹، لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا نَطَعُمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

۴۵۱ - سوره توبه، آیه ۶۰، إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْعَامِرِينَ وَ فِي

می‌کنند، آنگاه از آنچه که گفته‌اند پشیمان می‌شوند، پیش از آنکه با یکدیگر تماس یابند باید بندهای آزاد کنند. این پندی است که به شما می‌دهند و خدا به کارهایی که می‌کنید آگاه است. اما کسانی که بندهای نیابند، پیش از آنکه با یکدیگر تماس یابند باید دو ماه پی در پی روزه بدارند و آن که نتواند، شصت مسکین را طعام دهد و این بدان سبب است که به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید.^{۴۵۲} در اعراب رسم بر این بوده که اگر مردی به زنش خطاب می‌کرده که تو مثل مادر من هستی دیگر روابط زناشویی بین آنها حرام می‌شده است. این رسم به ظهار معروف بوده اسلام با نفی این خرافه در آیه قبل می‌فرماید: «از میان شما کسانی که زنانشان را ظهار می‌کنند بدانند که زنانشان مادرانشان نشوند، مادرانشان فقط زنانی هستند که آنها را زائیده‌اند و سخنی ناپسند و دروغ است که می‌گویند و خدا از گناهان درگذرنده و آمرزنده است.»^{۴۵۳} تلاش هم برای تربیت ظهارکنندگان که دیگر به خرافه توجه نکنند و براساس خرافه زحمت برای خود و خانواده خود و اجتماع ایجاد نمایند نموده و آنها را ملزم به پرداخت کفاره می‌نماید. از طرف دیگر از این کفاره جهت بهبود وضع بردگان و مساکین به این نحو استفاده نموده و کفاره را آزادسازی برده یا اطعام مسکین قرار می‌دهد. در سوره بلد می‌فرماید: «و تو چه دانی که عقبه چیست، آزاد کردن بنده است»^{۴۵۴}. در سوره نساء می‌فرماید: «هیچ مؤمنی را نباشد که مؤمن دیگر را جز به خطا بکشد و هر کس که مؤمنی را به خطا بکشد باید بندهای مؤمن را آزاد کند و خونباهش را به خانواده‌اش تسلیم کند مگر آنکه خونبها را ببخشند و اگر مقتول مؤمن و از قومی است که دشمن شماسست فقط بنده مؤمنی را آزاد کند و اگر از قومی است که با شما پیمان بسته‌اند، خونبها به خانواده‌اش پرداخت شود و بنده مؤمن را آزاد کند و هر کس که بنده‌ای نیابد برای توبه دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد و

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

۴۵۲ - سوره مجادله، آیات ۳-۴، وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمْ تَوْعَطُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا ذَلِكَ لِيُتُومِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ.

۴۵۳ - سوره مجادله، آیه ۲، الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَ إِنْ اللَّهُ لَعَلُّوْ غَفُورٌ.

۴۵۴ - سوره بلد، آیات ۱۳-۱۲، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقْبَةُ. فَكُلْ رَقَبَةً.

خدا دانا و حکیم است.»^{۴۵۵} در همین سوره باز می‌فرماید: «با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینویان و همسایه خویشان و همسایه بیگانه و یار مصاحب و مسافر رهگذر و آنان که مالک آنها شده‌اید (بردگان) نیکی کنید هر آینه خدا متکبران و فخر فروشان را دوست ندارد.»^{۴۵۶} در سوره نحل می‌فرماید: «خدا روزی بعضی از شما را از بعض دیگر افزون کرده است پس آنان که فرونی یافته‌اند از روزی خود به آنان که مالک آنها شده‌اند نمی‌دهند تا همه در روزی یکسان شوند آیا نعمت خدا را انکار می‌کنید؟»^{۴۵۷} در سوره نور دستور می‌فرماید که: «عزبهایتان را و غلامان و کنیزان خود را که شایسته باشند همسر دهید. اگر بینوا باشند خدا به کرم خود توانگرشان خواهد ساخت که خدا گشایش دهنده و داناست. آنان که استطاعت زناشویی ندارند باید پاکدامنی پیشه کنند تا خدا از کرم خویش توانگرشان گرداند. و از بندگانتان (بردگان) آنان که خواهان باز خریدن خویش هستند اگر در آنها خیری یافتید باز خریدشان را بپذیرید و از آن مال که خدا به شما ارزانی داشته است به آنان بدهید و کنیزان خود را اگر خواهند که پرهیزگار باشند به خاطر ثروت دنیوی به زنا وادار مکیند. هر کس که آنان را به زنا وادارد، خدا برای آن کنیزان که به اکراه بدان کار وادار گشته‌اند آمرزنده و مهربان است.»^{۴۵۸}

در صحت رقیق تمام غلامان و کنیزانی که در این زمان وجود دارند شک و تردید است و همه آنها آزاد هستند.

^{۴۵۵} - سوره نساء آیه ۹۲، وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا.

^{۴۵۶} - سوره نساء آیه ۳۶، وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِالذَّيِّ الْقَرْبَىٰ وَ الْبُيُوتِ الْمَسْكُونِ وَ الْجَارِ الْغُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا.

^{۴۵۷} - سوره نحل آیه ۷۱، وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِي فَضَّلُوا بَرَاءِي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَلَفَيْنَعَمَ اللَّهُ تَجَحَّدُونَ.

^{۴۵۸} - سوره نور، آیات ۳۳ - ۳۲، وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْطِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. وَ لِيَسْتَعْفِفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْطِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَ أَنْتُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَ لَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَىٰ الْبِعَاءِ إِنْ أَرَدْتُمْ حَصْنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَنْ يَكْرِهْنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

۵۸- اصل اتحاد بر حق

این اصل به یکی از موضوعات مهم در سیاست خارجی کشورها و روابط بین‌الملل در طول تاریخ اشاره دارد. همواره دیده شده که اتحادیه‌های مختلفی عمّ از نظامی، سیاسی، اقتصادی و تجاری در بین گروه کشورهای مختلف تشکیل می‌گردد که براساس آن دو هدف کلی دنبال می‌شود. هدف اول افزایش کارآئی انتفاع بین کشورهای عضو اتحادیه است و هدف دوم افزایش سود یا جلوگیری از زیان وارده ناشی از کشورهای غیرعضو می‌باشد. بسیاری از این اتحادیه‌ها براساس مورفولوژی ژئوپولیتیک استوار است که این همسایگی‌ها خود سبب همگنی‌ها و اشتراک منافع و فرهنگ و رویه و قومیت و زبان و آداب و غیره شده است.

اتحادیه‌های مختلف براساس دو هدف فوق همواره در جهت حداکثر کردن منافع گروهی اعضا تشکیل می‌شود. از لحاظ اسلام این اتحادیه‌ها فقط در شرایطی قابل تشکیل هستند که باعث پامال شدن حقوق دیگران نشوند. به عبارت دیگر نباید برای اعمال ظلم به کشور ضعیف دیگری با کشور ثالثی متحد شد یا وارد معاهده‌ای گردید. دولت اسلام حافظ منافع دوست و دشمن غیرحربی در حضور و غیاب آنهاست و دشمن حربی هم با کنار گذاشتن سلاح حرب و گفتن کلمه لا اله الا الله حتی به نفاق در مأمّن اسلام قرار می‌گیرد. ولی باید به این موضوع نیز اشاره کرد که گرچه در این حال جان و مال و ناموس و آبروی وی در امان دولت اسلام قرار می‌گیرد ولی دوست مؤمنین نمی‌شود^{۴۵۹} مگر به ایمان که مرحله‌ای پس از اسلام است و با بیعت خاص صورت می‌گیرد. و اگر کشور ضعیف مورد اشاره در زمره مؤمنین قرار گیرد بر مصداق این آیه خداوند مدافع آنان است. می‌فرماید: «خدا از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند و خدا خیانتکاران ناسپاس را دوست ندارد.»^{۴۶۰} و می‌فرماید: «هیچ پیامبری خیانت نکند.»^{۴۶۱} و به مؤمنین نیز همین امر شده است که: «ای

^{۴۵۹} - سوره توبه، آیه ۷۱، وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند. در سوره توبه آیه ۲۳، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. ای کسانی که ایمان آوردید اگر پدرانتان و برادرانتان دوست دارند که کفر را به جای ایمان برگزینند آنها را به دوستی مگیرید و هر کس از شما دوستشان بدارد از ستمکاران است.

^{۴۶۰} - سوره حج آیه ۳۸، إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ. در سوره نساء آیه ۱۰۷ می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَتِيمًا. خداوند خائنان گناهکار را دوست ندارد.

^{۴۶۱} - سوره آل عمران آیه ۱۶۱، وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغْلِبَ.

کسانی که ایمان آورده‌اید می‌دانید که نباید به خدا و پیامبر خیانت کنید و در امانت خیانت ورزید.^{۴۶۲} یعنی پس از ایجاد اتحاد اسلامی به آن خیانت نخواهد کرد. در سوره یوسف می‌فرماید: «من در غیاب او خیانت نکرده‌ام و خدا حیلۀ خائنان را به هدف نمی‌رساند.»^{۴۶۳} تعمیم این آیه به سطح روابط بین‌الملل منع اتحاد و یا هرگونه اقدامی خائنانه بر علیه دیگری است. خداوند رسول اکرم ص را از دشمنی به نفع خائنین منع می‌فرماید. در قرآن کریم آمده است: «به نفع خائنین به مخاصمت برمیخیز.»^{۴۶۴} یعنی نباید با ایجاد اتحاد به ناحق با خائن به دیگری خصومت نمائی. فقط چنانچه دولت دیگری در اتحاد خائنانه بر علیه دولت اسلام اقدام نمود عمل به مثل دستور خداوند است. می‌فرماید: «اگر می‌دانی که گروهی در پیمان خیانت می‌ورزند به آنان اعلام کن که همانند خودشان عمل خواهی کرد زیرا خدا خائنان را دوست ندارد.»^{۴۶۵} و خیانت به رسول ص خیانت به خداست که می‌فرماید: «اگر قصد خیانت به تو را داشته باشند پیش از این به خدا خیانت ورزیده‌اند.»^{۴۶۶}

دستور قرآن در معیت و اتحاد با حق از این آیه قابل استنباط است که می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و با راستگویان باشد.»^{۴۶۷} یعنی در صورت لزوم هرگونه طرفداری یا جانب‌داری یا اتحاد، این معیت و همراهی را با صادقین برقرار سازید. تعمیم این اصل تا آنجا پیش می‌رود که طبق توافق یکپارچه بین‌المللی می‌توان یک اتحاد جهانی تشکیل داد که در مقابل کشور خاطی بایستد و ضامن اجرای قوانین بین‌المللی باشد. این وحدت، عملی شدن مفاد این آیه است که فرمود: «به اهل کتاب بگو بیایید به سوی کلمه‌ای که پذیرفته ما و شماست.»^{۴۶۸}

۴۶۲ - سوره انفال، آیه ۲۷، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

۴۶۳ - سوره یوسف آیه ۵۲، أَلَيْسَ لِمَنْ أَخْنَعُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ.

۴۶۴ - سوره نساء آیه ۱۰۵، وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا.

۴۶۵ - سوره انفال، آیه ۵۸، وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ.

۴۶۶ - سوره انفال، آیه ۷۱، وَ إِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ.

۴۶۷ - سوره توبه، آیه ۱۱۹، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ.

۴۶۸ - سوره آل عمران آیه ۶۴، قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ.

اتحادیه‌های مختلف اعم از نظامی، سیاسی، اقتصادی و تجاری در بین گروه کشورهای مختلف با اهداف کلی افزایش کارآئی انتفاع بین کشورهای عضو و افزایش سود یا جلوگیری از زیان وارده ناشی از کشورهای غیرعضو همواره در جهت حداکثر کردن منافع گروهی اعضاء در شرایطی قابل تشکیل هستند که باعث پایمال شدن حقوق دیگران نشوند و برای اعمال ظلم به کشور دیگر نمی‌توان با کشور ثالثی متحد شد یا معاهده بست. تعمیم این اصل با توافق یکپارچه بین‌المللی و اتحاد جهانی کشورها ضامن اجرای قوانین بین‌المللی است.

۵۹- اصل ممنوعیت ظلم و عدم جواز به یاری در ظلم

این اصل از اصول پایه در اسلام می‌باشد. ظلم در لغت به معنی «قرار دادن شیء در غیر موضع خودش»^{۴۶۹} می‌باشد. در تعریف جامع‌تر ظلم فرموده‌اند^{۴۷۰}: «ظلم، عبارت از وضع شیء در غیر جایی که باید گذاشته شود، و منع شیء است از جایی که باید گذارده شود، لذا به اعطاء حق به غیرمستحق و منع حق از مستحق تفسیر شده است. ظلم ناشی از تاریکی نفس و روشن نشدن آن به نور عقل است و لذا از ظلمت به معنی تاریکی مشتق شده است، زیرا کسی که نفسش را تاریک کرده و از چراغ عقل روشنی نگیرد و تابع ولیّ امر نباشد، حق و مستحق نزد او تمیز داده نمی‌شود. و کسی که حق و مستحق را تمیز ندهد، اعطاء حق به مستحق برای او ممکن نیست و حق را به غیرمستحق می‌دهد و مستحق را در عالم صغیر خویش از حق منع می‌کند زیرا که هر یک از قوا و مدارک او و اعضایش حقی دارند و هر یک از آنها مستحقند و حقی که متعلق به آنان است شایسته است که به مستحق که همان عقل فرمانبر ولیّ امر است داده می‌شود. و آنگاه که در عالم صغیرش ظالم شد، در عالم کبیر نیز نسبت به زیردستانش و غیر آنها ظالم می‌شود و حداقل ظلم این است که خودش را از مستحق که ولیّ امر او است منع می‌کند و در این ظلم، به تدریج پیش می‌رود تا مستحق را که غایت غایات است و همان ولیّ امر، چه نبی و چه وصی باشد، از حق منع می‌کند که غایت حقوق و نهایت عبادات است و آن یاد نام خدای تعالی نزد او و در او و برای اوست. چنانچه خدای تعالی

^{۴۶۹} - راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، دارالفکر الطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، لبنان. ص ۳۲۶، «وضع الشئی

من غیر موضعه».

^{۴۷۰} - بیان السّعادة فی مقامات العبادة، ترجمه جلد ۲، صص ۲۲۹-۲۲۸.

فرمود: «پس عاقبت کسانی که بدی را در حدّ اعلاّی بدی انجام دادند، که آیات خدا را تکذیب کرده و آنها را به استهزا گرفتند این است»^{۴۷۱}. و اما کسی که تابع ولیّ امر است، از ولیّ امرش اخذ می‌کند و به امر او عمل می‌نماید و نهی او را ترک می‌کند، عادلّی است که به نور ولیّ امر روشن است، گرچه خودش روشن نباشد.»

تعریف و تشریح فوق بسیار جامع است و مفاهیم عدیده‌ای را در برمی‌گردد. از لحاظ واژه‌های نوین «موضع شیء منطبق با مفاهیم «بهینه» یا optimal یا کاراترین یا کارآمدترین یا مطلوب‌ترین یا متعالی‌ترین یا با بیشترین راندمان کاربرد شیء می‌باشد. واژه بهینه از لحاظ ریاضی مفهوم خاصی دارد؛ یعنی حداکثر بهره‌برداری از منابع با توجه به محدودیت‌های موجود. این تعریف در مبحث برنامه‌ریزی ریاضی سرفصل رشته‌های مفصلی از ریاضیات کاربرد می‌کند که در رشته‌های علوم انسانی نظیر اقتصاد، مدیریت و تحقیق عملیاتی مبنای این علوم را تشکیل می‌دهد. به هرحال حق از لحاظ واژه شناسی تطبیقی در برنامه‌ریزی ریاضی منطبق با واژه بهینه می‌باشد و ظلم به معنی عدم استفاده بهینه از منابع است. واژه منابع تعریف گسترده‌ای دارد. کلیه امکانات و قوا در وجود انسان و در جامعه در زمره منابع محسوب می‌شوند که در متون اقتصادی به آن endowment یا «عطایا» گفته می‌شود. از لحاظ تعاریف و قواعد آنالیز ریاضی و توپولوژی (مکان شناسی) چنانچه به نقطه یا مکان بهینه افسیلونی اضافه یا کم شود از بهینگی خارج می‌شود. این تعریف که در مباحث آنالیز ریاضی و توپولوژی ریاضی بسیار گسترده و وسیع به کار گرفته می‌شود در سوره نساء ذکر می‌گردد. خداوند می‌فرماید: «همانا خداوند به اندازه ذره مثقالی ظلم نمی‌کند.»^{۴۷۲} یعنی حقّ مطلق همان بهینه است و خداوند همان حقّ مطلق است که از بهینه افسیلونی تخطی نمی‌نماید. این مفهوم در این آیه نیز تصریح می‌شود: «روز قیامت ترازوهای عدل را تعبیه می‌کنیم و به هیچ کس ستم نمی‌شود و اگر عملی به سنگینی یک خردل هم باشد به حسابش می‌آوریم که حسابگری به ما به کمال است.»^{۴۷۳}

خلاصه کلام در مفهوم حقّ و ظلم این است که حداکثر بهره‌برداری از منابع، حقّ؛ و بازدهی

۴۷۱ - سوره روم، آیه ۱۰، ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤا السُّوای أَنْ كَذَّبُوا بِآیَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا یَسْتَهْزِؤْنَ.

۴۷۲ - سوره نساء آیه ۴۰، إِنَّ اللَّهَ لَا یُظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ.

۴۷۳ - سوره انبیاء آیه ۴۷، وَ نَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لَیوْمِ الْقِیَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شِئْئاً وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفِیْ بِنا حَاسِبِینَ.

زیر ظرفیت، ظلم تلقی می‌شود. از لحاظ تعاریف قرآنی معیار «حداکثر بهره‌برداری» «حدود الهی» نامیده می‌شود. معیار «حدود الهی» بیان اجتماعی «حداکثر بهره‌برداری» است. در قرآن کریم می‌فرماید: «و کسانی که به حدود الهی تعدی نمایند پس آنها ظالم هستند.»^{۴۷۴} در اسلام بهینه رفتار اجتماعی انطباق عمل با حدود الهی است و حدود الهی خود شرح مفصلی دارد که شاید خارج از حوصله این مقال باشد ولی به اشاره باید گفت که نبی یا ولی یا وصی علیهم‌السلام حدود الهی و میزان هستند و نازلۀ نبی ص قرآن کریم است که تدوین بیانی حدود الهی می‌باشد.

ظلم در اسلام گناه است. به عبارت دیگر کم‌کاری، بدکاری و عدم استحصال حداکثر بازدهی از امکانات و قوا تخطی تلقی می‌گردد. زیرا به شکرانه عطایائی که خداوند مرحمت فرموده باید حداکثر بازدهی را از آن استحصال نمود و عدم حصول این حداکثر بازدهی ظلم تلقی می‌شود. در آیه شریفه سوره هود می‌فرماید: «و ظالمین از پی آسودگی رفتند و مجرم بودند.»^{۴۷۵} ظالمین (با این تعریف) در راه اشتباه گام برمی‌دارند: که می‌فرماید: «بلکه ظالمین در گمراهی واضح هستند.»^{۴۷۶} و فرمود به واسطه این ظلم است که «به جز زیان به ظالمین چیزی اضافه نگردد.»^{۴۷۷}

با این تفصیل ظلم در زمره جرایم واقع می‌شود و عدم عمل به حق به معنی ظلم و مستوجب جریمه است. در آیه شریفه می‌فرماید: «این جزای بد در خور کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و به ناحق در زمین سرکشی می‌کنند.»^{۴۷۸} و در آیه دیگر در عتاب شدیدی به ظالمین می‌فرماید: «پس وای بر کسانی که ظلم کنند.»^{۴۷۹} و در آیه دیگر می‌فرماید که: «برای ستمکاران یآوری نیست.»^{۴۸۰} و این آیه بر این تأویل نیز مقرر است که نباید به ستمکار یاری نمود.

این گفتار در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی دولت اسلام نیز مصداق عینی دارد. یعنی

^{۴۷۴} - سوره بقره، آیه ۲۲۹، وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ. و هر کس که به حدود خدا تعدی نماید پس به تحقیق به خود ظلم کرده است.

^{۴۷۵} - سوره هود، آیه ۱۱۶، وَ اتَّبِعِ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أَتَوْا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ.

^{۴۷۶} - سوره لقمان، آیه ۱۱، بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. و در آیه ۳۸ سوره مریم می‌فرماید: لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.

^{۴۷۷} - سوره اسراء، آیه ۸۲، وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.

^{۴۷۸} - سوره شوری آیه ۴۲، إِنَّمَا السَّبِيلَ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ.

^{۴۷۹} - سوره زخرف آیه ۶۵، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا.

^{۴۸۰} - سوره بقره، آیه ۲۷۰، وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ.

دولت اسلام در مورد ملل یا افراد ملل دیگر مرتکب عملی نمی‌گردد که از حق دور و به ستم نزدیک باشد. در این باب حتی به دولت‌ها و افرادی که به دیگر افراد و ملل عالم ستم می‌کنند یاری نمی‌دهد.

اتحادیه‌های نظامی در قرون اخیر مصادیق بارز این مسئله می‌باشند که دول مختلف با یکدیگر متحد شدند تا به حقوق ملل دیگر تجاوز نمایند. لشگرکشی‌های برخی دول بزرگ به کشورهای مختلف در اوائل قرن جاری و اواخر قرن گذشته همگی در این مقوله می‌گنجند.

ظلم، عبارت از وضع یا منع شیء در غیر جایی است که باید گذاشته شود، و به اعطاء حق به غیر مستحق و منع حق از مستحق تفسیر می‌شود. عدم عمل به حق به معنی ظلم و در زمره جرم است. دولت‌ها نباید در مورد دول یا افراد آن مرتکب عملی گردند که از حق دور و به ستم نزدیک باشد یا به دولت‌ها و افرادی که به دیگر افراد و دولت‌ها ستم می‌کنند یاری کنند.

۶۰- اصل عدم جواز به سلطه‌جویی و بنی

در اسلام، سلطه‌جویی مجاز نیست. لذا حتی پیامبر اکرم ص نیز از سلطه‌جویی منع شده است. در سوره شریفه غاشیه می‌فرماید: «پس تذکر بده که تو جز تذکر دهنده‌ای نیستی و تو بر آنان فرمانروا نیستی»^{۴۸۱} و در آیه دیگر می‌فرماید: «نیست جز اینکه تو بیم دهنده هستی و برای هر قومی هادی هست»^{۴۸۲}. این دو آیه مأخذ کشف مطالب بسیاری است. مطلب اصلی در این باب این است که وقتی پیامبر خدا ص وظیفه‌اش جز تذکر نباشد و وقتی پیامبر خدا ص اجازه فرمانروایی بر خلق خدا را نداشته باشد صلاحیت دیگر افراد کره زمین اعم از عالم و فقیه و سلطان و پادشاه و... در فرمانروائی بر خلق خدا به طریق اولی منسوخ است. مسلماً بر اساس این آیات هیچکس حق ندارد در زمان غیبت حتی تحکمی ساده بر مبنای دین به کسی بنماید. هیچ احدی به طریق اولی در دوران غیبت حق ندارد مدعی اجرای احکام اسلام و اجرای حدود و مجازات اسلامی یا دینی باشد. این نوع ولایت استیلائی (اساطیری) تا ظهور و خروج حضرت قائم عج در عالم بر هیچکس جایز نیست و فقط بر عهده قائم آل محمد ص بوده و از حضرتش جایز و قابل قبول است. و هرکس در

^{۴۸۱} - سوره غاشیه، آیات ۲۱ و ۲۲، فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ.

^{۴۸۲} - سوره رعد، آیه ۷، إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ.

این مسیر به اختیار خود و من‌عندی اقدام به اجرای حدود و احکام شرع نماید جز وزر و وبال چیزی بر گردن خود نخواهد کشید. در سوره قصص می‌فرماید: «این خانه آخرت را برای کسانی قرار دادیم که نه خواهان برتری جویی و نه فساد بر روی زمین بودند و سرانجام از آن پرهیزگاران است.»^{۴۸۳}

بر اساس این اصل در صحته روابط بین‌الملل دولت اسلام چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ مجاز به سلطه‌جویی بر امم مسلم و یا غیرمسلم عالم نیست. در شرح این موضوع ذکر داستان فتح مکه جالب است. در این داستان^{۴۸۴} روش اسلام در مقابل دشمن مغلوب که سالها با پیامبر اکرم ص و یاران آن حضرت جنگیده و بسیاری از مسلمین و یاران گرامی حضرتش را یا در شکنجه یا در پیکار به شرف شهادت نائل نمودند مشخص است. سعد بن عباده سردار رسول اکرم ص با ستونی از سپاه اسلام هنگام ورود به مکه رجز می‌خواند که: «امروز روز انتقام است، امروز زنان آنان اسیر ما می‌شوند و امروز روزی است که قریش را خدا ذلیل گردانید». پیامبر اکرم ص سعد بن عباده را عزل فرمود و فرزند او قیس بن سعد بن عباده را به فرمانداری و پرچمداری لشکر نصب فرمود و فرمود اعلام کن: «امروز روز رحمت است روزی است که خداوند قریش را عزیز قرار داد». پس از این رسول اکرم ص خانه ابوسفیان که منشاء اکثر فتن بر علیه حضرتش بود را مأمّن قرار داد و فرمود هر که در خانه ابوسفیان پناه گیرد ایمن خواهد بود.^{۴۸۵} برای شرح این موضوع به

۴۸۳ - سوره قصص، آیه ۸۳، تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَجُ نَجَعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

۴۸۴ - نگاه کنید به: مغازی و اقدی ج ۲ صص ۲-۸۲۱ و جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، صص ۸-۵۹۷.

۴۸۵ - امین الإسلام طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ۱۰۸، ص: ۱۰۶، انتشارات دارالکتب الإسلامیة قم، قاموا إلی فإذا رأونی قالوا هذا عم رسول الله خلوا سبیله حتی انتهیت إلی باب عمر فعرف أبو سفیان فقال عدو الله الحمد لله الذی أمکن منک فركضت البغلة حتی اجتمعنا علی باب القبة و دخل علی رسول الله فقال هذا أبو سفیان قد أمکنک الله منه بغير عهد و لا عقد فدعنی أضرب عنقه قال العباس فجلست عند رأس رسول الله ص فقلت بأبی أنت و أمی أبو سفیان و قد أجزته قال أدخله فدخل فقام بین یدیه فقال یا أبا سفیان أ ما آن لك أن تشهد أن لا إله إلا الله و أن رسول الله قال بأبی أنت و أمی ما أكرمک و أوصلک و أحلمک أما و الله لو كان معه إله لأغنی يوم أحد و يوم بدر و أما أنك رسول الله فو الله إن فی نفسی منها لشینا قال العباس یضرب و الله عنقک فی هذه الساعة أو تشهد أن لا إله إلا الله و أنه رسول الله قال فإنی أشهد أن لا إله إلا الله و أنك لرسول الله تلجلج بما فوه فقال أبو سفیان للعباس فما نضع باللات و العزی فقال عمر اسلح علیهما فقال أبو سفیان أف لك ما أفحشک ما یدخلک یا عمر فی کلامی و کلام ابن عمی فقال له رسول الله عند من تكون اللیلة قال عند أبی الفضل قال فاذهب به یا أبا الفضل فأبته عندک اللیلة و اعد به علی فلما أصبح سمع بلالا یؤذن قال ما هذا المنادی یا أبا الفضل قال هذا مؤذن رسول الله قم فتوضأ و صل قال کیف أتوضأ فعلمه قال و نظر أبو سفیان إلی النبی و هو يتوضأ و أیدی المسلمین دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

تفسیر آیه اول سوره فتح رجوع می‌نمائیم: ^{۴۸۶} «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا هَمَانًا مَا تُو رَا بِا پِירוُزِی آشکار پیروز گردانیدیم، لفظ فَتَحَ مانند منع ضِدَّ غلق (بسته شدن) به معنای باز شدن می‌باشد و مانند فَتَحَ از باب أفتح است و فتح به معنای پیروزی است مانند الفتحه با فتحه حاء، از همین باب است استفتاح و افتتاح دار حرب، و حکم کردن بین دو خصم مانند فتاحه با کسره و ضمّه و مانند فتح با دو ضمّه. و لفظ فتح در معنای علم، در انبساط قلب و اتصال به عالم ملکوت و مشاهدات آن استعمال می‌شود و نیز استعمال می‌شود در آنچه که از فضل خدا از جهت باطن یا از جهت ظاهر به انسان می‌رسد. و همه این معانی در اینجا مناسب است و همه آنها به طور صریح یا اشاره گفته شده است. پس بعضی گفته‌اند: معنای عبارت این است که بر تو حکم کردیم، برخی به معنای بر تو آسان کردیم برگرفته‌اند و بعضی گفته‌اند: یعنی بر تو اعلام کردیم یا ارشاد نمودیم و بعضی گفته‌اند: که بلاد را برای تو فتح کردیم، و بعضی گفته‌اند: یعنی ما تو را با دلیل و معجزه بر دشمنان پیروز گردانیدیم به نحوی که هیچ معاندی برای اسلام نماند. و بعضی مقصود از آن را فتح مکه برای حضرتش ص می‌دانند و بعضی گفته‌اند منظور صلح حدیبیه است و بعضی گفته‌اند: پیروزی بزرگتر

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

تحت شعره فليس قطرة تصيب رجلا منهم إلا مسح بها وجهه فقال يا أبا الفضل بالله إن رأيت كاليوم قط كسرى و لا قيصر فلما صلى غدا به إلى رسول الله فقال يا رسول الله إني أحب أن تأذن لي إلى قومك فأندبرهم و أدعهم إلى الله و رسوله فأذن له فقال للعباس كيف أقول لهم بين لي من ذلك أمرا يطمنون إليه فقال ص تقول لهم من قال لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمدا رسول الله و كف يده فهو آمن و من جلس عند الكعبة و وضع سلاحه فهو آمن فقال العباس يا رسول الله إن أبا سفيان رجل يحب الفخر فلو خصصته بمعروف فقال ص من دخل دار أبي سفيان فهو آمن قال أبو سفيان داري قال دارك ثم قال من أغلق بابيه فهو آمن و لما مضى أبو سفيان قال العباس يا رسول الله إن أبا سفيان رجل من شأنه الغدر و قد رأى من المسلمين تفرقا قال فأدرکه و احبسه في مضايق الوادي حتى يمر به جنود الله قال فلحقه العباس فقال يا أبا حنظلة قال أ غدرا يا بني هاشم قال ستعلم أن الغدر ليس من شأننا و لكن أصبح حتى تنظر إلى جنود الله. قال العباس فمر خالد بن الوليد فقال أبو سفيان هذا رسول الله قال لا و لكن هذا خالد بن الوليد في المقدمة ثم مر الزبير في جهينة و أشجع فقال أبو سفيان يا عباس هذا محمّد قال لا هذا الزبير فجعلت الجنود تمر به حتى مر رسول الله ص في الأنصار ثم انتهى إليه سعد بن عبادة و بيده راية رسول الله ص فقال يا أبا حنظلة اليوم يوم الملحمة اليوم تسمى الحرمة يا معشر الأوس و الخزرج تاركم يوم الجبل. فلما سمعها من سعد خلى العباس و سعى إلى رسول الله و زاحم الناس حتى مر تحت الرماح فأخذ غرزه فقبلها ثم قال بأبي أنت و أمي أ ما تسمع ما يقول سعد و ذكر القول فقال ليس مما قال سعد شيء ثم قال لعلي ع أدرك سعدا فخذ الراية منه و أدخلها إدخالا رفيفا فأخذها علي منه و أدخلها كما أمر. قال و أسلم يومئذ حكيم بن حزام و بديل بن ورقاء و جبیر بن مطعم و أقبل أبو سفيان يركض حتى دخل مكة و قد سطع الغبار من فوق الجبال و قریش لا تعلم و أقبل أبوسفيان من أسفل الوادي يركض فاستقبله.

از صلح حدیبیه وجود نداشت. تفصیل مطلب چنین است که مشرکین با مسلمانان اختلاط و معاشرت کردند پس کلام مسلمین را شنیدند و اسلام به دل‌های آنان نشست به نحوی که در سه سال عده زیادی اسلام آوردند. بعضی گفته‌اند: در حدیبیه با محمد ص به نام بیعت رضوان بیعت کردند، درختان نخل خیبر میوه داد، و روم بر فارس غلبه کرد و مسلمانان با غلبه کردن روم که اهل کتاب بودند بر فارس که مجوس بودند خوشحال شدند، چون قول خدای تعالی در اینجا راست درآمد که فرموده بود: **وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيِّئَاتُؤُنَّ**.^{۴۸۷} از امام صادق ع آمده است که فرمود: سبب نزول این سوره و این پیروزی بزرگ این است که خدای تعالی به رسولش در خواب دستور داد که داخل مسجدالحرام شده، طواف نماید و با حلق کنندگان حلق نماید، پس او این موضوع را به اصحابش خبر داد و آنان را امر به خروج نمود و خارج شدند، وقتی به ذی‌الحلیفه رسیدند برای عمره احرام بستند و شترها را برای قربانی بردند و رسول خدا ص شصت و شش قربانی فرستاد، هنگام احرام اعلام داشت تا از ذی‌الحلیفه احرام بستند، در حالی که برای عمره تلبیه می‌گفتند، هرکس از آن عده که قربانی سوق می‌کرد (روانه برای ذبح) قربانی خوب و مجلل سوق می‌نمود. هنگامی که این موضوع به گوش قریش رسید خالد بن ولید را با دویست سواره فرستادند او کمین گرفت تا رسول خدا ص را استقبال کند، و در کوهها رسول خدا ص را زیر نظر داشت در قسمتی از راه وقت نماز ظهر رسید که بلال اذان گفت و رسول خدا ص با مردم نماز خواند، خالد بن ولید گفت: اگر ما در حال نماز به مسلمانان حمله می‌کردیم بر آنها غالب می‌شدیم، چه آنان نمازشان را قطع نمی‌کنند، ولی الان آنها نماز دیگری در پیش دارند که آن را از نور چشمشان بیشتر دوست دارند، پس هر وقت مشغول نماز شدند حمله می‌کنیم. در این موقع بود که جبرئیل بر رسول خدا ص نازل شد و نماز خوف را آورد. روز دوم که شد رسول خدا ص به حدیبیه رسید، آن بر کنار حرم واقع شده، رسول خدا ص در بین راه که می‌آمد از اعراب می‌خواست که دور شوند و کسی پیروی او نمی‌کرد، می‌گفتند: محمد و اصحابش توقع دارند داخل حرم شوند در حالی که قریش در خانه اینها به اینان حمله کردند و آنان را کشتند، دیگر محمد ص و اصحابش هیچ وقت به مدینه باز نمی‌گردند. وقتی رسول خدا ص به حدیبیه رسید قریش بیرون می‌آمدند و به لات و عزى قسم می‌خوردند که تا در میان آنان یک چشم وجود داشته باشد که حرکت کند نگذارند پیامبر خدا

^{۴۸۷} - سوره روم، آیه ۳، و پس از مغلوب شدن بار دیگر غالب خواهند شد.

داخل مکه شود. رسول خدا ص به قریش پیام فرستاد که من برای جنگ نیامده‌ام، بلکه آمده‌ام مناسک انجام دهم و شترهایم را ذبح کنم و گوشتهایشان را به شما واگذارم. قریش عروۀ بن مسعود ثقفی را فرستادند، که مردی عاقل و فهمیده بود و این آیه و قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْبِينَ عَظِيمٍ^{۴۸۸} درباره او نازل شده بود. وقتی او با رسول خدا ص مواجه شد او را بزرگ شمرد و گفت: یا محمد ص تو قوم خودت را رها کردی در حالی که قریش همه شتران قوی و جوان را برای جنگ با تو بیرون آورده‌اند و به لات و عزی قسم می‌خورند که نگذارند تو داخل مکه و حرم آنها بشوی تا مادامی که یک چشم (نفر) از آنها حرکت کند (زنده باشد)، آیا می‌خواهی اهل خویش و قومت را نابود سازی یا محمد ص؟ پس رسول خدا ص فرمود: من برای جنگ نیامده‌ام، فقط آمده‌ام مناسک به جای آورم و شترانم را نحر کنم و گوشتهایشان را به شما واگذارم. عروۀ گفت: به خدا سوگند تا امروز ندیدم کسی را (از داخل شدن به حرم) منع کنند اینطور که تو منع شدی. سپس پیش قریش بازگشت و جریان را به آنها بازگو نمود. قریش گفتند: به خدا سوگند اگر محمد ص داخل مکه شود و عرب آن را بشنود همه ما ذلیل می‌شویم و بر ما جرأت پیدا می‌کنند. پس حفص بن احنف و سهیل بن عمرو را فرستادند، وقتی رسول خدا ص به آن دو نظر کرد فرمود: وای بر قریش، به اینان چه شده است، جنگ شما را ضعیف کرده و از بین برده، چرا نمی‌گذارند بین من و عرب خودمان کار را تمام کنیم و مانع می‌شوند، که اگر من راست بگویم ملک را با نبوت به سوی عرب می‌آورم و اگر دروغ بگویم شجاعان عرب کافی است. مردی از قریش امروز چیزی از من درخواست نمی‌کند مگر آنکه اگر خشم خدا در آن نباشد من جواب مثبت دهم. پس وقتی خدمت رسول خدا ص آمدند گفتند: یا محمد ص تو امسال از عمره صرف نظر کن تا ما ببینیم کار تو و کار عرب به کجا می‌کشد؟ چون عرب شنیدند که تو تا اینجا آمده‌ای و مسیر تو را فهمیدند پس اگر تو داخل شهر ما و حرم ما بشوی ما پیش عرب ذلیل می‌شویم و بر ما جرأت پیدا می‌کنند، ما خانه خدا را در سال آینده در همین ماه سه روز در اختیار شما قرار می‌دهیم تا مناسک را انجام دهی و برگردی. رسول خدا ص آن را قبول کرد. و قریش گفتند: هر یک از مردان ما که پیش تو آمد برمی‌گردانی، و اگر از مردان تو پیش ما آمد ما برمی‌گردانیم. رسول خدا ص فرمود: اگر از مردان ما کسی پیش شما آمد پس احتیاجی به او نداریم. ولی اگر مسلمانان در مکه اظهار

^{۴۸۸} - سورة زخرف، آیه ۳۱، گفتند چرا این قرآن بر مردی از بزرگمردان آن دو قریه نازل نشده است؟

اسلام کردند بر آنان ناخوش نگیرند و از شرایع اسلام عملی را که انجام می دهند انکارشان نکنند. قریش نیز قبول کردند. وقتی رسول خدا ص صلح را با این شرایط قبول کرد بیشتر اصحاب او انکار کردند و کسی که بیشتر از همه انکار می کرد عمر بود که گفت: یا رسول الله ص آیا ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟ رسول خدا ص فرمود: چرا همینطور است. پس عمر گفت: پس ما در دین ذلیل می شویم. حضرت ص فرمود: خدای عزّ و جلّ به من وعده داده و خلف وعده نخواهد کرد. عمر گفت اگر چهل مرد با من بود با او مخالفت می کردم. سهیل بن عمرو و حفص بن احنف به سوی قریش برگشتند و خبر صلح را به آنان دادند. عمر گفت: یا رسول الله آیا تو به ما نکفتی داخل مسجد الحرام می شویم و با حلق کنندگان حلق می کنیم؟ حضرت فرمود: آیا همین امسال را گفتیم؟ من به تو گفتم خدای تعالی به من وعده داده که مگه را فتح می کنم و طواف و سعی به جای می آورم و با حلق کنندگان حلق می کنم. وقتی بیشتر به پیامبر اصرار کردند به آنان فرمود: اگر صلح را قبول ندارید بروید و جنگ کنید. آن عده به سوی قریش رفتند در حالی که آنها آماده جنگ بودند و بر اینان حمله کردند و اصحاب رسول خدا ص شکست بدی خوردند و خدمت رسول خدا ص بازگشتند. پس رسول خدا ص تبسم نمود، سپس فرمود: یا علی شمشیر را بگیر و از قریش استقبال کن. پس امیرالمومنین ع شمشیرش را برگرفت و بر قریش حمله کرد. همین که قریش به امیرالمومنین ع نگریستند عقب نشینی نمودند و گفتند یا علی، برای محمد در آنچه که به ما وعده داده بود بداء حاصل شد؟ علی ع فرمود: نه و اصحاب رسول خدا ص شرمسار برگشتند و از رسول خدا عذرخواهی کردند و رسول خدا ص به آنان فرمود: آیا در روز بدر اصحاب من نبودید که خداوند درباره شما این آیه را نازل فرمود: *إِذْ تَسْتَعْثِفُونَ رَبَّكُمْ فَاَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُّزْدِفِينَ*.^{۴۸۹} آیا در روز احد اصحاب من نبودید که نازل شد *إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُحْرَاكُمْ*.^{۴۹۰} آیا اصحاب من در فلان روز نبودید؟ آیا اصحاب من در چنان روز نبودید؟... پس از رسول خدا ص عذرخواهی کردند و برکاری که انجام داده بودند اظهار ندامت کردند و گفتند: خدا و رسولش بهتر می داند آنچه خودت می خواهی انجام بده. حفص بن احنف و سهیل بن عمرو از سوی قریش خدمت رسول خدا ص بازگشتند و گفتند: یا

^{۴۸۹} - سورة انفال، آیه ۹، و آنگاه که از پروردگارتان یاری خواستید و برای شما پذیرفت همانا من با هزار از ملک

پیایی یاریتان می کنم.

^{۴۹۰} - سورة آل عمران، آیه ۱۵۳، آنگاه که می گریختید و به کس نمی پرداختید و پیامبر شما را از پشت سر می خواند.

محمد آنچه که تو راجع به اظهار اسلام شرط کردی مبنی بر آنکه کسی بر دینش مورد اکراه قرار نگیرد مورد موافقت قریش قرار گرفت. رسول خدا ص در پی آن شد که قرار داد نوشته شود و امیرالمومنین ع را خواست و به او فرمود: بنویس، نوشت، بِسْمِ اللَّهِ الرَّؤُفِ بْنِ الرَّحِيمِ سهیل بن عمرو گفت: ما رُ بنِ را نمی‌شناسیم. بنویس بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ همانطور که پدران تو می‌نوشتند. رسول خدا ص فرمود: بنویس بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ که آن اسمی از اسماء خداست، سپس نوشت: این قراردادی است که محمد رسول خدا و جماعتی از قریش آن را خواسته‌اند. سهیل بن عمرو گفت: اگر می‌دانستیم تو رسول خدا هستی با تو محاربه نمی‌کردیم، بنویس این چیزی که محمد بن عبدالله خواسته است. یا محمد از نسب خود تأفف می‌ورزی؟ رسول خدا ص فرمود: من رسول خدا هستم اگرچه شما اقرار نکنید. سپس فرمود: یا علی آن نوشته را پاک کن و بنویس محمد بن عبدالله، امیرالمومنین ع عرض کرد: من اسم تو را از نبوت هرگز پاک نمی‌کنم. پس رسول خدا ص با دست خود آن را پاک کرد، سپس (علی ع) نوشت: این چیزی است که محمد بن عبدالله و جماعتی از قریش و سهیل بر آن توافق نمودند که ده سال جنگ نباشد و از جنگ با یکدیگر دست برداریم و بین ما نه دزدی باشد و نه خیانت و به یکدیگر کاری نداشته باشیم، هر کس دوست داشته باشد به عهد (بیعت) محمد داخل شود بتواند این کار را انجام دهد و هر کس دوست داشته باشد در تعهد قریش وارد شود بتواند و هر کس بدون اجازه ولی خود نزد محمد بیاید محمد او را به ولی او برگرداند و اگر از اصحاب محمد کسی به سوی قریش برود لازم نیست او را بازگرداند. و اسلام در مکه ظاهر و آشکار باشد و هیچ کس بر دینش اکراه نشود و مورد اذیت و سرزنش قرار نگیرد. و محمد و اصحابش امسال را برمی‌گردند و در سال آینده وارد مکه می‌شوند و سه روز در مکه می‌مانند. و با سلاح داخل مکه نمی‌شوند مگر سلاح (عادی) مسافر و شمشیرها در غلاف. و این پیمان‌نامه را علی بن ابی طالب نوشت و مهاجرین و انصار شاهد این نوشته بودند. سپس رسول خدا ص فرمود: یا علی تو نخواستی اسم مرا از نبوت پاک کنی، ولی سوگند به خدایی که مرا به حق به نبوت مبعوث نمود چنین موردی برای تو پیش خواهد آمد که به فرزندان همین افراد جواب مثبت دهی در حالی که تو دلتنگ و ناراحت و مظلوم هستی. پس آنگاه که روز صفین فرا رسید و به دو نفر حکم راضی شدند، علی ع نوشت: این قراردادی است بین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان. عمرو عاص گفت: اگر می‌دانستیم تو امیرالمؤمنین هستی که با تو جنگ نمی‌کردیم. باید بنویسی: این قراردادی است بین علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان. امیرالمؤمنین ع فرمود: راست گفت

خدا و راست گفت رسول خدا ص. رسول خدا ص این مطلب را به من خبر داده بود. به هر حال، وقتی قرارداد (بین حضرت رسول ص و قریش) را نوشتند خزاعه بلند شد و گفت: ما در پیمان و عهد (بیعت) محمد هستیم و فرزندان بکر بلند شدند و گفتند: ما در بیعت قریش و پیمان آنان هستیم. این قرارداد را در دو نسخه نوشتند، یک نسخه نزد رسول خدا ص ماند، یک نسخه نزد سهیل بن عمرو. و سهیل بن عمرو و حفص بن احنف به سوی قریش بازگشتند و آنها را خبر دادند. رسول خدا ص به اصحابش گفت شترهایتان را نحر کنید و حلق نمایید. پس امتناع کردند و گفتند: چگونه شترهایمان را نحر کنیم و حلق نماییم در حالی که طواف خانه خدا نکردیم. و سعی بین صفا و مروه نکرده‌ایم؟ پس رسول خدا ص از این موضوع غمناک شد و به ام سلمه درد دل کرد. ام سلمه گفت: یا رسول الله تو نحر کن و حلق نما. رسول خدا ص نحر کرد و حلق نمود، قوم نیز در میان یقین و شک نحر کردند و حلق نمودند. پس رسول خدا ص جهت تعظیم قربانی‌ها فرمود: خدا رحمت کند حلق کنندگان را. و گروهی که قربانی و شتر نفرستاده بودند گفتند: یا رسول الله، خدا مقصرین را نیز رحمت کند، چون کسی که قربانی نفرستد حلق بر او واجب نیست. پس رسول خدا ص برای دومین بار فرمود: خدا رحمت کند حلق کنندگان را، آنان که قربانی نفرستادند. پس گفتند: ای رسول خدا: مقصرین! پس فرمود خدا رحمت کند مقصرین را. پس رسول خدا ص به طرف مدینه حرکت کرد و به تنعیم بازگشت و در زیر درخت فرود آمد و اصحابی که صلح را بر او انکار کرده بودند آمدند و عذرخواهی کردند و از آنچه از آنان رفته بود اظهار ندامت نمودند و از رسول خدا ص درخواست کردند که برای آنان استغفار نماید که آیه رضوان نازل شد. بدان که خلاف اقوال و اخبار در بیان این فتح و تعلیل آن به بخشیده شدن گناهان گذشته و آینده و قول رسول خدا ص بعد از نزول این آیه و این سوره مبنی بر اینکه: بر من آیه‌ای نازل شده که محبوبتر از دنیا و آنچه که در آن است می‌باشد و تعقیب غفران او به اتمام نعمت و هدایت و نصر و انزال سکینه همه دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از این فتح، فتح مکه یا فتح خیبر یا فتح سایر شهرها نیست، بلکه مقصود فتحی است که اصل همه فتوحات است و آن فتح باب ارواح بسوی جبروت، بلکه به لاهوت است. و در این فتح جمیع فتوحات از فتح شهرها، و رسیدن نعمت‌های صوری و معنوی و غلبه بر دشمنان و حکم بین او و دشمنانش و چگونگی حکومت بین خلق و علم به اشیاء محقق می‌شود. و این فتح است که سبب بخشیده شدن گناهان کسی است که به او متصل شده باشد و در زیر پرچم او داخل گردیده باشد، هر کس که می‌خواهد باشد و گناهانش اگرچه به عدد

قطرات دریاها و دانه‌های ریگ‌ها و شن‌ها باشد. و روی همین جهت است که علی ع فرمود: دینتان را قدر بدانید که گناه در آن بخشیده شود و ثواب در غیر آن قبول نگردد. و این فتح همان فتحی است که برای صاحب آن نقص و قصوری باقی نمی‌ماند و با این فتح است که صاحب آن خاتم به کلّ در کلّ می‌شود. و این فتح است که برای صاحبش محبوبتر از همه اشیاست.»

مفهوم دیگری از سلطه‌جویی در آیاتی است که در مورد بغی نازل شده است. در تعریف بغی آمده است که: «مقصود از بغی مطلق بسط ید و حکومت و ریاست است و خدای تعالی آن را مقید به غیر حق بودن نموده است و بغی از بغی، بغیاً به معنی قدرتمند شدن است.»^{۴۹۱} در این آیه آمده است که: «بگو پروردگار من زشتکاری‌ها را چه آشکار باشند و چه پنهان و نیز گناهان و تسلط جستن بر دیگران (بغی) را به غیر حق حرام کرده است.»^{۴۹۲} و در سوره یونس می‌فرماید: «در زمین به غیر حق بغی می‌کنند، ای مردم این تجاوز و سلطه‌جویی (بغی) بر خود شما خواهد بود.»^{۴۹۳} علت این که آثار این گونه سلطه‌جویی‌ها و تجاوزات به ضرر خود مردم خواهد بود در این است که بر اساس اصول اقتصاد خرد بر مبنای استدلالات ریاضی می‌توان اثبات کرد که هرگونه تجاوز یا محدودیت می‌تواند باعث کاهش رفاه جامعه بشری گردد. این موضوع مباحث بسیار طولانی را می‌طلبد که جای وارد شدن به آن در این مقال نیست ولی نظریات اساسی در این باب تحت عناوین «بهینه‌گی پارتو»^{۴۹۴} و اصل لوشاتولیه^{۴۹۵} و اثر آن در کاهش کارایی و نظریه تجارت و رفاه همکش و اوهلین^{۴۹۶} قابل مطالعه است. لذا در سوره نحل می‌فرماید: «همانا خداوند به عدل و احسان و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد و از فحشاء و زشتکاری و بغی نهی می‌نماید.»^{۴۹۷} در سوره شوری می‌فرماید: «مسئولیت بر کسانی است که به مردم ظلم می‌کنند و به غیر حق سلطه‌جویی و تجاوز (بغی) می‌کنند، بر ایشان عذابی دردناک خواهد بود.»^{۴۹۸}

^{۴۹۱} - بیان السّعادة فی مقامات العبادة، جلد پنجم ترجمه، در ذیل آیه ۳۳ سوره اعراف، ص ۲۸۰.

^{۴۹۲} - سوره اعراف، آیه ۳۳، قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بَغْيِ الْحَقِّ.

^{۴۹۳} - سوره یونس، آیه ۲۳، يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ.

^{۴۹۴} - Pareto optimality

^{۴۹۵} - Le Chetalier principle

^{۴۹۶} - Hecksher & Ohlin

^{۴۹۷} - سوره نحل، آیه ۹۰، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِبْنَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ.

^{۴۹۸} - سوره شوری، آیه ۴۲، إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ هُمُ عَذَابُ أَلِيمٍ.

علیرغم کراهت جنگ لزوم آن در موارد جلوگیری از فساد نیز قابل نفی نیست. در سوره بقره می‌فرماید: «اگر خداوند بعضی را بوسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین تباه می‌شد.»^{۵۰۱} در آیه دیگری در سوره حج می‌فرماید: «آنها به ناحق از دیارشان رانده شده‌اند جز آن نبود که می‌گفتند: الله رب ماست و اگر خدا بعضی را بوسیله بعضی دفع نکرده بود، دیرها و کلیسیاها و کنشها و مسجدهائی که نام خدا زیاد در آن برده می‌شود ویران می‌گردید.»^{۵۰۲}

از لحاظ کلی جنگ‌ها در اسلام به چهار بخش جهاد اسلامی، دفاع در برابر متجاوز و یاری مظلوم و استنصار دینی تقسیم می‌شوند. حکم جهاد در اسلام و پاسخ به استنصار دینی مختص نبی ص و قائم آل محمد ص است و در اختیار دیگری نیست. اقسام دوم و سوم یعنی دفاع در برابر متجاوز و یاری رساندن مظلوم بر همه واجب است. و در حالات دیگر نمی‌توان به بهانه‌های متفاوت اقدام به تجاوز به دیگری با هر دین و مسلکی نمود. حتی تکفیر^{۵۰۳} نیز ممنوع است چه رسد به حمله و تجاوز.

دفاع در برابر متجاوز و یاری مظلوم و استنصار بر همه واجب است و در غیر این صورت نمی‌توان

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا.

۵۰۱ - سوره بقره، آیه ۲۵۱، وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.

۵۰۲ - سوره حج، آیه ۴۰، الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقِّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتِ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا.

۵۰۳ - در کتاب: «فرهنگ دیوان اشعار امام خمینی»، چاپ دوم، ۱۳۷۳، در صص ۱۰۳-۱۰۱ در ذیل کلمه تکفیر- کفر در شرح این شعر:

دست آن شیخ ببوسید که تکفیرم کرد محاسب را بنوازید که زنجیرم کرد

آمده است: «تکفیر در اصل چیزی را پوشاندن؛ اگر به خداوند نسبت داده شود در گذشتن از گناه یا گناه کسی را پاک کردن. در اصطلاح فقهی و کلامی، کسی را به بی‌دینی و کفر نسبت دادن، کسی را کافر خواندن، و (در گذشته‌های نسبتاً دور) رسماً از یک جامعه دینی بیرون کردن. سابق بر این، که توجه و حساسیت مردم نسبت به مسایل دینی بیشتر بود، تکفیر در واقع سبب قطع رابطه با اجتماع بود. از تکفیر سؤاستفاده‌های فراوان شده است؛ و چه بسا اشخاصی بی‌گناه که از این راه به قتل رسیده‌اند. غالباً تکفیرهای سیاسی زیر پرده تکفیر دینی صورت می‌گرفته است. از مواردی که در دو سده اخیر تکفیر کسی باعث قتل او شده است، ماجرای کشتن مشتاق (جناب مشتاقعلیشاه کرمانی از مشایخ سلسله نعمت‌اللهی) در کرمان است...»

به بهانه‌های متفاوت اقدام به تجاوز تکفیر یا حمله به دیگری با هر دین و مسلکی نمود.

۶۲- اصل عدم جواز به حمله و جواز دفاع

دستور قرآن کریم بر اصلاح و صلح بین ملل است. بررسی جنگ‌هایی که در صدر اسلام اتفاق افتاد نشان می‌دهد که رسول اکرم ص و یاران آن حضرت در جنگ‌های متعدّد درصدد احقاق حقّ خود بودند و هیچکدام از غزوات یا سریه‌ها در زمان رسول اکرم ص بدون این وجه نمی‌باشد و همه آنها جنگ‌هایی برای بازستاندن حقوق ناشی از ظلم قبلی به مسلمین بوده است. در اسلام ظلم ستیزی مجاز شناخته شده و بر این اساس قرآن می‌فرماید: «به آنان اجازه پیکار داده شد آنگاه که به آنها ستم کنند و بی‌تردید خداوند بر پیروزی آنان تواناست.»^{۵۴} در تفسیر این آیه آمده است که: «أُذِنَ جَوَابَ سُئَالِ مَقْدَرٍ اسْتِ، گویا گفته شده اگر خداوند از مؤمنین دفاع می‌کند پس برای مؤمنین شایسته نیست که جنگ کنند، پس خدای تعالی فرمود: لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونََ به آن کسانی از مؤمنین که قتال می‌کنند اجازه داده شده است. اِذِنَ بر بنای مفعول و بر بنای فاعل خوانده شده است و بنا بر هر یک از دو قرائت لفظ يُقَاتِلُونََ بر بنای مفعول و بر بنای فاعل خوانده شده است. بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا در نزول آیه ذکر شده که مشرکین مسلمین را اذیت می‌کردند به طوری که همیشه سرشکسته و کتک خورده پیش رسول خدا ص می‌آمدند و شکایت به او می‌بردند پس رسول خدا ص به آنان می‌گفت: صبر کنید من مأمور به جنگ نشده‌ام تا آنکه هجرت نمود پس این آیه بر او نازل شد و این اولین آیه‌ای است که درباره قتال نازل شده است.»^{۵۵}

در سوره بقره می‌فرماید: «و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید و تعدّی نکنید که خدا تعدّی کنندگان را دوست ندارد.»^{۵۶} این آیه دستور دفاع است در مقابل آنان که به جنگ می‌پردازند و همچنین این آیه اجازه تعدّی را نیز سلب فرموده چه «تعدّی از ابتدا» یعنی تجاوز و شروع جنگ و چه «تعدّی در میانه» جنگ یعنی بیش از آنکه لازم است به دشمن آسیب زده شود یا ادامه جنگ پس از آنکه ایشان تسلیم گشتند یا به اسیران آنها یا غیرنظامیان آنها تجاوز شود.

^{۵۴} سوره حج، آیه ۳۹، أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونََ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ.

^{۵۵} - بیان السّعادة فی مقامات العبادة، ترجمه، جلد دهم، صص ۱۰۵ - ۱۰۴.

^{۵۶} - سوره بقره، آیه ۱۹۰، وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

حکم دفاع در این آیه نیز آمده است: «همچنان که مشرکان همگی به جنگ با شما برخاستند، همگی به جنگ با ایشان برخیزید.»^{۵۰۷} این آیه شریفه نیز جواز به دفاع و مقابله به مثل می‌فرماید: «ماه حرام در مقابل ماه حرام قرار دارد و در برابر (هتک) حرمت‌ها قصاص است پس کسی که به شما تجاوز کرد بر او همانند آنچه بر شما تجاوز کرده مقابله به مثل کنید و از خدا بترسید و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است.»^{۵۰۸} از این آیه استنباط می‌شود که اگر مال کسی را غضب کردند می‌تواند مالش را پس بگیرد یا تعدی به مثل نماید که تقاص نام دارد و همچنین این آیه بر قصاص به مفهوم تلافی و مقابله به مثل در برابر عمل جانی نیز دلالت دارد و بر دفاع در جنگ نیز مصداق می‌یابد و مشمول تقاص نیز می‌شود.»^{۵۰۹}

حضرت امیر ع به معقل بن قیس ریاحی هنگامی که او را با سه هزار تن در مقدمه سپاه خود به شام می‌فرستد می‌فرماید: «از خدایی بترس که از دیدار او ناچاری، و جز آستانش پایانی نداری. جنگ مکن مگر با آن که با تو بجنگد... کینه آنان شما را واندارد که جنگ را آغاز کنید پیش از آن که به راه راستشان بخوانید و در عذر را به رویشان فراز کنید.»^{۵۱۰}

۵۰۷ - سورة توبه، آیه ۳۶، وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً.

۵۰۸ - سورة بقره، آیه ۱۹۴، الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

۵۰۹ - نگاه کنید به ابوالقاسم گرگی (۱۳۸۰) آیات الاحکام (حقوقی و جزایی) نشر میزان صص ۷۳ - ۷۰.

۵۱۰ - نهج البلاغه، نامه ۱۲، ترجمه جعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۸، ص ۲۷۹. شرح نهج البلاغه، ۱۵، ۹۲، ۱۲ - و من وصیة له ع وصی بما معقل بن قیس. معقل بن قیس کان من رجال الکوفة و أبطالها و له رئاسة و قدم أوفده عمار بن یاسر إلى عمر بن الخطاب مع الهرمزان لفتح تستر و کان من شیعة علی ع ووجهه إلى بنی ساقه فقتل منهم و سبی و حارب المستورد بن علفه الخارجي من تمیم الرباب فقتل کل واحد منهما صاحبه بدجلة و قد ذکرنا خبرها فیما سبق و معقل بن قیس ریاحی من ولد ریاح بن یربوع بن حنظلة بن مالک بن زید مناة بن تمیم. قوله ع و لا تقاتلن إلا من قاتلك نھی عن البغی. و سر البردین هما الغداة و العشی و هما الأبردان أيضا. و وصاه أن یرفق بالناس و لا یکلفهم السیر فی الحر. قوله ع و غور بالناس انزل بهم القاتلة و المصدر التغویر و یقال للقاتلة الغائرة. قوله ع و رفه فی السیر أي دع الإبل ترد رفها و هو أن ترد الماء کل یوم متی شاءت و لا ترهقها و تحشمها السیر و یجوز أن یکون قوله و رفه فی السیر من قولك رفهت عن الغريم أي نفست عنه. قوله ع و لا تسر أول اللیل قد ورد فی ذلك خبر مرفوع و فی الخبر أنه حین تنشر الشیاطین و قد علل أمير المؤمنین ع النهی بقوله فإن الله تعالی جعله سکنًا و قدره مقاما لا تطعنا یقول لما امتن الله تعالی علی عباده بأن جعل لهم اللیل لیسکنوا فیہ کره أن یخالقوا ذلك و لكن لقاتل أن یقول فکیف لم یکره السیر و الحركة فی آخره و هو من جملة اللیل أيضا و یمكن أن یکون فهم من رسول الله ص أن اللیل الذي جعل سکنًا للبشر إنما هو من أوله إلى وقت السحر. ثم أمره ع بأن یریح فی اللیل بدنه و ظهره و هی الإبل و بنو فلان مظهرون أي لهم ظهر ینقلون علیه كما تقول منجیون أي لهم نجائب. قال الراوندي دنبالة زینویس در صفحه بعد:

این اصل از تهور در شروع جنگ‌ها می‌کاهد و از این باب رعایت آن در عرصه بین‌المللی بسیار مهم است. اینگونه اصول حتی اگر به صورت عرف بین‌المللی نیز مورد قبول جامعه جهانی قرار گیرد اثرات بسیار مطلوبی در تشنج‌زدائی خواهد داشت.

اصل بر اصلاح و صلح بین ملل است. تعدی از هر نوع، «تعدی از ابتدا» یعنی تجاوز و شروع جنگ و «تعدی در میانه» جنگ یعنی بیش از آنکه لازم است به دشمن آسیب زده شود یا ادامه جنگ پس از آنکه دشمن تسلیم شد یا به اسیران یا غیرنظامیان ممنوع است.

۶۳- اصل شدت بر خورد با متجاوز محارب

آیات زیادی درباره وظایف نبی ص و مؤمنین در جنگ‌ها نازل گردیده است. در آیه زیر برای انذار و تحذیر محاربین در محاربه با خدا و رسول او ص می‌فرماید که: «جز این نیست که کيفر کسانی که با خداوند و پیامبرش به ستیزه برمی‌خیزند و در زمین سعی به فساد می‌کنند این است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دست‌ها و پاهایشان به طور مخالف قطع شود یا از آن سرزمین تبعید شوند این عذاب آنان در دنیاست و برای ایشان در آخرت عذاب بزرگی است.»^{۵۱۱}

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

الظهر الخيول و ليس بصحيح و الصحيح ما ذكرناه. قوله ع فإذا ع وقتت أي فإذا وقتت ثقلك و رحلك لتسير فليكن ذلك حين ينبطح السحر. قال الراوندي فإذا وقتت ثم قال و قد روي فإذا واقفت قال يعني إذا وقتت تجارب العدو و إذا واقفته و ما ذكره ليس بصحيح و لا روي و إنما هو تصحيف أ لا تراه كيف قال بعده بقليل فإذا لقيت العدو و إنما مراده هاهنا الوصاة بأن يكون السير وقت السحر و وقت الفجر. قوله ع حين ينبطح السحر أي حين يتسع و يمتد أي لا يكون السحر الأول أي ما بين السحر الأول و بين الفجر الأول و أصل الانبطاح السعة و منه الأبطح بمكة و منه البطيحة و تطح السيل أي اتسع في البطحاء و الفجر انفجر انشق. ثم أمره ع إذا لقي العدو أن يقف بين أصحابه وسطاً لأنه الرئيس و الواجب أن يكون الرئيس في قلب الجيش كما أن قلب الإنسان في وسط جسده و لأنه إذا كان وسطاً كانت نسبته إلى كل الجوانب واحدة و إذا كان في أحد الطرفين بعد من الطرف الآخر فرما يختل نظامه و يضطرب. ثم نماه ع أن يدنو من العدو دنو من يريد أن ينشب الحرب و نماه أن يبعد منهم بعد من يهاب الحرب و هي البأس قال الله تعالى وَ حِينَ الْبَأْسِ أي حين الحرب بل يكون على حال متوسطة بين هذين حتى يأتيه الأمر من أمير المؤمنين ع لأنه أعراف بما تقتضيه المصلحة. ثم قال له لا يحملنكم بغضكم لهم على أن تبدءوهم بالقتال قبل أن تدعوهم إلى الطاعة و تعذروا إليهم أي تصبروا ذوي عذر في حربهم. و الشنتان البغض بسكون النون و تحريكها.

^{۵۱۱} - سورة مائدة: آية ۳۳، إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَخُوا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جَزَاءُ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

علیرغم این شدت عمل، مفرّ بسیار راحتی نیز برای این گروه در نظر گرفته است که در آیه بعد از آن می‌فرماید: «مگر کسانی که پیش از آنکه شما بر آنها دست یابید توبه کنند. پس بدانید که خدا آمرزنده و مهربان است.»^{۵۱۲} معنی این دو آیه در پشت سر هم حامل این پیام به متجاوزین است که یا اقدام به تجاوز نکنید یا اگر کردید تنها راه حل شما دخول در اسلام است. در شرح این دو آیه می‌فرماید:^{۵۱۳} «جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ جَزَايَ مُحَارِبِهِ وَ جَنَگَ بَا أَوْلِيَآءِ وَ بَنَدِگَانَ مَوْمِنِ خَدَا وَ رَسُوْلَهُ وَ رَسُوْلَ او جَزَايَ جَنَگَ بَا خُوْد رَسُوْلِ يَآ جَانَشِيْنَ او يَآ مَوْمِنِيْنَ بَه سَبَبِ قَطْعِ طَرِيْقِ اَنَانِ يَآ قَطْعِ طَرِيْقِ كَسِيْ كَه دَر جَسْتَجُوِي رَسُوْلِ ص يَآ اِمَامِ ع اَسْت وَ اَقْلَ اَن اِيْنَ اَسْت كَه بَرَايَ تَرَسَانِيْدِن مَوْمِنِ شَمَشِيْرِ بَرَهْنَه كَنْد وَ دَر شَب شَمَشِيْرِ حَمَلِ كَنْد؛ مَگَر اَز اَهْلِ شَكْ نَبَاشْد وَ يَسْعُوْنَ فِي الْاَرْضِ فَسَادًا، وَ دَر زَمِيْنَ فَسَادِ مِي كَنْنَد، فَسَادًا مَفْعُوْلٌ مَطْلُوْقٌ بَرَايَ يَسْعُوْنَ اَز غَيْرِ فَعْلِ خُوْدش اَسْت يَآ بَه تَقْدِيْرِ مَصْدَرِ اَز سَعِيْ اَسْت وَ اِفْسَادِ دَر زَمِيْنَ بَا رَاهَزْنِي وَ غَارْتِ مَالِ وَ قَتْلِ نَفْسِ مَحَقَّقِ مِي شُوْد. اَنْ يُقْتَلُوْا اَوْ يُصَلَّبُوْا اَوْ تُقَطَّعَ اَيْدِيْهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ اَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ (جَزَايَ مُحَارِبِهِ ...) اِيْنَ اَسْت كَه اَنَانِ رَا بَكَشْنَد وَ يَآ مَصْلُوْبِ سَازَنْد، يَآ دَسْتِ وَ پَايْشَانِ رَا بَه خِلَافِ بِيْرَنْد يَآ تَبْعِيْدِ كَنْنَد، وَ اَخْبَارِ دَر اَخْتِيَارِ اِيْنَ عَقُوْبَاتِ اِخْتِلَافِ دَارَنْد، يَآ مَنُوْبَ بَه رَأْيِ اِمَامِ اَسْت كَه هَر طَوْرِ كَه بَخُوَاهْدِ عَمَلِ كَنْد، يَآ مَنُوْبَ بَه رَأْيِ خُوْدش اَسْت وَ لِيْ بَا مَلَاخِظَه جَنَابِيْتِ وَ مَقْدَارِ اَن، وَ اِيْنَكَه عَقُوْبِيْتِ رَا بَه مَقْدَارِ جَنَابِيْتِ اِخْتِيَارِ كَنْد. وَ هَمچِيْنِ اَسْت دَر تَبْعِيْدِ كَه آيَا اِخْرَاجِ اَز شَهْرِيْ اَسْت كَه دَر اَن زَنْدَگِيْ مِي كَنْد بَه شَهْرِ دِيْگَر، يَآ اِيْنَكَه عِلَاوَه بَر اِخْرَاجِ بَايْدِ بَه اَن شَهْرِ هَم نُوْشْت كَه او تَبْعِيْدِ شُدَه اَسْت وَ بَا او تَا يَكْسَالِ نَشِيْنَنْد، وَ مَعَامَلَه نَكَنْنَد وَ نِكَاحِ نَمَايَنْد وَ خُوْرْدَنْ وَ اَشَامِيْدَنْ بَا او نَدَاشْتَه بَاشَنْد. يَآ اِيْنَكَه مَقْصُوْدِ غَرَقِ كَرْدَنْ دَر دَرِيَا اَسْت، يَآ گَزَاشْتَنْ دَر حَبْسِ اَسْت. ذَلِكْ هُمْ خَزِيْ فِي الدُّنْيَا وَ هُمْ فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيْمٌ اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَقْدِرُوْا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوْا اَنَّ اللَّهَ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ اِيْنَ اَسْت. اِيْنَ اَسْت كَه بَرَايَ اِيْشَانِ دَر اٰخِرْتِ عَذَابِ بَزَرْگِيْ اَسْت مَگَر كَسَاْنِيْ كَه پِيْشِ اَز اَنَكَه شَمَا بَر اَنهَا دَسْتِ يَآبِيْدِ تُوْبَه كَنْنَد. پَسِ بَدَانِيْدِ كَه خَدَا اَمْرَزَنْدَه وَ مَهْرَبَانِ اَسْت، مَقْصُوْدِ اَز اِيْنَ تُوْبَه اَن نِيْسْت كَه بِيْنَ خَدَا وَ بَنَدَه مَحَقَّقِ مِي شُوْد كَه بَر مَعْصِيْتِ پَشِيْمَانِ شُدَه وَ لَفْظِ تُوْبَه رَا بَر زَبَانِ جَارِيْ مِي كَنْد، اِيْنَ تُوْبَه دَاَنْسْتَه نَمِيْ شُوْد مَگَر بَا اِقْرَارِ تُوْبَه كَنْنَدَه، وَ اِقْرَارِ شَخْصِ بَه نَفْعِ خُوْدشِ نَافِذِ نِيْسْت، بَلَكَه اِقْرَارِ عَلِيْهِ خُوْدشِ نَافِذِ اَسْت.

^{۵۱۲} - سورة مائده آيه ۳۴، اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَقْدِرُوْا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوْا اَنَّ اللَّهَ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ.

^{۵۱۳} - بيان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد چهارم ترجمه، صص ۳۲۳.

بلکه مقصود از توبه آن است که مناظ اسلام و ایمان است به سبب قبول دعوت ظاهری یا دعوت باطنی که آن تنها امر بین خدا و عبد نیست بلکه باید رسول ص یا امام ع نیز توبه او را قبول کند و برای او استغفار کند، و از او پیمان بگیرد، و هر کس که رسول یا امام برای او استغفار کند و توبه اش را بپذیرد، گناه او بخشیده شده و توبه اش قبول و دارای شاهد و گواه است، زیرا که اسلام، ماقبلش را می پوشاند.»

در سورة انفال می فرماید: «کسانی که تو از آنان پیمان گرفتی سپس پیاپی پیمان خویش را می شکنند و هیچ پروا نمی کنند پس اگر آنها را در جنگ بیابی پراکنده شان ساز تا پیروانشان نیز پراکنده شوند، باشد که عبرت گیرند. اگر می دانی که گروهی در پیمان خیانت می ورزند به آنان اعلام کن که همانند خودشان عمل خواهی کرد زیرا خدا خائنان را دوست ندارد. مپندارید که آنان که کافر شده اند پیشی گرفته اند، زیرا خدا را ناتوان نمی سازند. و در برابر آنها تا می توانید نیرو و اسبان جنگی فراهم نمائید تا دشمنان خدا و دشمنان خود و جز آنها که نمی شناسید و خدا می شناسد را بترسانید و آنچه را که در راه خدا هزینه می کنید به تمامی شما باز گردانده شود و به شما ستم نشود. و اگر به صلح گرایند تو نیز به صلح گرای و بر خدا توکل کن که اوست شنوا و دانا و اگر خواستند تو را بفریبند خدا برای تو کافی است. اوست که تو را به یاری خویش و یاری مؤمنان تأیید کرده است و دلهایشان را به یکدیگر مهربان ساخته. اگر تو همه آنچه را که در روی زمین است انفاق می کردی دلهای ایشان را به یکدیگر مهربان نمی ساختی ولی خدا دلهایشان را به یکدیگر مهربان ساخت که او پیرومند و حکیم است. ای پیامبر، خدا و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند تو را بسند. ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ برانگیزان که اگر از شما بیست تن باشند و در جنگ پایداری کنند بر دویست تن غلبه خواهند یافت و اگر صد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می شوند. زیرا آنان مردمی عاری از فهمند. اکنون خدا بار از دوشتان برداشت و به ناتوانائی تان آگاه است. اگر از شما صد تن باشند و در جنگ پای فشرند بر دویست تن پیروز می شوند و اگر از شما هزار تن باشند به یاری خدا بر دوهزار تن پیروز می شوند، و خدا با آنهاست که پایداری می کنند. برای پیامبر شایسته نیست که تا می تواند کشتار کند اسیر بگیرد. شما متاع این دنیا را می خواهید و خدا آخرت را می خواهد خدا عزیز حکیم است. (اشاره به این است که نباید در جنگ و قتال سهل انگاری شود تا بلکه دشمنان را اسیر گیرند و بعد با اخذ فدیة آزاد کنند یا به عنوان برده بفروشند بلکه باید در جنگ با شدت عمل جنگید و کشت. همانطور که اسرائی که در

جنگ بدر با فدیة آزاد شدند در سال بعد در جنگ احد مؤمنین را کشتند). اگر پیش از این از جانب خدا حکمی نشده بود به سبب آنچه گرفته بودید عذابی بزرگ به شما می‌رسید. از آنچه غنیمت گرفته‌اید که حلال است و پاکیزه بخورید و از خدا بترسید هر آینه خدا آمرزنده مهربان است. ای پیامبر به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: اگر خدا در دل‌هایتان نشان ایمان ببیند بهتر از آنچه از شما گرفته شده ارزانتان خواهد داشت و می‌آمرزدتان و خدا آمرزنده و مهربان است و اگر قصد خیانت به تو را داشته باشند پس به تحقیق که اول به خدا خیانت ورزیده‌اند و خدا تو را بر آنها نصرت داده است که خدا دانا و حکیم است.»^{۵۱۴} در تفسیر این آیات فرموده‌اند:^{۵۱۵} «الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ تَفْسِيرٌ بِبَنِي قَرِيظَةَ كَرَدَهُ، كَمَا مَقْصُودٌ مِنْ مَعَاهِدِهِ، بِيَمَانٍ مَتَارِكَةٍ هِيَ وَنِيْزٌ بِمَنَافِقِيْنَ اصْحَابِ بِيَامِرٍ تَفْسِيرٌ كَرَدَهُ، كَمَا مَقْصُودٌ مِنْ بِيَامَانٍ، بِيَمَانٍ بِيَعْتِ اسْتِ وَبِهْتِ اسْتِ كَمَا تَعْمِيْمٌ دَاوَةٌ هُوَتْ. ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ وَ هَر مَرْتَبَةً عَهْدَ خُودِ رَا شَكَسْتُمْ وَ اَز سَخَطِ خُودِ نَمِي تَرَسْتُمْ، يَا اَز عَذَابِ تُو وَ عَذَابِ مُؤْمِنِيْنَ نَمِي تَرَسْتُمْ. فَاِمَا تَتَّقَتْهُمْ فِي الْحَرْبِ پَس اِگَر اَنَانِ رَا اَمَادَةُ جَنْگِ يَافَتِي، اِگَر مَقْصُودِ مَنَافِقِيْنَ اَمَتْ بَاشَدِ پَس جَرِيَانِ اَمْرٍ بِه دَسْتِ عَلِيٍّ عَ اسْتِ. فَشَرِيْدٌ بِهِيْمٍ بَا كَسْتَنْ وَ مَجْرُوحِ كَرْدَنْ اَنهَا رَا پَرَا كَنْدَه سَاَز. مَنْ خَلَفَهُمْ كَسَانِي كَه پَسْتِ سَر اَنهَا هَسْتَنْد، اَز سَايِرِ كَفَّارِ وَ قَتِي شَدَّتْ عَذَابِ (بِرْخُورْد) تُو رَا بَشْنُوند وَ بَدَانْد كَه تُو جَنْگِجُويَانِ رَا مِي كَشِي پَس طَمَعِ دَر

^{۵۱۴} - سورة انفال، آيات ۷۱ - ۵۶، الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ. فَاِمَا تَتَّقَتْهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِيْدٌ بِهِيْمٍ مِنْ خَلْفِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ. وَ اِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ اِلَيْهِمْ عَلٰى سَوَاءٍ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِيْنَ. وَ لَا يَخْسِرَنَّ اللّٰهِيْنَ كَفْرًا سَبَقُوا اِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ. وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَبُونَ بِه عَدُوَّ اللّٰهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ اٰخِرِيْنَ مِنْ ذُوْمِهِ لَا تَعْلَمُوْنَهُمْ اللّٰهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ يُوفَّ اِلَيْكُمْ وَ اَنْتُمْ لَا تظَلْمُونَ. وَ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ. وَ اِنْ يُرِيدُوا اَنْ يَخْدَعُوْكَ فَاِنَّ حَسْبَكَ اللّٰهُ هُوَ الَّذِيْ اَيْدَكَ بِنُصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ. وَ اَلْفَ بِيْنَ قُلُوْبِهِمْ لَوْ اَنْفَقْتَ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا مَا اَلْفَتْ بِيْنَ قُلُوْبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ اَلَفَ بَيْنَهُمْ اِنَّهٗ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ. يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ. يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلٰى الْقِتَالِ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِيْنَ وَ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا اَلْفًا مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُوْنَ. الْاَن حَقَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ اَنْ فِيْكُمْ ضَعْفًا فَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِيْنَ وَ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَلْفٌ يَغْلِبُوا اَلْفِيْنَ يَا ذِيْنَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ. مَا كَانِ لِنَبِيِّ اَنْ يَكُوْنَ لَهُ اَسْرٰى حَتّٰى يُنْجِزَ فِي الْاَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَ اللّٰهُ يُرِيْدُ الْاٰخِرَةَ وَ اللّٰهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ. لَوْ لَوْ كِتَابٌ مِنَ اللّٰهِ سَبَقَ لَمَسْكُمْ فِيمَا اَخَذْتُمْ عَذَابَ عَظِيْمٍ. فَكُلُوْا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلٰلًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ فُلْ لِمَنْ فِيْ اَيْدِيْكُمْ مِنَ الْاَسْرٰى اِنْ يَعْلَمِ اللّٰهُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا اُجِدَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرَ لَكُمْ وَ اللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. وَ اِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلِ فَاَمْكَنْ مِنْهُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ.

جنگ با تو نکنند، و آن امر به وارد آوردن جراحت شدید به کفار به اشد وجه آن است. لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ باشد کسانی که پشت سر جنگجویان هستند متذکر صدق نبوت و شدت عذاب تو بشوند. وَ اَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً زیاد کردن ما بر ادات شرط در اینجا و در جمله قبله و ملحق شدن نون تأکید جهت مبالغه در لزوم جزاست. یعنی اگر می‌ترسی از گروهی که پیمان بسته بودند که با شکستن پیمان خیانت ورزند و اثر مخالفت و نقض عهد برای تو ظاهر (مشخص) شود - نقل قول شده است که این آیه قبلاً درباره معاویه نازل شده است و مربوط به وقتی می‌شود که به امیرالمؤمنین ع خیانت کرد، و مصداق آیه از چیزهایی است که به دست علی ع جاری شده است -

عَلَى سِوَاءٍ فَايْبُدُ إِلَيْهِمْ پیمانشان را به سوی خودشان بینداز و آن را مراعات نکن در حالی که مشتمل بر مساوی بودن با آنها باشد یا مشتمل بر حالتی باشد که با حال آنان در نقض عهد مساوی باشد، زیرا نقض عهد از جانب تو پس از آنکه آنها نقض عهد کردند مذموم نیست. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ همانا خداوند خائنین را دوست ندارد، بیان علت امر جهت شکستن عهد است یعنی اینکه خائنین دارای وجهه محبت نیستند که تو مراعات آنها را بکنی و پیمان با آنها را نشکنی. وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا میندازید که آنان که کافر شده‌اند پیشی گرفته‌اند، نهادن اسم ظاهر در جای ضمیر از جهت تصریح به کفر به آنها و رسوایی ایشان است، و کفار خیال نکنند از ما پیشی گرفتند، یا غلبه کردند، و شاید معنی دوم مناسب‌تر باشد، که برای رفع خوف از آنها از جهت نقض عهدشان است.

إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ یعنی جلو نمی‌زنند و غلبه نمی‌کنند. يُعْجِزُونَ از اعجزه به معنی از او جلو زد یا او را عاجز قرار داد می‌باشد، و لَا يَحْسَبَنَّ بصورت غیبت قرائت شده، و اَنَّ بَا فَتْحِه، و وجوه اعراب برای کسی که به زبان عربی آگاه باشد مخفی نیست. وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ از چیزهایی که سبب قوت و شوکت شما می‌شود، از قبیل تفاخر در میدان جنگ زیرا تکبر در جنگ ممدوح است و اسلحه و غیر آن آماده سازید، در خبر وارد شده است که از جمله آن چیزها خضاب به رنگ سیاه است. وَ مِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ از قبیل عطف خاص بر عام است، زیرا که رباط مصدر به معنی مربوط یا جمع ریبط است به معنی بسته شده، ولی استعمال آن در اسبهایی است که برای جهاد بسته می‌شوند. تُرْهَبُونَ بِهِ و به آنچه که در توان دارید از نیرو فراهم سازید. عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ کسانی که از خیانت آنها می‌ترسید دشمن خدا و دشمن شما هستند و آوردن اسم ظاهر برای اشعار به علت و ذکر وصف دیگری از فطایح آنهاست. وَ اٰخِرِينَ مِنْ دُوْهُمْ و دیگران از غیر ایشان که از آنها ترس خیانت ندارند، و آنها کسانی از کفار هستند که بین شما و آنان عهد و پیمانی نیست، یا اینکه نمی‌ترسید که

امتان و اظهار محبت و احسان مرغوب است. یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ برانگیزان که اگر از شما بیست تن باشند و در جنگ پایداری کنند بر دویست تن غلبه خواهند یافت و اگر صد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می شوند. زیرا آنان مردمی عاری از فهمند، زیرا خدا مؤمنان را یاری می کند و آنها مانند مؤمنین به خدا و کسی که می داند یاری به دست خدا و پیروزی از جانب اوست، ثابت قدم نیستند. الْأَن حَفَفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا اکنون خدا بار از دوشتان برداشت و به ناتوانی تان آگاه است، این آیه پس از آنکه مؤمنین زیاد شده اند نازل شده است، و لذا وارد شده است که این آیه ناسخ قبل از خود است. فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و اگر از شما هزار تن باشند به یاری خدا بر دوهزار تن پیروز می شوند و خدا با آنهاست که پایداری می کنند، مقصود از ضعف، ضعف در دلها است، نه ضعف در ابدان تا با کثرت آنها منافات داشته باشد. مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ برای پیامبر شایسته نیست که تا می تواند کشتار کند اسیر بگیرد، جواب اصحاب پیامبر است که از او درخواست کردند اسیرها را نکشند و از آنها فدا بگیرد، و مقصود از اٹخان زیاد کشتن است از کشتن دشمنان وقتی که غلبه پیدا کند و در بین دشمن زخمی زیاد ایجاد کند. تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ با گرفتن فدیة کالای دنیا را می خواهید در حالی که خداوند برای شما آخرت را می خواهد. بر شماست که جهاد شما مشوب به اغراض دنیوی نباشد بلکه خالص برای آخرت باشد. وَ اللَّهُ عَزِيزٌ وَ خَدَاوَنَد غَلْبَه كَنَدَه اسْت وَ از ذلت پیامبرش بر فرض گرفتن فدا از اسیران نمی ترسد. پس این آیه جهت استدراک توهّم خوف ضعف و مغلوبیت است. حَكِيمٌ به جهت مصالحی که خودش می داند امر به قتل می کند. لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ اگر پیش از این از جانب خدا حکمی نشده بود، یا حکمی در لوح سابق از اباحه فدا و اعزاز مؤمنین، یا نگهداشتن آنها تا زمان معین نبود تا به وسیله آنان دین خدا عزیز شود. آن تهدید برای جلوگیری از کاری بود که در جنگ بدر انجام داده بودند که از اسرا فدا گرفتند، و بر این کار اصرار نمودند در حالی که رسول خدا ص آن را انکار می کرد، که راضی شدند، به تعداد اسرا و کسانی که از آنها فدیة گرفته شده بود در سال بعد (در جنگ احد) از مؤمنین کشته شدند. لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ به سبب آنچه گرفته بودید عذابی بزرگ به شما رسید، از فدیة ای که گرفتید، یا اصراری که بر گرفتن فدیة می کردید عذابی بزرگ به شما رسید. یا اگر در اباحه فدیة و

اعزاز شما نوشته‌ای در لوح نبود عذاب سختی برای شما بود. فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ پس از فدیة كه غنیمت بدست آورید بخورید زیرا كه آن غنیمت است، یا اباحه برای تخفیف است كه گویا از آن امساک کرده بودند و در اباحه آن مردّد بودند یا اینکه از زمان سابق حكمی در اباحه خدا و اعزاز شما و اعتلای كلمه شما نیامده بود، پس خود را به زحمت نیاندازد و از غنیمت بخورید از حلالاً طیباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ حلال و پاکیزه ولی در اسراف كردن در آن یا در مخالفت با رسول خدا ص در غنیمت از خدا بترسید و آنچه را كه رسول خدا ص می‌دهد به آن راضی باشید. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ چون خداوند تجرّی شما را بر اصرار در فدیة می‌بخشد. رَحِيمٌ در مورد اباحه غنیمت و فدیة بشما رحم می‌كند. یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى ای پیامبر به کسانی كه در دست شما اسیرند یعنی اسرای بدر بگو، یا به عَبَّاس و عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث بگو، چنانكه در خبر وارد شده كه آیه درباره عَبَّاس و عقیل و نوفل نازل شده است، و داستان آنها و قصه جنگ بدر به تفصیل در صافی^{۵۱۶} مسطور است. إِنَّ يَعْزِمُ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا اگر خدا در دلهای شما خوبی و رغبت و میل به ایمان دید، يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ بهتر از آنچه كه از شما گرفته است به شما می‌دهد از قبیل غنیمت در جنگ و فدیة پس از اسارت. وَ يَعِزُّ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ وَ آنچه كه در دشمنی با رسول خدا ص از شما صادر شده بود را می‌بخشد. رَحِيمٌ پس به شما بهتر از آنچه كه از شما گرفته شده می‌دهد. پس حقّ عبارت این است كه بگوید: خداوند شما را می‌بخشد و بهتر از آن را به شما می‌دهد، زیرا مغفرت كه عبارت از پوشیدن گناهان است مقدّم بر رحمت و انعام است، ولی چون مقام، مقام اهتمام به عوض دادن چیزی است كه فوت شده لذا آن را مقدّم داشت. وَ إِنَّ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ و اگر بخواهند به تو خیانت كنند، عطف از جانب خدا بر گفته رسول است به اعتبار معنی و ملاحظه شخص مورد حكایت، با قطع نظر از حكایت بودن آن، و مانند آن زیاد است كه گویا گفته است: اگر خداوند بداند در دلهای آنان خیری است به آنها بهتر از آنچه كه از آنها گرفته شده می‌دهد، و اگر قصد خیانت تو را دارند پس تعجّبی در آن نیست، فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ كه پیش از این هم به خدا خیانت کرده‌اند، یعنی قبل از آنكه اراده خیانت به تو را کرده باشند، خلاف حكم عقل عمل كردند كه آن (عقل) رسول باطنی آنهاست پس خداوند مؤمنین را بر آنها مسلط كرد، پس باید از تسلط بترسند. و گاهی چنین تفسیر شده است: اگر اراده خیانت به تو درباره علی ع را دارند تعجّب مكن

که قبلاً دربارهٔ تو به خدا خیانت کرده‌اند. فَأَمَّا كُنْ مِنْهُمْ و برای این اندوهگین مباش که خداوند علی و یارانش را بر آنها تسلط می‌بخشد. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ و خداوند دانا به ارادهٔ هر اراده کننده است. حَكِيمٌ حکیم است و امر تو و امر خائنین را بر طبق حکمتش تدبیر می‌کند.»

در آیات دیگری در سورهٔ بقره می‌فرماید: «با کسانی که با شما جنگ می‌کنند در راه خدا بجنگید و تعدی کنید زیرا خدا تعدی کنندگان را دوست ندارد و هر جا که آنها را بیابید بکشید و آنها را بیرون کنید همانگونه که شما را بیرون کردند و فتنه از قتل بدتر است و در مسجد الحرام با آنها مجنگید مگر آنکه با شما بجنگد و چون با شما جنگیدند بکشیدشان که این پاداش کافران است و اگر باز ایستادند خدا آمرزنده و مهربان است. با آنها بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین برای خدا باشد ولی اگر از آیین خویش دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.»^{۵۱۷} در تفسیر این آیه فرموده‌اند:^{۵۱۸} «وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ سَبِيلَ اللَّهِ عبارت از ولایت است و جمیع اعمال شرعی از جهت صدور از ولایت یا ایصال به ولایت راه خداست، زیرا که آن راهنمای راه خداست و راه کعبه از باب مناسک و عبادات مشروعهٔ آن راه خداست و از باب اینکه مظهري است برای قلب کسی که در حقیقت او راه خداست راه خدا می‌باشد. از این رو، فِي سَبِيلِ اللَّهِ به طور حقیقی یا مجاز ظرف قَاتِلُوا است، یا حال از فاعل قَاتِلُوا به عنوان ظرفی حقیقی یا مجازی است و معنی آیه این است: در حفظ راههای خدا، یا در ترویج آن و اعتلای آن، یا در ارتکاب و اِتِّصاف به آن، یا در راه کعبه، کارزار کنید. الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ با کسانی که با شما می‌جنگند. این آیه به حسب مفهوم قید آن در عدم تجاوز در جنگ نسبت به کسانی که جنگ نمی‌کنند با آیهٔ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ (آیه بعدی) نسخ شده و به حسب امر به جنگ قول خدای تعالی: وَ لَا تَطْعَمِ الْكٰفِرِيْنَ وَ الْمُنٰفِقِيْنَ وَ دَعَا اٰذٰهُمْ^{۵۱۹} را نسخ می‌کند و همچنین، آیه كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ^{۵۲۰} را نسخ می‌کند، چنانچه روایت شده است. و

^{۵۱۷} - سورهٔ بقره آیات ۱۹۳ - ۱۹۰، وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ اُخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اُخْرِجُوهُمْ وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلَكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكٰفِرِيْنَ. فَإِنْ اَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيْمٌ. وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ وَ يَكُوْنَ الدِّيْنُ لِلَّهِ فَإِنْ اَنْتَهَوْا فَلَا عُدُوْنَ اِلَّا عَلَى الظَّالِمِيْنَ.

^{۵۱۸} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، ترجمه، جلد دوم صص ۳۹۵ - ۳۹۱.

^{۵۱۹} - سورهٔ احزاب آیه ۴۸، و از کافران و منافقان اطاعت مکن و آزارشان را واگذار و بر خدا توکل کن و کافی است و کیل بودن خدا.

^{۵۲۰} - سورهٔ نساء، آیه ۷۷، أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا

پیامبر ص قبل از نزول این آیه با کسی جنگ نمی کرد و نقل شده است که این آیه پس از صلح حدیبیه نازل شده، به این ترتیب که رسول خدا ص وقتی با اصحابش در سالی که می خواستند به عمره بروند خارج شد، پس رفتند تا در حدیبیه فرود آمدند، مشرکان از رفتن آنان به بیت الحرام جلوگیری کردند، پس شتران قربانی را در همان حدیبیه نحر کردند، سپس با مشرکان مصالحه نمودند. به این ترتیب که در آن سال برگردند و در سال بعد بیایند و سه روز مکه خالی شود تا پیامبر طواف بیت را انجام دهد و هر چه می خواهد بکند و سپس فوراً به مدینه باز گردد. پس وقتی سال بعد فرا رسید، پیامبر ص و یارانش برای عمره قضا آماده شدند، و می ترسیدند که قریش به عهدشان وفا نکنند و با آنان به کارزار پردازند و پیامبر اکرم ص، اکراه داشت از اینکه در ماه حرام و در حرم با آنان جنگ کند، پس خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود که: **وَ لَا تَعْتَدُوا تَعَدَىٰ نَکِنِد** به اینکه جنگ را شما آغاز کنید و یا از کسی که مأمور به قتال با او هستید تجاوز کرده و به قطع چشمها و مثله کردن پردازید **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ** که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد. نفی حب، اگرچه اعم از بغض است، ولی در امثال اینجا، در بغض بکار رفته است. **وَ أَفْتَلَوْهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ** یعنی کافران را هر جا یافتید بکشید، بنابر آنچه ذکر شد که این آیه ناسخ آیه اول است و باید نزول این آیه پس از آیه قبل و با تأخیر باشد. **وَ أَخْرَجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوَكُمْ** یعنی آنان را از مکه بیرون برانید، همانگونه که شما را اخراج کردند، و این اخراج نسبت به کسی که اسلام نیاورد، انجام شد. **وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ** و فتنه سخت تر از قتل است. این آیه وقتی نازل شد که یکی از مؤمنان به مردی از صحابه که کافری را در ماه حرام کشته بود ایراد گرفت، زیرا جنگ در حرم و ماه حرام را در عمره قضا ناپسند می دانستند. خدای تعالی فرمود: فتنه یعنی کفر به خدا و افساد در زمین که مشرکان مرتکب آن می شوند، بدتر و شدیدتر از قتل است. پس ارتکاب جنگ برای دفع محذور

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَ لَا تُظَلَّمُونَ فِتْيَالًا آیا ندیدی کسانی را که به آنها گفته شد که اکنون از دستتان را از جنگ باز دارید و به اقامه نماز و ایات زکات پردازید (که هنوز مأمور به جنگ نیستیم) دیدی آنگاه که بر آنها حکم جنگ (بدر) آمد، بیش از آنچه که باید از خدا بترسند از مردم ترسیدند حتی ترسی بیشتر از ترس خدا و گفتند ای خدا چرا بر ما جنگ را فرض کردی و چرا عمر ما را تا به هنگام اجل طبیعی که نزدیک است به تأخیر نیفکنی؟ بگو متاع دنیا اندک است و آخرت برای کسی که تقوا پیش گیرد بهتر است و به کسی به اندازه رشته ای که در میان هسته خرما هست ظلم نشود.

بدتر و شدیدتر، ممدوح است نه اینکه موجب نکوهش و عقوبت باشد، ولی در عین حال احترام حرم و ماه حرام را نگهدارید. وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ فَإِنِ قَاتَلُوكُمْ وَ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ بِأَنْهَاكَرُواكُمْ، مگر اینکه آنان کارزار را آغاز کنند که به مفهوم غایت تصریح شده است. فَأَقْتُلُوهُمْ، پس با آنها پیکار کنید آنچنانکه پیکار از جانب شما دفاع از خود باشد و دفاع در حرم نگهداشتن حرمت آن (حرم) است، نه هتک حرمت آن. كَذَلِكَ أَيْنَ كُشْتُمْ بَعْدَ الْجَنَّةِ، جَزَاءُ الْكَافِرِينَ، عقوبتی است بر کسانی که به حرمت حرم یا به خدا کفر ورزیدند. فَإِنِ انْتَهَوْا إِذَا قَاتَلْتُمُوهُمْ فَكَيْفَ يُقَاتِلُوكُمْ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ بِأَنْهَاكَرُواكُمْ، فَانْقَاتِلُوهُمْ، یعنی اگر با شما کارزار کردند و جنگ در حرم را آغاز نمودند، آنها را بکشید و کارزار نمایید. یا اینکه عطف است بر لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ، یعنی در حرم جنگ نکنید مگر اینکه ابتدای جنگ از سوی آنان باشد که در این صورت، شما مطلقاً (چه آنها آغاز بکنند یا نکنند)، در غیر حرم با آنها جنگ کنید و این معنی از قرینهٔ مقابله معلوم می‌شود. حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةً تَارَةً، شرک و افساد در زمین نباشد. وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ وَ دِينِ يَعْنِي سِيرَةَ خَلْقٍ يَابِغَاتٍ يَابِغَاتٍ، مَلَّتْ أُنْهَوْا، فَإِنِ انْتَهَوْا، پس اگر از جنگ کردن در حرم یا از شرک مطلقاً دست کشیدند، پس از جنگ دست کشیده‌اند. فَلَا عُذْوَانَ، پس دیگر ستم یا عقوبتی بر آنان نیست. عُذْوَانَ، مصدر عدا يعدو و عدواً به معنی ظلم و عقوبت بدون استحقاق است، ولی در اینجا از قید عدم استحقاق خالی و مجرد شده است، و از جهت تشاکل در این معنی به کار رفته است. إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران که جنگ کنندگان یا مشرکانند.»

سیاست تنبیه متجاوز نه تنها تأدیب اوست بلکه تنبیه سایرین نیز هست که اقدام به تجاوز نمایند. برخوردهای شدید از این نوع همانند قصاص موجب حیات جامعهٔ بشری خواهد بود. اگر جامعهٔ بین‌الملل بر اساس این دستور با متجاوز محارب برخوردی شدید و از این نوع نماید، جامعهٔ بشری به صلح خواهد گرائید.

تنبیه متجاوز نه تنها تأدیب اوست بلکه تنبیه سایرین در اقدام به تجاوز است. برخوردهای شدید از این نوع همانند قصاص موجب حیات جامعهٔ بشری است.

۶۴- اصل وجوب یاری در نیکی و ممنوعیت یاری در تجاوز

مبنای این اصل آیه شریفه‌ای است در سوره مائده که می‌فرماید: «در نیکوکاری و پرهیزگاری همکاری کنید و در اثم و عدوان یاری نکنید و بترسید از خدا که همانا خداوند سخت عقوبت دهنده است.»^{۵۲۱} در تفسیر این آیه می‌فرمایند^{۵۲۲}: «اثم بدی کردن است که به غیر تعدی نشود و عدوان بدی کردن است که به غیر تعدی شود.» لذا این آیه در مجموع هر معاونت که سبب شود بدی به خود یا دیگری رسد را ممنوع می‌نماید.

و می‌فرماید: «ظالمان را هیچ یآوری نیست.»^{۵۲۳} «و بر ظالمان نه ولی است و نه نصیر»^{۵۲۴} در معنی ولی و نصیر در ذیل آیه «آیا نمی‌دانند که پادشاهی آسمان‌ها و زمین برای خداست و شما را غیر خدا ولی و نصیری نیست»^{۵۲۵} می‌فرمایند^{۵۲۶}: «ولی مربی است که آنچه به نفع موکلی علیه در بقا ذاتش و حصول کمالاتش مفید است را جذب کند و نصیر کسی است که آنچه به ضرر اوست را دفع می‌کند. به عبارت دیگر ولی کسی است که داخل در ملک باشد و نصیر کسی است که خارج و حامی او باشد.» این آیات چون اذعان بر این دارند که یآوری برای ظالم نیست پس خلاف این امر نباید رفتار شود یعنی مؤمنین و مسلمین نباید عملی انجام دهند که ناقص حکم کلی فوق باشد یعنی نباید یار ظالم باشند.

این اصل در عملکرد سیاست خارجی کشورها و اتّحادهای نامیمون برخی قدرت‌های بزرگ در تجاوز به کشورهای ضعیف نمود بارزی دارد. بسیار دیده شده که کشورهای بسیاری در یاری رساندن به یکی یا حتی دو یا بیشتر یا حتی به همه طرفهای درگیر در جنگ به دلیل منافع احتمالی فعلی یا آتی خود یا به دلیل ناخوشایندی از ایدئولوژی کشور مظلوم اقدامات یاورانه گسترده‌ای نموده‌اند. به هر تقدیر در تمام جنگ‌های واقع شده در عالم همواره عده‌ای هستند که از بروز آتش

۵۲۱ - سوره مائده آیه ۲، وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

۵۲۲ - بیان السّاعده فی مقامات العبادة، ترجمه، ج ۴، صص ۲۸۱-۲۸۰.

۵۲۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۳ و سوره مائده آیه ۷۲ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ. در سوره حج، آیه ۷۱ و سوره فاطر آیه

۳۷ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ.

۵۲۴ - سوره شوری، آیه ۸، وَ الظَّالِمُونَ مَا هُمْ مِنْ وَدِيِّ وَ لَا نَصِيرٍ.

۵۲۵ - سوره بقره، آیه ۱۰۷، أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَدِيِّ وَ لَا نَصِيرٍ.

۵۲۶ - بیان السّاعده فی مقامات العبادة، ترجمه، ج ۲، صص ۲۱۸-۲۱۵.

بین ملل مختلف سود می‌برند. بر اساس تعالیم اسلام سودی که از این یآوری نصیب گردد نامشروع است و دولت اسلام نه تنها انتفاع از این حمایت را به خود نمی‌پسندد بلکه از عقوبت سخت خداوند در یاری به متجاوز نیز در هراس است و دیگران را نیز از این حرام‌خوارگی می‌ترساند.

کشورها مجاز به یاری رساندن به یکی یا دو یا بیشتر یا همه طرفهای درگیر در جنگ به دلیل منافع احتمالی فعلی یا آتی خود یا به دلیل ناخوشایندی از ایدئولوژی کشور مظلوم نیستند.

۶۵- اصل مبتنی بودن استراتژی و تاکتیک‌های جنگی بر نظر صاحب اجازه

تا قبل از پیشرفت‌های صنعتی قرون اخیر، موفقیت‌های چشمگیری در حقوق بین‌الملل در زمان جنگ بدست آمده بود ولی عملکرد نظام‌های سیاسی بالاخص غرب در قرن اخیر و فساد ناشی از قدرت تسلیحات صنعتی از اهمیت بسیاری از موازین و ضابطه‌های حقوقی بین‌المللی کاست. احترام به این قواعد در ازمنه قدیم به حدی بود که راهزنان و دزدان حرفه‌ای نیز به این اصول احترام می‌گذاشته و رعایت می‌کردند. برای مثال در میان قبائل عرب باتفاق به تصویب رسیده بود که در ماههای ذیقعد و ذیحجه و محرم و رجب که ماههای حرام نام گرفته بود به یکدیگر تجاوز نمایند و لذا در این ۴ ماه رفت و آمد، تجارت و روابط بین قبائل آزادانه و در امنیت صورت می‌پذیرفت ولی در غیر این چهارماه با تجاوز و شیخون به یکدیگر، کاروانها و منازل یکدیگر را به غارت می‌بردند و حتی به برده گرفتن زنان و مردان می‌پرداختند. این احترام به توافق عمومی در عدم تجاوز بین‌المللی در قرون نوزده و بیست و یکم حتی به حد احترام راهزنان اعراب جاهلیت به ماههای حرام نیز نمی‌باشد.

در اسلام جنگ منطبق با مفاهیمی است که منبعث از ایدئولوژی اسلامی می‌باشد. جنگ و لشگرکشی برای تجاوز به مالکیت و حقوق مسلم دیگران - که تصرف عدوانی و غضب خوانده می‌شود- در اسلام جائی از اعراب ندارد. در اسلام جنگ منطبق با مفاهیم دفاع و یا جهاد و یا یاری به ستم‌دیدگان و یا پاسخ به استنصار دینی است. دفاع، عبارت از مقابله و جنگ در پاسخ به تجاوز است که در حقوق بین‌الملل معاصر از آن به عنوان دفاع مشروع یاد می‌شود. جهاد مبتنی بر امر نبی یا ولی یا وصی هر زمان است که بر اساس امر او مؤمنین و مسلمین ملزم به شرکت در جنگ هستند. جهاد هم می‌تواند در دفاع باشد و هم در حمله. اختیار جهاد با اولی‌الامر است که اذن او باید معنعن

به معصوم ع برسد و اولی الامر، نبی یا ولی یا وصی زمان است. در غیر این صورت هیچ فرد دیگری بدون این اذن و اجازه حقّ صدور حکم جهاد ندارد. چه که اختیار بندگان خدا در دست نماینده خدا است نه دیگری. بدین ترتیب رؤسای حکومت‌ها که به بهانه‌های مختلف افراد مملکت خود یا مملکت حریف را به کشتن می‌دهند همه در این امر مسؤول هستند و باید پاسخگو باشند که شما به چه اجازه‌ای و با چه مجوزی از خداوند باعث شدید یا خلق را وادار کردید که کشته شوند یا بکشند. آیا خداوند فرموده بود که بندگان مرا بکشید یا به کشتن دهید یا از روی خیال خود اقدام به این امر کردید؟ بزرگ وقت در هر زمان با توجه به مصالح بشریت و به اذن خدا اگر صلاح دید دستوراتی در این باب صادر می‌فرماید و گرنه استفاده از جهل مسلمین و صدور دستور جهاد برای سایرین حرام و مداخله فضولی در کار خداست. حکم جهاد مانند سایر احکام و حدود الهی در اختیار اولوالامر است که از طرف خدا و رسول او ص و ائمه هدی ع اذن معنعن دارد و هر کسی حکمی بجز امر او دهد کافر و ظالم و فاسق است. قرآن کریم می‌فرماید: «کسی که به آنچه خداوند حکم کرده حکم نکنند کافر است.»^{۵۲۷} و در دنباله می‌فرماید ظالم است^{۵۲۸} و در دنباله می‌فرماید فاسق است^{۵۲۹} و این موضوع را خداوند به دلیل اهمّیت آن سه بار در قرآن کریم پشت سر هم تکرار فرموده است. همینطور که در سوره نحل می‌فرماید: «با شرح و توصیف (استدلالات) زبانتان به دروغ نگویید که این حلال و آن حرام است تا به خدا دروغ و افترا ببندید همانا کسی که بر خداوند دروغ و افترا بندد رستگار نمی‌شود.»^{۵۳۰} و این گروه مشمول این آیه می‌باشند که: «کیست ظالم‌تر از آن کس که به خداوند دروغ بندد یا آیاتش را تکذیب کند»^{۵۳۱} متأسفانه بر خلاف عقیده شیعه که فوقاً ذکر شد برادران اهل سنت بر این باورند که هرگاه قدرت مسلمانان به اندازه کافی زیاد شد بر آنان واجب است که اقدام به جنگ و تبلیغ اسلام نمایند.^{۵۳۲} این عقیده غلط در زمان‌های

^{۵۲۷} - سوره مائده آیه ۴۴، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.

^{۵۲۸} - سوره مائده آیه ۴۵، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

^{۵۲۹} - سوره مائده آیه ۴۷، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

^{۵۳۰} - سوره نحل، آیه ۱۱۶. وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِيَتَفَتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ.

^{۵۳۱} - سوره اعراف آیه ۳۷، فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ.

^{۵۳۲} - در این ارتباط نگاه کنید به مجید خلدوری (۱۳۳۵) جنگ و صلح در قانون اسلام، چاپ اقبال، صص ۱۰۴ - ۱۰۲ به نقل از محمدرضا ضیائی بیگدلی (۱۳۷۵) اسلام و حقوق بین الملل، چاپ کتابخانه گنج دانش.

اخیر حتی باعث شده که بسیاری از کشورهای مسلمان با این بهانه به یکدیگر تجاوز نمایند و اینگونه تجاوزات در اسلام حرام است.

حمایت از مظلوم یا ملل ستم‌دیده نیز از وظایف اسلام و مسلمین است. این حمایت به موجب این آیه شریفه می‌باشد: «چرا در راه خدا و ناتوانان از مردان و زنان و فرزندان که می‌گویند ای پروردگار ما را از این شهری که مردمانش ظالمندهائی ده نمی‌جنگید.»^{۵۳۳}

پاسخ به استنصار دینی نیز در حیطة رفع ظلم از مظلوم یا جهاد قابل طرح است. پاسخ به استنصار دینی در اسلام برای همه واجب است که می‌فرماید: «اگر در دین از شما یاری خواستند بر شماست که یاری کنید.»^{۵۳۴} ولی مشروعیت آن در مراتب ایمان منحصراً منوط به امر اولوالامر است. زیرا دین فقط باید توسط مأمور و مأذون الهی به دیگران عرضه شود و نه غیر، که می‌فرماید «آنکه خدا هدایتش کند پس هدایت شد و آنکه گمراه شد پس هرگز ولیّ مرشد را نیافت.»^{۵۳۵} یعنی پاسخ به استنصار دینی افراد وظیفه سُبُل الهی است، زیرا که استنصار دینی افراد مجاهده‌ای برای یافتن این سُبُل یا راهنمای الهی است. لذا فرمود: «و آنان که در راه ما مجاهده کنند حتماً و حتماً آنها را به سُبُل خویش هدایت می‌کنیم.»^{۵۳۶}

مباحث بسیاری نیز در ارتباط با حقوق جنگ در اسلام مطرح می‌گردد که بسیاری از آنان حجیت ندارد و استنباط موثق از رویه رسول اکرم ص نیست. برای مثال مباحث بسیاری در مورد وحدت فرماندهی، پایداری و استقامت، عقب نشینی، وجوب کفائی شرکت در جنگ، آمادگی رزمی و بسیج همگانی، رفتار با دشمن و حُسن رعایت مسائل حقوق بشر در جنگ و حيله‌های جنگی و کشتار نظامیان و نظامیانی که مجبور به شرکت در جنگ شده‌اند، حقوق غیرنظامیان، تسلیم شدگان، فراریان، اسلام آوردندگان، مجروحان و اسیران جنگی، هدفهای غیرنظامی، محاصره اقتصادی، تخریب اموال دشمن، استعمال تاکتیک‌های جنگی و سلاحهای شیمیایی و میکروبی و تشعشعی و اتمی، امان در جنگ، غنیمت جنگی اعم از منقول و غیر منقول، ترک مخاصمه، انعقاد

۵۳۳ - سورة نساء، آیه ۷۵، وَ مَا لَكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوُلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَعْمَالُهَا.

۵۳۴ - سورة انفال آیه ۷۲: وَ إِن اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ.

۵۳۵ - سورة كهف، آیه ۱۷، مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا.

۵۳۶ - سورة عنكبوت، آیه آخر، وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.

پیمان‌های مکمل و بسیاری موارد دیگر از حقوق بین‌الملل در جنگ‌ها پذیرفته شده است که بر پایهٔ اسلام و در بسیاری از مذاهب اسلامی مطرح و مورد پذیرش قرار گرفته و رویه‌های عملی و اجرایی نیز برای آنها مشخص و استخراج شده است.^{۵۳۷} دربارهٔ این گونه موضوعات باید گفت که بسیاری از آنها در ارتباط با اصول انسان دوستانهٔ اسلام هستند که در جنگ‌ها نیز لازم‌الرعايه هستند و مسلم است که تابعین نبی یا ولی یا وصی ع نیز ملزم به رعایت آنان می‌باشند. برای مثال عدم جواز به حمله به مناطق مسکونی و غیرنظامیان از موارد لازم‌الرعايه هستند و هر عقل سلیمی حکم به انسانی بودن این ممنوعیت می‌کند. دیگر موارد در ارتباط با مسائل واقع در صحنهٔ جنگ است و اتخاذ تصمیم در آنها از موارد منوط به تصمیم نبی یا ولی یا وصی ع است. به عبارت دیگر اولی‌الامر حق دارد تصمیم بگیرد و این موضوعات به اجتهاد افراد قابل حل و فصل نیست.

رؤسای حکومت‌ها که به بهانه‌های مختلف جنگ افروزی نموده و افراد مملکت خود یا مملکت حریف را به کشتن می‌دهند مسؤول هستند. مباحث بسیاری در مورد وحدت فرماندهی، پایداری و استقامت، عقب نشینی، وجوب کفائی شرکت در جنگ، آمادگی رزمی و بسیج همگانی، رفتار با دشمن و حُسن رعایت مسائل حقوق بشر در جنگ و حيله‌های جنگی و کشتار نظامیان و نظامیانی که مجبور به شرکت در جنگ شده‌اند، حقوق غیرنظامیان، تسلیم شدگان، فراریان، اسلام آوردگان، مجروحان و اسیران جنگی، هدفهای غیرنظامی، محاصره اقتصادی، تخریب اموال دشمن، استعمال تاکتیک‌های جنگی و سلاحهای شیمیایی و میکروبی و تشعشعی و اتمی، امان در جنگ، غنیمت جنگی اعم از منقول و غیر منقول، ترک مخاصمه، انعقاد پیمان‌های مکمل و عدم جواز به حمله به مناطق مسکونی و غیرنظامیان و بسیاری موارد دیگر از حقوق بین‌الملل که در جنگ‌ها پذیرفته شده و در ارتباط با جنبه‌ها و اصول انسان دوستانه هستند لازم‌الرعايه است.

۶۶- اصل اجبار در پذیرش پیشنهاد صلح

دستور اسلام در جنگ‌ها همواره حداقل برخوردار و پیکار می‌باشد به عبارت دیگر جواز جنگ تا حصول حداقل موفقیت در خوابانیدن فتنه و تجاوز است و بیش از آن مجاز شناخته نشده

^{۵۳۷} - نگاه کنید به اسلام و حقوق بین‌الملل، محمد رضا ضیائی بیگدلی، صص ۱۷۲ - ۱۱۶.

است. این آیه در این موضوع صراحت دارد که: «در راه خدا به کارزار بپردازید با آنها که با شما به کارزار می‌پردازند ولی (بیش از لزوم) تعدی ننمائید که خداوند تعدی کنندگان را دوست ندارد.»^{۵۳۸} این آیه مبین این است که خداوند می‌فرماید همانا هر آنچه که خلق کردم را دوست دارم و شما (مؤمنین) حق ندارید بیش از حد لازم به آنها آسیب بزنید. در آیه دیگر خطاب به رسول اکرم ص است که «اگر به صلح گرویدند پس با آنها صلح کن.»^{۵۳۹} مفهوم این آیه نشان می‌دهد که اگر تو بر آنها هم غلبه داشتی در صورت درخواست صلح یا تسلیم شدن به آنان تعدی و ظلم نکن و صلح کن که مقصود تو از جنگ همان صلح بوده است.

بطور کلی آیه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید جملگی در صلح وارد شوید.»^{۵۴۰} دستور به قبول پیشنهاد صلح است و لذا ورود در صلح وظیفه همه مؤمنین (و مسلمین) است. به هر حال اگر در جنگ صلح را نپذیرفتند مشمول این آیه خواهند شد که: «اگر بیطرفی اتخاذ نکنند و اگر خواهان صلح نشدند و اگر دست درازی به شما کردند هر جا که آنها را یافتید با آنها کارزار کنید.»^{۵۴۱} این آیه تهدیدی است بر آنان که صلح نکنند. یعنی اگر کسی اقدام به تجاوز کرد باید با او جنگید تا درخواست صلح کند یا صلح را بپذیرد و سیاست اعتزال یا بیطرفی در مداخله در امور دیگران پیش گیرد.^{۵۴۲} در آیه قبل از این آیه می‌فرماید: پس هرگاه کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و به شما پیشنهاد صلح کردند خداوند هیچ راهی را برای شما بر ضد آنان مجاز نمی‌نماید. یعنی اگر درخواست صلح کردند حق ندارید به کارزار با آنها ادامه دهید.^{۵۴۳} پس به طور کلی باید اذعان

۵۳۸ - سوره بقره، آیه ۱۹۰: وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

۵۳۹ - سوره انفال، آیه ۶۱: وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا.

۵۴۰ - سوره بقره، آیه ۲۰۸، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً. در بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ در ذیل کلمه كَافَّةً آمده: كَافَّةً یعنی جمیعاً و آن حال است از فاعل ادْخُلُوا یا حال از سَلِمَ است به معنی دخول در جمیع مراتب سلم. ممکن است اسم فاعل از کف باشد به معنی منع و تاء آن برای مبالغه است و در این صورت، حال از سلم می‌شود، یعنی داخل شوید در سلم در حالی که دخول در سلم شما را از خروج منع می‌کند، یا از زشتی نقص منع می‌کند.

۵۴۱ - سوره نساء، آیه ۹۱، فَإِنْ لَمْ يَعْزِلُواكُمْ وَ يُقَاتِلُوا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ.

۵۴۲ - در سوره محمد، آیه ۳۵، می‌فرماید: مبادا سستی نمایند و به صلح فرا خوانید و شما برترید و خدا با شماست. فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ. در این آیه اشاره به این است که مؤمنین از روی سستی درخواست صلح نمایند. بلکه باید غالب شوند تا دشمن درخواست صلح نماید پس بپذیرند.

۵۴۳ - سوره نساء، آیه ۹۰، فَإِنْ اعزَّلْتُمْ فَلَمْ يُقَاتِلْكُمْ وَ أَلْفُوا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا.

داشت که مبنای حکومت اسلام بر صلح جویی استوار است. خداوند متعال در سوره نساء می‌فرماید: «و صلح بهترین است.»^{۵۴۴} گرچه این آیه در روابط بین زن و شوهر نازل شده است ولی شبه جمله‌ای است که تا سطوح روابط بین الملل نیز قابل تسری است.^{۵۴۵}

علی ع در فرمان به مالک اشتر می‌فرماید: ای مالک، صلحی را که دشمن، تو را به آن دعوت می‌کند رد نکن، آن صلحی که رضای خدا در آن باشد... بعد از این که صلح نمودی، باید مراقب و مواظب باشی. که چه بسا دشمن بخواهد با پیشنهاد صلح تو را غافلگیر کند و به دام اندازد. یا بخواهد با این حربه خود را آماده نماید، تا در فرصت مناسب دیگری جنگ را شروع کند تا تو را شکست دهد. پس ضمن این که به قبول صلح توصیه می‌شود، باید هوشیار و آگاه باشی تا فریب نخوری. دوراندیشی و دقت و آینده‌نگری را در پیش بگیر، و با موضوعات جنگ ساده برخورد مکن و نتایج ناشی از قبول صلح را به دقت ارزیابی کن و در این باب خوش‌بینی را کنار بگذار، زیرا که دشمن، دشمن است...»^{۵۴۶}

^{۵۴۴} - سوره نساء آیه ۱۲۸. وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ.

^{۵۴۵} - در ارتباط با الفاظ در اصول گفته می‌شود که لفظ خاص مفید به مفهوم عام نیست ولی این مفهوم با استناد به تعریف عام و خاص قابلیت تسری می‌یابد. شیخ طوسی در عده الاصول، فصل عموم و خصوص، می‌نویسد: «معنی قولنا فی اللفظ انه عام یفید انه یتستغرق جمیع ما یصلح له... و معنی قولنا انه خاص یفید انه یتناول شیئا مخصوصاً دون غیرها مما کان یصلح ان یتنوله...» و قاضی بیضاوی در منهاج الاصول، باب سوم در عموم و خصوص آورده است: «العام لفظ یتستغرق جمیع ما یصلح له بوضع واحد». راوندی در فقه القرآن، ۱، ۳۸۵، باب الصلح... به این معنی در تفسیر آیه مزبور توسل می‌جوید و می‌نویسد: «و هو من توابع الدین و غیره فرما یضطر فیہ الیه. قال الله تعالی فَلَآ جُنَاحَ عَلَیْهِمَا أَنْ یُصَلِّحَا بَیْنَهُمَا صُلْحًا وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ. و هذا علی العموم فالصلح جائز بین المسلمین ما لم یؤد إلى تحريم حلال أو تحلیل حرام. و قال تعالی لا خَیْرَ فی کَثِیرٍ مِنْ جُؤَاهِمُ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ. فعلى هذا إذا کان لرجلین لکل واحد عند صاحبه شیء تعین لهما ذلك أو لم یتعین فاصطلحا علی أن یتنارکا و یتحللا کان جائزا و كذلك من کان له دین علی غیره آجل فیقضی عنه شیئا و سأل تعجیل الباقي کان سائعا لقلوله تعالی إن یُریدَا إِصْلَاحًا یُوفِّقُ اللَّهُ بَیْنَهُمَا. و الشریکان إذا تقاسما و اصطلحا علی أن یکون الربح و الخسران علی واحد منهما و یرد علی الآخر رأس ماله علی الکمال أيضا جائز لقلوله تعالی فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُمَا. و هذه الآيات کلها بعمومها تدل علی کل صلح لا یخالف الشریعة. و الصلح لیس بأصل فی نفسه و إنما هو فرع علی العین و هو علی خمسة أضرب.»

^{۵۴۶} - فرمان به مالک اشتر، نامه ۵۳ نهج البلاغه. مستدرک الوسائل، ۱۱، ۴۳، ۱۸ - باب جواز إعطاء الأمان ۱۲۳۸۷-۱ - نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، فی عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عِ لِلْأَشْتَرِ لَا تَدْفَعَنَّ صُلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوٌّ لِلَّهِ فِيهِ رِضَى فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً جُنُودِكَ وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَ أَمْنًا لِبِلَادِكَ وَ لَكِنَّ الْحَدْرَ كُلَّ الْحَدْرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ زَيْمًا قَارِبٌ لِيَتَغَفَّلَ فَخُدُّ بِالْحَرْمِ وَ أَهْمٌ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَ أُنِعَ ذِمَّتُكَ بِالْأَمَانَةِ وَ اجْعَلْ دَبَالَةَ زِيرِنُوبِيسِ در صفحه بعد:

همین استثناء و تذکر در قرآن آمده است و در سوره انفال می فرماید: «کسانی که تو از آنان پیمان گرفتی سپس پاپی پیمان خویش را می شکنند و هیچ پروا نمی کنند پس اگر آنها را در جنگ بیابی پراکنده شان ساز تا پیروانشان نیز پراکنده شوند، باشد که عبرت گیرند. اگر می دانی که گروهی در پیمان خیانت می ورزند به آنان اعلام کن که همانند خودشان عمل خواهی کرد زیرا خدا خائن را دوست ندارد. مپندارید که آنان که کافر شده اند پیشی گرفته اند، زیرا خدا را ناتوان نمی سازند. و در برابر آنها تا می توانید نیرو و اسبان جنگی فراهم نمائید تا دشمنان خدا و دشمنان خود و جز آنها که نمی شناسید و خدا می شناسد را بترسانید و آنچه را که در راه خدا هزینه می کنید به تمامی شما باز گردانده شود و به شما ستم نشود. و اگر به صلح گرایند تو نیز به صلح گرای و بر خدا توکل کن که اوست شنوا و دانا و اگر خواستند تو را بفریبند خدا برای تو کافی است.»^{۵۴۷}

همانطور که ذکر آن رفت جنگ در اسلام هدف نیست. گرچه برای بسیاری از قدرتهای بزرگ یا دلالان آنها از بزرگترین وسیله های تولید منافع در کوتاه مدت و میان مدت است. اسلام مگر به لازم و برای اعتلای بشریت و اهداف انسانی یا احقاق حق یا دفاع از خود و مظلومین جنگ را لازم نمی داند. و این برعکس رویه سوداگرانی است که از جنگها و طولانی شدن آن چه در

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

نَفْسِكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَايضِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ شَيْءٌ النَّاسُ عَلَيْهِ أَشَدُّ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفْرِيقِ أَهْوَانِهِمْ وَ تَشْتِيبِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ قَدْ لَرِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لَمَّا اسْتَوَلُوا عَنْ عَوَاقِبِ الْعَدْرِ فَلَا تَعْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَ لَا تَحْسِبَنَّ بِعَهْدِكَ وَ لَا تُحِيلَنَّ عَدُوَّكَ فَإِنَّهُ لَا يَخْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمناً أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بَرِّتِهِ وَ خَرِيماً يَسْكُونُونَ إِلَى مَنْعَتِهِ وَ يَسْتَقِيمُونَ إِلَى جَوَارِهِ فَلَا إِذْغَالَ وَ لَا مَدَالَسَةَ وَ لَا خِدَاعَ فِيهِ وَ لَا تَعْقُدْ عَقْداً يَكُونُ فِيهِ الْعِلْلُ وَ لَا تَعُولَنَّ عَلَى حَنِّ قَوْلِ بَعْدِ التَّكْيِيدِ وَ التَّوْتِيقَةِ وَ لَا يَدْعُوكَ ضَيْقُ أَمْرِ لِرِمِّكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى [طَلَبِ] انْفِسَاحِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَيْقِ [أَمْرِ] تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَ فَضْلَ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ عَدْرِ تَخَافُ تَبِعْتَهُ وَ أَنْ تُحِيطَ بِكَ (فِيهِ مِنْ اللَّهِ طَلْبُهُ لَا تَسْتَقْبِلْ) فِيهَا ذُنُوبُكَ وَ لَا آخِرَتَكَ وَ رَوَاهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعْبَةَ فِي مَخَفِ الْعُقُولِ، وَ فِيهِ لَا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوَّكَ فِيهِ رِضَى فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً لِلْجُودِ وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَ أَمناً لِبِلَادِكَ وَ لَكِنَّ الْحَدْرَ كُلَّ الْحَدْرِ مِنْ مُقَابَلَةِ عَدُوِّكَ فِي طَلَبِ الصُّلْحِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارِبٌ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَرْمِ وَ تَحْصِنِ كُلَّ مَخُوفٍ تُؤْتِي مِنْهُ وَ بِاللَّهِ التَّقَهُ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ وَ إِنْ جِثَّ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ قَضِيَّةً عَقَدْتَ لَهُ بِهَا صُلْحاً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً إِلَى آخِرِهِ.

۵۴۷ - سوره انفال، آیات ۶۲-۵۶، الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ. فَإِنَّمَا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ. وَ إِنَّمَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَإِنِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سِوَاءِ إِنْ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ. وَ لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِيَّاهُمْ لَا يُعْجِزُونَ. وَ أَعْدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ. وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ.

هنگام کارزار و چه بعد از اختتام آن منتفع می‌شوند. براساس این اصل هرگاه متجاوز درخواست صلح بدون نیت فریب داشته باشد پذیرش آن توسط دولت اسلام فرض خواهد بود چه که اسلام برای ایجاد و توسعه دوستی آمده که فرمود: «آیا دین به جز دوستی است».^{۵۴۸}

هرگاه متجاوز درخواست صلح بدون نیت فریب داشته باشد پذیرش آن توسط دولت‌های متخاصم فرض است.

۶۷- اصل عدم جواز به اسارت دشمن پس از خاتمه جنگ

در جنگ قواعد جنگ باید رعایت شود و در صلح قواعد صلح. با نیروی دشمن هنگام تجاوز باید به شدت تمام مقابله کرد ولی وقتی که متجاوز سرکوب شد و نیروی دشمن به اسارت درآمد دیگر جوازی برای نگهداری اسرا نیست و باید آنها را یا رها نموده یا پس از دریافت فدا آزاد نمود. قرآن کریم می‌فرماید: «پس چون با کسانی که کفر می‌ورزند در جنگ درگیر شدید گردن آنان را بزنید تا به خون آغشته شوند پس اسیرشان کنید و محکم ببندید تا جنگ پایان یابد بعد از آن یا به منت آزاد کنید یا به فدیة».^{۵۴۹} به هر حال شیوه پادشاهان در تصرف و فتح کشورها را قرآن مذمت می‌نماید. «پادشاهان وقتی قریه‌ای را فتح می‌کنند تباہش می‌سازند و اهلس را خوار می‌سازند و این چنین می‌کنند».^{۵۵۰} از کلمات قصار امیر مؤمنان است که می‌فرماید: «اگر بر دشمن

^{۵۴۸} - الکافی، ۷۹، ۸، وصیة النبی صلی الله علیه و آله لأمی، ۳۵ - عَنْهُمْ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَصَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَقْبَةَ وَ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَبْمُونٍ وَ غَالِبِ بْنِ عُثْمَانَ وَ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي فُسْطَاطٍ لَهُ بِنْتِي فَظَنَرْتُ إِلَى زِيَادِ الْأَسْوَدِ مُنْقَلِعِ الرَّجْلِ فَرَفَيْتُ لَهُ فَقَالَ لَهُ مَا لِرَجُلَيْكَ هَكَذَا قَالَ جِئْتُ عَلَى بَكْرِ بْنِ بَصُوٍ فَكُنْتُ أَمْشِي عَنْهُ عَامَّةَ الطَّرِيقِ فَرَفَيْتُ لَهُ وَ قَالَ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ زِيَادٌ ابْنِي أَلُمُّ بِالذُّنُوبِ حَتَّى إِذَا ظَنَنْتُ أَنِّي قَدْ هَلَكْتُ دَكَرْتُ خَبْرَكُمْ فَرَجَعْتُ النَّجَاةَ وَ تَجَلَّى عَنِّي فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَ زَيْنَةٌ فِي قُلُوبِكُمْ وَ قَالَ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ وَ قَالَ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ إِنَّ رَجُلًا آتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحِبُّ الْمُصَلِّينَ وَ لَا أُصَلِّي وَ أَحِبُّ الصَّوَامِينَ وَ لَا أُصُومُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَتَتْ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكَ مَا أَكْتَسَبْتَ وَ قَالَ مَا تَبِعُونَ وَ مَا تُرِيدُونَ أَمَا إِنَّهَا لَوْ كَانَ فِرْعَانُ مِنَ السَّمَاءِ فَرَعَ كُلَّ قَوْمٍ إِلَى مَأْمَنِهِمْ وَ فَرَعْنَا إِلَى نَبِيِّنَا وَ فَرَعْتُمْ إِلَيْنَا.

^{۵۴۹} - سورة محمد، آیه ۴. فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَتَخْتَنِمُوهُمْ فَشُدُّوا الرِّقَابَ فِيمَا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً.

^{۵۵۰} - سورة نمل، آیه ۳۴. إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَاجَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ.

دست یافتی بخشیدن او را سپاس دست یافتن بر وی ساز».^{۵۵۱}

لازم به ذکر است که جهاد در اسلام متفاوت از جنگ‌هایی است که حکومت‌های اسلامی (که نام اسلام را دارند و تحت انقیاد نبی یا ولی یا وصی ع نیستند) در آن درگیر می‌شوند. در جهاد اسلامی دولت اسلام به فرماندهی نبی یا ولی یا وصی ع قرار دارد و این دولت در صدر اسلام در فرماندهی رسول خدا ص بود و در ازمنه دیگر به اختیار قائم آل محمد ص است. و فرد دیگری غیر از حضرتش در مقام صدور امر جهاد نیست. بواسطه همین است که در اسلام جهاد را فقط مختص به زمان ظهور حضرت قائم ع کرده‌اند. در صدر اسلام در جهاد اسلامی اسرا را به بردگی می‌گرفتند که دلایل خاص اجتماعی داشت که در مبحث عدم مصداق بردگی در این زمان به آن پرداخته شد.

وقتی متجاوز سرکوب شد و نیروی دشمن به اسارت درآمد دیگر جوازی برای نگهداری اسرا نیست و باید آنها را یا رها نموده یا پس از دریافت فدا آزاد نمود.

۶۸- اصل عدم جواز به شکنجه و آزار اسرای دشمن

بطور کلی آزار اسرای دشمن و حتی سایر مجرمین به مثابه تعدی تلقی می‌شود که درباره ممنوعیت آن در مباحث مختلف صحبت شد. در سوره بقره می‌فرماید: «و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید و تعدی نکنید که خدا تعدی کنندگان را دوست ندارد.»^{۵۵۲} خطاب به رسول اکرم ص است که می‌فرماید: «و از کافران و منافقان اطاعت مکن و آزارشان را واگذار و بر خدا توکل کن و وکیل بودن خدا کافی است.»^{۵۵۳}

در قواعد جزائی اسلام مجازات وجود دارد ولی شکنجه و آزار دشمن به هیچ وجه مجاز نشده است. بلکه شکنجه دهنده یا آزار دهندگان همه خود مستحق مجازات خواهند بود. مراد از قوانین جزائی اسلام آن گروه مجازاتی است که در شرع اندازه آن بیان شده و تعزیر به آن مجازاتی اطلاق می‌شود که در شرع اندازه آن مشخص نشده است.^{۵۵۴} حبس از مجازات ثانوی است. حبس

۵۵۱ - نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، ص ۳۶۲.

۵۵۲ - سوره بقره، آیه ۱۹۰، وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

۵۵۳ - سوره احزاب، آیه ۴۸، وَ لَا تَطْعَمُ الْكٰفِرِيْنَ وَ الْمُنٰفِقِيْنَ وَ دَعَا ذٰلِكُمْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا.

۵۵۴ - جعفر سبحانی (۱۳۶۲) مبانی حکومت اسلامی، جلد دوم، ص ۴۳۰، انتشارات توحید، قم.

شرعی به تعبیری جلوگیری از آزادی عمل و رفت و آمد و توقّف فرد یا محدود نمودن او در امور و کارها است و واجب است از هر نوع اذیت به دور باشد.^{۵۵۵}

از لحاظ اسلام بزرگترین جرائم قتل اولیاء الهی است. نحوه برخورد علی ع با قاتل خود روش برخورد با مجرم و اسیر را به ما می آموزد. حضرتش دستور فرمود: «این اسیر را زندانی نمائید و به او غذا بدهید و با او خوشرفتاری نمائید.»^{۵۵۶} موارد حبس به عنوان تعزیر در شریعت اسلام از حدود سیزده یا کمی بیشتر تجاوز نمی کند.^{۵۵۷} در سوره بروج می فرماید: «همانا کسانی که مؤمنین و مؤمنات را اذیت (شکنجه) کردند سپس توبه نکردند عذاب جهنم و آتش برای آنهاست.»^{۵۵۸} به هر حال قرآن کریم تشویق می فرماید که از همان غذایی که خود می خورید به اسیران نیز از همان طعام بدهید. در سوره انسان درباره نیکان^{۵۵۹} می فرماید: «و طعام را در حالی که خود (گرسنه اند و) به آن میل دارند به مسکین و یتیم و اسیر می خوراند.»^{۵۶۰} معنی آن این است که در حفظ و نگهداری اسیر، اسرا را به خود ترجیح می دهند و حتی خوراک مورد علاقه خود را به آنها می دهند. حضرت امیر ع در سفارش به سپاهیان خود، پیش از دیدار دشمن در جنگ صفین می فرماید: «با آنان معنّیگید، مگر به جنگ دست یازند. چرا که به حمدالله حجّت با شماست، و رها کردنشان تا دست به پیکار گشایند حجّتی دیگر برای شما بر آنهاست. اگر به خواست خدا شکست خوردند و گریختند، آن را که پشت کرده مکشید و کسی را که دفاع از خود نتواند آسیب مرسانید، و زخم خورده را از پا درمیارید. زنان را با زدن بر میانگیزانید هر چند آبروی شما را بریزند یا امیرانتان را دشنام گویند، که توان زنان اندک است و جانشان ناتوان و خردشان دستخوش نقصان. آنگاه که زنان در شرک به سر می بردند مأمور بودیم دست از آنان بازداریم، و در جاهلیت اگر مردی با

۵۵۵ - الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، ماوردی.

۵۵۶ - مستدرک الوسائل، ۱۱، ۷۸، ۳۰، ۱۲۴۶۷-۱ - عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمَزِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي الْبَحْرِيِّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَخْرَجَ يُوقِظُ النَّاسَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ فَصَرَبَهُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنِ مُلْجَمٍ لَعْنَهُ اللَّهُ بِالسَّيْفِ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ فَوَقَعَ عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَ أَخَذَهُ فَالْتَزَمَهُ حَتَّى أَخَذَهُ النَّاسُ وَ لُجْلِعِي ع حَتَّى أَفَاقَ ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع اٰخِسُوا هَذَا الْأَسِيرَ وَ أَطْعِمُوهُ وَ اسْقُوهُ وَ اٰخِسُوا إِسَارَةَ الْحَبَرِ.

۵۵۷ - جعفر سبحانی، همان، ص ۴۳۱.

۵۵۸ - سوره بروج، آیه ۱۰، إِنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ.

۵۵۹ - در تفاسیر شأن نزول این آیه به علی و فاطمه و حسن و حسین ع و فضه کنیز آنان نسبت داده شده است.

۵۶۰ - سوره انسان، آیه ۸، وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِنَاتٍ أُولَىٰ وَ يُسْرًا.

سنگ یا چوبدستی بر زنی حمله می‌برد، او و فرزندان را که از پس او آیند بدین کار سرزنش می‌کردند.»^{۵۶۱} در کتب روایی منجمله اصول کافی^{۵۶۲} و وسائل الشیعه^{۵۶۳} و مستدرک الوسائل^{۵۶۴}

^{۵۶۱} - نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، نامه ۱۴، ص ۲۸۰، بحار الأنوار، ۳۳، ۴۵۸، باب ۲۸ - ۶۷۴ - نهج، [نهج البلاغه] من وصيته ع لعسكره قبل لقاء العدو بصفين لا تقاتلوهم حتى يبدءوكم فإنكم بحمد الله على حجة و تركم إياهم حتى يبدءوكم حجة أخرى لكم عليهم فإذا كانت الهزيمة بإذن الله فلا تقتلوا مدبراً و لا تصيبوا معوراً و لا تجهزوا على جريح و لا تهجوا النساء بأذى و إن شتمن أعراضكم و سبن أمراءكم فإنهن ضعيفات القوى و الأنفس و العقول إن كنا لنؤمر بالكف عنهن و إهن لمشركات و إن كان الرجل ليتناول المرأة في الجاهلية بالفهر أو الهراوة فيعير بها و عقبه من بعده.

^{۵۶۲} - الكافي ج: ۵ ص: ۳۵، بَابُ الرَّفْقِ بِالْأَسِيرِ وَ إِطْعَامِهِ: ۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ عَنِ عَيْسَى بْنِ يُونُسَ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ص قَالَ إِذَا أَخَذْتَ أَسِيرًا فَعَجَزَ عَنِ الْمَشْيِ وَ لَيْسَ مَعَكَ حِمْلٌ فَأَرْسَلْهُ وَ لَا تَقْتُلْهُ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا حُكِّمَ الْإِمَامُ فِيهِ قَالَ وَ قَالَ الْأَسِيرُ إِذَا أَسْلَمَ فَقَدْ حَقَّنَ دُمَهُ وَ صَارَ قَيْنًا. ۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِطْعَامُ الْأَسِيرِ حَقٌّ عَلَى مَنْ أَسَرَهُ وَ إِنْ كَانَ يُرَادُ مِنَ الْعَدُوِّ قَتْلُهُ فَإِنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُطْعَمَ وَ يُسْقَى وَ [يُظَلَّ] وَ يُرْفَقَ بِهِ كَافِرًا كَانَ أَوْ غَيْرَهُ. ۳- أُمِّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ عَنْ سَدَانَ الْقَلَابِيسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَارِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الْأَسِيرُ طَعَامُهُ عَلَى مَنْ أَسَرَهُ حَقٌّ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ كَافِرًا يُقْتَلُ مِنَ الْعَدُوِّ فَإِنَّهُ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُرْفَقَ وَ يُطْعَمَ وَ يُسْقَى. ۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ جِرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فِي طَعَامِ الْأَسِيرِ فَقَالَ إِطْعَامُهُ حَقٌّ عَلَى مَنْ أَسَرَهُ وَ إِنْ كَانَ يُرِيدُ قَتْلَهُ مِنَ الْعَدُوِّ فَإِنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُطْعَمَ وَ يُسْقَى وَ يُظَلَّ وَ يُرْفَقَ بِهِ كَافِرًا كَانَ أَوْ غَيْرَهُ.

^{۵۶۳} - وسائل الشیعة ج: ۱۵ ص: ۳۲۹۱- بَابُ اسْتِحْبَابِ الرَّفْقِ بِالْأَسِيرِ وَ إِطْعَامِهِ وَ سَفِيهِهِ وَ إِنْ كَانَ كَافِرًا يُرَادُ قَتْلُهُ مِنَ الْعَدُوِّ وَ أَنْ إِطْعَامُهُ عَلَى مَنْ أَسَرَهُ وَ يُطْعَمُ مَنْ فِي السِّجْنِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ: ۲۰۰۵۰- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِطْعَامُ الْأَسِيرِ حَقٌّ عَلَى مَنْ أَسَرَهُ وَ إِنْ كَانَ يُرَادُ مِنَ الْعَدُوِّ قَتْلُهُ فَإِنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُطْعَمَ وَ يُسْقَى وَ يُرْفَقَ بِهِ كَافِرًا كَانَ أَوْ غَيْرَهُ وَ عَنْ أُمِّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ سَدَانَ الْقَلَابِيسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَارِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع نُحُوهُ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جِرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ ذَكَرَ نُحُوهُ. مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجُبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَسِيرِ فَقَالَ وَ ذَكَرَ نُحُوهُ. ج: ۱۵ ص: ۲۰۰۵۱۹۲- وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَطَّابِ عَنْ وَهَيْبِ بْنِ حَفْصِ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُيِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا قَالَ هُوَ الْأَسِيرُ وَ قَالَ الْأَسِيرُ يُطْعَمُ وَ إِنْ كَانَ يَقْدُمُ لِلْقَتْلِ وَ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا ع كَانَ يُطْعَمُ مَنْ خَلِدَ فِي السِّجْنِ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ. ۲۰۰۵۲- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعُودَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ قَالَ قَالَ عَلِيُّ ع إِطْعَامُ الْأَسِيرِ وَ الْإِحْسَانُ إِلَيْهِ حَقٌّ وَاجِبٌ وَ إِنْ قَتَلْتَهُ مِنَ الْعَدُوِّ

^{۵۶۴} - مستدرک الوسائل ج: ۱۱ ص: ۳۰۷۸- بَابُ اسْتِحْبَابِ الرَّفْقِ بِالْأَسِيرِ وَ إِطْعَامِهِ وَ سَفِيهِهِ وَ إِنْ كَانَ كَافِرًا يُرَادُ قَتْلُهُ وَ أَنْ إِطْعَامُهُ عَلَى مَنْ أَسَرَهُ وَ يُطْعَمُ مَنْ فِي السِّجْنِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ: ۱۲۴۶۷- ۱- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي الْخُثَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع خَرَجَ يُوقِظُ النَّاسَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ فَصَرَبَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ بِالسَّيْفِ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ فَوَقَعَ عَلَى رِجْلَيْهِ وَ أَخَذَهُ فَالْتَمَزَهُ حَتَّى أَخَذَهُ النَّاسُ وَ لَبَّ عَلِيًّا ع حَتَّى أَفَاقَ ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ وَ دَبَالَهُ زَيْرُونِيسَ دَرِ صَفْحَةٍ بَعْدَ:

بایی در استحباب اطعام زندانی و مرافقت با اسیر وجود دارد که مملو از اخبار در این زمینه می‌باشند.

بسیار دیده می‌شود که برای تحت فشار قراردادن نیروهای مقابل درگیر در جنگ، دولت‌ها از اسرا به عنوان ابزاری برای فشار به طرف مقابل استفاده می‌نمایند. مثلاً با آنها بدرفتاری کرده یا شکنجه می‌کنند و یا می‌کشند. همانگونه که بر اساس این اصل آزار اسیر ممنوع است، به طریق اولی قتل یا قصاص اسیر به جرم حملات جدید یا اخیر دشمن نیز ممنوع می‌باشد. یعنی نمی‌توان برای تلافی حمله دشمن اسیرایی از دشمن که در تک و پاتک‌ها و یا پیکارهای قبلی به اسارت گرفته شده را قصاص کرد و یا کشت و یا شکنجه نمود. به عبارت دیگر از اسیر نمی‌توان در حین جنگ استفاده نمود چون او نیز انسانی است که مقهور دولت اسلام است و رویه دولت اسلام با مقهور خود همان رویه‌ای است که مسلمین از قاهر عالم یعنی خداوند متعال انتظار دارد که با آنها رفتار نماید.

آزار اسرای دشمن و حتی سایر مجرمین به مثابه تعدی تلقی می‌شود و ممنوع است و شکنجه دهنده یا آزار دهنده مستحق مجازات است. نمی‌توان برای تلافی حمله دشمن اسیرایی از دشمن که در تک و پاتک‌ها یا پیکارهای قبلی به اسارت گرفته شده‌اند را قصاص کرد یا کشت یا شکنجه نمود.

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

الْحُسَيْنِ عَ أَحْسِنُوا هَذَا الْأَسِيرَ وَ أَطْعَمُوهُ وَ اسْقُوهُ وَ أَحْسِنُوا إِسَارَةَ الْحَبِيرِ. ابْنُ شَهْرَآشُوبٍ فِي الْمَنَاقِبِ، فِي سِيَاقِ وَفَاتِهِ عَ وَ رُوي أَنَّهُ عَ قَالَ أَطْعَمُوهُ وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ. ۱۲۴۶۸-۲- البَحَّازُ، عَنِ الشَّيْخِ أَبِي الْحَسَنِ الْبُكَيْرِيِّ فِي حَدِيثِ وَفَاتِهِ عَ عَنِ لُوطِ بْنِ يَحْيَى عَنِ أَشْيَاحِهِ قَالَ ثُمَّ التَّفْتُ عَ إِلَى وَلَدِهِ الْحَسَنِ عَ وَ قَالَ ارْفُقْ يَا وَلَدِي بِأَسِيرِكَ وَ ارْزُقْهُ وَ أَحْسِنْ إِلَيْهِ وَ اسْفُقْ عَلَيْهِ إِلَى أَنْ قَالَ فَلَمَّا أَفَاقَ نَأْوَلَهُ الْحَسَنُ عَ قَعْبًا مِنْ لَبَنٍ وَ شَرِبَ مِنْهُ قَلِيلًا ثُمَّ نَحَّاهُ عَنْ فَمِيهِ وَ قَالَ ا لُؤهُ إِلَى أَسِيرِكُمْ ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ عَ بِحَقِّي عَلَيْكَ يَا بُنَيَّ إِلَّا مَا طَبَّبْتُمْ مَطْعَمَهُ وَ مَشْرَبَهُ وَ ارْفُقُوا بِهِ إِلَى حِينِ مَوْتِي وَ نَطْعِمُهُ بِمَا تَأْكُلُ وَ تَسْقِيهِ بِمَا تَشْرَبُ حَتَّى تَكُونَ أَكْرَمَ مِنْهُ الْحَبِيرِ. ۱۲۴۶۹-۳- دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَنَّهُ قَالَ يَنْبَغِي أَنْ يُطْعَمَ الْأَسِيرُ وَ يُسْقَى وَ يُرْفَقَ بِهِ وَ إِنْ أُرِيدَ بِهِ الْقَتْلُ. ۱۲۴۷۰-۴- الْجَعْفَرِيَّاتُ، أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا عَ كَانَ يُخْرِجُ إِلَى صَلَاةِ الصُّبْحِ وَ فِي يَدِهِ دَرَّةٌ فَيُوقِظُ النَّاسَ بِهَا فَضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجِمٍ مُسْتَدْرِكِ الْوَسَائِلِ ج: ۱۱ ص: ۸۰ لَعَنَهُ اللَّهُ فَقَالَ أَطْعَمُوهُ وَ اسْقُوهُ وَ أَحْسِنُوا إِسَارَةَ الْحَبِيرِ.

۶۹- اصل عدم جواز در تجارت و اقدامات ضد بشریت و ضد محیط زیست

این اصل یکی از اصول پر اهمیت سیاست خارجی اسلام است. هدف اسلام اعتلای بشریت و علو درجات انسانیت است. این اعتلا هم از جهت کمیت و هم از جهت کیفیت مد نظر شارع مقدس اسلام قرار دارد. برای حصول این هدف یعنی اعتلای بشریت علی القاعده باید اکوسیستمی که بشر عضوی از آن است حفظ گردد. لذا شارع مقدس توجه خود را به حفظ حیوانات و نباتات نیز معطوف کرده است. با کمی دقت و موشکافی در احکام اسلامی حتی درباره مسائل بسیار جزئی و فرعی می‌توان دریافت که یک جنبه از احکام شارع مقدس حفظ حقوقی است که افراد در ارتباط با یکدیگر دارند. به عبارت دیگر هر فرد منبع تشکیل دهنده حق برای دیگری است. مثلاً مرد منبع تلذذات جنسی برای زن است و بالعکس. لذا مرد از لحاظ یک عضو اکوسیستم محق نیست با امساک از ازدواج حق زنان را پایمال کند. این موضوع اگرچه امر و نهی شرعی به معنای اجبار ندارد ولی اشارات ظریف احکام شرع استحباب آن را کمتر از وجوب بیان نمی‌کند. می‌نویسند^{۵۶۵}: «از حضرت صادق پرسیدند که چرا حد در زنا صد تازیانه است و در شراب هشتاد تازیانه و چگونه زنا بدتر شد؟ فرمود: به جهت تضییع نطفه و گذاشتن او را در غیر موضعی که خدا فرمود که حرث شما است. و در فقه‌الرضا است که حضرت رسول ص فرمود که لواط حرام شده به جهت آنچه که در اوست از فساد و بطلان حق زنها که خداوند ترغیب بر آنها کرده. و معلوم است که حکمت در حرمت لواط فساد حق زنان و فساد نسل است و ضایع شدن نطفه و به این سبب استمناء را حرام کرده‌اند و وطی در ذُبُر زن را حرام کرده‌اند و وطی بهیمه را حرام کرده‌اند و مساحقه زنان را حرام کرده‌اند که اگر مرد به مرد اکتفاء کند و زن به زن امر نسل و تناسل از میان می‌رود». از بررسی این احکام فقهی می‌توان نتیجه مورد نظر در فوق را استنباط نمود که از لحاظ اکوسیستم حیات هر موجودی منبع حق برای دیگری است و لذا نمی‌تواند خودخواهانه حقوق دیگران را ضایع نماید.

این موضوع به کشتزارها و دامها نیز تعمیم می‌یابد. لذا حفظ محیط زیست یکی از سرفصل‌های سیاست خارجی اسلام تلقی می‌شود. در سوره بقره می‌فرماید: «چون از نزد تو باز

^{۵۶۵} - حضرت حاج ملا علی بیدختی گنابادی، ذوالفقار، در حرمت کشیدن تریاک، چاپ چهارم، انتشارات حقیقت،

گردد در زمین فساد کند و کشتزارها و دامها را نابود سازد و خدا فساد را دوست ندارد.^{۵۶۶} یعنی از بین بردن کشتزارها و دامها فساد محسوب می‌شود و خداوند این اعمال را دوست ندارد. تخریب کشتزارها و از بین بردن دامها چه مستقیم و چه از طریق تخریب اکوسیستم و عناصر محیط زیست یعنی با آلوده‌سازی محیط و ایجاد عدم تعادل در اکوسیستم در هر حالت فساد تلقی می‌گردد. در آیه فوق تعلق کشتزارها یا دامها به مسلمین یا مؤمنین تخصیص نیافته و با استفاده از کلمه زمین، کل آنها را در جهان مد نظر قرار می‌دهد. این نگرش، احکام بسیاری را فراروی دولت اسلام قرار می‌دهد مبنی بر اینکه حق ندارد در سیاره زمین فساد کند.

فساد در زمین از لحاظ آیه شریفه فوق شامل مجموعه‌ای از فعالیت‌هایی می‌شود که موجب تخریب محیط زیست، اعم از گیاه، حیوان و انسان می‌گردند. تعمیم این موضوع به انسان مسائل دیگری را نیز شامل می‌شود که به ذکر آن خواهیم پرداخت. فعالیت‌هایی که سبب فساد در زمین می‌گردند از جمله تولید و تجارت مواد مضر و سموم شیمیایی به منظور از بین بردن انسانها و تخریب مزارع و دامها برای ضربه زدن به دیگران، تسلیحات برای حمله و سلاحهای کشتار جمعی، دفن زباله‌های هسته‌ای در کشورهای ضعیف و تباری با مأموران و رهبران آنها، تولید، مصرف، صادرات و واردات هر نوع ماده اولیه یا واسطه‌ای مصرفی که باعث فساد در نبات و دام و انسان گردد و مضر به سلامتی آنها باشد و سایر موارد مشابه همگی در این مبحث قرار می‌گیرند.

آیه فوق اینگونه تفسیر شده است:^{۵۶۷} *وَ إِذَا تَوَلَّىٰ* یعنی وقتی که پشت به تو کند، یا متصدی امری از امور تو یا امور دنیا باشد یا اینکه والی بر مردم باشد. سعی یعنی سریع می‌شود در سیر فی الأرض در زمین عالم صغیر یا عالم کبیر یا زمین قرآن، یا اخبار یا سیره انبیاء گذشته ع و جانشینان ایشان ع. *لِيُفْسِدَ فِيهَا* تا در زمین فساد ایجاد کند و افساد عبارت از تغییر دادن چیزی است از کمالی که دارد، یا منع کردن آن است از رسیدن به کمالش، و لام، لام غایت یا لام عاقبت است، زیرا منافقان گمان می‌کنند که آنها مصلح هستند و «هرگاه به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید،

^{۵۶۶} - سورة بقره، آیه ۲۰۵، *وَ إِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثُ وَ النَّسْلُ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ*. در آیه ۷۷ سورة قصص می‌فرماید: در زمین از پی فساد مرو که خدا فسادکنندگان را دوست ندارد. *وَ لَا تَتَّبِعِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ*. همچنین در آیه ۶۴ سورة مائده.

^{۵۶۷} - بیان السعاده فی مقامات العباده، جلد دوم، ترجمه، صص ۴۲۶ - ۴۲۲.

می‌گویند ما اصلاح‌کننده هستیم، ولی آگاه باشید که آنها مفسد هستند، اما نمی‌دانند»^{۵۶۸} وَ يُهْلِكُ اصل را هلاک و فنا می‌کند. الْحَرْثُ حرث چیزی است که مردم آن را می‌کارند از نباتات زمین یا مطلق هر گیاهی است که خدا آن را از زمین رویانده باشد. وَ النَّسْلُ بچه کوچک از هر موجودی به دنیا بیاید یا بچه کوچک انسان. بدان که عالم طبع آسمانش و موجودات آسمانش، و زمین و موجودات زمینی، از حیث ذات و صفت در هر آن در حال تجلّد است، برای آن از جانب خودش فنایی است و از جانب پدید آورنده‌اش باقی. حال آن نسبت به پدید آورنده‌اش، حال شعاع آفتاب است نسبت به آفتاب، زیرا شعاعی که بر سطح واقع می‌شود، در دو لحظه باقی نمی‌ماند، به دلیل اینکه هرگاه از روزنه دوری شعاع بر سطحی واقع شود به محض بستن روزنه منهدم می‌شود، و پس از بستن روزنه باقی نمی‌ماند. چیزی که اشیاء را پیوسته بقا می‌بخشد، به نحوی که تجلّد (نوشدن) آن پنهان است، عبارت از مشیّت می‌باشد، از وجه رحمت رحمانی عام است. همانا کائنات نوعی قوه و استعداد دارد و به حسب تفاوت استعدادها تدریجاً به کندی یا به سرعت از قوه به فعل خارج می‌شود و تجلّد فعلیات تنها با مشیّت از آن وجه که رحمت رحیمی است محقق می‌شود و آنچه به سبب مشیّت از وجه رحمت رحمانی محمّد ص وجود پیدا می‌کند، از ناحیه رسالت اوست و آنچه که از وجه رحمت رحیمی او ص به وجود می‌آید از ناحیه ولایت اوست. بنابراین، بقای اشیاء، به رسالت و استکمال آن به ولایت است. پس هر چیزی به آخر درجه کمالات نوعی‌اش برسد قبول‌کننده ولایت علی می‌شود، و هر چیزی که به درجه کمال نرسد، به همان مقدار از قبول ولایت ناقص می‌شود، و هر چیزی که اصلاً در نوع خود هیچ یک از کمالات نوعش را نداشته باشد، هیچ مقدار از ولایت را قبول نمی‌کند، چنانچه از ائمه ع وارد شده، زمینهای شوره‌زار و آبهای تلخ و شور و مردابها، ولایت ما اهل بیت را قبول نمی‌کنند. این گفتار بر حسب تکوین است و اگر این رحمت رحیمی تکوینی از اشیاء قطع شود هیچ یک از آنها در هیچ یک از مراتب کمال نوعی به کمال نمی‌رسند، چنانچه اگر رحمت رحمانی از اشیاء قطع شود، هیچ چیزی در دو آن (لحظه) باقی نمی‌ماند. و به همین انقطاع اشاره کرده‌اند، از آنجا که فرموده‌اند: اگر حجت از زمین برداشته شود، زمین اهلش را فرو می‌برد.^{۵۶۹} و اما به حسب تکلیف، مردم مکلف به رو

^{۵۶۸} - سورة بقره، آیه ۱۲ - ۱۱، وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ.

^{۵۶۹} - بحار الانوار، ج ۲۳، ح ۲۰ ص ۲۱. ۲۰-ع، [علل الشرائع] ابن الولید عن الصفار عن محمد بن عیسی عن محمد بن

آوردن و توجه نمودن به ولایت هستند، چنانچه صاحب ولایت به آنها توجه دارد. و به سبب این رو آوردن و آن توجه، زراعت و نسل، در عالم صغیر کامل می شود و زراعتی می شود که بدون قبول ولایت و بیعت و عهد، هرگز زراعت نمی شد، و چیزی تولد پیدا می کند که بدون ولایت تولد پیدا نمی کرد و هر اندازه توجه از خلق افزونتر شود، توجه صاحب امر بیشتر می شود، و با زیاد شدن این دو توجه، زراعت و نسل زیاد گشته و در عالم صغیر به کمال می رسند، و به سبب زیاد شدن و کامل شدن در عالم صغیر، وجود و استکمال آنها در عالم کبیر، فزونی می یابد. پس هر کس در راضی کردن صاحبش بکوشد به مقدار کوششی که کرده توجه صاحب وقت و رضایت او از وی زیاد می شود و به حسب زیاد شدن توجه و رضای صاحب وقت برکت در زراعت و نسل در عالم صغیر و کبیر زیاد می گردد. به همین معنی اشاره کرده است خدای تعالی، آنجا که می فرماید: اگر اهل قریه‌ها ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند هرآینه برای آنها برکاتی از آسمان می گشایم.^{۵۷۰} در عالم صغیر و در زمین در عالم کبیر؛ یا از هر دو برکت در هر دو جا، و نیز قول خدای تعالی که: اگر آنان تورات و انجیل را و آنچه را که از پروردگارشان نازل شده بود اقامه می کردند و بر پا می داشتند، هرآینه از بالای سر و از زیر پاهایشان روزی می خوردند^{۵۷۱}، یعنی در عالم صغیر و کبیر و مولوی قدس سره چه خوب گفته است:

تا توانی در رضای قطب کوش	تا قوی گردد، کند در صید جوش
چون برنجد بینوا گردند خلق	کز کف عقل است چندین رزق خلق
او چو عقل و خلق چون اجزای تن	بسته عقل است تدبیر بدن
ضعف قطب از تن بود از روح نی	ضعف در کشتی بود در نوح نی
یاری ده در مرمت کشتیش	گر غلام خاص و بنده گشتیش
یاریت در تو فزاید نی در او	گفت حق: ان تنصروا الله ینصروا ^{۵۷۲}

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

الفضیل عن ابي زة قال قلت لأبي عبد الله ع تبقي الأرض بغير إمام قال لو بقيت الأرض بغير إمام ساعة لساخت. ك، [كمال الدين] أبي و ابن الوليد معا عن سعد عن اليقطيني و ابن أبي الخطاب معا عن محمد بن الفضيل مثله بيان يقال ساخت قوائمه في الأرض أي دخلت و غابت و لا يبعد أن يكون سوخ الأرض كناية عن رفع نظامها و هلاك أهلها.

۵۷۰ - سورة اعراف، آیه ۹۶، وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ.

۵۷۱ - سورة مائده، آیه ۶۶، وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِّن رَّحْمٍ لَّأَكَلُوا مِمَّنْ فَوْقِهِمْ وَ مِمَّنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ.

۵۷۲ - سورة محمد، آیه ۷، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ. ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر

دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

و از اینجا معلوم می‌شود که توجّه تکلیفی و ازدیاد آن موجب تقویت ولایت تکوینی و ازدیاد حرث و نسل و ازدیاد کمال آن دو در عالم صغیر و کبیر می‌شود و اعراض از ولایت تکلیفی، موجب فاسد شدن هر دوی آنها و هلاکت آنها در عالم صغیر و کبیر است، و هر اندازه که اعراض زیاد شود، فساد و هلاکت هم زیاد می‌شود، و هرگاه اعراض منجر به منع غیر شود، فساد و هلاکت شدید گشته و اگر منجر به تکذیب و استهزا شود نهایت فساد و تباهی را در پی دارد. قول خدای تعالی است، که می‌فرماید: «پس عاقبت کسانی که بدی را در حدّ اعلامی بدی انجام دادند، که آیات خدا را تکذیب کرده و آنها را به استهزا گرفتند این است»^{۵۷۳} اشاره به همین معنی است. بنابراین، جایز است که گفته شود: اگر از ولایت روگردان شود، در زمین سعی می‌کند، ولی نهایت سعی و کوشش او افساد در زمین و تباه کردن زراعت و نسل می‌شود، و خود او نیز این مطلب را احساس نمی‌کند. وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ و خدا فساد را دوست ندارد و این نحوه بیان در موردی به کار می‌رود که در معنی فساد را بغوض می‌داند، گو اینکه معنای جمله اعم از آن است».

همچنین در قرآن فساد به پادشاهان نسبت داده شده است. می‌فرماید: «وقتی پادشاهان وارد شهری می‌شوند فساد می‌کنند».^{۵۷۴} و می‌فرماید: «اگر به حکومت رسیدید می‌خواهید در زمین فساد کنید»^{۵۷۵} و باز می‌فرماید: «چون به آنها می‌گوئیم در زمین فساد نکنید می‌گویند ما مصلحانیم بدانید آنها خود مفسدند و نمی‌دانند».^{۵۷۶} و در آیه دیگر می‌فرماید: «و آنان که پیمان خدا را پس از بستن می‌شکنند و آنچه را که خدا به بستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند لعنت بر آنهاست و بدیهای آن جهان نصییشان».^{۵۷۷} در بررسی افساد در زمین در ذیل این آیه فرموده‌اند:^{۵۷۸}

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

خدا را یاری کنید یاری خواهید شد و ثبات قدم خواهید یافت.

۵۷۳ - سوره روم، آیه ۱۰، ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِمَا يَسْتَهْزِئُونَ.

۵۷۴ - سوره نمل، آیه ۳۴، إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا.

۵۷۵ - سوره محمد، آیه ۲۲: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ.

۵۷۶ - سوره بقره، آیه ۱۲ - ۱۱، وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ إِلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ.

۵۷۷ - سوره رعد، آیه ۲۵: وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقَطِّعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.

۵۷۸ - بیان السعاده فی مقامات العباده، جلد دوم، ترجمه، صص ۴۲۶ - ۴۲۲.

«وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ مِنْ نَوْعِ عَطْفٍ مُسَبَّبٍ بِرِ سَبَبٍ مِي يَاشِدُ، چِه فساد كردن در زمين عبارت از ميراندن مواليد آن و يا ميراندن كمالات آنها و يا بازداشتن آنها از رسيدن به كمالات مورد انتظار و يا تحريف كلمات تكويني و تدويني از مواضع خودشان مِي يَاشِد. كسي كه از ولايت بگسلد، از بين برنده قواي علامه و عماله براي سلوك به آخرت است. او هلاك كننده چيزي است كه با عنايات الهی پديد آمده است از قبيل بذر آخرت و كاشتن و توليد نسل آن در زمين عالم صغير او و همچنين در زمين عالم كبير. زيرا فاسد مجاورش را نيز فاسد مِي كند و همچنين در عالم صغير باعث فساد در عالم كبير مِي شود و همچنين است در كتاب‌هاي آسماني و شرايع الهی. زيرا همانطور كه كلمات عالم صغير و همچنين كلمات عالم كبير را از مواضعشان منحرف مِي سازد كلمات كتاب‌هاي آسماني و شرايع الهی را هم تحريف مِي نمايد.»

در آيات متعددی تخلفات زياد ديگري در زمره فساد قرار مِي گيرد. براي مثال بر اساس آيه: «فرشتگان گفتند آيا كسي را مِي آفريني كه در آنجا فساد كند و خونها بريزد.»^{۵۷۹} خونريزي از جمله موارد فساد است. در آيه ديگر مِي فرمايد: «گفتند به خدا سوگند كه شما خود مِي دانيد كه ما براي فساد كردن در اين سرزمين نيامديم و سارق نبوديم»^{۵۸۰} يعني سرقت از موارد فساد است. و در آيه ديگر درباره عصيان مِي فرمايد: «تو پيش از اين عصيان مِي كردي و از مفسدين بودي»^{۵۸۱} يعني عصيان از اوامر الهی از زمره موارد فساد است. كم فروشي نيز از موارد فساد است كه مِي فرمايد: «اي قوم من، پيمانه و ترازو را از روي عدل كامل ادا كنيد و به مردم چيزهايشان را كم مدهيد و چون مفسدين در زمين نباشيد.»^{۵۸۲} ظلم و قتل و تجاوز نيز از موارد فساد است و مِي فرمايد: «همانا فرعون در آن سرزمين برتري جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت طايفه‌اي را زبون مِي داشت و پسرانشان را مِي كشت و زنانشان را زنده مِي گذاشت كه او از مفسدين بود.»^{۵۸۳}

۵۷۹ - سورة بقره، آيه ۳۰. قَالُوا أَلْجَعَلُ فِيهَا مِنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ.

۵۸۰ - سورة يوسف، آيه ۷۳. قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ.

۵۸۱ - سورة يونس، آيه ۹۱، وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.

۵۸۲ - سورة هود، آيه ۸۵، يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

و همچنين آيه ۱۸۳ سورة شوری.

۵۸۳ - سورة قصص، آيه ۴، إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.

در اسلام تولید و خرید و فروش شراب و مسکرات به قصد نهایی سکر ممنوع است زیرا شراب قوه عاقله را برای مدتی از کار می‌اندازد و معنی آن این است که فضیلت انسان که شعور در ادراکات خود است را برای مدتی تضعیف یا تعطیل می‌نماید. و بر این اساس شارع مقدس آن را منع فرمود. این منع به طریق اولی انواع گوناگون مواد مخدر که در جهان امروز شایع و رایج است را در برمی‌گیرد. تجارت مواد مخدر و بزرگترین تجارت غیرقانونی در جهان را تشکیل می‌دهد بطوری که درآمد خرید و فروش این مواد در برخی از سالها از درآمد فروش نفت در جهان پیشی گرفته است. دولت اسلام جوازی برای اقدام به خرید و فروش مواد مخدر یا حتی همکاری در توزیع این مواد ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: «در نیکی و تقوی همکاری کنید و در گناه (یا اثم) و تجاوز همکاری نکنید».^{۵۸۴} واژه اثم در آیه تحریم شراب هم آمده است و در آنجا از آن به «اثم کبیر» یا گناه بزرگ نام برده می‌شود. یعنی هرگونه تعاون و معاونتی در این «اثم کبیر» یعنی خرید و فروش مسکرات که به طریق اولی مواد مخدر را شامل می‌شود ممنوع است. در قرآن کریم می‌فرماید: «از تو از شراب و قمار می‌پرسند، بگو در این دو گناه بزرگی (اثم کبیر) است و گناه (اثم) آنها بزرگتر از نفع آنهاست».^{۵۸۵} تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العبادة برای اولین بار استعمال مواد مخدر و افیون را در شرح ذیل این آیه حرام اعلام می‌کند. فرموده‌اند^{۵۸۶}: «و تمام مست کننده‌ها چون زایل کننده تسخیر قوه عاقله هستند پس کار پیامبر ع باید نهی از آنها باشد چنانچه وارد شده: شریعتی از زمان آدم نبوده مگر اینکه از خمر نهی نکرده باشد. و در زایل شدن تدبیر و تسخیر عاقله مفاسد متعددی است و لذا خمر را ام الخبائث نامیده‌اند، ولی در آن منافع متعددی نیز هست از قبیل چاق کردن بدن و تحلیل غذا و روشنی اعضاء و باز کردن رگهای بسته شده و قوی کردن ذهن و صفاء قلب و تهییج حبّ و شوق و شجاع کردن نفس و منع بخل و غیر اینها. و اما استعمال دود افیون که در زمان ما شایع شده است از ویژگیهای آن این است که به تدریج قوه عاقله را از بین می‌برد به نحوی که دیگر بازگشتی بر آن نیست، به خلاف خمر، که با وجود آنکه قوه عاقله را در لحظه مستی زایل می‌کند ولی پس از آنکه شخص هوشیار شد عقل در نهایت تدبیر است و سایر نیروها در او در نهایت قوت و سرعت در امتثال (قوه) عاقله قرار می‌گیرند،

۵۸۴ - سورة مائده آیه ۲، وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ.

۵۸۵ - سورة بقره، آیه ۲۱۹، يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخُمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا.

۵۸۶ - بیان السعاده فی مقامات العبادة. جلد دوم ترجمه، صص ۴۶۰ - ۴۵۰.

ولی کشیدن دود افیون قوه عاقله را ذاتاً از تدبیر باز می‌دارد و قوه واهمه که جهت درک معانی جزئیة آفریده شده تا آلام و لذات اخروی را درک کرده و سبب شوق گردیده تا از ادراک معانی موجب تحریک بسوی آخرت باشد را مانع می‌شود. و (قوه) متخیله که آفریده شده تا در معانی و صورتها تصرف کرده تا جهت تکمیل جذب و دفع در معاش و معاد فرد بعضی (صور) را با بعضی دیگر ببینند، را منع می‌نماید. و قوه خیال که آفریده شده تا حافظ صور حُسن تدبیر معاش و تحصیل معاد و خوبی رفتار با بندگان باشد به تباهی می‌کشانند. و قوه شوقیه که مرکب سیر او به سوی آخرت و کمک کننده امر او در دنیا است، و قوه محرکه که مرکب (قوه) شوقیه و اعصاب است که آن نیز مرکب (قوه) محرکه است از حرکت باز می‌دارد. بالاخره همه این قوا با استعمال افیون ضعیف و حقوق بسیاری تعطیل می‌شود. علاوه بر این به بدن ضرر می‌زند و مال را تلف می‌سازد و زیان آن به بدن برای هر کسی محسوس است به نحوی که از سیمای آنان شناخته می‌شود و احتیاج به معرف ندارد و سبب آن این است که دود افیون با کیفیتی که دارد ضد حیات بوده و خاموش کننده حرارت غریزی است و رطوبت غریزی را خشک می‌کند، و مندهای اعضای بدن که رطوبت‌های غریبه و رطوبت غریزی معینه را به خارج می‌فرستد و نگهدارنده حرارت غریزی است که آن نیز به حیات کمک کرده و آن را نگه می‌دارد می‌بندد، و رطوبت‌های غریبه حرارت غریزی را از بین می‌برد و خدای تعالی با حکمت خویش جرم ریه را جسمی متخلخل قرار داده تا رطوبتهایی را که در فضای سینه از بخارهایی که از معده و کبد و قلب متصاعد می‌شود را به خود گرفته و خارج کند، تا آن رطوبتها جمع نشود که سبب تعفن و موجب ابتلا به مرض سینه و زخم و دمل و ذات‌الجنب و ذات‌الصدر و ذات‌الکبد، و ذات‌الریه گردد. دود افیون ریه را ضخیم و کلفت کرده و منافذ آن را می‌گیرد، و در نتیجه آنطور که شایسته است رطوبتها خشک نمی‌شود و موجب پیدایش مرضهای ذکر شده می‌گردد. ما بسیاری از کسانی که مبتلا به دود افیون بودند دیدیم که به این مرضها گرفتار شدند و به هلاکت رسیدند. پس در دود تریاک مفاسد خمر وجود دارد، و عوض منافع خمر ضررهای دیگری نیز در آن هست. پس باید حرمت استعمال تریاک از چند وجه شدیدتر از حرمت خمر باشد پس لعنت خدا بر او و استعمال کننده آن. پس اثم گاهی بر ارتکاب چیزی که نهی شده اطلاق می‌شود که همان اثم شرعی است و گاهی بر چیزی که در آن منقصت نفس است اطلاق می‌شود و همین معنی در اینجا مقصود است، زیرا که آیه از مقدمات نهی است، نه اینکه آن آیه بعد از نهی از خمر و قمار نازل شده باشد و علت نقصان نفس انسان به سبب

ارتکاب آن دو (خمر و قمار) را بیان کردیم و شأن نزول آیه و اخباری که درباره آن وارد شده در کتابهای مفصل مذکور است و هر کس که بخواهد به آنها مراجعه کند.»

مفاد این اصل بر اساس شرح فوق به کلیه اثم‌ها حتی مسائل اخلاقی نیز قابل تسری و تعمیم است که از ذکر بیشتر در مورد آن خودداری می‌نمائیم ولی فقط باید گفت که یکی از معضلات جهان کنونی تجارت‌های غیراخلاقی است که حجم عظیمی از کل تجارت جهان را به خود اختصاص داده که بنابر تعبیرات فوق از موارد افساد در زمین تلقی می‌شوند و برای دولت اسلام قابل انجام نیستند و سیاست خارجی دولت اسلام این اصول را از مبانی ایدئولوژیک خود اخذ نموده و ملزم به رعایت آنان است.

فعالیت‌هایی که موجب تخریب محیط زیست، اعم از گیاه، حیوان و انسان گردند از جمله تولید و تجارت مواد مضر و سموم شیمیایی به منظور از بین بردن انسانها و تخریب مزارع و دامها برای ضربه زدن به دیگران، تسلیحات برای حمله و سلاح‌های کشتار جمعی، دفن زباله‌های هسته‌ای در کشورهای ضعیف و تبانی با مأموران و رهبران آنها، تولید، مصرف، صادرات و واردات هر نوع ماده اولیه یا واسطه‌ای مصرفی که باعث فساد در نبات و دام و انسان گردد و مضر به سلامتی آنها باشد و سایر موارد مشابه ممنوع است.

۷۰- اصل عدم جواز به از بین بردن مواد غذایی در جهت کسب منافع مادی

همانطور که ذکر شد مباحث فساد در زمین به این موضوع اشاره دارد که اصولاً از بین بردن کشتزارها و دامها و نسل انسان ممنوع است و حفظ محیط زیست از موارد پر اهمیت سیاست خارجی و داخلی اسلام می‌باشد. تعمیم این موضوع به این مبحث کشیده می‌شود که دولت اسلام حق ندارد برای افزایش قیمت مواد غذایی بخشی از آن را از بین ببرد. در برخی سالها مشاهده شد برخی از کشورها نظیر آمریکا برای جلوگیری از افت قیمت گندم قسمتی از محصول گندم خود را با کشتی به دریا حمل و در اقیانوس تخلیه می‌کردند. در صورتی که در آفریقا بسیاری از گرسنگی تلف می‌شدند. حتی ایجاد ممنوعیت در تولید و کشت غلات برای جلوگیری از افت قیمت ناشی از عرضه زیاد محصول، از لحاظ اسلام شبهات زیادی دارد؛ و لاقلاً می‌توان در مورد ارزاق عموم مردم جهان این نتیجه را ابراز نمود که اسلام جواز محدود کردن تولید ارزاق را تا تأمین نیاز غذایی

کلیه افراد روی سیاره زمین نمی‌دهد. و با توجه به این آیه که می‌فرماید: «چون از نزد تو بازگردد در زمین فساد کند و کشتزارها و دامها را نابود سازد و خدا فساد را دوست ندارد»^{۵۸۷} حتی فسادى که در زمین باعث کسری بازده تولید کشتزارها و دامها شود نیز ممنوع است. در تاریخ قرن اخیر به شکل ترفندهای پیشرفته و در قرون قبل به اشکال سنتی ملاحظه شده است که بسیاری از دول با پخش و صدور مخفیانۀ انگل‌ها و آفات نباتی و دامی، اقدام به ضربه زدن به محصولات و تولیدات زراعی و دامی کشورهای دیگر می‌کردند. برای مثال عامل شیوع کرم ساقه خوار برنج، کرم ساقه خوار درختان میوه، کرم سیب‌زمینی و صیفی‌جات و زنگ گندم و انواع قارچ‌ها و شته‌ها یا باکتری‌هایی که دامها و طیور را بیمار می‌نمایند توسط برخی از کشورها در کشورهای دیگر مخفیانۀ توزیع شد و جمله این موارد به انحاء مختلف در حیطه این مبحث قرار می‌گیرند.^{۵۸۸}

اسلام کلیه این اقدامات را در سطح بین‌المللی ممنوع می‌شمارد. در اموال دولت اسلام سهمی برای نیازمندان مشخص شده که این نیازمندان در اشل دولت اسلام شامل محرومین کشورهای دیگر می‌شود. در قرآن کریم می‌فرماید: «در اموال ایشان سهمی برای بینوایان و نیازمندان معلوم است»^{۵۸۹} و این سهم که در اموال مؤمنین معلوم است به طریق اولی در بیت‌المال اسلام نیز معلوم است و بینوا و نیازمند هر که و هر کجا باشد بینوا و نیازمند است و مستوجب نوازش.

در سوره اسراء خداوند درباره تَبذیر می‌فرماید: «حَقَّ خَوِشَاوَنَد و مَسْكِين و رَاهَمَانِدِه رَا اِدَاكِن و هِيچ اسراف مكن. اسراف كاران با شياطين برادرند و شيطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بود»^{۵۹۰} در تفسیر تَبذیر در شرح همین آیه فرموده‌اند:^{۵۹۱} «وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا مَقْصُودٌ اَز تَبْدِيرِ بَخْشِشِ

^{۵۸۷} - سوره بقره، آیه ۲۰۵، وَ اِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ. در آیه ۷۷ سوره قصص می‌فرماید: در زمین از پی فساد مرو که خدا فسادکنندگان را دوست ندارد. وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْاَرْضِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ. همچنین در آیه ۶۴ سوره مائده.

^{۵۸۸} - شاهدان عینی به تواتر ابراز می‌دارند که در اواخر دهه ۱۹۴۰ میلادی در دوران پس از جنگ دوم جهانی هواپیماهای آمریکایی بر فراز شالیزارهای گیلان و مازندران پرواز می‌کردند و بسته‌های کوچکی را میان شالیزارهای برنج می‌ریختند که این بسته‌ها کیسه‌هایی توری و محتوی کرم ساقه‌خوار برنج بود.

^{۵۸۹} - سوره ذاریات، آیه ۱۹، وَ فِي اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَخْرُومِ. در سوره معارج آیات ۲۵ - ۲۴ می‌فرماید: وَ الَّذِيْنَ فِي اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَخْرُومِ.

^{۵۹۰} - سوره اسراء، آیات ۲۷-۲۶، وَ اَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِيْنَ وَ ابْنِ السَّبِيْلِ وَ لَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا. اِنَّ الْمُبَدِّرِيْنَ كَانُوْا اِخْوَانَ الشَّيَاطِيْنِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهٖ كَفُوْرًا.

به غیرمستحقّ یا بخشش به مستحقّ بیش از حقّش می‌باشد و اگر در پرداخت حقوق مستحقین امر شده، از تَبذیر که دادن بر غیرمستحقّ یا دادن به مستحقّ زیاده از حقّ اوست که اسراف است در این آیه نهی شده است، چون دادن مال بدون تَبذیر همان اقتصاد (میان‌روی) است. پس تَبذیر اعمّ از اسراف است اگرچه گاهی هم در مقابل آن قرار می‌گیرد، و چون امر به ادای حقوق در مفهوم مخالف آن مستلزم نهی از خودداری (تنگ چشمی) است، لذا به همان ادای حقوق اکتفا کرد و صریحاً از اسراف کردن نهی نمود. از آن رو که ادا کردن حق اختصاص به مال صوری و به خویشان صوری ندارد، بلکه عموم سایر حقوق و جمیع خویشاوندان در عالم کبیر و صغیر را شامل می‌شود، از نبیّ ص وارد شده که روزی بر سعد می‌گذشت که مشغول وضو گرفتن بود، فرمود: ای سعد چیست این اسراف؟ عرض کرد: یا آیا در وضو هم اسراف است؟ فرمود: بلی، اگرچه پیش چشمه جاری باشی. و از امام صادق ع وارد شده است که پرسیده شد: آیا در حلال تَبذیر می‌شود؟ فرمود: بلی و سرّ مطلب این است که هرگاه شخصی پیش چشمه جاری باشد ولی بیش از آن مقدار که واجب و مستحب است قوای خود را به کار اندازد. این استعمال قوا و توجّه به قوای محرّکه بدون استحقاق (ضرورت) تَبذیر است اگرچه اسراف و تَبذیر آب در این جا مطرح نباشد. خلاصه آنچه که از اخبار، با همه اختلافهای موجود مستفاد می‌شود این است که: انفاق مال یا کلام یا علم یا حکمت عرض و جاه یا نیروی قوا، یا انفاق بر نفس و قوای آن به مقدار خواست، بدون التفات به امر خدا و امتثال امر او تَبذیر است، هرچه که می‌خواهد باشد. در عین حال همه این‌ها اگر با توجّه به امر خدا و امتثال امر او باشد اقتصاد (میان‌روی) است هرچه می‌خواهد باشد. و لذا ذکر کرده‌اند که اگر همه دنیا را یک لقمه قرار دهی و مؤمنی را اطعام نمایی اسراف نمی‌شود. إِنَّ الْمُبْدِرِينَ تَبذیرکنندگان و کسانی که در غیر اطاعت خدا و با غفلت از امر او انفاق می‌کنند، کَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ برادران شیاطین بوده‌اند. زیرا که انفاق وقتی که به امر خدا نباشد به امر شیطان می‌شود که شیطان در کمین بنده نشسته و منتظر غفلت او از امر خدا است، پس در آن حال در او تصرف می‌کند و بر او حکم می‌راند همانطور که بر شیاطین خودش حکومت می‌کند. وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا عطف به بیان علت است، یعنی شیطان نسبت به پروردگارش بسیار کفر می‌ورزد، و مبذّر منفقی است که بدون التفات به امر خدا نسبت به پروردگارش کفور است پس او در کفر ورزیدن

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

به پروردگارش برادر شیطان است.»

با این تفصیل تبذیر به یک معنا می‌تواند مستند این اصل در روابط بین‌الملل و در مواجهه با ملل ضعیف عالم باشد. یعنی نمی‌توان حقّ ضعفا و ناتوانان از ملل دیگر را نادیده گرفت و هرطور که منافع ملّی اقتضاء کرد به کسب منافع پرداخت و حقّی که خداوند برای سائل و محروم در اموال ملّت اسلام معلوم کرده را به ملل محروم اعطاء ننمود.

افزایش قیمت مواد غذایی با از بین بردن بخشی از آن یا کاهش سطح زیر کشت جهت کاهش عرضه و نتیجتاً افزایش قیمت مجاز نیست و نمی‌توان حقّ ضعفا و ناتوانان از ملل دیگر را نادیده گرفت و هرطور که منافع ملّی اقتضاء کرد به کسب منافع پرداخت.

۷۱- اصل ممنوعیت احتکار بین‌المللی ارزاق و الزام خوراک‌رسانی به گرسنگان جهان

گرسنگی یکی از پدیده‌های بارز قرون اخیر در سطح بین‌المللی است و در جهان میزان تلفات ناشی از گرسنگی از تلفات ناشی از حوادث بسیار بیشتر است. احتکار ارزاق عمومی و یا شیوه‌های متداول در جلوگیری از کاهش قیمت ارزاق مثلاً با روش‌هایی چون از بین بردن محصول یا با کاستن از سطح زیر کشت جهت کاهش عرضه و نتیجتاً افزایش قیمت در اسلام جایز نیست و در صورتی که مردم گرسنه باشند حاکم شرع مجاز است که فرمان دهد انبارها را باز کنند و قوت مردم را به آنها دهند. با توجه به چنین موضوعی به طریق اولی خود دولت اسلام حق ندارد آذوقه و ارزاق عموم مردم چه داخلی و چه خارجی را احتکار نماید و آنها از قحطی و گرسنگی تلف شوند. در باب این موضوع در قرآن کریم در سوره یوسف می‌خوانیم که یوسف ع «دستور فرمود تا هفت سال پی در پی بکارید و هر چه می‌دروید جز اندکی که می‌خورید با خوشه انبار کنید از آن پس هفت سال سخت می‌آید و در آن هفت سال آنچه برایشان اندوخته‌اید بخورند مگر اندکی که نگه می‌دارید.»^{۵۹۲} ... و چون «برادران یوسف آمدند و بر او داخل شدند آنها را شناخت و آنها نشناختندش چون بارهایشان را مهیّا ساخت، گفت برادر پدریتان را نیز نزد من بیاورید آیا نمی‌بینید

^{۵۹۲} - سوره یوسف آیات ۴۸ - ۴۷، قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ ذَاتًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ. ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَعَةٌ شَدَادًا يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ هُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا حَصَصْتُمْ.

که پیمانانه را کامل ادا می‌کنم و بهترین می‌زبانم.^{۵۹۳} ... «و به مردان خود گفت: سرمایه‌شان را در بارهایشان بنهید، باشد که چون نزد کسانشان باز گردند و آن را بیابند شاید باز آیند.»^{۵۹۴} این آیات دلالت بر این دارد که حضرت یوسف رزق کسانی را که بیشترین ظلم را به او کرده بودند و متعلق به سرزمین دیگری بودند در زمان قحطی به پیمانانه کامل داد. در آن زمان یوسف عزیز مصر بود و واردشدگان از سرزمین دیگری یعنی کنعان به مصر آمده بودند. به عبارت دیگر یوسف ع بر خود فرض می‌دانست که رزق آنها را بدهد و این رزق را بر اساس هر فرد پرداخت فرمود یعنی برای رفع نیاز ارزاق آنها، چون در آیات بعد که برادران درخواست می‌کنند تا بنیامین را نیز همراه خود ببرند دلیل می‌آورند که «برای کسان خود غله بیاوریم و برادرمان را حفظ کنیم و بار شتری افزون گیریم که آنچه داریم اندک است.»^{۵۹۵} از این آیات معلوم می‌شود که حضرت یوسف بازاء فرد رزق تقسیم می‌نمود و جمله آخر که «آنچه داریم اندک است» معلوم است که سهم هر فرد فقط کفاف حداقل معیشت کسان و اهل خودش را می‌کرده و چون برادران یوسف بنیامین را نبرده بودند ابراز می‌کنند که غله دریافتی اندک و کمتر از معیشت همگی آنهاست. از طرف دیگر می‌فرماید: «چون بار خود گشودند دیدند که سرمایه‌شان را پس داده‌ند»^{۵۹۶} یعنی هزینه دریافت غله به آنها بازگردانده شده بود. از مجموع این آیات می‌شود استنباط نمود که چنانچه مردم در هر جای جهان دچار تنگی رزق باشند وظیفه دولت اسلام است که بدون توجه به ملیت و دین و مذهب به قدر معیشت آنان و بدون دریافت پول یا عوض اقدام به اعطای خوراک به آنان نماید.

می‌فرماید: «آنان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل امر می‌کنند و مالی را که خداوند به فضل خویش به آنها داده است پنهان می‌کنند (بدانند که) ما برای کافران عذابی خوارکننده مهیا ساخته‌ایم.»^{۵۹۷} در تفسیر این آیه فرموده‌اند:^{۵۹۸} «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ صَفْت يَأْتُونَ بِهَا بَدَلًا مِنْ كَانُوا يُبَدَلُونَ بِهَا بَدَلًا يَأْتُونَ بِهَا بَدَلًا»

۵۹۳ - سورة يوسف آیات ۵۹ - ۵۸، وَ جَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ. وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ.

۵۹۴ - سورة يوسف آیه ۶۲، وَ قَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَابِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.

۵۹۵ - سورة يوسف آیه ۶۵، وَ نَبِّئْ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظْ أَخَانَا وَ نَزِدْكَ كَيْلًا بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ.

۵۹۶ - سورة يوسف آیه ۶۵، وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ.

۵۹۷ - سورة نساء آیه ۳۷، الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا. سورة حدید آیه ۲۴: أَنَانِ كَبَخْلٍ مِی‌ورزند و مردم را به بخل امر می‌کنند و آن که روی گردان شود (بدانند) که خدا بی‌نیاز و ستودنی است. الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.

از مُخْتَلَاً است یا عطف بیان (یعنی متکبر بخیل است) برای یکی از آن دو یا خبر مبتدای محذوف، یا مبتدا و خبرش محذوف است، یا مفعول فعل محذوف می‌باشد. بخل، خصلتی است که انسان را از خارج کردن آنچه که در تحت اختیار او است منع می‌کند و از آن دست برنمی‌دارد، خواه از حقوق الهی باشد، مانند زکات و خمس و یا حقوق خلقی باشد مانند نفقه‌های واجب و دیون سررسید شده و چنانکه ذکر شد ادای آن واجب است یا حقوق مسنونه مانند زکات و سایر صدقات مستحب و کارهای پسندیده مانند انفاق‌های مستحب برای خودش و عیال و خویشان و همسایگان. از این رو از رسول خدا ص وارد شده است کسی که زکات واجب مالش را ادا کند، و مالی را که برای انفاق جدا کرده به اهلش برساند، بخیل نیست. پس در واقع بخیل کسی است که زکات واجب مالش را ندهد و مالی را که برای انفاق جدا کرده به اهلش نپردازد و او در غیر این تبذیر می‌کند. و مال انفاق شده بانه (جدا شده) نامیده شده و به آن جهت که شأن هر چیزی که به انسان نسبت داده می‌شود حتی وجود خودش، جدایی و مفارقت از انسان است جز وجه خدا که می‌ماند، زیرا اگر از اعراض دنیاست خودش مجزا بوده ارتباط و نسبت آن به انسان نیز به سبب مرگ یا انتقالات شرعی یا با گذشت زمان جدا و منقطع می‌شود، و اگر از قبیل قوا و جوارح و اعراض و مقام باشد آن نیز با مرگ اختیاری یا اضطراری یا به سبب حوادثی که پیش می‌آیند از انسان جدا می‌شوند.

پس اگر جمع آوری اموال برای گذاشتن و رفتن است!

پس چرا انسان به مالی که می‌خواهد بگذارد و برود بخل می‌ورزد؟

بدان که سخاوت فریضه‌ای است که بین دو طرف افراط و تفریط قرار دارد، که آن دو طرف تبذیر و تقتیر نامیده شده است. و تقتیر مراتب متعددی دارد که بعضی از آنها بخل نامیده می‌شود و آن عبارت از امساک از آنچه که در اختیار انسان است می‌باشد، به نحوی که نتواند آن را در وجوه واجب و مستحب و مباح صرف کند. و بعضی از آن مراتب شح نامیده می‌شود و آن عبارت از امساک از آنچه که در اختیار اوست و آرزو کردن اینکه آنچه که در دست دیگران است، در دست او قرار گیرد. چنانکه از امام صادق ع وارد شده است: بخیل، به آنچه که در دست خودش می‌باشد

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

۵۹۸ - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، ترجمه، جلد ۴، صص ۷۱-۶۷.

۵۹۹ - اگر بدل از مُخْتَلَاً (در آیه قبل) باشد یعنی آن فخر فروشی که بخل ورزد و امر به بخل کند و...

بخیل است، و شحیح کسی است که نسبت به آنچه که در دست دیگران است و بر آنچه که در دست خودش است بخل می‌ورزد تا جائی که در دست مردم چیزی نمی‌بیند مگر اینکه آرزو می‌کند که مال او باشد خواه از راه حلال باشد یا حرام، و نسبت به آنچه که خداوند او را روزی کرده است، قانع نمی‌باشد. و تَبذیر نیز مراتبی دارد، و چون ظاهر افعال و اقوال و اخلاق و احوال انسان از تشابهات است که تأویل آن را جز خدا و راسخین در علم نمی‌دانند، لذا تمیز بین سخاوت و تبذیر و تقیر و مراتب بین آنها به حسب شناخت و تشخیص جزئیات آنها که از انسان صادر می‌شود حتی بر خود فاعل در غایت خفاست، اگرچه بر حسب علم و کلیات آن واضح باشد، به طوری که علمای اخلاق آن را تفصیل داده و مراتب آن را بیان کرده‌اند. پس انفاق بر حسب قصد منفق و غایتی که بر آن مترتب می‌شود و وجهی که در آن صرف می‌گردد و شخصی که به آن می‌رسد (آن را دریافت می‌دارد) حالتش و اسمش مختلف می‌باشد. پس چه بسا امساک که از انفاق بهتر و چه بسا انفاقی که وبال بر انفاق کننده باشد، و مولوی قدس سره چه خوب گفته است:

منفق و ممسک محل بین به بود	چون محل باشد مؤثر می‌شود
ای بسا امساک کز انفاق به	مال حق را جز به امر حق مده
مال را کز بهر حق باشی حمول	نعم مال صالح گفت آن رسول

بجاست که گفته شود: اصل هر چیزی که به انسان نسبت داده می‌شود انانیت اوست و آن نسبت دادن وجود است به خودش. و اصل همه انفاق‌ها و غایت و علت غائی آنها انفاق از انانیت است. و اصل جمیع آنچه که بر او انفاق می‌شود ولایت است. پس هر کس انانیت خود را در طریق ولایت انفاق کند بدین گونه که آن را به ولیّ امرش با بیعت خاصّ ولوی و قبول دعوت باطنی تسلیم کند پس اگر از سایر چیزهائی که به او منسوب است از حیث انتساب او به ولایت بر خودش یا بر کسانی که تحت اختیار او هستند یا بر غیر آنها به طریق وجوب یا استحباب یا اباحه انفاق کند، این انفاق سخاوت محسوب می‌شود و اگر از همین جهت امساک کند، این امساک او نیز ممدوح است و بخل به حساب نمی‌آید. و کسی که به انانیتش بخل ورزد و آن را در طریق ولایت انفاق نکند، اگر امساک کند امساک او بخل است و اگر انفاق کند انفاق او تبذیر است مگر اینکه امساک یا انفاق در طلب ولایت باشد که در این صورت امساک و انفاق از اسم بخل و تبذیر خارج می‌شوند. بنابراین صحیح است که گفته شود: مختال‌ها کسانی هستند که نسبت به صرف انانیتشان در طریق ولایت علی ع بخل می‌ورزند. وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مردم را نیز به بخل امر می‌کنند، و از صرف

انانیتشان در طریق ولایت بازمی‌دارند و مردم را از این کار مانع می‌شوند و صحیح است که گفته شود که آیه، کنایه از رؤسای منافقین امت است که بعد از محمد ص از علی ع اعراض می‌کردند و مردم را از رجوع به او باز می‌داشتند. وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ پنهان می‌کنند آنچه را که خدا از فضلش به آنها داده، یعنی کسانی که برای امساک و عدم انفاق خود عذر می‌آورند که چیزی ندارند که انفاق کنند، و آنچه که از نعمت ظاهری و باطنی دارند از قوت قوایشان و حشم و مقام و علوم و معارفشان همه را کتمان می‌کنند. و شریفترین نعمت‌های ظاهری و باطنی آن چیزی است که برای انسان از احوال و اخلاق الهی پدیدار می‌شود که در حال پیدا شدن آن حالات، انسان را در راحتی و انبساط و لذت قرار می‌دهد، و اصل همه آنها نعمت ولایت و شناخت آن است. و زشت‌ترین اقسام کتمان، مخفی کردن این احوال و این شناخت از خودش است. بدین گونه که انسان، غافل از شناخت او و از لذت احوال آن باشد یا از هردو چشم پوشی کند. و همین دلیل، بهترین دلیل نبوت کسی است که متصف به آن است و امر به آن می‌کند و بهترین دلیل ولایت او می‌باشد. لذا صحیح است که آیه تفسیر شود به کتمان آنچه که خدا به آنها داده است از ادله نبوت محمد ص یا ادله ولایت علی ع از چیزهایی که از کتابهایشان فهمیده‌اند و انبیای آنان به آن خبر داده‌اند و از قرآن و اخبار محمد ص و از چیزهایی که از اخلاق اخروی که نمونه اخلاق و احوال نبوت و ولایت است، در نفوس خود یافته‌اند. وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ التَّعَذُّبَ وَ تَكَلَّمَ، برای نشاط دادن به شنونده است. یعنی کسانی که نعمت‌های خدا را کتمان کرده، شکر آن را با اظهار آن بجا نیاوردند. زیرا اظهار نعمت یکی از اقسام شکر است، همچنان که کتمان آن یکی از اقسام کفران آن است. و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای اشعار به این است که کتمان کنندگان نعمت‌های خدای تعالی از کفار محسوب می‌شوند. عَذَابًا مُّهِينًا همانگونه که آنها به سبب کتمان و عدم اظهار نعمت‌های ما اهانت کردند، لذا عذاب خوار کننده‌ای برای آنها مهیا کردیم. چه خداوند وقتی به بنده‌ای نعمتی داد دوست دارد که آن را بر بنده‌اش ببیند و بذل کردن نعمت و نمایان کردن آن با عمل بهتر از بذل آن به بیان است، و کسی که علمی را کتمان نماید خداوند او را با لجامی از آتش افسار می‌زند.»

در سوره آل عمران می‌فرماید: «آنان که در نعمتی که خدا به آنها عطا کرده است بخل می‌ورزند مپندارند که در بخل ورزیدن برای انسان خیری وجود دارد، بلکه برای آنها شر وجود دارد، در روز قیامت آنچه را که در بخشیدنش بخل می‌ورزیدند چون طوقی به گردنشان خواهند

آویخت و از آن خداست میراث آسمانها و زمین.»^{۶۰۰} و می‌فرماید: «آگاه باشید که هرگاه شما را دعوت کنند تا در راه خدا انفاق کنید، بعضی از شما بخل می‌ورزند، و هرکس که بخل ورزد در حق خود بخل ورزیده است زیرا خدا غنی و شما درویشید و اگر روی برتایید، به جای شما مردمی دیگر آرد که مثل شما نباشند.»^{۶۰۱} و در سوره تغابن می‌فرماید: «پس تا آنچه می‌توانید از خدا بترسید و گوش فرا دارید و اطاعت کنید و به سود خود از مالتان انفاق کنید و آنان که از یوق بخل نفس خویش در امان مانده‌اند رستگارانند.»^{۶۰۲}

آیات فوق همگی تأکید دارند که هرکس بخل نورزد و انفاق نماید به نفع خویش عمل کرده است. از لحاظ اقتصادی بر خلاف نظریه‌های عامیانه و از لحاظ نظریات تخصصی اقتصاد خرد و تجارت بین‌الملل می‌توان با توسل به ریاضیات ثابت نمود که نفع انسانها در تعالی جملگی بشریت است. امید است در مجلد جداگانه‌ای در آینده به این مهم پردازیم.

به هرحال بخل از جمله خصوصیات انسان است و استثناء این موضوع را قرآن به نمازگزارانی که در نماز دائم‌اند یعنی پیوسته به یاد خدا مشغولند منتسب می‌فرماید. در سوره معارج می‌فرماید: «و آنکه جمع کرد و اندوخت، هرآینه انسان را حریص و ناشکیبا آفریده‌اند چون شری بدو رسد ببقارای کند و چون مالی به دستش افتد بخل می‌ورزد مگر نمازگزاران، آنان که در نماز دائم‌اند و آنان که در اموالشان حقی است معین برای سائل و محروم.»^{۶۰۳}

۶۰۰ - سوره آل عمران، آیه ۱۸۰، وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.

۶۰۱ - سوره محمد، آیه ۳۸، هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَ مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنِ نَفْسِهِ وَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ.

۶۰۲ - سوره تغابن، آیه ۱۶، فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمِعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقِ شَحْنَفِهِ فَإِنَّكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ.

۶۰۳ - سوره معارج، آیات ۲۵ - ۱۸، وَ جَمَعَ فَأَوْعَى إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَخْرُومِ. در سوره لیل آیات ۱۱ - ۴ «همانا حاصل کوششهای شما متفاوت است، اما کسی بخشایش و پرهیزگاری کرد و آن بهترین را تصدیق کرد پس برایش آسان می‌کنیم. اما آن کس که بخل و بی‌نیازی می‌ورزد و آن بهترین را تکذیب کرد بر او سخت می‌گیریم و چون هلاکش در رسد دارایی‌اش سود نبخشد همانا برماست که راهنمایی کنیم.» إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى.

مواردی که در مورد انفاق فردی و بخل ذکر شد علیرغم اینکه فردی است از لحاظ حکومتی نیز در اعمال نسبت به اقوام یا کشورهای دیگر صادق است. می‌فرماید: «آن غنیمتی که خدا از مردم قریه‌ها نصیب پیامبرش کرده است از آن خداست و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و راه‌ماندگان، تا میان توانگراتان دست به دست نشود. هر چه پیامبر به شما داد بستانید و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید و از خدا بترسید که خدا سخت عقوبت است. نیز غنایم از آن مهاجران فقیری است که از سرزمینشان رانده شده‌اند و آنها در طلب فضل و خشنودی خداوند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند، اینان راستگویانند و کسانی که پیش از آمدن مهاجران در دیار خود بوده‌اند و ایمان آورده‌اند، آنها را که به سویشان مهاجرت کرده‌اند دوست می‌دارند و از آنچه مهاجران را داده می‌شود در دل احساس حسد نمی‌کنند و دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند هر چند خود نیازمند باشند و آنان که از یوق شحّ خویش در امان مانده باشند رستگارانند.»^{۶۰۴} البتّه در بخشش امر به اعتدال شده است که می‌فرماید: «نه دست خویش به گردنت ببند و نه کاملاً باز نما که ملامت و حسرت خوری.»^{۶۰۵} و در سوره فرقان به رسول اکرم ص می‌فرماید: «و آنان که چون انفاق کنند اسراف نمی‌کنند و خسّت نمی‌ورزند بلکه میان این دو قرار می‌گیرند.»^{۶۰۶}

احتکار ارزاق عمومی چه داخلی و چه خارجی جایز نیست و در صورت قحطی و خشکسالی که مردم گرسنه باشند مراجع قانونی مجازند تا برای جلوگیری از تلف شدن انسان‌ها ناشی از قحطی و گرسنگی فرمان دهند انبارها را باز کنند و قوت مردم را به آنها دهند.

^{۶۰۴} - سوره حشر، آیات ۹-۷، ما آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَسُولِ وَ لِلَّذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

^{۶۰۵} - سوره اسراء، آیه ۲۹، وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا.

^{۶۰۶} - سوره فرقان، آیه ۶۹، وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَتْ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا.

فصل سوم

دیپلماسی در اسلام

دیپلماسی به دو معنی کلی اطلاق می‌شود. معنی اول دیپلماسی به معنی خط‌مشی یا سیاست‌های یک کشور در قبال مسائل سیاسی بین‌المللی اعم از کشورهای خارجی یا مناطق مختلف یا پیمانهای بین‌المللی اعم از جهانی یا منطقه‌ای بکار برده می‌شود. معنی دوم به مفهوم هنر یا فن مذاکره جهت رسیدن به تفاهم مشترک در عرصه بین‌المللی می‌باشد. به هر تقدیر دیپلماسی در هر دو معنی در برقراری ارتباط مفهوم پیدا می‌کند.^{۶۰۷} در این بخش به هر دو مفهوم از دیدگاه

^{۶۰۷} - معانی دیپلماسی در منابع خارجی مشتمل بر این دو تعریف نیز می‌شود. گرچه معنی لغوی آن شامل «دو چهره داشتن» نیز هست.

- Diplomacy is the application of intelligence and tact to the conduct of official relations between the governments of independent states, extending sometimes also to their relations with vassal states; or more briefly still, the conduct of business between states by peaceful means...skill or address in the conduct of international intercourse and negotiations. Ernest Satow, A Guide to Diplomatic Practice, London: Longmans, Green, 1957, 1-3.
- Diplomacy is the peaceful conduct of relations amongst political entities, their principals and accredited agents. K. Hamilton and R. Langhorne, The Practice of Diplomacy-its Evolution, Theory and Administration, London: Routledge, 1995, 1.
- Diplomacy is essentially a system of communication between governments and classic diplomacy rested almost entirely on linguistic skills. Christer Johnsson and Karin Aggestam, "Diplomatic Signalling," DSP Discussion Papers No. 27.
- The term diplomacy means...the set of means and specific activities used by a State to serve its foreign policy. Jacques Chazelle, La Diplomatie, Paris: Presses Universitaires de France, 1962, 9.
- Diplomacy is the technical instrument for the implementation of foreign policy. A.Y. Vishinsky and S.A. Lozevsky, eds., Diplomaticheskii Slovar, Moscow: 1948-1950, vol. I, 570.
- The functions of a minister sent to a foreign country are chiefly two: one is to care for the interests of his Sovereign in that country and the other is to discover the interests of others. M. Callières, De la manière de negocier avec les souverains, de l'utilité des Negotiations, du choix des ambassadeurs & des Envoyez, & des qualités necessaires pour reussir dans ces emplois, Bruxelles: Pour la Compagnie, 1716.
- Diplomacy is the execution by the diplomats of the strategy aiming at the realization of national interests in the international field. Morton Kaplan, "Introduction to Diplomatic Strategy", World Politics, July 1952, 548.
- Diplomacy is the science or art of negotiation. Charles de Martens, Le Guide diplomatique, Leipzig: 1866, 1.
- Diplomacy consists of: 1-finding out or guessing intelligently what one power needs to know about another, 2-sifting and collating the information received, 3-determining the options available to a government and submitting them for decision, and 4-communicating and explaining a government's decisions to another government. Adam Watson, Diplomacy: The Dialogue Between States, London: Methuen, 1982, 122-4.
- The primary function of diplomacy is to facilitate communication between the political leaders of states and other entities in world politics. Hedley Bull.
- Diplomacy is the formation and execution of foreign policy. Hans Morgenthau, Politics among Nations, 146.
- For diplomats have this charming arrogance that they set an example to whom, and of what, the devil himself will never know. John Le Carre, "The Honourable Schoolboy".

دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

مفاهیم اسلامی در برقراری ارتباطات بین‌المللی خواهیم پرداخت.^{۶۰۸}

در نظام‌های سیاسی متداول جهان مبنای دیپلماسی ناشی از عوامل متشکله قدرت نظیر جغرافیا، نیروی نظامی، توان اقتصادی و خصائص اجتماعی و انسانی، ثبات سیاسی و محبوبیت میان کشورها است که هر کدام به نوبه خود بر نحوه تداخل یک کشور در نظام جهانی تأثیرگذار است.

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

- Diplomacy is "to lie and deny." Talleyrand.
- A lie always leaves in its wake a drop of poison... The negotiator should recollect that he is likely for the rest of his life to be constantly engaged in diplomatic business and that it is essential for him to establish a reputation for straight and honest dealing. Francois de Callieres, 1716.
- Diplomacy is the art of not lying, but neither telling the entire truth. Stefan Muscat.
- Diplomacy is the overall process that is responsible for the interactions and outcomes of state relations. And must not be confused with its instruments of executive and legislative implementation; Negotiations and Foreign Policy respectively. Therefore, Diplomacy is a process that a state undergoes when conducting International Relations. Anna Hanooman.
- The American Heritage Dictionary of the English Language, 4th Ed. 2004, by Houghton Mifflin Co. dī-plō'mā-sē is: 1-The art or practice of conducting international relations, as in negotiating alliances, treaties, and agreements. 2- Tact and skill in dealing with people. See synonyms at tact.
- Roger's II: The New Thesaurus, 3rd Ed. by the Editors of the American Heritage Dictionary 1995 by Houghton Mifflin Co.: Diplomacy is: The ability to say and do the right thing at the right time.
- WordNet 1.7.1, 2001 by Princeton University: Diplomacy is: 1- http://www.answers.com/main/ntquery;jsessionid=ivabae5pqfi5?method=4&dsid=502&deid=45441480&gwp=8&curtab=502_1&sbid=lc01bnegotiation between nations. 2-subtly skillful handling of a situation. 3-wisdom in the management of public affairs.
- Translations for diplomacy, WizCom Technologies Ltd. 2005:
Nederlands (Dutch): diplomatie, tact
Français (French): diplomatie
Deutsch (German): Diplomatie
Ελληνική (Greek): διπλωματία, διπλωματικότητα, (μτφ.) διακριτικότητα, tact
Italiano (Italian): diplomazia
Português (Portuguese): diplomacia
Русский (Russian): дипломатия
Español (Spanish): tacto, diplomacia
Svenska (Swedish): diplomati
中国话 (Simplified Chinese): 外交, 交际手段, 外交手腕, 策略
中國話 (Traditional Chinese): 外交, 交際手段, 外交手腕, 策略
日本語 (Japanese): 外交, 外交の手腕
التفاوض مع الناس, (الاسم) الدبلوماسية, فن أو مهارة (Arabic) العربية
דיפלומטיה, מדינאות - n. (Hebrew): עברית

▪ منابع زیر از منابع کلاسیک درباره دیپلماسی می‌باشند:

- A Guide to Diplomatic Practice by Sir Ernest Satow, (Longmans, Green & Co. London & New York, 1917). Now in its fifth edition (1998).
- The Rise of the Great Powers: 1648-1815 Derek McKay and H.M. Scott (1983).

^{۶۰۸} - آلاپوش، علی و علیرضا توتوتچیان (۱۳۷۲) دیپلمات و دیپلماسی، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، دیپلماسی را در ۴۶ معنی بیان نموده که غالباً در دو مفهوم فوق قابل دسته بندی هستند.

برای مثال وسعت، موقعیت، عوامل اقلیمی و اوضاع طبیعی از لحاظ جغرافیایی می‌تواند سبب اقتدار و سلطه یک کشور بر منطقه گردد یا نیروی هوایی، دریایی، زمینی و یا سیستم‌های تحرک قوا - که عصر حاضر را به عصر فشار تکمه^{۶۰۹} معروف کرده است - یا سلاحهای استراتژیک و بُرد آنها مؤلفه نظامی در قدرت را تشکیل می‌دهند. بنگاهها و تکنولوژی تولید و اقتصاد پرتوان و سهم یک کشور در تجارت بین‌المللی یا منطقه‌ای مؤلفه اقتصادی قدرت را شکل می‌دهد و خصائص ملی و روحیه افراد جامعه، همسانی و یکپارچگی افراد و ویژگی‌های قومی - نژادی و تعصبات ملی و میهن دوستی و بسیاری موارد دیگر از جمله عوامل تشکیل دهنده مؤلفه اجتماعی و انسانی قدرت یک کشور می‌باشند. ثبات سیاسی و سایر ویژگی‌هایی که منجر به ثبات سیاسی و حکومت یک کشور می‌شود و وجهه بین‌المللی یک کشور نزد افکار عمومی جهان و دولت‌ها نیز از مؤلفه‌های دیگر قدرت یک کشور تلقی می‌شوند. تاریخ جوامع بشری نشان داده است که هرگاه توازن قوا در سطح بین‌المللی وجود داشته تجاوز به حقوق دولتها و ملت‌ها کمتر اتفاق افتاده و قرارداد اجتماعی بین‌المللی (به مفهوم مدّ نظر ژان ژاک روسو - ولی در اندازه جهانی آن) بیشتر رعایت شده ولی هرگاه کشوری به موقعیت ممتازی از لحاظ قدرت دست یافته تجاوز خود را به حقوق دیگر ملت‌ها و دولتها آغاز نموده است. شاهد این مدّعی آنقدر در تاریخ مشاهده شده که ذکر آن نیازمند کتب عدیده است و تاریخ بشریت مملو از این پدیده است.

هدف ما در این فصل بررسی قواعد کلی دیپلماسی اسلامی و نحوه رفتار حکومت اسلام با دیگر ملت‌ها و دولتها است. البته همانطور که قبلاً نیز به آن اشاره شد حکومت اسلامی در طول تاریخ اسلام فقط چند سالی در صدر اسلام و چند سال آخر دوران حیات امیرالمؤمنین علی ع بوده و در باقی دوره‌ها چه زمان حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عبّاس و چه در سایر ازمنه که پادشاهانی به اسم اسلام در بلاد و سرزمین‌های مسکونی مسلمین بر اریکه قدرت مستقر بودند همه به نام اسلام است ولی تفاوت زیادی در باطن و صورت این حکومت‌ها با حکومت واقعی اسلام وجود دارد.

در روابط کشورها با یکدیگر مسائل مختلفی جلب نظر می‌نمایند. به عبارت دیگر دیپلماسی عملی بر اصولی استوار است که نحوه برقراری روابط بین‌الملل و رهبری دیپلماسی و مبنای انگیزشی یا عقیدتی دیپلماسی و هدف آن و روش‌ها و تاکتیک‌های تحصیل هدف همه از عوامل مهم دیپلماسی می‌باشند که دیپلماسی متداول و دیپلماسی اسلام تفاوت‌هایی در مبانی و ویژگی‌ها

609 - Push button age.

دارند که به بعضی از موارد مهم آن خواهیم پرداخت.

هدف و انگیزه دیپلماسی در اصل چرائی ایجاد و برقراری رابطه با دنیای خارج است. این انگیزه در زمانها و نظام‌های سیاسی جهانی مختلف متفاوت بوده است. برای مثال در انواع نظام‌های بین‌المللی، قدرت یک قطبی بین‌المللی، توازن قوای دو یا چند قطبی بین‌المللی، حکومت قانون در روابط بین‌الملل، سیستم ملوک‌الطوایفی بین‌المللی و انواع دیگر، هدف دیپلماسی می‌تواند متفاوت باشد. ولی هدف اصلی و مشترک بین تمام اشکال دیپلماسی کسب امنیت و منفعت بوده و هست.

از لحاظ نظریات علوم سیاسی، امنیت به مفهوم خودبقایی یا حفظ وجود خود تلقی می‌گردد. این امنیت می‌تواند در حفظ وضع فعلی در برابر دیگران، آینده نگری برای سبقت از دیگران در آینده، ترس از دست دادن متصرفات، و ترس از تجاوز و بسیار موارد دیگر خلاصه شود. کسب منافع نیز در حصول منافع ناشی از برقراری ارتباطات و روابط سیاسی و اقتصادی و یا وسوسه به تجاوز به تصرفات دیگران و یا بالا بردن اعتبار بین‌المللی و ثبات سیاسی یا اقتصادی خود خلاصه می‌شود. کسب منافع منتج از روابط تجاری و اقتصادی بین‌المللی خود سرفصل بزرگی در مباحث اقتصاد بین‌الملل می‌باشد که در اینجا به آن نمی‌پردازیم.

امنیت در تاریخ با تقویت قدرت نظامی، استقرار و اسکان جمعیت در مناطق امن و وضع موانع استحضافی ایجاد می‌شده است. پس از رشد تکنولوژی و گسترش ارتباطات و دسترسی به جنگ‌افزارهای دوربرد، شرایط حصول امنیت دگرگون گردید. انعقاد قراردادهای چند جانبه، بکارگیری روش‌های تفرقه‌اندازی و ماکیاولیسم در مورد سایر کشورها، تلاش برای خودکفائی و استقلال نسبی تکنولوژیکی ملی و پایش و مراقبت از تحولات سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی همه از روشها و ویژگی‌های کسب امنیت در قرن گذشته بوده است، گرچه بسیاری از این شیوه‌ها در قرون و اعصار قدیم نیز به نحوی روش تأمین امنیت بشمار می‌رفته است. بسیاری از موارد فوق مبانی روش‌های دیپلماتیک در کسب امنیت تلقی می‌گردند که با برقراری روابط بین‌الملل به شکل دیپلماسی عملی متبلور می‌گردند.

هدف دیپلماسی در اسلام تنها در کسب امنیت و منفعت خلاصه نمی‌شود و علیرغم توجه به حصول جمیع مؤلفه‌های مورد نیاز برای ایجاد امنیت و کسب منفعت برای دولت و ملت، اسلام به دنبال هدف بالاتری اقدام به طراحی دیپلماسی و برقراری روابط بین‌الملل می‌نماید. در آیه شریفه: «ای مردم همانا شما را از نر و ماده‌ای خلق کردیم و شما را در شعب و قبائلی قرار دادیم تا بشناسید.

همانا اکرم شما نزد خدا خوددارترین شماست.»^{۶۱۰} هدف خلقت را بندگی و عرفان معین می‌فرماید. در جای دیگر می‌فرماید: «خلق نکردم جن و انسان را مگر برای عبادت»^{۶۱۱} که لِيُعْبُدُونِ به لِيَعْرِفُونِ نیز معنی شده است. یعنی هدف خلقت، شناخت و عرفان و آگاهی و بندگی است. برخی لِتَعَارَفُوا را ظرف شُعُوباً و قَبَائِلَ دانسته‌اند یعنی شناختن یکدیگر در شعب و قبائل هدف خلقت بوده است. این آیه به هر تقدیر همسانی ابناء بشر و شناخت دیگری و به عبارت دیگر روابط اقوام و شعب و ملل را وسیله رسیدن به اهداف خلقت ترسیم می‌کند.

تعدد اقوام و امم از ویژگی‌های خلقت است و برخی اعتراض کردند که چرا خداوند همه انسانها را در یک ملت و قوم نیافرید. در قرآن می‌فرماید: «برای هر گروهی از شما شریعت و روشی نهادیم و اگر خدا می‌خواست همه شما را یک امت می‌ساخت ولی خواست در آنچه به شما ارزانی داشته است بیازمایدتان پس در خیرات بر یکدیگر پیشی گیرید همگی بازگشتان به خداست تا از آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاهتان سازد.»^{۶۱۲} در شرح این آیه فرموده‌اند: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً» یعنی برای هر فرقه و امتی از شما شریعتی بر حسب قالب قرار دادیم، و تأخیر مِنْكُمْ برای اشاره به این است که شریعت مخصوص هر امتی از اختلاف استعداد آنها ناشی شده است. وَ مِنْهَا جَاءَ یعنی راه واضح است به حسب قلب و شِرْعَةً راه آب است که جمیع خلق به طور مساوی وارد آن می‌شوند و احکام قالبی در هر امت و شریعت راه به آب حیات است و جمیع امت در آن مساوی هستند وَ مِنْهَا جَاءَ از نهج الامر وقتی که واضح باشد، و مراد طریق واضح از قلب به حق است و آن به منزله تعلیل سابق است یعنی از شریعت مخصوص خودت به واسطه شرایع آنان تجاوز نکن، زیرا شرایع آنان مخصوص خود آنها بود و برای تو شریعت مخصوص خودت است. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً که اگر خدا می‌خواست یک امت متفق مبتنی بر یک طریق واحد و بدون اینکه شریعتی نسخ و شریعتی تجدید شود قرار می‌داد وَ لَكِنْ شما را امت‌های مختلف قرار داد لِيُبَيِّنْ لَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ

۶۱۰ - سورة حجرات، آیه ۱۳. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ.

۶۱۱ - سورة داریات، آیه ۵۶. وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

۶۱۲ - سورة مائده آیه ۴۸: لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيُبَيِّنْ لَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. مشابه این آیه در قرآن زیاد است.

۶۱۳ - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد ۴ ترجمه، صص ۳۴۴-۳۴۲.

تا بدانچه از شرایع جدید به شما داده است بیازمایدتان، زیرا که قبول آنچه که عادت و الفت به او پیدا شده است برای نفس آسانتر است و به سبب آن صدق ایمان ظاهر نمی‌شود به خلاف آنچه که غیر مألوف است و عادت به آن پیدا نشده است. پس قبول آن نمی‌شود مگر از صدق ایمان که به کسی داده شده باشد. فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ یعنی وقتی دانستید که اختلاف امت‌ها برای امتحان شماست پس به کارهای خیر یعنی در آنچه که خداوند بر زبان پیامبرش به آنها امر کرده است سبقت بگیرید نه عادت‌هایی که از گذشتگان گرفته‌اید، یعنی کارهای خیر را در حالی که بر نفوستان سبقت می‌گیرید انجام دهید، زیرا نفس‌هایتان شما را به عادت‌ها امر می‌کند، یا بر همجواریتان سبقت بگیرید تا گوی سبقت را ببرید. إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا که بازگشت جملگی شما به اوست چه پیشینیان و چه آیندگان، به امر خدا گرفته و چه به عادت اخذ کرده باشد. این عبارت تعلیل قول خداست که فَاسْتَبِقُوا وَعَدُو وَعِيدُ برای هر دو گروه است. فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ پس شما را به آنچه که از حق و باطل و امر و عادت در آن اختلاف داشتید آگاه می‌کند، و این نیز کنایه از ولایت و اختلاف آنها بعد از رسول ص است.»

در آیه دیگری می‌فرماید: «برای هر امتی آئینی نهادیم تا بر آن آیین باشد پس با تو در امر با تو منازعه نکنند. تو به پروردگار خودت دعوت کن که همانا تو بر هدایت مستقیم هستی.»^{۶۱۴} یعنی ای پیامبر مناج و شریعت هر قومی برای خودشان محترم است و آنها به آئین خود و تو به آئین خود باش گرچه شریعت تو بین شرایع دیگر راهی مستقیم و کوتاه‌تر است.

شاید دور از صحت نباشد اگر تأویل شود که علت ایجاد اقوام مختلف و قرار گرفتن مشیت الهی بر شعوب و امم مختلف همانا اختلاف و عدم تبعیت آنها بوده است زیرا که می‌فرماید: «مردم جز یک امت نبودند پس میانشان اختلاف افتاد.»^{۶۱۵} و همچنین آیه شریفه دیگر می‌فرماید: «مردم یک امت بودند پس خدا پیامبران بشارت ده و ترساننده را با کتاب بر حق بفرستاد تا بین مردم در آنچه که اختلاف کرده بودند حکم کند.»^{۶۱۶}

۶۱۴ - سوره حج آیه ۶۷. لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُونَكَ فِي الْأَمْرِ وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ.

همینطور نگاه کنید به آیه ۳۴ سوره حج.

۶۱۵ - سوره یونس آیه ۱۹. وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا.

۶۱۶ - سوره بقره، آیه ۲۱۳، كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.

هدف دیپلماسی اسلام اشاعهٔ تعالی انسانی توسط تعالیم الهی است. می‌فرماید: «هرگاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد پناهش ده تا کلام خدا را بشنود سپس به مکان امنش برسان زیرا ایشان قومی هستند که نمی‌دانند.»^{۶۱۷} این آیه خطاب به رسول گرامی اسلام است که برای اینکه کلام خدا را به گوش مشرکان برسانی به آنها پناه هم بده و آنها را تا مأمن امن نیز بدرقه کن و این بار زحمت را قبول نما تا ایشان که نمی‌دانند کلام خدا را (از بیانات تو) بشنوند بلکه از این استماع تغییر روش دهند و به راه خدا نزدیک شوند. این روش برخورد، مبین هدف دیپلماسی اسلام است و می‌آموزد که روش برقراری ارتباط در اسلام چگونه باید باشد. به عبارت دیگر یک روش خداوند در نزدیک ساختن خلق به راهش بدین گونه است که پیامبر اکرم ص را متحمل مشقت می‌کند تا مشرکین کلام خدا را که از دهان مبارک رسولش بیرون می‌آید بشنوند. و این کلام نه تحکم است و نه امر و نه نهی، بلکه گفتگویی است همانند مذاکرات متعارف. در سورهٔ نحل همین دعوت به ظرافت آورده شده است، می‌فرماید: «با حکمت و موعظهٔ نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و به روش نیکویی با آنها صحبت کن، پروردگارت تو آگاه‌ترین است به کسی که از راه گمراه است و آگاه‌ترین است به هدایت شدگان.»^{۶۱۸} در شرح این آیه فرموده‌اند:^{۶۱۹} «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ دَعْوَتِ كُنْ بِهٖ رَاحَةً لِّغُلَامٍ كَثِيرٍ مِّنْ قَبْلِكَ مَقِشَاتٍ مِّنْ لَّدُنْكَ أَتَىٰ لَكَ الْبُرْجَانِ» و لذا ادات وصل نیاورده است و مقصود به راه ربّ دین اسلام یا بزرگترین رکن آن که ولایت است می‌باشد. بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِهِمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ به حکمت و موعظهٔ نیکو و به طرز نیکویی با آنها صحبت کن، حکمت به معنای تشبّه به خدا از نظر علم و عمل تفسیر شده است و به معنی اطلاع بر دقائق علوم که بشر از مانند آن عاجز است و توانمندی بر دقائق اعمالی است که امثال او از آوردن آن عاجز هستند، و در فارسی به آن خرده‌بینی و خرده کاری می‌گویند و آن شأن ولایت است. و مقصود از آن دعوت از طریق باطن یا تصرف در مدعو برحسب استعدادش، و از طریق ظاهر برحسب اقتضای حال او با اظهار معجزات و اعلام به او بوسیلهٔ خطورات و خیالات تا بدین وسیله او را به سوی حق برگرداند.

^{۶۱۷} - سورهٔ توبه، آیه ۶: وَ إِنْ أَخَذَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتِجَارَكَ فَاجْرَهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ.

^{۶۱۸} - سورهٔ نحل، آیه ۱۲۵. ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِهِمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

^{۶۱۹} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد ۸ ترجمه، صص ۲۱۸-۲۱۲.

و موعظه حسنه عبارت از اظهار چیزی است که برای مدعو نافع باشد تا آن را طلب کند، یا اظهار آنچه که ضرر دارد است که موجب اجتناب او شود، بطوریکه مدعو ببیند که دعوت کننده ناصح و خیر خواه اوست و این شأن نبوت است. و مجادله حسنه عبارت از الزام خصم با حجت و برهان یا به چیزی که پیش او مسلم می باشد است اعم از این که موافق با برهان باشد یا نباشد. در اخبار نیز پیرامون تفسیر مجادله به همین معنی اشاره شده که مجادله اعم از آن چیزی است که منطقیین آن را اصطلاح کرده اند و این شأن رسالت است، زیرا که رسول خدا ص مأمور است مردم را اگرچه با شمشیر و ادار به قبول دین کند. برای این است که رسول ص صاحب هر سه شأن است و مردم نیز بر سه طبقه اند: آماده تصرف ولی، قبول کننده نصیحت نبی ص و معاندی که نیازمند الزام است. و برای هر شخصی از این طبقات احوال خاصی متصور است، لذا خداوند متعال نبی اکرم ص را بر دعوتهای سه گانه امر کرد و مجادله غیر حسنه بنا بر آنچه که در اخبار آمده این است که حقی را که دشمن ادعا می کند انکار کنی، یا آن را باطل تلقی کنی تا او را ملزم سازی و یا این که نتوانی با حجت و برهان در مقابل او مقاومت کنی و در نتیجه با او به جدال پرداخته و به موجب ضعف خودت خصم را بر اهل دین خودت جرأت دهی و قلوب مسلمین و عقایدشان را سست کنی. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ پروردگار تو آگاه ترین است به کسی که از راه گمراه است و آگاه ترین است به هدایت شدگان، یعنی ای پیامبر تو مأمور دعوت عام هستی، پس این اندیشه که آیا دعوت فایده می بخشد یا نه موجب سستی تو نگردد.»

مبحث رهبری دیپلماسی به موضوع و تعریف و ویژگی های حکومت اسلامی برمی گردد. در اصل حکومت اسلامی حکومتی است که تحت حاکمیت نبی یا ولی یا وصی ع باشد و در غیر این صورت حکومت به نام اسلام است. تبعیت دینی در حکومت اسلامی واجب است و در حکومت هایی که به نام اسلام می باشند وجوب شرعی ندارد. برای مثال تبعیت از خلفای جور حکومت های بنی امیه و بنی عباس و سایرین الزام شرعی ندارد بلکه همکاری با آنها می تواند سبب ضعیف شدن معصوم ع نیز باشد. همانطور که در داستان صفوان جمال حضرت جعفر صادق ع صفوان را از اجاره دادن شتر به خلیفه تحذیر می فرمایند که شرح آن در کتب روایی مفصل است. و ایراد حضرت بر صفوان بر این است که چون تو میل داری شترهایت سالم برگردند قلباً میل داری که خلیفه نیز سالم باز آید و همین میزان تمایل قلبی تو جایز نیست.

به هر حال چنانچه در مصادر حکومتی اذن از انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی منضم باشد

حکومت اسلامی است یعنی به نحوی حاکمیت در اختیار مآذونین و صاحبان امر الهی باشد، که فرمود: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و صاحبان امر از میان خودتان را»^{۶۲۰} در غیر این صورت اطاعت شرعی مصداق ندارد و اطاعت قانونی و مشروعیت قانونی مصداق می‌یابد که منبعث از قرارداد اجتماعی بین افراد جامعه است که خود قابل احترام و در حیطة قانون لازم الاتباع است.

رهبری دیپلماسی در نظام‌های سیاسی با ریاست قوه مجریه و تشکیلات اجرایی وی است و این موضوع در نظام‌های مختلف تفاوت‌های خاص خود را داراست. در حکومت اسلامی رهبری دیپلماسی با نبی یا ولی یا وصی است یا به طور کلی صاحبان امر، رهبری دیپلماسی را به عهده دارند همانطور که رهبری جامعه را عهده‌دار می‌باشند.^{۶۲۱}

روشهای دیپلماسی در نظام‌های سیاسی تقریباً مشابه و خصوصاً از طریق مذاکره است. برقراری روابط بین‌المللی بر این اساس تحت شرایط چانه‌زنی و مبادله امتیازات صورت می‌گیرد. به طوری که دولت‌ها از طریق معاوضه امتیازاتی که به یکدیگر می‌دهند روابط میان خود و طرف‌های خود را تعریف می‌کنند.

روش دیپلماتیک در اسلام بالاتر از جریان مادی مبادله امتیازات قرار دارد. اصولاً حکومت اسلامی به کشورهای دیگر به عنوان منبع انتفاع نمی‌نگرد بلکه به عنوان برادر یا همسایه اقدام به برقراری روابط می‌نماید. وظیفه برادری یا همسایگی متفاوت از تعاریف تفاهم و دوستی‌های ملی و بین‌المللی جهان فعلی است که همگی بر مبنای مادیات استوار است. مبنا بودن مادیات و اقتصاد در این بحث از نظر اسلام منتفی نشده، بلکه هدف نیست. به عبارت دیگر اسلام مادیات و اقتصاد را به عنوان ابزاری برای تعالی روحی و اخلاقی جامعه می‌خواهد و نه فقط برای رفاه و تلذذ جسمانی. در صورتی که در روابط بین‌الملل در نظام جهانی آنقدر توجه به کسب مادیات است که اخلاقیات و معنویات همه در زیر پای اقتصادیات لگد مال می‌شوند. لذا دیپلماسی اسلامی با هدف اعتلای معنویات و اخلاقیات جامعه سعی بر ایجاد و برقراری روابط با سایر کشورها دارد و در این هدف‌گذاری اصول مهمی را مد نظر قرار می‌دهد که به شمارش برخی از آنها می‌پردازیم.

۶۲۰ - سورة نساء، آیه ۵۹، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

۶۲۱ - بیدآباد، بیژن (۱۳۸۲) تحلیل فقهی - اقتصادی انواع بیمه و شیوه حکومت اسلامی.

۷۲- اصل مأموریت بر مبنای اجازه

در اسلام، احراز مناصب دینی، قضائی، سیاسی و اجرائی بر مبنای اجازه است و هیچکس از پیش خود محق نیست تا حتی در امور جزئیة فرعیة نیز دخالت یا حکم کند. در قرآن کریم در آیت الکرسی شفاعت را منحصر به اذن می‌نماید و می‌فرماید: «کیست که نزد او شفاعت کند مگر به اذن او.»^{۶۲۲} بر اساس این آیه شفاعت و نتیجتاً بیعت و اتصال به خداوند و بطور کلی دین را منحصر به صاحبان اجازه می‌نماید. امیر مؤمنان علی ع به شریح می‌فرماید: «ای شریح در جایی که تو نشسته‌ای فقط نبی یا وصی نبی یا شقی می‌نشیند.»^{۶۲۳} یعنی مسند قضاء و فتوا در فروع دین و مسائل جزئیة دینی منحصر به انبیاء یا اوصیاء آن بزرگواران ع است و حقیقت آن در انحصار صاحبان اجازه قرار دارد لذا در این زمان نیز علماء اصیل مراعی اجازه روایت هستند و اذن روایت خود را به طرق صحیح به معصوم ع می‌رسانند و کسی که اجازه روایت نداشته باشد معذور از حتی نقل و بیان اخبار و احادیث است. در غیر این صورت حکم ایشان در کلیة امور حتی امور جزئیة فرعیة سبب فسق و ظلم و کفر صاحبان فتوا می‌شود. چرا که در قرآن کریم می‌فرماید: «کسی که به آنچه خداوند حکم کرده حکم نکند کافر است.»^{۶۲۴} و در دنباله می‌فرماید ظالم است^{۶۲۵} و در دنباله می‌فرماید فاسق است^{۶۲۶} و این موضوع را خداوند به دلیل اهمیت آن سه بار در قرآن کریم پشت سر هم تکرار فرموده است.

در صدر اسلام نیز تمام انتصابات توسط رسول خدا ص انجام می‌شد و این موضوع به دلیل اهمیت اجازه و تبعیت همگی از صاحب فرمان است که خداوند تبعیت را منحصر به خود و رسول خود و صاحبان اجازه فرموده^{۶۲۷} و این اطاعت لازمه رشد در ارشاد باطنی و نظم در حکومت

۶۲۲ - سورة بقره، آیه ۲۵۵، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ

۶۲۳ - الکافی، ۷، ۴۰۶، باب أن الحكومة إنما هي للإمام ع ۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسَدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ أَبِي جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لِشَرِيحٍ يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٍّ.

۶۲۴ - سورة مائده آیه ۴۴، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ

۶۲۵ - سورة مائده آیه ۴۵، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

۶۲۶ - سورة مائده آیه ۴۷، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

۶۲۷ - سورة نساء، آیه ۵۹، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

سیاسی اسلام است. در حکومت‌های سیاسی دیگر فقط شق دوم مطرح است ولی در اسلام رشد معنوی و تعالی اخلاقی انسانی افراد نیز مد نظر قرار دارد و این تعالی و تکامل اتفاق نمی‌افتد مگر با ارشاد توسط کسانی که مأمور رشد و تربیت خلق هستند، که فرمود: «آنکه خداوند هدایتش کرد پس او هدایت شده و آنکه گمراه شد ولی مرشد نداشت.»^{۶۲۸}

پس سمت‌های اخذ بیعت و ارشاد و راهنمایی و هدایت یا روایت و صدور احکام مذهبی چه در زمان غیبت و چه در زمان ظهور به قائم آل محمد ص و نواب آن حضرت اختصاص دارد و سمت‌های قضاء و سیاسی و سفارت در زمان خروج آن حضرت و در اختیار گرفتن حکومت باز مختص به حضرتش و نواب آن حضرت است که خود منصوب فرماید. بلکه باید گفت سمت‌های فعلی که حکمرانی بر خلق خداست نیز متعلق به آن حضرت می‌باشد ولی در غصب و تصرف پادشاهان و سلاطین قرار گرفته و آنان بدون اذن خداوند بر خلق او حکم می‌رانند.

قرآن کریم می‌فرماید: «هیچکس شفیع (و واسطه) جز به رخصت او نخواهد بود.»^{۶۲۹} در شرح این آیه فرموده‌اند^{۶۳۰}: «استیناف و جواب سؤال است، گویا گفته شده: آیا کسی حق دخالت در امر مردم و حال آنها را دارد؟ یا در فعل و امر خدا به عالم طبع تعلق دارد؟ و یا اصلاً شفاعتی وجود دارد؟ پس فرمود: شفاعتی جز به اذن خدا نیست، و دخالت شفیع با اجازه او و تدبیر او تعالی است، نه دیگری. یا حال متداخل یا مترادف است و شفاعت در اینجا به معنی درخواست عفو از دارای سلطنت برای غیر، یا درخواست احسان به او (غیر) است و استعمال آن در درخواست عفو برای غیر شایع شده است. و شفاعت نزد خدا چنانکه بعضی گمان کرده‌اند مختص به آخرت نیست، بلکه آن در دنیا برای انبیاء ع و اوصیای آنان ثابت است، چه استغفار آنها برای توبه کنندگان بیعت کننده بر دست آنها شفاعت می‌باشد و استغفار آنها بعد از این برای آنان شفاعت است، و امر آنان به خیر و نهی آنها از شرّ و نصیحت و موعظه آنها همه نوعی شفاعت است. پس کسی که جرأت یابد بر امر خلق و نهی آنها و بیان حلال خدا و حرام او با فتوی و آن را مانند سایر صنایع معاش قرار دهد و بدون اجازه از خدا بی‌واسطه یا باواسطه به قضاوت بین مردم پردازد پس به تحقیق تجرّی بر خدا نموده و تجرّی بر خدا نهایت شقاوت است و این برای کسی که مرتکب آن شده و جرأت بر اخذ

۶۲۸ - سورة كهف آیه ۱۷، مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضَلِّلْ فَلَنْ تَحْدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا.

۶۲۹ - سورة يونس، آیه ۳، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ.

۶۳۰ - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد ۶ ترجمه، صص ۳۰۷-۳۰۴.

بیعت از مردم بدون اجازه‌ای از خدا نموده‌اند کسر عظیمی است، چنانکه رسم خلفای بنی امیه و بنی عباس چنین بوده است، و همچنین است گروهی که متشبّه مبطله به صوقیه شده و بدون اجازه‌ای از مشایخ معصومین ع داخل در آن شده و تجرّی نموده‌اند. لذا علمای سلف بدون اجازه از معصوم ع یا از منصوب او حدیث نقل نمی‌کردند، تا چه رسد به بیان احکام خدا با رأی و ظنّ خود. و مشایخ اجازه و اجازه روایت مشهور و مسطور و سلسله اجازه آنها مضبوط است. و همچنین صوقیه محقّه در امر و نهی و بیان احکام و استغفار خلق و اخذ بیعت از آنان داخل نمی‌شدند مگر اجازه داشته باشند و سلاسل اجازات آنها نزدشان مضبوط است. و ذمّ امر به معروف و نهی از منکر و اقدام بر فتوی و وعظ از کسی که اهلیت ندارد به خصوص از کسی که آن را وسیله‌ای برای اغراض فاسده از جمع کردن مال و کشورگشائی و تسلط بر بندگان و شهرت و جلب توجه مردم به خود و داخل کردن محبت خود در قلوب آنها قرار داده است در اخبار زیاد وارد شده است. از این عار به خدا پناه می‌بریم و ما را از شرّ امثال این اشرار حفظ نماید. و در وصف مجلس قضاء وارد شده است: این مجلسی است که در آن نمی‌نشیند مگر نبی یا وصی یا شقی و بدیهی است که وصایت اذن از جانب نبی ص در تصرف است در چیزی که او از حیث نبوتش دارد و چیزی که او از حیث نبوتش حقّ تصرف در آن را دارد عبارت از احکام الهی است که آنها را به بندگان می‌رساند، و حدیث الْعُلَمَاءِ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ^{۶۳۱} مشعر به چیزی است که ذکر کردیم، زیرا وراثت منحصر به ولادت جسمانی یا به ولادت روحانی نیست، و ولادت جسمانی مقصود نیست و ولادت روحانی هم به محض ادّعا حاصل نمی‌شود، بلکه آن نسبت خاص و اتصال مخصوصی است و وراثت متصل به نبی ص به قدر اتصال او و قرب او و بُعد او از نبی که مورث اوست دارد. و اصل اتصال نسبت روحانی حاصل نمی‌شود مگر با عمل صوری و تفاضل در قرب حاصل از متابعت او و مقدار ارث بر حسب تفاضل مختلف می‌شود، پس کسی که دارای شأن مؤنث است یک سهم از ارث می‌برد و کسی که دارای شأن مذکر است دو سهم می‌برد و کسی که این تفاضل را بشناسد جز نبی ص یا خلیفه او

۶۳۱ - الکافی، ۱، ۳۴، باب ثواب العالم و المتعلم: ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَدِّ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَادِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَصْخُ أَجْبَحَتْهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ وَ إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَوْتُ فِي النَّحْرِ وَ فَضَّلَ الْعَالَمُ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهماً وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّهِ وَافِرٍ.

نیست بنابراین وراثت او محقق نمی‌شود مگر به سبب ارث گذاشتن او و آن همین اجازه مذکور است.»

در دیپلماسی بین‌المللی نیز مشابه اینگونه موارد دیده می‌شود. نماینده رسمی و آکر دیته از سوی رئیس یک دولت به عنوان واسطه اصلی خدمت می‌کند. عناوین و سلسله مراتب دیپلماتیک در کنگره وین ۱۸۱۵ و ایکس لاشاپل^{۶۳۲} در ۱۸۱۸ منطبق با شرایط آن زمان نیز مطرح بودند. کنوانسیون وین^{۶۳۳} درباره روابط دیپلماتیک مصوب ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ دول متعاقد را ملزم به رعایت تشریفات در مورد تقدیم استوارنامه سفرا به مقامات کشور میزبان می‌نماید. و اگر به دلیلی یکی از طرفین (فرستنده سفیر یا میزبان سفیر) مشروعیت قانونی خود را از دست بدهند مأموریت سفیر نیز خاتمه می‌یابد. برای مثال پس از تعویض پادشاه یا رئیس جمهور مجدداً سفرا بایست استوارنامه خود را به پادشاه جدید ارائه دهند. یا اگر رتبه دیپلمات تغییر یابد وی مجدداً باید تجدید صلاحیت شود و اگر سفیر مأموریتش به اتمام رسد معوض وی نیز باید مجدداً استوارنامه خود را به حاکم میزبان ارائه دهد.^{۶۳۴} حالت دیگر در تعویض دولت‌هاست. وقتی دولت‌ها یا حکومت‌ها در کشوری تعویض می‌شوند و این تعویض چه قانونی باشد و چه قهری نیازمند تجدید میثاق دولت یا حکومت‌های دیگر با کلیه نمایندگان و سفرای دولت جدید است. این رسم و آئین مشابه مراسم تجدید عهد بیعت در اسلام است که بعد از رحلت خلیفه الله در هر زمان همه مؤمنین باید با خلیفه جدید یا با نمایندگان او مجدداً تجدید بیعت نمایند. ماجرای غدیر خم و چادر زدن حضرت امیر و بیعت همه مؤمنین با ایشان حتی قبل از رحلت رسول گرامی اسلام ص به دلیل اهمیت موضوع در تاریخ ثبت است. قرآن کریم می‌فرماید: «آنها امتهایی بوده‌اند که اکنون در گذشته‌اند. آنچه کرده بودند از آن آنهاست و آنچه شما کنید از آن شماست و شما را از اعمالی که آنها کرده‌اند نمی‌پرسند.»^{۶۳۵} این موضوع دلالت بر این دارد که دولت‌ها و حکومت‌های بعدی باید موارد احکام، انتصابات و معاهدات گذشته را تنفیذ و تصدیق مجدد نمایند.

به هر حال برای شرح اجازات و نیابت از رسالت و ولایت به شرح ذیل آیات مربوط به داستان

⁶³² - Aix la Chapelle

⁶³³ - American Journal of international law (1961) pp 1062 - 1082.

⁶³⁴ - برای شرح این موضوعات و موارد مشابه نگاه کنید به: کاظمی، علی اصغر (۱۳۶۵) دیپلماسی نوین در عصر

دگرگونی در روابط بین‌الملل، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وابسته به وزارت امور خارجه. تهران.

⁶³⁵ - سورة بقره، آیه ۱۳۴، تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

خضر ع و موسی ع در سوره کهف از تفسیر شریف بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ می‌پردازیم: ^{۶۳۶} «بدان که انبیاء بر حسب نسبتشان به خلق دارای سه مقام هستند: اول مقام بشریت: که با آن همانند سایرین زندگی می‌کنند، می‌خورند می‌آشامند و در برآوردن احتیاجاتشان کار و تلاش می‌کنند و در زندگی احتیاج به کمک دیگران دارند. و همین است که مردم را از قبول نبوت و اطاعت آنها باز می‌دارد، چون می‌بینند که آنان نیز مثل سایر مردم در معیشت خود محتاجند و جهت تأمین مایحتاج خود می‌کوشند و مقام دیگری هم از ایشان نمی‌بینند و نه از طریق علم و برهان و نه از طریق ذوق و وجدان چنین چیزی را درک نمی‌کنند که در ماورای مقامهای مرئی دارای مقام دیگری هستند. علوم مردم منحصر بر چیزی است که در این سراسر چنانکه خداوند تعالی می‌فرماید: ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ ^{۶۳۷} آنچه که از علم به آن رسیده‌اند همین مقدار است.

اندرین سوراخ بنایی گرفت در خور سوراخ دانایی گرفت

از همین جهت است که اوصاف و مقامات انبیاء به همان مقدار که دیده می‌شود منحصر گردیده و قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا ^{۶۳۸} و گفتند: شما بشری جز همانند ما نیستید.

انبیاء را مثل خود پنداشتند همسری با انبیاء برداشتند

دوم مقام رسالت: که نظام معاش و زندگی مردم را که به صلاح دنیا و آخرت کشاند بنیاد می‌نهد. و حدود خدا و عبادات قالبی را وضع می‌کند. و به حسب این مقام است که مردم را با لطف و قهر و اختیار و اجبار به سوی خدا دعوت می‌کنند و از آنها طبق شرایطی که نزدشان مقرر است بیعت می‌گیرند و این دعوت را دعوت ظاهری عمومی و این بیعت را بیعت عام نبوی می‌نامند و بعد از این بیعت است که اسم اسلام بر آنها واقع می‌شود. سوم مقام ولایت: و به حسب این مقام افراد مستعد و نه غیر ایشان را به طریق دل و سیر الی الله و سلوک به آخرت و فقط با لطف دعوت می‌کنند بدون این که زور و اجباری در کار باشد همچنان که خدای تعالی فرموده: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ^{۶۳۹} چون در این دعوت اکراه و اجبار برداشته می‌شود و اصولاً اجبار در آن ممکن نیست، زیرا سیر به آن سلوک از طریق دل است که از انظار پوشیده است و اجبار در آن تصور نمی‌شود. و از

^{۶۳۶} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد ۸ ترجمه، صص ۴۴۵ - ۴۳۷.

^{۶۳۷} - سوره نجم، آیه ۳۰.

^{۶۳۸} - سوره یس، آیه ۱۵.

^{۶۳۹} - سوره بقره، آیه ۲۵۶.

این جهت به آنها احکام قلب و لوازم سلوک و حدود آن بر حسب مراتب آن تعلیم داده می‌شود و طبق شرایطی که نزد آنها مقرر است بیعت می‌گیرند. و این دعوت و بیعت دعوت خاصّ باطنی و بیعت خاصّ ولوی نام دارد، و بعد از بیعت اسم ایمان بر آنها واقع می‌شود. و فایده بیعت عام و اسلام داخل شدن تحت حدود احکام و حفظ خون و ناموس و تصحیح نکاح و ارث بوده و غایت آن قبول دعوت باطنی و بیعت خاصّ است. چون این حاصل نمی‌شود مگر با انتحال و انقیاد احکام شرع. بعد از زمان نبی ص در اطلاق اسم اسلام و جریان احکام آن به مجرد همین انقیاد بدون حصول آن توسط بیعت یا با حصول بیعت فاسده با خلفاء جور اکتفا کرده‌اند به خلاف ایمان که ثمره آن ارتباط و اتصال باطنی است و بذریع این اتصال حاصل نمی‌شود مگر با بیعت و اتصال صوری و عقد به ایمان و عهد با زبان و گرفتن میثاق و فروختن جان و اموال. و به همین جهت است که در این جا بر بیعت ملتزم گشته و تنها به اعتقاد قلبی راضی نشدند. و از همین جا سرّی از اسرار خانه نشینی علی ع و آزاد گذاشتن مخالفینش در حدود بیست و پنج سال ظاهر می‌شود. همچنین است حال اولیای خدایع و ائمه هدی با این تفاوت که مقام رسالت آنها به حسب خلافت بود و نه اصالتاً. لیکن بر حسب مقام ولایت که بالاصاله داشتند گاهی برای هر یک از دو مقام یا هر دوی آنها نایب می‌گذاشتند و این سلسله نیابت بعد از غیبت کبری تا زمان ما جریان دارد. نواب در مقام رسالت به مشایخ اجازه در روایت نامیده شده‌اند. و نواب در مقام ولایت مشایخ اجازه ارشاد نام گرفته‌اند. و نایبانی که جامع هر دو نیابت بوده‌اند هر دو اسم را دارند. دو قسم اول نواب خاص نامیده شده‌اند، همینطور که غیر از اینها از کسانی که به امامت جماعت یا جمع اموال و غیر اینها نصب کرده‌اند به عنوان نواب خاص نام برده‌اند، و قسم سوم را نواب عام می‌نامند چون نیابتشان نسبت در هر چیزی که به امام ع ارجاع می‌گردد است. همانطور که سلسله اجازه روایت در مشایخ آن از زمان معصومین ع تا زمان ما منضبط متصل است، سلسله اجازه ارشاد هم از زمان خاتم ص بلکه از زمان آدم ع تا زمان ما منضبط و متصل است. پس اگر کسی بدون این که اذن از مآذون در اجازه از معصوم ع داشته باشد ادعای فتوا یا ارشاد کند خطا کرده و گمراه شده و دیگران را نیز گمراه نموده است و کسی که با اجازه فتوی دهد و ارشاد نماید که مدادشان افضل و برتر از خون شهدا است. و شأن مشایخ روایت رضوان الله علیهم تعلیم عبادتهای قالبی و سیاست بلاد مانند حدود و مواریث و آداب معاملات و مناکحات به بندگان است و نظرشان متوجه به کثرات و مراتبشان اعطاء حق به هر صاحب حقّی از لطف و قهر، و اعطاء و منع است و لذا آنها را علماء نامیده‌اند چون علم به وجهی

درک مراتب کثرات و حقوق آنها است. و شأن مشایخ ارشاد تعلیم احکام قلب و سلوک الی الله، تجرید از کثرات و عدم التفات به آنها و تهذیب اخلاق و اتصاف به صفات روحانین و میراندن غضب و شهوت است، و لذا آنها را حلما می نامند چون غضب را میرانده و به قضای الهی راضی شده اند و شأن مشایخ هر دو اجازه جمع بین دو حق و حفظ مراتب کثرت با تمکّن در مقام وحدت و دعوت به وحدت با ابقا در کثرت و تصرف در نفوس توسط جذب آن به وحدت و در عین توسعه آن در کثرت، و خلاصه آن حفظ جمیع مراتب است به نحو شایسته و لذا آنان را حکماء نامیده اند. در روایتی از امام سجّاد بر هر سه مورد اشاره شده است که فرمود: اگر مردم می دانستند چه چیزی در طلب علم است آن را اگرچه با ریختن خون و فرورفتن در دریاها باشد طلب می کردند. خداوند تبارک و تعالی بر دانیال ع وحی کرد که مبعوض ترین بندگان من نسبت به من بنده جاهلی است که حقّ اهل علم را سبک بشمارد و پیروی از آنها را ترک کند و محبوب ترین بندگانم بنده پاکی است که طالب ثواب جزیل، ملازم علما، پیرو حلما و پذیرنده حکماء باشد.^{۶۴۰} مقصود از ملازمت با عالم از حیث علم او و منظور از پیروی حلیم از حیث حلم او و منظور از پذیرش حکیم از حیث حکمت اوست، اعمّ از این که همه این اوصاف در یک نفر جمع شده یا هر کدام در شخصی بوده باشد. حال که این مقدمه مهیا گشت می گوئیم: حکیم کسی است که خداوند با علم خودش او را از علم دیگران بی نیاز کرده است و احتیاجی به رجوع به دیگری ندارد. اما عالمی که شیخ روایت است از جهت علم کثرات از دیگری بی نیاز است ولی از جهت احکام قلب و تهذیب اخلاق و علوم اسرار محتاج به دیگری است و آنچه را که دیگری دارد او فاقد آن است پس شایسته است که به حلیم رجوع کند که شیخ ارشاد است و آنچه را که ندارد از او بگیرد و نباید در این کار تأتّف ورزد اگرچه خود را افضل از حلیم ببیند، چنانچه موسی ع در کمال مرتبه رسالت و با این که اولوالعزم بود و در کمال مرتبه علم به کثرات بود به خضر ع رجوع کرد، با این که مرتبه خضر ع از این جهات پایین تر از مرتبه او بود و در کمال تواضع و تضرّع و حفظ ادب از خضر سؤال کرد و در سؤال کردن همانند کسی بود که می خواهد پیرو او و مورد قبول او باشد،

۶۴۰ - الکافی، ۱، ۳۵، باب ثواب العالم و المتعلم... ص ۵ - الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي زَرَّةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بَسَفَكَ الْمُهْجَ وَ حَوَّضَ اللَّحْجَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ دَانِيَالُ أَنْ أَنْقَتَ عِبِيدِي إِلَيَّ الْجَاهِلُ الْمُسْتَخْفُ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ التَّارِكُ لِلْإِفْتِدَاءِ بِهِمْ وَ أَنَّ أَحَبَّ عِبِيدِي إِلَيَّ التَّقِيُّ الطَّالِبُ لِلثَّوَابِ الْجَزِيلِ الْأَلَزِمِ لِلْعُلَمَاءِ التَّابِعِ لِلْحُلَمَاءِ الْقَابِلِ عَنِ الْحُكَمَاءِ.

با اینکه خضر ع از قبول او تائف می‌ورزید و بر او تکبر می‌کرد. در اخبار اشاره شده است کسی که حافظ مراتب کثرتها و حقوق آنها باشد برتر و جامع‌تر از کسی است که در توحید و اسرار آن مستغرق باشد و نیز وارده شده که به همین جهت موسی ع افضل از خضر ع بود. و همچنین شایسته است که شیخ ارشاد در صورتی که مرتبه اجازه روایت برای او حاصل نشده به شیخ روایت رجوع کند و احکام کثرات را از او بگیرد و در رجوع کردن به او تائف نورزد، بلکه نزد او تواضع کرده و خود را پیشش ذلیل سازد و احکام شریعت را از او سؤال کند. و سزاوار است که هر کدام پیروانش را به رجوع به دیگری امر نمایند تا دوستی بین بندگان واقع شود و نزاع و عناد از بین برود که مستحق رحمت و فضل از پروردگار بندگان گردند. و اینچنین بود حال ایشان در زمان ائمه ع و بعد از آن تا مدتی از زمان غیبت کبری و پس از آن که غیبت طولانی شد ائمت مختلط گشت و مشایخ مخفی شدند، و حال بر کسانی که شیعه نامیده شده‌اند مشتبّه گشت و متوسّل به علوم عامه و صوفی آنان شده و علم شریعت و آداب طریقت را جهت اغراض نفسانی و اغراض دنیوی تحصیل کردند، و خود را به محقّقین از مشایخ شیعه تشبیه نمودند حسد، بغض، نزاع و خلاف بین آنها در گرفت و دیگری را طعن زده و بعضی بعض دیگر را تکفیر نمود و برخی آب دهان به صورت دیگری انداخت. و این امور واقع نمی‌شود مگر به جهت هواهای نفسانی و غرض‌های فاسده که خداوند ما و جمیع مؤمنین را از شرّ آن در دنیا و تبعه آن در آخرت نگهدارد.»

احراز مناصب دینی، قضائی، سیاسی و اجرائی بر مبنای اجازه است و هیچکس از پیش خود محق نیست تا حتی در امور جزئیّه فرعیّه حکم کند.

۷۳- اصل اطاعت از صاحبان اجازه

همانطور که گفته شد مناصب دینی در اسلام و سایر مناصب اجتماعی در حکومت اسلامی همگی بر مبنای اجازه تحقق می‌یابند و هر اقدامی بدون اجازه صاحبان اذن فضولی در امر خدا تلقی می‌گردد. بر این اساس اطاعت فقط از خدا و رسول و صاحبان اجازه دستور داده می‌شود و این اطاعت واجب است. در قرآن کریم می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و صاحبان اجازه از میان خودتان را و چون در چیزی به نزاع رسیدید پس به خدا و رسول مراجعه کنید اگر ایمان به خدا و روز آخر دارید. این خوب است و بهترین معنی را

دارد.^{۶۴۱} تفسیر این آیه را چنین فرموده‌اند:^{۶۴۲} «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ أَي كسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید در آنچه که نازل شده و مخصوصاً عمده آنچه که نازل شده و آن چیزی است که صلاح شما و رفع نزاع و ردّ اختلاف شما به آن بسته است، و آن عبارت از تعیین کسی است که در همه امور دنیوی و اخروی خود، و همچنین در هر چیزی که بر شما مشتبه شود به او مراجعه کنید. و آن قول خدای تعالی است **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...**^{۶۴۳} اختلافی بین آنان نیست که آن در مورد علی ع است. **وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ** و اطاعت رسول بکنید در چیزی که برای شما آورده و در چیزی که شما را از آن نهی کرده است. پس آنچه پیغمبر برای شما آورده است بگیریید و از آنچه نهی کرده است دوری گزینید^{۶۴۴} و مخصوصاً عمده چیزی که آورده است و آن قول اوست^{۶۴۵} بعد از آنکه گفت: آیا من به شما از خودتان اولی نیستم؟ فرمود: بدانید **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ**

۶۴۱ - سورة نساء، آیه ۵۹، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.

۶۴۲ - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد ۴ ترجمه، صص ۱۲۱-۱۱۲.

۶۴۳ - سورة مائده، آیه ۵۵. **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ.** همانا نیست جز اینکه ولیّ شما خدا و رسول است و کسانی که ایمان آوردند آنانند که نماز برپای دارند و ایات زکات کنند و آنها رکوع کنند گانند.

۶۴۴ - سورة حشر، آیه ۷. **وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا.**

۶۴۵ - الکافی، ۱، ۲۹۵، باب الإشارة و النص علی امیر المؤمنین... **فَقَالَ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ثُمَّ قَالَ وَ إِذَا الْمَوْدَّةُ سُبِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قَبِلْتُ يَقُولُ أَسْأَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ الَّتِي أَنْزَلْتُ عَلَيْكُمْ فَضَلَّهَا مَوَدَّةُ الْقُرْبَىٰ بِأَيِّ ذَنْبٍ قَبَلْتُمْ هُمْ وَ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ قَالَ الْكِتَابُ هُوَ الذِّكْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ ع وَ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِسْوَائِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسْوَائِ الْجَهْلِ وَ سَمَّى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْقُرْآنَ ذِكْرًا فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ نَسْأَلُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ فَرَدَّ الْأَمْرَ أَمْرَ النَّاسِ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ الَّذِينَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ وَ بِالرِّدِّ إِلَيْهِمْ فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ حَجَّةِ الْوُدَّاعِ نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرئيل ع فَقَالَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ فَتَادَى النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا وَ أَمَرَ بِسْمَرَاتٍ فَقَمَّ شَوْكَهُنَّ ثُمَّ قَالَ ص يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَلِيُّكُمْ وَ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَقَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَاتٍ فَوَقَعَتْ حَسَكَةُ الْتَفَاقِي فِي قُلُوبِ الْقَوْمِ وَ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ هَذَا عَلَى مُحَمَّدٍ قَطُّ وَ مَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ بِضَيْعِ ابْنِ عَمَةٍ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ أَتَتْهُ الْأَنْصَارُ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْ أَحْسَنَ الْبَيْتَا وَ شَرَّفَاكَ بِكَ وَ بَنَزَلَاكَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْنَا فَقَدْ فَرَحَ اللَّهُ صَدِيقَنَا وَ كَبَّتْ عَدُونَا وَ قَدْ يَأْتِيكَ وَفُودٌ فَلَا تَجِدُ مَا تُعْطِيهِمْ فَيَشْمَتُ بِكَ الْعَدُوُّ فَتَنْجُبُ أَنْ تَأْخُذَ ثَلَاثَ أَمْوَالِنَا حَتَّىٰ إِذَا قَدِمَ عَلَيْكَ وَفَدَّ**
دنباله زیرنویس در صفحه بعد:

فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ وَ بَيْنَ آئِنَا اخْتِلَافِي نَيْسْت كِه اَيْن كَلَامِ از رسول خدا ص است. ۶۶۶ و اُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

مَكَّة وَجَدْتُ مَا تُعْطِيهِمْ فَلَمْ يَرِدْ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَيْهِمْ شَيْئًا وَ كَانَ يَنْتَظِرُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ رَبِّهِ فَنَزَلَ جَبْرَيْلُ ع وَ قَالَ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ لَمْ يَقْبَلْ أَمْوَالَهُمْ فَقَالَ الْمُتَنَافِقُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ مَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ بِضَيْعِ ابْنِ عَمِّهِ وَ يَجْعَلَ عَلَيْنَا أَهْلَ بَيْتِهِ يَقُولُ أَمْسِ مِنْ كُنْتُمْ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ وَ الْيَوْمَ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ آيَةُ الْخُمُسِ فَقَالُوا يُرِيدُ أَنْ يُعْطِيَهُمْ أَمْوَالَنَا وَ فَبَيَّنَّا ثُمَّ أَنَاهُ جَبْرَيْلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نُبُوتَكَ وَ اسْتَكْمَلْتَ آيَاتَكَ فَاجْعَلِ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آتَاكَ عِلْمَ النَّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيٍّ ع فَإِنِّي لَمْ أَنْزُكِ الْأَرْضَ إِلَّا وَ لِي فِيهَا عَالِمٌ يَعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَ تُعْرِفُ بِهِ وِلَايَتِي وَ يَكُونُ حُجَّةً لِمَنْ يُؤَلِّدُ بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْأَخْرَى قَالَ فَأَوْصَى إِلَيْهِ بِالْإِسْمِ الْأَكْبَرِ وَ مِيرَاثِ الْعِلْمِ وَ آتَاكَ عِلْمَ النَّبُوَّةِ وَ أَوْصَى إِلَيْهِ بِالْفِ كَلِمَةٍ وَ أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ كُلَّ كَلِمَةٍ وَ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ كَلِمَةٍ وَ أَلْفَ بَابٍ.

۶۶۶ - الكافي، ۱، ۲۸۶، باب ما نص الله عز وجل ورسوله على... ۱ - علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن علي بن محمد عن سهل بن زياد أبي سعيد عن محمد بن عيسى عن يونس عن ابن مسكان عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله ع عن قول الله عز وجل وأطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم فقال نزلت في علي بن أبي طالب والحسن والحسين ع فقلت له إن الناس يقولون فما له لم يسم عليا وأهل بيته ع في كتاب الله عز وجل قال فقال قولوا لله إن رسول الله ص نزلت عليه الصلاة ولم يسم الله لهم فلانا ولا أربعا حتى كان رسول الله ص هو الذي فسّر ذلك لهم ونزلت عليه الركاة ولم يسم لهم من كل أربعين درهمًا حتى كان رسول الله ص هو الذي فسّر ذلك لهم ونزل الحُجُج فلم يقل لهم طوفوا أسبوعا حتى كان رسول الله ص هو الذي فسّر ذلك لهم ونزلت أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم ونزلت في علي والحسن والحسين فقال رسول الله ص في علي من كُنْتُمْ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ وَقَالَ ص أوصيكم بكتاب الله وأهل بيته فإني سألت الله عز وجل أن لا يفرق بينهما حتى يوردنهما علي الحوض فأعطاني ذلك وقال لا تعلموهم فهم أعلم منكم وقال إنهم لن يخربوكم من باب هدى ولن يذخلوكم في باب ضلالة فلو سكنت رسول الله ص فلم يبين من أهل بيته لادعائها آل فلان وآل فلان ولكن الله عز وجل أنزله في كتابه تصديقا لتبنيه ص إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا فكان علي والحسن والحسين وفاطمة ع فأدخلهم رسول الله ص تحت الكساء في بيت أم سلمة ثم قال اللهم إن لكل نبي أهلا وثقلا وهؤلاء أهل بيته وثقلي فقالت أم سلمة أ لست من أهلك فقال إنك إلى خير ولكن هؤلاء أهلي وثقلي فلما قبض رسول الله ص كان علي أولى الناس بالناس لكثرة ما بلغ فيه رسول الله ص وإقامته للناس وأخذه بيده فلما مضى علي لم يكن يستطيع علي ولم يكن ليفعل أن يدخل محمد بن علي ولا العباس بن علي ولا واحدا من ولده إذا لقال الحسن والحسين إن الله تبارك وتعالى أنزل فينا كما أنزل فيك فأمر بطاعتنا كما أمر بطاعتك وبلغ فينا رسول الله ص كما بلغ فيك وأذهب عنا الرجس كما أذهبته عنك فلما مضى علي ع كان الحسن ع أولى بها لكثره فلما توفي لم يستطع أن يدخل ولده ولم يكن ليفعل ذلك والله عز وجل يقول وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله ص كما بلغ فيك وفي أبيك وأذهب الله عني الرجس كما أذهب عنك وعن أبيك فلما صارت إلى الحسين ع لم يكن أحد من أهل بيته يستطيع أن يدعي عليه كما كان هو يدعي علي أخيه وعلي أبيه لو أراد أن يصرف الأمر عنه ولم يكونا ليفعل ما صارت حين أفضت إلى الحسين ع فخرى تأويل هذه الآية وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله ثم صارت من بعد الحسين لعلي بن الحسين ثم صارت من بعد علي بن الحسين إلى محمد بن علي ع وقال الرجس هو الشك والله لا نشك في ربنا أبدا.

لفظ *أطيعوا* را تکرار نکرد تا اشاره به تعیین اولوالامر باشد و اینکه اولوالامر، کسی است که شأنش شأن رسول، و امرش امر او و طاعتش طاعت او در هر طاعتی که غیر آن طاعت دیگری نباشد است. و تفسیر اولوالامر به فرماندهان لشگرها و پادشاهان صوری اسلامی نقض صدر آیه یا التزام نسخ آن و یا التزام به جمع نقیضین است در وجوب طاعت آنها در امر دنیا یا محض تقیه، نزاعی نیست، نزاع در طاعت آنها در امر دین از باب غیر تقیه است و از آن لازم می آید آنچه که ذکر شد، زیرا که او عطف برای جمع است و بعضی از سلاطین فساق هستند که امر آنها برخلاف امر خدا و امر رسولش ص است و جمع بین اطاعت‌های سه گانه ممکن نیست، پس وجوب اطاعت از آنها یا باید ناقض وجوب اطاعت رسول ص باشد یا ناسخی برای آن باشد یا ملتزم به اجتماع نقیضین باشد. زیرا که سلاطین جور وقتی که به قتل نفس محترمی امر می کنند، امر آنها متناقض با نهی خدای تعالی از آن است، و همچنین است حال آنها در امر به ندیمانشان به شرب خمر با اینکه خدای تعالی از آن نهی کرده است. و تقریر آن این است که اگر به زعم آنان مقصود از اولوالامر، سلاطین باشد طبق صریح آیه طاعت از آنها در جمیع آنچه که امر می کنند و نهی می نمایند بدون هیچ تخصیصی لازم می آید ایراد نشود که مخصّص او صدر آیه است، زیرا که امر به طاعت خدا و رسول ص قبل از طاعت سلطان مفید به طاعت سلطان است در جایی که با طاعت خدا و رسول منافات نداشته باشد. در جواب می گوئیم: که در این هنگام امر به طاعت سلطان، لغو می شود زیرا اگر امر سلطان مطابق امر خدا و رسول باشد که امر به طاعت خدا و رسول کافی است و احتیاج به طاعت سلطان نیست و اگر امر سلطان منافی امر خدا و رسول باشد مفید عدم وجوب طاعت سلطان است. و اگر مطابقت و عدم مطابقت امر سلطان با امر خدا و رسول معلوم نباشد در این صورت، یا ما مأمور به تشخیص مطابقت و یا عدم آن هستیم و بعد از تشخیص همان دو حالت قبل پیش می آید. و اگر ما مأمور به تشخیص مطابقت نباشیم، در این صورت یا ملتزم به این هستیم که امر سلطان مبین امر خدا و رسول و مطابق با آن است که این خلاف فرض و التزام مذهب خصم است، یا اینکه ملتزم نیستیم (که امر سلطان مبین امر خدا و رسول باشد) که در این صورت لازمه اطاعت از سلطان تشویق و تحریک به حرام از جانب خدا و توالی باطل است. و هر جا که اطاعت سلاطین در جمیع آنچه که امر و نهی می کنند واجب شود، لازم است که طاعت آنها در جایی که مخالف امر و نهی خدا و ناقض آن دو است واجب باشد، در این صورت یا این است که وجوب طاعت آنها (سلاطین) مقدم بر وجود طاعت خداست و وجوب طاعت خدا هم به حال خود باقی است که نقض لازم می آید، یا اینکه

رافع و جوب طاعت خدا و بیان پایان پذیرفتن و جوب طاعت خداست که در این صورت نسخ لازم می آید. یا ملتزم به بقای هر دو و جوب طاعت می شویم که لازم می آید اجتماع نقیضین جایز باشد. زیرا که تعلق امر و نهی به یک قضیه در زمان واحد مستلزم این است که ایجاب و سلب آن قضیه جایز باشد و آن تناقض است. حاصل مطلب این است که اگر منظور از اولوالامر سلاطین باشند متناقض با صدر آیه است. به خلاف وقتی که مقصود از اولوالامر کسی باشد که شأنش شأن نبی ص و امرش امر او و عملش عمل او باشد و خودش از خطا و لغزش معصوم باشد که در این صورت امر او، موافق و مبین امر رسول ص می شود. و اگر چیزی جز این آیه در اثبات مدعای شیعه نبود همین آیه کافی بود و احتیاج به غیر آن نبود. علیرغم اینکه دلیل های متعدد عقلی و نقلی غیر از این بر مدعای شیعه وجود دارد که قوم در کتابهایشان تدوین کرده اند و توسل آنها به اجماع و حدیث: امت من بر خطا اجتماع نمی کند را، آیه خیره و حدیث غدیر که پیامبر خدا در حضور جمع کثیری ایراد فرمود دفع می نماید و کثرت اخبار به نحوی است که انکار آن برایشان ممکن نیست^{۶۴۷}. از سوی دیگر اجماع، تنها یک ادعا و افترا است چون بعضی از صحابه از بیعت خارج

۶۴۷ - الکافی، ۱، ۲۹۳، باب الإشارة و النص علی امیر المؤمنین... ۳ - مُحَمَّدٌ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدِّيَلَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَوْصَى مُوسَى ع إِلَى يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَ أَوْصَى يُوْشَعَ بْنَ نُونٍ إِلَى وَلَدِ هَارُونَ وَ لَمْ يُوْصِ إِلَى وَلَدِهِ وَ لَا إِلَى وَلَدِ مُوسَى إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَهُ الْحَيْرَةُ يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ مِنْ يَشَاءٍ هُنَّ يَشَاءُ وَ بَشَّرَ مُوسَى وَ يُوْشَعَ بِالْمَسِيحِ ع فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَسِيحَ ع قَالَ الْمَسِيحُ هُمْ إِنَّهُ سَوْفَ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي نَبِيٌّ اسْمُهُ أَمْدٌ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ ع يَحْيَى بَتَصْدِيقِي وَ تَصْدِيقِكُمْ وَ غَدْرِي وَ غَدْرِكُمْ وَ جَرَّتْ مِنْ بَعْدِهِ فِي الْحَوَارِيِّينَ فِي الْمُسْتَحْفَظِينَ وَ إِنَّمَا سَمَّاهُ اللَّهُ تَعَالَى الْمُسْتَحْفَظِينَ لِأَنَّهُمْ اسْتَحْفَظُوا الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ هُوَ الْكِتَابُ الَّذِي يُعَلِّمُ بِهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ الَّذِي كَانَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ ص يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ الْكِتَابَ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ وَ إِنَّمَا عُرِفَ بِمَا يُدْعَى الْكِتَابَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الْفُرْقَانَ فِيهَا كِتَابُ نُوحٍ وَ فِيهَا كِتَابُ صَالِحٍ وَ شُعَيْبٍ ع وَ إِبْرَاهِيمَ ع فَاجْتَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى فَأَيُّنَ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّمَا صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ وَ صُحُفِ مُوسَى الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ فَلَمْ تَزَلِ الْوَصِيَّةُ فِي عَالِمٍ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّى دَفَعُوها إِلَى مُحَمَّدٍ ص فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّدًا ص أَسْلَمَ لَهُ الْعَقِبُ مِنَ الْمُسْتَحْفَظِينَ وَ كَذَبَهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ دَعَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرَهُ عَلَيْهِ أَنْ أُعْلِنَ فَضْلُ وَصِيكَ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ الْعَرَبَ قَوْمٌ جَفَاءَةٌ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ كِتَابٌ وَ لَمْ يُنْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ وَ لَا يَعْرِفُونَ فَضْلَ نُبُوَاتِ الْأَنْبِيَاءِ ع وَ لَا شَرَفَهُمْ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِي إِنْ أَنَا أَخْبَرْتُهُمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيْتِي فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرَهُ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ فَذَكَرَ مِنْ فَضْلِي وَصِيهِ ذِكْرًا فَوَقَعَ الْبِفَاقِ فِي قُلُوبِهِمْ فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَلِكَ وَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرَهُ يَا مُحَمَّدُ وَ لَقَدْ نَعَلِمَ أَنَّكَ يَصِيبُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكْذِبُونَكَ وَ لَكِنَّ الطَّالِمِينَ بَيَّاتِ اللَّهُ يَجْحَدُونَ وَ لَكِنَّهُمْ يَجْحَدُونَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ هُمْ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَتَأَلَّفُهُمْ وَ يَسْتَعِينُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَزَالُ يُخْرِجُهُمْ شَيْئًا فِي فَضْلٍ وَصِيهِ حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ فَاجْتَنَحَ عَلَيْهِمْ حِينَ أُعْلِمَ بِمَوْتِهِ وَ نُعِيتَ إِلَيْهِ نَفْسُهُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرَهُ فَإِذَا فَرَعَتْ فَأَنْصَبَ وَ إِلَى

دنباله زیر نویس در صفحه بعد:

شدند و خیلی‌ها نیز در سقیفه حاضر نشدند، و جمعی خلافت ابوبکر را رد کردند و از طرفی متوسل شدن آنان به امام جماعت شدن ابی‌بکر در حال حیات رسول خدا ص برای نماز، خود دلیلی علیه آنهاست، زیرا پیامبر ص بعد از اینکه بهبود یافت و فهمید که ابوبکر برای مردم امام شده است با اینکه هنوز ضعیف بود، از خانه بیرون آمد و ابوبکر را قبل از اتمام نماز از جای خود کنار زد و خود امامت مردم را به عهده گرفت، و این دلیلی است که ابوبکر به امر پیامبر امام نشده بود و امامت سزاوار او نبود، و گرنه تقریر رسول خدا بر امامت ابی‌بکر در حال حیات خودش واجب می‌شد. و حدیث اینکه آن دو نفر آقای پیرمردان بهشت هستند از جهت عقل و نقل مورد قبول نیست، زیرا اهل بهشت بر شریفترین حالات که حالت جوانی است می‌باشند. چنانکه وارد شده است که اهل بهشت در سن نوجوانان تازه سال هستند. و حدیث: اگر من مبعوث نمی‌شدم عمر مبعوث می‌شد، قول نبی ص در حق متخلفین از لشکر اسامه را تکذیب می‌کند (که پیامبر فرمود، خدا لعنت کند کسی را که از پیوستن به لشکر اسامه تخلف کند). به احضار قلم و دوات برای رفع نزاع و قول او (عمر) درباره پیامبر: که این مرد، هذیان می‌گوید، حدیث بالا را تکذیب می‌کند. اگر از سوی دیگر حتی به زعم خودشان ابوبکر خلیفه بلافضل است، و پیامبر با علی ع عقد برادری بسته (نه با عمر)، و در وصیت به ادای دیونش علی ع را وصی قرار داده است، و انجام وعده‌هایش را به علی ع محول کرده است، و به او گفته است: تو نسبت به من به منزله هارون به موسی ع هستی و اینکه علی ع در زیر کساء به منزله خود پیامبر است، همه اینها می‌رساند که مستحق به بعثت باید اولی به این باشد (و حدیث بالا صحیح نیست) و (حدیث) تأسی جبرئیل به ابوبکر در پوشیدن پشم و رضایت خواستن خدا از او (نیز صحیح نیست)؛ و این مطلب که تأسی به پیامبر ص بهتر و طلب

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

رَبِّكَ فَارْعَبْ يَقُولُ إِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ عِلْمَكَ وَ أَعْلِنْ وَصِيكَ فَأَعْلِمَهُمْ فَضْلَهُ عَلَانِيَةً فَقَالَ ص مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ لَا بُعْثَنَّ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَيْسَ يَفْرَارَ يُعْرِضُ بَيْنَ رَجْعِ يُحِبُّ أَصْحَابَهُ وَ يُحِبُّونَهُ وَ قَالَ ص عَلِيُّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ عَلِيُّ عَمُودُ الدِّينِ وَ قَالَ هَذَا هُوَ الَّذِي يَضْرِبُ النَّاسَ بِالسَّيْفِ عَلِيُّ الْحَقِّ بَعْدِي وَ قَالَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَيْنَمَا مَالَ وَ قَالَ إِبْنُ تَارِكٍ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِحِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَهْلَ بَيْتِي عَثَرْتِي أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَ قَدْ بَلَغْتُ إِلَيْكُمْ سَرْدُونَ عَلِيٍّ الْحَوْضَ فَاسْأَلْكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ وَ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَهْلَ بَيْتِي فَلَا تَسْفِهَوْهُمْ فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ فَوَقَعَتِ الْحُجَّةُ بِقَوْلِ النَّبِيِّ ص وَ بِالْكِتَابِ الَّذِي يَقْرَأُهُ النَّاسُ فَلَمْ يَزَلْ يُلْفِي فَضْلَ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالْكَلامِ وَ يَبِينُ لَهُمُ بِالْقُرْآنِ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً وَ قَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ أَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ ثُمَّ قَالَ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ فَكَانَ عَلِيُّ ع وَ كَانَ حَقَّهُ الْوَصِيَّةَ الَّتِي جَعَلَتْ لَهُ وَ الْاسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ التَّنْبُوَّةِ.

رضایت پیامبر ص سزاوارتر است آن را تکذیب می‌کند. با اینکه خداوند راضی ساختن پیامبر ص را به آینده موکول می‌کند که می‌فرماید: **وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ**^{۶۴۸} و (حدیث) فرار شیطان از هیبت عمر به فرار عمر در جنگ احد را تکذیب می‌کند، و آیه **إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا**^{۶۴۹} در مورد فرارکنندگان جنگ احد نازل شده است. حاصل مطلب اینکه مقدماتی که آنها با آگاهی یا ناآگاهی تنظیم کردند مختل است. زیرا که آنها با زبان حال و قال می‌گویند که: ابوبکر معصوم نبود، و هر کس که معصوم نباشد اشکالی ندارد که خلیفه رسول باشد، پس ابوبکر ممکن است که خلیفه رسول باشد، و هر کس که خلیفه بودن او ممکن باشد و امت اجماع بر خلافت او کرده باشند پس او خلیفه رسول است، پس ابوبکر خلیفه است. در جواب می‌گوئیم: صغری در قیاس دوم که می‌گفت ابوبکر ممکن است خلیفه باشد و امت بر آن اجماع کرده‌اند باطل است، و هم امکان خلافت او (ابوبکر) باطل است چنانکه می‌آید، و هم به جهت اجماع امت، چنانکه دانستی. و کبرای آن نیز باطل است به سبب آیه **خَيْرَهُ** (که معصوم به غیر معصوم برتری دارد). صغری در قیاس اول مسلم است، بلکه می‌گوئیم: ابوبکر نیز مانند عمر از جیش اسامه تخلف کرد تا چه برسد به معصوم بودنش. اما کبرای قیاس اول نیز فاسد است، زیرا که رسول ص دارای رسالت و خلافت الهی بود و این اقتضا می‌کند که صاحب رسالت و خلافت مانند خداوند به هر یک، در مقام خودش نگاه کند و حق هر چیزی را بر حسب استعداد و زبان استحقاقش بدهد، و هر چیزی را با اسباب حفظش، حفظ کند، و گرنه خلیفه خدا نمی‌تواند باشد و فقط سلطنت می‌تواند داشته باشد که صاحب سلطه نسبت به هر کسی باشد که داخل در زبردست او بشود، و این سلطنت اقتضا می‌کند که به حسب دنیا و تصرف در آن به هر نحو که بخواهد بر آنها تصرف داشته باشد. پس اگر مقصود از خلیفه بودن و امکان عدم عصمت او، خلیفه بودن و سلطنت و غلبه در دنیا باشد، مسلم است که در چنین حالی عصمت لازم نیست، بلکه فسق او جایز است، ولی بحث و کلام در خلافت رسالت و سیاست الهی است و این وصف اقتضا می‌کند که صاحبش مانند رسول بینا و ناقد و عالم به مرتبه هریک و استعداد و زبان (خواست) استعداد آن باشد، و برزخ و واسطه بین خلق و حق بوده و هریک را به کمال و غایتش برساند و گرنه مفسد در زمین و نابودکننده حرث و نسل می‌شود. از سوی دیگر اگر خلق تصدیق نکند که او از جانب خدا بصیر است، و به خفیات موجودات و

^{۶۴۸} - سورة الضحی، آیه ۵. و بزودی پروردگارت به تو بدهد که راضی شوی.

^{۶۴۹} - سورة آل عمران، آیه ۱۵۵. نیست جز اینکه به سبب برخی اعمالشان شیطان آنها را به خطا افکنده بود.

آشکاریهای آنها آگاه است، و بر حفظ هریک در مرتبه خودش تواناست، و توان این را دارد که حق هرکسی را بدهد، اطاعت خلق از او، از صمیم قلب واقع نمی‌شود و باطناً مردم تسلیم او نمی‌گردند، و در نتیجه، از او نفع اخروی نمی‌برند. پس اگر بدانند که او معصوم نیست و در آنچه که به آنها القا می‌کند ممکن است خطا کند، چگونه تسلیم او شوند. و مسأله عصمت چیزی است که نصّ در حقّ او اقتضا کرده است، چون عصمت و بصیرت و علم به باطن امور، چیزی نیست که از ظاهر بشری معلوم باشد و با دیدن درک شود تا برای مردم شناختن آن ممکن باشد، بلکه عصمت امر خفی است که آن را درک نمی‌کند مگر کسی که احاطه به آن داشته و عالم به سرائر و خفیات او باشد. بنابراین کسی که نصیّ بر او نباشد خلافت او ممکن نیست. و در آیات، موقوف بودن شفاعت به اذن خدا، اشاره به این توقّف هست. لذا صوفیه گفته‌اند: موکول بودن ریاست الهی بر اذن و اجازه، از ضروریات مذهب یا نزدیک به آن است، و سلسله اجازه آنها منضبط است و دست به دست و نفس به نفس به معصوم ع می‌رسد. و فقها رضوان الله علیهم نیز قائل به آن هستند و سلسله اجازه ایشان مضبوط است، بلکه در صدر اول چنین بودند که اگر برای یکی اجازه سخن گفتن با دشمنان و روایت از معصوم حاصل نمی‌شد با احدی در امر دین حرف نمی‌زد و حدیثی از احادیث معصومین را روایت نمی‌کرد. و مشایخ اجازه روایت نیز معروف است، پس اکنون هم مانند صدر اسلام هرکس ادّعی خلافت و نیابت رسالت بدون اذن و اجازه بکند از عذاب رهایی ندارد و چون رسول ص مؤسس احکام سیاسی و عبادات قلبی است، و از مردم از این جهت بیعت گرفته است لذا اخذ این بیعت را از این جهت اسلام نامند، و نیز پیامبر از جهت قلب، هدایت کننده و اصلاح کننده احوال باطن و بیان کننده آداب قلبی است و از این جهت نیز از مردم بیعت گرفته است، و این بیعت، ایمان نامیده می‌شود، لذا خلیفه پیامبر یا باید از هر دو جهت جانشین او باشد مانند علی ع و اولاد معصومین او و هرکسی که جامع هر دو طرف و حافظ هر دو جانب باشد، و یا اینکه از جهت اول جانشین پیامبر می‌شود مانند فقها و علمای شریعت رضوان الله علیهم که متصدی احکام ظاهری و آداب سیاست هستند، و یا اینکه از جهت دوم جانشین او هستند مانند صوفیه صافی طویّه از شیعه که تمام اهتمامشان به احوال باطن و احکام قلب است. و نزاع بین جهال دو گروه که هریک دیگری را انکار می‌کند، ناشی از جهل به حقیقت رسالت و غفلت از کیفیت نیابت است، زیرا هریک از آنها اگر اذن و اجازه برای او حاصل شود در مرتبه خود نایب بوده و در کارش مأجور و طاعتش واجب است، و مردم محکوم به رجوع به او و اخذ از او هستند. و هریک از آن دو گروه

اگر برای او اجازه حاصل نشود نَسْناس می‌شود، بلکه خَنَاس و شیطان بوده و مردود می‌شود. پس نزاع در محلّش واقع نشده بلکه حق این است که نفاق به وفاق تبدیل شود، و هر گروه به گروه مقابل برگردد و چیزی را که در شأن دیگری است از او اخذ کند و با همدیگر صلح کنند، زیرا که ظاهر بی‌نیاز از باطن نیست و باطن بدون ظاهر کامل نمی‌شود. و داستان پیروی موسی ع از خضر ع با اینکه موسی ع به مراتب افضل و بالاتر از خضر ع است دلیل این است که جایز است کسی که در جهتی برتر است به کسی که در جهتی دیگر برتر از اوست مراجعه کند پس باید صاحب باطن در احکام ظاهری به عالم شرع رجوع کند، و صاحب شرع در احکام باطنی به عالم طریقت مراجعه کند. پس هرگاه مصالحه کردند و توافق نمودند، بهتر این است که به کمک هم ادعای هر منافق دروغگو را که ادعای فتوا و سلوک می‌کند دفع نمایند. و بطلان آن ادعا را ظاهر سازند و دین را از غائله‌های شیاطین و دروغگویان حفظ نمایند. و تلبّس بعضی از زنداقه به لباس صوفیه، و همچنین تلبّس کسانی از عوام که خود را به صوفیه بسته، به لباس آنها درآمده‌اند، و صدور اعمال منافی شریعت از آنها از جهت قول و عمل، موجب نمی‌شود که صوفی شیعه را سرزنش کرد، زیرا آنان کاملاً مراقب هستند که چیزی مخالف شریعت چه از نظر قول و چه فعل انجام ندهند، بلکه می‌گویند ترک قید این است که انسان مقید به شریعت شود و مراقب هستند که بر زبانشان جز آنچه که بر زبان شریعت جاری شده است، جاری نشود تا چه برسد به فعل و اعتقاد آنان. فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَاجْعَلُوا مَا بَيْنَكُمْ كِتَابًا مِّنْهُنَّ لِتَذَكَّرْتُمْ بِهَا وَتَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفْعَلُونَ وَتَسْمِعُوا لَهُ فَأَنزَلْهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنَّ رَبَّكُمُ عَلِيمٌ وَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ لِيُحْكُمَ فِيكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ. و اولی الامر زیرا مقصود اصلی این است که هرگاه بین شما تنازع در تعیین ولیّ امر واقع شد، پس آن را به خدا و رسول ردّ کنید، و اگر برای شما ولیّ امر را تعیین نمودند جمیع امورتان را به او برگردانید و در بعض اخبار آمده است که آیه چنین بوده: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأُمُورِ مِنْكُمْ یعنی جمیع آن چیزهایی که ترسیدید در آنها نزاع کنید به قول خدا و رسول مراجعه کنید. چون خدا و رسول همه آنچه را که به آن احتیاج دارید بیان کرده‌اند، به اینکه آن را در کتاب و سنت بیان نموده‌اند، و کسی را که علم کتاب نزد اوست تعیین نموده‌اند، زیرا قول خدا أَطِيعُوا اللَّهَ... تا آخر و قول خدا إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ... تا آخر آیه درباره علی ع است، و قول محمد ص من كنت مولاه... تا آخر حدیث را بیان کردیم که کسی که به رجوع کردن به او و اخذ از او و تسلیم به او از خود شما به شما سزاوارتر و از همه لایق‌تر است همان علی ع است. پس اگر در هر چیزی که ترسیدید

نزاع در آن واقع شود به علی ع برگردانید بعد از آنکه نزاع کلی را به کتاب و رسول ردّ کردید، و درباره‌ی علی ع نیز به آنها رجوع کردید دیگر برای شما هیچ شکّ و تردید و نزاعی در هیچ موردی نمی‌ماند. و اگر مردم را بدون در نظر گرفتن کتاب و گفتار رسول ص داور قرار دهید از طریق رشد و شیوه‌ی درست به سوی شکّ و حیرت خارج می‌شوید و این در (عالم) کبیر است. و اما در عالم صغیر، پس اگر نفس با هوایش و طبیعت با قوایش در شیئی از اشیاء با شما تنازع کردند آن را به روح و عقل عرضه کنید، پس هرچیزی را که عقل به آن راضی شد و روح آن را تصدیق کرد بپذیرید، و هرچیزی را که عقل تصدیق نکرد اگرچه نفس به آن راضی باشد آن را ترک کنید. **إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** یعنی ایمان به خدا و قیامت اقتضا می‌کند که هرچه را که بر شما مشتبه شود به کتاب و سنت و به کسی که علم کتاب و سنت نزد اوست رجوع کنید، و ترک رجوع به کتاب و سنت، بیان‌کننده‌ی آن است که ایمان به آن دو ندارید. **ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا** یعنی این که گفته شد، بهتر از آن است که اولی الامر را به سلاطین، و ولیکم را به محبّ و مولاہ را به محبّ و دوست دارنده تحریف کنید و رأی باطل خود را درست جلوه دهید.»

این اصل از اصول بازدارنده‌ی دیپلماسی سرخود یا اجتهاد به رأی است که می‌تواند منبع فسادهای دیپلماتیک در عرصه‌ی بین‌المللی باشد. لذا در اسلام این اختیارات از عموم سلب و تحت اختیار اولوالامر قرار گرفته که شایستگی آن را در پیاده‌سازی احکام اسلام در سراسر عالم دارد.

هر عملی بدون اجازه‌ی صاحب‌اِذن فضولی در امر تلقی و ممنوع است. این اصل بازدارنده‌ی دیپلماسی سرخود یا اجتهاد به رأی است.

۷۴- اصل مسؤولیت دیپلماتیک

مأمورین سیاسی و دیپلمات‌ها در عرف دیپلماسی بین‌المللی و همچنین به موجب ماده‌ی ۳ کنوانسیون دیپلماتیک وین برای انجام دسته‌ای از وظایف اعزام می‌شوند که این وظایف شامل موارد زیر است:

- نمایندگی دولت متبوع
- حفظ منافع دولت متبوع
- مذاکره با دولت میزبان

▪ گزارش اوضاع و وقایع دولت میزبان به دولت متبوع

▪ گسترش روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی بین دولت متبوع و دولت میزبان

در هر کدام از وظایف فوق محتوای مسئولیت مأمور سیاسی دولت اسلام گسترده تر از چیزی است که مد نظر دول دیگر می باشد. بطور کلی مأمور در اسلام معذور نیست بلکه مسئول است.^{۶۵۰} یعنی وی موظف است وظایف خود را به نحوی انجام دهد که سبب تحقق حق گردد و نه سبب تحقق مأموریت اسمی وی. به عبارت دیگر مأموریت مأمور سیاسی در اسلام استیلائی حق بر ظلم به مفهوم گسترده حق و ظلم است که در جای خود شرح داده شد و حق بهینه فعالیتها و ظلم نابینه گی به معنای متداول آن در ریاضی و اقتصاد می باشد. وظیفه مأمور سیاسی اسلام حفظ منافع ملی یا قومی یا فردی نیست و هنگامی که او را برای نمایندگی یا مذاکره یا گزارش دهی یا گسترش روابط اعزام می نمایند در اصل برای حصول منافع بشریت اعزام می نمایند و نه برای حصول منافع دولت متبوع یا آمر او یا فرد وی. زیرا در این مأموریت او وظیفه دارد که کلیه مملوکات حق را به میزان شأن آنها مراقبت و خدمت و التفات نماید زیرا خداوند عاشق تمام مخلوقات خود بوده و آنها را آفریده و همه مخلوق نزد او عزیزند و مأمور او نیز باید همه را عزیز بدارد و گرنه مقهور ارباب خود که خدای تعالی است می گردد. در این ارتباط کلام خداوند است که می فرماید: «گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی گردید!»^{۶۵۱} و در این راه اعمال فرد دیپلمات یا مأمور برایش مسئولیت آور است و در قبال کلیه اعمال و رفتار خود و آثار آن در

۶۵۰ - بحار الأنوار، ۷۲، ۳۸، باب ۳۵ - الإنصاف و العدل...، جامع الأخبار، ۱۱۹، الفصل الخامس و السبعون في العدل...، عوالي اللآلی، ۱، ۳۶۴، المسلك الثاني في أحاديث تتعلق بمصالح، منية المرید، ۳۸۱، المطلب الثاني في مراتب أحكام العلم: و روي عن النبي ص كلکم راع و كلکم مسئول عن رعيتہ. إرشاد القلوب، ۱، ۱۸۴: و قال ع كلکم راع و كلکم مسئول عن رعيتہ و الأمير الذي على الناس راع و هو مسئول عن رعيتہ و الرجل راع على أهل بيته و هو مسئول عنهم و المرأة راعية على أهل بيت بعلمها و ولده و هي مسئولة عنهم و العبد راع على مال سيده و هو مسئول عنه ألا فكلکم راع و كلکم مسئول عن رعيتہ. عوالي اللآلی، ۱، ۱۲۹، الفصل الثامن ۳ - و قال ص كلکم راع و كلکم مسئول عن رعيتہ فالإمام راع و هو المسئول عن رعيتہ و الرجل في أهله راع و هو مسئول عن رعيتہ و المرأة في بيت زوجها راعية و هي مسئولة عن رعيتها و الخادم في مال سيده راع و هو مسئول عن رعيتہ و الرجل في مال أبيه راع و هو مسئول عن رعيتہ و كلکم راع و كلکم مسئول عن رعيتہ. مجموعة ورام، ۱، ۶، الجزء الأول... ص: ۱ و قال ع ألا كلکم راع و كلکم مسئول عن رعيتہ فالأمير على الناس راع و هو مسئول عن رعيتہ و الرجل راع على أهل بيته و هو مسئول عنهم فالمرأة راعية على أهل بيت بعلمها و ولده و هي مسئولة عنهم و العبد راع على مال سيده و هو مسئول عنه ألا فكلکم راع و كلکم مسئول عن رعيتہ.

۶۵۱ - سورة مؤمنون، آیه ۱۱۵، أ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ.

بارگاه الهی چه در دنیا و چه در آخرت مسئول است. در یک قاعده کلی قرآن کریم می‌فرماید: «هر کسی در گرو کار خویشتن است.»^{۶۵۲} در فرمان به مالک اشتر، امیر مؤمنان علی ع می‌فرماید: «ای مالک! هر آن امر که از مافوق می‌شنوی، با امر خدای بسنج چنانچه خداوند، تو را از آن عمل نهی می‌کند، زنهار فرمان خالق را در راه هوس مخلوق قربانی مکن. هرگز مگو که من مأمورم و معذور، هرگز مگو که به من دستور داده‌اند و باید کورکورانه اطاعت کنم، هرگز طمع مدار که تو را کورکورانه اطاعت کنند. هرگز به پشتیبانی مقام خلافت، سروری خود را بر دیگران تحمیل مکن»^{۶۵۳}

بطور کلی مأمور معذور نیست بلکه مسئول است و موظف است وظایف خود را به نحوی انجام دهد که سبب تحقق حق گردد و نه سبب تحقق مأموریت اسمی وی. به عبارت دیگر مأموریت مأمور سیاسی استیلای حق بر ظلم به مفهوم گسترده حق و ظلم است. وظیفه مأمور سیاسی تنها حفظ منافع ملی یا قومی یا فردی نیست و هنگامی که او را برای نمایندگی یا مذاکره یا گزارش‌دهی یا گسترش روابط اعزام می‌نمایند در اصل برای حصول منافع بشریت اعزام می‌نمایند و نه تنها برای حصول منافع دولت متبوع یا آمر او یا فرد وی. در مأموریت او وظیفه دارد تا کلیه مملوکات حق را به میزان شأن آنها مراقبت و خدمت و التفات نماید.

۷۵- اصل مصونیت سیاسی و عدم مصونیت اجتماعی و شخصی دیپلمات

مصونیت‌های دیپلماتیک یکی از مسائل مهم دیپلماسی عملی از گذشته دور تا به حال بوده است و همواره تحولات و نشیب و فرازهای شدید و متنوعی داشته است. در زمانی برای تأدیب دولت‌ها سفرای اعزامی آنها را سر می‌بریدند و برای پادشاه یا حاکم گسیل دارنده سفیر می‌فرستادند و در زمانی با تحمیل قوانین کاپیتولاسیون وابسته‌های غیرسیاسی دول خاص را از قید محاکمه در دولت محلی معاف می‌داشتند. در روم قدیم سیرون^{۶۵۴} مصونیت سیاسی سفیر را منبعث از حقوق الهی و حقوق انسانی می‌دانست. متسکیو سفیر را زبان حاکم اعزام کننده سفیر معرفی

^{۶۵۲} - سورة طور، آیه ۲۱، کُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ.

^{۶۵۳} - فرمان حضرت علی ع به مالک اشتر، چاپ وزارت امور اقتصادی و دارایی، ۱۳۷۱ ص ۱۴.

می‌کند و می‌گوید «زبان حاکم یا سلطان باید آزاد باشد.»^{۶۵۵} مصونیت دیپلمات‌ها شامل دو بخش عمده مصونیت سیاسی و مصونیت فردی است.

در بخش مصونیت سیاسی، دیپلمات‌ها به نحوی مصون معرفی می‌گردند که بر اساس ماده سه کنوانسیون دیپلماتیک وین هیچ یک از مقررات آن کنوانسیون نباید به نحوی تفسیر گردد که مانع از انجام وظایف کنسولی یک دیپلمات گردد. و بر اساس ماده ۲۹ مأمور دیپلماتیک مصون است و نمی‌توان او را به هیچ عنوان توقیف یا بازداشت کرد.

از لحاظ اسلام نیز مصونیت سیاسی مورد احترام و قابل قبول است و توافقات قبلی یا جدید در این ارتباط الزام آور تلقی می‌گردند. مصونیت سیاسی شامل کلیه فعالیت‌های دیپلماتیک کشور دیگر در کشور میزبان و بالعکس می‌باشد. و همانطور که ذکر شد وظایف دیپلمات‌ها در حدود موارد شمرده شده در کنوانسیون وین و با این استثناء که دیپلمات اسلام موظف به حفظ منافع ملل دیگر و موظف به اعتدای حق و رفع ظلم و تعالی بشریت نیز هست، مورد قبول و احترام اسلام است. در این باب تناقض اساسی با کنوانسیون وین دیده نمی‌شود. سایر موارد مصونیت نظیر مصونیت شخصی دیپلمات‌ها نظیر توقیف و تفتیش مراسلات و منازل و لوازم آنها همانگونه که در مورد سایر افراد ممنوع است در مورد آنها نیز ممنوع می‌باشد. مبحث تجسس از مباحث مهمی است که در جای دیگر به آن خواهیم پرداخت. براساس کنوانسیون وین اگر دیپلماتی اقدام به رفتار نامشروع و غیرقانونی نماید دولت میزبان محق است تا خواهان عودت او به کشور اعزام کننده گردد. و دیپلمات خاطی مصون از مجازات به کشورش بازمی‌گردد. گرچه این مصونیت تا حدودی افراط در مصون نمودن دیپلمات‌هاست ولی به دلیل جلوگیری از غرض‌ورزی‌های دول متخاصم وضع شده و از لحاظ اسلام نیز به دلیل اینکه در چارچوب توافقاتها و موافقت جوامع صورت می‌گیرد می‌تواند مورد قبول باشد به شرط اینکه در مغایرت و تناقض با حدود احکام اسلام قرار نگیرد. برای مثال چنانچه دیپلماتی در کشور اسلام اقدام به قتل بدون دلیل و عمد نماید اولیاء دم می‌توانند درخواست قصاص نمایند و تقاضای اجرای حد الهی را نمایند و دولت اسلام موظف به حفظ حقوق اولیاء دم است. لذا بدین ترتیب باید گفت که چنانچه دیپلماتی تجاوز به حقوق دیگران نماید که مستوجب جاری شدن حد براساس موازین شریعت اسلام باشد از جزاء معاف

^{۶۵۵} - نگاه کنید به علی اصغر کاظمی (۱۳۶۵) دیپلماسی نوین در عصر دگرگونی در روابط بین‌الملل، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه.

نیست ولی اگر شاکی فردی یا خصوصی نداشته باشد و جرم وی در زمره جرائم حقوق خصوصی افراد طبقه‌بندی نشود طبق مصالح دولت اسلام از لحاظ عفو یا اخراج با وی برخورد خواهد شد. و چون این برخورد طبق عرف بین‌المللی غالباً متقابلاً پاسخ داده می‌شود بایست بر سیل عفو باشد تا سبب نزاع در بین امم و ملل و دول نگردد.

همین شیوه برخورد نیز با دیپلمات‌های اعزامی دولت اسلام مورد توقع دولت اسلام است یعنی اگر دیپلمات اسلام در زمینه مسائل شخصی در کشور میزبان تخطی نمود با وی برخورد قانونی هم شأن مقررات اسلامی گردد. باید ذکر کرد که این موضوع براساس عرف حقوقی بین‌المللی منوط به توافق طرفین است و در این باب علیرغم برداشتهایی که در فقه سیاسی اسلام در مورد آن شده است^{۶۵۶} ولی متیقن نیست و از مباحثات سیاسی است که بر توافق بین‌الملل باید استوار گردد به شرطی که متناقض حقوق اسلامی نگردد و احکام خداوند را نقض نکند. در حال حاضر بر اساس ماده ۳۱ کنوانسیون وین توافق بین‌المللی بر این است که مأمور سیاسی در دولت میزبان از مصونیت تعقیب جزائی برخوردار است و از مصونیت‌های مدنی و اداری نیز بهره‌مند خواهد بود. و تأسیسات ساختمانهای دولت میهمان در کشور میزبان نیز معاف از مالیات‌های متعارف کشور میزبان است و مأموران سیاسی هنگام ورود به کشور میزبان از پرداخت عوارض گمرکی نیز معافند که گمان می‌رود بسیاری از این موارد زیاده‌روی در اعطای حقوق اضافی به مأمورین سیاسی است ولی با توجه به اینکه توافق مبنای قبول و اعطای این حقوق به صورت متقابل است و به صورت حقوق موضوعه مقبول طرفین است، قابل ایراد شرعی نیست.

همانطور که ذکر شد در دوران قبل و بعد از اسلام بسیار مرسوم بود که برای تنبیه دول دیگر سفرای آنها را می‌کشتند. در قرآن به صراحت به قبح این عمل اشاره شده است. در سوره آل عمران می‌فرماید: «کسانی را که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و کسانی از مردم که امر به عدالت می‌کنند را به قتل می‌رسانند به عذابی دردناک بشارت ده»^{۶۵۷} گرچه این آیه در مورد پیامبران است ولی سفیر به نحوی پیغام‌آور دولتی برای دولت دیگر است و از تأویل این

^{۶۵۶} - برای بحث در این باره نگاه کنید به خدوری مجید (۱۳۳۵) جنگ و صلح در اسلام، ترجمه غلامرضا سعیدی، انتشارات اقبال. و احمد رشید (۱۳۵۳) اسلام و حقوق بین‌الملل عمومی، ترجمه حسین سیدی.

^{۶۵۷} - سوره آل عمران، آیه ۲۱. إِنَّ الدِّينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

آیه می‌توان در مورد عدم جواز به عمل قبیح کشتن سفیر استنباط کافی نمود. از طرف دیگر از عبارت به غَيْرِ حَقِّ معلوم می‌شود که اگر کشتن او به حق باشد یعنی مرتکب خلافی شود که لازمه آن قصاص باشد این مصونیت برای وی از بین می‌رود. خلاصه این آیه در این موضوع جمع می‌گردد که سفیر مصونیت سیاسی دارد ولی مصونیت شخصی ندارد یعنی در حوزه فعالیت سیاسی خود مصون است ولی در حوزه فعالیت‌های شخصی مصون نیست.

وظایف دیپلمات‌ها در حدود موارد شمرده شده در کنوانسیون وین و با این استثناء که دیپلمات موظف به حفظ منافع ملل دیگر و موظف به اعتلای حق و رفع ظلم و تعالی بشریت نیز هست، مورد قبول و احترام است. مصونیت شخصی دیپلمات‌ها نظیر توقیف و تفتیش مراسلات و منازل و لوازم آنها همانگونه که در مورد سایر افراد ممنوع است در مورد آنها نیز ممنوع می‌باشد. چنانچه دیپلماتی تجاوز به حقوق دیگران نماید که مستوجب مجازات براساس قانون باشد از جزاء معاف نیست ولی اگر شاکی فردی یا خصوصی نداشته باشد و جرم وی در زمره جرائم حقوق خصوصی طبقه‌بندی نشود طبق مصالح دولت میزبان از لحاظ عفو یا اخراج با وی برخورد خواهد شد. و چون این برخورد طبق عرف بین‌المللی غالباً متقابلاً پاسخ داده می‌شود بایست بر سبیل عفو باشد تا سبب نزاع در بین امم و ملل و دول نگردد. هیچ دولتی مجاز نیست برای تلافی اعمال دولت دیگر دیپلمات‌های آن را مورد ایذا و اذیت قرار دهد.

۷۶- اصل تبلیغ به عمل و محدودیت امر و نهی بیانی

این اصل یکی از مباحث ظریف روانشناسی تربیتی است که در سطح روابط بین‌الملل نیز موضوعیت دارد. در قرون گذشته و حال بسیار دیده می‌شود که بین کشورهای مختلف این اختلاف همواره مطرح بوده که رهبری مسیحیت یا اسلام در دست کدام کشور باشد. براساس این رقابت کشورها همواره تلاش می‌کردند که به طرق مختلف از اعزام میسیونرهای مذهبی گرفته تا تبلیغات رسانه‌ای اقدام به اعطای دین یا مذهب به ملل مختلف عالم نمایند. این عمل تبلیغ در شرع اسلام مورد قبول نیست و در برخی از کتب فقهی نیز در این باب تذکر داده شده که تبلیغ و تقلید به این شکل در فقه اسلام دچار اشکال است. زیرا اساس دین بر تقلید صحیح استوار است و این تقلید صحیح جدا از این است که رساله‌ای توسط طلبه‌ای اهداء شود و مقلد از نویسنده آن کتاب تقلید

نماید. تقلید صحیح یافتن اولوالامر و قلاده بندگی وی به گردن انداختن است که شرح مفصل آن در کتب عرفانی درج است.^{۶۵۸}

چنانچه این موضوع رعایت نشود گفتار ناقص ما ملل دیگر را از اسلام می‌رهاند و نه تنها سودی به حال اسلام ندارد بلکه زیان هم دارد. لذا باید برای تربیت هم به دیپلمات‌ها و هم به مردم کشور اسلام این مسئله دقیقاً تفهیم گردد که تبلیغ ایشان باید بر مبنای صلاح و صحت عمل ایشان باشد و تبلیغ زبانی فقط مختص افرادی است که از این بابت اجازاتی دارند که معنعن به معصوم می‌رسد. در غیر این صورت حقّ امر به معروف و نهی از منکر زبانی ندارند. آیت‌الله حسین نوری امر به معروف و نهی از منکر و منبری را منوط به هفتاد و دو شرط می‌نماید^{۶۵۹} که شرط اجازه و شرط اثر و اجتهاد امر و ناهی مذکور در آن کتاب کفایت می‌کند که بگوئیم فقط معدودی حق دارند که با زبان امر به معروف و نهی از منکر نمایند و تازه روش آن به همان گونه‌ای است که در آیه شریفه به پیامبر اکرم ص امر شده است: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان گفتگو کن همانا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاه‌تر است و او به هدایت شدگان آگاه‌تر است».^{۶۶۰}

با این حال این بیان باید به شرط اثر باشد که خداوند به رسولش ص می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که خدا از درون دل‌های آنها آگاه است پس از آنها اعراض کن، به سخنی اندریشان ده که در وجودشان مؤثر افتد».^{۶۶۱} حُسن قول نیز از ملزومات شرط اثر است. می‌فرماید: «به بندگان من بگو که با یکدیگر به بهترین وجه سخن بگویند»^{۶۶۲} و فرمود: «به مردمان سخن نیک گوئید».^{۶۶۳} علیرغم این تأکیدات بر حُسن قول و گفتار معذالک امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغ اسلام باید به عمل

۶۵۸ - نگاه کنید به کتب زیر از حضرت حاج ملاسلطان‌محمد سلطانعلیشاه: بشارت المؤمنین، انتشارات حقیقت، ۱۳۶۰، تهران. سعادتنامه، تصحیح و تعلیقات حسینعلی کاشانی بیدختی، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۹، تهران. ولایتنامه، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۹، تهران. مجمع السعادات، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۸، تهران.

۶۵۹ - آیت‌الله حاج شیخ حسین نوری صاحب مستدرک الوسائل در لؤلؤ و مرجان این شروط را به بیان می‌نماید.

۶۶۰ - سوره نحل، آیه ۱۲۵. اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِئُهُم بِاللَّيِّ هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

۶۶۱ - سوره نساء، آیه ۶۳، أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا.

۶۶۲ - سوره اسراء، آیه ۵۳، وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.

۶۶۳ - سوره بقره، آیه ۸۳، وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا.

باشد. می‌فرماید: «چه کسی را سخن نیکوتر از کسی که به سوی خدا می‌خواند و کارهای صالح می‌کند و می‌گوید من از مسلمین هستم.»^{۶۶۴} یعنی با عمل صالح خویش و با اعلام اسلام خویش مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند.

در تحقیق دربارهٔ امر به معروف و نهی از منکر و موارد آن فرموده‌اند:^{۶۶۵} «به طور کلی، امر به معروف و نهی از منکر واجب است، اما عمومیت و جوب آن به نحوی نیست که برای هر فرد و نسبت به هر کسی شرطی نداشته باشد. می‌گوییم: این دو بر هر بالغ رشیدی نسبت به کسی که در عالم صغیر او واقع شده واجب است، زیرا زمانی که تکلیف به انسان تعلق گرفت، بر او لازم است که نفس خود و قوای درونی خویش را به آنچه می‌داند که خیر است، فرمان دهد و از آنچه که نسبت به قوای انسانی او شرّ است، باز دارد. همان‌طور که پیش از این، نسبت به قوای حیوانی، امر به آنچه خیر او بوده و نهی از آنچه شرّی برای او بوده می‌کرده است. نخست، باید آنچه را از خیر و شر نمی‌دانسته با تحصیل علم بیابد، سپس به امر و نهی روی آورد و پس از امر و نهی به خود و آنهایی که زیر دست او هستند، مانند زن و فرزندان و مملوک خود و نه مثل اجیر و مکاری و خادم به آنچه که علم پیدا کرده که خیر است برای آنها امر کند و همین‌طور نهی نماید. و هرچه از خیر و شر را نمی‌داند، ابتدا باید تحصیل علم آنها را نماید، سپس امر و نهی کند. البته لازم نیست اول نفس خود را پاک کرده و بعد از امام اجازه گیرد تا امر و نهی کند، زیرا آنهایی که زیر دست او هستند، مانند قوا یا لشکریان او در عالم صغیر از جمله اجزای او محسوب می‌شوند و امر و نهی نسبت به آنها مطلق است و مقید به طهارت نفس از همهٔ ذائل و حصول قوهٔ قدسیه که مانع معاصی می‌شود نیست. آری بر او است که نخست به خویشان امر و نهی نماید و خود را از ذائل باز دارد. سپس آنان را که زیر دست او هستند امر و نهی نماید، و گرنه در زمرهٔ آمر تارک و ناهی فاعل قرار می‌گیرد. اما نسبت به عموم خلق این بر همه کس واجب نیست، بلکه بر افرادی واجب می‌شود که نخست خود را از گناهان و ذایل پاک کرده و قوهٔ قدسیه رادع از ارتکاب معاصی را کسب کرده باشد و دوم به معروف هر کس و منکر او علم حاصل کرده باشد زیرا، معروف و منکر بر حسب اختلاف اشخاص متفاوت است و (حدیث) *حسنات الابرار سیّات المقرّین*^{۶۶۶} بر این دلالت دارد. در

^{۶۶۴} - سورة فصلت، آیه ۳۳، وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

^{۶۶۵} - بیان السّعادة فی مقامات العبادة، جلد دوم ترجمه، صص ۳۹-۳۴.

^{۶۶۶} - بحار الأنوار، ۱۱، ۲۵۶، باب ۶. آنچه نیکوکاران را حسنات است نزدیکان را گناه محسوب می‌شود.

مورد دو شرط (طهارت و پاک کردن نفس از رذایل و تحصیل قوهٔ قدسیه که مانع از معاصی باشد) اختلاف است، ولی اکثر فقها رضوان الله علیهم به وجوب امر به معروف و نهی از منکر از منکر به فاعل آن فتوا داده‌اند؛ اما سوم در وجوب شرط در امر به معروف و نهی از منکر اختلاف نکرده‌اند بلکه در مناط جواز امر و نهی به شرط اختلافی نیست. برخی گفته‌اند: این شرط اخیر اقتضا می‌کند که دو شرط اول نیز معتبر باشد، زیرا علم به معروف و منکر هر کس، مقتضی بصیرت تامه به حال اوست به نحوی که بداند او در چه مقامی از ایمان و اسلام است و بداند که کدام مرتبه از احکام را این مقام اقتضا می‌کند. و این بصیرت حاصل نمی‌شود مگر برای کسی که از معاصی و رذایل پاک گشته، و قوهٔ قدسیه را تحصیل کرده که آن شرط فتوا دادن است، چون فتوا نیز مانند امر به معروف برای هر کسی جایز نیست، بلکه برای کسی جایز است که خود را پاک گردانده و قوهٔ قدسیه یاد شده را تحصیل نموده باشد. انشاءالله به زودی در این باره بیانی خواهد آمد. آنچه از حضرت صادق ع روایت شده است، تصریح به عدم جواز امر به معروف و نهی از منکر به نسبت به عموم خلق برای هر فردی از مردم دارد. و این گفتهٔ آن حضرت ع است که: آن کس که از هواجس خود برون نرفته و از آفات نفس خود و شهوات آن رهایی نیافته و شیطان را از خود گریزان نساخته و در کنف توجه خدا و در امان حفاظت او قرار نگرفته است، شایستهٔ امر به معروف و نهی از منکر نیست. زیرا اگر این صفت را نداشته باشد، هر چه از او صادر می‌شود دلیلی علیه اوست و سودی برای مردم در بر نخواهد داشت. خدای تعالی فرموده است: *أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؟*^{۶۶۷} در واقع، به او گفته می‌شود: ای خائن، همانطور که به نفس خود خیانت کردی و افسار آن را رها نمودی، می‌خواهی به خلق من نیز خیانت کنی؟^{۶۶۸} چنین حالتی در روایت دیگری از حضرت صادق ع است که: از حضرت پرسیده شد، که آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همهٔ امت واجب است؟ فرمود: نه. گفته شد: برای چه؟ فرمود: این امر بر عهدهٔ آن توانای مطاع عالم به معروف و منکر است، نه بر ضعیفانی که راه را بلد نیستند و نمی‌دانند از چه و از حق و باطل چه بگویند و دلیل آن کتاب خداست که می‌فرماید: *وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ.*^{۶۶۹} پس این آیه، خاص است و عام نیست چنانکه خدای تعالی

^{۶۶۷} - سورة بقره، آیه ۴۴. آیا مردم را به نیک فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید.

^{۶۶۸} - تفسیر صافی، جلد ۱ ص ۱۱۰.

^{۶۶۹} - سورة آل عمران، آیه ۱۰۴. باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر

می‌فرماید: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَْعَدِلُونَ.^{۶۷۰} در این آیه، خداوند نفرموده است علی‌امه موسی و نفرمود علی کل قوم، در حالی که آنان در آن روزگار امت‌های مختلفی بودند و اُمَّةً بر یک نفر به بالا صدق می‌کند، چنانچه خدای تعالی درباره ابراهیم ع که یک نفر است، فرموده: إِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ اُمَّةً قَانِتًا لِلّٰهِ^{۶۷۱} مقصود این است که ابراهیم مطیع خدا بود... تا آخر حدیث.^{۶۷۲} اخباری که در نکوهش امر تارک و ناهی فاعل است به این اشعار دارند. مانند آنچه که به امیرالمومنین ع نسبت داده شده است، که فرمود: نهی از منکر نمایند و خویشتن را نیز از آن باز دارید، زیرا به شما امر شده است که پس از تناهی از منکر، به نهی پردازید.^{۶۷۳} و فرموده اوع است که: لعنت خدا بر آمرین به معروف که تارک آن هستند، و ناهی از منکر که عامل به آن هستند.^{۶۷۴} مانند این خبر، در ذمّ کسانی آمده است که عدل را توصیف کنند و خود خلاف آن انجام دهند و اینکه چنین کسی در روز قیامت شدیداً حسرت را خواهد خورد. بنابراین، اخباری که دلالت بر عموم و جوب امر به معروف و نهی از منکر می‌کند یا به عالم پاک یا به عالمی که به معروفی که امر می‌کند و منکری که نهی می‌کند دانا باشد تخصیص می‌خورد. یا اینکه می‌گوییم: تطهیر و حصول علم، از مقدمات امر به معروف و نهی از منکر است. پس آن دو، به طور مطلق واجب‌اند و اما حصول آن دو مشروط به علم و تطهیر است نه وجوب آن دو. بنابراین، امر به آن دو مقتضی امر به مقدمات آنها است. علاوه بر این، خود مقدمات، متعلق به کسانی است که مأمور به آن هستند. یا می‌گوییم، این مورد به طور کلی بر همه واجب است، ولی به عنوان تعاون بر نیکوکاری و پرهیزگاری و ترک همیاری در گناه و تجاوز^{۶۷۵} و نه به عنوان امر به معروف و نهی از منکر. و اگر لفظ اخبار به عنوان امر به معروف و نهی از منکر است به دلیل کثرت استعمال بعضی به جای بعضی دیگر می‌باشد.»

به هر حال مجادله چیزی است که رسول اکرم ص نیز از آن نهی شده است. در قرآن کریم

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

نمایند.

۶۷۰ - سورة اعراف، آیه ۱۵۹. از قوم موسی گروهی به حق هدایت شده و به آن باز می‌گردند.

۶۷۱ - سورة نحل، آیه ۱۲۰. ابراهیم ع امت فرمانبر خدا بود.

۶۷۲ - تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۰۷.

۶۷۳ - نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۱۰، حدیث ۳۱۹.

۶۷۴ - نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۱۵، حدیث ۳۲۰.

۶۷۵ - سورة مائده آیه ۲. تَعَاوَنُوا عَلٰی الْبِرِّ وَ التَّقْوٰی وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلٰی الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ.

می‌فرماید: «برای هر امتی آئینی نهادیم تا بر آن آئین باشد. پس در این کار با تو مجادله نکنند و مردم را به پروردگار خود دعوت کن زیرا تو به راستی بر راه راست گام می‌نهی و اگر با تو مجادله کردند بگو: خدا به هر کاری که می‌کنید آگاه‌تر است، در آنچه مورد اختلاف شماست خدا در روز قیامت حکم خواهد کرد.»^{۶۷۶} و در سوره عنکبوت می‌فرماید: «با اهل کتاب جز به نیکوترین شیوه‌ای مجادله نکنید مگر با آنها که ستم پیشه کردند و بگوئید به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده ایمان داریم و خدای ما و خدای شما یکی است ما به او مسلمانان هستیم.»^{۶۷۷} در مورد کافران هم می‌فرماید: «بگو ای کافران من چیزی را که شما می‌پرستید نمی‌پرستیم و شما نیز چیزی را که من می‌پرستم نمی‌پرستید و من پرستنده چیزی که شما می‌پرستید نیستیم و شما پرستنده چیزی که من می‌پرستم نیستید دین شما برای شما و دین من برای خودم.»^{۶۷۸} زیرا «در دین اجباری نیست همانا هدایت از گمراهی مشخص است.»^{۶۷۹}

برای تربیت دیپلمات‌ها و دیگران این مسئله لازم است تفهیم شود که تبلیغ بر مبنای صلاح و صحت عمل است و تبلیغ زبانی فقط مختص افرادی است که در این باب اجازاتی دارند.

۷۷- اصل عدم جواز به تحمیل عقیده

تحمیل عقیده در اسلام جایز نیست بلکه اصل بر آزادی کامل عقیده است. اصولاً ایمان موهبتی الهی است و چیزی نیست که با تحمیل و زور به دیگران القاء شود. قرآن کریم می‌فرماید: «اگر پروردگار تو بخواهد همه کسانی که روی زمین هستند ایمان می‌آورند. آیا تو مردم را به اجبار و می‌داری که ایمان بیاورند؟»^{۶۸۰} پاسخ مستأنفه این سؤال این است که خیر تو نباید اجبار کنی و

^{۶۷۶} - سوره حج، آیات ۶۹ - ۶۷، لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَ ادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ وَ إِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ اللَّهُ يَخْتَمُ بِنِعْمَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

^{۶۷۷} - سوره عنکبوت، آیه ۴۶، وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إلهنَا وَ إلهكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

^{۶۷۸} - سوره کافران، آیات ۶ - ۱، قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَ لَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ.

^{۶۷۹} - سوره بقره، آیه ۲۵۶، لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ.

^{۶۸۰} - سوره یونس، آیه ۹۹، وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

اگر اجبار می‌کردی کسی نیز به تو ایمان نمی‌آورد. در آیه دیگر می‌فرماید: «اجبار و اکراهی در اختیار نمودن دین نیست (گر چه) هدایت از گمراهی مشخص شده است.»^{۶۸۱} و خطاب به رسول اکرم ص است که می‌فرماید: «بگو این سخن حق از جانب پروردگار شماس: هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد کافر شود.»^{۶۸۲} در آیه دیگری می‌فرماید: «بر شما در دین تنگی قرار نداده است.»^{۶۸۳} بلکه دستور به دعوت است آن هم به حکمت و موعظه حسنه و مجادله به شیوه آحسن که خطاب به رسول اکرم ص می‌فرماید: «مردم را با حکمت و موعظه نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنها مجادله کن.»^{۶۸۴} در آیه دیگر می‌فرماید: «همواره به نیکوترین وجهی پاسخ ده تا کسی که میان تو و او دشمن است چون دوست مهربان تو گردد.»^{۶۸۵} در آیه دیگر می‌فرماید: «و با اهل کتاب مجادله نکنید مگر به احسن شیوه‌ها البته به جز ستمکاران ایشان.»^{۶۸۶} در عین حال «بگو خدا را مخلصانه می‌پرستم و از برای اوست دین من و شما هر چیز دیگری غیر او را می‌خواهید بپرستید.»^{۶۸۷} یعنی شما در انتخاب دین خود آزادید و هر که را دوست دارید بپرستید. و «بر خداست که راه راست را نشان دهد و از راهها برخی منحرفند اگر خدا می‌خواست همه شما را هدایت می‌کرد.»^{۶۸۸} و وظیفه انبیاء فقط ابلاغ است که فرمود: «پس آیا پیامبران را جز تبلیغ روشنگرانه و وظیفه دیگری است؟»^{۶۸۹} پاسخ این آیه در آیه دیگری است که خطاب به رسول اکرم ص می‌فرماید: «تو جز بیم دهنده‌ای نیستی و برای هر قومی هادی هست.»^{۶۹۰} یعنی رسول اکرم ص موظف به انذار است و حتی موظف به هدایت هم نیست. زیرا همانطور که قرآن کریم می‌فرماید فرمایش حضرتش

۶۸۱ - سوره بقره آیه ۲۵۶. لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ.

۶۸۲ - سوره كهف، آیه ۲۹. وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ.

۶۸۳ - سوره حج، آیه ۷۸. وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ.

۶۸۴ - سوره نحل، آیه ۱۲۵. ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.

۶۸۵ - سوره فصلت، آیه ۳۴. ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ.

۶۸۶ - سوره عنكبوت آیه ۴۶. وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ.

۶۸۷ - سوره زمر، آیات ۱۴ و ۱۵: قُلِ اللَّهُ أَعْبَدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ.

۶۸۸ - سوره نحل آیه ۹، وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَانِبٌ لَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ.

۶۸۹ - سوره نحل آیه ۳۵. فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

۶۹۰ - سوره رعد، آیه ۷، إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ.

هم بر گوش بسیاری اثر ندارد چه رسد نصایح مبلغین من عندیه^{۶۹۱}. می‌فرماید: «تو نمی‌توانی مردگان را شنوا سازی و آواز خود را به گوش کرانی که از تو روی برمی‌گردانند برسانی، تو نمی‌توانی کوران را از گمراهیشان هدایت نمایی، آواز خود را تنها به گوش کسانی توانی رساند که به آیات ما ایمان آورده‌اند پس مسلمان هستند.»^{۶۹۲}

نتیجه می‌گیریم به هیچ وجه تحمیل عقیده در اعتقادات اسلام وجود ندارد بلکه آزادی و انتخاب آزاد عقیده مبنای پذیرفته شده اسلام است. آیات متعدّد دیگری نیز وجود دارد که می‌توان از آنها استنباط را دریافت. در سوره مائده می‌فرماید: «بر پیامبر جز رساندن پیام وظیفه‌ای نیست.»^{۶۹۳} و در سوره بقره می‌فرماید: «هدایت ایشان بر تو نیست و خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند.»^{۶۹۴} و در آیه دیگر در سوره مائده می‌فرماید: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و بترسید، پس اگر روی برتایید پس بدانید که بر پیامبر ما چیزی جز رساندن پیام آشکار وظیفه‌ای نیست.»^{۶۹۵} در این ارتباط در پیام به کنفرانس صلح ادیان می‌فرمایند^{۶۹۶}: «... اعتقادات دینی کاملاً شخصی است و قابل تحمیل به دیگری نمی‌باشد بدیهی است متدین به هر دینی، اعتقادات خود را برتر می‌داند و به همین جهت است که از میان تمام ادیان همان دین را انتخاب کرده است. وجه مشترک

^{۶۹۱} - من عندیه به کسانی گفته می‌شود که از نزد خود و بدون داشتن اذن از جانب انبیاء یا اولیاء یا اوصیاء الهی ع اقدام به تبلیغ احکام دین و دخالت در امور عباد می‌نمایند.

^{۶۹۲} - سوره نمل آیات ۸۰ و ۸۱، اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ اِذَا وُلُّوا مُدْبِرِينَ وَ مَا اَنْتَ بِهَادِيَ الْعُمْيِ عَنْ صَلَاتِهِمْ اِنْ تُسْمِعُ اِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.

^{۶۹۳} - سوره مائده، آیه ۹۹، مَا عَلَيَّ الرُّسُولُ اِلَّا الْبَلَاغُ وَ هَمَجِنِ فِي سُوْرَةِ نُوْرِ آيَةِ ۵۴ وَ عَنكَبُوْتِ آيَةِ ۱۸: وَ مَا عَلَيَّ الرُّسُولُ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِيْنُ. وَ فِي سُوْرَةِ يَسَّ آيَةِ ۱۷، وَ مَا عَلَيْنَا اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِيْنُ. وَ فِي سُوْرَةِ اَلْاِمْرَانِ آيَةِ ۲ وَ سُوْرَةِ نَحْلِ، آيَةِ ۸۲، وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ. وَ هَمَجِنِ فِي آيَةِ ۴۸ سُوْرَةِ شُوْرَى اِنْ عَلَيْكَ اِلَّا الْبَلَاغُ.

^{۶۹۴} - سوره بقره آیه ۲۷۲، لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ.

^{۶۹۵} - سوره مائده آیه ۹۲: وَ اطِيعُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُوا الرُّسُوْلَ وَ اٰخِذُوْا بِاَنْ تُوَلِّتُمْ فَاَعْلَمُوْا اَنَّ مَا عَلَيَّ الرُّسُوْلَ الْبَلَاغُ الْمُبِيْنُ.

^{۶۹۶} - متن پیام افتتاحیه حضرت حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب‌بعلیشه به کنفرانس صلح ادیان، بنیاد هماهنگی ادیان و صلح جهانی (Foundation for Religious Harmony and Universal Peace)، ۳۱-۲۹ فروردین ۱۳۸۴، (۲۰-۱۸ آپریل ۲۰۰۵)، هندوستان، دهلی نو. این نامه خطاب به آقای Maharishi Kapil Adwait است. صلح ادیان، عرفان ایران، مجموعه مقالات، گردآوری و تدوین دکتر سید مصطفی آزمایش، شماره ۲۲، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۴، صص ۵-۹. مختصر شرح این کنفرانس در همان شماره در مقاله: کنفرانس بنیاد هماهنگی ادیان و صلح جهانی، حسینعلی کاشانی، صص ۱۳۶-۱۲۵ آمده است.

همه آنها «تدین» است یعنی قبول عقاید و تعالیمی معنوی و تقید و تسلیم به نظام معنوی اجتماعی خاصی. ما مسلمانان که اسلام را انتخاب کرده‌ایم، آن را دین صلح و صفا و آزادی دانسته‌ایم و با همه تکریم‌شدگان (بنی آدم) انس و تعامل معنوی داریم و چون معتقدیم که: لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ^{۶۹۷}، لذا برای همگان این حق- و بلکه وظیفه- را قائلیم که به جستجوی نظام برتر معنوی بپردازند و لازمه وجود امکانات آزاد چنین جستجویی را استقرار صلح در جهان می‌دانیم و از نظر ما وظیفه همه افراد بشر بخصوص دینداران عالم، حفظ و استقرار چنین صلحی است. علی‌الخصوص سلوک عرفانی را برای متدینین به همه ادیان لازم می‌دانیم. عرفان که در واقع معنای واقعی و روح همه ادیان الهی است، وسیله ارتباط و وجه مشترک آنان می‌باشد. ...»

البته باید ذکر کرد اعتقادات در زمره ایمان قرار می‌گیرد و عدم تقید به احکام فردی شریعت اسلام نیز تا زمانی که به حقوق دیگران تجاوز ننماید قابل اعتراض نیست. ولی احکام اجتماعی اسلام چون مستلزم ملاحظه حقوق دیگران است قابل اغماض نمی‌باشد و علی‌القاعده رعایت آن بر شهروندان تکلیف است. لذا باید گفت که آزادی عقیده و فکر و مذهب در اسلام با محدودیت‌هایی روبرو است و مرز این محدودیت‌ها تقریباً همان چیزی است که در اصول دموکراسی‌های امروزی از آن صحبت به میان می‌آید. یعنی آزادی فرد تا جایی گسترش می‌یابد که به آزادی دیگران لطمه‌ای وارد نسازد. در اسلام نیز اجازه آزادی فردی در گستردگی تا جایی خواهد بود که به آزادی و دین دیگران لطمه‌ای وارد نسازد. در این باب، شرح مواد ۱۸ تا ۲۱ اعلامیه حقوق بشر را از کتاب نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر ملاحظه می‌کنیم:^{۶۹۸} «ماده هیجدهم اعلامیه می‌گوید: هر کس حق دارد از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است هر کس می‌تواند از این حقوق منفرداً یا مجتمعاً بطور خصوصی یا بطور عمومی برخوردار باشد. این ماده نیز قابل تفصیل است و یک اندازه از آن و در بعض موارد مورد قبول ولی بطور کلی خالی از اشکال نیست بیان آن این است که: آزادی فکر و وجدان و مذهب تا موقعی که مخالف با قانون اساسی قرآن نباشد مورد قبول است مثلاً کسی حق ندارد نسبت به خدا و پیغمبر و بزرگان دین توهین کند و سب نماید که مرتکب آن مستوجب حدّ

^{۶۹۷} - سورة بقره، آیه ۲۵۶.

^{۶۹۸} - نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر حضرت حاج سلطانحسین تابنده، صص ۱۰۷-۱۰۲.

است و اقلیت‌های مذهبی که معتقد به خداوند و پیغمبر حقی هستند مانند یهود و نصاری و مجوس در حدود خود آزادی دارند و می‌توانند آزادانه تظاهر به مذهب خود نمایند و به قوانین خود عمل کنند ولی مذهبی که اساس آن مخالف اسلام باشد مانند کسانی که مدعی نسخ اسلام باشند، در کشورهای اسلامی و حکومت اسلام رسمیت ندارند و نمی‌توان برای مذهب آنها احترام قائل شد چنانکه از نظر سیاسی نیز در بعض کشورها بعض احزاب را منحل می‌کنند و آن را مخالف مصالح مملکت اعلام می‌نمایند این قبیل مذاهب هم که مدعی نسخ اسلام هستند ولو منکر خدا نباشند از دین خارج و جزء اهل کتاب هم نیستند و حکم اهل کتاب بر آنها جاری نمی‌شود. در اسلام هم جمعیتی که به نام مذهب بر مخالفت دین اسلام تشکیل شود چون برخلاف قانون اساسی اسلام می‌باشد مورد قبول حکومت اسلامی نیست و این جمعیت حق فعالیت مذهبی و تبلیغی که در حقیقت اعلام مخالفت با اسلام است ندارد چون کشور اسلامی حکومتش رسماً اسلام است و حکومتی که بر اساس اسلام نیست و دیانت آن اسلام نباشد نمی‌تواند بر کشور اسلامی حکومت کند و بنابراین اگر یکی از اعضاء دولت غیرمسلم باشد روا نیست و باید همه افراد حاکمه و دولت را که هیئت دولت تشکیل می‌دهند مسلم باشند که فرموده: *لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا*^{۶۹۹} و در اسلام مذهب از سیاست جدا نیست و نمی‌توان مذهب رسمی را از حکومت منفک کرد پس هرگونه تبلیغی که مخالف قانون اسلام باشد ممنوع است. و نیز آزادی تغییر مذهب و عقیده هم مورد اشکال است چنانکه نماینده مصر نیز در جلسه (مجمع) عمومی سازمان (ملل متحد) مخالفت خود را ابراز داشت و آنچه او درباره علت مخالفت خود اظهار داشته یک علت کوچک سیاسی است و آن نیز در جای خود درست است زیرا او گفته بود که گاهی ممکن است تغییر مذهب بر اثر فشار و اکراه دیگران واقع شود و یا عوامل دیگری از قبیل پیدا کردن حق طلاق و امثال آنها سبب شود و این قبیل عوامل در خارج هم مشهود است چنانکه در کشور اسرائیل سختگیری‌هایی نسبت به مسلمین می‌کنند که شاید مجبور به ترک مذهب شوند یا یک وقتی ببیند حق طلاق ندارد از اسلام برگردد تا بتواند این حق را برای خود پیدا کند. ولی علت مهمتری هم برای رد این آزادی هست زیرا هیچ عاقلی با داشتن عقل ترک بهتر برای گرفتن بدتر نمی‌نماید و اگر کسی از روی بصیرت اسلام آورده باشد تفوق آن را بر سایر مذاهب تشخیص می‌دهد و در این

۶۹۹ - سورة نساء، آیه ۱۴۱. خداوند برای کافران بر مؤمنین راهی قرار نداده است.

صورت اگر ترک اسلام کند یا از روی فهمیدگی و تغییر واقعی است که قلباً هم ترک نموده و بر او شبهه شده باید او را نصیحت کرد که تَفْوَه به خلاف نماید و یا آنکه برای اغراض مادی است مانند آنکه در مذهب دیگری او را تطمیع نموده و اغفال کرده باشند یا گمان کند در اسلام بر او تعدی و اجحاف شده و برای فرار از آن موضوع ترک دیانت خود نماید یا امور شهوانی باعث آن گردیده به هر حال همه آنها ناپسند و اگر آزاد گذاشته شود باعث هرج و مرج می‌گردد از این رو دیانت مقدسه اسلام کسی را که غیر اسلام را ترک نموده و به اسلام بگراید پذیرفته و احترام نموده چون منظور از تبلیغ دیانت همین است ولی کسی که از اسلام برگردد مرتد محسوب و برای او حد معین شده است که در قرآن مجید سوره آل عمران آخر جزو سوم می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقَبِلَ تَوْبَتَهُمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ**^{۷۰۰} یعنی کسانی که پس از ایمان به کفر گرائیده و سپس در آن فرو رفته‌اند توبه آنها پذیرفته نیست و آنها گمراهند. و در سوره نساء آخر جزو پنجم فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا**^{۷۰۱} یعنی کسانی که ایمان آورده سپس کافر شده‌اند آنگاه مجدداً مؤمن شده و باز به کفر برگشته و بر آن افزودند خداوند آنها را نمی‌آمزد و به راه راست هدایت نمی‌کند که اولی اشاره به مرتد فطری و آیه دوم اشاره به مرتد ملی است و آن مانند کسی است که بر مخالفت قانون اساسی مملکت یا به دشمنی رئیس مملکت قیام کند که قابل گذشت نیست و در اصطلاح فقهاء او را مرتد فطری می‌گویند زیرا مرتد فطری در اصطلاح فقها کسی است که پدر و مادر او مسلم بوده و بر فطرت اسلام متولد شده باشد و پس از بلوغ که بر حال اسلام بوده برگردد که این شخص توبه او قبول نیست چون از فطرت و طبیعت خود که اسلام است برگشته و مانند عضو مریضی است که بر اثر مرض سیاه شده و قابل علاج نیست و باید قطع شود و حکم او قتل است. و مرتد ملی آن است که بر فطرت اسلام متولد نشده و دارای مذهب دیگری غیر از اسلام بوده و بعداً اسلام آورده سپس برگشته است و او را مرتد ملی می‌گویند و حکم او آن است که او را نصیحت نموده به توبه وادار کنند و اگر پس از سه روز توبه نکرد یا به کلی از توبه او یأس حاصل شد او را بکشند و اگر توبه کرد و مجدداً برگشت در مرتبه دوم و به قولی در مرتبه سوم حکم مرتد فطری را دارد و توبه او قبول نیست و باید کشته شود که شرح آن در کتب فقهیه مفصلاً مذکور است. با شرحی که ذکر

^{۷۰۰} - سوره آل عمران آیه ۹۰.

^{۷۰۱} - سوره نساء، آیه ۱۳۷.

کردیم دستور اسلام دربارهٔ مادهٔ ۱۹ نیز معلوم می‌گردد زیرا آزادی بیان تا موقعی است که مخل به نظم عمومی و سبب توهین و جسارت به بزرگان دین نباشد که بزرگان اسلام آن را عملاً نشان دادند چنانکه خوارج علناً با علی ع مخالفت نموده و بر او اعتراض می‌کردند بعضی اصحاب عرض کردند اجازه بده از آنها جلوگیری کنیم فرمود تا موقعی که عمل و قول آنها اخلال به نظم عمومی نرساند آزادند چنانکه می‌نویسند موقعی علی ع در مسجد به نماز اشتغال داشت و مردم بدو اقتدا نموده بودند در بین قرائت او ابن کواء که از سران خوارج بود گفت: **وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ**^{۷۰۲} یعنی به تو و کسانی که پیش از تو بودند وحی شده که اگر به خداوند شرک ورزیدی عمل تو باطل می‌شود چون ابن کواء شروع بخواندن این آیه نمود حضرت ساکت شد پس از اتمام آیه مجدداً شروع به قرائت کرد ابن کواء آیه را تکرار کرد حضرت سکوت فرمود در دفعه سوم حضرت فرمود **فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ**^{۷۰۳} یعنی صبر کن که وعدهٔ خداوند درست است چون حضرت این آیه را خواند او ساکت شد. و نیز پس از ظهور خوارج غالب اوقات موقعی که آن حضرت مشغول بیان و وعظ بود فریادهای یا علی لا حکم الا لله و **الحکم لله لا لک**^{۷۰۴} از گوشه و کنار بلند میشد اصحاب می‌خواستند آنها را ساکت کنند و

^{۷۰۲} - سورة زمر، آیه ۶۵.

^{۷۰۳} - سورة روم، آیه ۶۰.

^{۷۰۴} - بحار الأنوار، ۳۲، ۵۴۴، باب ۱۲ - باب جمل ما وقع بصفین من الم...، ۴۵۵ - قال نصر هذه رواية محمد بن علي بن الحسين ع و الشعبي و روی جابر عن زيد بن الحسن بن الحسن زیادات علی هذه النسخة أقول و ذکر تلك الرواية و ساقها إلى أن قال و شهد فيه من أصحاب علي ع عشرة و من أصحاب معاوية عشرة و تاریخ کتابته لليلة بقیت من صفر سنة سبع و ثلاثین قال و لما كتبت الصحيفة دعي لها الأشتر ليشهد مع الشهود عليه فقال لا صحبتني يميني و لا نفعني بعدها الشمال إن كتب لي في هذه الصحيفة اسم علی صلح أو موادة أو لست علی بينه من أمري و يقين من ضلال عدوي أو لستم قد رأيتم الظفر إن لم تجمعوا علی الخور و جرى بينه و بين الأشعث كلام ثم قال و لكني قد رضيت بما يرضى به أمير المؤمنين و دخلت فيما دخل فيه و خرجت مما خرج منه فإنه لا يدخل إلا في الهدى و الصواب قال فلما تم الكتاب خرج الأشعث و معه ناس بنسخة الكتاب يقرأها علی الناس و يعرضها عليهم فمر به علی صفوف من أهل الشام و هم علی رأيهم فاسمعهم إياه فرضوا به ثم مر علی صفوف من أهل العراق و هم علی رأيهم فاسمعهم إياه فرضوا به حتى مر برایات عنزة و كان معه ع منهم أربعة آلاف فقال فتیان منهم لا حکم الا لله ثم لا علی أهل الشام بسببهم حتى قتلا ثم مر به علی مراد فقال صالح بن شقيق و كان من رعوسهم لا حکم الا لله و لو كره المشركون ثم مر علی رایات بني راسب فقرأ عليهم فقالوا لا حکم الا لله لا نرضى و لا نحکم الرجال في دين الله ثم مر علی رایات تمیم فقرأه عليهم فقال رجل منهم لا حکم الا لله لا يقضي بالحق و هو خير الفاصلين يشد عليه رجل بسيفه فرجع إلى علی ع فأخبره بما جرى فقال ع هل هي غير رایة أو رأيتين أو نبذ من الناس قال لا قال فدعهم فظن ع أنهم قليلون فما راعه إلا نداء الناس من كل ناحية لا حکم الا لله الحكم لله يا علی لا لک لا نرضى بأن نحکم الرجال في دين دنباله زیر نویس در صفحهٔ بعد:

دنباله زيرنويس از صفحه قبل:

الله إن الله قد أمضى حكمه في معاوية و أصحابه أن يقتلوا أو يدخلوا تحت حكمنا عليهم و قد كنا زلنا حين رضينا بالحكمين و قد بان لنا زلنا و خطونا فرجعنا إلى الله و تبنا فارجع أنت يا علي كما رجعنا و تب إلى الله كما تبنا و إلا برأنا منك فقال ع و يحكم أ بعد الرضا و الميثاق و العهد نرجع أ ليس الله تعالى قد قال أَوْفُوا بِالْعُقُودِ المائدة و قال أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا النَّحْلَ فَأَبَى أَنْ يَرْجِعَ وَ أَبَى الْخَوَارِجَ إِلَّا تَذَلُّلَ التَّحْكِيمِ وَ الطَّعْنَ فِيهِ فَبَرءُوا مِنْ عَلِيٍّ وَ بَرءَ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.

بحار الأنوار، ۳۳، ۳۶۰، باب ۲۳- باب قتال الخوارج و احتجاجات. قال الرضي ر ه الله يعني بالنطفة ماء النهر و هو أفصح كناية عن الماء و إن كان كثيرا جما. بيان روي أنه كلمهم بهذا الكلام لما اعتزلوه و تنادوا من كل ناحية لا حكم إلا لله الحكم لله يا علي لا لك و قالوا بان لنا خطاءنا فرجعنا و تبنا فارجع إليه أنت و تب و قال بعضهم اشهد على نفسك بالكفر ثم تب منه حتى تطيعك و الحاصب الريح الشديدة التي تثير الحصباء و هي صغار الحصى و إصابة الحاصب كناية عن العذاب و قيل أي أصابكم حجارة من السماء و الأوب بالفتح و الإياب بالكسر الرجوع و الأعقاب مؤخر الأقدام و أثرها بالتحريك علامتها و الرجوع على العقب هو القهقري فهو كالتأكيد للسابق قيل هو أمر لهم بالإياب و الرجوع إلى الحق من حيث خرجوا منه قهرا كان القاهر يضرب في وجوههم يردهم على أعقابهم و الرجوع هكذا شر الأنواع و قيل هو دعاء عليهم بالذل و انعكاس الحال. أقول و يحتمل أن يكون الأمر على التهديد كقوله تعالى قُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ الْأَثَرَةَ بِالتَّحْكِيمِ الاسم من قولك فلان يستأثر على أصحابه أي يختار لنفسه أشياء حسنة و يخص نفسه بها و الاستيثار الانفراد بالشيء أو من أثر يؤثر إثارة إذا أعطى أي يفضل الظالمون غيركم عليكم في نصيبكم و يعطوهم دونكم و قيل يجوز أن يكون المراد بالأثرة النمام. و النهروان بفتح النون و الراء و جوز تثلث الراء ثلاث قرى أعلى و أوسط و أسفل بين واسط و بغداد. و الصرع الطرح على الأرض و المصرع يكون مصدرا و موضعا و المراد هنا مواضع هلاكهم و الإفلات و التفلت و الانفلات التخلص من الشيء فجأة من غير تمكث. و هذا الخبر من معجزاته ع المتواترة و روي أنه لما قتل الخوارج وجدوا المفلت منهم تسعة تفرقوا في البلاد و وجدوا المقتول من أصحابه ع ثمانية. و يمكن أن يكون خفي على القوم مكان واحد من المقتولين أو يكون التعبير بعدم هلاك العشرة للمشاكلة و المناسبة بين القرينتين.

شرح نهج البلاغة، ۲، ۲۳۷، قصة التحكيم ثم ظهور أمر الخوارج... لا حكم إلا لله و لو كره المشركون ثم مر على رايات بني راسب فقرأها عليهم فقال رجل منهم لا حكم إلا لله لا نرضى و لا نحكم الرجال في دين الله ثم مر على رايات تميم فقرأها عليهم فقال رجل منهم لا حكم إلا لله يقضي بالحق و هو خير الفاصلين فقال رجل منهم لآخر أما هذا فقد طعن طعنة نافذة و خرج عروة بن أديه أخو مرداس بن أديه التميمي فقال أ تحكمون الرجال في أمر الله لا حكم إلا لله فأين قتلتا يا أشعث ثم شد بسيفه ليضرب به الأشعث فأخطأه و ضرب عجز دابته ضربة خفيفة فصاح به الناس أن أملك يدك فكف و رجع الأشعث إلى قومه فمشى الأحنف إليه و معقل بن قيس و مسعر بن فدكي و رجال من بني تميم فتنصلوا و اعتذروا فقبل منهم ذلك و انطلق إلى علي ع فقال يا أمير المؤمنين إني عرضت الحكومة على صفوف أهل الشام و أهل العراق فقالوا جميعا رضينا حتى مررت برايات بني راسب و نبذ من الناس سواهم فقالوا لا نرضى لا حكم إلا لله فمل بأهل العراق و أهل الشام عليهم حتى نقلتهم فقال علي ع هل هي غير راية أو رايتين و نبذ من الناس قال لا قال فدعهم. قال نصر فظن علي ع أنهم قليلون لا يعاب بهم فما راعه إلا نداء الناس من كل جهة و من كل ناحية لا حكم إلا لله الحكم لله يا علي لا لك لا نرضى بأن يحكم الرجال في دين الله إن الله قد أمضى حكمه في معاوية و أصحابه أن يقتلوا أو يدخلوا تحت حكمنا عليهم و قد كنا زلنا و أخطأنا حين رضينا بالحكمين و دنباله زيرنويس در صفحه بعد:

جلوگیری نمایند حضرت اجازه نمی فرمود. و نیز مکالمات بعض اصحاب با خلیفه دوم و اعتراضاتی که بر او می شد و مذاکراتی که او با یکی از زنه‌های مؤمنه نمود و بعداً گفت: کلکم افقه من عمر حتی المخدرات^{۷۰۵} دلیل آزادی بیان است. آزادی عقیده هم اگر منظور عقیده سیاسی است مورد بحث و نظر ما نیست و اگر عقیده مذهبی مراد باشد مشروحاً ذکر نمودیم. ماده‌های دیگر هم تا ماده بیست و دوم چون از وجهه سیاسی و اجتماعی است مورد بحث ما نیست فقط درباره آن مواد می‌گوییم حکومت و اجتماعات و انتخابات و همه امور در کشورهای اسلامی باید بر اساس دین اسلام استوار باشد.»

تحلیل عقیده جایز نیست. آزادی فرد تا جایی گسترش می‌یابد که به آزادی دیگران لطمه‌ای وارد نسازد.

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

قد بان لنا زلنا و خطونا فرجعنا إلى الله و تبنا فارجع أنت يا علي كما رجعنا و تب إلى الله كما تبنا و إلا برئنا منك فقال علي ع ويحكم أ بعد الرضا و الميثاق و العهد نرجع أ ليس الله تعالى قد قال أَوْفُوا بِالْعُقُودِ و قال وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا فَأَيُّ عَمَلٍ لِي بِأَنْ يَرْجِعَ و أبت الخوارج إلا تضليل التحكيم و الطعن فيه فبرئت من علي ع و برئ علي ع منهم.

وقعة صفين، ۵۱۳، الخلاف في التحكيم ... ص: ۵۱۲. لا حكم إلا لله و لو كره المشركون ثم مر على رايات بني راسب فقرأها عليهم فقالوا لا حكم إلا لله لا نرضى و لا نحكم الرجال في دين الله ثم مر على رايات بني تميم فقرأها عليهم فقال رجل منهم لا حكم إلا لله يقضي بالحق و هو خير الفاصلين فقال رجل منهم لآخر أما هذا فقد طعن طعنة نافذة و خرج عروة بن أدية أخو مرداس بن أدية التميمي فقال أ تحمكون الرجال في أمر الله لا حكم إلا لله فأين قتلتنا يا أشعث ثم شد بسيفه ليضرب به الأشعث فأخطأه و ضرب به عجز دابته ضربة خفيفة فاندفع به الدابة و صاح به الناس أن أمسك يدك فكف و رجع الأشعث إلى قومه فأتاه ناس كثير من أهل اليمن فمشى إليه الأحنف بن قيس و معقل بن قيس و معسر بن فدكي و رجال من بني تميم فتصلوا إليه و اعتذروا فقبل منهم الأشعث فتركهم و انطلق إلى علي فقال يا أمير المؤمنين قد عرضت الحكومة على صفوف أهل الشام و أهل العراق فقالوا جميعاً قد رضينا حتى مرتت برأيات بني راسب و نبذ من الناس سواهم فقالوا لا نرضى لا حكم إلا لله فلنحمل بأهل العراق و أهل الشام عليهم فنقتلهم فقال علي هل هي غير راية أو رأيتين و نبذ من الناس قال بلى قال دعهم قال فظن علي ع أنهم قليلون لا يعبأ بهم فما راعه إلا نداء الناس من كل جهة و في كل ناحية لا حكم إلا لله الحكم لله يا علي لا لك لا نرضى بأن يحكم الرجال في دين الله إن الله قد أمضى حكمه في معاوية و أصحابه أن يقتلوا أو يدخلوا في حكمنا عليهم و قد كانت منا زلة حين رضينا بالحكمين فرجعنا و تبنا فارجع أنت يا علي كما رجعنا و تب إلى الله كما تبنا و إلا برئنا منك.

^{۷۰۵} - عين العبرة، ۱۶، ص: ۱۲. و من ذلك نهبه عن المغلاة في المهور حتى نهته المرأة بقوله تعالى و إن... آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا فقال كلکم افقه من عمر حتى النساء. و من الجمع بين الصحیحین من مسند عمار بن یاسر أنه قال لجنب لا تصل فنبهه عمار بأنما كانا في سرية فلم يصل عمر أما أنا فتممكت في التراب.

۷۸- اصل احترام به عقیده دیگران و منع تفتیش عقیده

در اسلام هر کس آزاد است عقیده خود را داشته باشد و در این باب هیچ اجبار و اکراهی نیست. بزرگترین عقاید و رویه‌های فکری در جوامع انسانی عقاید دینی و مذهبی است و اتخاذ این عقیده برای هر کس آزاد است. آیه لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي^{۷۰۶} خطاب رسول اکرم ص به کافران است و اعلام اینکه شما به دین خود باشید و من هم به دین خود هستم و تعرضی به عقیده یکدیگر نباشد. در باب پذیرش عقیده نیز در سوره زمر می‌فرماید: «به آن دسته از بندگان بشارت ده که گفتار را می‌شنوند و نیکوترین آنها را پیروی می‌کنند.»^{۷۰۷}

احترام به عقیده در سطوح ملت‌ها در جهان بسیار پراهمیت است زیرا تنوع کشورها و اقوام و ملل باعث تنوع شدید عقاید در میان اقوام و ملل مختلف جهان شده است. اسلام عقیده هر کس را برای خودش محترم می‌داند و همانطور که در اصل عدم جواز به توهین یا استهزاء دیگران ذکر شد در اسلام اجازه داده نشده که کسی با هر عقیده‌ای مورد استهزاء قرار گیرد.

استثناء این اصل در عقیده شرک است که برای تحریض مشرکین از رها نمودن عقاید متحجرشان مبنی بر پرستیدن اجسام به عنوان خدا در اسلام برخورد تحقیرآمیزی با این طرز فکر می‌شود. در غیر این صورت عقیده همه مردم و ملل عالم اعم از فردی یا اجتماعی محترم است. به این مباحث در اصل بیزاری از مشرکین و اصل عدم جواز به تحمیل عقیده پرداختیم.

هر کس آزاد است عقیده خود را داشته باشد و عقاید متنوع در میان اقوام و ملل مختلف جهان محترم - استثناء در عقیده شرک است - و استهزاء عقاید دیگران ممنوع است.

۷۹- اصل انطباق گفتار با کردار

این اصل پراگماتیسم خاصی را در وحدت علم و عمل در اسلام مطرح می‌سازد که در همه زمینه‌های عملی مصداق می‌یابد. اسلام به هر چه اعتقاد دارد عمل می‌نماید و به آنچه که عمل می‌نماید همان چیزی است که به آن اقرار دارد. مواظب اسلام برای دولت اسلام و مؤمنین و مسلمین

^{۷۰۶} - سوره کافرون، آیه ۶، شما به دین خود و من به دین خود.

^{۷۰۷} - سوره زمر آیات ۱۸ - ۱۷، فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ.

در درجه اول است و نه آنکه تکلیف برای ملل دیگر باشد. اگر سیاستی یا عملی برای ملتی یا گروهی از آن ملت یا هیئت حاکمه آن صحیح تجویز شود برای خود دولت اسلام نیز به صحت تجویز می‌گردد. در سوره بقره می‌فرماید: «کتاب را می‌خوانید، مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید؟»^{۷۰۸} این وحدت علم و عمل یکپارچگی شدیدی در سطح بین‌المللی ایجاد می‌نماید و از الزامات حکومت اسلام است. برای مثال اگر تروریسم از لحاظ اسلام مردود است اعمال آن در همه جا پنهان یا آشکار ممنوع است.

در مغایرت گفتار و عمل خداوند سبحان در قرآن کریم می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا سخنانی می‌گوئید که به کارشان نمی‌بندید. خداوند سخت به خشم می‌آید که چیزی بگوئید ولی عمل نکنید.»^{۷۰۹} حتی در آیات دیگر بر این امر تصریح می‌دارد که گفتار هم باید با اعتقاد همراه باشد. در سوره فتح در ذم برخی اعراب بادیه‌نشین می‌فرماید: «به زبان چیزی می‌گویند که در دلشان نیست.»^{۷۱۰} و در ذم کسانی که نفاق می‌کنند می‌فرماید: «آنان به کفر نزدیک‌ترند تا به ایمان به زبان چیزهایی می‌گویند که به دل اعتقاد ندارند.»^{۷۱۱}

دولت‌ها باید به همان چیزی که اعتقاد دارند عمل نمایند و به آنچه که عمل می‌نمایند همان باشد که به آن اقرار دارند.

۸۰- اصل ناپسندیدگی کید و نیرنگ سیاسی و اقتصادی

شعار *النجاة في الصّدق* (نجات در راستی است) یکی از امهات و اصول مبنایی در اسلام است. همانطور که اشاره شد اصطلاحاً اصل چیزی است که چیز دیگر بر آن بنا شود.^{۷۱۲} راستی و درستی نیز در اسلام اصل تلقی می‌شوند و احکام بسیاری بر این اصول استوارند. این احکام از زندگی فردی، خانوادگی، شغلی، اجتماعی تا بین‌المللی به سادگی قابل تعمیم هستند.

^{۷۰۸} - سوره بقره، آیه ۴۴، أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَ أَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ.

^{۷۰۹} - سوره صف، آیات ۳-۲، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.

^{۷۱۰} - سوره فتح، آیه ۱۱، يَقُولُونَ بِاللَّيْسِ فِي قُلُوبِهِمْ.

^{۷۱۱} - سوره آل عمران، آیه ۱۶۷، هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ.

^{۷۱۲} - الاصل مایبني عليه شيءٍ غیره. شرح امثله، جامع المقدمات ص ۶۲، انتشارات دارالفکر، قم، ۱۳۷۷.

در قرآن کریم آیات بسیاری دربارهٔ مکر و کیفر مکرکنندگان آمده است که این عمل را نکوهش می‌کند و جزای سختی نیز برای آن برمی‌شمرد. مفهوم کید و نیرنگ یا حيله در ارتباط مستقیم با ضایع کردن حق یا حقوق دیگران به نفع خود از طریق اعمال روشهایی است که به نحوی صاحب حق آگاهانه یا ناآگاهانه، به اختیار یا بدون اختیار به رضایت یا عدم رضایت حق خود را بدون دریافت عوض عادلانه به نفع فرد متقابل از دست دهد.

در تعریف مکر می‌فرمایند: «مکر مخفی کردن مقصود و اظهار غیر آن در جهت عجز از حصول مقصود به صورت آشکار می‌باشد و به این معنی اطلاق مکر بر خدا جایز نیست مگر از باب مشاکله».^{۷۱۳} بر اساس تعریف فوق شاید اعمال و رفتار اکثر قریب به اتفاق افراد روی زمین مملو از مکر باشد. هرچه این مکر به راستی تبدیل گردد صحت نفس افزون خواهد شد ولی به هر حال این تکلیف مالایطاق خواهد بود و بشر معمولی توان گذر از خم این تکلیف را ندارد که بتواند ظرائف مکر و حيله‌های نفس خویش را به صدق کشاند. در هر دو بُعد اجتماعی و سیاسی وجدان‌های فرد و اجتماع خودشان مکر و حيله‌های ظاهر شده با دیگران برای جلب منافع فردی و یا اجتماعی را تشخیص می‌دهند. دور از شأن حکومت اسلام است که در جهت حفظ منافع خود با تصرف حق دیگران به حيله روی آورد و منافع و حقوق دیگران را از آن خود نماید. اسلام و حکومت اسلام و نبی و ولی و وصی ع همگی حکم اولیاء بشریت را دارند و اعتلای بشریت را مد نظر دارند و نه منافع شخصی یا گروهی یا قومی یا ملی خویش را. بلکه همانگونه که اسلام در صحفه بین‌المللی مرز نمی‌شناسد در مقام ابوت نیز نسبت به همهٔ خلق خدا جنبهٔ پدری دارد. و پدر یک خانواده با حيله و خدعه و مکر جلب منافع از فرزندان نمی‌کند بلکه می‌کوشد تا همهٔ فرزندان به نوا و نعمت رسند.

به هر حال در قرآن کریم می‌فرماید: «و مکر نمی‌کنند مگر به خودشان و نمی‌دانند».^{۷۱۴} که زیان مکر به خود ایشان می‌رسد. و می‌فرماید: «آیا آنان که مرتکب حيله‌های بد می‌شوند مگر ایمنند از اینکه زمین به فرمان خدا آنها را فرو برد یا عذاب از جایی که نمی‌دانند بر سرشان فرود

^{۷۱۳} - بیان السعاده فی مقامات العباد. جلد سوم ترجمه، ص ۲۶۵ ذیل آیه ۵۴ سوره آل عمران. وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.

^{۷۱۴} - سوره انعام، آیه ۱۲۳. وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ.

آید.»^{۷۱۵} و در سوره فاطر می‌فرماید: «و برای آنان که از بدی حيله می‌کنند عذاب سختی است و مکرشان نیز از میان برود.»^{۷۱۶} و در همین سوره باز می‌فرماید: «گردن کشی در زمین و حيله‌های بد، و حيله‌های بد جز حيله گران را برنگیرد.»^{۷۱۷} این آیه همچنین به مفهوم گردن‌کشی‌های بین‌المللی بر علیه ملل ضعیف و حيله در تصرف حقوق مسلم آنان قابل تأویل است به عبارت دیگر بکار بردن حيله بد در جهت استکبار و خودیت و مائیت ملی خود سبب می‌شود که این آسیب به خود باز گردد. در تفسیر این آیه آمده است: «مکر و حيله جز صاحبش را هلاک نخواهد کرد، چون مکرکننده در هنگام مکر مورد سخریه شیطان و محاط به او قرار می‌گیرد و محکوم او می‌گردد و داخل شدن در تحت حکومت شیطان عذاب عاجل برای انسانیت انسان است قبل از آنکه مکر او به طرف مورد مکر برسد و پس از رسیدن مکر به طرف مقابل درجه شخص مورد مکر بالا می‌رود یا در دنیا و آخرت یا فقط در آخرت و مکرکننده در دنیا و آخرت و یا فقط در آخرت تنزل می‌یابد.»^{۷۱۸}

بکار بردن کید در امور تجاری از مسائل مشابه فوق است. هرگونه اقدامی مبنی بر پنهان کردن واقعیت در جهت انتفاع ملی از جمله مسائل ممنوعه در اسلام است. در قرآن کریم می‌فرماید: «اموال یکدیگر را به ناشایست مخورید و آن را به رشوت به حاکمان دهید تا بدان سبب اموال گروهی دیگر را به ناحق بخورید.»^{۷۱۹} و در آیه دیگر می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال یکدیگر را به ناحق مخورید مگر آنکه تجارتی باشد که هر دو طرف بدان رضایت داده باشید.»^{۷۲۰} این دو آیه از لحاظ اینکه مال متعلق به چه کسی باشد - که آن را نباید خورد - تخصیصی نخورده است. از بُعد حقوق بین‌الملل عمومی تفسیر این آیه بر این وجه است که دولت اسلام حق ندارد اموال دول یا ملل دیگر را چه به صورت گروهی و چه فردی از طریق نیرنگ و کید با حق و ناحق کردن و یا رشوت و تطمیع دیگران غصباً تصرف نماید. فقط در صورتی می‌تواند اقدام به

^{۷۱۵} - سوره نحل، آیه ۴۵. أَقَامَنَّ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ.

^{۷۱۶} - سوره فاطر، آیه ۱۰. وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبْزَرُ.

^{۷۱۷} - سوره فاطر، آیه ۴۳. اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ.

^{۷۱۸} - بیان السعاده فی مقامات العباد، ترجمه، جلد ۱۲، صص ۱۵۸-۱۵۷.

^{۷۱۹} - سوره بقره، آیه ۱۸۸، وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِنَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ.

^{۷۲۰} - سوره نساء آیه ۲۹، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ.

تصرف کند که تجارت مرضی الطرفین برقرار بوده باشد. و در این تجارت باید منطبق با کیل عمل کند حتی باید ترازویش سنگین باشد که می‌فرماید: «آنان که ترازویشان سنگین باشد خود رستگارانند و آنان که ترازویشان سبک باشد به خود زیان رسانیده‌اند و در جهنم خواهند ماند.»^{۷۲۱} و امر خدا بر این است که «پیمانه و ترازو را از روی عدل تمام کنید.»^{۷۲۲} و می‌فرماید: «پیمانه را تمام پردازید و کم‌فروشی نکنید و با ترازوی درست وزن کنید، به مردم کم مدهید و بی‌باکانه در زمین فساد مکنید.»^{۷۲۳} و در سورهٔ مطففین آیهٔ ویل برای کم‌فروشان نازل شده است که می‌فرماید: «وای بر کم‌فروشان، آنان که چون از مردم کیل می‌ستانند آن را پر می‌کنند و چون برای مردم می‌پیمایند یا می‌کشند از آن می‌کاهند. آیا اینان نمی‌دانند که در آن روز بزرگ زنده می‌شوند.»^{۷۲۴} و باز می‌فرماید: «در پیمانه و ترازو نقصان مکنید، اینک شما را در نعمت می‌بینیم و از روزی که عذابش شما را فراگیرد بیمناکم. ای قوم، پیمانه و ترازو را از روی عدل کامل ادا کنید و به مردم چیزهایشان را کم مدهید و چون تبه‌کاران در زمین فساد مکنید.»^{۷۲۵} تمام این آیات دلالت بر وجوب رعایت صحت معاملات بین‌المللی توسط حکومت اسلامی دارد.

در تکمیل این بحث باید عنوان نمود که مکر و خدعه در آیاتی که دربارهٔ آنها ذکر شد مکر بد یا حیلۀ بد مد نظر است ولی بسیاری از مکرها نیز هستند که مکر و حیلۀ خوب تلقی می‌شوند و خداوند از مکر خودش در این باب ذکر می‌فرماید که: «آنان مکر کردند و خدا هم مکر کرد و

^{۷۲۱} - سورهٔ مؤمنون، آیات ۱۰۳ - ۱۰۲، فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ. همچنین آیات ۹ - ۸ سورهٔ اعراف: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ.

^{۷۲۲} - سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۵۲، وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ.

^{۷۲۳} - سورهٔ شعرا، آیات ۱۸۳ - ۱۸۱، أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.

^{۷۲۴} - سورهٔ مطففین، آیات ۵ - ۱، وَ يَلِّ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَ إِذَا كَالُواهُمْ أَوْ زَوَّوْهُمْ يُخْسِرُونَ أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ.

^{۷۲۵} - سورهٔ هود، آیات ۸۵ - ۸۴، وَ لَا تَنْفُسُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ إِنِّي أَرَأَيْتُمْ بَخِيلٌ وَ يَأْتُونَ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. همچنین آیه ۸۵ سورهٔ اعراف، فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

خدا بهترین مکرکنندگان است.»^{۷۲۶} مکر خداوند یا در جهت تنبیه و تنبّه و هدایت خلق است یا پاداش عمل انسان‌هاست و مکر خداوند زمانی واقع می‌شود که بخواهد مشیت الهی با سرعتی بیش از سیر و سباحت تکوین از قوه به فعل درآید و یکی از این موارد، پاسخ به مکر مکاران متکبر یا ظالم است و در این مقام مکر خدا برای از بین بردن مکر مکاران است که فرمود: «و مکر کردند مکر، و مکر کردیم مکر، و آنها نمی‌دانند پس ببین چگونه بود عاقبت مکر آنها.»^{۷۲۷} و می‌فرماید: «آنان مکر کردند و خدا نیز مکر کرد و خدا بهترین مکرکنندگان است.»^{۷۲۸} و خداوند می‌فرماید: «بگو که مکر خدا سریعترین است.»^{۷۲۹} پس براساس این آیات می‌توان جواز مکر را هنگام مکر ستمکاران دانست و از این طریق مکاران مجرم را به جزای اعمالشان رسانید. آیه زیر تصریح می‌فرماید: «بزودی به مجرمان به کیفر مکر که کرده‌اند از جانب خدا خواری و عذاب شدید خواهد رسید.»^{۷۳۰} و باز می‌فرماید: «و برای آنان که از روی مکر به تبهکاری می‌پردازند عذابی است سخت و مکرشان نیز از میان برود.»^{۷۳۱} و همه این آیات دلالت بر این دارند که جزای مکر باید داده شود حتی به مکر.

یکی از موارد این بحث بکار بردن مکر در جنگ‌هاست، و همانطور که در بخش جنگ و احکام آن درج شد در اسلام جنگ به نیت مقدسی از جمله دفاع صورت می‌گیرد و در این راستا در پاسخ به مکر متجاوز اعمال مکر نه تنها جایز بلکه واجب است. این وضعیّت را در رویارویی حضرت امیر ع با عمر بن عبدود می‌خوانیم که وی فردی قوی هیكل و تنومند بود و از جنگجویان نامی اعراب به شمار می‌رفت و حضرت امیر ع کوتاه قد و در جنگ تن به تن در ظاهر قضیه ضعیف‌تر بود. حضرتش در میدان نبرد به او فرمود که تو که اینقدر لاف شجاعت می‌زنی چرا با خود این همه لشگر آورده‌ای. وی از غرور به پشتش نگاه کرد و در این هنگام حضرت با شمشیر پاهای وی را قلم کردند که بر زمین افتاد. وقتی حضرت بر سینه وی فرود آمدند خدوئی بر روی

^{۷۲۶} - سورة آل عمران، آیه ۵۴. وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.

^{۷۲۷} - سورة نمل، آیات ۵۱ - ۵۰، وَ مَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرْنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ.

^{۷۲۸} - سورة انفال، آیه ۳۰، وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.

^{۷۲۹} - سورة يونس، آیه ۲۱، قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا.

^{۷۳۰} - سورة انعام، آیه ۱۲۴: سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ.

^{۷۳۱} - سورة فاطر، آیه ۱۰، وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْزَوُ.

مبارک حضرتش انداخت و حضرت از روی سینه او پا شدند و او را نکشتند و تأمل فرمودند تا غضب حضرتش فرو نشست. عبود عرض کرد چرا در دم مرا نکشتی؟ فرمود در آن موقع که خدو انداختی غضب در من بجنید و اگر در آن حال تو را می‌کشتم برای ارضاء نفس خود کشته بودم لذا تأمل کردم تا غضب فرو نشیند که من بنده امر حقم و برای حق شمشیر می‌زنم نه برای ارضاء نفس خود...^{۳۲۲}

اصل چیزی است که چیز دیگر بر آن بنا شود. راستی و درستی اصل است. مکر مخفی کردن مقصود و اظهار غیر آن هنگام عجز از حصول مقصود به صورت آشکار می‌باشد. کید و نیرنگ یا حيله در ارتباط مستقیم با ضایع کردن حق یا حقوق دیگران به نفع خود از طریق اعمال روشهایی است که به نحوی صاحب حق آگاهانه یا ناآگاهانه، به اختیار یا بدون اختیار به رضایت یا عدم رضایت حق خود را بدون دریافت عوض عادلانه به نفع فرد متقابل از دست دهد و دور از شأن هر حکومت است که در جهت حفظ منافع خود با تصرف حق دیگران به حيله روی آورد و منافع و حقوق دیگران را از آن خود نماید. لذا هر اقدامی مبنی بر پنهان کردن واقعیت در جهت انتفاع ملی ممنوع است. استثناء در جنگ است.

۸۱- اصل صداقت در مذاکرات

همواره در طول تاریخ، نمایندگان دول مقتدر به شیوه‌های مختلف و با کیدها و نیرنگ‌های دیپلماتیک در خلال قراردادهای متعدد با کشورهای ضعیف و عقب‌مانده موادی گنجانده‌اند که به ضرر ملل محروم آن کشورها بوده و منافع ملی کشورهای ضعیف را به نفع کشور متبوع خود به تاراج برده‌اند. بسیاری از این قراردادها در ظاهر مودت‌آمیز و دوستانه بوده ولی در عمل باعث سوءاستفاده از ضعف و عقب‌افتادگی ملت طرف قرارداد گردیده است. این گونه امور در سیاست خارجی و دیپلماسی دولت اسلام ممنوع است. وظیفه دولت اسلام جلب منافع مادی برای خود نیست. دولت اسلام به دنبال هدف بزرگتری است که آن اعتلای بشریت است که از مرزهای موضوعه فراتر می‌رود و سایه بزرگی و لطف خود را بر همه ملل عالم بالاخص مظلومین

^{۳۲۲} - شرح این حکایت در دفتر اول مثنوی مولانا جلال‌الدین مولوی در حکایت خدو انداختن خصم بر روی امیرالمومنین علی علیه السلام و انداختن آن حضرت شمشیر از دست و دو حکایت بعد از آن آمده است.

می گستراند.

در مذاکرات اصل صداقت و عدالت از مواردی است که باید توسط حکومت اسلام رعایت شود. این وظیفه بر اساس آیات متعددی واجب می شود. می فرماید: «و هرگاه سخن گوئید پس عادلانه گوئید هر چند به زیان خویشان باشد.»^{۷۳۳} در سوره بقره می فرماید: «حق را ملبس به باطل نکنید و با آنکه حقیقت را می دانید حق را کتمان نکنید.»^{۷۳۴} در آیه دیگر می فرماید: «ای اهل کتاب با آنکه از حقیقت آگاهید چرا حق را به باطل مشتبه می کنید و حقیقت را کتمان می نمائید.»^{۷۳۵} این خطاب به اهل کتاب در این آیه مشمول خطاب به مسلمین این زمان نیز می باشد زیرا مسلمین این زمان همانند اهل کتاب در صدر اسلام نبی یا ولی یا وصی آخر زمان را نمی شناسند و انکار می کنند و از نگاه ایشان حضرتش در غیبت است. همان عمل آنها نیز بر مسلمین این زمان مصداق دارد که فرمود: «و خدا از کسانی که به آنها کتاب داده شد میثاق گرفت که برای مردم آشکارش سازند و کتمانش نکنند ولی آنها به پشتشان افکندند و در مقابل بهای اندکی گرفتند چه بد معامله ای کردند.»^{۷۳۶} و مسلمین در این زمان نیز از گروه کتاب داده شدگانند.

در سوره مریم می فرماید: «و در این کتاب از اسماعیل یاد کن. او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود.»^{۷۳۷} در این آیه واژه «صَادِقِ الْوَعْدِ» بکار رفته شده که مفهوم صداقت در وعده به دیگران را دارد. مذاکرات دیپلماتیک در عرصه جهان گذشته و حال همگی بر مبنای منافع و بده بستان قرار داشته و دارد. دیپلمات ها نیز بر این اصل می کوشند تا با اعطای امتیازات کم امتیازات بیشتری دریافت دارند. این گونه مذاکرات و چانه زنی برای کسب منافع از سنن و رسوم دیپلماسی معاصر است. در اسلام این مذاکرات نه برای جلب منفعت است بلکه برای احقاق حق است و اگر حق متعلق به طرف مقابل باشد باید به وی اعطاء گردد نه اینکه با ناصداقتی آن را به تصرف خود یا دولت خود درآورد زیرا در این صورت تصرف در مال غصبی نموده که در اسلام تصرف در

^{۷۳۳} - سوره انعام، آیه ۱۵۲. وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ.

^{۷۳۴} - سوره بقره، آیه ۴۲، وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

^{۷۳۵} - آیه ۷۱ سوره آل عمران. يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

^{۷۳۶} - آیه ۱۸۷ سوره آل عمران، وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْرُونَ.

^{۷۳۷} - سوره مریم، آیه ۵۴. وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا.

غصب و اکل اموال غیر مجاز شناخته نشده است. لذا اصل صداقت در مذاکرات در اسلام بر این مبنا قرار دارد و وظیفه دیپلمات که مأمور است و مسؤول این است که حقّ محق را به وی بازگرداند حتی اگر به زیان ملت خویش باشد. در قرآن کریم می‌فرماید: «به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به نیکوترین وجهی که به صلاح او باشد تا به نیروهای خویش برسد و پیمان‌ه و وزن را از روی عدل تمام کنید. ما به کسی جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم و هرگاه سخن گوئید عادلانه گوئید هرچند به زیان خویشاوندان باشد و به عهد خدا وفا کنید اینهاست آنچه شما را بدان سفارش می‌کند باشد که یاد دارید.»^{۳۲۸} همانطور که در تأویل این آیه در روابط بین‌الملل، خویشان به ملت اسلام، و یتیم به ملل غیرمسلم قابل تأویل است و دستور وفای به عهد و تکلیف در اندازه توان اشاره به مسؤولیت مأمور یا دیپلمات در اسلام می‌تواند معنی و تأویل گردد.

در مذاکرات چندجانبه نیز طرفداری و معیت باید از صادقین باشد. قرآن کریم می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و با راستگویان باشد.»^{۳۲۹} از این آیه معیت و همراهی با صادقین در تمام عرصه‌های فردی، اجتماعی، ملی و بین‌المللی قابل استنباط است.

صداقت و عدالت در مذاکرات اصل است و باید توسط مذاکره کنندگان رعایت شود. نمایندگان دول مقتدر نباید به شیوه‌های مختلف یا با کید و نیرنگ‌های دیپلماتیک در خلال قراردادهای متعدد با کشورهای ضعیف و عقب‌مانده موادی بگنجانند که به ضرر ملل محروم آن کشورها شود و منافع ملی کشورهای ضعیف را به نفع کشور متبوع خود به تاراج برند. قراردادهای در ظاهر مودت‌آمیز و دوستانه که در عمل باعث سوءاستفاده از ضعف و عقب‌افتادگی ملت طرف قرارداد شود باطل است. در مذاکرات چندجانبه نیز طرفداری و معیت باید از صادقین باشد.

۸۲- اصل ممنوعیت جعل کلام، دروغ و بهتان سیاسی

متأسفانه صحنه فعالیت‌های دیپلماتیک و سیاست خارجی جهان امروز بدون توجه به حیثیت اخلاقی بشر از پرداختن به دروغ و بهتان نسبت به دول مختلف خالی نیست؛ بلکه حتی دیده می‌شود

^{۳۲۸} - سورة انعام آیه ۱۵۲. وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ بَعَثَ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.
^{۳۲۹} - سورة توبه، آیه ۱۱۹، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ.

که بهتان و دروغ عملاً روال متداول جریان روابط بین‌الملل و فعالیت‌های دیپلماتیک بین‌المللی را در مسیری قرار داده که ترک آن بدون هزینه نمی‌باشد. این عرف بین‌المللی در میان دول مختلف براساس پایبندی دولتمردان آنها به اصول صداقت و راستی کم و بیش متفاوت است این تفاوت ناشی از این اصل است که: همواره سیاستمداران در خدمت سرمایه‌داران عالم بوده و هستند و تلاش آنها و تصمیماتشان در جهت حفظ و تأمین منافع ایشان بوده و نمی‌توانند و نمی‌خواهند که با صداقت به این مسئله اعتراف نمایند لذا بنای دروغ از همین جا آغاز می‌شود. انتخاب و حتی انتصاب سیاستمداران عالم مبتنی بر وعده و وعیدهای به عامه و تعهدات و دلگرمی‌ها به صاحبان ثروت و قدرت است. کمتر مواردی مشاهده می‌شود که منتخبین و یا منتصبین به دلیل صلاحیت و کفایت و شایستگی علمی، اخلاقی و عملی به این سمت‌ها برگزیده شوند. این مقدمه دلالت بر نفع‌پرستی و ریاست‌طلبی غالب قریب به اتفاق حُکام ملل عالم در گذشته و حال و آینده است و لذا باید در عمل انتظار داشت که در برخورد با واقعیات عندالزوم اقدام به جعل کلام، دروغ، بهتان، ناصداقتی و... بنمایند.

این موضوع مبحث تازه‌ای در رفتار بشر نیست و همواره بوده و هست و خواهد بود؛ منتهی شدت و ضعف آن در میان اقوام و تابعین ادیان و در ازمه و امکانه مختلف متفاوت می‌باشد. در قرآن کریم نیز به جعل کلام و تحریف آن اشاره شده است. در سوره مختلف با شبه جمله «تحریف کلام از موضع خودش»^{۷۴۰} یا «تبدیل کلام»^{۷۴۱} به این جعل اشاره می‌شود. کلام دروغ و انتساب آن به دیگران و تشییع خلاف به بهتان یا افک یا افترا همه در اسلام ممنوع و مردود است. می‌فرماید: «وای بر هر دروغ‌پرداز گناهکار»^{۷۴۲} و فرمود: «خداوند آن که دروغگو و ناسپاس باشد را هدایت نمی‌کند»^{۷۴۳} و می‌فرماید: «کسانی که دروغ می‌بافند (افترا می‌بندند) به آیات خدا ایمان ندارند و

۷۴۰ - سوره نساء، آیه ۴۶، جُرْفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ و همچنین سوره مائده، آیه ۵، و در سوره مائده آیه ۴۱، جُرْفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ.

۷۴۱ - سوره فتح، آیه ۱۵: يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ و در سوره انعام، آیات ۳۵ و ۱۵ و سوره کهف آیه ۲۷، وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ. یعنی سخنان خدا را تغییردهنده‌ای نیست. و در سوره یونس، آیه ۶۴، لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ.

۷۴۲ - سوره جائیه، آیه ۷. وَ تِلْكَ لِكَلِمَاتِكُمْ أَتَمِّم.

۷۴۳ - سوره زمر، آیه ۳. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ و همچنین در آیه ۲۸ سوره مؤمن: «خداوند کسی که اسراف کننده دروغگو است را هدایت نمی‌کند»: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ.

آنها خود دروغ‌گویند».^{۷۴۴} و می‌فرماید: «و هر که خود خطائی یا گناهی کند آنگاه بی‌گناهی را بدان متهم سازد، هرآینه بار تهمت و گناهی آشکار را بر دوش خود کشیده است.»^{۷۴۵} این قاعده از کوچکترین جوامع انسانی یعنی خانواده و روابط زن و شوهر تا سطح بین‌الملل مصداق دارد. می‌فرماید: «اگر خواستید زنی به جای زنی دیگر بگیریید و او را قنطاری مال داده‌اید، نباید چیزی از او بازستانید. آیا تهمت می‌زنید تا باز پس گیرید؟ و این گناهی آشکار است.»^{۷۴۶}

خلاصه کلام در این است که نباید برای حصول اهداف سیاسی متوسل به دروغ و جعل کلام و بهتان و افک و افترا در عرصه بین‌المللی شد. بسیار مشاهده شده که در طول تاریخ دولت‌ها اقدامات ناصوابی نموده و آن را به گردن دولت‌ها یا ملت‌های دیگر انداخته‌اند. اینگونه اعمال در اسلام ممنوع است همانگونه که وجدان حکم به تخلف آنها می‌نماید.

کلام دروغ و انتساب آن به دیگران و تشیع خلاف به بهتان یا افک یا افترا همه ممنوع و مردود است و نباید برای حصول اهداف سیاسی متوسل به دروغ و جعل کلام و بهتان و افک و افترا در عرصه بین‌المللی شد.

۸۳- اصل عدم جواز به توهین یا استهزاء

سب، توهین یا استهزاء در شأن اسلام و دیپلمات اسلام و فرد مسلمان نیست و در قرآن کریم شدیداً نهی شده است. در سوره انعام می‌فرماید: «و دشنام مدهید کسانی را که غیر خدا را می‌خوانند.»^{۷۴۷} و در جای دیگر می‌فرماید: «وای بر کسانی که به تمسخر عیوب دیگران را به نمایش می‌گذارند.»^{۷۴۸} این آیات نشان می‌دهند که هرگونه اهانت، مرده‌باد، مرگ‌بر، کاریکاتور کشیدن، مجسمه رؤسای کشورهای مختلف را آتش زدن، شکلک در آوردن، پرچم کشوری را آتش زدن

^{۷۴۴} - سوره نحل، آیه ۱۰۵، إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.

^{۷۴۵} - سوره نساء: آیه ۱۱۲، وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزِمْ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِينًا.

^{۷۴۶} - سوره نساء آیه ۲۰، وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِخْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِينًا.

^{۷۴۷} - سوره انعام، آیه ۱۰۸. وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ.

^{۷۴۸} - سوره همزه، آیه ۱. وَ لَئِنْ لَكُلِّ هُمْزَةٍ لُْمَزَّةٍ. برخی ترجمه می‌نمایند: وای بر هر عیبجوی هرزه زبان.

یا بر زمین انداختن یا تصویر پرچم کشوری را بر زمین زیر پای مردم برای تخفیف و خوار کردن آن کشیدن و نمایش تلویزیونی دلچکی نشان دادن یا لطیفه‌ها یا سرودهای نامحترمانه و مستهزی دربارهٔ یک کشور ساختن و از رادیو پخش کردن و بسیاری موارد دیگر همه و همه خلاف دستور اسلام است و نه تنها باعث شوکت اسلام نمی‌شود بلکه به خواری آن می‌انجامد.^{۷۴۹} در سورهٔ حجرات می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید مبدا که گروهی از مردان گروه دیگر را مسخره کند شاید آن مسخره شدگان بهتر از آنها باشند و مبدا که گروهی از زنان گروه دیگر را مسخره کنند شاید آن مسخره شدگان بهتر از آنها باشند و از هم عیججویی مکنید و یکدیگر را به القاب زشت مخوانید. بد است عنوان فسق پس از ایمان آوردن و کسانی که توبه نمی‌کنند خود ستمکارانند.»^{۷۵۰} بلکه بطور کلی در سورهٔ بقره می‌فرماید: «آیات خدا را به ریشخند و استهزاء مگیرید.»^{۷۵۱} و آیات الهی شامل کلیه موجودات عالم می‌شوند که به عنوان نشانه‌ای از او تلقی می‌گردند. در سورهٔ نساء می‌فرماید: «خدا بلند کردن صدا را به بدی دوست ندارد، مگر برای کسی که به او ظلم شده باشد.»^{۷۵۲} و به عبارت دیگر کسی حق ندارد به شخص دیگری به بدگویی، استهزاء، تحقیر، تمسخر به هر صورت و شکلی بپردازد. ولی ستم‌دیده حق دارد که دادخواهی کند و تا رفع ستم آوازش را به اعتراض بلند کند.

سب، توهین یا استهزاء در شأن دولت‌ها و دیپلمات‌ها و مردم آنان نیست و شدیداً نهی می‌شود. هرگونه اهانت، مرده‌باد، مرگ‌بر، کاریکاتور کشیدن، مجسمه رؤسای کشورهای مختلف را آتش زدن، شکلک درآوردن، پرچم کشوری را آتش زدن یا بر زمین انداختن یا تصویر پرچم کشوری را بر زمین زیر پای مردم برای تخفیف و خوار کردن آن کشیدن و نمایش تلویزیونی دلچکی نشان دادن یا لطیفه‌ها یا سرودهای نامحترمانه و مستهزی دربارهٔ یک کشور ساختن و از رسانه پخش کردن و بسیاری موارد مشابه خلاف اصول انسانی است.

^{۷۴۹} - این موارد برداشت راقم از آیات مذکور است و منتج از مآخذ فقهی و روایی نیست.

^{۷۵۰} - آیهٔ ۱۱ سورهٔ حجرات، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

^{۷۵۱} - آیهٔ ۲۳۱ سورهٔ بقره: وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا.

^{۷۵۲} - سورهٔ نساء آیهٔ ۱۴۸، لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ.

۸۴- اصل تحیت و دفع به حسن و جزاء احسن

یکی از اصول اخلاق اسلامی برخورد نیکو و پاسخ خوب و پاداش بهتر از عمل طرف مقابل است. این اصل یکی از اصول اخلاقی- اجتماعی بسیار مهم است که متأسفانه ما مسلمین کمتر به آن می‌پردازیم در صورتی که آیات زیادی در قرآن راجع به آن نازل شده است و عدم توجه ما مسلمین به آن باعث گردیده که ملل و اقوام و صاحبان سایر ادیان گرایش زیادی به اسلام نشان ندهند. چه که از لحاظ روانشناسی فردی و اجتماعی، ابناء بشر با خوش خلقی جذب و با بد خلقی دفع می‌شوند و کم کسانی هستند که به خُلق نگاه نکنند و به حق و حَقانیت دعوی یا موضوع بپردازند. در قرآن کریم خطاب به رسول اکرم ص آمده است که: «و به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سختدل می‌بودی از گِرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آنها ببخش و بر ایشان آموزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدا توکل کن که خدا توکل کنندگان را دوست دارد.»^{۷۵۳} در سوره قلم به حضرتش می‌فرماید: «دوست دارند تا تو مدانه کنی تا آنان مدانه کنند.»^{۷۵۴} در تفسیر این آیه می‌فرمایند: «مدانه و ادهان اظهار خلاف آن چیزی است که در ضمیر است و به معنای غش است. آنان غش تو یا نفاق تو یا مدارا کردن تو را که خلاف ما فی الضمیر خود را اظهار کنی دوست دارند تا بتوانند بعد از تو مستمراً مدانه کنند.»^{۷۵۵} به عبارت دیگر شرح روانشناسی افراد متخاصم را بیان می‌کند. بر این اساس است که به رسول گرامی ص امر می‌شود که: «به بندگان من بگو که با یکدیگر به بهترین وجه سخن بگویند که شیطان در میان آنها به فتنه‌گری است.»^{۷۵۶}

قرآن گرچه قصاص و جزای هر بدی را بدی مثل آن مقرر می‌فرماید ولی علو درجات احسان و نیکی را برتر از این مقابله به مثل قرار می‌دهد. می‌فرماید: «جزای هر بدی بدی است همانند آن پس کسی که عفو کند و آشتی ورزد مزدش با خداست زیرا او ستمکاران را دوست ندارد.»^{۷۵۷} و

۷۵۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۵۹، فَمَا رَمِي مِنَ اللَّهِ لَيْتَ هُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.

۷۵۴ - سوره قلم، آیه ۹، وَ دُوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيُدْهِنُونَ.

۷۵۵ - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد ۱۴ ترجمه، ص ۲۶۷.

۷۵۶ - سوره اسراء، آیه ۵۳، وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ.

۷۵۷ - سوره شوری، آیه ۴۰، وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.

در سوره فصلت می‌فرماید: «خوبی و بدی یکسان نیستند همواره به بهترین وجهی دفع کن تا کسی که میان تو و او دشمن است چون دوست مهربان تو گردد.»^{۷۵۸} و می‌فرماید: «بدی آنان را به هر چه نیکوتر پاسخ ده و بگو از وسوسه‌های شیطان به تو پناه می‌آورم و پناه بر تو پروردگارا از این که نزد من حاضر شوند.»^{۷۵۹} در تفسیر آیه اخیر فرموده‌اند:^{۷۶۰} «بدان که رفع بدی بدکار به سبب بدی کردن او تصور می‌شود با بدی کردن به او معقول باشد، مانند کشتن بدکار، قطع اعضاء و شقه کردن آنها و زدن او به مقدار بدی که کرده است یا مساوی یا کمتر از آن، و عفو از او و صفح یعنی پاک کردن قلب از کینه‌اش و احسان به او و خصلت نیکو به طور مطلق عبارت از احسان کردن به بدکار است که بر آن محبت و وداد مترتب می‌شود که در دنباله آنچه که در قول خدای تعالی: **فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ مِّمَّ** است قرار می‌گیرد. و چون حسن و قبح افعال جز به سبب نسبت آنها به مبادی و غایات آنها محقق نمی‌شود، و در صورت متعدی بودن اضافه آنها به کسی که فعل بر او واقع شده نیز اعتبار می‌شود. بلکه گاهی در آنها (حسن و قبح افعال نسبت) به اضافه مکان و زمان و آلات آن و حاضرین و غیر آنها نیز اعتبار می‌شود. لذا مقصود از دفع به احسن به طور مطلق نمی‌تواند باشد، بلکه دفع به احسن نسبت به فاعل و منفعل و مکان و زمان و غیر آنها مقصود است، زیرا صاحب نفسی که از جنایت کننده جز به قتل یا به چند برابر جنایت او رضایت نمی‌دهد دفع به احسن برای او جز با قصاص نمی‌تواند باشد. و کسی که بر فرو بردن خشم قدرت دارد دفع به احسن این است که کظم غیظ کند، و کسی که قدرت بر صفح دارد صفح برای او احسن است، و کسی که می‌تواند بر بدکار احسان نماید احسان از او احسن است و احسان به جنایتکاری که جنایت و طغیانش را فزونی بخشد نه تنها خوب نیست بلکه قبیح است. و همچنین است ترک تعرض به کسی که عدم تعرض به او بر اعتدال و تجاوزش می‌افزاید، و نسبت به زمان و مکان و آلات و سامعین و شاهدین نیز همین طور می‌باشد. بنابراین معنای آیه این است که به بدکار و حالات او و زمان دفع بدی و مکان آن نظر کن، آن وقت به نحو احسن آن را دفع کن، باید نظر به جمیع چیزهایی کرد

^{۷۵۸} - سوره فصلت، آیه ۳۴، **وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ**

^{۷۵۹} - سوره مؤمنون آیه ۹۸-۹۶، **ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ.**

^{۷۶۰} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، ترجمه، جلد دهم، صص ۲۴۰ - ۲۳۶.

که دفع بدی به آنها نسبت دارند، خواه آن بدی از لشکریان و قوای خودت، یا از انسانی جز تو، یا از حیوانی غیر از انسان بوده باشد. پس بکش هرکس را که سزاوار کشتن است، قطع کن اعضای کسی را که سزاوار قطع است، و قصاص کن کسی را که باید قصاص شود، و بزن کسی را که سزاوار زدن است، و با زبان ادب نما کسی را که باید زبانی ادب شود، و احسان کن به کسی که شایسته احسان است. و مقصود از احسان در قول خدای تعالی: **فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَبِئْ رِيمٍ** کاری است که موافق و سازگار با مرتبه بدکار است بدون نظر به حال فاعل و بدون نظر به حال بدکار. چنانچه ممکن است مقصود از احسان در اینجا هم همین معنا بوده باشد، به قرینه قول خدای تعالی: **نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ**^{۷۶۱} زیرا معنای این جمله این است که با عذاب و مکافات متعرض آنان نمی شویم، چون ما به آنچه که آنان توصیف می کنند داناتریم. و لفظ ما مصدریه یا موصوله است. **وَ قُلْ** و هنگامی که شیطان تو را به بد کردن در مقابل بدکار وادار می کند بگو **رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ**، همز به معنای عیب جویی، فشار، طرد، دفع، ضرب، انگشت به دندان گرفتن و شکستن می باشد. و **هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ** در دسرها و فشارهای شیطان است. **وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ** و پناه به تو می برم از این که شیاطین بر من حاضر شوند. زیرا که حضور آنها جز برای این نیست که مناسبتی بین من و آنها وجود دارد و از حضور آنها مناسبت دیگری پدید می آید، پس مرا از حضور آنها پناه بده، یعنی از مناسبت من با آنها و پدید آمدن مناسبت دیگر از آنها (پناه بده).

آیات فوق دلالت بر پاسخ به عمل بد بود و نه عمل نیک. در سوره قصص خطاب به رسول گرامی اش ص است که: «همچنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن»^{۷۶۲} و می فرماید: «آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟»^{۷۶۳} و می فرماید پاداش آنان که نیکی کنند نیکی است و چیزی افزون بر آن.»^{۷۶۴} و در سوره نساء مقرر می فرماید: «چون شما را به درودی نواختند به درودی بهتر از آن یا همانند آن پاسخ گوئید.»^{۷۶۵} در شرح آیه اخیر می فرماید:^{۷۶۶} **وَ إِذَا حُبِبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها**

۷۶۱ - سوره مؤمنون آیه ۹۶، ما به آنچه آنان توصیف می کنند داناتریم.

۷۶۲ - سوره قصص، آیه ۷۷. **وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ.**

۷۶۳ - سوره الرحمن، آیه ۶۰. **هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ.**

۷۶۴ - سوره یونس، آیه ۲۶. **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ.**

۷۶۵ - سوره نساء، آیه ۸۶ **وَ إِذَا حُبِبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها.**

۷۶۶ - بیان السعاده فی مقامات العباد، جلد ۴ ترجمه، صص ۱۵۸-۱۵۶.

عطف بر مَنْ يَشْفَعُ تا آخر آیه ۷۶۷ است و جواب دیگری برای سؤال سابق است که مؤمنین نسبت به کسانی که نسبت به آنان نصیحت کرده شده است چگونه رفتار کنند. و اگرچه این مطلب فی نفسه از آداب مهمه و محتاج به بیان است، ولی آن را طوری ادا کرد، که به سابق مرتبط باشد تا اینکه افاده تأکید به تقدیر سؤال کند. تحیت در عرف عبارت از تسلیم است ولی مقصود از آن معنایی اعم از تسلیم است، و آن عبارت از رساندن خیر است به غیر به نحو مهربانی و تعظیم از قبیل تسلیم و دعا و ثنا و تعظیم و هدیه، و نوشته‌ای که در آن تعظیم و شفقت و زیارت و غیر اینها باشد از چیزهایی که دلالت بر عظمت و محبوبیت تحیت شونده در قلب تحیت گوینده نماید، ولی باید این تحیت فقط برای شفقت و محبت باشد نه برای غرض‌هایی که بین اهل رسوم شایع شده است. تا جایی که شخص عالی تأنف می‌ورزد که به دانی سلام کند و و تأنف می‌ورزد که بدو به زیارت او برود مگر اینکه بازدید او باشد، و همینطور است در غیر آن دو. پس آنچه که بین فارس‌ها معروف شده است که می‌گویند «دیدن مستحب و بازدید واجب است» صحیح می‌باشد، به شرط اینکه شائبه اغراض فاسده در آن نباشد، و اگر شائبه فاسد باشد دیدن مذموم است و به سبب آن بازدید هم مذموم است. و به همین جهت، وارد شده است: کسی که برادر مؤمنش را در خانه‌اش زیارت کند بدون عوض و غرض، مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده باشد،^{۷۶۸} و خلوص اعمال

۷۶۷ - سوره نساء، آیه ۸۵، مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيبًا. هر کس در کار نیکی میانجی شود او را از آن نصیبی است و هر کس در کار بدی میانجی شود او را از آن بهره‌ای است و خدا نگهبان بر هر چیزی است.

۷۶۸ - الکافی، ۲، ۱۷۵، باب زیارة الإخوان ص: ۱۷۵، ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَمِّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي زَوْرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَنْ زَارَ أَخَاهُ لِلَّهِ لَا لِعَيْرِهِ التَّمَّاسِ مَوْعِدِ اللَّهِ وَ تَنَجُّزَ مَا عِنْدَ اللَّهِ وَ كَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُنَادُونَهُ أَلَا طِبْتَ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ. الکافی، ۲، ۱۷۶، ص: ۱۷۵، ۴- عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ النَّهْدِيِّ عَنِ الْحُصَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنِّي زُرْتُ وَ تَوَابَكَ عَلَيَّ وَ لَسْتُ أَرْضَى لَكَ تَوَابًا دُونَ الْجَنَّةِ. الکافی، ۲، ۱۷۶، ص: ۱۷۵، ۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَمِّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ يَعْقُوبِ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي جَنَابِ الْمِصْرِ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ فَهُوَ زَوْرَةٌ وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زَوْرَةَ. الکافی، ۲، ۱۷۶، ص: ۱۷۵، ۶- عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي بَيْتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ أَنْتَ صَيْفِي وَ زَائِرِي عَلَيَّ فِرَاكٌ وَ قَدْ أَوْجَبْتُ لَكَ الْجَنَّةَ بِحَبْلِكَ إِيَّاهُ. الکافی، ۲، ۱۷۷، ص: ۱۷۵، ۷- عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي غُرَّةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ فِي مَرَضٍ أَوْ صِحَّةٍ لَا يَأْتِيهِ خِدَاعًا وَ لَا اسْتِبْدَالَ وَ كَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُنَادُونَ فِي قَفَاهُ أَنْ طِبْتَ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ فَانْتُمْ زَوَّارُ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ وَفَدَ الرَّبُّ حَتَّى يَأْتِيَ مَثْرَلَهُ فَقَالَ لَهُ يُسَيِّرُ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ إِنْ كَانَ الْمَكَانَ بَعِيدًا قَالَ نَعَمْ يَا يُسَيِّرُ دنباله زیر نویس در صفحه بعد:

اهل دنیا از اغراض فاسده محال است و اختلاط با آنها در نفوس ضعیف اثر می‌گذارد. پس برای سالک بهتر این است که تا جایی که ممکن است ترک مخالطه با آنها کند تا خود را از استراق اغراض آنها حفظ نماید، مگر اینکه تقیه‌ای برای حفظ آبرو یا مال یا نفس یا شفقت به جهت اصلاح حال کسی باشد. که در این صورت اختلاط و معاشرت واجب می‌شود اگرچه احتمال استراق نفس نیز در بین باشد. و مقصود از ردّ تحیت اگر از اغراض دنیوی باشد ردّ عین آن نیست. زیرا که احسان را جز الاغ کسی ردّ نمی‌کند. بلکه باید همانند آن را به او برگرداند. مثلاً اگر گفت: سلام علیک، و جواب داد: سلام علیک، این ردّ عین تحیت است، و اگر گفت: سلام علیک و رحمت الله، آن ردّ تحیت به بهتر از خودش است، و بهتر ردّ کردن و نیکو جواب دادن اعم از این است که چیزی بر آن زیاد کنند یا هیأت آن را به نیکوتر تغییر دهند، چنانکه حضرت ابراهیم ع وقتی که ملائکه به او گفتند سلاماً به صورت نصب، در جواب آنها گفت: سلاماً به صورت رفع که دلالت بر دوام می‌کند. به ذهنم خطور می‌کند که اگر خدا به من توفیق دهد رسوم عادی و آداب مستحب را تدوین نمایم تا اینکه سالکین از آنها آگاه باشند، و از روی کوری و عادت صرف، مرتکب آن نشوند. **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا** پس خداوند به حساب تحیت‌ها و ارزشهای آنها رسیدگی می‌کند و همچنین به حساب اغراض شما در آنها می‌رسد پس آنها را با اغراض نیامیزد.

در پایان این بحث بایست به این موضوع اشاره شود که می‌فرماید: «اگر نیکی کنید به خود می‌کنید و اگر بدی کنید به خود می‌کنید.»^{۷۶۹} و در سوره فصلت می‌فرماید: «هرکس که کاری شایسته کند به خود کرده و هر که بد کند به زیان اوست و پروردگار تو به بندگان ستم روا

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

وَ إِنْ كَانَ الْمَكَانَ مَسِيرَةً سَنَةً فَإِنَّ اللَّهَ جَوَادٌّ وَ الْمَلَائِكَةُ كَثِيرَةٌ يُشِيعُونَهُ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَىٰ مَنْزِلِهِ. الكافي، ۲، ۱۷۷، ص: ۱۷۵، ۸-
عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النَّهْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَنْ زَارَ أَحَاهُ فِي اللَّهِ وَ لِلَّهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
يَحْطُرُ بَيْنَ قَبَاطِيٍّ مِنْ نُورٍ وَ لَا يَمُرُّ بِشَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ لَهُ حَتَّىٰ يَقِفَ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مَرْحَبًا وَ إِذَا قَالَ
مَرْحَبًا أَجْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ الْعَطِيَّةَ. الكافي، ۲، ۱۷۸، ص: ۱۷۵، ۱۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي
أَيُّوبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا زَةَ يَقُولُ سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ ع يَقُولُ مَنْ زَارَ أَحَاهُ الْمُؤْمِنَ لِلَّهِ لَا لِعَيْرِهِ يَطْلُبُ بِهِ ثَوَابَ اللَّهِ وَ تَنْجُرَ مَا
وَعَدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كُلَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ حَيْثُ يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتَّىٰ يَعُودَ إِلَيْهِ يُنَادُونَهُ أَلَا طِبْتَ وَ طَابَتْ
لَكَ الْجَنَّةُ تَبَوَّاتُ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا.

^{۷۶۹} - سوره اسراء، آیه ۷، **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا.**

نمی‌دارد». ^{۷۷۰} یعنی اگر رفتار ما مسلمین باعث ذلت جوامع اسلامی در جهان شده است معلول اعمال ماست و نتیجه ظلم خداوند نیست و خداوند فرموده: «زیرا خدا نعمتی را که به قومی ارزانی داشته است تغییر ندهد تا آن قوم خودشان را تغییر ندهند.» ^{۷۷۱} و در سورهٔ رعد می‌فرماید: «خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه خود را تغییر دهند.» ^{۷۷۲}

یکی از اصول اخلاقی برخورد نیکو و پاسخ خوب و پاداش بهتر از عمل طرف مقابل است.

۸۵- اصل عدم حمایت از خائن و جواز اقدام به مثل

خیانت از صفات منهیّه و رذیله است که خداوند آن را بر مؤمنین منع فرموده است. در سورهٔ انفال می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و رسول خیانت نکنید و در امانت خیانت نورزید.» ^{۷۷۳} در آیهٔ دیگری در همین سوره مجدداً خیانت به رسول را خیانت به خدا شمرده و می‌فرماید: «اگر قصد خیانت به تو را داشته باشند به تحقیق اول به خدا خیانت کرده‌اند.» ^{۷۷۴} و می‌فرماید: «همانا خدا خیانتکاران ناپاس را دوست ندارد.» ^{۷۷۵}

در آیات شریفه زیر رسول اکرم ص در داوری میان مردم از جانبداری خائنان ممنوع می‌شود: «ما کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم تا بدان سان که خدا به تو نشان داده است میان مردم داوری کنی و به نفع خائنان به مخاصمت برنخیز و از خدا آمرزش بخواه که او آمرزنده مهربان است و به خاطر کسانی که به خود خیانت می‌ورزند مجادله مکن که خدا خائنان بدکار را دوست ندارد. از مردم مخفی می‌دارند و از خدا مخفی نیست او با آنهاست که شب هنگام سخنانی ناخوشایند

^{۷۷۰} - سورهٔ فصلت، آیه ۴۶، مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ. در سورهٔ جاثیه آیه ۱۵ می‌فرماید: «هر که کار صالحی کند به خود کرده و کسی که بدی کند بر اوست آن بدی». مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا.

^{۷۷۱} - سورهٔ انفال، آیه ۵۳، ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.

^{۷۷۲} - سورهٔ رعد، آیه ۱۱، إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.

^{۷۷۳} - سورهٔ انفال، آیه ۲۷، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ

^{۷۷۴} - سورهٔ انفال، آیه ۷۱، وَ إِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ.

^{۷۷۵} - سورهٔ حج، آیه ۳۸، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ.

می گفتند و خدا بر آنها دانا و محیط بود. هان این شمائید که در این جهان از آنان سخت جانبداری کردید کیست که در روز قیامت از آنان در برابر خدا جانبداری کند یا چه کسی و کیل آنها خواهد بود.»^{۷۷۶} در تفسیر این آیات آمده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ يَعْنِي كِتَابِ نُبُوتِ كَيْفَ ظَهَرَ أَنْ بَه قِرْآنِ اسْتِ، جَمَلَةُ اسْتِیْنِافِ اسْتِ جِهَتِ تَأْدِیْبِ اَمْتِ بِا خَطَابِ بَه مَحْمَدِ صِ یَا اَصَالْتَا تَأْدِیْبِ مَحْمَدِ صِ اسْتِ وَ تَبْعَا تَأْدِیْبِ اَمْتِ اَوْ. بِالْحَقِّ حَقِّ مَطْلَقِ اَللّٰهِ جَلِّ شَأْنُهُ اسْتِ وَ حَقِّ مَضَافِ مَشِیْتِ خَدَا اسْتِ كَه حَقِّ الْمَخْلُوقِ نَامِیْدَه مِی شُود وَ اَنْ اَضَافَةُ اشْرَاقِی وَ حَقِیْقَتِ مَحْمَدِی اسْتِ وَ اَنْ وِلَایْتِ مَطْلَقَه اسْتِ كَه عَلَوِیْتِ عَلَی عِ وَ مَعْرُوفِیْتِ اَللّٰهِ وَ ظَهُورِ اَوْسْتِ. وَ اِیْنَكِه خَلْقِ بَه سَبَبِ مَشِیْتِ وَ مَشِیْتِ بَه سَبَبِ خُودِش خَلْقِ شُدِه اسْتِ اَشَارَه بَه هَمِیْنِ مَعْنِی اسْتِ. وَ چُونِ نُبُوتِ ظَهُورِ وِلَایْتِ اسْتِ وَ كِتَابِ تَدْوِیْنِ ظَهُورِ نُبُوتِ وَ رَسَالْتِ اسْتِ، وَ ظَهُورِ ظَهُورِ، ظَهُورِ ظَاهِرِ اَوَّلِ اسْتِ. هَمْچَنِیْنِ اَنْزَالِ كِتَابِ بَه تَوْسُطِ حَقِّ مَضَافِ صَحِیْحِ اسْتِ اِیْضَاً وَ مَتَلَبِّسِ بَه حَقِّ مَضَافِ بُوْدِنِ نِیْزِ صَحِیْحِ اسْتِ، زِیْرَا حَقِیْقَتِ هَرِ حَقِّی وَ حَقِیْقَتِ هَرِ صَاحِبِ حَقِیْقَتِی هَمِیْنِ اسْتِ، وَ بَا حَقِّ نِیْزِ صَحِیْحِ اسْتِ. لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ مَقْصُودِ اَزِ حَكْمِ، حَكُومَتِ مَعْرُوفِ دَرِ قَطْعِ مَنَازَعَاتِ مِی بَاشْد. یَا چِیْزِی اَعْمَ ازِ اَنْ وَ ازِ تَأْسِیْسِ سِیَاسَاتِ وَ عِبَادَاتِ مِی بَاشْد، یَا شَامِلِ اَنْ مَوَارِدِ وَ اَصْلَاحِ مَرْدَمِ بَا نَصَایِحِ وَ آدَابِ نِیْزِ مِی شُود، یَا عِلَاوَه بَرِ هَمَّه اِیْنِهَا شَامِلِ اَصْلَاحِ وَ تَكْمِیْلِ بَاطِنِ مَرْدَمِ بَا زَبَانِ سَرِّ نِیْزِ مِی شُود. بِمَا أَرَاكَ اَللّٰهُ بَه اَنْچَه كَه خَدَا بَه تُو نِشَانِ دَاده اسْتِ. مَقْصُودِ دِیْدِنِ بَا چِشْمِ اسْتِ، زِیْرَا ظَهُورِ وِلَایْتِ بَه سَبَبِ نُبُوتِ نَمِی شُود مِگَرِ بَا فَتْحِ بَابِ اَزِ مَلْكُوتِ، پَسِ صَاحِبِشِ بَا چِشْمِ بَصِیْرَتِ دَقَائِقِ اَمُورِ بِنْدِگَانِ وَ اِحْوَالِ پَنَهَانِی اَنهَا رَا مِی بِیْنْدِ وَ بَرَایِ اَوْ حَكْمِ وَ اَصْلَاحِ بَه سَبَبِ اَنْچَه كَه مِی بِیْنْدِ مَمْكِنِ مِی شُود. یَا اِیْنَكِه (أَرَاكَ) ازِ رَأِیِ بَاشْدِ عِنْدِی بَه جِهَتِ اِیْنَكِه خَدَاوَنْدِ تُو رَا صَاحِبِ رَأِیِ قَرَارِ دَاده كَه اَحْتِیَاجِ بَه رَأِیِ غَیْرِ پِیْدَا نَمِی كُنِی، چُونِ چِشْمِ بَصِیْرَتِ تُو نِیْزِ بَه سَبَبِ اَنْزَالِ كِتَابِ بَازِ شُدِ، وَ دَرِ خَبَرِ اَشَارَه بَه اِیْنِ مَعْنِی اَخِیْرِ وَ جُودِ دَارْدِ، وَ اِیْنَكِه تَفْوِیْضِ بَه رَأِیِ مَخْصُوصِ پِیَا مَبْرِ صِ اسْتِ وَ بَرَایِ غَیْرِ اَوْ نِیْسْتِ وَ بَعْدِ ازِ اَوْ بَه جَانِشِیْنَانِ اَوْ تَفْوِیْضِ شُدِه اسْتِ، پَسِ اِگَرِ اَنْزَالِ كِتَابِ بَه جِهَتِ حَكُومَتِ تُو بَا رَأِیِ تُو بَاشْدِ پَسِ بَیْنِ اَنهَا بَه رَأِیِ خُودَتِ یَا دِیْدِنِ

^{۷۷۶} - سورة نساء، آیات ۱۰۹ - ۱۰۵، إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا. وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا. وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا. يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ حَظِيمًا. هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا.

^{۷۷۷} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، ترجمه، جلد چهارم، صص ۱۹۱ - ۱۸۶.

خودت حکم کن. *وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً* و نباید به نفع خیانتکاران بر دشمنان آنها (که مؤمنان و صالحان باشند)، با قبول رأی غیرخودت خصومت کنی. *وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ* و خدا را استغفار کن از چیزی که به آن اهتمام نمودی، یا خصومتی که از جانب خیانتکاران (نسبت به صالحان) انجام دادی. *إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً* زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است. و در نزول آیه نقل شده که سه برادر از پسران ابی‌برق به خانه عموی قتاده بن نعمان نقب زدند و از آنجا طعام و شمشیر و زره بیرون آوردند، قتاده به رسول خدا ص شکایت کرد. پسران ابی‌برق گفتند: این عمل لئیم است و لئیم مرد مؤمنی بود، بنی ابی‌برق پیش اُسَید بن عروه که از طایفه آنها و سخنگوی خوبی بود رفتند، پس اُسید خدمت رسول خدا ص آمد و گفت: قتاده به اهل بیت ما که اهل شرف و حسب و نسب هستند نسبت دزدی داده است، پس رسول خدا ص اندوهناک شد و قتاده خدمت رسول خدا ص رسید، و رسول خدا ص به او فرمود: تو به اهل بیت شرف و حسب و نسب نسبت سرقت داده‌ای؟ و او را سرزنش نمود، و قتاده به همین جهت اندوهناک شد، پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود: *إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ* تا آخر آیات. پس می‌گوئیم: اگر بپذیریم که نزول آیه اینچنین بوده با اینکه این قضیه شبیه به موضوعات عامه است در عین حال می‌گوئیم که کنایه از امت است، گویا که گفته است: ای امت محمد از آنچه که محمد ص به شما گفته غفلت نکنید و خداوند آن را از قبول ولایت علی و سایر احکام به شما اعلام کرده است، پس هرگاه به حکمی حکم کردید بایستی مطابق حکم خدا باشد و بین خائن و غیر او تمیز بدهید و برای خیانتکاران با صالحین خصومت نکنید یعنی بعد از وفات محمد ص هر وقت بین شما نزاع واقع شد به چیزی حکم کنید که خداوند آن را به شما اعلام و رسولش بیان نموده است. *وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الدِّينِ يُجَادِلُونَ أَنْفُسَهُمْ* و مجادله مکن با کسانی که به خود خیانت می‌ورزند یعنی با ارتکاب معاصی به خودشان خیانت می‌کنند، و اگر *أَنْفُسَهُمْ* به علی ع و ائمه ع تفسیر شود هیچ بعید نیست، زیرا که ولایت مطلقه حقیقت هر صاحب حقیقت و نفسانیت هر صاحب نفسی است. *إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاناً أَثِماً* همانا خداوند خائنان بدکار را دوست ندارد هر دو (*خَوَّان* و *أَثِمْ*) برای مبالغه است، و جمله در موضع تعلیل است، و نفی محبت در مثل این مقام مفید بغض است یعنی خداوند مبعوض می‌دارد کسی را که خیانتکار و بد عمل باشد. *يَسْتَخْفُونَ* خبر بعد از خبر یا صفت بعد از صفت است یا استیناف جواب برای سؤال مقدر، یا حال است، و جمع کردن ضمیر به اعتبار معنی *مِنْ* است، یعنی *مِنَ النَّاسِ* و از مردم مخفی می‌کنند از جهت حیا یا ترس از آنها وقتی شب چیزی می‌گویند که خدا راضی نیست. *وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ* و از خدا مخفی

نمی‌کنند، بیان خیانت آنها است و همین کافی است که با خدا و خودشان و قوایشان و با رسول ص خیانت می‌کنند. وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ وَ وَقْتِي هُمْ كَه تَدْبِيرِي مِي كَنَنْدَه بَه مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ بَه سَخْنَان نَاشَايَسْت وَ قَوْلِ دَر اَيْنَجَا اَعْمَ از فَعْلِ اسْت زِيْرَا فَعْلِ اَعْضَاءِ اقْوَالِ اَنَهَاَسْت. چنانکه گفتار زبان فعل آن است و آن عبارت است از تدبیر آنها بر منع علی ع از حَقَّش یا تدبیر آنها به نسبت دادن سرقت به غیر سارق، طبق آنچه که دربارهٔ تنزیل ذکر شد. وَ كَانَ اللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا وَ خَدَا بَه اَنْجَه كَه مِي كَنَيْدِ مُحِيطِ اسْت، اَعْمَالِ وَ اقْوَالِ نَهَانِي اَنَانِ از خَدَا مَخْفِي نَمِي مَانْدِ كَه تَهْدِيدِ اَنَانِ اسْت. هَا اَنْتُمْ هُوَلَاءِ جَادَلْتُمْ، هَانِ شَمَائِدِ كَه بَرَايِ اَنَهَا مَجَادَلَه مِي كَرْدِيدِ، هَا حَرْفِ تَنْبِيَه وَ تَنْبِيَه بَرِ حِمَاقْتِ اَنَهَاَسْت، وَ اَنْتُمْ مَبْتَدَا اسْت، وَ هُوَلَاءِ اسْمِ اَشَارَه اسْت خَبْرِ يَا بَدَلِ اَن، يَا مَنَادِي اسْت، وَ جَادَلْتُمْ خَبْرِ بَعْدِ از خَبْرِ يَا مَسْتَأْنَفِ يَا حَالِ اسْت بِنَابِرِ اَوَّلِ وَ خَبْرِ اسْت بِنَا بَرِ دُو اِحْتِمَالِ اَخِيرِ، يَا اَيْنَكَه هُوَلَاءِ مَوْصُولِ اسْت خَبْرِ اَنْتُمْ وَ جَادَلْتُمْ؛ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا صَلَةٌ مَوْصُولِ اسْت وَ خَطَابِ جَمْعِ بَرَايِ كَسَانِي اسْت كَه از سَارِقِينَ حِمَايَتِ مِي كَنَنْدِ مَانَنْدِ اُسَيْدِ بِنِ عَرْوَةَ بِنَابِرِ اَيْنَكَه آيَه دَر بَارَهٗ بِنِي اُبَيْرِقِ نَاظِلِ شَدَه وَ اُسَيْدِ بِنِ عَرْوَه از اَنَهَا حِمَايَتِ كَرْدَه بَاشَد. فَمَنْ يُجَادِلِ اللّٰهُ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پَسِ كَسِي كَه بَرَايِ اَنَهَا مَجَادَلَه (از اَنَهَا حِمَايَتِ) كَنْدِ يَعْنِي اَيْنَكَه مَجَادَلَه نَزْدِ نَبِيِ صِ اسْت، وَ رَوْزِ قِيَامَتِ نَزْدِ خَدَاَسْت. اَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا چَه كَسِي بَرَايِ اَنَهَا وَكَيْلِ اسْت، وَ كَيْلِ كَسِي اسْت كَه مَرَاقِبِ اَمُورِ مَوْكَلِ وَ نَكْهَبَانِ اَنِ بَاشَد، وَ مَتَعَدِّيِ شَدْنِ بَه وَسِيلَهٗ عَلِيِ بَه جَهْتِ تَضْمِينِ مَعْنِي مَرَاقِبَتِ اسْت وَ اَيْنِ نَهَايَتِ تَهْدِيدِ بَه هَمَهٗ دَفَاعِ كَنْنَدَه هَا وَ دَفَاعِ شُونَدَه هَا اسْت.»

در قرآن کریم نه تنها به رسول اکرم ص دستور می‌فرماید تا از خائنین دفاع ننماید بلکه دستور مقابله به مثل هم به حضرتش داده شده است. در سورهٔ انفال به رسول اکرم ص دستور داده می‌شود که: «اگر می‌دانی که گروهی خیانت می‌ورزند، به آنان اعلام کن که همانند خودشان عمل خواهی کرد زیرا خدا خائنان را دوست ندارد.»^{۷۷۸} و در آیات بعد دستورات لازم برای تجهیز قوا و نیرو به حضرتش داده می‌شود.

از مصادیق خیانت در امور بین‌المللی و مباحث دیپلماسی می‌توان به عملیات جاسوسان که در وظایف خود خیانت نموده‌اند یا مأموران و فرستادگان دولتی که در انجام وظایف محوله دچار تقصیر شده‌اند و دول خارجی که به تعهدات خود عمل ننموده‌اند و مسائلی از این دست اشاره کرد.

^{۷۷۸} - سورهٔ انفال، آیهٔ ۵۸. وَ اِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ اِلَيْهِمْ عَلٰی سَوَاءٍ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْاَخْيَانِينَ.

خیانت جاسوسان و مأموران دولتی یکی از مهمترین مباحث خیانت تلقی می‌شود زیرا ایشان به دلیل داشتن قوای سیاسی و اجرایی در حیطه‌هایی از امور می‌توانند با اجحاف به مردم چه داخلی و چه خارجی حقوق ایشان را زیر پا گذاشته و در رسالت خود که خدمت به اسلام و اعتلای دین و دولت اسلام و بشریت است خیانت ورزند. سابقه تاریخی نشان داده است که همواره بیشترین خیانت‌ها به ملت‌ها و دولت‌ها و بشریت از سمت این گروه به جوامع بشری وارد شده است.

خیانت از صفات منہیہ و رذیلہ و ممنوع است و نہ تنها دفاع از خائن مجاز نیست بلکه عمل همانند خودش نیز مجاز است. از مصادیق خیانت در امور بین‌المللی و دیپلماسی عملیات جاسوسان است که در وظایف خود خیانت نموده‌اند یا مأموران و فرستادگان دولتی که در انجام وظایف محوله دچار تقصیر شده‌اند و دول خارجی که به تعهدات خود عمل نموده‌اند و مسائلی از این دست است.

۸۶- اصل عدم جواز به دادن یا ستاندن رشوه

رشوه دادن و گرفتن در اسلام منع شده و فقط استثنائی در پرداخت آن جهت اعاده حق مد نظر قرار گرفته است. این ممنوعیت با توجه به اینکه در اسلام مرز سیاسی و امت ملی کمرنگ و محدوده اسلام جهان و امت اسلامی منطبق بر امت انسانی است لذا غالب قواعد و قوانینی که بر جامعه کوچک و فرد نفوذ دارند به جوامع ماوراء کشور و بین‌الملل قابل تعمیمند.

در قرآن کریم در ذم حرام خواری^{۷۷۹} رشوه می‌فرماید: «می‌بینی بسیاری از ایشان را که به گناه و تجاوز و حرامخواری می‌شتابند. چه بدکارهای می‌کردند. از چه روی روحانیون و علماء آنان را از گفتار بد و حرامخواری باز نمی‌دارند چه بد کارهایی می‌کردند.»^{۷۸۰} لذا از لحاظ دیدگاه حقوق بین‌الملل اسلامی پرداخت هرگونه وجهی به سازمان‌های بین‌المللی یا کشورهای دیگر یا مأمورین یا نمایندگان آنها جهت کتمان یا تحریف حقیقت به نفع کشور خود و یا کشور

^{۷۷۹} - ترجمه کلمه سُحْت است که یکی از معانی آن رشوه‌خواری است. نگاه کنید به معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، انتشارات دارالفکر.

^{۷۸۰} - سوره مائده آیات ۶۳ - ۶۲. وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

دیگر ممنوع می‌باشد.

رشوه دادن و گرفتن ممنوع است و فقط استثناء در پرداخت رشوه جهت اعاده حق است.

۸۷- اصل ممنوعیت غصب و اکل اموال دول و ملل دیگر به باطل

یکی از مواردی که در بین دول مختلف مشاهده می‌شود این است که به بهانه‌هایی به خود اجازه می‌دهند که اموال، مستغلات، حساب‌های بانکی و سایر دارایی‌های منقول و غیرمنقول کشورهای دیگر یا تابعین آنها را تصرف، مصادره یا حبس نمایند یا اقدام به گروکشی کنند. این اعمال نه در حقوق داخلی اسلام و نه در حقوق بین‌الملل اسلامی پذیرفته نیست مگر در شرایط جنگ و حرب گرم و نه جنگ سرد و آن هم تحت شرایط خاص جلوگیری از کمک به محارب. در غیر این صورت هیچگونه جوازی برای اینگونه تجاوزات داده نشده است.

در ممنوعیت اکل اموال دیگران به باطل در قرآن تصریح شده است که: «اموال یکدیگر را به باطل مخورید و آن را به رشوت به حاکمان مدهید تا بدان سبب اموال گروهی دیگر را به ناحق بخورید و شما خود می‌دانید.»^{۷۸۱} معنای لغوی اکل به مفهوم خوردن و فرو دادن لقمه منظور این آیه نیست بلکه مقصود مطلق تصرف است.^{۷۸۲} بلکه این تصرف تنها اشاره به تصرف حقیقی ندارد بلکه شامل تصرفات اعتباری یا حقوقی یعنی تملک و تصاحب هم می‌شود.^{۷۸۳} در سوره نساء می‌فرماید: «ای اهل ایمان اموال یکدیگر را به ناحق مخورید مگر آنکه تجارتی از روی رضا و رغبت کرده و خودتان را نکشید همانا که خداوند به شما بخشنده است.»^{۷۸۴} در شرح این آیه فرموده‌اند:^{۷۸۵} «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ أَي كَسَانِي كَمَا إِيمَانٍ آوَرَدَ أَيْدِ أَمْوَالِ يَكْدِيغَرِ رَا بَاطِلِ

^{۷۸۱} -سوره بقره، آیه ۱۸۸، وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوْا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيْقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

^{۷۸۲} - تفسیر کنز‌العرفان، جلد ۲، ص ۳۳ و زیادة البیان، ص ۴۲۷، چاپ مکتبه المرتضویه.

^{۷۸۳} - گرجی، ابوالقاسم (۱۳۸۰) آیات الاحکام (حقوقی و جزائی) نشر میزان، ص ۲۴.

^{۷۸۴} - سوره نساء، آیه ۲۹، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا.

^{۷۸۵} - بیان السعاده فی مقامات العباده، جلد چهارم ترجمه، صص ۴۷ - ۴۴.

مخورید، تأدیب در اموال و انفس است. بدان که الفاظ چنانکه گذشت، برای حقایق به اعتبار عناوین مرسله بدون اعتبار خصوصیتی از خصوصیات مصادیق آنها، اعم از کلی یا جزئی وضع شده‌اند. مثلاً لفظ زید برای ذات مخصوص زید وضع شده بدون اعتبار حالت و خصوصیتی از حالات و خصوصیات او. چه زید در حال کودکی زید است و در حال پیری نیز زید است و همچنین بر حسب تجسم و تجردش، در حالی که با ماده بشری خویش باشد زید است و در حالی که فارغ از ماده است نیز زید است و مقتدر هم باشد زید است و مجرد از تقدّر نیز زید است. پس هیچ یک از خصوصیات احوال و یا خصوصیات نشئه‌ها در وضع و اطلاق آن معتبر نیست. و غریب شمردن کسانی که ادراکشان از عوالم حسّ تجاوز نمی‌کند و حصر کردن آنها مفاهیم را در مصادیق حسّی حجت بر خودشان است نه برای ما؛ چون آنها بر حسب نشئه‌ای که در آن هستند مصادیق سایر نشئه‌ها را درک نمی‌کنند، پس تعمیم مفاهیم برای آنها امکان پذیر نیست، و در اخبار تصریحات و اشاراتی به آنچه که ما ذکر کردیم وجود دارد. خداوند ما را به آنها بینا سازد. بنابراین اَکَل به معنی خوردن در هیچ خصوصیتی از خصوصیات اکل حیوانی از داخل کردن چیزی در دهان حس و جویدن آن با دندان و فرو بردن و ادخال آن در شکم و همچنین خصوصیات اکل و یا خصوصیات مأكول و خصوصیات چیزی از نشئه‌ها در آن اعتبار نشده است. پس آن (اَکَل) اسم عملی است که باعث قوام فاعل و ازدیاد قوت او به هر نحوی و در هر نشئه‌ای که واقع شود گردد. پس بازی کردن اطفال اکل است برای آنان بر حسب نوعی از اکل که همان خیال حیوانی بازی است، و تجارت تجار و زراعت کشاورزها و نکاح نکاح‌کننده‌ها بر حسب نیروئی از نیروهای آنان اکل حساب می‌شود. بلکه فعل هر فاعلی در هر نشئه‌ای که باشد اکل برای اوست. و مال اسم است برای مملوک و هر اندازه که ملکیت در آن قوی‌تر باشد صدق اسم مال قوی‌تر است. بنابراین اعراض دنیوی جز آنچه که شارع یا عرف اعتبار کرده است، هیچ حیثیت مملوکیّت بر آنها نیست، مثلاً هر چه که تحت استیلائی مرد باشد آن را مال حساب کنند مال او و مملوک او مال است و قوای نفسانی که تحت تصرف نفس است و هیچ حیثیتی جز حیثیت مملوکیّت برای نفس ندارد به صدق مال سزاوارتر است. و همچنین است علوم و صنایعی که ملکه شده‌اند، و یا ملکه نشده‌اند ولی در خزینة عقل ثابت هستند (نیز مال محسوب می‌شوند). و خطاب در بَیِّنُکُمْ برای جماعت ذکور است خواه در عالم کبیر یا در عالم صغیر انسانی باشند، در نشئه طبع و یا در غیر آن باشند. و از باب تغلیب (غلبه اسم مذکر بر مؤنث) زنان را نیز شامل می‌شود. و باطل به فعلی که غایتی ندارد یا غایت

عقلی و یا عرفی ندارد و به فعلی که به غایت خود نرسیده، و به سنت و طریقه‌ای که بر اساس مستحکم بنا نشده باشد، و به سنتی که بر اساس الهی بنا نشده باشد گفته می‌شود. و به چیزی هم که اصلاً حقیقتی ندارد باطل گفته می‌شود مانند عدم‌ها یا چیزی که در نفس الامر حقیقت ندارد مانند سراب، و نیز به چیزی که تحقق ذاتی ندارد بلکه تحقق آن عرضی است مانند ماهیات و به چیزی که به خودش تحقق ندارد و بلکه به علت محقق می‌شود مانند وجودات امکانی و به چیزی که تحقق آن مخفی باشد به نحوی که عدم‌ها بر آن غالب باشد مانند ملکوت سفلی که چون عدم بر آن غلبه دارد باطل است، اگرچه سایر معانی باطل نیز بر آن صادق است. پس آیه شریفه بر حسب مصادیقش دارای وجوه متعددی است که بعضی بالاتر از بعضی دیگر است. پس نخستین مصادیق آیه که به فهم عوام نزدیکتر است همان خوردن معروف است که با جویدن و بلع متحقق می‌شود. و معنی آیه این است که اعراض دنیوی را بین خودتان به سبب راه باطل که شارع آن را سنت نکرده و مباح ندانسته است یا به سبب مبدأ باطلی که عبارت از نفس و شیطان است با جویدن مخورید. زیرا که حاکم و محرک فعل یا نفس و شیطان است یا عقل و رحمان. و دانستی که شیطان به جهت غالب بودن عدم‌ها بر او باطل است. دومین مصداق آیه این است که اموال دنیوی خود را بین خودتان به باطل تصرف نکنید، به هر دو معنی که آن نیز نزدیک به فهم عموم است. سوم اینکه افعال خودتان را به هر دو معنی باطل نکنید. چهارم: افعال تکلیفی قالبی نبوی را به حسب مبداء باطل یا به غرض باطل انجام ندهید. پنجم: افعال تکلیفی قلبی ولوی بین خودتان را به سبب باطل به هر دو معنی انجام ندهید. ششم: قوایتان را بین خودتان در راه باطل صرف نکنید. هفتم: علوم خودتان را (از راه باطل) اخذ نکنید و (در راه باطل) صرف نکنید. هشتم: مدد حیات و ماده زندگانی خود را (به باطل) صرف نکنید. نهم: مشاهدات و مشهودات خودتان را (از طریق باطل) نگیرید. **إِلَّا أَنْ تَكُونُوا تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ** مگر اینکه تجارتي باشد که مورد رضایت شما باشد که به آنچه که گذشت امکان‌تعمیم دارد. **وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** و خودتان را مکشید، عبارت یا مربوط به معطوف علیه است از باب اینکه صرف کردن اموال بدون معیار موجب قتل انفس می‌شود، و نهی از آن همانند **عَلَّتْ** نهی از آن (صرف اموال) است یا اینکه حکم مستقل است، و تعمیم آن مخفی نیست. **إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا** زیرا خداوند به شما رحیم است، **عَلَّتْ** نهی خدای تعالی از صرف اموال به باطل و قتل انفس است، چون رحمت او همانند سایر تکالیف داعیه‌ای بر این نهی است. در همین سوره در جای دیگر می‌فرماید: «و به سبب رباخواریشان و خوردن اموال مردم به باطل و حال آنکه از آن منع

شده بودند، برای کافرین عذابی درد آور مهیا کرده ایم.»^{۷۸۶}

غصب نیز تصرف عدوانی در مال یا متعلق یا حق غیر است و بر اساس دستور اسلام غاصب باید مال را به مالک مسترد نماید و چنانچه مال مغضوب تلف شود غاصب ضامن مثل یا بهای آن است. حکم ممنوعیت غصب از آیه زیر قابل استنباط است:^{۷۸۷} «ماه حرام در مقابل ماه حرام قرار دارد و در برابر (هتک) حرمتها قصاص است. پس هر کس که به شما تجاوز کرد بر او همانند آنچه بر شما تجاوز کرده مقابله به مثل کنید و از خداوند بترسید و بدانید خداوند با پرهیزگاران است.»^{۷۸۸}

در آیات دیگری نیز حکم غصب آمده است. می فرماید: «جزای بدی، بدی است مانند آن، پس هر که ببخشد و صلح کند پاداش او بر خداوند است همانا او ظالمان را دوست نمی دارد.»^{۷۸۹} در آیه اخیر عمل مبتدا غصب است یعنی بدی اول غصب است و بدی دوم جزای آن است.

این اصل بطور کلی اکل اموال و حقوق و دارائی های ملموس و غیرملموس^{۷۹۰} ملل و دول دیگر را ممنوع می داند مگر در چند مورد استثناء که به آن اشاره گردید.

اکل اموال و حقوق و دارائی های ملموس و غیرملموس ملل و دول دیگر ممنوع است و دولت ها مجاز نیستند تا به بهانه های مختلف، اموال، مستغلات، حساب های بانکی یا سایر دارایی های منقول و غیرمنقول کشورهای دیگر یا تابعین آنها را بدون مجوز قضائی تصرف، مصادره یا حبس نمایند یا اقدام به گروکشی کنند مگر در شرایط جنگ و حرب گرم و نه جنگ سرد و آن هم تحت شرایط خاص جلوگیری از کمک به محارب. غصب نیز تصرف عدوانی در مال یا متعلق یا حق غیر است و غاصب باید مال را به مالک مسترد نماید و چنانچه مال مغضوب تلف شود غاصب ضامن مثل یا بهای آن است.

^{۷۸۶} - سورة نساء، آیه ۱۶۱، وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهِوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِّلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.

^{۷۸۷} - نگاه کنید به گرجی، ابوالقاسم، آیات الاحکام (حقوقی و جزائی)، نشر میزان، صص ۷۳-۷۰.

^{۷۸۸} - سورة بقره، آیه ۱۹۴، الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

^{۷۸۹} - سورة شوری، آیه ۴۰، وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.

۸۸- اصل ممنوعیت ترور

قرآن کریم پس از شرح قتل هابیل توسط قابیل که هر دو پسران آدم ع بودند یک قاعده کلی بیان می‌فرماید که: «همانا کسی که کس دیگر را نه به قصاص قتل دیگری یا ارتکاب فساد بر روی زمین بکشد چنان است که همه مردم را کشته باشد و هر کس که به او حیات بخشد چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد».^{۷۹۱} عمل قابیل در قتل بردار خود مخفیانه و به صورت یک عمل تروریستی و بدون مجوز قصاص یا مجوز مقابله با فساد بود. در سوره اسرا می‌فرماید: «نفسی را که خداوند محترم قرار داده جز به حق نکشید و کسی که مظلوم کشته شده ما برای ولیّ دم او حقّ قصاص قرار دادیم پس در قتل اسراف نکند».^{۷۹۲}

این آیات اشاره به قتل عمد یا ترور دارند و قتل عمد قتلی است که جانی قصد خود قتل را داشته باشد و قتل هم محقق شود. و مجازات قتل عمد را در این آیه مشخص فرموده که: «و هر کس که مؤمنی را عمداً بکشد پس جزای او جهنّم مادام است و خداوند بر او خشم گیرد و او را لعنت کند و برای او عذاب بزرگی آماده کند».^{۷۹۳}

همانطور که در مبحث مربوطه آمده قصاص در اسلام مقرر شده و در این مورد می‌توان به حق قاتل را کشت و این قتل برای بقاء حیات جامعه نه تنها مضر نیست بلکه مفید هم است. ولی این قصاص در زمانی است که کسی به عمد فرد دیگری را بکشد و کیفر عملش قصاص باشد و نه اینکه بدون این دلیل به صرف رأی شخصی اقدام به کشتن یا ترور دیگری نماید. برای مثال گروهی بر سر رأی و خیال و هوی و افکار و بررسی‌های خود فردی را ظالم به انسانها تشخیص می‌دهند و اقدام به ترور وی می‌کنند. مجوزی برای این عمل مشاهده نشده است. حال چه این گروه اسلامی باشد یا غیراسلامی، دین داشته باشند یا نداشته باشند حق ندارند ترور نمایند. در قصاص هم شرایط خاصی مطرح است و حقّ قصاص با اولیاء دم است و اولیاء دم اول تحریض به بخشودن و عفو کردن قاتل خود می‌شوند.

از طرفی به فرض مقام یک مملکتی تخلف و ظلم نمود. در درجه اول سؤال این است: چه

^{۷۹۱} - سوره مائده، آیه ۳۲. أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا.

^{۷۹۲} - سوره اسرا، آیه ۳۳. وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ.

^{۷۹۳} - سوره نساء آیه ۹۳، وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَاعْتَدَ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا.

کسی باید جرم او را تشخیص دهد که حکم قتل برای او صادر شود؟ دوم آیا وی از خود دفاع نموده؟ سوم آیا می‌توان برای قصاص وی دیگران را نیز (مثلاً توسط انفجار همراه) با او کشت؟ چهارم آیا می‌توان برای خسارت زدن به وی یا مملکت وی انسانهای متبوع دولت وی را کشت یا به غیرنظامیان آنها حمله نمود؟ و سئوالهای پیاپی دیگری از این دست همه جواب منفی دارند و خداوند فقط کشتن قاتل را اجازه فرموده و آن هم در شرایط قصاص با ویژگی‌های خاص خود و می‌فرماید: «کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده است مگر به حق مکشید»^{۷۹۴} از طرفی دربارهٔ همین قاتل هم لفظ برادر استفاده می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دربارهٔ کشتگان بر شما قصاص مقرر شد آزاد در برابر آزاد و بنده در برابر بنده و زن در برابر زن، پس هر کس که از جانب برادر خود عفو گردد باید که با خشنودی از پی ادای خونبها رود و آن را به وجهی نیکو بدو بپردازد. این حکم، تخفیف و رحمتی است از جانب پروردگارتان و هر که از آن سرباز زند بهره‌ا او عذابی دردآور است»^{۷۹۵}.

ترو و قتل افراد اعم از شهروندان داخلی یا خارجی با هر وسیله و ابزار و توسط هر شخص یا دولت با واسطه یا بلاواسطه، فردی یا جمعی، بدون مستسک یا با توجیه و مستسک ایدئولوژیک، مخفیانه یا آشکار به هر شکل و نوع ممنوع است و آمر و معاون و مباشر در جرم مجرم و ولی دم حق قصاص دارد.

۸۹- اصل اکرام بر ضیف

بررسی ابعاد تاریخی- حقوقی اقوام پیشین نشان می‌دهد که گرامی داشتن میهمان در طول

^{۷۹۴} - سورة انعام، آیه ۱۵۱، وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ. و سورة فرقان، آیه ۶۸، وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. و آنان که با خدای یکتا خدای دیگری نمی‌گیرند و کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده مگر به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هر که این کارها کند گناهکار است.

^{۷۹۵} - سورة بقره، آیه ۱۷۸: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصَ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبِيُّ بِالْحَرْبِ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أُجْبِهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ آدَاءَ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

تاریخ همواره با دانش اجتماعی و آگاهی و جهان‌بینی افراد جوامع متفاوت بوده است. هرگاه جنبه‌های وحدت در جهان‌بینی و طرز تفکر آحاد جامعه و حکومت‌ها بیشتر بوده توجه به حقوق بیگانگان افزایش یافته است. با مراجعه به تاریخ معلوم می‌شود که وضعیتی که خارجی‌ها در ممالک قدیم داشته‌اند در بین مللی که اساس تشکیلات آنها متکی به دین بوده به مراتب سخت‌تر از وضعیت آنها در مللی بوده که اصول سیاست آنها مبتنی بر اقتصاد و تجارت بوده است. در جوامعی که صرفاً عقاید خشک مذهبی داشته‌اند، اصل کلی بر این بود که خارجی ناپاک و خارج از مذهب و بنابراین محروم از حقوق افراد داخلی است. در هندوستان قانون مانو^{۷۹۶} بین برهمن^{۷۹۷} و سوترا^{۷۹۸} فرق کلی می‌گذاشت. چه برهمن فاتح و صاحب اختیار بود در حالیکه سوترا مغلوب و اسیر بود و نمی‌توانست با طبقه برهمن رابطه خانوادگی یا حقوقی پیدا کند. طبقه دیگری پست‌تر از طبقه سوترا به نام طبقه پاریا^{۷۹۹} وجود داشت که افراد آن حق نداشتند حتی به سمت غلامی به طبقه برهمن وارد شوند.

در زمان حکومت فراعنه - یعنی حکومت عالم‌نمایان دین نوح ع- در مصر، مادام که قدرت در دست رؤسای مذهبی و فراعنه بود، خارجیها مبعوض بودند و با آنها به بدی رفتار می‌شد. رؤسای مذهبی مصر گمان می‌کردند که بایستی احکام غضب الهی را نسبت به خارجیها یعنی نسبت به موجودات نجس و خارج از مذهب اجرا نمایند. قوم یهود نیز که خود را قوم برگزیده خدا محسوب می‌نمود مجاز به مراوده با اجانب نبود. قتل عامی که یهودی‌نمایان در فلسطین در قرون گذشته برای اجتناب از تماس با اجانب نموده‌اند در تاریخ ضبط است. البته در قوانین موسی ع احکام رأفت‌آمیز نسبت به اجانب موجود است و حتی در مجازات بین یهود و خارجی فرقی نبوده و در معابد برای تحصن اجانب بسته نمی‌شد. معذکک برتری بنی‌اسرائیل و پستی اجانب امری سیاسی بود که عالم‌نمایان یهود همواره بر آن تأکید داشته‌اند.

غالب دولت‌های ایران چه در زمان هخامنشی و چه در زمان ساسانی دولت‌هایی سلطه طلب بودند و از طرفی هم تجارت را تشویق می‌کردند. در آئین اردشیر بابکان که به منزله قانون اساسی ایران ساسانی است صراحت دارد که چون بیگانگان از ما مهمان‌نوازی ببینند و عدالت یابند این

^{۷۹۶} -Manou

^{۷۹۷} - Brahmane

^{۷۹۸} -Soutra

^{۷۹۹} -Paria

نکوئی و دادگری به دیگر مردمان رسانند و جهانیان با خواسته و متاع خود رو به مملکت ما نهند و کشور آبادان گردد. در کتیبه‌ها و اسناد تاریخی نیز مشاهده می‌شود که هخامنشیان بالاخص کورش- که وی را ذوالقرنین که شرح آن در سوره کهف آمده است دانسته‌اند^{۸۰۰} و دلایلی نیز در اثبات پیامبری وی ارائه فرموده‌اند- کرامت انسانی را بسیار مورد توجه قرار داده‌اند. پس از ظهور مسیح ع، عالم‌نمایان سلف در رم اجانب عیسوی مذهب را طعمه حیوانات سبع می‌کردند و در ایران نیز متظاهرين به رسوم بیگانگان از اذیت و آزار در امان نبودند. بعد از اسلام نیز در ممالک مسیحی مذهب مخصوصاً در اسپانیا افراد مسلمان دچار شکنجه و سختی بودند و در ممالک اسلامی نیز افراد غیرمسلمان تابع قوانین سخت‌تری بودند مثل آنکه اخذ ربا از غیرمسلمان حلال و از مسلمان حرام و غیرمسلم ملزم به پرداخت جزیه بود.^{۸۰۱}

علماء حقوق نیز نظریه‌های مختلفی در باب اتباع بیگانه داده‌اند. ابری و رو^{۸۰۲} بر این باورند که در هر مملکت اتباع خارجه باید دارای کلیه حقوقی باشند که معمولاً ملل متملن آن را نتیجه حقوق طبیعی نوع بشر دانسته و یا عملاً آن را قوانین ملل مزبور قبول می‌نمایند و برعکس حقوقی که مخصوص یک یا چند ملت بخصوص بوده و تعمیم آن به اتباع خارجی از بدیهیات نمی‌باشد یا حقوقی که استقرار آن از ابتکارات یک ملت خاصی می‌باشد، نباید برای اتباع بیگانه شناخته شود. ایرادی که به این نظریه وارد می‌آورند این است که تشخیص بین حقوق طبیعی و حقوقی که لازمه حقوق طبیعی نیستند کار آسانی نیست. به عقیده دمانزا و والت^{۸۰۳} اتباع بیگانه باید از حیث دارا بودن حقوق خصوصی مانند اتباع داخله بوده و کلیه حقوقی را که به موجب نص صریح قانون از داشتن آن محروم نشده‌اند، دارا باشند زیرا سلب حق از تبعه خارجه مخالف عدل و انصاف است، مخصوصاً وقتی که به موجب هیچ قانون صریحی چنین محرومیتی مقرر نشده باشد.^{۸۰۴}

بر اساس اصل اکرام بر ضیف هر کس که به کشور اسلام وارد می‌شود نه تنها از بسیاری از حقوق فردی برخوردار می‌گردد و حقوق مکتسب قبلی خود را نیز به همراه می‌آورد بلکه از حقوق

^{۸۰۰} - حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی، قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی، چاپ سوم، ۱۳۶۵، تهران، انتشارات حقیقت.

^{۸۰۱} - نگاه کنید به عامری، جواد، حقوق بین‌الملل خصوصی، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲، تهران. صص ۸۰-۷۷.

^{۸۰۲} - Aubry and Rau

^{۸۰۳} - Demangeat and Valette

^{۸۰۴} - نگاه کنید به عامری، جواد (۱۳۶۳) صص ۹۳-۸۹.

ویژه میهمان نیز برخوردار می‌گردد. بر اساس اصل اکرام بر ضیف میهمانی که به کشور اسلام وارد می‌شود گرامی خواهد بود و این موضوع سبب می‌شود که حکومت اسلام مسئول تأمین برخی از نیازهای وی نیز باشد. برای مثال بر اساس آیات زیادی ابن‌السبیل یا راه‌ماندگان از مستحقین دریافت انواع صدقات هستند. راه‌ماندگان خارجیان یا افراد شهرها یا قراء دیگر هستند که به کشور اسلام وارد شده‌اند و یا از شهری به شهر دیگر مسافرت کرده‌اند و از عهده هزینه‌های مسافرت خود بر نمی‌آیند. آیه ۱۷۷ سوره بقره نیکی را با ویژگی‌هایی تعریف می‌کند که از آن جمله اعطای مال به واماندگان در راه است.^{۸۵} در آیه دیگری «می‌پرسند که چه انفاق کنیم بگو از هر چه خوب است انفاق کنید برای والدین و نزدیکان و ایتام و مساکین و راه‌ماندگان و هر چه خوبی کنید پس خدا به آن داناست.»^{۸۶} در آیه ۶۰ سوره توبه صدقات به هشت گروه تخصیص داده شده که یکی از آنها راه‌ماندگان است.^{۸۷} همینطور در آیه ۴۱ سوره انفال یکی از موارد مصرف خمس غنیمت که غنیمت به درآمد نیز معنی شده است پرداخت به راه‌ماندگان است.^{۸۸} و این راه‌ماندگان منحصر به

^{۸۵} - سوره بقره، آیه ۱۷۷، لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ بَعْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. نیکی آن نیست که روی به جانب مشرق و مغرب کنید. بلکه نیکی آن است که به خدا و روز آخر و ملائکه و کتاب و پیامبران ایمان آورید و مال خود را با آنکه دوستش دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و مسافران و گدایان و (آزاد سازی) بردگان ببخشید و نماز بگزارد و زکات بدهد و چون عهدی ببندند به آن وفا کنند و در بینوایی و بیماری و هنگام جنگ صبر کنند اینان راستگویان و پرهیزگارانند.

^{۸۶} - سوره بقره، آیه ۲۱۵، يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.

^{۸۷} - سوره توبه، آیه ۶۰، إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْعَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. نیست جز اینکه صدقات برای فقراء و مساکین و عاملین بر آنها و تألیف قلوب ایشان و آزاد نمودن بردگان و در راه خدا و راه‌ماندگان از جانب خدا واجب شده است و خدا دانا و حکیم است.

^{۸۸} - سوره انفال، آیه ۴۱، وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ. و بدانید که آنچه را به غنیمت می‌برید یک پنجم آن برای خدا و برای رسول و برای خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و راه‌ماندگان است.

مسلمین نیستند.^{۸۰۹} واماندگی در راه یکی از ویژگی‌های خاص مسافر است اگر مسافر در کشور اسلام نیاز به خدمات دیگری داشت همچنان همانند سایر افراد جامعه می‌تواند در شأن خود برخوردار شود و در این باب قرآن کریم می‌فرماید: «حَقَّ خَوِشَاوَنَد و در راه‌مانده را ادا کن و نه بیش و نه کم»^{۸۱۰} و میزان این موضوع را در سوره حشر منوط به نظر رسول اکرم ص می‌فرماید که هر چه حضرتش فرمود بگیرید و هر چه منع فرمود اجتناب کنید.^{۸۱۱}

حضرت یوسف ع هنگامی که بار شتر برادرانش را مهیا ساخت به برادرش فرمود که «من بهترین میزبانم»^{۸۱۲} لذا حکومت اسلام که تحت ولایت نبی یا ولی یا وصی ع باشد همانند آیه فوق وظیفه بهترین میزبان را بایست نسبت به واردین مرعی دارد. مسلم است همان صفت یوسف ع بایست به نحو اکمل در انبیاء و اولیاء بعد نیز وجود داشته باشد.

ملاحظات فوق در مورد واردینی است که حتی به صورت مهمان وارد حکومت اسلام شده

^{۸۰۹} - متشابه القرآن، ۲، ۱۷۴. قوله سبحانه وَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَقَعِ اسْمُ النِّفْقَةِ عَلَى الزَّكَاةِ إِلَّا مَجَازًا وَ لَوْ سَلِمْنَا ظَاهِرَ الْعَمُومِ لِمَا تَخْصِيصُهُ بَعْضُ الْأُدَلَّةِ. قوله سبحانه وَ اتَّوَا الزَّكَاةَ اسْمُ الزَّكَاةِ لَفْظٌ شَرْعِي وَ لَا يَدُلُّ عَلَى أَنْ فِي عَرُوضِ التِّجَارَةِ زَكَاةٌ يَتَنَاوَلُهَا الْاسْمُ فَالِدَلَالَةُ عَلَى مَنْ ادْعَى ذَلِكَ. قوله سبحانه إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ إِلَى قَوْلِهِ وَ فِي الرِّقَابِ تَحْمِلُ الْآيَةَ عَلَى الْمَكَاتِبِ وَ عَلَى مَنْ يَبَاعُ فَيَعْتَقُ لِأَنَّهُ لَا تَنَافِي بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ وَ ظَاهِرُ الْقَوْلِ يَقْتَضِي الْكُلَّ. قوله سبحانه وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَيِ الطَّرِيقِ إِلَى تَوَابِهِ وَ الْوَصْلَةَ وَ التَّقَرُّبَ إِلَيْهِ فَيَدْخُلُ فِيهِ تَكْفِينُ الْمَوْتَى وَ قِضَاءُ الدِّينِ عَنِ الْمَيِّتِ قَوْلُهُ سَبْحَانَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسُهُ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْمَعَادِنَ كُلَّهَا يَجِبُ فِيهَا الْخُمْسُ سِوَاءِ يَنْطَبِعُ أَوْ لَا يَنْطَبِعُ لِأَنَّهُ مَا يَغْنَمُ وَ فِيهِ أَيْضًا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ يَتَمَتَّعُ بِتَخْصِيصِ هَذِهِ الظَّوَاهِرِ لِأَنَّ ذِي الْقُرْبَى عَامٌ لِقُرْبَى النَّبِيِّ ص دُونَ غَيْرِهِ وَ لَفْظَةُ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ عَامٌ فِي الْمَشْرُوكِ وَ الذَّمِيِّ وَ الْغَنِيِّ وَ الْفَقِيرِ وَ قَدْ خَصَّهُ الْجَمَاعَةُ بِبَعْضٍ مِنْ لِهَ هَذِهِ الصِّفَةِ عَلَى أَنَّ مِنْ أَصْحَابِنَا مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ ذَوِي الْقُرْبَى هُوَ الْقَائِمُ مَقَامَ الرَّسُولِ وَ سَمِيَ بِذَلِكَ لِقُرْبِهِ مِنْهُ نَسْبًا وَ تَخْصِيصًا وَ هُوَ الصَّحِيحُ لِأَنَّ قَوْلَهُ ذِي الْقُرْبَى لَفْظَةً وَاحِدَةً وَ لَوْ أَرَادَ الْجَمْعَ لَقَالَ لَذَوِي الْقُرْبَى.

^{۸۱۰} - سوره اسراء، آیه ۲۶، وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَدِّرْ تَبَدِيرًا. حَقَّ خَوِشَاوَنَد و مسکین و راه مانده را اداکن و هیچ اسراف کاری مکن. همین موضوع را در سوره روم آیه ۳۸ مجدّد تأکید می‌فرماید. قَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. حَقَّ خَوِشَاوَنَد و مسکین و راه مانده را اداکن و این بهتر است برای کسانی که خشنودی خدا را می‌جویند و ایشان رستگارانند.

^{۸۱۱} - سوره حشر، آیه ۷، مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِلَّذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. آن غنیمتی که خدا از مردم قریه‌ها نصیب پیامبرش کرده است از آن خداست و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و راه‌ماندگان، تا میان توانگراتان دست به دست نشود. هر چه پیامبر به شما داد بستانید و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید.

^{۸۱۲} - سوره یوسف آیه ۵۹: أَنَا خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ.

باشند اگر قصد تحصیل تابعیت یا پناهندگی داشته باشند نیز همچنان اعطای پناهندگی یا تابعیت برای آنها از طرف حکومت اسلام الزامی است - اگر بگوئیم که همه افراد بشر به نحوی متبوع حکومت اسلام هستند و همه در پناه حکومت اسلام هستند هنوز از حدود وظایف حکومت اسلام خارج نشده‌ایم که گوینده لا اله الا الله در پناه این کلمه طیبه از مصونیت جان و مال و عرض و ناموس برخوردار است و هیچکس حق ندارد به چنین کسی تعرضی کند. باز اگر بگوئیم که تمام ابناء بشر تحت این کلمه طیبه قرار دارند بیهوده نگفته‌ایم. البته این بحث مفصل است و در مقالات دیگر به آن اشاراتی شده است.^{۸۱۳}

پناهندگی به حکومت اسلام حتی برای مشرکین هم در حکومت اسلام لازم القبول است. در آیه ۶ سوره توبه می‌فرماید: «هرگاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد پناهش ده تا کلام خدا را بشنود سپس به مکان امنش برسان زیرا ایشان قومی هستند که نمی‌دانند.»^{۸۱۴} این آیه نه تنها پیغمبر اکرم ص را موظف به اعطای پناهندگی نموده بلکه دین متقاضی را نیز بی‌اهمیت تلقی کرده و از طرفی حضرتش را موظف کرده تا وی را ایمن به مأمن مورد نظرش برساند. در شرح ماده چهارده اعلامیه حقوق بشر در مورد پناهندگی در نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر می‌فرمایند^{۸۱۵}: «در اسلام نسبت به مشرکین که بت پرست و خدای یکتا را اصلاً نمی‌پرستند یا دیگری را هم با او پرستش می‌کنند سختگیری و شدت عمل زیاد شده بطوریکه اجازه رفتن مسجدالحرام بلکه مساجد به آنها داده نشده و معاشرت با آنها ممنوع گردیده و آنها را از چهارپایان پست تر شمرده و نجس قرار داده است زیرا کسی که مجسمه‌ای را که مصنوع خود اوست مورد احترام قرار دهد در حقیقت از عقل بیگانه است و این چنین کس از بهائیم کمتر است مع ذلک دستور فرموده که اگر یک نفر از مشرکین پناهنده شد نسبت به آنها سختگیری نشود و به آنها پناه داده شود که ضمناً به کلام حق و آیات قرآنی آشنا شود شاید میل ماندن در میان مسلمین در او پیدا شده و از گمراهی خود منصرف شود و بر فرض

^{۸۱۳} - نگاه کنید به بیدآباد و هرسینی (۱۳۸۲) شرکت سهامی بانک غیررئوی و بازیینی ماهیت ربوی و غیررئوی عملیات بانکی متداول. مجموعه مقالات سومین همایش دوسالانه اقتصاد اسلامی (نظریه اقتصاد اسلامی و عملکرد اقتصاد ایران)، ۴-۳ دی ۱۳۸۲، پژوهشکده اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، صص ۲۲۴-۱۹۳، تهران.

<http://www.bidabad.ir/doc/sherkat-sahami-bank.pdf>

^{۸۱۴} - سوره توبه آیه ۶: وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ.

^{۸۱۵} - حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی، نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، صص ۵۹-۵۸.

هم که میل به اقامت نزد مسلمین نمود باز هم او را نزد اقوام و خویشان و منزل و مأمن خودش برسانند و نگذارند بین راه خطری متوجه او شود که در سوره براءت فرموده: *وَ إِنْ أَخَذَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتِجَارَكَ فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ*^{۸۱۶} که در هیچ کشور و هیچ قانون این اندازه به پناهنده اهمیت داده نشده است که بعداً هم او را به مأمن خودش برسانند و نیز اگر مسلمی از مملکت اسلامی خارج شده و به دیگران پناهنده شود کسی از او جلوگیری نمی‌کند مانند کسانی که به معاویه پناهنده شدند و ترک اطاعت علی نمودند ولی اگر کسی خلافی مرتکب شده و برای فرار از مجازات به محلّ دیگر رفته یا حتّی از مسلمی بر ذمه اوست که از آن جهت فرار نموده باید هر موقع بتوانند احقاق حق نمایند یا او را به کیفر برسانند. بعبارت اُخری اگر به واسطه داشتن خلاف حقوقی یا جنائی یا قتل و امثال آنها که حق الناس است فرار نموده باید مراقب بود و هر موقع میسر شد احقاق حق نمود ولی اگر بدون داشتن خلافی مهاجرت کرد آزاد است و اگر هم جرم سیاسی داشت می‌تواند به او پناهندگی بدهند.»

تابعیت اکتسابی ناشی از پناهندگی یا ناشی از استدعا هر دو سبب اعطای حقوق شهروندی مسلمین به فرد تابعیت‌پذیرنده است و این فرد علی‌الاصول نباید از حقوق اجتماعی عموم مسلمین چیزی کمتر دریافت کند. موارد استثناء بسیار معدود است که در صورت حکومت با حاکمیت نبی یا ولی یا وصی ع به سادگی اتفاق نمی‌افتد. این مبحث بیشتر مربوط به اعطای حقوق سیاسی و جنبه‌های احتیاط از خصومت یا دشمنی‌های مخفیانه در لباس پناهندگی یا تابعیت است و در اعطای حقوق خصوصی مانعی دیده نمی‌شود. بلکه بر اساس قاعده احترام بین‌المللی به حقوق مکتسب^{۸۱۷} (تحصیل شده) نیز حقوق مکتسب پناهنده یا تابعیت‌پذیرنده را نیز بایست مورد احترام و قبول قرار داد.

^{۸۱۶} - سوره توبه، آیه ۶.

^{۸۱۷} - درباره حقوق مکتسب نگاه کنید به: عامری، جواد، حقوق بین‌الملل خصوصی، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۲، تهران.

هر کس که به کشوری وارد می‌شود نه تنها از حقوق فردی در آن کشور برخوردار و حقوق مکتسب قبلی خود را نیز به همراه می‌آورد بلکه از حقوق ویژه میهمان نیز برخوردار می‌گردد. پناهندگی به حکومت حتی برای مشرکین هم لازم القبول است. تابعیت اکتسابی ناشی از پناهندگی یا ناشی از استدعا هر دو سبب اعطای حقوق شهروندی به فرد تابعیت پذیرنده است و این فرد علی‌الاصول نباید از حقوق اجتماعی دیگر افراد چیزی کمتر دریافت کند و در حقوق خصوصی همانند دیگران است. بر اساس قاعده احترام بین‌المللی به حقوق مکتسب، حقوق مکتسب پناهنده یا تابعیت پذیرنده مورد احترام و قبول است.

۹۰- اصل ممنوعیت نفی بلد و نفی تابعیت

به استناد دو آیه زیر می‌توان استدلال کرد که دولت اسلام بطور کلی (مگر در موارد خاصی که ذکر می‌شود) مجاز به نفی بلد افراد چه در حیطة ملی و چه در حیطة بین‌المللی نیست و لذا بر این اساس مجاز به نفی تابعیت افراد نیز نمی‌باشد. در قرآن کریم می‌فرماید: «و آن هنگام که با شما عهد کردیم که خون هم مریزید و یکدیگر را از دیارتان آواره مسازید و شما به پیمان گردن نهادید و خود بر آن گواھید، سپس شما اینهایی هستید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خود را از دیارشان آواره می‌کنید و بر ضد آنها به گناه و تعدی به همدستی یکدیگر برمی‌خیزید و اگر به اسارت شما در آیند در برابر آزادیشان فدیة می‌گیرید و حال آنکه بیرون راندنشان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌آوردید و بعضی دیگر را انکار می‌کنید؟ پاداش کسی که چنین کند در دنیا جز خواری نیست و در روز قیامت به سخت‌تر وجهی عذاب می‌شود و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.»^{۸۱۸}

استثناء این حکم محاربان با خدا و رسول اوست ص و یا کسانی است که در زمین فساد می‌کنند. می‌فرماید: «همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برمی‌خیزند و در روی زمین به فساد می‌کوشند جز این نباشد که آنها را کشته یا به دار مجازات آویخته و یا دست و پایشان را به

^{۸۱۸} - سورة بقره، آیات ۸۵ - ۸۴، وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرَجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُواكُمْ أُسَارَى فَغَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

خلاف ببرند یا نفی بلد کنند این خواری عذاب دنیوی آنها است و در آخرت در عذاب بزرگی خواهند بود. مگر آنان که پیش از آنکه به آنها دست یابید توبه کنند پس بدانید که خداوند بخشنده و مهربان است.^{۸۱۹} شرح آیات فوق در بخش برخورد با محارب ذکر شد.

نفی بلد افراد چه در حیطة ملی و چه در حیطة بین المللی و نفی تابعیت افراد مجاز نیست مگر در موارد خاص محاربه و افساد در زمین.

۹۱- اصل آزادی جابجایی افراد و حذف روادید

امر خداوند به گردشگری بر روی زمین است. می فرماید: «بگو در زمین سیر کنید پس ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بوده است.»^{۸۲۰} در سوره نمل همین امر را برای دیدن و عاقبت مجرمین می فرماید.^{۸۲۱} در سوره عنکبوت دستور گردش بر روی زمین را برای دیدن بدایت خلقت و غایت آخرت امر می فرماید: «بگو در زمین سیر کنید و بنگرید که چگونه خدا موجودات را آفریده سپس آفرینش آخر را پدید می آورد.»^{۸۲۲} و در سوره روم همین امر برای عبرت از عاقبت مشرکین قبلی نازل شده است.^{۸۲۳} در سوره یوسف این موضوع به صورت سؤال برای بررسی عاقبت گذشتگان آمده است.^{۸۲۴} در سوره حج می فرماید: «آیا در زمین سیر نمی کنند تا صاحب

۸۱۹ - سوره مائده، آیات ۳۴ - ۳۳، إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ هُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

۸۲۰ - سوره انعام، آیه ۱۱، قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ. و سوره آل عمران، آیه ۱۳۷ و سوره نحل، آیه ۳۶.

۸۲۱ - سوره نمل، آیه ۶۹، قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ.

۸۲۲ - سوره عنکبوت، آیه ۲۰، قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الآخِرَةَ. بگو در زمین سیر کنید و بنگرید که چگونه خدا موجودات را آفریده سپس آفرینش آخر را پدید می آورد.

۸۲۳ - سوره روم، آیه ۴۲، قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِ كَانُوا أَكْثَرَهُمْ مُشْرِكِينَ.

۸۲۴ - سوره یوسف، آیه ۱۰۹، أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ. و سوره مؤمن، آیه ۸۲ و سوره محمد آیه ۱۰ و سوره روم آیه ۹ و سوره فاطر آیه ۴۴ و سوره مؤمن آیه ۲۱ که همین آیه را با او لم شروع کرده اند.

دل‌هایی کردند که بدان تعقل کنند یا گوش‌هایی که بدان بشنوند پس همانا چشمها نیستند که نمی‌بینند لکن قلب‌هایی که در سینه‌ها هستند کورند.^{۸۲۵} در سوره سبأ می‌فرماید: «میان آنان و قریه‌هایی که برکت داده بودیم، قریه‌هایی ظاهر داشتیم و در بین آنها معبر قرار دادیم. در آنها شبها و روزها امن سیر کنید.»^{۸۲۶}

همانطور که از آیات فوق برمی‌آید دستور سفر و گردشگری از اوامر الهی است و نباید جلوی این امر خدا با ایجاد موانع روادید و غیره گرفته شود. دولت اسلام بایست شرایط لازم برای اجرای این امر خدا را نیز فراهم آورده و در مقابل هم خود اخذ روادید را از سر راه گردشگران خارجی بردارد و هم از دول دیگر بخواهد که موانع روادید خود را از میان بردارند. واژه اَرْض در آیات فوق دلالت بر تمام کشورهای کره زمین دارد و خطاب به همه افراد ساکن بر این کره است و تخصیص به مسلمین و مؤمنین ندارد.

متأسفانه مسائل سیاسی روز کشورهای جهان، چون رعب و وحشت از تروریسم و نگرانی از مسائل جاسوسی و امنیتی مستمسکی برای تقویت نظام‌های اطلاعاتی و امنیتی در درون کشورها شده و در اصل باعث گردش آب در آسیاب این گروه از افراد جامعه گشته و این افراد نیز برای حفظ و تقویت جایگاه اجتماعی- اداری- تشکیلاتی خود همواره بر رعب ناشی از عدم امنیت افزوده و یا حتی اقدام به عملیاتی می‌نمایند که بر ناامنی‌های جامعه افزوده شود تا همواره نیاز به گروه‌های نظامی و انتظامی و اطلاعاتی و امنیتی بیشتر گردد. یک بازتاب این موضوع در روابط بین‌الملل مسائل ورود و خروج از کشورها است و کنترل‌های امنیتی- اطلاعاتی در این زمینه است که پدیده روادید و ویزا را در روابط بین کشورها بسیار مهم جلوه داده است. پر واضح است که در جهان فعلی، برقراری ارتباطات نیازمند جابجائی افراد نیست و وسائل ارتباطی آنقدر گسترده است که هر کسی از هر جایی می‌تواند در دهکده جهانی از لحاظ تبادل اطلاعات جابجا شود و نیاز به انتقال خود فرد نیست، لذا محدودیت‌های رفت و آمد بیشتر ایدئانی به نظر می‌آیند تا حقیقی.

مهاجرت نیز از دیگر مسائلی می‌باشد که دلیل کشورها در صدور ویزا شده است. این

^{۸۲۵} - سوره حج، آیه ۴۶، أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّمَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ.

^{۸۲۶} - سوره سبأ، آیه ۱۸، وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ.

موضوع البتّه جای بحث زیادی دارد ولی در جای خود ذکر می‌گردد که در دولت اسلام مهاجرپذیری^{۸۲۷} و مهاجرفرستی^{۸۲۸} هر دو از حقوق افراد ملت است و جز در موارد نادر این حقوق را نمی‌توان از افراد خارجی یا داخلی سلب نمود.

دولت‌ها بایست شرایط لازم برای آزادی ورود و خروج گردشگران خارجی و داخلی به کشور خود را فراهم و بطور متقابل ویزا را از میان بردارند.

۹۲- اصل جواز مهاجرت و اقامت دلخواه برای کلیه افراد روی زمین

کره ارض متعلق به خالق انسانهاست و وطن ابناء بشر می‌باشد. هر کس محق است در هر کشوری سکنی گزیند یا به آن یا از آن مهاجرت نماید. هجرت اجازه‌ای است که خداوند به بندگان خود داده است. می‌فرماید: «آیا زمین خدا گسترده نبود تا در آن مهاجرت کنید؟»^{۸۲۹} رسول اکرم ص نیز می‌فرماید: «شهرها بلاد خداست و بندگان بنده‌های خدا هستند هر کجا برای تو خوش بگذرد آنجا اقامت کن.»^{۸۳۰} در این باب می‌فرمایند:^{۸۳۱} «چنانکه در دوران خلافت ظاهریه امیرالمومنین علی ع بعضی از پیروان حضرت به شام به طرف معاویه رفتند هر چه به حضرت عرض می‌کردند که از رفتن آنها جلوگیری کند ایجاد فتنه می‌شود حضرت قبول ننموده و فرمود آنها آزادند چنانکه سهل بن حنیف که از طرف حضرت والی مدینه بود به آن حضرت نوشت که طرفداران معاویه مردم را وادار به ترک پیروی تو و تشویق مهاجرت به شام می‌کنند و اجازه خواست که جلوگیری کند حضرت فرمود آنها را آزاد بگذارد. همچنین عامل آن حضرت در بصره شرحی به همین مضمون نوشت که عده‌ای از معاریف و سران شهر و قبایل قصد مهاجرت به طرف شام دارند آیا اجازه بدهم یا جلوگیری کنم حضرت در جواب مرقوم فرمود: لا تأسف علی ما یفوتک من عددهم فانما هم اهل الدنیا مقبلون علیها مسرعون البها و علموا ان الناس عندنا فی الحق سواء یعنی بگذار بروند و از کم شدن عدد آنها متأسف مباش که آنها اهل دنیا و طالب شهوات دنیا

⁸²⁷ - Immigration.

⁸²⁸ - Emigration.

^{۸۲۹} - سورة نساء آیه ۹۷، أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا.

^{۸۳۰} - نهج الفصاحه: البلاد بلاد الله و العباد عبادالله فحيث ما احببت خيرا فاقم

^{۸۳۱} - حضرت حاج سلطانحسین تابنده، نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، ص ۵۸.

هستند و می‌دانند که مردم نزد ما در اجرای حکم عدالت بر آنها یکسان می‌باشند.»

در نظام فعلی بین‌المللی ورود و مهاجرت به کشورها نیازمند صدور روادید و اجازه اقامت موقت و یا دائم می‌باشد که در دولت اسلام این موضوع قابل قبول نیست. حکومت اسلام باید به هر کس که مایل به مهاجرت به کشور اسلام باشد اجازه ورود و اقامت بدهد و چون در بدو ورود میهمان است وظیفه اکرام بر ضیف نیز برایش مصداق دارد و باید بسیاری از نیازهای مشروع وی نیز برآورده شود. و اگر مهاجرین تابع دین دیگری بودند، طبق آئین و فقه خود در انجام اعمال مذهبی آزادند. حتی از نظر قضایی نیز آزادند که به دادگاههای خود مراجعه نمایند و در فقه اسلام یک فرد ذمی می‌تواند در برابر قاضی مسلمانان از بالاترین شخصیت حکومت اسلامی شکایت کند.^{۸۳۲} ناگفته نماند که سکونت اهل ذمه در قلمرو اسلام مشمول پرداخت جزیه است. اهل ذمه با انعقاد پیمانی که نسبت به مسلمین اقدام به جنگ نمایند و احکام جزائی اسلام را در مورد خود بپذیرند و مبلغی به عنوان جزیه پرداخت نمایند مورد حمایت دولت اسلام قرار خواهند گرفت. افراد ناتوان، دیوانگان، کودکان و زنان از پرداخت جزیه معافند و رقم جزیه توسط دولت اسلام مشخص و سرانه وضع می‌گردد. یعنی هر مرد بالغ و سالم باید سالانه مبلغی به عنوان جزیه و به دست خود بپردازد. می‌فرماید: «تا آنکه با دست خود جزیه بپردازند»^{۸۳۳} و این برای ابراز تابعیت آنها به پیمان ذکر شده است. به هر حال جزیه‌دهندگان از پرداخت سایر مالیات‌هایی که مسلمین ملزم به پرداخت آن هستند معافند و مشمول خدمت سربازی و جنگ نیز نمی‌شوند. اهل ذمه فقط به سادگی با اقرار شهادتین از پرداخت جزیه معاف می‌شوند. به هر حال هر کس که میل داشته باشد در قلمرو اسلام زندگی کند آزاد است و از کلیه حقوق اجتماعی و تأمین مسلمین نیز برخوردار خواهد بود. در نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر می‌فرمایند: «ماده پنزدهم نیز که آزاد بودن تابعیت را می‌رساند از مطالب سابقه معلوم گردید چنانکه پس از قضیه تحکیم و پیدا شدن خوارج و فتنه‌جویی آنان در داخل شهر کوفه خدمت علی ع عرض کردند که از آنها جلوگیری کنند یا در کوفه نباشند حضرت فرمود آنها آزادند و مادامی که مخالفت آنها شخصی و مربوط به شخص من است آزادی عمل دارند مگر اعمالی را بجا آورند که مخالف مصالح عمومی و محل امنیت باشد لذا پس از تجمع

^{۸۳۲} - بحارالانوار ج ۲، ص ۵۹۵.

^{۸۳۳} - سورة توبه آیه ۲۹، حَتَّى يُعْطُوا الْجُزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ.

آنها در خارج و شروع به طغیان و قتل و غارت در صدد دفع آنها برآمد.»^{۸۳۴}

کره ارض متعلق به خالق انسانهاست و وطن ابناء بشر می‌باشد. هر کس محق است در هر کشوری سکنی گزیند یا به آن یا از آن مهاجرت نماید. مهاجرت به و مهاجرت از هر محل یا کشور از حقوق افراد است و جز در موارد نادر تضييع حقوق دیگر شهروندان این حقوق از افراد خارجی یا داخلی قابل سلب نیست.

۹۳- اصل الزام به کتمان اسرار

در قرآن کریم صراحتاً به کتمان سِرّ دستور می‌فرمایند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دوست همرازی جز از همکیشان خود مگیرید، که دیگران از فساد در حق شما کوتاهی نمی‌کنند و خواستار رنج و مشقت شمايند و کینه‌توزی از گفتارشان آشکار است و آن کینه که در دل دارند بیشتر است از آنچه به زبان می‌آورند.»^{۸۳۵} در سوره نساء می‌فرماید: «و چون خبری، چه ایمنی و چه ترس به آنها رسد، آن را در همه جا فاش می‌کنند و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و به صاحب امر از میان خودشان رجوع می‌کردند حقیقت امر را درمی‌یافتند.»^{۸۳۶} در شرح این آیه فرمودند: «وَ جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْحَوْفِ أَدَاعُوا بِهِ عَظْفَ بَرِ مَجْمُوعٍ إِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ^{۸۳۸} یا بر جزای آن یعنی

^{۸۳۴} - حضرت حاج سلطانحسین تابنده، نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، صص ۶۰-۵۹.

^{۸۳۵} - سوره آل عمران، آیه ۱۱۸، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخْبُوا بِطَاغَةِ مَنْ ذُنُوبِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ.

^{۸۳۶} - سوره نساء، آیه ۸۳ وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْحَوْفِ أَدَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ.

^{۸۳۷} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد چهارم ترجمه، صص ۱۵۳-۱۵۲.

^{۸۳۸} - سوره نساء، آیات ۸۲-۸۱، وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَ اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا. أَ فَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا. و می‌گویند: فرمانبرداریم و چون از نزد تو بیرون شوند گروهی از ایشان به شب خلاف آنچه تو می‌گویی اندیشه‌ای در دل می‌پرورند. و خدا آنچه را شب در خاطر گرفته‌اند می‌نویسد. پس از ایشان اعراض کن و بر خدای توکل کن که وکالت او کافی است. آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ هرگاه از سوی دیگری جز خدا می‌بود در آن اختلافی بسیار می‌یافتند.

بَيَّتَ طَائِفَةً يَأْخُذُ بِرِجَالِهِمْ لِيُحِثُّهُمْ عَلَيْهِمْ قِتْلًا فَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً لِهِمْ فَمَنْ حَسَنَ عَمَلِهِمْ جَعَلُوا إِيمَانَهُمْ حُرْمَةً تَحْتَ يَدَيْهِمْ فَكُلُوا وَشَرِبُوا مِنْهُ ذَلِكَ يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

است. یعنی هرگاه که خبری از سرایای^{۸۳۹} تو یا از جانب دشمن یا از قول تو وعده فتح یا وعید از دشمن به آنان می‌رسید فاش می‌کردند چون توکل و ثبات در ایمان نداشتند، و همچنین اگر امری در باطن ایشان از خوابها یا حالات یا خیالات یا خطورات مزده‌دهنده یا بیم‌دهنده بر آنها وارد می‌شد، آن را فاش می‌ساختند. وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ يَعْنِي أَمْرًا إِذَا كَانَ مِنْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا كُنْتُمْ تَوَاصَلُونَ فَأَنْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ حَرَامٌ وَأَنْتُمْ تَعْتَدُونَ

اولوالامر واگذار می‌کردند و در مورد آن به چیزی تکلم نمی‌کردند یا اینکه بر آنها اظهار می‌کردند نه بر غیر آنها. لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ در آن صورت اهل استنباط از آنها آن را می‌دانستند، (آوردن کلمه الَّذِينَ) از قبیل وضع (اسم) ظاهر در موضع مضمحل اشعار به این دارد که آنها اهل استنباط هستند، یا مقصود از اولوالامر اعم از فرماندهان لشکرهاست و مستنبطون رسول ص و اوصیای او هستند.»

اصل بر کتمان اسرار است مگر موجب تضييع حقوق ديگران شود.

۹۴- اصل ممنوعیت تجسس در امور خصوصی افراد

اصولاً تجسس در اسلام پسندیده نیست چون در اثر تجسس عیوب افراد ظاهر می‌گردد و چنانچه در معرض اطلاع دیگران نیز قرار نگیرد باعث می‌شود که خود تجسس‌کننده به دلیل ورود به حریم دیگران از لحاظ روحی نسبت به فرد مزبور یا افراد مشابه در قلب خود سؤ نظر یابد و خود به خود پایه اخوت و برادری در نظام اجتماعی و نتیجتاً سیاسی سست گردد. لذا قرآن کریم تجسس عیوب را نهی فرموده و اطلاعات کسب شده بر اساس تجسس را از انواع ظن می‌داند و نه یقین. زیرا ممکن است نیمه‌ای از یک واقعه برای متجسس کشف شود و او را به تهمت اندازد. برای مثال متجسس ممکن است کشف کند که دو نفر مرتکب زنا می‌شوند در صورتی که از نیمه اول که ازدواج آن دو بوده خبر نداشته است. در این باب قرآن کریم می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از گمان درباره دیگران پرهیزید به درستی که برخی ظن‌ها گناه است و بعضی از شما

^{۸۳۹} - سرایا جمع سربیه نام جنگهائی بود که حضرت رسول ص شخصاً در آنها شرکت نداشتند و یکی از صحابه را به فرماندهی سپاه برمی‌گزیدند. جنگهائی که خود حضرت ص در آن شرکت می‌کردند را غزوه نامیده‌اند.

بدی برخی دیگر را در غیبتشان ذکر نکند. آیا شما دوست می‌دارید گوشت برادر مرده خود را بخورید البته کراهت و نفرت از آن دارید. از خدا بترسید و همان خداوند همواره توبه‌پذیر و مهربان است.^{۸۴۰} در تفسیر این آیه فرموده‌اند:^{۸۴۱} «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای اهل ایمان چون حکم آتی (اجتناب از ظَنّ) از چیزهایی است که امثال آن دشوار است زیرا ظَنّ در سرشت بیشتر مردم می‌باشد لذا به ندا فرمود: اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ از بسیاری از گمان‌ها اجتناب کنید، کَثِيرًا را به طور ابهام آورد تا درباره هر گمانی احتیاط شود تا معلوم شود از کدام نوع (ظنّ) است، إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ که برخی ظن‌ها گناه است اجتناب از اصل ظنّ برای مکلفین مقدور نیست مگر آنکه امر به اجتناب از ظنّ امر به اجتناب از مبادی آن باشد و اما اجتناب پیروی از آن بر هر کس مقدور است و ظن‌ها مختلف هستند، بعضی ظن‌ها اگر حاصل شود پیروی آن واجب است اگر هم حاصل نشود تحصیل آن واجب است و آن ظنّ هنگام شکّ در نماز و ظنّ هنگام احتیاط در عمل است، مانند ظنّ در مورد حُسن ظنّ به خدا و به مؤمنین. و بعضی ظن اگر حاصل شود پیروی از آن و تحصیل آن مستحب است مانند ظنّ به احتیاج مؤمن و تحصیل ظنّ به حال او از قبیل او احتیاج و غیر آن. و بعضی ظنّ پیروی و تحصیل آن مکروه است مانند ظنّ به نجاست چیزی که از تطهیر آن ضرر قابل توجهی حاصل نمی‌شود. و ظنّی که پیروی و تحصیل آن حرام است مانند گمان به زشتی‌های مؤمنین و عورات و فحشای آنها؛ و ظنّ مباح و بعضی ظنّ گناه است و اجتناب از آن و ترک پیروی آن واجب است. و از علی ع آمده است که فرمود کار برادرت را بر بهترین وجه آن حمل کن تا به تو از آن بهتر دهند، در کلمه‌ای که از برادرت بیرون می‌آید گمان بد مبر و مادام تا توانی آن را به محمل خوب حمل کن. و نیز از او ع است: وقتی صلاح بر زمان و اهل آن (زمان) مستولی گردد، سپس شخصی گمان بد به شخصی دیگر برد که از او زشتی ظهور نیافته به تحقیق ظلم کرده است. و هرگاه فساد بر زمان و اهل آن مستولی گردد، سپس شخصی گمان خوب به شخصی دیگر پیدا کند فریب خورده است. وَ لَا تَحَسُّوا و از عورات مؤمنین تجسس نکند تا برای شما گمان بد حاصل شود و لفظ لَا تَحَسُّوا به صورت لَا تَحَسُّوا با حاء مهمله خوانده شده که هر دو به یک معناست. از صادق ع است که رسول خدا ص فرمود: در طلب لغزش‌های مؤمنین نباشید که هر کس

^{۸۴۰} - سورة حجرات، آیه ۱۲. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَحَسُّوا وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ.

^{۸۴۱} - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد ۱۳ ترجمه، صص ۳۵۶-۳۴۷.

در پی لغزش‌های برادرش باشد خداوند نیز لغزش‌های او را پی می‌گیرد و هر کس را که خداوند به دنبال لغزش‌های او باشد رسوایش می‌سازد اگرچه در داخل خانه‌اش باشد. *وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا* بعضی از شما بدی بعضی دیگر را در غیبت او ذکر نکند. و غیبت آن است که عیب مؤمنی را که خداوند در غیاب او آن را پوشانیده است با زبانت یا به سایر جوارحت به تصریح یا به کنایه و تلویح ظاهر سازی. البته غیبت در صورتی است که عیب شخص را اظهار کنی، اما عیب‌هایی که در مؤمن وجود ندارد نسبت دادن آنها به او در حضور یا غیاب او بهتان است و شدیدتر از غیبت است. از آنچه که در سوره بقره در بیان قول خدای تعالی: *بِأَلْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا*^{۸۴۲} ذکر کردیم روشن می‌شود که وجه حرمت مسخره کردن مؤمن و لقب و اسم بد روی او گذاشتن و گمان بد به او بردن و تجسس عورت او و غیبت او و بهتان بر او بدتر و شدیدتر از زناست. و نیز ظاهر می‌شود که چگونه غیبت بدتر و شدیدتر از زناست؟ و در فقه مواردی که غیبت در آن موارد جایز است ذکر شده و از امام صادق ع است که: از غیبت سؤال شد، فرمود: غیبت عبارت است از آنکه در دین برادرت چیزی بگویی که آن را انجام داده است و مطلبی را درباره او فاش سازی که خدا آن را پوشیده ساخته و حدّ درباره او قائم نشده است. در روایت دیگری آمده است: اما امری که در او ظاهر است مانند حدّت و عجله، پس آن عیبی ندارد. از امام کاظم ع آمده است: کسی که پشت سر شخصی دیگر چیزی بگوید که همه آن را می‌دانند و در او وجود دارد غیبت محسوب نمی‌شود. و اگر پشت سر او چیزی بگوید که در او وجود دارد ولی مردم از آن آگاه نیستند آن غیبت است و اگر چیزی را ذکر کند که در او نیست بهتان است. در حدیث دیگری است: آنچه که در فاسق وجود دارد بگویند تا مردم از آن برحذر باشند و در اخبار متعدّد از رسول خدا ص به این مضمون است: مبدا غیبت کنید که غیبت از زنا شدیدتر است. سپس فرمود: شخص زنا می‌کند و سپس توبه می‌کند و خداوند توبه او را قبول می‌کند، ولی غیبت کننده بخشیده نمی‌شود مگر آنکه صاحب آن او را ببخشد.^{۸۴۳} و غیبت در مورد مؤمن یا مسلمان مطلقاً، یا در مورد کسی که اسلام را ملّتاً پذیرفته باشد

^{۸۴۲} - سوره بقره، آیه ۸۳

^{۸۴۳} - وسائل الشیعه، ۱۲، ۲۸۰، ۱۵۲- باب تحریم اغتیب المؤمن و لو ... ۱۶۳۰۸- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمَجَالِسِ وَ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ الْأَبِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ ص فِي وَصِيَّةٍ لَهُ قَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَ الْعَيْبَةَ فَإِنَّ الْعَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا قُلْتُ وَ لِمَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزِي فِي تَوْبَتِهِ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الْعَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا يَا أَبَا ذَرٍّ سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ وَ أَكُلُّ حَمِيمٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْعَيْبَةُ قَالَ ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ قُلْتُ يَا ذُنَابَةَ زَيْرُونِيسَ فِي صَفْحَةٍ بَعْدَ:

مسلمان باشد یا مؤمن حرام است. بعضی گفته‌اند: حکم غیرمؤمن حکم چهارپایان است، و همان‌طور که چهارپایان غیبت ندارند غیرمؤمن نیز غیبت ندارد و کسی که حقیقتاً متّصف به اسلام نباشد غیبت ندارد، و کسی که خود را ملّتاً به اسلام بسته مانند کسی که خود را ملّتاً به یهودیت و نصرانیت بسته حرمت ندارد و حرمت برای کسی است که به مظاهر خدا با بیعت عام یا خاص متّصل شده باشد. تحقیق مطلب این است که دیدن عیب از بندگان بلکه از مطلق خلق خدا جز از نظر بد و پست ناشی نمی‌شود و آن نظر کردن به اشیاست به صورت مابین با حق که مقوم و صانع است و آن غفلت ورزیدن از حق تعالی و صنع اوست و نظر کردن به نفس و خودپسندی آن است، یا از آن و عیوب آن غافل شدن است. و آنگاه که خداوند بدی بنده‌ای را بخواهد به عیوب دیگران او را بینا می‌سازد و او را به عیوب خودش کور می‌نماید. و ذکر اشیاء و عیب گرفتن از آنها در حقیقت به عیب کردن از آفرینش برمی‌گردد و غفلت کردن از صانع و آفریده او در هنگام نظر به مصنوع کفر بر صانع است. و غفلت کردن از نفس و عیوب آن مذموم است و خودبینی و خودپسندی اصل جمیع بدی‌هاست، پس دیدن بدیها از غیرانسان قبیح است، دیدن بدی از انسان قبیح‌تر و زشت‌تر و از کسی که خود را به اسلام نسبت می‌دهد باز هم قبیح‌تر و قبیح آن در مورد مسلمان شدیدتر و در مورد مؤمن باز هم شدیدتر است. و ذکر او در غیاب او یا حضور او به بدی آنچنان قبیح است که هیچ قبیحی از آن قبیح‌تر نیست تا آنجا که به خبری نسبت داده شده است که آن (غیبت) از هفتاد زنا با مادر در کعبه شدیدترست. و لذا به عیسی ع نسبت داده شده که او با حواریین بر مردار گندیده سگی برخورد کردند، حواریین گفتند: چقدر متعفن و گند است...! عیسی فرمود: چقدر دندانهای او سفید است...! روایت شده که نوح بر سگ بدقیافه‌ای برخورد و گفت: چقدر این سگ زشت است! سگ به زانو نشست و به زبان فصیح گفت: (ای نوح) ای پیامبر خدا اگر به خلقت خدا راضی نیستی خلقت مرا عوض کن. نوح متحیر گشت و خود را ملامت می‌نمود و چهل سال بر خودش گریه می‌کرد تا خدای تعالی خطاب نمود: ای نوح تا کی زاری می‌کنی؟ توبه تو را قبول کردم و از رسول خدا ص آمده است: اگر مؤمن بدون عذر دروغ بگوید هفتاد هزار ملایکه او را لعنت می‌کنند و از دل او بوی گند بیرون می‌آید و به عرش می‌رسد و حاملین عرش او را لعنت می‌کنند و خداوند به خاطر آن هفتاد زنا برای او می‌نویسد که کوچکترین آن مانند کسی است که

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

رَسُولَ اللَّهِ فَإِنْ كَانَ فِيهِ الَّذِي يُذَكَّرُ بِهِ قَالَ اَعْلَمُ أَنَّكَ إِذَا ذُكِّرْتَ بِمَا هُوَ فِيهِ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ وَإِذَا ذُكِّرْتَ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ.

با مادرش زنا کند و دروغ از هرکس که باشد خصوصاً از مؤمن قبیح است و لکن غیبت مؤمن به مراتب از آن قبیح تر است. و از او ص است: هرکس مؤمنی را اذیت کند مرا اذیت کرده و هرکس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و هرکس خدا را اذیت کند در تورات و انجیل و زبور و فرقان ملعون است. و این مطلب همان است که در سوره بقره ذکر کردیم که غیبت مؤمن و ذکر او به بدی در غیاب او و حضور او و ایدای او همه اینها به صاحبش برمی گردد. پس هرکس غیبت مؤمنی را بکند و او را به زشتی یاد نماید مانند کسی است که از صاحب او غیبت کند و او را به بدی یاد نماید و غیبت کردن از صاحب مؤمن که بزرگترین آیات الهی است و ذکر او به بدی فوق همه گناهان و غایت و نهایت آنهاست چنانچه خدای تعالی فرمود: **مَّمْ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَاؤُا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ**^{۸۴۴} یعنی پس عاقبت کسانی که بدی را در حدّ اعلاى بدی انجام دادند، که آیات خدا را تکذیب کرده و آنها را به استهزا گرفتند این است. و فرمود ص: کسی که مؤمنی را غیبت کند به چیزی که در او وجود دارد، خداوند هرگز آن دو را در بهشت جمع نمی کند و هرکس مؤمنی را غیبت نماید به چیزی که در او وجود ندارد عصمت بین آن دو قطع می شود و شخص غیبت کننده در آتش خواهد بود و چه بازگشت بدی است. پس غیبت به چیزی که در مؤمن نباشد خواص غیبت و دروغ را جمعاً جمع می کند و فرمود ص: شخصی را روز قیامت نزد خداوند می آورند و نامه عملش را به دستش می دهند، نگاه می کند و هیچ کار خوب در آن نمی بیند، می گوید: خدایا این نامه عمل من نیست! چون در آن اطاعت های خود را نمی بینم، پس به او می گوید: پروردگار تو گمراه نمی شود و فراموش نمی کند، عمل تو با غیبت کردن مردم از بین رفت. سپس شخص دیگری را می آورند و نامه عملش را می دهند و در آن اطاعت های زیادی می بیند، پس می گوید: این نامه عمل من نیست! چون من این همه اطاعت نداشته ام. پس خدای تعالی به او می گوید: فلانی غیبت تو را کرد و کارهای خوب او را به تو داده اند. و نیز فرمود ص: دروغ می گوید کسی که گمان می کند حلال زاده است در حالی که با غیبت گوشت مردم را می خورد و از غیبت اجتناب کنید که آن خورشت سگان آتش است. و چه خوب گفته است مولوی:

عیب بر خود نه نه بر آیات دین کی رسد بر چرخ دین مرغ گلین

پس تو حیران باش بی لا و بلی
تا ز زحمت پیشت آید محملی
عیب باشد کو نبیند جز که عیب
عیب کی بیند روان پاک غیب
ای خنک جانی که عیب خویش دید
هرچه عیبی دید آن بر خود خرید

أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ آيا شما دوست می‌دارید گوشت برادر مرده خود را خورید البته کراهت و نفرت از آن دارید. استفهام انکاری و لفظ أَحَد را آورد تا برای عموم باشد و با خوردن گوشت مرده برادر و با تأکید مفهوم نفی حب با عطف كَرِهْتُمُوهُ برای مبالغه که نهی از غیبت را با مبالغه برساند و تمثیل غیبت به خوردن گوشت مرده بدان جهت است که اسماء قوالب مسمیّاتند و خود به طور مستقلّ حکمی ندارند و کسی که مؤمنی را به بدی یاد کند نمی‌شود مگر آنکه مؤمن را از لطیفه ایمانش تخلیه نماید، پس ذکر مؤمن بر زبان و شنیدن آن با گوش به منزله گوشت او است که از روح خالی باشد که غیبت‌کننده آن را با دهانش می‌جود و در شکمش داخل می‌کند، چه داخل کردن در شکم از طریق گوش همانند داخل کردن در شکم از طریق حلق اوست، لذا در خبر وارد شده است که شنونده غیبت شریک غیبت‌کننده است.^{۸۴۵} وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ از خدا بترسید و غیبت نکنید، اگر غیبت کردید توبه کنید، چون دیدن عیب از غیر و ذکر آن بر زبان در سرشت انسان نهفته است و از سوی دیگر خدای تعالی غیبت را ذم نمود و از آن نهی فرمود و این موجب ناامیدی اغلب مردم از رحمت الهی می‌شد. لذا فرمود إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ که البته خداوند همواره توبه‌پذیر مهربان است.»

عمل تجسّس به هرگونه‌ای که باشد تجسّس محسوب می‌شود خواه با وسائل و تجهیزات جاسوسی و خواه بدون وسیله و متجسّس نباید در حریم خصوصی افراد وارد شود. ورود به حریم خصوصی افراد نه تنها ورود با قدم یا نگاه یا استراق سمع است بلکه با هر وسیله‌ای ممنوع است. در سوره نور می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌ای غیر از خانه خود بی آنکه اجازت طلبیده و بر ساکنانش سلام کرده باشید داخل مشوید. این برای شما بهتر است، باشد که پند گیرید و اگر در خانه کسی را نیافتید داخل مشوید تا شما را رخصت دهند و اگر گویند باز گردید، باز گردید. این برای شما پاکیزه‌تر است و خدا به هر کاری که می‌کنید آگاه است. بر شما گناهی نیست اگر به خانه‌های غیرمسکونی که متاعی در آن دارید داخل شوید و خدا می‌داند هرچه را

پنهان یا آشکار می‌سازید.»^{۸۴۶} از مفاد این آیه می‌توان دریافت که ورود به حیطة شخصی افراد به هر طریقی بدون اجازه فرد ممنوع است. مثلاً حتی نباید با دوربین یا میکروفن یا هر وسیله استخباری دیگر وارد حریم خصوصی دیگران شد. استفاده از این ابزار به معنی از پشت خانه‌ها وارد شدن است و نه از درب خانه‌ها. در قرآن کریم می‌فرمایند: «پسندیده نیست که از پشت خانه‌ها به آنها داخل شوید ولی روش کسانی پسندیده است که پروا می‌کنند و از درهای خانه‌ها به خانه‌ها وارد می‌شوند.»^{۸۴۷}

از تفصیل این آیات می‌توان نتیجه‌گیری کرد که ورود به حریم خصوصی افراد در اسلام ممنوع و حرام است. در شرح ماده ۱۲ اعلامیه حقوق بشر می‌فرمایند:^{۸۴۸} «ماده دوازدهم که می‌گوید زندگی خصوصی افراد و محل اقامت و مکاتبات نباید مورد مداخلات خودسرانه واقع شود و نباید شرافت اشخاص مورد حمله قرار گیرد در اسلام نیز قبلاً دستور داده شده که در آیه سابقه در سوره حجرات (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ) بعداً می‌فرماید: وَ لَا تَجَسَّسُوا یعنی در کارهای شخصی و خانوادگی اشخاص تجسس و کنجکاوی نکنید که حضرت صادق ع فرموده: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا تَطْلُبُوا عَثَرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ مَن تَتَّبَعَ عَثَرَاتِ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ وَ مَن تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ يَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ»^{۸۴۹} یعنی لغزش‌های مؤمنین را جستجو نکنید که هر که در طلب پیدا کردن لغزش‌های برادر ایمانی خود باشد خداوند هم لغزش‌های او را ظاهر می‌کند و او را رسوا می‌کند هر چند در داخل خانه خود باشد. دیانت مقدسه اسلام به هیچ وجه در امور داخلی و خانوادگی اشخاص دخالت را اجازه نداده و تجسس را روا نداشته مگر در مواقع جنگ و نیز نسبت به کسانی که از نظر جاسوسی برای دشمن مورد سؤ ظن واقع شوند رواست و گرنه در مواقع عادی هر چند احتمال ارتکاب خلاف هم از شخص در داخل خانه‌اش برود اجازه تجسس داده نشده چنانکه

^{۸۴۶} - سوره نور آیات ۲۹ - ۲۷، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ إِن قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ أَزكى لَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ.

^{۸۴۷} - سوره بقره، آیه ۱۸۹. وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ كِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا.

^{۸۴۸} حضرت حاج سلطانه‌سین تابنده، نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، صص ۵۷-۵۵.

^{۸۴۹} - الکافی، ۲، ۳۵۵، باب من طلب عثرات المؤمنین و عوداتهم، ۵ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَوْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا تَطْلُبُوا عَثَرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ مَن تَتَّبَعَ عَثَرَاتِ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ وَ مَن تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ يَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ.

می‌نویسند خلیفه دوم شبی از کوچه‌ای در مدینه عبور می‌کرد صدای لهو و لعب از خانه‌ای شنید متغیر شد خواست وارد شود در زد نشنیدند و جواب ندادند از بام بالا رفت و شروع به تشدد صاحبخانه نمود که چرا مرتکب خلاف شرع و لهو و لعب گردیده است و چون مسلمین آزادی در گفتن کلام حق داشتند او به خلیفه گفت اگر من یک گناه مرتکب شده‌ام تو چند خلاف کرده‌ای زیرا اولاً چرا تجسس نمودی و خدا فرموده لا تَجَسَّسُوا^{۸۵۰} و دیگر چرا از در وارد نشدی در صورتی که فرموده وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا^{۸۵۱} و نیز تو بدون اجازه وارد شدی و خدا فرموده: فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ^{۸۵۲} و چرا وقتی وارد شدی سلام نکردی با اینکه خداوند فرموده: لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ تَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا^{۸۵۳} خلیفه خجل شد و گفت از تو عفو کردم و بخشیدم صاحبخانه گفت این گناه پنجم تو است زیرا تو مجری احکام اسلام می‌باشی پس چگونه می‌توانی آنچه را خداوند گناه قرار داده عفو کنی؟ و این موضوع نهایت آزادی مسلمین را نیز می‌رساند زیرا در حکومت اسلام اخافه و ارباب و دیکتاتوری نیست و هرکسی حق دارد نظارت بر اجرای احکام اسلامی بنماید چنانکه یکی از مسلمین در اول خلافت عمر در مسجد گفت: لورأینا فیک اعوجاجاً لِقو مناه بسیوفنا یعنی اگر در تو کجی و انحرافی را دیدیم آن را با شمشیرهای خود راست می‌گردانیم. امیرالمومنین علی ع در کوفه در مسجد گاهی که خطبه می‌خواند بعض خوارج در بین خطبه او شروع به هتاک و جسارت به او می‌نمودند بعض اصحاب می‌خواستند آنها را تنبیه کنند یا از مسجد بیرون نمایند می‌فرمود بگذارید آزاد باشند و تا موقعی که هتاک و جسارت آنها به طغیان عملی نکشید و مصالح مسلمین را بخطر نینداخت در گفتار خود آزاد بودند ولی موقعی که خیر رسید در خارج کوفه تجمع نموده و شروع به قتل و کشتار دوستان علی ع کرده‌اند دفع آنها را لازم شمرد و همچنین کسانی را که از بیعت با او تخلف کردند مانند سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر مجبور به بیعت نمود و بلکه کسانی که نفاق آنها معلوم و یقینی بود مانند اشعث بن قیس باز هم آزاد بودند مگر آنکه بر خلاف مصالح عمومی رفتار کنند.»

اگر کسی نیز به نحوی از عیوب دیگران آگاه شد و میل به پخش و انتشار آن داشته باشد

۸۵۰ - سوره حجرات، آیه ۱۲. تجسس نکنید.

۸۵۱ - سوره بقره، آیه ۱۸۹. از درب‌های خانه‌ها وارد شوید.

۸۵۲ - سوره نور آیه ۲۸. پس وارد نشوید تا به شما اجازه دهند.

۸۵۳ - سوره نور آیه ۲۷. داخل خانه‌های غیر از خانه خودتان مشوید تا اینکه آشنا شوید و بر اهل آن سلام کنید.

مرتکب عمل منهیه دیگری شده است که در قرآن کریم از آن نهی فرموده‌اند: «همانا آنان که دوست دارند زشتی درباره کسانی که ایمان آورده‌اند شایع شود برای آنها عذاب دردناکی در دنیا و آخرت مهیا است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»^{۸۵۴} یک معنی آیه این است که اگر خطائی از مؤمنی مشاهده شد حقّ بازگویی آن در جایی نیست. لذا بر اساس همین استنباط است که خداوند رحیم خبر آورنده را با کلمه فاسق خطاب فرموده و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی برایتان خبری آورد تحقیق کنید مبادا که به مردمی از روی نادانی آسیب برسانید و چون آشکار شد از کاری که کردید پشیمان شوید.»^{۸۵۵}

این تحذیرات همه بر مبنای این بود که خبر راست را برساند. اگر خبر را با دروغ بیامیزد و یا به شکلی آن را تبدیل کنید که باعث تحریف واقعیت شود جرم دیگری بر آن اضافه می‌شود که فرمود: «پس هر کس بعد از آنکه چیزی بشنود آن را تبدیل کند پس بر کسی که آن را تبدیل کند گناه است همانا خداوند شنوای دانا است.»^{۸۵۶} در جای دیگر اشاره به این گروه و این تبدیل می‌فرماید: «ای پیامبر کردار آنان تو را غمگین نکند که به کفر می‌شتابند چه آنهایی که به زبان گفتند که ایمان آوردیم و به دل ایمان نیاورده‌اند و چه آن یهودان که گوش می‌سپارند تا دروغ ببندند و برای گروهی دیگر که نزد تو نمی‌آیند سخن چینی می‌کنند و سخن خدا را تحریف می‌نمایند و می‌گویند اگر شما را اینچنین گفت بپذیرید و گرنه از وی دوری گزینید و هر کس را که خدا فتنه‌ای برای او بخواهد تو از جانب خدا برای او چیزی نمی‌توانی بکنی اینان کسانی هستند که خدا نخواست است که دل‌هایشان را پاک گرداند آنان را در دنیا خواری و در آخرت عذابی بزرگ است.»^{۸۵۷} در تفسیر این آیه فرموده‌اند:^{۸۵۸} «و مقصود از تحریف کلام یا تغییر آن در لفظ

^{۸۵۴} - سوره نور، آیه ۱۹، إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيْعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا هُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

^{۸۵۵} - سوره حجرات، آیه ۶. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ.

^{۸۵۶} - سوره بقره، آیه ۱۸۱. فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

^{۸۵۷} - سوره مانده، آیه ۴۱. يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمِنُوا قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتَوْكَ بِحَرْفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ هُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٍ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

است به زیاد و کم کردن، چنانکه دربارهٔ بسیاری از آیات روایت شده یا برگرداندن از مفهومی است یا برگرداندن از مصداقی است که خداوند یا رسول ص برای آن وضع کرده‌اند و معنی *يُخْرِفُونَ* *الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ* این است که کلام را بعد از ثبوت در موضع خودش تغییر می‌دهند... بر اساس سورهٔ مؤمنون اینگونه اشخاص را خداوند در قرآن شیاطین معرفی می‌فرماید و خطاب به رسول اکرم ص می‌فرماید: «و بگو پناه می‌برم به تو ای پروردگار من از عیب‌جویی شیاطین».^{۸۵۹} و در سورهٔ قلم در ادامه می‌فرماید: «عیب‌جویی که برای سخن‌چینی اینجا و آنجا می‌رود».^{۸۶۰} و در سورهٔ همزه برای مرتکبین این عمل آیهٔ ویل نازل شده است که می‌فرماید: «وای بر هر غیبت‌کنندهٔ عیب‌جویی».^{۸۶۱} در شرح این آیه فرموده‌اند:^{۸۶۲} *وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ* همزه به معنای عیب‌جویی، فشار، به ستوه آوردن و هل دادن و زدن و گاز گرفتن و شکستن و همهٔ این معانی از باب نصر و ضرب است؛ و لُزْ به معنای عیب و اشارهٔ با چشم و امثال آن، و زدن و هل دادن و فعل از دو باب (نصر و ضرب) است. بعضی گفته‌اند: مقصود از همزهٔ طعنه زنده و مقصود از لُزْ غیبت‌کننده است و بعضی بر عکس گفته‌اند. و بعضی گفته‌اند: همزهٔ کسی است که در حضور تو طعنه می‌زند و لُزْ کسی است که در غیابت طعنه می‌زند، بطوری که به صورت عادت و خاصیت درآمده باشد. و این دو صفت پست در ترکیب شیطنت و سبیت و بهیمنت حاصل می‌شوند، چه صاحب این دو صفت با شیطنت خودش بر مردم تکبر کرده و آنان را تحقیر می‌کند و با غضب خویش برتری کسی را که بر او برتری دارد دفع می‌کند و با شهوتش می‌خواهد و نزد آنها صاحب فضیلت و برای آنها محبوب باشد. و هرگاه این خصلت‌ها جمع شد غیبت و غمزه می‌کند و طعنه می‌زند تا خودش را در مردم نشان دهد و استکبار بر خلق نموده و آنها را تحقیر کند و می‌خواهد با ظهور نقص در مردم و عدم ظهور آن در خودش در بین مردم محبوب باشد. لذا آن دو (صفت) پست‌ترین رذیلت‌هایند.»

با توجه به این موارد به صراحت می‌توان گفت که تجسس در زندگی خصوصی افراد در

دنبالهٔ زیرنویس از صفحهٔ قبل:

۸۵۸ - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد چهارم ترجمه، ص ۳۳۱.

۸۵۹ - سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۹۷: *وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ*.

۸۶۰ - سورهٔ قلم، آیهٔ ۱۱: *هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ*.

۸۶۱ - آیهٔ یک سورهٔ همزه: *وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ*.

۸۶۲ - بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، جلد چهاردهم ترجمه، صص ۶۲۳ - ۶۲۲.

اسلام حرام است. این موضوع در سطح بین‌الملل به این وجه سرایت می‌کند که دولت اسلام حق ندارد در حریم زندگی خصوصی افراد سیاسی و غیرسیاسی حکومت‌های دیگر عالم به تجسس پردازد. البته نظارت بر تحرکات دشمن و بیگانگان شامل این موضوع نمی‌شود که در جای خود مورد بحث قرار می‌گیرد و همانطور که اشاره شد فقط در موارد معدودی چون تجسس از مظنون به همکاری با دشمن در زمان جنگ یا فردی که برای دشمن جاسوسی می‌نماید مجاز شناخته شده است.

حریم خصوصی افراد محترم است و تجسس به هرگونه‌ای خواه با وسایل و تجهیزات جاسوسی و خواه بدون وسیله با قدم یا نگاه یا استراق سمع با هر وسیله و از هر طریق ممنوع است. نظارت بر تحرکات دشمن و بیگانگان شامل این موضوع نیست و در مواردی چون تجسس از مظنون به همکاری با دشمن در زمان جنگ یا فردی که برای دشمن جاسوسی می‌نماید مجاز است.

۹۵- اصل وجوب تجسس در امور مأموران دولتی و بیگانگان و دشمن و کشف جرایم

همانطور که ذکر شد تجسس در امور خصوصی افراد حرام است ولی در اسلام پنج نوع تجسس مجاز شناخته شده است:

- ۱- تجسس در اعمال و فعالیت مأموران و شاغلین بخش دولتی جهت جلوگیری از تخلف آنها.
 - ۲- تجسس مرزی در ورود کالای مضر به حال جامعه یا ورود دشمن.
 - ۳- تجسس در فعالیت‌ها و نقل و انتقالات و تحرکات بیگانگان اعم از دشمنان یا غیره برای ایجاد شرایط امن و حفظ جان تابعین از تعرض دیگران.
 - ۴- تجسس برای کشف جرم و تنبیه مجرم و بازگرداندن حق به صاحبان آنها.
 - ۵- تجسس در اعمال و فعالیت متجسسین (که امروز حفاظت اطلاعات نامیده می‌شود).
- توضیحات مختلفی^{۸۶۳} در موارد فوق مبتنی بر احادیث و اخبار می‌توان یافت ولی با توجه به توضیحات و تحلیل‌های مندرج در کتاب شریف ولایت‌نامه برخی از مطالب آن را عیناً نقل می‌کنیم:^{۸۶۴} «بدان که خداوند منان تفضل فرموده و نمونه عالم کبیر را بدست ما داده است که نفس

^{۸۶۳} - تجسس، اطلاعات و استخبارات، حسینعلی منتظری، و فصل ۷ مبانی حکومت اسلامی، جعفر سبحانی.

^{۸۶۴} - ولایت‌نامه، حضرت حاج ملا سلطانمحمد گنابادی، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۰، صص ۱۶۳-۱۵۴.

ناطقه انسانیّه باشد و همین نفس انسان را با مملکت صغیر او چنانکه نسخه مختصر عالم کبیر قرار داده است آینه سرپانمای خویش نیز قرار داده است که فرمودند: خلق الله آدم علی صورته^{۸۶۵} و نعم ما قیل فی بیان التمثیل بالإنسان للحقّ المّان بیت:

حق جان جهان است و جهان جمله بدن
افلاک و عناصر و موالید اعضاء
اصناف ملائکه قوای این تن
توحید همین است و دیگرها همه فن
و قیل ایضاً فی مقام التمثیل:

تو یک چیزی ولی چندین هزاری
دلیل از خویش روشن تر نداری
و چنانکه انسان نسخه مختصر عالم کبیر و آینه سرپانمای حضرت احدیت است میزان رعیت داری
هر صاحب رعیت هم هست - چه صاحب رعیت عالم صغیر و چه صاحب رعیت عالم کبیر - به این
معنی که رعیت داری را باید از جان انسان بیاموزند. نظر باید کرد که جان در تمام مملکت و در
تمام شهرهای عظیمه آن و در تمام قوای کبیره و صغیره آن مخبر و واقعه‌نگار دارد که در هیچ حال
نه آن خبرکننده‌ها غافل می‌شوند و نه جان غافل می‌شود از استعلام حال خبرکننده‌ها و از استعلام
حال مملکت و اهل مملکت، و آن خفیه‌نویسها قوه لامسه است که متفرّق دارد در همه بدن در
اعضاء رئیسه و مرئوسه صغیره و کبیره و چنان مراقباند که از تعدی کننده‌ای اگر تعدی شود بدون
فاصله خبر کنند سلطان جان را و آن پادشاه هم بدون فاصله امین کافی را می‌فرستد که مانع شود از
تعدی متعدی و اگر تعدی واقع شده باشد بزودی جبران کند و اگر خود نتواند جبران کند استعانت
به وزیر عقل جوید و اگر آن هم نتواند جبران کند به دولتهای خارجه استعانت جوید که طیب و
جراح و سایر اعانت کنندگان باشند. نظر کن که چه در خواب و چه در بیداری اگر مگسی یا پشه‌ای
که اضعف تعدی کنندگان است بنشیند بر پا که دورترین محال این مملکت است از پایتخت که
دماغ باشد مخبر امین که لامسه باشد که آنی در امر سلطان تأنی نمی‌ورزد و بقدر جوی خیانت
نمی‌کند و دروغ نمی‌گوید در همان ساعت خبر به پادشاه می‌دهد و پادشاه هم بزودی در همان آن،
شخص امین کافی را که دست باشد یا پا باشد بفرستد که متعدی را دور و دفع تعدی او نماید از
رعیت او. و نظر کن که چگونه قراول چشم و گوش را به قراولی اطراف این مملکت واداشته است
که اگر از خارج بخواهد متعدی رو به این مملکت بیاید بزودی خبر دهد پادشاه را که در صدد دفع

^{۸۶۵} - بحار الأنوار، ۱، ۴، ۱۱، باب ۲ - تأویل قوله تعالی وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي وَ رُوْحُ مِنْهُ وَ قوله ص خلق الله آدم علی صورته.

او برآید و اگر خود از عهده برنیاید با وزیر عقل مشورت کند و استعانت به سلاطین خارجه جوید در دفع آن متعدی. و نظر کن که چگونه سرحددار ذائقه و شامه را گماشته است که آنچه بخواهد داخل این مملکت شود تجسس کنند و تحقیق کنند اگر مصلح و نافع است اذن دهند و اگر مفسد و ضار است زود اعلام کنند که منع کند سلطان از دخول این به مملکت؛ این است حال سلطان مملکت صغیر نسبت به رعیت و مملکت خود به حسب علم حضوری و شعور بسیطی. و اما حال او نسبت به اهل این مملکت به حسب علم حصولی و شعور ترکیبی، پس باید همین نحو مملکت‌داری و رعیت‌پروری را نصب العین قرار دهد و عقل را که بمنزله وزیر این سلطان جان است همه وقت به مراقبت احوال و اخلاق و افعال خود وادارد تا عقل به دستیاری خیال که پیشکار عقل است پیوسته مراقب باشد و تمام افعال و احوال و اخلاق خود را به میزان شریعت و طریقت بسنجد و هریک را که موافق این میزان دید در ازدیاد آن بکوشد و هریک که بر این میزان درست نیاید بکوشد که ترک کند و از خود دور دارد. چون خواهد فعلی بجا آورد ملاحظه کند که این فعل را مبدأ نفس و شیطان است یا مبدأ عقل و رحمن است، اگر مبدأ را نفس و شیطان بیند استعاده جوید به خدا از آن مبدأ و آن فعل را ترک کند و اگر عقل و رحمن بیند مبدأ را استمداد جوید به مبدأ آن و در ازدیاد آن کوشد و تمیز این دو مبدأ از برای کسی که مراقب خود باشد آسان است به جهت اینکه فعل مختار بدون علت غائی نمی‌تواند باشد. اگر نفس در فعل خود انتفاع خود را ملاحظه کرده است آن فعل شیطانی است نه رحمنی زیرا که باید افعال سالک تمام آنها عبادت باشد و وقتی فعل بنده عبادت خواهد بود که انتفاع نفس در آن منظور سالک نباشد ... بدانکه چنانکه شخص نسبت به مملکت صغیر و رعیت این مملکت باید مملکت‌داری و رعیت‌پروری را از جان بیاموزد و سلاطین و ولات و حکام هم باید مملکت‌داری و رعیت‌داری را در مملکت کبیر از مملکت‌داری و رعیت‌پروری جان نسبت به مملکت صغیر بیاموزند که چنانکه جان مخیر امین دارد در تمام مملکت محروسه خود که جزئی و کلی وقایع این محروسه صغیر را آنآفتاناً خبر دهند، باید در تمام محروسه خود مخبر امین داشته باشند که جزئی و کلی وقایع را به پای تخت رسانند و مخبرها هم خود را به اهل مملکت شناسانند و هیچکس از کار آنها و خفیه‌نگاری آنها اطلاع نداشته باشد که بالاخره آنها را به طمع اندازند و رشوت‌خوار و خیانتکار کنند و ملک و رعیت را تمام کنند، و بر این مخبرین مستخبر دیگر گماشته داشته باشد که در پی استعمال حال آنها باشند بلکه خفیه‌نویس دیگر که از هم‌بی‌اطلاع باشند داشته باشند و در هر جا که وقایع آنها موافق بود بر وفق آن عمل کنند و در هر

جا مخالف هم بودند تفتیش و تحقیق به واسطه گماشتگان خود کنند، اگر یکی از اینها عمد کرده باشد او را به سزای او برسانند و اگر اشتباه کرده باشد او را تنبیه کنند و آگاه کنند که اشتباه کرده‌ای در فلانه قضیه، بهتر مراقب باش که کسی به واسطه اشتباه تو صدمه نخورد. و باید جمیع مایحتاج آنها را مهیا داشته باشند که به واسطه احتیاج خلاف و خیانت نکنند. و چون مطلع شدند که تعدی بر کسی از حاکم یا قاضی یا کسان اینها واقع شده بزودی جبران کنند و تعدی کننده را به سزای او برسانند که عبرت دیگران شود یا متعدی را به پای تخت بخواهند و چنانکه باید سیاست کنند. و باید پادشاه یا والی یا حاکم تمام اهتمام آنها در ترفیه حال رعیت باشد که هر یک به کار خود مشغول باشند و مملکت را معمور دارند که در عمارت مملکت عمارت خزانه سلطان است. و باید از برای ولایات و حکام هم مایحتاج آنها را از دیوان مقرر دارند که آنها به واسطه حاجت تعدی نکنند و چون آنها تعدی کنند اجزا و تبعه را نتوانند منع کنند، و چون اجزا و تبعه را منع نکنند رعیت هم دست تعدی بر یکدیگر بگشایند و مملکت خراب شود- چنانکه این زمانها مشاهده می‌شود. و در هر محل قاضی دانای کاردان امین وادارد که محاکمات مردم را به زاکان شریعت مطهره بگذارند و جمیع مایحتاج قضات را از بیت‌المال و دیوان مقرر دارد که برای رفع حاجت محتاج به رشوت نشود که اگر قاضی رشوت خورد دین و دنیای رعیت را بر باد دهد که بدتر از حاکم رشوت گیر باشد زیرا که او دنیای مردم را فاسد سازد و قاضی دین و دنیا هر دو را فاسد سازد، خبری که فرمودند: هؤلاء اضر علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید علی الحسین و اصحابه^{۸۶۶}،

^{۸۶۶} - بحار الأنوار، ۲، ۸۸، باب ۱۴-۱۲-م، [تفسیر الإمام علیه السلام] ج، [الإحتجاج] بالإسناد إلى أبي محمد العسكري ع في قوله تعالى وَ مِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ قَالَ ع ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا مُحَمَّدُ مِنْ هؤَلاءِ الْيَهُودِ أُمَيُونَ لَا يَقرءُونَ الْكِتَابَ وَ لَا يَكْتُبُونَ كَالْأَمِيِّ مَنْسُوبٌ إِلَى أُمِّهِ أَيْ هُوَ كَمَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ لَا يَقرءُ وَ لَا يَكْتُبُ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ الْمَنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ وَ لَا الْمُتَكَذِّبَ بِهِ وَ لَا يَمِيزُونَ بَيْنَهُمَا إِلَّا أَمَانِيٌّ أَيْ إِلَّا أَنْ يَقرءَ عَلَيْهِمْ وَ يُقَالَ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَ كَلَامُهُ لَا يَعْرِفُونَ إِنْ قَرَأَ مِنَ الْكِتَابِ خِلافَ مَا فِيهِ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَطْفُونُ أَيْ مَا يَقرءُ عَلَيْهِمْ رُؤُوسُهُمْ مِنْ تَكْذِيبِ مُحَمَّدٍ ص فِي نَبْوَتِهِ وَ إِمَامَةِ عَلِيِّ ع سَيِّدِ عَرْتِهِ ع وَ هُمْ يَقْلِدُوهُمْ مَعَ أَنَّهُ مَحْرَمٌ عَلَيْهِمْ تَقْلِيدُهُمْ قَوْلُهُ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْرَوْا بِهِ مِمَّا قَلِيلًا قَالَ ع قَالَ اللَّهُ تَعَالَى هَذَا الْقَوْمُ مِنَ الْيَهُودِ كَتَبُوا صِفَةَ زَعْمَاؤِهَا صِفَةَ مُحَمَّدٍ ص وَ هِيَ خِلافُ صِفَتِهِ وَ قَالُوا لِلْمُتَضَعِّفِينَ مِنْهُمْ هَذِهِ صِفَةُ النَّبِيِّ الْمَبْعُوثِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَنَّهُ طَوِيلٌ عَظِيمُ الْبَدَنِ وَ الْبَطْنُ أَصْهَبُ الشَّعْرِ وَ مُحَمَّدٌ ص بِخِلافِهِ وَ هُوَ يَجِيءُ بَعْدَ هَذَا الزَّمَانِ بِخِمسَمِائَةِ سَنَةٍ وَ إِنَّمَا أَرَادُوا بِذَلِكَ لَتَبَقِيَ لَهُمْ عَلَيَّ ضَعْفَانَهُمْ رِئَاسَتَهُمْ وَ تَدْوَمُ لَهُمْ إصَابَتُهُمْ وَ يَكْفُوا أَنْفُسَهُمْ مَثْوَنَةَ خِدْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خِدْمَةَ عَلِيِّ ع وَ أَهْلَ خِصْمَتِهِ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلُهُ لَتَبَقِيَ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيَهُمْ وَ وَئِيلَ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ مِنْ هَذِهِ الصِّفَاتِ الْمَحْرِفَاتِ الْمُخَالَفَاتِ لَصِفَةِ مُحَمَّدٍ ص وَ عَلِيِّ ع الشَّدَّةُ لَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ فِي أَسْوَأِ بَقَاعِ جَهَنَّمَ وَ وَئِيلَ لَهُمْ الشَّدَّةُ مِنَ الْعَذَابِ ثَانِيَةً مُضَافَةً إِلَى الْأَوَّلَى مِمَّا يَكْسِبُونَ مِنَ الْأَمْوَالِ الَّتِي يَأْخُذُونَهَا إِذَا ثَبَتُوا أَعْوَامَهُمْ عَلَيَّ الْكُفْرَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْجُحْدَ لَوْصِيَّةِ دِنَالَهُ زَيْرُنُويسِ دَرِ صَفْحَةٍ بَعْدَ:

دنباله زینویس از صفحه قبل:

أخيه علي بن أبي طالب ولي الله ثم قال ع قال رجل للصادق ع فإذا كان هؤلاء القوم من اليهود لا يعرفون الكتاب إلا بما يسمعون من علمائهم لا سبيل لهم إلى غيره فكيف ذمهم بتقليدهم والقبول من علمائهم و هل عوام اليهود إلا كعوامنا يقلدون علماءهم فإن لم يجز لأولئك القبول من علمائهم لم يجز هؤلاء القبول من علمائهم فقال ع بين عوامنا و علمائنا و بين عوام اليهود و علمائهم فرق من جهة و تسوية من جهة أما من حيث استوتوا فإن الله قد ذم عوامنا بتقليدهم علماءهم كما ذم عوامهم و أما من حيث افترقوا فلا قال بين لي يا ابن رسول الله قال ع إن عوام اليهود كانوا قد عرفوا علمائهم بالكذب الصريح و بأكل الحرام و الرشاء و بتغيير الأحكام عن واجبها بالشفاعات و العنايةات و المصانعات و عرفوهم بالتعصب الشديد الذي يفارقون به أديانهم و أنهم إذا تعصبوا أزالوا حقوق من تعصبوا عليه و أعطوا ما لا يستحقه من تعصبوا له من أموال غيرهم و ظلموهم من أجلهم و عرفوهم بقارفون المحرمات و اضطروا بمعارف قلوبهم إلى أن من فعل ما يفعلونه فهو فاسق لا يجوز أن يصدق على الله و لا على الوسائط بين الخلق و بين الله فلذلك ذمهم لما قلدوا من قد عرفوا و من قد علموا أنه لا يجوز قبول خبره و لا تصديقه في حكاياته و لا العمل بما يؤديه إليهم عنمن لم يشاهدوه و وجب عليهم النظر بأنفسهم في أمر رسول الله ص إذ كانت دلالته أوضح من أن تخفى و أشهر من أن لا تظهر لهم و كذلك عوام أمتنا إذا عرفوا من فقهاءهم الفسق الظاهر و العصبية الشديدة و التكالب على حطام الدنيا و حرامها و إهلاك من يتعصبون عليه و إن كان لإصلاح أمره مستحقا و الترفرف بالبر و الإحسان على من تعصبوا له و إن كان للإذلال و الإهانة مستحقا فمن قلد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله تعالى بالتقليد لفسقة فقهاءهم فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا على هواه مطيعا لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه و ذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم فأما من ركب من القبائح و الفواحش مراكب فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عنا شيئا و لا كرامة و إنما كثر التخليط فيما يتحمل عنا أهل البيت لذلك لأن الفسقة يتحملون عنا فيحرفونه بأسره لجهلهم و يضعون الأشياء على غير وجوهها لقللة معرفتهم و آخرين يتعمدون الكذب علينا ليحجروا من عرض الدنيا ما هو زادهم إلى نار جهنم و منهم قوم نصاب لا يقدرون على القدرح فينا فيتعلمون بعض علومنا الصحيحة فيتوجهون به عند شيعتنا و ينتقصون بنا عند نصابنا ثم يضيفون إليه أضعافه و أضعاف أضعافه من الأكاذيب علينا التي نحن برآء منها فيقبله المستسلمون من شيعتنا على أنه من علومنا فضلوا و أضلوا و هم أضر على ضعفاء شيعتنا من جيش يزيد عليه اللعنة على الحسين بن علي ع و أصحابه فإنهم يسلبونهم الأرواح و الأموال و هؤلاء علماء السوء الناصبون المشبهون بأنهم لنا موالون و لأعدائنا معادون يدخلون الشك و الشبهة على ضعفاء شيعتنا فيضلونهم و يمنعونهم عن قصد الحق المصيب لا جرم أن من علم الله من قلبه من هؤلاء العوام أنه لا يريد إلا صيانة دينه و تعظيم وليه لم يتركه في يد هذا المتلبس الكافر و لكنه يقيض له مؤمنا يقف به على الصواب ثم يوقفه الله للقبول منه فيجمع الله له بذلك خير الدنيا و الآخرة و يجمع على من أضله لعن الدنيا و عذاب الآخرة ثم قال رسول الله ص شرار علماء أمتنا المضلون عنا القاطعون للطرق إلينا المسمون أضدادنا بأسمائنا الملقبون أندادنا بألقابنا يصلون عليهم و هم لعن مستحقون و يلعنونا و نحن بكرامات الله مغمورون و بصلوات الله و صلوات ملائكته المقربين علينا عن صلواتهم علينا مستغنون ثم قال قيل لأمر المؤمنين ع من خير خلق الله بعد أئمة الهدى و مصابيح الدجى قال العلماء إذا صلحوا قيل و من شر خلق الله بعد إبليس و فرعون و نمrod و بعد المتسمين بأسمائكم و بعد المتلقين بألقابكم و الآخذين لأمكنتمكم و المتأمرين في ممالككم قال العلماء إذا فسدوا هم المظهرون للأباطيل الكاتمون للحقائق و فيهم قال الله عز و جل **أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا الآية** إيضاح قوله ع أي إلا أن يقرأ عليهم قال البيضاوي استثناء منقطع و الأماي جمع أممية و هي في الأصل ما يقدره الإنسان في نفسه من مئى إذا قدر و لذلك تطلق على الكذب و على كل ما يتمنى و ما يقرأ و المعنى و لكن يعتقدون أكاذيب أخذوها تقليدا من المخرفين أو مواعيد فازعة سمعوها منهم من أن الجنة لا يدخلها إلا من

اشاره به این قاضیها و مثل اینها از علماء سؤ است و مراقب باشد بواسطه مخبرین امین که اگر والی یا حاکم یا قاضی تعدی کرد بر کسی یا حکم خلاف کرد یا رشوت گرفت او را چنان سیاست کنند که شهرت کند که عبرت دیگران شود. و باید سلطان و ولات و قضات، حکم آنها مطابق باشد با زاکان شرع انور و چون از اینها مخبر امین به خلاف این خبر دهد آنها را مورد سیاست سازد، و در سند حکمی که کردند زاکان شریعت مطهره را از دست ندهد، به این معنی که در شریعت مطهره چنین مقرر است که حاکم شرع هرگاه *حَكَمْتُ بِذَلِكَ* گفت باید حکم آن حاکم را نشکنند و مال را از مدعی علیه گرفته به مدعی بدهند و بعد اگر معلوم شد خطای حکم حاکم که شاهدها عمداً دروغ گفته باشند یا به اشتباه شهادت داده باشند شاهدها را مؤاخذه کنند و مال مدعی علیه را از آنها بگیرند یا از بیت المال مال را بدهند و حکم حاکم را رد نکنند. پس حاکم شرع یا حاکم عرف آنچه بر زبان آنها جاری شود آن را تغییر ندهند که مردم اعتماد بر گفته آنها داشته باشند، اگر خلاف آن هم معلوم شود از جای دیگر جبران کنند و حکم خود را تغییر ندهند. لکن گویا این زاکان شریعت مطهره در این زمانها در پیش دیوانیان و قضات بدعت می نمایند و کم هستند آنها که این زاکان را معمول دارند مثل مسئله ربا که الآن معمول می دارند و هیچ باک ندارند. و باید در حدود و ثغور مملکت قراول امین داشته باشند که از حرکت دشمنها زود خبر دهد که بی خبر دشمن بر مملکت تاخت نیاورد و غالب نشود. و در مدخل و مخرج هر یک بلد دربانها بگذارند که تجسس حال واردین را می کرده باشند که کسی بی خبر چیزی که برای دولت یا برای رعیت و مملکت ضرر داشته باشد داخل بلد نکند و از دخول و خروج واردین با خبر باشد و این زمانها که پستخانه های دولتی برقرار و تلگراف در همه جا هست این امور در کمال سهولت صورت می گیرد. و اگر قرار مملکت داری بر این طریق گذارند رئیس و مرئوس و اخیار و اشرار همه آسوده مشغول شغل معاش و معاد خود می توانند باشند و مملکت معمور و دولت موفور خواهد بود لکن

دنباله زیرنویس از صفحه قبل:

كان هودا و أن النار لن تمسهم إلا أياما معدودة و قيل إلا ما يقرءون قراءة عارية عن معرفة المعنى و تدبره من قوله تمى كتاب الله أول ليلة. تمى داود الزبور على رسل. و هو لا يناسب وصفهم بأنهم أميون. أقول على تفسيره ع لا يرد ما أوردته فإن المراد حينئذ القراءة عليهم لا قراءتهم و هو أظهر التفاسير لفظا و معنا قوله أصهب الشعر قال الجوهري الصهبة الشقرة في شعر الرأس قوله ع و أهل خاصته أي أهل سره أو الإضافة بيانية قوله ع و التكالب قال الفيروزآبادي المكالبة المشاركة و المضايقة. و التكالب التواثب قوله و التفرغ هو بسط الطائر جناحيه و هو كناية عن اللطف و في بعض النسخ الرفوف يقال رف فلانا أي أحسن إليه فيتوجهون أي يصيرون ذوي جاه و وجه معروف قوله و ينتقصون بنا أي يعيبونا قوله ع يقبض له أي يسب له.

گویا از قرار مسموع اغلب حکام از ولات پیشکشی می‌گیرند و ولات از حکام و حکام از نواب! آنچه شنیده شده گویا اسم گذاشته‌اند و می‌گویند باید نایب حق الثیابه بدهد، و نواب از کدخداها و کدخداها بر رعیت آنچه توانند تعدی می‌کنند و این خلاف عقل و شرع و عرف است زیرا که از والی چیز گرفتن معنی آن این است که این ولایت و رعیت را به توفروختم هرچه خواهی بکن و والی هم ناچار است که بهانه بر رعیت و حکام بگیرد و جرم هرچه تواند بگیرد و همچنین حکام و نواب و کدخداها؛ و این کار رعیت را از کار باز می‌دارد که شغل رعیتی آنها از دست می‌رود و اگر دهشاهی دارند آن را هم از آنها می‌گیرند و این بیچاره‌ها بعد به واسطه دست‌تنگی دنبال شغلی نمی‌توانند بروند و ولایت به این سبب رو به خرابی می‌گذارد و خرابی ولایت و رعیت باعث خرابی نایب و حاکم و والی و سلطان است و باعث خرابی خزانه سلطنت است. حزم و دوراندیشی آن است که از کار والی‌ها و حکام به نیکی اطلاع داشته باشند. پادشاه هر قدر از والی‌ها می‌خواهند بگیرند از خود رعیت بخواهند که رعیت بیچاره گرفتار خورنده‌های بسیار نباشد. و مخارج ولات و حکام از دیوان مقرر باشد و هر کدام تعدی کنند آن را سیاست کلی کنند و نگذارند که ولات و حکام پیرایه زیاد بر خود قرار دهند که خرج از اندازه زیاد نداشته باشند و در این باب خلفای اسلام را اُسوه خود قرار دهند و اگر زمان آنها دور است اُمراء فرنگ را اُسوه خود قرار دهند که هیچ پیرایه‌ای بر خود قرار نمی‌دهند و مملکت را معمور و رعیت را آسوده دارند و خزانه‌ای هم اندوخته دارند. و باید حکمی که از برای محلی مقرر داشتند آن حاکم را مستقل و به هیچ وجه مداخله‌ای در کار آن حاکم نکنند. اگر عارضی از محل حکومت به پایتخت عارض شود اگر از تعدی رعیت عارض شود او را به همان حاکم حواله نمایند و اگر از تعدی حاکم عارض شود به محض عرض عارض حاکم را پی‌پا نکنند و منتظر باشند اخبار خفیه‌نویسهای خود را اگر عارض عرض خلاف کرده باشد این عارض از جمله اشرار و صدمه او لازم خواهد بود و اگر معلوم شود به واسطه اخبار مخبرین که حاکم تعدی کرده او را سیاست کنند نه چنانکه رعیت را جری کنند بر حاکم دیگر...»

انواع تجسس زیر مجاز است:

- أ - تجسس در اعمال و فعالیت مأموران و شاغلین بخش دولتی جهت جلوگیری از تخلف آنها.
- ب - تجسس مرزی در ورود کالای مضر به حال جامعه یا ورود دشمن.
- ج - تجسس در فعالیت‌ها و نقل و انتقالات و تحرکات بیگانگان اعم از دشمنان یا غیره برای ایجاد شرایط امن و حفظ جان تابعین از تعرض دیگران.
- د - تجسس برای کشف جرم و تنبیه مجرم و بازگرداندن حق به صاحب آن.
- ه - تجسس در اعمال و فعالیت متجسسین (حفاظت اطلاعات).

ضمیمہ

منابع و ماخذ

منابع فارسی

- حضرت حاج دکتر نورعلی تابنده، مجموعه مقالات فقهی-اجتماعی، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۰، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج دکتر نورعلی تابنده، «حضرت سید نورالدین شاه نعمت الله ولی» عرفان ایران، گردآوری و تدوین دکتر سید مصطفی آزمایش، شماره ۱۵، صص ۲۰-۵، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۲، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج دکتر نورعلی تابنده، برده‌داری در اسلام، عرفان ایران، گردآوری و تدوین دکتر سید مصطفی آزمایش، شماره ۱۹ انتشارات حقیقت، ۱۳۸۳، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه، صلح ادیان، متن پیام افتتاحیه به کنفرانس صلح ادیان، بنیاد هماهنگی ادیان و صلح جهانی (Foundation for Religious Harmony and Universal Peace)، ۲۹-۳۱ فروردین ۱۳۸۴، (۲۰-۱۸ آپریل ۲۰۰۵)، هندوستان، دهلی نو. عرفان ایران، مجموعه مقالات، گردآوری و تدوین دکتر سید مصطفی آزمایش، شماره ۲۲، انتشارات حقیقت، صص ۹-۵، ۱۳۸۴، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج دکتر نورعلی تابنده، ایران فرهنگی، ایران سیاسی، عرفان ایران، گردآوری و تدوین دکتر سید مصطفی آزمایش، شماره ۳، صص ۱۴-۸، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۹، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج دکتر نورعلی تابنده، حقوق تطبیقی، مدرسه عالی قضایی و اداری قم، ۱۳۵۶، قم. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج سلطانحسین تابنده، رهنمای سعادت، ترجمه مقدمه تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده با هفت سوره، انتشارات حقیقت، ۱۳۴۲. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج سلطانحسین تابنده، نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، انتشارات صالح، چاپ دوم، ۱۳۵۴، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج سلطانحسین تابنده، قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی، چاپ سوم، انتشارات حقیقت، ۱۳۶۵، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج سلطانحسین تابنده، نابعه علم و عرفان، شرح حال حضرت حاج ملا سلطانمحمد بیدختی گنابادی سلطانعلیشاه، چاپ دوم، انتشارات حقیقت، ۱۳۵۰، تهران. <http://www.sufism.ir>

- حضرت حاج سلطانحسین تابنده، چهل گوهر تابنده، منتخبی از سخنرانی‌های حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی، انتشارات آشنا، ۱۳۸۳، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج ملا علی بیدختی گنابادی، صالحیه، چاپ دوم، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۶. چاپ سوّم ۱۳۵۱، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج ملا علی بیدختی گنابادی، ذوالفقار، در حرمت کشیدن تریاک، چاپ چهارم، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۲، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج ملا سلطانمحمد بیدختی گنابادی، بشارت المؤمنین، انتشارات حقیقت، ۱۳۶۰، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج ملا سلطانمحمد بیدختی گنابادی، بیان السّعادة في مقامات العبادة. ترجمه دکتر حشمت‌الله ریاضی و محمد آقا رضاخانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج ملا سلطانمحمد بیدختی گنابادی، سعادتنامه، تصحیح و تعلیقات حسینعلی کاشانی بیدختی، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۹، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج ملا سلطانمحمد بیدختی گنابادی، مجمع السعادات، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۸، تهران. <http://www.sufism.ir>
- حضرت حاج ملا سلطانمحمد بیدختی گنابادی، ولایت نامه، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۰. <http://www.sufism.ir>
- اُتفریه هوفه، درباره عدالت، برداشتهای فلسفی. ترجمه امیر طبری، نشر اختران، ۱۳۸۳، تهران.
- احمد رشید، اسلام و حقوق بین الملل عمومی، ترجمه حسین سیدی، ۱۳۵۳.
- ارسنجانی، حسن، حاکمیت دولتها، چاپ جیبی، ۱۳۴۲، تهران.
- آشتیانی، استاد سید جلال الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰، تهران.
- آلاادپوش، علی، علیرضا توتوتچیان، دیپلمات و دیپلماسی، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲، تهران.
- اوستا، جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، چاپ سوم، ۱۳۶۱، تهران.
- آیت الله حسینعلی منتظری، تجسس، اطلاعات و استخبارات، چاپ کمیته انقلاب اسلامی.
- آیت الله سید روح الله موسوی خمینی، تعلیم و تعلّم از دیدگاه شهید ثانی و امام خمینی، سید

- احمد فهری، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۷، تهران.
- آیت الله سید روح الله موسوی خمینی، تفسیر سوره حمد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۵، و چاپ پیام آزادی، تهران.
 - آیت الله سید روح الله موسوی خمینی، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، ترجمه سید احمد فهری، چاپ پیام آزادی، ۱۳۶۰، تهران.
 - آیت الله سید روح الله موسوی خمینی، مقاله ای در لقاء الله، تویخ امام خمینی منکران معارف را، در رساله لقاء الله، آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی. به اهتمام سید احمد فهری، چاپ طلوع آزادی، ۱۳۷۲، تهران.
 - آیت الله سید روح الله موسوی خمینی، پیغام به گورباچوف، انوار تابان ولایت، مرکز چاپ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران.
 - آیت الله سید روح الله موسوی خمینی، فرهنگ دیوان اشعار امام خمینی، چاپ دوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳، تهران.
 - بیدآباد، بیژن، (کتاب) مبانی عرفانی اقتصاد اسلامی، پول، بانک، بیمه و مالیه از دیدگاه حکمت. پژوهشکده پولی و بانکی، بانک مرکزی ایران، ۱۳۸۳.
- <http://www.bidabad.ir/doc/mabani-erfani-eqtasade-islami.pdf>
- بیدآباد، بیژن، (کتاب) مبانی عرفانی روابط بین الملل اسلامی، حقوق بین الملل عمومی، سیاست خارجی، دیپلماسی از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۴.
- <http://www.bidabad.ir/doc/mabani-erfani-ravabet-beynolmelal.pdf>
- بیدآباد، بیژن، (کتاب) مبانی عرفانی علوم سیاسی در اسلام، سیاست، حکومت، ولایت از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸.
- <http://www.bidabad.ir/doc/mabani-erfani-oloome-siasi.pdf>
- (کتاب) مبانی عرفانی حقوق در اسلام، حقوق تطبیقی، نظام های حقوقی، حقوق جزا از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸.
- <http://www.bidabad.ir/doc/mabani-erfani-hoqooq.pdf>
- بیدآباد، بیژن، (کتاب) مبانی عرفانی حقوق اساسی در اسلام، فلسفه حقوق، حقوق فردی، حقوق عمومی از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸.
- <http://www.bidabad.ir/doc/mabani-erfani-hoquqe-asasi.pdf>
- بیدآباد، بیژن، (کتاب) مبانی عرفانی تجارت بین الملل در اسلام، بررسی موافقتنامه های سازمان

تجارت جهانی از دیدگاه حکمت، ۱۳۹۰.

<http://www.bidabad.ir/doc/mabani-erfani-trade.pdf>

- بیدآباد، بیژن، (کتاب) خلاصه اصول روابط بین‌الملل در اسلام از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی (حقوق بین‌الملل عمومی، سیاست خارجی و دیپلماسی)، ۱۳۹۰.

<http://www.bidabad.ir/doc/inter-rel-kholaseh-fa.pdf>

- بیدآباد، بیژن، طرح اصولی برای تنظیم روابط بین‌الملل از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/international-relations-fa.pdf>

- بیدآباد، بیژن، اصول حقوق بین‌الملل عمومی از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/inter-public-law-fa.pdf>

- بیدآباد، بیژن، اصول سیاست خارجی از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/foreign-policy-fa.pdf>

- بیدآباد، بیژن، اصول دیپلماسی از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/diplomacy-fa.pdf>

- بیدآباد، بیژن، حقوق عمومی از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/hoqooqe-omoomi.pdf>

- بیدآباد، بیژن، حقوق فردی از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/hoqooqe-fardi.pdf>

- بیدآباد، بیژن، فلسفه حقوق از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/falsafeh-hoqooq.pdf>

- بیدآباد، بیژن، حقوق جزا از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/hoqooqe-jaza.pdf>

- بیدآباد، بیژن، حدود در حقوق جزای اسلام از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/hudood.pdf>

- بیدآباد، بیژن، قصاص، دیات و تعزیرات در حقوق جزای اسلام از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/qesas-diat-tazirat.pdf>

- بیدآباد، بیژن، سیاست و حکومت از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/siasat-va-hokoomat.pdf>

- بیدآباد، بیژن، دین و حکومت از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/din-va-hokoomat.pdf>

- بیدآباد، بیژن، ولایت و حکومت از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/velayat-va-hokoomat.pdf>

- بیدآباد، بیژن، اداره امور عمومی از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/edareh-omooore-omoomi.pdf>

- بیدآباد، بیژن، تحولات اجتماعی از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/tahavolate-ejtemaee.pdf>

- بیدآباد، بیژن، پدیده تاریخی قتل پیامبران، عرفا و اهل تصوف، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/qatle-payambaran.pdf>

- بیدآباد، بیژن، عقل و حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/aql-va-hekmat.pdf>

- بیدآباد، بیژن، شیوه حکومت اسلامی، ۱۳۸۹.

<http://www.bidabad.ir/doc/shiveh-hokoomat-eslami.pdf>

- بیدآباد، بیژن، پیشنهاد کنوانسیون تجارت بین‌الملل از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۹۰.

<http://www.bidabad.ir/doc/convention-trade.pdf>

- بیدآباد، بیژن، مهدی طباطبائی، برده‌داری در اسلام از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۹۰.

<http://www.bidabad.ir/doc/bardedari-erfan-fa.pdf>

- بیدآباد، بیژن، مالکیت از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۹۲. چاپ خلاصه مقاله تحت عنوان حقوق مالکیت فردی، در حقوق و اقتصاد، ماهنامه علوم انسانی، شماره ۱، آذر ۱۳۹۲، صفحات ۵۷-۵۴.

<http://www.bidabad.ir/doc/ownership-fa.pdf>

- بیدآباد، بیژن، پیشنهاد اصول کلی کنوانسیون بین‌المللی مالیه عمومی مبتنی بر دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی، ۱۳۹۲.

<http://www.bidabad.ir/doc/public-finance-convention-fa.pdf>

- بیدآباد، بیژن و عبدالرضا هرسینی، «تحلیل فقهی-اقتصادی ربا در وامهای مصرفی و سرمایه‌گذاری و کاستیهای فقه متداول در کشف احکام شارع»، ۱۳۸۲.

<http://www.bidabad.ir/doc/reba-fa.pdf>

- بیدآباد، بیژن و عبدالرضا هرسینی، شرکت سهامی بانک غیررئوی و بازبینی ماهیت ربوی و غیرربوی عملیات بانکی متداول. مجموعه مقالات سومین همایش دوسالانه اقتصاد اسلامی

«نظریه اقتصاد اسلامی و عملکرد اقتصاد ایران»، ۴-۳ دی ۱۳۸۲، پژوهشکده اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، صص ۲۲۴-۱۹۳، تهران.

<http://www.bidabad.ir/doc/sherkat-sahami-bank.pdf>

▪ بیدآباد، بیژن، هزینه در مالیه عمومی اسلامی، پژوهشکده پولی و بانکی، بانک مرکزی ایران، ۱۳۸۴. <http://www.bidabad.ir/doc/expand-islam.pdf>

▪ بیدآباد، بیژن و عبدالرضا هرسینی، تحلیل فقهی- اقتصادی انواع بیمه و ویژگی‌های شیوه حکومت اسلامی، پژوهشکده پولی و بانکی بانک مرکزی ایران، ۱۳۸۲.

<http://www.bidabad.ir>

▪ بیدآباد، بیژن و هرسینی، عبدالرضا، نرخ و پایه مالیاتی در مالیه اسلام و بنای حکمت در اصول فقه پویای امامیه، ۱۳۸۲، تهران. **Error! Hyperlink reference not valid.**

▪ بیدآباد، بیژن، عشریه در مالیه اسلام. پژوهشکده پولی و بانکی، بانک مرکزی ایران، ۱۳۸۳، تهران. **Error! Hyperlink reference not valid.**

▪ جامع المقدمات، انتشارات دارالفکر، تصحیح محمد محمدی قاینی، ۱۳۷۷، قم.

▪ خدوری مجید، جنگ و صلح در اسلام، ترجمه غلامرضا سعیدی، انتشارات اقبال، ۱۳۳۵، تهران.

▪ رابین چرچیل و آلن لو، حقوق بین‌الملل دریاها، ترجمه بهمن آقایی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه، ۱۳۶۷، تهران.

▪ زایدل، هومن فلدرن، آیگناتس، حقوق بین‌المللی اقتصادی، ترجمه قاسم زمانی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی، شهر دانش، ۱۳۷۸، تهران.

▪ سبحانی، جعفر، مبانی حکومت اسلامی، جلد دوم، انتشارات توحید، ۱۳۶۲، قم.

▪ سریع‌القلم محمود، توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل، نشر سفید، چاپ دوم، ۱۳۷۱، تهران.

▪ سیاح، احمد، فرهنگ نوین عربی و فارسی.

▪ شهابی، محمود، ادوار فقه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، تهران.

▪ صفدری محمد، حقوق بین‌الملل عمومی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰، تهران.

▪ ضیائی بیگدلی، محمدرضا، اسلام و حقوق بین‌الملل، چاپ کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۵، تهران.

▪ عامری، جواد، حقوق بین‌الملل خصوصی، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۲، تهران.

- علامه طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان.
- فرمان حضرت علی ع به مالک اشتر، چاپ وزارت امور اقتصادی و دارایی، ۱۳۷۱، تهران.
- عمید، فرهنگ عمید، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- قائم مقام فراهانی، عبدالمجید، حقوق بین‌الملل، ملی کردن... انتشارات پاژنگ، ۱۳۶۷، تهران.
- قوام، عبدالعلی، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل. سازمان سمت، ۱۳۸۱، تهران.
- کاشانی، حسینعلی، کنفرانس بنیاد هماهنگی ادیان و صلح جهانی، عرفان ایران، مجموعه مقالات، گردآوری و تدوین دکتر سید مصطفی آزمایش، شماره ۲۲، انتشارات حقیقت، صص ۱۳۶-۱۲۵، ۱۳۸۴، تهران.
- کاظمی، علی اصغر، دیپلماسی نوین در عصر دگرگونی در روابط بین‌الملل، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۵، تهران.
- گرجی، ابوالقاسم، آیات الاحکام (حقوقی و جزایی)، نشر میزان، ۱۳۸۰، تهران.
- محقق داماد، مصطفی، اصول فقه، دفتر دوم، چاپ نهم. مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۹، تهران.
- محمدی، ابوالمحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶، تهران.
- مدنب، جلال‌الدین، حقوق بین‌الملل عمومی و اصول روابط بین‌الملل، ۱۳۷۴، تهران.
- مظفر، محمدرضا، اصول فقه، ترجمه علیرضا هدایی، انتشارات حکمت، چاپ پنجم، ۱۳۸۱، تهران.
- مقتدر، هوشنگ، سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی، نشر مفهوس، ۱۳۷۰، تهران.
- مک آیور، ر.م. ۱۳۴۹، جامعه و حکومت، R.M. Mac Iver، The web of government، ترجمه ابراهیم علی کنی. چاپ دوم. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- منتسکیو، روح القوانین ترجمه علی اکبر مشهدی، تهران.
- مولانا جلال‌الدین مولوی، مثنوی.
- نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۸، تهران.
- نهج الفصاحه، مجموعه کلمات قصار رسول اکرم ص، ابوالقاسم پاینده. ۱۳۳۷، تهران.
- همفر، خاطرات همفر، جاسوس انگلیسی در ممالک اسلامی، ترجمه محسن مؤیدی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷، تهران.
- هونتزینگر، ژاک، ترجمه عباس آگاهی، درآمدی بر روابط بین‌الملل، انتشارات آستان قدس

رضوی، ۱۳۷۶، مشهد.

منابع عربی

- دیوان علی بن ابیطالب. جامع الاحادیث، نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده CD.
- حضرت علی بن موسی الرضا، فقه الرضا، جامع الاحادیث، نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده CD.
- حضرت حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی، **بیان السعادة في مقامات العبادة**، چاپ دوم، در چهار مجلد رقعی به زبان عربی، ۱۳۴۴ هجری شمسی، چاپخانه دانشگاه تهران. <http://www.sufism.ir>
- ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، جامع الاحادیث، نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده CD.
- ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللآلی، تفسیر برهان، جامع الاحادیث، نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده CD.
- إربل، علی بن عیسی، کشف الغمة، جامع الاحادیث، نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده CD.
- امین الإسلام طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، انتشارات دارالکتب الإسلامیة قم.
- آیت الله سید روح الله موسوی خمینی، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم محی الدین بن عربی و مصباح الانس، دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیة قم، ۱۴۱۰ قمری، نشر پاسدار اسلام.
- تفسیر برهان، جامع الاحادیث، نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده CD.
- تفسیر کنزالعرفان، چاپ مکتبه المرتضویه.
- راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، دارالفکر الطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، لبنان.
- راوندی، قطب الدین، فقه القرآن، جامع الاحادیث، نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده CD.
- زبده البیان، چاپ مکتبه المرتضویه.
- سید حیدر آملی، تفسیر الحیة الاعظم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم. مؤسسه الطباعة و النشر، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، الطبعة الاولي، ۱۴۱۴ هـ. ق طهران.
- شرح الامثله، جامع المقدمات، تصحیح محمد محمدی قاینی انتشارات دارالفکر، چاپ پنجم، ۱۳۷۷.
- شیخ حر آملی، وسائل الشیعة، جامع الاحادیث نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده CD.
- شیخ طوسی، عدة الاصول.

- علامه طباطبایی، المیزان.
- فیض کاشانی، ملا محسن، الصّافی.
- قاضی بیضاوی، منهاج الاصول الی علم الاصول.
- قمی، علی بن ابراهیم، التفسیر.
- ثقة الاسلام کلینی، الکافی، جامع الاحادیث، نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده .CD
- الماوردی، علی بن محمد، الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، مکتبه دار ابن قتیبہ، الکویت، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹. چاپ دیگر در قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، جامع الاحادیث نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده .CD
- محدث نوری، مستدرک الوسائل، جامع الاحادیث نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده .CD
- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، جامع الاحادیث نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده .CD

منابع انگلیسی

- A Guide to Diplomatic Practice by Sir Ernest Satow, (Longmans, Green & Co. London & New York, 1917). Now in its fifth edition (1998).
- Adam Watson, Diplomacy: The Dialogue Between States, London: Methuen, 1982, 122-4.
- American Journal of international law (1961) pp 1062 – 1082.
- Bidabad, Bijan, (Book) Mystical (Sufi) foundations of Islamic international relations, public international law, foreign policy and diplomacy, a theosophy approach, 2007. <http://www.bidabad.ir/doc/mabani-erfani-ravabet-beynolmelal-en.pdf>
- Bidabad, Bijan, (Book) Summary of International Relations Principles; An Islamic Sufi Approach (Public International Law, Foreign Policy, and Diplomacy) <http://www.bidabad.ir/doc/inter-rel-kholaseh-en.pdf>
- Bidabad, Bijan, Foundations of International Relations: An Islamic Sufi Approach. International Journal of Law and Management, Vol. 53, No. 5, 2011, pp. 313-339, Emerald Group Publishing Limited. <http://dx.doi.org/10.1108/17542431111166322>
<http://www.emeraldinsight.com/journals.htm?articleid=1951133>

- Bidabad, Bijan, Public International Law Principles: An Islamic Sufi Approach, Part I. International Journal of Law and Management, Vol. 53, No. 6, 2011, pp. 393-412, Emerald Group Publishing Limited.
<http://dx.doi.org/10.1108/17542431111185178>
<http://www.emeraldinsight.com/journals.htm?articleid=17003595>
- Bidabad, Bijan, Public International Law Principles: An Islamic Sufi Approach, Part II. International Journal of Law and Management, Vol. 54, No. 1, 2012, pp. 5-25, Emerald Group Publishing Limited.
<http://dx.doi.org/10.1108/17542431211189588>
<http://www.emeraldinsight.com/journals.htm?articleid=17014319>
- Bidabad, Bijan, Foreign Policy Principles: An Islamic Sufi Approach, Part I. International Journal of Law and Management, Vol. 54, No. 2, 2012, pp. 97-124, Emerald Group Publishing Limited.
<http://dx.doi.org/10.1108/17542431211208531>
<http://www.emeraldinsight.com/journals.htm?articleid=17021503>
- Bidabad, Bijan, Foreign Policy Principles: An Islamic Sufi Approach, Part II. International Journal of Law and Management, Vol. 54, No. 3, 2012, pp. 173-196, Emerald Group Publishing Limited.
<http://dx.doi.org/10.1108/17542431211228584>
<http://www.emeraldinsight.com/journals.htm?articleid=17031529>
- Bidabad, Bijan, Diplomacy Principles: An Islamic Sufi Approach, Part I. International Journal of Law and Management, Vol. 54, No. 4, 2012, pp. 253 – 273. Emerald Group Publishing Limited.
<http://dx.doi.org/10.1108/17542431211245305>
<http://www.emeraldinsight.com/journals.htm?articleid=17041513>
- Bidabad, Bijan, Diplomacy Principles: An Islamic Sufi Approach, Part II. International Journal of Law and Management, Vol. 54, Iss: 6, 2012, pp.422 – 442. Emerald Group Publishing Limited.
<http://dx.doi.org/10.1108/17542431211281936>
<http://www.emeraldinsight.com/journals.htm?articleid=17063606>
- Bidabad, Bijan, Mehdi Tabatabaei, Slavery in Islam, An Islamic Sufi Approach. 2012. <http://www.bidabad.ir/doc/bardedari-erfan-en.pdf>
- Bidabad, Bijan, Public Law: An Islamic Sufi Approach. 2012.
<http://www.bidabad.ir/doc/hoqooqe-omoomi-en.pdf>
- Bidabad, Bijan, Individual Law: An Islamic Sufi Approach. 2012.
<http://www.bidabad.ir/doc/hoqooqe-fardi-en.pdf>
- Bidabad, Bijan, Public Administration: An Islamic Sufi Approach. 2012.
<http://www.bidabad.ir/doc/edareh-omoore-omoomi-en.pdf>
- Bidabad, Bijan, Social Changes: An Islamic Sufi Approach. 2012.
<http://www.bidabad.ir/doc/edareh-omoore-omoomi-en.pdf>

- Bidabad, Bijan, A Convention for International Trade (Based on Islamic Sufi Teachings). To be appeared in International Journal of Law and Management, Emerald Group Publishing Limited, 2014.
<http://www.bidabad.ir/doc/convention-trade-en.pdf>
- Bidabad, Bijan, Economic-juristic analysis of usury in consumption and investment loans and contemporary jurisprudence shortages in exploring legislator commandments. Proceeding of the 2nd International Islamic Banking Conference. Monash University of Malaysia. 9-10 September 2004.
- Christer Johnsson and Karin Aggestam, "Diplomatic Signalling," DSP Discussion Papers No. 27.
- Ernest Satow, A Guide to Diplomatic Practice, London: Longmans, Green, 1957, 1-3.
- Hans Morgenthau, Politics among Nations, 146.
- John Le Carre, "The Honourable Schoolboy".
- K. Hamilton and R. Langhorne, The Practice of Diplomacy-its Evolution, Theory and Administration, London: Routledge, 1995, 1.
- Morton Kaplan, "Introduction to Diplomatic Strategy", World Politics, July 1952, 548.
- Roget's II: The New Thesaurus, 3rd Ed. by the Editors of the American Heritage Dictionary 1995 by Houghton Mifflin Co.
- The American Heritage Dictionary of the English Language, 4th Ed. 2004, Houghton Mifflin Co.
- Derek McKay and H.M. Scott (1983), The Rise of the Great Powers: 1648-1815.
- WordNet 1.7.1, 2001 by Princeton University.

منابع فرانسوی

- Abd-el-Kader Boye, Serie "Tiers monde en marche", Tome 3-L'acte de nationalisation, Berger-Levrault, les Nouvelles editions africaines.
- Charles de Martens, Le Guide diplomatique, Leipzig: 1866, 1.
- Jacques Chazelle, La Diplomatie, Paris: Presses Universitaires de France, 1962, 9.
- M. Callières, De la manière de negocier avec les souverains, de l'utilité des Negotiations, du choix des ambassadeurs & des Envoyez, & des qualités necessaires pour reussir dans ces emplois, Bruxelles: Pour la Compagnie, 1716.

- A.Y. Vishinsky and S.A. Lozevsky, eds., Diplomaticheskii Slovar, Moscow: 1948-1950, vol. I, 570.